باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

پانچ شد

شماره ثبت: ۵۹۶۲

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۰۲ ن ۷۵۷ ک ۱۳۴۳ مرجع ☐

سرشناسه: نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: کلمه طیبه

کاتب: علی المدکوی الاصفهانی تاریخ کتابت: ۱۳۰۱-۱۳۰۲ ق

محل نشر: اصفهان ناشر: تاجرتنباکو ناشی(؟) تاریخ نشر: ۱۳۴۳ ق

صفحه شمار: ۳۰۷ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: کربلایی محمدحسن لغشدار تاریخ ثبت: شهریور ۴۸

یادداشتها: یادداشت نسخه: ۱۳۰۱- ۱۳۰۲ ق.

موضوع(ها): ۱. اسلام - مسائل متفرقه. ۲. صدقه در اسلام.

شناسه(های) افزوده: الف. اصفهانی (مدکوی)، علی، کاتب. ب. لغشدار، محمدحسن، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: [illegible] تاریخ فهرستنگاری:

این کتاب کلمهٔ طیبه از نوری است

هذا

کتاب کلمهٔ طیبه

للفاضل الفريد في عصره واوانه

من جرى الحق على لسانه واشرقت انوار التحقيق ببيانه

محقق الحقايق ومستخرج الدقايق زين المسلمين وعز

[...]سين غواص بحار الاخبار المروية عن النبي والائمة

الطاهرين عليهم صلوات الله ما تلاحق الليل والنهار ممدوح

الخافقين المبرّا من كل شين والمتحلي بكل زين سراج اهل الحق الحاج ميرزا

حسين النوري الطبرسي متع الله المسلمين بكتابه وحياته وطول بقائه وقد رجى

بطبعه [...] الخفي والجلي اقل ابناء العلماء الحاج سيد سعيد

[...] وكان شروعه في يوم الرابع من العشر

الثاني من الشهر الثاني من النصف الاول

من السنة الثانية من العشر الخامس من المائة

الثالثة من الالف الثاني من الهجرة النبوية

على صاحبها الف الف

تحية

١٣٠٢

کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی بازبینی شد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۹۳۷۵۲

نوری، حسین بن محمد تقی ۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق

ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها

و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی اندازه و قیاس خداوندی را سزاست که گوهر گرانبهای دانش را در گنجینه سریره بنی آدم بودیعت گذاشت
و مشت خاک تیره را بخزانه داری حضرت مقدس خود برگزید و بر آن گوهر گرانمایه هیچ نعمتی نخشود بکسی که بر نعمت دانش
فزونی نمود و تاج عزتی بر تارک ننهاد که برای آن به پیشانی مسکنت بخاک نیفتاد و درود بی حد و نهایت بر روان پاک خاتم رسالت
و سرچشمه علوم و سراچه هدایت و بر آل اطهارش نیفتد (?) هر ثناء و ستایش فروزنده دلها بنور حکمت و دانش و بعد
چنین گوید بنده مذنب یحیی حسین بن محمد تقی نوری طبرسی حشرهما الله مع موالیهما که پوشیده نماند بر اخوان مؤمنین و برادران مسلمین
که این حقیر بی بضاعت و سرگردان در وادی جهالت پس از نظر در احوال اهل علم و طلاب علوم دین و خرابی امور معاش و زندگانی
مشتغلین و گسستن رشته اشتغال بجهة طایفه النجباء از ایشان بضرورت با اهل غنی و ثروت از اعیان و تجار و ارباب ملک و عقار
چه هر الفت این فریق با مصاحبت و توفیق چون آتش و آب و کتان و ماهتاب هرگز با هم جمع نشود و قدرت نداشتن جمله از حرکت
کردن از وطن و مسقط الرأس خود و بسوی مرکز علم و مجمع علماء و استادان فن و استغراق زمان دسته در کسب مقدار قوت خود
و عیال خود بنهار خود روزه و حج از برای غیر با جاره و اشتغال جماعتی به رفع ظلم و ناملایمات که از اهل عدوان بر ایشان یا بر متعلقان
میرسد و تحمل آن در شرع پسندیده و روا نیست و برداشته شدن تعظیم و توقیر علماء و مؤمنین از میان مردم و بی وقع بودن در
انظار بحدیکه پاره از جهالت و مکالمه بلکه از نظر و مشاهده ایشان متنفر دیگران بود و بود و نبود شان مساوی و یکسان نزدیک
شدن علوم حقه و سنن احمدیه و سیره علویه و آثار ائمه هدی بانهدام و پراکندگی چه قوام و استحکام آنها بقوام حاملین و
حافظین آنها است و فرو گرفتن شبهات ملحدین و زخارف زنادقه و دهریین ضعفاء و بطالین را در رغبت نکردن ایشان
در دفع شبهات براهین در علوم دین و ظاهر نکردن علماء حقایق علوم را و غیر اینها از خرابی و مفاسد که از آثار پریشانی

اختلال

اختلال امور اهل دین است چنان دیدم که با نداشتن استعداد مالی و بدنی و تعذر رفع هم و پریشانی از این فرقه ناجیه
و عصابه مهدیه اگر چه آنچه شرح بی بضاعتی و پراکندگی اسباب تحصیل اهل علم و بیان شأن و مقام و وجوب تعظیم و احترام
حمله علوم خیر الانام و تکالیف حالیه و مالیه و بدنیه خلایق را نسبت بایشان بنحو اختصار داده میشد با اشاره بمقطوعات کتاب
و سنت و شواهد وجدان و درایت و اجتناب از کلام جزاف و اخبار ضعاف شاید بمطالعه و تامل در آن طالبین احسان و
تابعین امناء رحمن را رغبت و میلی پیدا شده هر کس بقدر قوه و استعداد در مقام اصلاح این فساد و برداشتن توشه از برای
معاد بر آیند و باین سبب حقیر را در سلک یاری کنندگان شرع قویم و راه نمایان صراط مستقیم در آورده در روز پسین در صفوف
اصحاب یمین جای دهند متوقع از ناظرین که از مطالعه این اوراق بنظر انصاف مضایقه نکنند شاید از رسیدن بفوائد آن از ناصرین
دینش شمارند و نام این کتاب را کلمه طیبه گذاشتم و در بستان شریعت احمدی نخل امیدی کاشتم و آن مشتمل است
بر مقدمه و نوزده باب مقدمه در فهرست مطالب ابواب بنحو اجمال باب اول [۴] در ذکر عنایت اهل هر مذهبی در ترویج
دین و اعانت هر دینی ملت و آئین خود و حراست آن بقدر مال و بدن و زبان باب دویم [۶] در ذکر خرابی ملت بیضاء و
ضعف شریعت غراء و نزدیک شدن حمله آن بانهدام و رفتن تمام اعانت حفظه اسلام از میان کافه انام و پریشانی حال طالبین علوم
سیما در مشاهد شریفه باب سیم [۱۴] در ذکر بلاها و مصائب که از آثار مفاسد مذکور است و خلق با آنها معذب و مبتلایند باب [۲۹]
چهارم در بیان لزوم احترام علماء و مؤمنین و شرح حقیقت معنی تعظیم و کیفیت آن بالنسبه باهل علم و لزوم معاشرت و آداب (?) سنن
با ایشان و فوائد آن و در آن چهار فصل است اول در لزوم احترام و توقیر و ذم توهین و تحقیر دویم در بیان حقیقت معنی تعظیم و اقسام
آن سیم در تفصیل تعظیم علماء و شرح آن و سلوک با ایشان چهارم در بیان اهتمام در معاشرت اهل علم و تحریص بر مراوده با
ایشان باب [۶۴] پنجم در ذکر سایر صفات و جهات موجوده در اهل علم خصوصا قاطنین ایشان در عتبات عالیات که ملاحظه هر یک خود
کافی در لزوم احترام و اعانت است و آن هشت چیز است اول آنکه این طایفه از مجاهدینند و بیان علت فضل جهاد اکبر است بر دادن جان که
جهاد اصغر است دویم آنکه این گروه زوار ائمه دینند سیم آنکه این فرقه از مرابطین اند چهارم آنکه این قوم مجاورین اند و ذکر
پاره از الطاف خاصه بمجاورین که سبب زیادی یقین است پنجم آنکه این زمره آباد کنندگان خانهای خدایند ششم آنکه این جماعت
از مهاجرین اند هفتم آنکه این عصابه از فقراء ممدوحین محبوب اند هشتم آنکه این سلسله در مشقت غربا در شمارند باب [۹۲] ششم
در تدبیر صلاح امور این طایفه بنحو اجمال و بیان تکلیف هر کس در هر جا بالنسبه بایشان و ذکر موانع اعانت این طایفه و رفع آن باب [۱۰۷] هفتم در مدح
صدقه و انفاق بنحو کلی و آنچه از آیه شریفه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلوتک
سکن لهم توان استنباط کرد و در آن سه فصل است اول در فائده اول که تطهیر است دویم در فائده دویم که تزکیه است و ذکر
اجمالی از تزکیه و کیفیت تزکیه کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله است همه عالم را و خواص غذای حلال سیم در فایده سیم که سکون و اطمینان است که ثمره دعای
پیغمبر است برای صدقه دهنده باب [۱۴۱] هشتم در شروط و آداب صدقه و انفاق که از تشبیه کردن خداوند آنرا بزرع بیرون می آید مطابق اخبار
اهلبیت علیهم السلام و آن پانزده چیز است باب [۱۵۲] نهم در اقسام صدقه بملاحظه غرض که برای چه باید داد و بکی باید داد و چه باید داد و در آن سه مقام است
اول در اقسام آن بملاحظه اغراض و آن سی و یک چیز است و در اغلب آن ذکر شده پاره حکایات و کرامات که از دادن صدقه دیده شده دویم در اقسام
آن بملاحظه آنچه میشود داد و غیر آن رسانید بعباد و آن پنج چیز است اول حالات قلبیه دویم اعانت بجوارح و اعضا سیم خیرات زبان
چهارم مال پنجم ترک آنچه را ممکن است از کردن آن و عفو از جرائم و عصیان سیم در اقسام آن بملاحظه گیرنده از خود و والدین

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

و علماء و اموات و مساکین و همسایه و عاجزین و حیوانات و نباتات و جمادات و در انجا ذکر شده بعضی مطالب شریفه و حکایات لطیفه و سر برتری حق همسایه و اذکار حیوانات باب دهم ۲۲۶ در انکه خیر انفاق و صدقه گاهی خاص و گاهی عام و اشاره بنفع آن باب یازدهم ۲۲۸ در حکم دادن صدقه بدست خود و بتوسط دیگران باب دوازدهم ۲۲۹ در اینکه باید صدقه را برای حفظ وجود مبارک امام عصر روحنا و روح العالمین فداه داد و مقدم داشت از ابر صدقه از برای نفس خود و هر عزیزی باب سیزدهم ۲۴۰ در شمه از حاصل فضایل صدقه بکلامی شیرین و مختصر باب چهاردهم ۲۴۴ در فضل اعانت سیادات عظیم الشان و ذکر اخبار و حکایات وارده در دیدن خیرها در اعانت بایشان باب پانزدهم ۲۴۸ در مدح و ترغیب بر شرکت در صدقه و انفاقات با اهل خیر و سعادت و در آخر آن بمناسبتی ذکر شده حکایت بنای مسجد جمکران که در یک فرسخی قم است بامر امام عصر عجل الله تعالی فرجه در رسیدن حسن مثله خدمت آنجناب باب شانزدهم ۲۵۰ در شمه از حال آنهائیکه از آنچه دارند و توانند چیزی در راه خداوند ندهند و از خدایتعالی چیز و مال تازه خواهند که از آن صدقه کنند و عقوبت این تمنا و معاهده چنانچه خداوند در قرآن مجید ذکر فرموده باب هفدهم ۲۵۸ در شرح حال فقرا و مساکین و بیان سؤال از خالق و حکم سؤال از مخلوق و اقسام آن از واجب و مستحب و حرام و مباح و مکروه و مفاسد آن که سبب کراهت است و آن بیست و سه مفسده بزرگست باب هیجدهم ۲۷۸ در شمه از تکلیف مسئولین و آداب ایشان با سائل که آن چهل یک از این جزایست و بیان محل وجوب و استحباب و حرام و مکروه و مباح از اجابت سؤال باب نوزدهم ۲۹۶ در ذکر بعضی از ازمنه و امکنه که امتیازی دارند در انفاق کردن در آنها باب اول در ذکر اعانت و رعایت اهل هر ملتی علمای دین و عروج مذهب و آئین خود را و این مطلب بر ناظرین تواریخ و سیر گذشتگان و طریقه اهل زمان در نهایت وضوح و ظهور است چه پست ترین مذاهب و باطل ترین آنها مذهب بت پرستان و عبادت کنندگان چوب و سنگ و طلا و نقره است که حال از خطه هند تا حدود چین دائر و شایع است و احترام و توقیر و بذل مال آنها برابر همه و علما و خود فوق تقریرات و از برای اهل علم از طایفه لباس مخصوصی است برنگ زرد و چون کسی او را بپوشید بقصد دخول در آن زمره و تحصیل در خرافات آنها فی الفور لوازم احترام را با او معمول میدارند حتی آنکه اگر پسر بپوشید پدر دفعه می ایستد و دیگر در مقابل او نمی نشیند و اینجا عمارت را مکانهای معینه است بمنزله مدارس متصل به بلد و هر روز از آنجا یک نفر داخل در بلد میشود و بر سرش صینی است که در آن ظرفهای متعدد است و از میان کوچها عبور میکند بدون سؤال و تکدی و هر کس در خانه بحسب اندازه خود غذائی در غروب بجهت اینها مهیا کرده و در در خانه حاضر و بانتظار آن نشسته چون آن شخص را ببیند نزدیک او آید و در آن ظرفها بریزد و اگر غذای دو خانه باهم متفق باشد در یک ظرف و گرنه در دیگری تا آنکه مقدار کفایت حاصل شود و مراجعت کند تا روز دیگر و از اینجهت هرگز در تحصیل غذا نیفتند و فارغ البال مشغول کار خود باشند و اما مخارج آنها بجهت بتها و بتکده ها و زوار ها پس از اندازه حساب بیرون است چنانچه از تجار و مترددین شنیده میشود و ایشان را در هر سال موسمی است قریب به پانزده روز که برای مردگان خود حلوا میسازند و باید بدانشوران دیر نشینهای خود بخورانند و چون حلوا را بادو خورنده اش کم باعانت پول و وسیله دیگر هر چند لقمه باشد بخورانند و گاه باشد از برای یک لقمه هزار روپیه که قریب بدویست و پنجاه تومان است دهند و از قوانین مرسومه برهمه اینطایفه آنکه چون مال کسی زیاد شود بدل آنرا بر فقرا و مایه فخر و سبب عزت خود دانند و بسیار دیده اند و چنین کرده اند که امروز فلان تاجر بیت با سرمایه گزاف و باغها خود فردا داخل میشود در پست ترین اصناف و باین عمل بر طایفه و قبیله خود مباهات میکند و در انظار معظم و محترم میشود و اما نصاری و عیسویان که حال تمام دول فرنگ و جمله از جاهای دیگر را فرو گرفته پس برادنی خبیری پوشیده نیست رفتار و کردار اهل کشیشها و

پادریها و پاپها و رهبانها و کلیسیاها و بآنچه ترویج مذهب ایشان کنند و بآنها که مردم را بسوی کیش ایشان بخوانند حتی در جمیع شهرهای هند مخصوصاً اشخاصی که در مذهب کامل اند گذاشته اند که هر روز بر سر کوچه که معبر عام است می ایستند و آواز بلند مردم را بسوی کیش نصاری میخوانند و هر کس مائل بصحبت با اینها شود مضایقه نکنند و با او بملایمت محاجه کنند و هیچ ناملائمی و آزاری متألم و گریزان نشوند هر چند دشنام دهند و استهزا کنند و خود بصورت انداز نداید گاه در حال او تغییری نکنند و بهمین روش هر ساله جمعی از اوباش هر مذهبی بدین نصاری در آیند و پاپ بزرگ که در کلیسای روما است و او را خلیفه خاص حضرت عیسی علیه السلام میدانند چندان معظم و مکرم است که تا چندی قبل عزل و نصب تمام سلاطین فرنگستان با او بود که هر کس را خواست عزل کند معزول و هر کس را برای سلطنت معین کرد منصوب بود و باید بانجا رود و پاپ بدست خود تاج بر سرش نهد و این یک شغل را سلاطین فرانسه از او گرفت و باقی احترام و اعزازش باقی است و عجایب این کلیسیا که یکی از هفت بنای عجیب دنیا است بزعم ایشان و اعدام و رهبانان و رهبانات که در آنجا ساکنند و از هم معاش بالمره فارغ و آسوده اند ازید از آنست که در این مختصر بگنجد و تمام اینها از شعبه ترویج مذهب است و همچنین است شأن باجمیع کلیسیاها که در روی زمین است و پیوسته توریة و انجیل و سایر کتب مقدسه خود را وقف کرده باتجار و مبشرین و اهل اسلام بناید قرائت کرده با مصنفین و ...

و دادن آنها و را داخل در مجامع بهر کسی بلکه ... بر آن میافزود و ... عیسوی و اگر کسی ردی بر ... نویسد غایت جهد را در اعزاز و ترویج آن کتاب بعمل می آورند ... ملاهده و طلب بخوجه که جامع خباثت هر مذهب باطل است و حال در غایت کثرت ... و حدود شرق و در دادن خمس و وجوهات بر ... مذهب خود چندان اهتمام دارند که ... مقدم است بلکه در هر اتفاق و مصرفی سهم مجتهد را معین میکنند و ... حصه مجتهد را معین نکنند احدی دست بان غذا دراز نمیکند و پس از تعیین آنرا در ... میخورند و از این رشته هر ساله مبلغی خطیر او میرسانند و در بسیاری از بلاد پدر و مادر اولاد خود را نذر کرده و بار از ... آنرا برای او میفرستند و نظیر اینطائفه طایفه ضاله و زنادقه بابیه اند که در بی پائی و بی اصلی مذهب و خبث طریقت یکسان اند هر جا متاعی مرغوب و چیزی محبوب قابل نقل بدست آید او با بشر اتباع اینطایفه بکدیمین و عرق جبین بمخاطره جان بقدر امکان برؤسای دینشان میرسانند بلکه خود را مالک مال و مختار بر اهل و عیال خود میدانند و اما جماعت اهل سنت و معرضین از خانواده رسالت پس بر هر ناقدی هویداست جد و جهد سلاطین و متمولین آنها در ترویج علماء و طلاب و کتب و مصنفات و اخبار مجعوله و احادیث موضوعه که در آن تزئین دین و تشیید آئین ایشانست و در شهرهای معروفه مخصوص مقر سلطنت ... بلکه در اکثر شهرهای بزرگ کتابخانهای معتبر ساخته و از هر صنف کتاب وقف کرده و در آنجا گذاشته اند و محصلین را از تفتیش و تفحص آن مستغنی دارند و بجهة آحاد طلاب طائفه مقرری بقدر حاجت معین کرده و در هر ماه بدون زحمت و ذلت بایشان میرسانند و در احترام حرمین شریفین مکه و مدینه و مجاورین آن و بقعه مشهوره نهایت اهتمام را دارند و از برای جمیع طبقات اهل علم آنجا بلکه مؤذن و معلم اطفال و سایر منتسبین با هر دو و خدمت شعائر مسلمین وظیفه و مستمری معین که هر ساله با امین سلطان برای ایشان حمل میشود و بهر تمسک و سنت و کم کردن حق سعی تسلیم ایشان میکنند و موقوفات و صلات و نذورات از نقد و جنس که از اطراف خصوص مصر ... و زیاده از بحر ... و در مسجد از هر که در مصر ...

خود مشاهده کردم طلاب بیاد که از قرار نقل بعضی چند هزار میشوند و همه صاحب وظیفه و مقرری و امراین طایفه در اسلامبول اضعاف اینها است بهمه جهة و شیخ الاسلام آنجا در نهایت جلالت و شان و در احترام و ملاحظه قدر و مقام در درجه صدر اعظم ایشانست و در سنه گذشته که رجال دولت عثمانیه سلطان عبد العزیز را عزل کردند تا از او استفتا نکردند و او حکم بانعزال نکرد اقدام نکردند و صورت استفتا و جواب آنرا دیدم و بهتر از اسلامبول در مراعات حال طلاب علم و اهتمام در ترقی و آسودگی مشتغلین ولایت بخارا است چنانچه متواتر از تجار مترددین بآنجا شنیده شده و آنقدر از کثرت مدارس و طلاب آنجا و مواظبت امیر بخارا در امور آنها و رفتن خودش بمدارس و تفقد از حال ایشان و امتحان نمودن از مقام تحصیل ایشان و رسانیدن ماهانه آنها نقل کرده اند که انسان متعجب میشود و داعی بر شرح آنها نیست چه مقصود آگاه کردن فرقه ناجیه اثنا عشریه کثرهم الله است بر مواظبت و مراقبت ملل بر شرح باطله و مذاهب فاسده در حفظ و حراست و تزیین طریقه و مذهب خویش و اعانت و حمایت و ترقی دادن مروجین و روسای کیش خود را بقدر امکان بمال و زبان و جوارح و هر کس طالب تفصیل باشد راه آن در غایت آسانی است چه در این ازمنه که امر کتب مطبوعه دایر و شایع است و تردد ببلاد بعیده و دول خارجه بسیار و رسیدن اخبار از هر جا بتوسط روزنامه ها متصل اطلاع بر این قسم مطالب سهل و آسانست و از برای تنبیه و برخواستن غیرت دین و تعصب ملت در آنچه گفتیم کفایت است آنرا که در دل ذره از درد دین باشد بلکه اگر کسی بتواریخ و سیر رجوع نماید و در رفتار شجره خبیثه بنی امیه و بنی عباس نظر کند که تا چه حد سعی و کوشش داشتند و مصارف کلی میکردند در ترویج مذهب و مدح مبغوضین خود متعجب ماند باب دوم در ذکر اختلال ملت بیضا و خرابی شریعت غرا و اشراف جمله آن بانعدام و نزدیک شدن اساس الاسلام و قواعد دین مبین بانهدام و برگشتن اسلام بحال غربت اوّل چنانچه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده اند که بدأ الاسلام غریبا و سیعود غریبا اسلام در اول امر غریب بود و زود است که بهمان حالت برگردد و پوشیده نماند که پس از ارتحال آنجناب بعالم بقا و برداشتن نظر ظاهری از اهل دنیا اگر چه منافقان امت بانواع مکر و خدیعت آتش مخالفت افروختند و خانه امامت و رسالت را سوختند و برد خلافت را از دوش اهل آن ربودند و بر سریر خلافت غنودند و خلق را در تیه گمراهی و ضلالت انداختند و لوای امارت و سلطنت افراختند ولیکن کثرت بدی رفتار و گفتار و قلت علم باحکام و آثار و شیوع اقسام منکرات و انواع بدعت و بروز قصد تخریب شریعت و اراده سلطنت و ریاست که از آنقوم روز بروز ظاهر و هویدا میشد خود وافی و کافی بود در بی وثوقی ارباب دیانت بدعاوی کاذبه و آراء فاسده آن جماعت و زوال اعتقاد بداشتن ایمان آنقوم از دلها چه رسد بتوهم صحت ریاست و خلافت آنها و چگونه ممکن بود جمع شدن اقرار بنبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و صدق کتاب خداوند با اعتقاد بحسن کردار جماعتیکه هرگز کاری از ایشان سر نمیزد که توان آنرا با ظاهر کتاب و سنت مطابق نمود و اگر باین حال مانده بود کم کم اباطیل و بدع ایشان از میان رفته و رخسار حق بی آلودگی بغبار اغیار در میان خلایق پیدا و آشکار میشد اما چه سود که ارباب تالیف و صاحبان تصنیف خلق را بعرافت طبع اصلی خود باقی نگذاشتند و باعانت قلم و استمداد اخبار موضوعه و آثار مجعوله و شبهات شیطانیه و تدلیسات ابلیسیه که مبدع و موسس آن و بال المؤمنین معویة بن ابی سفیان بود راه نجات را بستند و از برای کردارهای زشت و گفتارهای منکره ناتوانستند راه صحیحی پیدا کردند و چون از آن عاجز شدند دست تبار انکار زدند و بتمسک بظواهر بعضی از سنن شرع و آداب صوریه خود را در لباس متمسکین باصل دین در آوردند و آراء و اقوال و احادیث خود را جلوه دادند و بقوت و قهر سلاطین و انعام و جوائز امراء و ظالمین امر تصنیف دایر و شایع و بازار شبهات و ایراد بر یکدیگر که منشاء آن تحاسد و تباغض و تنافس در قرب بخلفاء جفا

باب دوم ... و انهدام

وحب جاه در قلوب ابناء دنیا بود رواج گرفت تا آنکه آراء مختلفه و مذاهب متشتته در انتشار و کثرت بجائی رسید که ظاهر شد صدق کلام الهی که میفرماید فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ چه سبب گمگشتن دین اسلام و تغییر شریعت سید الانام صلی الله علیه و آله و سلم زیادی زبر و تصانیف و تزیین کلمات باطله و تمویه آراء سخیفه قلم بپاره از سخنان حق شده چنانچه بر هر متدبر بسیر سلف و طریقه خلف پوشیده نیست و کار تالیف بجائی رسید که از برای عذر افعال شنیعه بنی امیه و حرکات قبیحه بنی عباس کتابها تصنیف شده چه رسد بمقدمین بر ایشان بلکه از برای مفاخر بنی امیه بر بنی هاشم کتاب نوشتند و عاتکه دختر یزید که جدش معویه و شوهرش عبد الملک و پدر شوهرش مروان و پسرش ولید خلیفه بودند در مقابل فاطمه زهرا دختر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در مقام مفاخرت شمردند و ازین روش بی توان برد که بر در قلم چه حقها را پوشانیدند و چه باطلها را رواج دادند و بالجمله فرق دین مبین حسب وعده حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بهفتاد و سه فرقه رسید چنانچه از آنجناب اهل اسلام روایت نموده اند که فرمود زود است متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه فرقه و یکی از آنها ناجی و رستگار و تتمه مخلد در نار و شاید در این عدد ملاحظه اصول فرق و اساس شعب باشد و گر نه در هر طائفه و مذهب چندان طریقه و ملل جدا گانه پیدا شده که ضبط و احصاء آن در قوه کسی نباشد و همه بر یکدیگر طعن زنند و لعن کنند و جمله بتکفیر غیر خود فتوی دهند و بر یکدیگر رد نویسند و شاید بخیال اظهار کردن اطلاع و دست از قواعد و آئین خود کشند و از افراشتن مرجع بر یکدیگر و نسبت دادن بآنچه در او نیست از آنچه خلاف او ضروری است پروا نکنند و قلت و کثرت هر فرقه در هر شهری و ضعف و قوت هر طایفه از روی مجانبت سیره و آئین طریقه مخالفه آن و تحفظ از مداخله قواعد دیگران در نظم امور معاد و معاش ایشان و محافظت بر سنت و آداب و مواظبت بر قواعد مختصه بالخرعه خود است و این دو مسعین مبین جدا باز وی دین هر فرقه از فرق مسلمین در فرقه ناجیه اثنا عشریه که یکی از آن هفتاد و سه فرقه است و هیچ فرقه غیر او در اشوان حکم بنجات او کرد و چه حکم بنجات هر فرقه غیر از طایفه اثنا عشریه مستلزم نجات تمام یا بیشتر آن فرقه است بسبب اشتراک آنها در اغلب اصول مذهب که بنجات و عدم نجات بسبب صحت و فساد اوست و این با صدق کلام نبوی نسازد و مشارکت الجمله در اصول مذهب و انفراد اثنا عشریه در یقین الهین در کتب امامت مشروح شده با ادله واضحه و براهین ساطعه بر بطلان آن فرق و نجات این جماعت در این اعصار در غایت ضعف و پستی و قلت و سستی است بسبب امور چند که عمده آن کثرت تردد و آمد و شد کفار است ببلاد مقدسه ایران که حال حرکز ایمان و بیضه حقیقت اسلام است و شدت مراوده و مصاحبت مسلمین با ایشان و فرو گرفتن امتعه و امتعه و آلات اثاث البیت و مشروبات و ماکولات اهل کفر و شرک در هر شهر و دهکده را و تزیین و ترغیب مترفین خوشگذرانها و جماعت بیعار و ننگ که از بی قیدی بمذهب و بی اعتنائی بدین هرگز بفکر صدق آن و حقیقت معاد نیفتادند و از برای اوقات عمر خود ساعتی از برای انکار نگذاشتند قوانین و آئین و رسوم کفره و ملحدین را تا آنکه نماند چیزی از ضروریات زندگی و اسباب راحت بدن و آسودگی جز آنکه از آنها در آن نشانه و اسمی و یادگاری در رسمی است بلکه لباس و گفتار و هیئت بدن و طرز کردار مشابه مشرکین و از قواعد و رسوم آنها گرفته شده و نتایج اینکار و آثار این رفتار مفاسدیست و منافیست بسیار که در دین احمد مختار صلی الله علیه و آله پیدا شده و زیاد خواهد شد بناچار و باشاره ببعضی از آنها قناعت میشود اوّل آنکه بغض قلبی کفار و ملحدین که از ارکان دین و اجزاء ایمانست از دل برده و محبت و دوستی آنها را که در مناقضت با دوستی خداوند و اولیائش چون آب و آتش است

آورده بلکه مراوده و آمیزش با آنها مایه افتخار و سبب مباهات شده و حال آنکه خداوند میفرماید لا تجد قوما یومنون
بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم
نمی یابی قومیرا که ایمان آورده اند بخداوند و روز بازپسین دوست دارند کسی را که دشمنی کند و مخالفت نماید خدا و رسول او را
هر چند آنها پدران یا پسران یا برادران یا عشیره او باشند چه رسد به بیگانه پس دوست ایشان را حظی از ایمان نباشد و ایضا
میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قد کفروا بما جاءکم من
الحق ای کسانیکه ایمان آورده اید نگیرید دشمن من و دشمن خود را دوستان و متولی امور خود ملاقات میکنید ایشان را یا می اندازید بسوی
ایشان دوستی را و حال آنکه کافر شده اند بآنچه رسیده از حق چگونه دوستی میکنید با آنکه حق شما را منکر شده اند و از این قسم آیات
بسیار است و در من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند وحی فرستاده بسوی پیغمبری از
پیغمبران خود که بگو بمومنین نپوشند لباس اعدای مرا و نخورند غذای اعدای مرا و نروند براههای اعدای من پس میشوید از دشمنان
من چنانچه ایشان دشمنان منند و در کتاب جعفریات بهمین مضمون از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل کرده و در
آخر آن فرموده و متشکل نشوند بشکلهای اعدای من و در امالی صدوق مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود کسیکه دوست
دارد کافری را دشمن داشته خداوند را و کسی دشمن شود کافری را دوست داشته خدا را آنگاه فرمود دوست دشمن خدا دشمن خداست
و در صفات الشیعه از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه از کسانیکه بخود نسبت میدهند محبت ما اهل بیت را
کسانی اند که فتنه ایشان سخت تر است بر شیعیان ما از دجال راوی گفت بچه سبب فرمود بدوست داشتن دشمنان ما و
دشمن داشتن دوستان ما زیرا که چون چنین شود مختلط میشود حق بباطل و مشتبه میشود پس شناخته نمی شود مومن از منافق و نیز
آن جناب درباره اهل جبر و تشبیه و غلات فرمود چنانچه در خصال مرویست که هر کس دوست دارد ایشان را دشمن داشته ما را
و کسیکه دشمن دارد ایشان را دوست داشته ما را و کسیکه مواصلت کند ایشان را بریده است ما را و کسیکه بریده از ایشان مواصلت
کرده با ما و کسیکه بیازارد ایشان را نیکی کرده است با ما و کسیکه نیکی کند ایشان را آزرده است ما را و کسیکه اکرام کند ایشان را اهانت کرده
ما را و کسی که اهانت کرد ایشان را اکرام نموده ما را و کسیکه رد کند ایشان را پذیرفته از ما و کسیکه پذیرد از ایشان رد نموده ما را
و کسیکه احسان کند ایشان را بدی نموده با ما و کسیکه بدی کند با ایشان احسان نموده با ما و کسیکه تصدیق کند ایشان را ما را تکذیب
نموده و کسی که تکذیب کند ایشان را تصدیق کرده ما را و کسیکه عطیه دهد ایشان را محروم کرده ما را و کسیکه محروم کند ایشان را
عطیه داده ما را ای پسر خالد هر که از شیعیان ماست نگیرد از ایشان دوستی و ناصری و چون حال این قسم کفره چنین باشد
حال سایر کفار اگر بدتر نباشد کمتر نباشد [illegible] آنکه در دل بغض دین و طریقه مسلمین و عداوت متدینین و علماء
و صالحین که متادب اند بآداب شریعت و منکرند بقلب و زبان معاشرت و مشابهت با آنجماعت را که کم ثابت و برقرار
شود چه هر کس بر حسب فطرت متنفر است از مخالفت طریقه و منکر رسوم خویش که آنها را از روی محبت و خیال التذاذ
و منفعت اختیار کرده خصوص اگر آن مخالف ناهی و رادع باشد بقدر امکان او را از پیروی آنطریقه و شیوع و بروز این
مفسده بمقامی رسیده که نزدیکست شد معامله کنند با اهل علم و ارباب دین معامله با یهود و مسکین که از دیدن قلب منضجر
و صورت عبوس شده و آنرا که تمکن رساندن اذیتی است باو در صدد آن برآمده بلکه از دیدن صاحب عمامه که وجودش
منغص عیش و مانع لهو و طرب است متنفر میشوند و اظهار و استهزاء و سخریه و اشاره بدست و چشم نحو استخفاف زیاده از

دیگران

دیگران بلکه حکایت حرکات و سکنات اهل علم را در اوقات تحصیل و عبادت از اسباب مضحکه مجالس لهو و زینت
محافل طرب خود کرده و گاهی در لباس شعر و مضامین نظم درآورده اند در همان کارها که کفار هنگام دیدن مومنین
میکردند از استهزاء بزبان و اشاره بابرو و چشم و استحقار و استخفاف بقدری که خداوند در مواضع متعدده حکایت
فرموده و وعده عذاب دنیا و آخرت بآن داده بهمان روش فساق و فجار با آنجماعت در این اعصار چنین کنند و این
بغض و منافرت بالزوم تعظیم و احترام ایشان چنانچه باید بنهایت مناقضت و کمال مباینت دارد و هرگز با
یکدیگر جمع نشود و در اخبار بسیار دائره ایمان را منحصر فرموده اند بحب فی الله و بغض فی الله و فرموده اند ایمان نیست مگر حب
و بغض حب خداوند و آنچه را پسندد دوست دارد و بغض اعدای خداوند و آنچه را دوست دارند الطوق [illegible] نهج البلاغه
مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود اگر نبود در ما مگر دوست داشتن ما آنچه را خداوند دشمن دارد و تعظیم کردن
ما آنچه را که خدا حقیر کرده هر آینه کفایت میکرد ما را در مخالفت با خدا و رد گردانیدن از امر او و سیم آنکه مخارج
و مصارف اینجماعت خارج از اندازه و زیاده از دخل و شان متعارف شده بر آلات فضول معاش و اسباب لهو
و زینت و انواع جامهای نفیسه و ماکولات جنسیه و مشروبات نجسه چندان افزوده شده که تمام محصول حلال و حرام
در ساعات لیالی و ایام از برای آنها وافی نیست صورتهای منقوشه کفار که بعضی از زینتهای یکی از حجرهای شخصی از مترفین شده
بچند هزار تومان برسد چنانچه مسموع و محقق شده مخارج سایر زینتها و اطاقها که جزئیست از سایر لوازم تعیش چه خواهد بود و با
اعمال و سیره در امر زندگی علاوه بر آنکه پاره از آنها تبذیر است که خداوند صاحب آنرا برادر شیطان شمرده بقوله ان
المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا و پاره اسراف اکبار است بمقتضی
کلام جبار و ان المسرفین هم اصحاب النار و سبب احتیاج دائم و برانگیختن النالت بر کسب حرام و ظلم انام
چه محصول حلال با ملاحظه تکالیف الهیه که در صرف آنهاست هرگز باین پایه و مقدار نرسد چنانچه خواهد آمد که ده هزار درهم یا
بیست هزار درهم هرگز از حلال جمع نشود و اینمقدار وافی عشری از اعشار آن مخارج نیست نعم است صاحبش ما از تشدید ها ی
دین و اعانت علماء و مشتغلین و ترویج شرایع و تعظیم شعائر مسلمین است چه بسیاری از صاحبان ثروت مال و ارباب الوف
از عقار و منال دیده میشود بهر وضع و پریشان و بجهة مخارج و سیه [illegible] علاوه بر آن استیصال انفاق در راه خدا ضرر در مال
داشته [illegible] ترقی و نمو و حفظ آن چنانچه شرح خواهد شد دیگر چه جای توقع اعانت [illegible] صاحب انصاف و بصیرت
پوشیده نیست که تحصیل علم دین بحد کمال و تمام و تهذیب شرایع اسلام و دفع شبهات ابالسه انام بی استغراق وقت و اجتماع فکر
در آن و مساعدت اسباب خصوص اقسام کتاب و اصناف مصنفات در هر باب میسر نباشد پس در بدایت امر طالب علم را
احراز دو شرط لازم اول اعراض از کسب معاش و فراغت از شواغل و عوایق لوازم زندگی [illegible] با وجود ما یحتاج با اجماع
مقدار کفایت که در آن روز و شب و سایر اسباب لازمه و پس از اعراض با عجز اغنیا و بجهة مفسده مذکوره در صلاح این شرط که
عمده و اصل [illegible] از تکالیف عینیه ایشانست ناچار بازار علم کساد و امر شرع مختل و اساس دین منهدم چنانچه مشاهده و محسوس
است که اولا طالب علم بالنسبه باحتیاج بلاد اسلام بوجود ایشان در هر مجمع و مکان اندک و غیر وافی چه بعد از ندانستن مقدار
کفایت یا کفیل رساندن آن اقدام در اینکار غیر مقدور خصوص از آنانکه پایه ایمان ز اهتمام عالی نرساند چنانچه مفروض سخن است زیرا
که غرض بیان حال عامه و تکالیف ظاهره است و ثانیا برخی که بامید اعانت داخل شد آنگاه مایوس باید و معاش از ملک و

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره [illegible]

عقار داشت از جور حکام و ستم ظلام بغصب رفته یا از کثرت خوارج و زیادتی و ثقل عوارض دیوان از دست داده یا از آبادی
و نفع افتاده و هنوز بمقام عالی از درجات علم نرسیده ناچار بجهة نگاه داشتن مراسم زندگی و ملاحظه شان و اعتبار متمسک
باسباب مختلفه شده بعضی بتحمل نیابت صوم و صلوة که مزد سال آن از ناچاری بپانزده قران رسیده و متعارف آن بیست
و پنج قران الی چهار تومان رسیده و اگر کسی هر روز روزه بگیرد و روزی ده روز نماز کند بلوازم تعیش شخصی خود نرسد چه رسد بعیال
و اطفال و حال آنکه این رشته نیز برای ایشان همیشه میسر نیست بعضی بمعلمی اطفال و برخی بمنصب ملاباشی که یکی از مناصب
ظلمه است و پاره بخیال گرفتن مستمری و وظیفه خود را ذلیل حجره لئام و محتاج بر نقباء ابواب فسقه انام و تملق از ناکسان و تحمل ناملایم
و دیدن منکرات و معاونت بر ظلم کرده پس از صرف و هتک پاره آبرو و غرض و ناموس و اعتبار مال و دین و عمر غالبا مایوس و منکوب
و مطرود و بر فرض حصول استقرار غالبا بی اعتبار و وصول آن بغایت دشوار یا حواله بماخوذ از گمرک و داروغه بازار و اشباه
آن از حرام که بمحیط اعظم پاک نشود و بعضی که فی الجمله رعایتی از قدر علم کرده و آن مقدار اندک از علم مانع شده ایشانرا از چنگ زدن به
دامان ستمکاران یا در بخت از ایشان مایوس بخیال خام رسیدن بوجوه برید از خمس و زکوة و مظالم و کفارات در در خانه تجار و
ارباب عقار معتکف و مقیم و گاهی بهزار منت بعضی از آنها از پست ترین مال خود مقدار قلیلی که وافی بعشر مخارج مسائل که سیادت
و دیانت و خطوط علماء و طلب را شفاعت آورده هدیه نگاه دارد در قیامت بر شافع روز جزا خاتم رسل صلی الله علیه و آله
حقی عظیم دارد که اولاد روحانی و جسمانی او را از رهاا گت عطیه نجات داده و بعضی بخیال روضه خوانی و ذکر فضائل و نشر مسائل بلا
اتفاق مبادی و ماخذ صحیح و فهم مستقیم و اطلاع کامل و قوت تمیز زشت از زیبا ببلاد و قری پراکنده شده بمتاعی قلیل از دنیا
تا آخرت آثار ائمه هدی علیهم السلام را باکاذیب بیشمار و ایمان ضعیف مستعار مشغول تجارت و خریدن دنیا با آخرت و بعضی بجهت
تسخیر عوام از مردان و زنان کالانعام پاره از اذکار و اوراد و ختوم و مناتر و طلسمات بدست آورده بازاری با رواج و دکانی
مرغوب و بارونق در گوشه ها و خلوات باز کرده باقی ماند قلیلی که شوق تحصیل و نور علم مانع ایشانست از انس بغیر آن و از بسته
شدن طرق معاش و ابواب خیر و اعانت خصوص با ابتلا ببلاد غربت واله و سرگردان و کثر ایشان در این اعصار که حسب تقدیر حضرت
احدیت هر که علم بملاحظه جمع اساتید و مصاحب توفیق و ظهور برکت دینی در عتبات عالیات قرار گرفته و لهذا اغلب علمای کاملین و فقهاء
راسخین که در اطراف بلاد ایمان منتشر و متفرق اند تمام ایام اشتغال یا اغلب آنرا در این بقاع مطهره بسر برده و در جوار ائمه اطهار علیهم
السلام امانت نیابت و مقام ریاست بایشان سپرده شده مجتمع شده و مرارت فقر و پریشانی و تلخ عیش و زندگانی مبتلا و بدرد غربت
و جور خلاف ملت گرفتار چه بسیار سادات ذی شان که آسمان از نور شان روشن شبها بی روشنائی چراغ مهموم و از فیض
مطالعه و نوشتن محروم و از سوزش گرسنگی در پیچ و تاب و از آه و ناله اطفال خورد کباب و ممنوع از لذت خواب نه در وقت حدت
گرما قدرت بر میوه و آبی و توانائی تعیش در بام و سردابی و نه در زمان شدت سرما قوت لباس نافعی و مکنت اسباب و مکان
واقعی و بسا علمای اعلام و فقهای ذوی الاحترام که راه نمایان دین و خلفای خاتم النبیین اند روزها پس از فراغت از تعلیم و
تعلم در گوشه های صحن مقدس بجهت تحصیل قرص نان متحیر و از اندیشه مطالبه دیان متفکر چه بسیار اصناف ماکول و مشروب و انواع
فواکه فصلی بیاید و برود که حلقشان از آنها جز دیدن نه و چه شبها و روزها بگذرد بر آنها که سهمشان از قوت غیر از مقدار مردن نیست
چه دلها که از حسرت نداشتن کباب سوخته و کباب و چه چشمها که از قصور عجز از اکتساب شبها بیدار و پر آب سالکان راه خدا که پناه
بقبور ائمه علیهم السلام آورده اند در اوقات زیارات مخصوصه از ظلم اعداء در میان خار و خاشاک پنهان و واقفان اسرار الهیه

که از برکت وجود شان مور صحرا و ماهی دریا روزی خورند و دل طوایف انسان تاجوران دین که بر تارکشان افسر هدایت گذاشته
از کثرت کهنگی جامه و قذارت لباس بعبای بی پود استغنا و تعفف کنند و پیشوایان دین که از قلوبشان زنگ جهالت را بر
داشته شده آنقدر در انظار خوار که ایشانرا بقدر فاجر با ثروت و تاجر بی ملتی اعتنا کنند هر یک از وطن اصلی خود بمراحل دور
و باندازه قوت لایموت شاگرد و سر درنه اهل بلد و اهتمام در صدد تکفل این غرباء نه زوار متمول در فکر رعایت امثال اینها چه اگر گاهی
از ارباب دیوان و اعوان سلطان و تجار با ثروت و شان بزیارت آیند و در مقام بذل مال و اصلاح حال مجاورین هستند از ندانستن
رسوم انفاق و شرائط آن با فساد نیت و حرمت مالشان چندان عیار و اشرار بلباس اخیار بمیان در آمده واسطه رساندن شوند
که حبه و دیناری بمحل محبوب خداوند نرسد و بالجمله شرع نبوی و دین احمدی از نصرت اجتماعت بملاحظه این موانع مایوس و خائف
و فالناشر ذره قلیلی اگرچه بمساعدت اسباب و مرافقت توفیق و موافقت همت باری بمنزل رسانده از تحصیل و اکتساب فارغ و
لوای ترویج و نشر دین را در اطراف و اکناف بلاد افراخته و اتباع آل محمد علیهم السلام را سرپرستی و دلهای مرده را زنده ساخته
لیکن چه سود که از کثرت جور متغلبین و تعدی اراذل و طغام و نشر قوانین کفره و مشرکین و عدم قدرت علماء بر کفالت امور مشتغلین و
دفع ظلم از محصلین که بتوسط آنها شرایع منتشر و احکام خداوند در میان خلایق دائر شود و رواج گیرد بلکه رسیدن ناملائمات از ضرر ملی
و عرضی بنفوس مقدسه ایشان از جانب اشرار برکت و انتفاع بوجود این چراغان راه هدایت از میان خلق برداشته شده بعضی در
زاویه خمول محتجب و منزوی و بعضی بسعایت مفسدین ممنوع و محبوس و بعضی از مستقر و وطن خود آواره و مطرود و بعضی از شکستن شیشه
صبر و تحمل هجرت ببلاد غربت کرده بعلم و ایمان خود مانوس و قلیلی که قوت هجرت ندارند یا ضرر رفتن را بیش از توقف دانند غالب
ایام در مجادله و مخاصمه با حکام و دفع تعدی از انام پس باقی نماند از برای نصرت دین و رساندن احکام و آداب شریعت سید المرسلین
و تعظیم شعائر و تعلیم علوم حقه یاوری و معینی و حافظ و انیسی آنانکه مقام تکمیل نفس و تهذیب قلب را بجائی رساندند که ابواب علوم
غیبیه بر قلبشان باز و قابل گرفتن اسرار و حی راز شدند بالهامات و سایر طرق انکشافات فائز و واقف اند بر لب
قفل خموشی زده اند و خود را در لباس نادان نمانده دست خلایق از فیض ایشان خالی و بضلالت و جهالت خود باقی پس منکشف
شد که نتیجه اینده رکن اعظم فساد دین و دو باب بزرگ اغوای شیاطین که یکی ترویج و رواج قواعد و آداب کفر است در ملت
اسلام و دیگری تقویت نکردن دین باعانت علماء و حمله کتاب و سنت و انهدام اساس اسلام و اختلال امور معاد انام نباشد
چنانچه دیده میشود که عظم دین و شدت حاجت باحکام آن چنان از میان مردم برداشته شده که بمقدار سگی بان رفتار نکنند چه
اگر در دهی که در آن ده خانوار باشد سگ گله یا حافظ خانه ایشان تلف شود البته زحمه تحصیل بدل آن در همان روز بر آیند و صلاح
امور معاش خود را متوقف بر وجود او دانند و سالها میگذرد بر قریه و قصبه که مشتمل است بر مرد و زن بسیار و در ایشان نیست
کسیکه مقدار واجب از اصول دین و فروع را که همه آنها در هر آن باکثر آن محتاج و مبتلایند تعلیم کند و بایشان برساند تعقیدات که
بلکه اگر گاهی بهمت و جود کس فائز شوند از بی اعتنائی و بی معاشی ناچار بتعلیم اطفال مبتلا شود یا بسبب اشتغال بکسب و زراعت
علم آموخته را از دست دهد یا از آنجا فرار کند و رشته کار امت پیغمبر آخر الزمان بجائی رسیده که غالب عوام از ضروریات
مسائل بیخبرند بلکه از تردد و مجالست و انس با نصاری و زنادقه و دهریین چندان کلمات کفر و سخنان منکر که موجب
ارتداد است در میان مردم شایع شده که فوج فوج از دین بیرون میروند و ندانند و اگر دانند از بیم خود نستار ندانند بر کار و عیان
بمعاصی بزرگ چون خوردن روزه بمحضر رمضان در محضر خلایق مفتخرانه بر پیروان دین طعنه زنند و سخریه و استهزاء کنند

و ایشانرا بی شعور و نادراک دانند در سلک بحیران و بی ذوقان شمارند و گاهی ایشانرا خشک و مقدس نامند و بر افعال خداوند عزوجل پیوسته اعتراض کنند و ایرادگیرند و مدایح در توصیف حکماء و اهل صنایع فرنگ و کثرت عقل و هوش ایشان را ورد زبان و زینت مجالس نمایند و صنایع و اعمال ایشانرا که نتیجه فی الجمله تکمیلی است در علم طبیعی و ریاضی از قوت بشر بیرون دانند و با معاجز و خوارق عادات انبیا و اوصیا علیهم السلام برابر سازند و از مجالس علما گریزان و از صحبت علم دین و ذکر معاد ملول و منزجر شوند و اگر در محفلی گرفتار شوند بخواب روند یا دل را بجای دیگر فرستند در عایت فقراء و اهل دین را لغو و بیفایده انکار رند و از اموال نجسه که از چندین راه حرام و از خون ارامل و ایتام بدست آورده و در مصارف حرام و معاصی عظام خرج میکنند خود را غنی و معظم و لازم الاحترام شمرند و علماء و اتقیا را خورنده مال مردم و حلوائی و گدا و ذلیل پندارند ظروف استعمال از نقره و طلا و لباس مردان زری و دیبا شعار بهادر از و ریشها تراشیده بهیئت بنی مروان و بنی امیه سخن محبوب و مرغوب زبان فرانسه و انگلیس و بدل کتاب خداوند و آثار ائمه اطهار علیهم السلام کتب ضلال و مؤلفات کفره انس و جن و ابلیس یهودان که سالها در بلاد فرنگ با عیسوی محشور بودند رسوم مذهب و کیش خود را از دست نداده و مسلمانان از سفر چند ماهه با آن صوب دل از مسلمانی کشیدند لباس و وضع ایشانرا متداول و ممدوح و عمامه و رداکه تاج ملائکه و لباس انبیاء است و تسبیح و مطهره مکروه معصیت مانده که شایع نشده و منجش از انظار برداشته نیست و بکثر طاعتی و عبادتی باقی است که از آن جز صورت و اسمی و در آن از چندین راه خلل و فسادی راه نیافته اهل حق از اقامه معروف و نهی منکر عاجز با قدرت از تاثیر آن مایوس و در خلوات بر ضعف ایمان و غربت اسلام و شیوع منکر گریان و مغموم **والحمد لله** که ظاهر شد صدق اخبار حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بوقوع این مفاسد و غیر آن در امت او چنانچه شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که گفت حج کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گرفت حلقه در کعبه را پس روی مبارک با متوجه شد بجاو فرمود آیا خبر ندهیم شما را بعلامات قیامت و بود نزدیک ترین مردم در آنروز بآنجناب سلمان رضی الله عنه پس گفت بلی یا رسول الله پس فرمود از علامات قیامت ضایع کردن نماز است و پیروی شهوات و میل بآراء باطله و تعظیم ارباب مال و فروختن دین بدنیا پس در آنوقت آب میشود قلب مؤمن در جوفش چنانچه آب میشود نمک در آب از آنچه می بیند از منکرات پس قدرت ندارد بر تغییر آن سلمان گفت بدرستی اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان پس در آنگاه منکر معروف میشود و معروف منکر و امین خائن میشود و خیانت میکند امین و تصدیق کرده میشود دروغگو و تکذیب کرده میشود صادق سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان میشود در آنزمان ریاست زنان و مشارکت کنیزان و نشستن اطفال بر منبرها و میشود دروغ ظرافت و زکوة غرامت یعنی دادن آنرا ضرر در مال خود دانند و مال کفار را که بغلبه گیرند غنیمت خود کنند یعنی در مصارف سلاطین صرف نکنند و جفا میکند مرد پدر و مادر خود را و بیزاری میجوید از صدیق و طلوع میکند ستاره دنباله دار سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است بدرستیکه در آنوقت شریک میشود زن با شوهرش در تجارت و باران در تابستان آید و جوان مردان تمام شوند و حقیر میشود مرد فقیر پس در آنوقت بازارها نزدیک یکدیگر شود که ناگاه این گوید نفروختم چیزی و این گوید نفعی نکردم بچیزی پس نمی بینی مگر مذمت کننده برای خدا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان پس در آنزمان والی شود بر آنها کسانیکه اگر سخن

بگویند بکشند ایشانرا و اگر سکوت کنند ایشانرا بر گزینند هر آینه غنیمت ایشانرا و پایمال کنند حرمت ایشانرا و بریزند خونهای ایشانرا و هر آینه پر شود دلهای ایشان از فساد و ترس پس نمی بینی ایشانرا مگر ترسان و هراسان سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است بدرستیکه در آنزمان آورده شود چیزی از مشرق و چیزی از مغرب برنگهای و زینتهای مختلفه در آیند پس وای بر ضعفای امت من از آنها و وای بر آنها از خداوند رحم نمیکنند صغیر را و توقیر نمی نمایند بزرگ را و نمیگذرند از بدکاران جثه ایشان جثه آدمیان است و دلشان دل شیاطین سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان در آنوقت اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان و رشک برند بر امردان چنانچه رشک برده میشود بر دختران و مردان شبیه بزنان و زنان شبیه بمردان شوند و سوار شوند زنان بر زین پس بر این زنان از امت باد لعنت خداوند سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است بدرستیکه در آنوقت بنقش و طلاکاری کنند مسجدها را چنانچه نقش و تذهیب کنند معبد یهود و نصاری را و زینت داده میشود قرآنها و دراز میشود مناره ها و بسیار میشود صفها که دلشان با یکدیگر کینه و عداوت دارند و زبانهاشان مختلف است سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است در آنوقت آرایش کنند مردهای امت را بطلا و بپوشند حریر و دیباج و بگیرند پوست پلنگ بجهة جامه زیر درع سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان در آنوقت ظاهر میشود ربا و معامله عینه کنند یعنی متاعی را بفروشند بوعده بقیمت معین بعد آن متاع را بایع از مشتری بخرد بکمتر از آن قیمت و این نوعی از حیله است بتحلیل ربا و داد و ستد رشوه و پست شود دین و بلند شود دنیا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان و در آنوقت طلاق زیاد شود و جاری نشود حدی برای خداوند و هرگز ضرری نرسانند بخدا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است در آنوقت ظاهر شوند کنیزان خواننده و آلات لهو که حکایت مقامات آواز را کنند چون عود و طنبور و والی شود بر ایشان اشرار امت سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان در آنوقت حج میکنند اغنیا برای نزهت و متوسطین ایشان برای تجارت و فقرای ایشان برای ریا و سمعه پس در آنوقت پیدا شود قومیکه یاد گیرند قرآن را برای غیر خدا و بسیار شود اولاد زنا و خوانندگی کنند قرآن را و یاد بگیرند او را برای خود و پیدا شود قومی که علم دین آموزند برای غیر خدا و خوانندگی کنند بقرآن و بر روی یکدیگر بریزند برای دنیا سلمان گفت اینها واقع خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان این در وقتی است که دریده شود حرمتها و کسب کرده شود معاصی و مسلط شوند بدان بر خوبان منتشر شود دروغ و ظاهر شود لجاجت و شایع شود فقر و احتیاج و افتخار کنند بلباس و بیارد بر ایشان باران در غیر وقت و نیکو دانند و شمرند و گیرند نرد و شطرنج و طبل و آلات ساز را و قبیح دانند امر بمعروف و نهی از منکر را تا آنکه میشود مؤمن در آنوقت خوار تر از کنیز و ملامت میان قراء و عباد فاش میشود پس خوانده شوند آنها در ملکوت آسمانها ارجاس و انجاس سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است ای سلمان پس در آنوقت نترسد غنی بر فقیر تا آنکه سائل گذارد جمعه تا جمعه دیگر پس نمییابد احدی را که بگذارد در کف او چیزی سلمان گفت اینها خواهد شد فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست قدرت او است انتهی الخبر و بالجمله غیرت در دین و عصبیت در مذهب چنان از خلق برداشته شده که اگر از

کافری یا مخالفی ضررهای کلی بدین او برسانند دیگر چین نشود بمقدار همینکه از ضرر جزئی مالی که از برادر مسلم او رسیده پیدا میشود
و اگر دسته دسته مردم از دین برگردند هرگز غمگین نشوند از امور عجیبه که کاشف است از نهایت بی اعتنائی و بیغیرتی
و خذلان الهی مر ایشان را آنکه در تمام چاپ خانهای شهرهای دولت عثمانی مثل اسلامبول و مصر و بیروت و شام و بغداد
باتفاق دولت و ملت کتابیکه معلوم شود مصنف آن شیعه است و باصطلاحشان رافضی نمیگذارند چاپ شود و در ایران
خصوص طهران چه بسیار کتب اهل سنت چاپ شده که در آن طعنها و فحش بالشیعه و بی ادبی باعیان و علما مذکور است بلکه در اول
کتاب محض ترویج بازار مصنف کتاب را بالقاب بسیار ذکر کنند غافل از آنکه چه قدر دین خود را بدنیا فروختند و دشمنان
خدا را محبوب مردم کردند و بسا هست که از همان نسخ کتاب بهتر و مکرر از امامیه در دست هست و اعتنائی ندارند یا فرقی
نگذارند پس وای بر آن کاتب و صاحب چاپ و چاپچی و فروشنده و مادح از غضب خدای جبار و مخاصمه رسول مختار و
حیدر کرار و ائمه اطهار و علمای اخیار **باب سیم** در ذکر بلاها و مصائب که از آثار مفاسده سابقه و نتایج اعمال که گذشته
و غیر آنها است و خلایق با آنها در دنیا معذب و مبتلایند و مبدأ تمام اینها اعراض ایشانست از اخبار علماء و سرکشی از اطاعت
فرمان ارباب بصیرت و بینش هویداست که از اعظم آیات الهیه که در دلالت کردن بر وجود ذات مقدس الهی و صدق
رسالت حضرت ختمی مآبی بی نظیر و از نعمت های خفیه سنیه که در ترسانیدن خلایق از بدی عاقبت کردار زشت و مانع شدن ایشان
از اقدام بر جرایم و هتک محارم بهتر از هر وعظ و تذکیر ظهور صدق وعیدهای الهی است که در دار دنیا بر اعمال قبیحه داده و
فوج فوج مردم را بجزای کارهای بد معاقب ساخته و بانواع نکال و تعذیب ایشان را عبرت دیگران نموده و باندک تامل
صادق و نظر درست در افعال و کردار خلایق و آنچه بر آنها مترتب میشود از بلاها و مصائب این باب عظیم و جلیل در ابواب بصیرت
حضرت احدیت و از جزا از ارتکاب بزرگ و کوچک معصیت مفتوح و مدعا مکشوف و مبین میشود و در کتاب خداوند و سنت نبوی
و آثار ائمه علیهم الصلوة والسلام تصریح باین در مواضع بسیار شده چنانچه در کتاب دار السلام شرح آن ذکر نموده‌ام و در اینجا بذکر بعضی
از آن قناعت میکنم خداوند فرموده وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ هر آینه بچشانیمشان از عذاب نزدیکتر و یا پست‌تر پیش یا غیر از عذاب بزرگتر باشد که ایشان برگردند از کردار
های بد و روی آورند بسوی خداوند و نیز فرموده وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا
يَتَضَرَّعُونَ و تحقیق گرفتیم ایشان را بعذاب پس فروتنی و خواری نکردند برای پروردگار خود و زاری ننمودند و نیز فرموده
قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ
بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ بگو ای محمد که اوست توانا که بفرستد بر شما
عذابی از بالای شما مانند عذاب قوم لوط و اصحاب فیل و طوفان یا مراد دود و صیحه است چنانچه شیخ عیاشی از جناب
باقر علیه السلام روایت نموده یا مراد ظلم سلاطین است که در رتبه ظاهری فوق رعایایند چنانچه شیخ طبرسی از جناب صادق
علیه السلام روایت نموده یا از زیر شما مانند عذاب فرعون و قارون که بغرق و فرو رفتن بزمین بود یا از بندگان بد و آنانکه
ایشان حسب رتبت چنانچه در خبر دوم مذکور است یا شما را بیامیزد با یکدیگر در حالیکه گروههای متفرقه باشید در رای و هوای
نفس هر فرقه تابع رئیسی و مراد از امر بس اختلاط است و درهم شدن هنگام جنگ یا مخالفت در دین و طعن بعضی بر بعضی
و در آن یا زدن بعضی بعضی است آنچه در میان ایشانست از دشمنی و عصبیت چنانچه در خبر عیاشی است یا بچشاندن بعضی از شما

سختی جمع دیگر که مراد کشتن بعضی است بعضی را یا اذیت همسایه چنانچه در خبر دوم است و حضرت باقر علیه السلام فرمود جمیع
اینها بجهة اهل قبله است یعنی مسلمین بنگر چگونه میگردانیم دلیلها و علامات را بتقریرات و انواع گوناگون تا مگر ایشان دریابند و
بفهمند و چون آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بجبرئیل فرمود بقای امت من با این عذابها چه خواهد بود و از
برای این آیه زیاده ازین توضیح باید انشاء الله تعالی و نیز فرموده أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ
الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ
عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ آیا پس ایمن شدند آنانکه مکر کردند بدیها را یعنی بمکر و حیله گناه کنند
اینکه فرو برد خداتعالی ایشان را بزمین یا بیاید ایشان را عذاب از جائیکه ندانند یا بگیرد ایشان را در حال گردیدن ایشان در سفرها
و در کارهای خویش و غیر آن پس نیستند ایشان عاجز کنندگان که از خود دور کنند آنچه را که بایشان اراده شده از عذاب یا
بگیرد ایشان را در حالت ترس ایشان از آمدن بلا بجهة هلاک شدن قومی پیش از ایشان بجهتی که ایشان نیز بهمان مشغولند
پس منتظر باشند بلا را یا اندک اندک از ایشان کم کند تا تمام اهل و دیار و جانهای ایشان را بگیرد پس بدرستیکه پروردگار شما
هر آینه مهربان و بخشاینده است که مهلت میدهد گناهکاران را و زود نمیگیرد یا الیمی ایشان بجهة رافت و مهربانی خداوند
است و کردن معصیت بحیله و مکر که در این آیه شریفه و در مواضع دیگر اشاره بآن شده یا بالنسبه بخلق است چنانچه بسیاری بآن
گرفتارند که صورت طاعاتی از واجب یا مستحب کنند و در آن جز جذب قلوب نمیخواهند یا مشغولند و محبت آنها غرضی و مقصد
ندارند و بایشان چنان بنمایانند که ما در این طاعت جز رضای خداوند و ثواب آخرت غرض و مطلبی نداریم و حال آنکه در دل بمقدار
خردلی از خلوص و قربت نباشد و این خود از معاصی کبیره و معدود در شرک ولیکن در لباس طاعت و صورت عبادت
که بندگان بآن مغرور شوند و فریب خورند و یا بالنسبه بخالق جل و علا چه بسیاری از خلق باشند که شیطان از اغوای ایشان
ایشان بمعاصی کبار که علاوه بر قبح ذاتی در انظار نیز مستهجن و قبیح اند مایوس و نا امید ناچار از راه مباحات یا طاعات گاهی
منفذ میشوند از برای معصیتی یا خود بجهة نداشتن پاره شروط که بی آن نه مباح شود نه طاعت بلکه محرم میشود از اقسام معصیت
آیند و وسوسه نماید چنانچه در بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله و تحف العقول مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
یا کمیل ای کمیل از برای شیاطین مکرها و بافتها و زینت ها و وسوسه‌ها و کبرها است بر هر کسی بقدر منزلت او در طاعت و معصیت
پس بحسب آن مستولی میشود بر او بغلبه ای کمیل بدرستیکه ایشان فریب میدهند شما را بخویشتن پس اگر اجابت نکردی ایشان را
مکر میکنند با تو و نفس تو به محبوب نمودن یا نیکو نماندن ایشان خواهشهای نفسانیه ترا بسوی تو و دادن ترا آرزوها
و مقصودهای ترا و به پراهه انداختند ترا و بسبب نداز خاطر تو و نهی کنند ترا و امر کنند ترا و نیکو نمایند گمان ترا بخداوند
تا امیدوار شوی باو پس باین مغرور شوی و گناه کنی و جزای گناهکار دوزخ است ای کمیل حفظ کن قول خداوند
عز و جل را که الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ پس تسویل کننده شیطان است و مهلت دهنده
خدا ای کمیل بیاد آر قول خداوند را به ابلیس لعنه الله وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و بانگ زن بر ایشان یا جمع کن
آنچه توانی از فریب با سواران و پیادگانت و شریک ایشان شو در اموال و اولاد و وعده ده ایشان را و وعده نمیدهد
ایشان را از جانب خود بلکه وعده میدهد شیطان اگر فریب ای کمیل بدرستیکه شیطان وعده میدهد ایشان را از جانب خود بلکه

وعده میدهد ایشانرا از جانب پروردگار خود تا اینکه وادارد ایشان را بر معصیت او پس هلاک نماید ایشانرا ای کمیل بدرستیکه شیطان می آید بسوی تو با آن مکر دقیق و امر میکند ترا بچیزیکه میداند که تو انس داری با او از طاعتیکه ترک میکنی او را پس گمان میکنی که او ملکی کریم است یعنی اینکه در دل ترا ترغیب میکند و تحریص مینماید باین عبادت و حال آنکه او شیطانی است رجیم پس همین که آرامی گرفتی بسوی او و مطمئن شدی و امیدوار شدی ترا بمهلکه های بزرگ که بجاتی نیست آنها ای کمیل برای او دامهائی است گسترده آنها را پس بترس از آنکه ببیند ترا در آنها و از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرموده که مغرور نکند ترا زینت دادن شیطان طاعت را برای تو که او باز میگرداند بر تو بوده در از خیر تا آنکه ظفر بیابد بر تو در صدمین و غرض از این دو خبر و امثال آن که ذکر شد مخفی شدن معصیت است بر ایشان تا آنجا که او را طاعت پندارد و بجهة تحصیل تقصیر در مقدمات عاری باشد مثلا آنکه پاره شروط و اجزا را دارا باشد یا از موانع را که از آنها است خواستن بآن عمل در مکنون خاطر و سویدای قلب خوشنودی غیر خدا وند را هرچند خود باین مقصد شرک امیر ملتفت نباشد و لیکن بمحک جزئی و میزان الهی معلوم میشود و گاه شود که در تقصیر در مقدمات علمیه و داخل شدن در آن از غیر بابش خود را قابل فهمیدن کتاب و سنت داند و از آنها چیزیرا دلیل و حجت میان خود و خالق پندارد پس بآن بسیاری از آنچه حرام است حلال و واجب است مستحب شمارد و باین جهة در عرض زیاد از شماره بمکر و حیله گناه کرده و گاه شود کار بجائی رسد که احتمال دهد یا اعتقاد کند که خدایتعالی از نهانی دلش آگاه نیست یا غفلت نموده که عین کفر است و مکر و خدعه که در گناه بکار برده میشود چه با خالق یا با مخلوق گاه در دین است گاه در عرض و گاه در مال و گاه در نفس و باقسام آن خلایق مبتلا یند چه بسیار اند که اعتراف کنند در نزد خداوند یا خلق که من معتقدم بفلان چیز که واجب است اعتقاد بآن و نیست یا گوید مجتهدم و نیست و بائمه خود علیهم السلام گویند سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ و در دل و عمل بعکس اند و باطل را لباس حق پوشانند و بمردم القا کنند و در لباس محبت جویای خفیات امور شوند و غرضشان تجسس از معایب است که در انظار خوارش نمایند و عیب پوشیده را شایع سازند و بالجمله بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ هر کس در حال خود نگرد و در حال خود تفتیش نماید آنقدر خدعه از این قسم پیدا کند که خود متحیر ماند و این مقام گنجایش شرح زیاده از این نیست و نیز فرموده اند إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ خدایتعالی تبدیل نکند و تغییر ندهد آنچه عطا فرموده بقومی از نعمت و عافیت تا آنکه آنها تغییر دهند از حالهای نیکو بحالهای بد چنانچه طبرسی از امیر المؤمنین علیه السلام و عیاشی از جناب باقر علیه السلام روایت نموده اند که خداوند در تقدیر حتمی قرار داده که هیچ نعمتی ندهد به بنده پس آنرا از او بگیرد پیش از آنکه پیش از آنکه بنده معصیتی کند که مستحق شود بآن جرم گرفتن آن نعمت را از او و نیز فرموده أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ آیا ایمن شدید از آنکه در آسمانست ملکوت و سلطنت و امر او اینکه فرو برد شما را بزمین پس آنگاه حرکت کند باضطراب آیا ایمن شدید از آنکه در آسمانست تدبیر و قهر او اینکه فرستد بر شما باد تندی که در او سنگریزه باشد پس خواهید دانست که چگونه است عاقبت ترسانیدن شما بحجاب و رسول صادق یا چگونه است صدق رسول که تحذیر نموده در حالیکه شما را اسود ندهد چنانچه در آیات است و نیز فرموده وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ آنچه رسد بشما از مصائب و بلاها و نکبات زمان پس بجهة آن چیزیست که کسب کرده دستهای شما و عفو میکند از بسیاری با آنکه

از

از بسیاری در گذشته آنقدر نافرمانی کنند در آنچه مبتلا کشند همه از محصول بر جریت که کشند و نیز فرمود وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ ترجمه این آیه با دیگر آیات مناسبه آن در فصل آخر نه باید در آخر فصل دویم از باب ششم و نیز در مقام سرزنش و توبیخ و عبرت نگرفتن بعقابهای خداوندی بر ظالمین را با ظهور و تبیین آن میفرماید وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و منزل گرفتید در جایگاه آنها که ستم کردند بر نفسهای خویش و ظاهر شد مر شما را که چگونه رفتار کردیم با ایشان و زدیم از برای شما مثلها و بمشاهده و عیان و بیان بر شما هویدا شد که چه کردیم با آنها از عقوبت و صفات آنچه کردند و آنچه کردیم با ایشان بیان نمودیم یا از برای دلیل بر توانائی عذاب دنیا مثلها آوردیم و در امالی شیخ صدوق مرویست که حضرت سجاد هر روز جمعه باین کلمات در مسجد رسول خدا موعظه میکرد و آن طولانیست و بعضی از فقراتش این است که نباشید از غافلین که مایل اند بزینت زندگی دنیا پس خواهید شد از آنانکه بحیله معصیت کردند و حال آنکه خدای فرموده أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ تا آخر آیه که گذشت پس بترسید از چیزیکه ترسانده خداوند شما را از او بپند گیرید از آنچه بستمکاران کرده چنانچه در کتاب خود فرموده ایمن نباشید از آنکه فرود آید بشما بعضی از آنچه ترسانده بآن قوم ظالمین را در قرآن قسم بخداوند که پند داده شدید بغیر خود پس بدرستیکه سعادتمند آنست که پند گیرد بغیر خود و بتحقیق که شنوانید شما را خداوند در کتاب خود آنچه بظالمان کرده از اهل بلاد پیش از شما چنانچه فرموده وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ و چه بسیار که تباه کردیم از اهل ده یا شهریکه ستمکار بودند و آفریدیم پس از ایشان گروهی دیگر پس چون مشاهده کردند عذاب و شکنجه ما را آنگاه دیدند از آنها گریزان که گریزید و باز گردید بسوی آنچه ناز پرورده شدید بآن و بجایهای خودتان شاید که شما پرسیده شوید گفتند ای وای که ما بودیم ستمکاران پس پیوسته همین خواندنشان بود تا اینکه گردانیدیم ایشانرا درو شده پژمرده و قسم بخدای بدرستیکه این کلام پند است برای شما و ترسانیدن اگر پند بگیرید و بترسید آنگاه برگشت خداوند بسوی سخن در کتاب خود بسوی اهل معاصی و گناه ها پس فرمود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ و اگر برسد بایشان پاره از عذاب پروردگار تو هر آینه میگویند ای وای بر ما که بودیم ما ستمکاران پس اگر بگوئید ای مردم که خداوند اراده فرموده از این کلام همان مشرکین را پس چگونه باشد این یعنی چنین نیست و حال آنکه میفرماید بعد از آن وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ و نصب فرمائیم ترازوهای دادخواهی را برای روز رستخیز پس ستم کرده نشود نفسی بچیزی هرچند مقدار حبه باشد از خردل که بیاوریم آنرا یا جزا دهیم و ما بسیم برای رسیدن حساب بدانید ای بندگان خدا بدرستیکه نصب نکند برای اهل شرک ترازوها را و باز نکند برای ایشان دفترها را جز این نیست که باز کنند دفترها را برای اهل اسلام و در قرآن در مواضع بسیار و در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام امر شده بتأمل و نظر در قصه امت های گذشته و چگونگی

گرفتن خداوند آنهارا بانواع شکنجه‌ها و عذابها و شناختن سبب آن عقوبت تا ترک نمایند و مبتلا نشوند و دانستن سبب نجات
دیگران تا عمل نمایند بآن و خلاص شوند و در خطبه قاصعه امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه است مذکور است وَاحْذَرُوا
مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَذَمِيمِ الْأَعْمَالِ فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ
وَاحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ بترسید از آنچه نازل شده بامتها که پیش از شما بوده‌اند از عقوبتها بجهت بدی کردار و
زشتی اعمال پس بخاطر آرید در حال خوبی و بدی و عافیت و بلا و شدت و رخا حالات ایشانرا و بترسید از آنکه بشوید مانند
ایشان و در جای دیگر فرموده فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوْلَاتِهِ وَوَقَائِعِهِ
وَمَثُلَاتِهِ وَاتَّعِظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ وَمَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ عبرت گیرند بآنچه رسید امتان و گردنکشان پیش از شما
را از عذاب خداوند و گرفتنهای او پند گیرید به جایگاه چهره‌های ایشان و محل افتادن پهلوهای ایشان یعنی قبورشان که در آنجا بخواری و
ذلت خوابیده‌اند و در امالی صدوق و غیره مرویست از جناب باقر علیه السلام که هیچ سالی باران کمتر از سالی نیست
ولیکن میدهد آنرا خداوند در هر جا که خواهد بدرستیکه چون قومی معصیت خداوند کنند برگرداند از ایشان آنچه را مقدر کرده است برای
ایشان از باران در این سال بسوی غیر ایشان بسوی بیابانها و دریاها و کوهها و بدرستیکه خداوند هر آینه عذاب میکند جعل را در سوراخ
بسبب حبس باران از زمینی که در آن معصیت کنند بجهة معاصی کسانیکه نزد او بینند بتحقیق که خداوند قرار داده برای او راه بسوی
مکانی غیر از محله اهل معاصی یعنی بسبب عذاب کردن جعل کناره نگرفتن از زمین عاصیان است که محل ترقب نزول عذاب است از
آسمان پس کناره نگرفتن از آنها خود جرمی باشد که شریک نماید صاحبش را با آنجماعت در عذاب پس آنحضرت فرمود عبرت
گیرید ای صاحبان بصیرت آگاه فرمود یافتیم در کتاب علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرگاه
زنا ظاهر شود مرگ فجاء زیاد و هرگاه کم داده شود کیل در معامله بگیرد خداوند ایشانرا بالقحط و نقص در اموال و هرگاه منع کنند
زکوة را منع کند زمین برکات خودرا از زرع و میوه و معدن و هرگاه در حکم جور کنند اعانت کنند یکدیگررا بر ظلم و عدوان و
هرگاه بشکنند عهد و پیمان را مسلط کند خداوند دشمنهای ایشانرا و هرگاه قطع کنند رحم را اموال در دست بدان افتد و هرگاه امر
نکنند بمعروف و نهی نکنند از منکر و پیروی نکنند خوبانرا از اهل بیت مرا مسلط میکند خداوند بر ایشان بدان ایشانرا پس
دعا کنند در آنوقت خوبانشان پس مستجاب نشود پوشیده نماند که تحصیل بغض معاصی و کراهت قلبی و
نفرت از آن بالطبع پس از معرفت و نواهی الهیه معرفت مفاسد و آثار زشت آنهاست و بعد از آن معرفت مترتب شدن
آن آثار بر آنها و دیدن یا شنیدن از راست گویان که فلان چنین کرد پس با و چنان کردند و پس از آن مشاهده آن در خویشتن
و تجربه آن تاثیر در کردار خود و بعد از آن فهمیدن مناسبت هر عملی در عقوبتی را چنانچه بپاره از آن در این خبر شریف اشاره
شده و این باب بزرگی است در معارف احدیه که آخر آن منتهی است بعصمت و دست هر کسی بدامن وصالش نرسد و مراد
از شکستن عهد یا عهد و پیمانیست که با خدای خود بسته در ضمن ایمان او را اطاعت و بندگی کند و خدای نیز اجابت او را
کند هرگاه او را بخواند چنانچه میفرماید أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ پس بکردن عبادت شکستن عهدی باشد
یا عهدی و پیمانیست که با امام خود بسته در وقت بیعت کردن که جان و مال خودرا در راه او و امر و فرمان او نثار کند و خواهش
او را بر خواهش خویشتن مقدم دارد پس در روز رزم فرار کند و مالی را که فرموده بکسی دهد یا در محلی صرف نماید بخل ورزد
یا عهد و پیمانیست که با خلق بسته در ضمن معاملاتیکه با ایشان میکنند و در معانی الاخبار مرویست از جناب سجاد علیه السلام

که

که فرمود آن گناهان که نعمتهارا تغییر دهد ظلم است بر مردم و ترک عادت خود در خیر و ترک نیکی یعنی آن چیزیکه عادت
داشت و اگذارد و کفران نعمتها و ترک شکر و آنچه نازل کند نقمت را عصیان انکه بغی و ستم را داند یعنی عالم باوامر
و نواهی الهی بودن و سرکشی کردن بر مردم و استهزاء بایشان و سخریه کردن و گناهانی که رد نمی‌کنند عقوبت را برگرداند اظهار بی
چیزی کردن و خواب ماندن و نماز عشاء و صبح از دست دادن و نعمت الهی را کوچک شمردن و از معبود خود شکایت داشتن
و گناهانیکه پرده را پاره کند شراب خواری و قمار بازی و کردن کاری که مردم را بخنداند از لغو و شوخی و ذکر عیبهای مردم
با آنها که متهم اند و گناهانی که فرود آورد بلارا بفریاد درماندگان نرسیدن و نکردن اعانت مظلوم و ضایع کردن امر بمعروف
و نهی از منکر و گناهانیکه چیره و غالب کند دشمن را آشکار کردن ظلم و علانیه فجور کردن و مباح کردن حرامها و عصیان نیکان
و اطاعت بدان و گناهانیکه اجل را نزدیک میکند قطع رحم و قسم دروغ و سخنان کذب و زنا و بستن راه مسلمانان و دعوی امامت
باطله و گناهانیکه پرده را از کار آدمی برمیدارد قرض کردن به نیت پس ندادن و اسراف در نفقه بیهوده و بخل بر اهل و اولاد و
خویشان و بدی خلق و کم صبری و ملالت و کسالت پیشه کردن و سبک شمردن اهل دین و گناهانیکه دعارا رد کند بدی نیت
و ناپاکی سریرت و نفاق با برادران و تصدیق نداشتن مستجاب شدن دعا و تاخیر نماز واجب تا آنکه وقتش بگذرد و ترک تقرب
بسوی خداوند به نیکی و صدقه و سخن بیهوده و فحش گفتن و گناهانیکه حبس کند باران آسمانرا جور حکام است در حکم و شهادت
دروغ و کتمان شهادت و منع زکوة و قرض و سایر منافع خیریه و سخت دلی بر فقراء و نیازمندان و ستم بر یتیم و مردان و زنان
بی پرستار و راندن سائل و برگرداندن او در شب مخفی نماند که مراد از نفقه بیهوده مقدار زیادتی از اندازه و محل آن رنج
بجا است که بملاحظه حرمت بیهوده شد چه هر مصرفی که انسان مال خودرا در آن صرف میکند یا مصرفیست که در آن فائده و نفعی
عقلائی هست یا خیالی است از آن خرج کردن در محل دوم تبذیر باشد که آن خرج مال بیهوده و لغو و آنچه در شرع حرام شده داخل
در این قسم باشد چه شارع مقدس آن منافع را احرام کرده و آنرا فائده آن چیز قرار نداده پس محل داخل شود در آنچه بالاصل فائده
ندارد مثل دلالکاری خانه و بسیاری از اقسام آتشبازی و شکستن ظروف و تلف کردن مال و نظائر آن و قسم اول برد و قسم است
زیرا که از برای هر کسی در مصرفی حدیست معین بحسب حالت و شخص و زمان و مکان که از آن حد نباید بگذرد پس اگر بگذشت صرف
در آن بحق و ممدوح باشد و اگر از آن حد تجاوز نمود اسراف باشد پس اسراف بحسب اشخاص مختلف شود و ممکن باشد کسی از برای نان بلکه خورش خانه
کند مسرف باشد و دیگری چندین رنگ و مسرف نباشد بملاحظه شأن و غنی و فقر و همچنین در سایر لوازم از خانه و لباس و مرکوب و
زن و امثال آن و اما تبذیر پس مختلف نشود باختلاف آنها و اسراف و تبذیر دو نوعند از گناهان کبیره و اما بدی نیت و خبث
سریره که در رقم هفتم گناهان ذکر فرمودند پس مخفی نماند که آدمی گاهی با خبث فطرت و سوء سجیت باشد که هرچه از داد طراوت دستش
و آزار عباد و افساد بلاد باشد هرچند که خیری در آن شر برای او نباشد و قصد نفع و مصلحتی در آن اذیت برای خویش نکرده باشد
بلکه میشود که با این فطرت زشت قصد رسیدن شری از آن کار بغیری نداشته باشد ولیکن بالطبع نخواهد و نکند مگر بد براه گاهی بحسب فطرت
چنین نباشد و شری برای احدی بالطبع دوست نداشته باشد لیکن بعضی از مقاصد و اغراض قصدش بد شود و در کارش اراده
بدی کند و گاه باشد از داشتن چنین نیت نود و تاره باشد لیکن آن نفع خارجی و نفع خیالی او را بآن وادارد و لهذا چنین شخص محل
تعجب شود که فلان با فطرت نیکو و ساخت ذات و پاکی طینت نبایست چنین کند گاه باشد که این دو باهم جمع شوند و این نهایت
شقاوت است و گاه باشد از هر دو خالی شود و در فطرت هر کسیرا طالب باشد نه در کارش اراده بدی کند هرچند هزار با خیر او

درا

دراو باشد و این نهایت سعادت است و این چهار قسم از آنها بیکدیگر مستبدل شود با حضرت باری ربانی پنجم اشاره باین جواهرید

و در کتاب تمحیص ابو علی محمد بن همام روایت از مصعب غلام حضرت صادق علیه السلام که اسمعیل پسر آنجناب تب شدیدی کرد پس

حضرت را از تب او خبر کردند پس فرمود برو بپرس از او و سؤال کن چه کرده امروز آنکه پس خدایتعالی تعجیل فرمود عقوبتش را گفت پس آمدم

در حالتی که تب داشت پس سؤال کردم از او آنچه را کرده بود پس ساکت شد و کسی گفت کنیزی را دختر زنی را بدستش زد پس افتاد

بالای عتبه در پس خراشیده شد رویش پس آمدم نزد آنحضرت و خبر دادم آنجناب را بآنچه گذشت پس فرمود الحمد لله بدرستیکه

که ما اهل بیتیم که تعجیل میکند خداوند عقوبت را برای اولاد ما در دنیا پس طلبید آن کنیز را و فرمود اسمعیل را حلال کن از اینکه ترا زد

پس گفت او را حلال کردم پس حضرت چیزی باو بخشید آنگاه بمن فرمود برو ببین چگونه است حال او و تب گفت رفتم نزد

او و تب از او کناره کرده بود و در این خبر شریف قانون و دستور العملی است الهی از برای عاصیان مبتلا بعقوبات حدتی دعوضی و مالی

دنیوی معصیت که پس از ابتلا او لا تفحص در رفتار و گفتار و نیات گذشته خود کند تا سبب آن بلا را بدست آورد چه دانستی که هر چه

برسد از بلاها آثار گناهی است که مرتکب آن شده و بسا شود که از روی لطف بلا را مختص بآن عضو کنند که گناه از او سر زده است

چون درد چشم بچشم نظر کننده بحرام و درد گوش بگوش دهنده بغنا و غیبت و فحش حرام و همچنین باقی آنها بدین قیاس و در اینهمان عضو در

که بد و معصیت نموده تا زود متنبه شود و در صدد تدارک بر آید و اگر چنین نشد خود فکر کند و در کردهای ذمیمه خود فکر کند و جستجو نماید

تا آنرا پیدا کند پس او لا اصل او را چاره کند و از میان بردارد و اگر مشغول است بآن ترک نماید و ثانیا آنچه خرابی کرده و افساد نموده اصلاح

نماید چنانچه در این خبر اول از دختر زنی استحلال کرد مادر که صاحب حق بود و آن تیر زهر آلود الهی از طرف قلب شکسته و صورت

خراشیده او بجناب اسمعیل رسید پس عفو کرد آنگاه شکستگی دل او را که بآن آزار آمده با عفو که همان دست برداشتن و گذشتن از

حق خویش است نزد بلکه باحسان و بخشیدن مال اصلاح فرمودند و او را بحالت اولی خود برگرداندند تا نعمت صحت و عافیت بجای

خود آمد و اگر تو تو هم شد که مجرد گذشت کافی و رضای قلبی لازم نباشد جوابش آنکه برگشتن بنعمت صحت که تفضل محض بود و نیز موجب نجات

و اگر از این باب داخل نشد پس باید توبه کند و مال صدقه دهد و عبادتهای بسیار نماید و بجای آرد و سالها بگذرد که بهمان درد

مبتلا باشد چه آن شکسته دل که از او تیر عقوبت بلا رسیده بحال خود باقی هر گز در صدد پیدا کردن و استرضای او بر نیاید پس هر چه

کند اگر چه نیک است اما علاج درد و شفای مرض او نباشد و شاید اشاره باین مقام باشد آنچه در قصص الانبیاء از جناب صادق علیه

السلام مرویست که جناب موسی علی نبینا و علیه السلام گذشت بر مردی که بلند کرده دست خود را بسوی آسمان و دعا میکرد پس جناب

موسی بطلب حاجت خود رفت و هفت روز از او غائب شد آنگاه برگشت بسوی او و او دستهای خود را هنوز بلند داشت و دعا

میکرد و زاری مینمود و حاجت خود را میخواست پس خدایتعالی وحی فرستاد که ای موسی اگر بخواند مرا تا آنکه زبانش از کار بیفتد

اجابت نخواهم کرد او را مگر آنکه بیاید بسوی من از آن دری که امرش کردم که از آن در داخل شود و دعا کند و در دار السلام این

مطلب را شرح و حاذکر نمودیم و در عقاب الاعمال و علل الشرایع مرویست از جناب صادق علیه السلام که عیسی بن مریم در

سیاحت خود گذشت بقریه پس یافت اهل او را مرده در راهها و خانهها پس گفت اینها مردند بغضب خداوند و اگر مرده بودند

بتعقیب دیگر یکدیگر را دفن میکردند پس اصحاب او گفتند دوست داریم مطلع شویم بر قصه ایشان پس بآنجناب گفته شد که ایشانرا

ندا کن پس فرمود ای اهل قریه پس یکی از آنها جواب داد لبیک یا روح الله فرمود چیست حال شما و قصه شما گفت در شب بودیم

به عافیت و شب را بسر بردیم در هاویه فرمود چیست هاویه گفت دریای آتش که در او است کوهها از آتش فرمود چه رسانید شما را

دستور العمل در دفع بلای موجود که

بانچه می بینم گفت حب دنیا و بندگی پیشوایان گمراه فرمود بکجا رسیده بود محبت دنیای شما گفت مثل محبت کودک مادر

خود را که چون مادر رو کند باو شاد و مسرور میشود و چون پشت کند باو محزون شود پس فرمود بکجا رسیده بود بندگی شما پیشوایان گمراه را

گفت هرگاه امر میکردند اطاعت میکردیم ایشان را فرمود چگونه شد که تو در میان ایشان جواب دادی مرا گفت زیرا که

همه آنها را لجام کرده اند بلجامهائی از آتش و موکل اند بر ایشان ملائکه غلاظ و شداد و من بودم در میان ایشان و نبودم مثل

ایشان چون رسید عذاب بایشان مرا نیز گرفت من معلق هستم بدرختی و در بعضی نسخ مویی که میترسم برو در آتش پس حضرت عیسی

علیه السلام باصحاب خود فرمود خوابیدن بر جاهای ناهموار و مزبلهها و خوردن نان جو کم است با سلامتی دین و در کافی

مرویست از امام علی النقی علیه السلام که خداوند قرار داد بعضی از زمین خود را که نامیده شده مرحومات دوست دارد که

دعا کرده شود در آن پس اجابت فرماید و بدرستیکه قرار داد خداوند بعضی از زمین خود را که نامیده شده منتقمات پس

هرگاه کسب کرد مالی غیر از مال حلال مسلط میکند بر آن شخص یکی از آنها را پس خرج میکند آنمال را در آن بقعه ...

که زمین را کردن معصیت در آن ظاهر و ملائکه را از آن نفرتی و شیاطین را بآنجا انس و الفتی بهم رسد که خیر و برکت و رحمت از آنجا

منقطع شود و بعذاب و لعنت نزدیک گردد و چون هر جا که تردد بنی آدم در آنجا بیشتر گناه هم بیشتر واقع شود ...

بالخصوص چون مساجد و مشاهد معین فرموده اند بلکه مقرر شده هر کس در خانه خود مصلای مخصوصی بمنزله مسجد داشته باشد

در آنجا عبادت کند و کارهای دیگر خود را در جاهای دیگر کند و در آداب خواب از جناب صادق علیه السلام رسیده که بخوابد ...

... مقارنت کرده باشد در آن مجال یا حرام پس اگر مقارنت کردن بجلال چنین تاثیر کند که خیر ... را از ... و ...

... پس تاثیر حرام ... آن باشد و شاید سر بیرون رفتن ائمه علیهم السلام و خلص اصحاب ایشان ...

... عبادت ... در آنجا ... پاک از گناه بوده چه در بلاد کفر چنین مکانی بدست آید و در حرمت نشستن بر سر سفره طعامی که

در آن خمر خورند بلکه هر معصیتی اگر کرده شود چنانچه بعضی فرموده اند شاید سری است برای عقوبت که حرام چگونه تاثیر میکند ... و اگر

... تاثیر کرد پس در ... چه خواهد کرد و در عقاب الاعمال مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود در کتاب علی علیه

السلام است که سه خصلت است که صاحبش نمیرد هرگز مگر آنکه می بیند و بال آنها را ظلم و قطع رحم و قسم دروغ ... مبارزه میکند خدای

عقوبت آنها را با و در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که در آن کتاب است که خورند مال یتیم را زود است ظلم

که برسد باو و بال این خوردن در دنیا و بعد او در دار دنیا پیش بله همانا کسی که بار خیانت آنها ظلم پدر پدر علیه اینکه ترکه پدر

از مال ایتام است در رسیدن و بال بایشان محذوری نباشد و بگناه کسی دیگر را نگرفته باشند و نیز از آنجا مرویست که فرمود

در روایت بوده و غیر او بچندین سند که هیچ مالی ضایع نشده در بری یا بحری مگر به ندادن زکوة و در کافی از جناب رضا علیه السلام

مرویست که فرمود به محمد بن سنان که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر بودند از مؤمنین پس یکی از آنها آمد در نزد آنکه جمع بودند در منزل

یکی از آنها برای گفتگویی که میان خود داشتند پس در خانه را کوبید غلامی بیرون آمد آنمرد گفت آقای تو کجا است گفت در خانه نیست

غلام نزد مولای خود برگشت و از غلام پرسید که کی بود در را می کوبید گفت فلان مرد بود گفتم که تو در منزل نیستی پس صاحب خانه باک نشد

و اعتنائی نکرد و غلام را ملامت ننمود و هیچیک از ایشان مهموم نشدند بجهة رجوع او از در خانه و مشغول بصحبت خود شدند پس چون

روز دیگر شد بامداد آنمرد بسوی ایشان رفت در حالیکه ایشان بیرون آمده بودند بعزم رفتن بقریه که یکی از آنها بود پس سلام کرد

بر ایشان و گفت من نیز با شما هستم گفتند آری و از او معذرت نخواستند و آنمرد محتاج و پریشان بود چون مقداری راه رفتند

بقعه‌ها

ناگاه ابری بر سر ایشان سایه انداخت گمان کردند که آن ابر باران است پس شتاب کردند چون ابر بر سر ایشان استوار شد منادی ندا کرد از میان ابر که ای آتش بگیر ایشان را و منم جبرئیل از جانب رسول خدای تعالی پس آتشی در آمد از میان ابر و گرفت آن نه نفر را و باقی ماند آن یک نفر هراسان و متعجب از آنچه نازل شد بر آن نه نفر و سبب آنرا نمیدانست پس نزد جناب یوشع بن نون آمد قصه را نقل کرد و هر چه دیده و دانسته گفت پس یوشع فرمود آیا ندانستی که خداوند غضب کرد بر ایشان بعد از آنکه راضی شدند بکاریکه با تو کردند گفت چه بود کار ایشان پس یوشع او را خبر داد بکار آنها پس آن مرد گفت من ایشان را حلال کردم و عفو نمودم فرمود اگر این عفو پیش بود نفع می بخشید و اما حال نفع ندارد و شاید ایشان را بعد از این نفع دهد و در امالی شیخ طوسی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود در بنی اسرائیل مرد پیر عابدی بود در وقتی نماز میکرد و مشغول عبادت بود که نظرش افتاد بدو پسر کوچک که خروسی را گرفته اند و پر او را میکنند پس مشغول کرد خود را بعبادت و نهی ننمود ایشان را از آن کار پس خداوند وحی فرمود بزمین که فرو برنده او را پس زمین فرو برد او را و هنوز فرو میرود تا آخر دهر باد و در تفسیر عیاشی مرویست از سلیمان بن عبد الله که گفت نشسته بودم خدمت جناب کاظم علیه السلام که زنی را آوردند و صورت او برگشته بود به پشت پس حضرت دست راست را گذاشت در پیش او و دست دیگر را در پشت سر او آنگاه فشار داد روی او را از طرف راست پس فرمود خداوند تغییر نمیدهد آنچه بقومی داده تا آنکه تغییر دهند آنچه را که در ایشانست پس برگشت صورت بحال اول پس فرمود بترس از آنکه مکنی کاری را که کرده بودی گفتند ای فرزند رسولخدا چه کرده بود فرمود این پوشیدنی است مگر آنکه خودش بگوید آنرا پس پرسیدند از او گفت شوهر هوائی بود و من برخاستم نماز کردن پس [illegible] کردم شوهرم با او است [illegible] دیده گذشته است و شوهرم با او [illegible] و در عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود جستجو مکنید عیبهای مؤمنین را زیرا هر کس جستجو کند عیبهای مؤمنین را خداوند طلب میکند یعنی میجوید عیوب او را و هر که خداوند جویای معایبش باشد رسوا شود هر چند در جوف خانه خود پنهان باشد و در فقیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که هیچکس سؤال نمیکند از چیزی [illegible] مگر اینکه پیش از مردن خداوند محتاج کند او را [illegible] و نیز فرمود نزدیک نشوند قومی بمنکری که در میان ایشانست و دیده شود و توانند که پراکنده کنند مگر اینکه خداوند تعالی عقاب خود را شامل ایشان نیز فرماید با کسانیکه مرتکب شوند منکر را و در کافی مرویست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود بدرستیکه خداوند حکم فرموده حکم حتمی که نعمتی نمیدهد به بنده پس بگیرد آنرا از او تا آنکه گناه تازه کند که مستحق شود آن نعمت را و از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود هرگاه بندگان گناه تازه کنند که پیش نمیکردند او را خداوند تازه کند برای ایشان بلائیکه نمی شناختند او را و در امالی شیخ صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود کسانیکه میمیرند باجل کسانیکه میمیرند بسبب گناه بیشتر اند از آنها و کسانیکه زندگی میکنند بسبب نکوئی کردن بیشترند از آنهاکه زندگی میکنند بعمرهای در طول خودشان و در محاسن مرویست از آنجناب که فرمود کار بد نافذتر است در صاحبش از کارد در گوشت و نیز فرمود بدرستیکه مرد هر آینه قصد میکند گناهی را پس محروم میشود از روزی خود و در امالی شیخ مفید است که آنجناب فرمود بترسید از سطوتهای خداوند در شب و روز پس راوی گفت چیست سطوت خدا فرمود گرفتن بر گناهان و در نهج است که قسم بخدا نبودند قومی هرگز در غضارت نعمتی از زندگی پس زایل شود از ایشان مگر بسبب گناهانیکه کردند زیرا که نیست خداوند ستمکار بر بندگان و در امالی شیخ طوسی از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود هرگاه قاضیان دروغ گویند باران حبس شود و هرگاه سلطان ستم کند دولت سست شود و هرگاه زکوة حبس شود چهارپایان میمیرند و شیخ قمی در تفسیر خود از جناب صادق علیه السلام

نقل

نقل فرموده در آیه ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ظاهر شد فساد در صحرا و دریا بسبب آنچه کسب کرده دستهای مردم یعنی بدانچه کردند از معاصی فرمود فساد حیوانات در صحرا وقتی است که باران نبارد و همچنین هلاک شدن حیوانات دریا فرمود حیات حیوانات دریا باران است پس هرگاه [illegible] باران ظاهر میشود فساد در بر و بحر و این در وقتی است که زیاد شود گناهها و معاصی و چون از خبر اختصاص بدین معنی معلوم و مستفاد نمیشود پس میشود گفت که فساد بر هلاک حیوان باشد و غیر آن از نباتات و بی ثمر شدن درخت و خار برآوردن آن چنانچه بیاید و ظاهر نکردن زمین گنجهای خود را و بی نفع شدن آنها و هلاک بحر شوری آبش است یا تلف شدن و بدست نیامدن حیوانات حلال آن و زیاد شدن حرام و سباع و کم شدن یا بدست نیامدن لؤلؤ و مرجان و سایر نفایس او و تند و مخالف شدن بادهای او که غرق کند یا مانع شود کشتیها را از سیر در آن پس یا فساد از مسخر بودنش مر بنی آدم را چنانکه خدای فرموده وَسَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ و باز ماندن دریا از صعود بخار آبش که مبدأ صنفی است از باران و در فقیه مرویست که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود بزنی که سؤال نمود که مرا شوهریست و با من درشتی [illegible] کاری کردم که دل او را مهربان کنم برخود پس رسول خدا باو فرمود تیره کردی دریاها را و تیره کردی خاک را و لعنت کرده ترا ملائکه اخیار و [illegible] ملائکه زمین و آسمان و در کافی مرویست که هرکه فحش دهد ببرادر مسلم [illegible] از او برکت رزق او را و وا میگذارد او را بخود و فاسد میکند بر او معیشتش را و در عقاب الاعمال از رسول خدای صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود پنج چیز است که هرگاه یافتید آنها را پس پناه برید بسوی خدای عز و جل از آنها پیدا نشود سفاحی هرگز در قومی که آشکار کنند مگر آنکه ظاهر شود طاعون در ایشان و دردهائی که نبود در گذشتگان شان و کم نمیکنند کیلها و ترازوها را مگر آنکه گرفته میشوند بقحطی و سختی مخارج و جور سلطان و منع نمیکنند زکوة را مگر آنکه منع میشود از ایشان باران آسمان و اگر نبودند بهایم نمی بارید باران بر ایشان و نمی شکنند پیمان خدا و پیمان رسول او را مگر آنکه مسلط میکند خداوند بر ایشان دشمن ایشان را پس بگیرد پاره از آنچه در دست ایشان است و حکم نمیکنند بغیر آنچه خداوند نازل کرده مگر آنکه میگرداند خداوند [illegible] در خودشان یعنی در میانشان اختلاف میاندازد که بر روی یکدیگر در آیند و شمشیر کشند و فرمود [illegible] سه خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت سه در دنیا اینکه نور رخسار را میبرد و فقر میآورد و نشتابانند بهلاکت و فرمود هرگاه بکری زنند امت من [illegible] از سائلها یعنی گوش ندهند بسخنان ایشان و اجابت ننمایند مسئولشان را و بر وند با تحیر قسم خورده پروردگار من عز و جل بعزت خود پس فرمود قسم بعزت خود که هر آینه عذاب میکنیم بعضی از آنها را ببعضی و در کتاب جعفریات مرویست از علی علیه السلام که فرمود [illegible] نازل شد عذاب بر بنی اسرائیل پس صبح کردند در حالتیکه چهار طایفه از ایشان مفقود شده بودند طبالان و خوانندگان و حبس کنندگان طعام و صرافان که ربا خورند و در تهذیب شیخ طوسی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود بعد از شنیدن حکمی از بعضی برخلاف فرموده خدا که بجهة این حکم و مانند او حبس میکند آسمان باران را از خود و منع میکند زمین برکات خود را و در ثواب الاعمال مرویست که آنجناب فرمود بدرستیکه مرد دروغ میگوید پس محروم میشود بسبب او از نماز شب هرگاه که محروم شد از نماز شب محروم میشود از روزی خود و در خصال و عقاب الاعمال مرویست از علی علیه السلام که فرمود هرگاه خداوند غضب کند بر شهری و نازل نکرد عذاب بر ایشان یعنی عذاب استیصال را گران میشود نرخهای او و کوتاه میشود عمرهای او و نفع نمیکند کسبهای او و پاکیزه نمیشود میوه های او و جاری نشود نهرهای او و حبس میشود بارانهای او و مسلط میشود بر او اشرار او و در کامل الزیاره از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در [illegible] منابع آب فراتست که اگر نه آن بود که داخل میشد در او گناه کاران نشو و نمی رفت در او صاحب دردی مگر آنکه شفا مییافت و مراد از گناه کاران [illegible] همین فسقه از کفارند که موجودند و [illegible] که در آن آب غوطه میخورند و غسل میکنند یا مراد [illegible] گناه بنی آدم است که بجهة این

مسخ

مسخ شدند و جمعی از ایشان را در دریا ریختند پس خستگیشان برکت را از جایگاهشان برد و در علل الشرایع مرویست از رسول خدا صلعم
که فرمود در ذکر حجر الاسود که اگر مس نمیکرد او را پلیدهای جاهلیت مس نمیکرد او را صاحب المی مگر اینکه عافیت مییافت و خواهد آمد در ذکر
محل انفاق و صدقه که هیچ درختی نبود که بنی آدم بنزد او آید مگر آنکه منفعتی از او میبردند تا آنکه تکلم کردند بنی آدم بکلمه عظیمه که گفتند خداوند برای خود
فرزند گرفته است پس زمین بخود لرزید و منفعت درختان رفت و در خبر دیگر چون این را گفتند نصف ثمر درختان رفت و چون
از برای خداوند شریک گرفتند درختان خار برآوردند و در خبر دیگر درخت موز ثمرش چون ترنج و ثمر درخت سدر مانند خربزه بود چون
یهود گفتند دست خدا بسته است بار و ثمر آنها کوچک شد و هسته برآورد و چون نصاری گفتند مسیح فرزند خدا است رسیدند پس برون
آمد در ایشان خار و بار ایشان کوچک شد و ابن شهرآشوب در مناقب روایت کرده از امالی شیخ جلیل ابی المفضل شیبانی که او روایت
نمود از ابی حازم عبد الغفار بن حسن که گفت ابراهیم بن ادهم وارد کوفه شد و من با او بودم در عهد منصور و وارد کوفه شد جعفر بن محمد
علیهم السلام پس بیرون رفت جعفر علیه السلام بقصد مراجعت بسوی مدینه پس مشایعت کردند او را علماء و اهل فضل از کوفه و بود از آنها
سفیان ثوری و ابراهیم ادهم پس پیش افتادند آنان که مشایعت کردند آنجناب را پس ناگاه شیری را دیدند در میان راه پس ابراهیم ادهم
بآنها گفت بایستید تا جعفر بیاید پس ببینیم چه میکند پس جعفر علیه السلام آمد و ذکر کردند برای او شیر را پس روی آورد تا نزدیک شد بشیر و گرفت
گوش او را و دور کرد او را از راه آنگاه رو کرد بایشان و فرمود هان که مردم اگر اطاعت میکردند خداوند را حق اطاعت او هر آینه بار میکردند
بر او بارهای خود را یعنی چون سرکشی و نافرمانی کردند از این فایده محروم شدند چنانچه از ذخیره برکت آب فرات و حجر الاسود و درختان
و امثال آنها بجهة گناه محروم شدند و از این خبر حال معلوم شد که ابراهیم چه قدر مباینت داشت و بی اعتنا و بی اعتقاد بود با آنحضرت
پس حقیقت سزاوار است آن کرامات و مقامات را که دین داران و اهل دین برای او نقل کردند و شیخ طبرسی و دیگران نقل کردند در قصه
عالقه در جنگ جناب موسی علیه السلام با ایشان که بلعم امر کرد آنها را که زینت کنند زنها را و بدهند بایشان متاعی و بفرستند ایشان را
بسوی عسکر موسی و هیچ زن امتناع نکند از کسی که با او میل کند و گفت اگر یکنفر از ایشان زنا کند کافی است شما را برای دفع ایشان پس چنین کردند و زنان
داخل شدند در عسکر موسی و بنی اسرائیل پس گرفت زمری بن شلوم که سرکرده سبط شمعون بن یعقوب بود زنی را و آورد نزد جناب موسی پس باو
گفت گمان میکنم که این حرام است پس قسم بخدا که طاعت نمیکنم ترا آنگاه او را داخل کرد در خیمه خود پس با او مضاجعت کرد پس خداوند
فرستاد بر ایشان طاعون را و فنحاص بن العیزار پسر جناب هرون که سرکرده عسکر بود حاضر نبود چون آمد و طاعون را مستقر دید شد آمدن آن
در بنی اسرائیل و بر قصه مطلع شد و دلیر و شجاع بود پس بسوی زمری رفت و او را دید که با آن زن در یک بستر است پس هر دو را بیک حربه
بهم دوخت پس طاعون برخاست و در این یکساعت بیست هزار و بروایتی هفتاد هزار هلاک شدند بجهة آن یک زنا و خداوند
در چهار سوره اشاره بقصه اصحاب سبت فرموده در سوره بقره میفرماید که ایشان را عبرت قرار دادیم برای امت و جماعتی که پیش از هلاک ایشان
بودند گناه کردند و آنان که پس از ایشان باشند و پند و نصیحت برای پرهیزکاران و اجمال قصه و گناه ایشان آن بود که خداوند روز
جمعه را برای تعظیم و عبادت و امساک آنها مقرر فرمود چون این امت مرحومه پس تغییر دادند و جمعه را بدل بشنبه نمودند پس خداوند بجهة این تغییر
نافرمانی صید ماهی را در روز شنبه بر ایشان حرام کرد آنگاه ایشان را امتحان فرمود باینکه در غیر شنبه در کنار دریا ماهی نیامد اصلاً و در روز شنبه
آمدند ماهیان بکنار دریا و آمدند فربه و بزرگ که ایشان مانند آن ندیده بودند و تشنه بودند که دریا را میپوشیدند و بر روی یکدیگر میافتادند و جرأت
نکردند و بحسرت گذراندند تا آنکه باغوای شیطان در حلال کردن این حرام حیله کار بردند که حوضها و نهرها و گودال بسیار در کنار دریا
کندند و از دریا راهی بسوی آن باز کردند چون شنبه شد ماهیان در آن جا پیشند پس در شب یکشنبه راهها را بستند و آنها را صید

ابراهیم

ماهی

میکردند و بان سرمایه تجارت بزرگی کردند و با مال شدند پس فرقه ایشان را نهی کردند و دسته ساکت شدند و منع نمودند و خود هم صید نکردند
گروه اول بصورت میمون شدند گروه دویم نجات یافتند و در سیم مفسرین خلاف کردند و در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت
که آنها پس مسخ شدند بصورت مور بجهة تقصیرشان در نهی از منکر و در میان مسلمانان نیز از مسخ حیله کرده در حلال کردن حرام خصوص
بجهة خوردن ربا و مسامحه کردن در نهی از منکر بسیار است و نکردن خداوند این جماعت را چو گردش آنها باینکه یکدفعه همه را مسخ یا خسف یا بصاعقه
و صیحه و باد صرصر هلاک کند بسبب اعزاز و بجری زمره اسلامیه شوان شد باینکه عذاب استیصال در حیوة دنیا بجهة احترام وجود مبارک
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بظاهر برداشته شد که مابین سایر امم رسوا و مفتضح نشوند و فی الحقیقه صدود و آنچه محفوظ و جسرا او گردا
بدو رسیده و میرسد از چند راه اول آنکه عقاب آن عمل را ذخیره میکنند برای او در روز قیامت که شدت او چندین برابر عذاب دنیا است چنانچه
در قرآن مجید تصریح بآن شده که فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ شیخ طبرسی فرموده برای
آنانکه ستم کنند بنفسهای خود باکفر یا معاصی دیگر سهم و نصیبی است از عذاب مانند نصیب رفقایشان که پیش هلاک شدند چون قوم نوح و عاد و
ثمود پس منتظر تعجیل حلول عذاب نباشند و این دلالت میکند که ایشان را تأخیر انداخته تا روز قیامت و تعجیل در عذاب اگرچه در رد و منع از
معصیت بهتر است ولی فایده رفع عذاب عاجل در ایحال بجهة توسعه دادن زمان توبه است تحننا منه و رحمة پس امید آنست که فدا
اخروی نیز برداشته شود و اگر این فایده نبود حال او بدتر بود از حال آنانکه معذب شدند در دنیا بسبب گناه چه عذاب دنیا را مقداری نباشد
در جنب عذاب آخرت دویم آنکه اگرچه عذاب استیصال برداشته شد اما عذابهای دیگر برای آحاد مهیا است و موجود و پیوسته گرفته میشوند
چنانچه گذشت قول امیر المؤمنین علیه السلام که چون خداوند برامتی غضب کند و عذاب نکند نرخها را گران و عمرها را کم و کسبها را بی منفعت
و والی را ظالم کند و در کافی مرویست که چون نازل شد آیه شریفه قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ
مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ برخواست پیغمبر صلی الله علیه و آله و وضو ساخت و نماز گزارد
و نماز را نیکو گذارد و آنگاه درخواست از خدایتعالی که نفرستد بر امت او عذابی از بالای سرشان و از زیر پاهایشان و نپوشاند بر ایشان
پراکندگی و اختلاف را و نچشاند بعضی را سختی بعضی باینکه بکشند بعضی را بعضی بشمشیر پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خدایتعالی شنید سخن ترا و
بدرستیکه پناه داد ایشان را از دو خصلت پناه داد ایشان را از آنکه بفرستد بر ایشان عذاب از بالای سرشان یا از زیر پاهایشان و پناه
نداد ایشان را از دو خصلت آخری و در تفسیر شیخ ابو الفتوح قریب این مضمون روایت و در آخر آن فرمود و نیز خواستم تا باس ایشان را
در میان ایشان نیفکند این دعا را اجابت نکرد و جبرئیل عرض کرد فنا امت تو بتیغ خواهد شد و خصلت اول که اختلاف کلمه و تشتت آراء و
مباینت اهواء است سبب باشد از برای خصلت دویم که کشتن بعضی باشد بعضی را علاوه بر آنکه فوت شود بسبب او جمیع خیرات و قربات
و واجبات و سنن که برپاداشتن آنها میسر نباشد بی اتفاق کلمه و اجتماع قلوب و اتحاد آراء و این خود از اعظم عقوبات و اشد بلاها است که
هیچ امتی مانند این امت مبتلا و معاقب نشدند چنانچه ظاهر است بر هر که نظر کند در اختلاف این امت در اصول و فروع و آحاد ایشان
در احکامات جزئیه چنانچه دو نفر را نبینی که در رفتار و کردار و گفتار باهم موافق و مصدق یکدیگر باشند بلکه یکدیگر را یا بفسق یا بکفر یا بخطاء
نادانی نسبت دهند و کمتر منکریست که بتجوی کسی او را جائز ندانند و اما کشتن و از اربعضی بعضی را پس در کتب سیر و تواریخ موجود و مشحون و
بگوش و چشم اینقدر شنیده و دیده که ظاهر و هویدا است صدق مقال خداوند و اخبار رسول او و در سوره فرقان میفرماید و جَعَلْنَا
بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ قرار دادیم بعضی از شما را اسباب امتحان و اختبار بعضی آیا صبر میکنید و در آیه مطالب بسیار است
از مقام مقتضی ذکر آنها نیست و از جمله اخبار ظاهر میشود که آنچه برداشته شد از آن عذابها آن قسم است که در ساعتی امتی را فنا کند و اما

گرفتن

حتی بتفسیر یا بجهه یا ره از گناهان در بعضی از اوقات پس بر داشته نشده چنانچه در امالی صدوق مرویست در خبر بهلول نباش که
پس از چند سال شغل نباشی قبر دختری را از انصار نبش نمود و کفن او را گرفت و با او مواقعه کرد و در حال مراجعت ندائی شنید که
ای دختر او را نفرین کرد و چون بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و گناه خود را ذکر کرد حضرت فرمود دور شو از من ای فاسق
زیرا که میترسم بسوزم از آتش تو که چه قدر نزدیک کرده آن گناه تو ترا با آتش پس پیوسته میفرمود و بدست نیز اشاره میکرد تا از نظر
دور شد و در صفیه مرویست که چون باد سرخی یا زردی یا سیاهی میوزید رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد و زرد میگردید
و چون ترسان و هراسان بود تا وقتی که قطره از آسمان فرود آید پس رنگ مبارکش بحال خود بر میگشت و میفرمود رحمت آمد سوی
شما و نیز روایت نمود از مسعده که شخصی بجناب صادق علیه السلام عرض کرد فدای تو شوم من میگذرم بگروه ناصبی در حالتی که تمام
ایشان جمع شده و من وضو ندارم و اگر داخل نشوم با ایشان در نماز میگویند آنچه میخواهند که بگویند پس نماز میکنم با ایشان آنگاه
وضو میگیرم و چون مراجعت نمایم نماز میکنم پس حضرت فرمود سبحان الله آیا نمیترسد کسیکه نماز میکند بی وضو اینکه زمین او را فرو برد و در
جمله از اخبار ذکر شده مسخ بنی امیه بصورت سوسمار در حال مردن و مسخ بعضی باعجاز امیر المؤمنین علیه السلام و هلاک بعضی از کشندگان
ابی عبد الله الحسین علیه السلام بصاعقه و امثال آن و ششم آنکه تبدیل شود عقاب خارجی بداخلی و جسمانی بنفسانی و ظاهری بباطنی پس
برای آن گناه که کرده دلش را مهر کنند بنحویکه چیزی را نفهمد از حق و کور و کر و لال شود پس هیچ حقی را نبیند و حق را نشنود و در دلش تاثیر نکند و
سخنی از حق نگوید و فرو رود در زمین شهوات و لذات دنیا از خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و نکاح کردن و غرق شود در
این دریای تاریکیه که فرا گرفته اورا امواج های شبهات و شهوات و بیرون رود بالمره از مراتب انسانیت و داخل شود در فرقه بهائم
و درندگان چنانچه شهید ثانی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود آیا نمیترسد کسی که بر میگرداند روی خود را در نماز اینکه بگرداند خدا
روی او را بروی خر پس شهید فرموده مراد از روی قلب اوست و در عقاب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
چون بنده بایستد بنماز خداوند اقبال میکند بتوجه خود یعنی بروی لطف خود پس پیوسته اقبال دارد باو تا آنکه آن نمازگذار سه مرتبه غفلت شود
یعنی رو تابد از خدا و توجه کند بغیر او چون سه مرتبه چنین کند رو بر میگرداند از او خداوند و نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده
که فرمود مخالفت نکنید که خداوند خلاف میاندازد میان دلهای شما و نیز فرمود چون علم ظاهر شود و از عمل احتراز کنند و زبانها
باهم الفت گیرد و دلها از هم نفرت نماید و ارحام قطع شود پس آنگاه خداوند لعن نماید ایشان را یعنی دور کند از رحمت خود پس کر نماید و کور
نماید دیده ایشان را و نیز فرمود زنهار از در خانه پادشاهان و حواشی ایشان زیرا که نزدیک ترین شما بدر خانه سلاطین و حواشی
ایشان دورترین شما است از خدای عز و جل و کسی بر گزیند سلطان را بر خدا و ندورع امیر دارد خداوند او را حیران میکند و از جناب باقر
علیه السلام ... که ... افطار کند یکروز از روزه ماه رمضان را بیرون میرود ایمان از دل او و در کافی از آنجناب مرویست که فرمود
نیست چیزی که ... بدرستیکه قلب با گناه در افتد و جدال نماید و گناه نیز پیوسته با او در آمیزد تا آنکه گناه
زیاد تر کند بر او غالب آید پس کشور دل زیر و زبر شود و سرنگون میگردد بنحویکه دیگر در او جای قرار گرفتن حقی نماند و نیز فرمود هیچ بنده نیست مگر اینکه در
دل او نقطه سفیدیست چون اگر گناهی کرد بیرون ... میان آن نقطه نقطه سیاهی و اگر اصرار نمود در معصیت زیاد میشود آن سیاهی و اگر توبه
نمود زایل میشود آن سیاهی و چنانچه تکرار کرد معصیت ... تا آنکه فرا میگیرد ... آن سفیدی چون پوشیده شد هرگز بر نمیگردد و این است
... خدا که فرموده ... کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ ... و در خصال مرویست از رسول خدا صلی الله
علیه وآله که فرمود چهار چیز است دل را میمیراند گناه بروی گناه و زیاد همی کردن از زنان یعنی صحبت کردن با ایشان و ... احمق که میگوید بگو ...

کتابخانه آستان قدس مشهد

بر نگردد و هرگز بسوی خوبی و نیکی با مردگان پس کسی گفت یا رسول الله کیست مردگان فرمود هر غنی خوش گذران و نیز فرمود
چهار طریقه چیز است که فاسد میکند دل را و میمیراند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب درخت را آن شنیدن لهویات یعنی غنا و آلات
لهو و طرب و دشنام و رفتن در خانه سلطان و طلب صید یعنی شکار و در عدة الداعی مرویست از آنحضرت که فرمود بدرستیکه گاه
مرتکب میشود بنده گناهی را پس فراموش میکند بسبب او علمی را که آموخته بود و در کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
گمان میکنم احدی از شما را که فراموش کند چیزی از امر دین خود را مگر بجهة گناهی که بجا آورده آنرا و نیز در عدة الداعی روایت کرده که خداوند
وحی کرد بداود علیه السلام که من کمتر چیزی که خواهم کرد به بنده که عمل نمیکند بآنچه میداند از هفتاد عقوبت باطنیه اینکه بر میدارم از دل او حلاوت ذکر خود
را و در امالی صدوق مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام که منبر فرمود بالای منبر سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس اشعث
بن قیس برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چگونه جزیه میگیری از مجوس و بر ایشان کتابی نازل نشده فرمود چنین است بتحقیق که خداوند
فرستاد بر ایشان کتابی و مبعوث کرد بر ایشان پیغمبری و ایشان را پادشاهی بود و شبی مست شد پس دختر خود را طلبید بفراش خود و با او
مقاربت کرد و چون صبح شد و قومش شنیدند بر در خانه او جمع شدند و گفتند ای پادشاه کثیف کردی دین ما را و او را تباه نمودی بیا تا حد بر
تو جاری کنیم پس با ایشان گفت جمع شوید و سخن مرا بشنوید پس اگر عذری ظاهر شد برای آنچه کردم فبها و الا هر چه خواهید بکنید پس نزد او جمع
شدند پس با ایشان گفت آیا میدانید که خداوند دنیا خلقی را بزرگوارتر از پدر ما آدم و مادر ما حوا گفتند راست میگوئی ای پادشاه گفت آیا
تزویج نکرد پسران خود را با دختران خود و دختران خود را به پسران خود گفتند راست گفتی این است دین پس بر همین پیمان بستند پس خداوند محو کرد
آنچه در سینه شان بود از علم و کتاب خداوند برداشته شد از میان ایشان پس ایشان کفاری اند که داخل میشوند در دوزخ بحساب یعنی بی پرسش
و چون و چرا و حال منافقان سخت تر است از ایشان و در قصه بلعم نیز تصریح شده باین نوع از عذاب و در علل الشرایع مرویست
از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود خشک نمیشود اشک مگر بجهة سختی و قساوت دل و سخت نمیشود دلها مگر بجهة معاصی و در جمله از اخبار رسیده
که دورترین مردم از خداوند صاحب قلب قاسی است و در غرر از آن جناب مرویست که از بزرگترین شقاوت است قساوت و در
تنبیه الخاطر شیخ ورام مرویست از جناب باقر علیه السلام که خشکی چشم و قساوت قلب و حرص بر دنیا از علامات نفاق است بلکه در تحفة العقول
مرویست از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود نگرفته خداوند بنده را بعقوبتی که بزرگتر باشد از قساوت و نیز در آنجا مرویست از
جناب کاظم علیه السلام که فرمود خدایتعالی وحی کرد بداود علیه السلام که بگو به بندگان من که قرار ندهند میان من و خود شان نادانی را که فریفته
شده بدنیا که خواهد باز داشت ایشان را از ذکر من و از طریقه محبت و دوستی و مناجات من ایشان اند دزدان راه بندگان من بدرستیکه
پست ترین چیزی که من خواهم کرد با ایشان آنکه بر میدارم شیرینی عبادت و مناجات خود را از دلهای ایشان و در امالی صدوق مرویست
از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون این آیه نازل شد وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ بالا رفت شیطان بکوهی در مکه که آنرا ثور میگفتند پس به بلندترین آواز فریاد کرد عفریتهای خود را پس بگرد او جمع شدند و گفتند ای آقای
ما برای چه ما را خواندی گفت نازل شد این آیه پس کیست برای او یعنی ضایع کردن آثار او پس عفریتی از شیاطین برخواست و گفت منم برای
او بچنین و چنان گفت تو قابل او نیستی پس دیگری برخاست و گفت مثل سخن او پس باو نیز همین جواب داد پس وسواس خناس گفت منم برای او
گفت بچه گفت وعده میدهم ایشان را و آرزومند میکنم ایشان را تا اینکه مرتکب شوند گناهی را آنوقت استغفار از خاطر ایشان میبرم پس ابلیس گفت تو ای
قابل پس او را موکل کرد تا روز قیامت و چند جا خداوند باین رقم عقاب اشاره فرموده فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا و در جای
دیگر اشاره فرموده فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ و جای دیگر فرموده فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

خلاصه

خلاصه مفاد این آیات و اخبار گذشته اینکه آدم نادان از روی جهالت و متابعت خواهش نفس و هوا باختیار خود بد را پسندد و
گناه کند که یکی از آثار آن مرض قلب است و سزای این مرض نیز مرضی است دیگر که خداوند او را بآن مبتلا میکند بجهت استحقاق و آن
نیز باعث و محرک شود گناهی را بیشتر و بزرگتر از آن گناه سابق و چون مرتکب آن شد باز مرض دیگر از سوء کردار خود مرضی از روی عقوبت
خدائی باو رسد یعنی افزوده شود و بهمین نسق هر درجه از مرض گناهی بالاتر و بزرگتر طلبد و چون افزوده شد گناه تازه بر امراض سابقه چیزی افزاید تا
آنگاه که دل بیمار مات و مهر شود بر قلب انسان و از حد و شفاعت انبیا بیرون رود و داخل شود در زمره وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ
ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ چنانچه در مقابل اگر کسی عمل کند بآنچه آموخته آن عمل نیز برای او علمی تازه آرد که بیفزاید بر شوق و رغبت او بر عمل زیاد
و بهتر از آنچه میکرد و پس عملی تازه کند آن نیز علمی تازه آرد و بهمین نحو در هر درجه از علم مقدمه شود از برای عملی بالاتر که او مقدمه شود از برای علمی دیگر چنانچه
خداوند میفرماید وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ از خداوند بپرهیزید بکردن آنچه واجب نموده و نکردن آنچه حرام کرده که خداوند شما را علم آموزد
و فرموده وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ آنانکه هدایت یافتند و براه ایمان که ایشان را نمانده اند
رفتند خدا یتعالی هدایت ایشان را بیفزاید یعنی ثبوت و یقین و نماندن آیات و شرح صدر و اعانت فرماید ایشان را در تقوای ایشان و حضرت صادق
علیه السلام فرمود هر که عمل کند بآنچه آموخته بیاموزد خداوند او را آنچه نیاموخته و مثال طایفه اولی مثال جمعی است که از راه روشن فراخ نزدیک
بی خطر اعراض کنند و منحرف شوند و براه تاریک باریک پرخطری خود را اندازد که چون هر قدمی بردارند از مقصد دور و در ظلمت و خطری تازه افتند بجای
سرعت سیر و قرب و حصول بمقصد و امکان نجات از آن مهلکه پس هر قدر پیش افتند از مقصود دورتر شوند چه در پی دارد زیادتی ظلمت و گمراهی و خطرناکی را
تا آنگاه که راه مقصود بسته و از مراجعت مأیوس و در آن وادی حیران لاجرم بدست دزدان راهزن و یا بچنگ درندگان خونخوار یا در چاه و گودالی
بر در افتند و هلاک شوند و مثال طایفه دیگر چون گروهی که با چراغ در آن جاده مستقیمه افتند و سیر کنند تا بمقامی رسند که در هر مرحله آن چراغی روشنائی
از مقصد و نوری تازه باشد که بر روشنی چراغ خودشان بیفزاید پس چراغ علم این طایفه را وا دارد که بر آن راه مستقیم افتند و سیر نمایند و بدیدن آن
نشانها و علامتها یقین و وثوقشان برسانند که این راه بسوی مقصد زیاد شود و هر قدر نور علم و یقین زیاد شود در سیر پیشتر همت گمارند و جهد کنند تا
بمقامی رسند که آن چراغ درخشنده مهری گردد که بتابش او مقصد را بنظر در آرند که اگر تمام جهانیان بخلاف جاده او سیر کنند هیچ در خواطر خیالش شبهه خلافی
خطور نکند پس ظاهر شد که هرچه باین دو فرقه میرسد از اسباب قرب بحق یا بعد از حق همه از روی نتیجه کردار خود شانست پس در خذلان و اهانت و توفیق
و هدایت از جبر و اکراه اثری و نشانی نباشد بصریحه وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ
چون فی الجمله بر ناظرین مکشوف شد که آنچه عامه ناس گرفتارند بآن از بلاها و فسق نعمت و سایر امراض قلبیه و محرومی از فیوض نعمتهای الهیه همه از
نتایج گناهان و بدی کردار و نیات ایشانست پس گوئیم آنچه مرتکب شوند از معاصی همه از روی جهل است که یکی از مقدمات ترک عمل باشد که ذکر شد چه
انسان عاصی مرتکب مبغوضات الهی نشود مگر اینکه انکار کند وجود صانع یا با وجود حجتها و وسائط الهیه از انبیا و اوصیا یا انکار کند معاد و جنت و نار را
یا با وجود حرامی در دین معتقد نباشد چنانچه بعضی از اسمعیلیه و غیر ایشان را اعتقاد اینکه آنچه در شرع رسیده از محرمات همه اشاره است باشخاص معهوده
و مراد از حرمت بیزاریست از آنها و یا سست گیرد امر و نهی های خدا را یا کوچک شمرد عذابها را که وعده داده یا با داشتن اعتقاد بحرام در دین صورت
حرامی از حلال تمیز نداده یا بامید خوردن تریاق توبه آخر عمر از ضرر حالیه زهر گناه ایمن گشته یا از برای آن چندان ضرری اعتقاد نکرده و غیر آن از مراتب
جهالت که بی تحقیق تمام آن یا بعضی از آن کس پیرامون گناه نگردد مگر اندکی پس آنرا که علم بصانع و حجج علیهم السلام و معاد باشد و حرام را از حلال جدا نمود
و بسختی کار و شدت عذاب گرفتن خداوند صاحبان گناه را در دنیا و آخرت از روی بصیرت و شنیدن از راست گویان آگاه گشته چون
کسی باشد که در سیره زندگی و طریقه معاش بر زهری قاتل واقف شود با احتمال رسیدن تریاق آن که در کاینست معلوم چه ضرر متیقن حالی را احتمال

در اینکه معاصی [illegible] جهالت است

رسیدن

رسیدن بر نفع پس از آن مرتکب نشوند مگر اندکی در یکی از اوقات که کثرت شوق بنفع و لذت قلیلی که موجود است در آن غافل کند صاحبش را از تصور
مفاسد دنیوی و اخروی و گرفتاری بوبال آن و از اینجا معلوم شد وجه معلق کردن خداوند قبول توبه را بآنکه گناهش از روی جهالت باشد چه میفرماید
إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ الآیه جز این نیست که قبول توبه بر خدا یتعالی برای آنانست که گناه کنند بنادانی و
ندانستن شخص گناه است چه جهل بآن عصیان نیارد بلکه مراد ندانستن عقوبت اوست و یا شدت آن یا جهل برجحان لذت باقی بر لذت زائل و غیر آن
که گذشت و در تفسیر عیاشی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر گناه که بنده کند هرچند عالم باشد او جاهل است که خطر انداخته
جان خود را بمعصیت پروردگار خود و بتحقیق که خداوند حکایت کرده قول یوسف را ببرادران خود هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ
وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ پس نسبت داد یوسف برادران را بجهالت بجهة آنکه [illegible] نفسهای خود در خطرات نافرمانی خداوند و در انعام میفرماید
إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ
سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ چون نزد تو آیند آنان که ایمان آورده اند بآیات ما تو سلام
باد بر شما واجب گردانید بفضل پروردگار شما بر ذات خود که هر که کرده باشد از شما بنادانی پس توبه کند و اصلاح نماید آنچه گناه فاسد نموده پس بتحقیق او
آمرزنده و بخشاینده است و در نحل فرموده ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا
إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ فی الحقیقه چون اعظم اسباب ابتلای بمعاصی جهالت است انبیای عظیم القدر با علو قدر و شأن
بخدای پناه برند و استغاثه نمایند چنانچه از قصه بقره توان یافت که چون قوم حضرت موسی گفتند بآنجناب أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا یعنی ما را
مسخره و بازیچه گرفتی فرمود أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ پناه میبرم بخدا از آنکه باشم از نادانان که مسخره
و استهزاء کنند از نادانی و جناب یوسف میفرماید وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ
که تو برنگردانی از من کید زنان را میل کنم بسوی ایشان و محسوب شوم از جاهلان و خداوند بجناب نوح میفرماید إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ
تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ بدرستیکه پند دهم ترا که مبادا از جاهلان باشی یعنی آنهائیکه ندانند قبح معصیت جهالت را از روی عدم
معرفت و بخاتم النبیین صلی الله و آله و سلم فرموده وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ
اگر خواستی خدا یتعالی هر آینه بهم آوردی اینها را براه راست پس مباش از جاهلان یعنی از آنهائیکه سر قدر ندانند و حکمت و مصالح معتقد
نباشند پس ظاهر شد ازین کلمات که اول معصیتی که از هر مکلف سر زند پس از اجتماع شرایط تکلیف در او و جملت هر معصیتی که از هر مکلفی سر زند
سببش اعراض و سرکشی و نافرمانی و بی اعتنائی اوست بآنکه حجتی هست از جانب خدا یتعالی بر او از نبی یا وصی یا عالم یا جانشین او که باید حکم تمام
امور معادیه و معاشیه از حرکات و سکنات و خطرات و حالات و معاشرات و عبادات خود را از او یاد بگیرد و عمل نماید و نشود که خداوند خلقی
آفریند و از آنها چیزی خواهد از کردنیها و نکردنیها و مهیا نفرماید کسی را که مردم از او بیاموزند آنگاه عمل نمایند و در روز پسین عذری نداشته باشند
بلکه در روز نخست اول حجت خود آفرید و خلعت دانش و تبلیغ و رسالت و صفت باو بخشید آنگاه رعیت تا از اول زمان تکلیف دمی بی حجت
را و نگذرد که نقص غرضی از آفرینش پدید آید و آنچه از او مطلوبست نتواند بر آورد چنانچه در آخر کار و زمان انقراض عالم اول سلسله رعیت منقرض
شود آنگاه حجت از دنیا بردن شود و در علل الشرایع مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اگر از مردم دو نفر باقی باشند یکی از آن دو
امام است و فرمود آخرین کسیکه بمیرد امام است تا آنکه حجت بگیرد احدی از خلق بر خدای عز و جل که واگذاشت او را بی حجت و در اخبار بسیار
که از ابتدای خلق عالم تا انقضای آن ساعتی نگذشته که خالی مانده از حجت و فرمودند اگر حجت نباشد ارکان او از هم بپاشد بالجمله اعراض
و سرکشی سبب بقای جهالت فطریه است اگر رفع نشود بر آنکه صاحبش را در بدترین گردابهای معاصی و رفع آن منحصر است بدر آمدن بزیر بار اطاعت

در اینکه اعظم اسباب ابتلای بمعاصی جهالت است

انقیاد

نفس و دو متابعت چرغان راه هدایت رسید و چنانچه اول معصیت ابلیس رو نانشستن و نافرمانی اوست از جنس پس اول معصیتی که از بنی آدم در سلسلهٔ رعیت بر روی زمین پدید آید همین باشد و باقی ابتلاهای انسان از قبیل معاصی قلبیه و تخویف و قتل نفس پس از آن باشد و این همان عقوق است که از اعظم کبائر شمرده شده و از آن گناهانست که فرا میگیرد تمام جوارح و اعضاء و قوای داخلی و خارجی را نه چون بعضی گناهان که مختص است بجوارحی چون غیبت بزبان و شرب خمر بدهان و نظر بنامحرم بچشم و زنا بفرج و شنیدن غنا بگوش و نیز از جمله گناهانی است که پیوسته با صاحبش قرین است در کاری و هر حالی که در اوست از خوردن و خوابیدن و عبادت و سیر و غیر آن مثل نشوز و فرار عبد از مولا و غیره و فرمودند بزرگترین کبائر هفت است و عقوق یکی از آنهاست و خداوند عاق را جبار شقی شمرده و با شرک عقوق را یکجا آورده چنانکه احسان به والدین را با بندگی خویش در یک قطار انداخته و مراد از والدین نه همان پدر و مادر جسمانیست بلکه پدران حقیقی انبیاء و اوصیاء و علما باشند و آنچه از برای این والدین مقرر فرموده از احترام و توقیر و احسان چندین برابر او برای ایشان مقرر شده چنانچه مشروحاً بیاید خصوصاً در ذکر محل صدقه و ذکر فضایل سادات و در بیان آنکه رحم و معلمان پدران حقیقی هستند و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمودند بزرگترین کبائر هفت است شرک بخداوند عظیم و کشتن نفسی که خدا حرام کرده مگر بحق و خوردن مال یتیم و عقوق والدین و قذف زنان عفیفه و فرار از جهاد و آنکه چیزی که خداوند نازل کرده اما شرک بخداوند عظیم پس بشما آنچه را خداوند در شان ما نازل کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده پس رد کردند بر خدا و رسولش و اما قتل نفس حرام پس کشتن حسین علیه السلام و اصحاب او و اما خوردن اموال یتیمان بظلم و جور پس غصب کردند فی ما را و آزار بردند و اما عقوق والدین پس خداوند عز و جل فرمود در کتاب خود اَلنَّبِیُّ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ و هو اب لهم ... خود ایشان و زنان او مادران اند ایشانرا و خود آنجناب پدر است برای ایشان پس عاق کردند آنجناب را در خصوص ذریه و خویشان او و تمام شد مقصود از خبر که منظور بودن عقوق است بوالدین و ... که مذکور است بعد از ذکر پاره از آداب معاشرت با والدین و امکان عقوق در جهات بسیار از مردن که معلم خیر و دین قایم مقام پدر است و واجب میشود برای او آنچه واجب میشود برای پدر پس شناسا حق او شد و تمام این کلام در محل خود بیاید ان شاء الله پس عقوق از آنجا که اول عصیان بنی آدم است مرخدایتعالی را و این خود معصیت بزرگ که از او گشوده شد باب جرأت بسرکشی و طغیان پس عذاب او چندین برابر بسایر معاصی دیگران باشد چنانچه رسیده و اول عصیان هر مکلف و سبب ... شدن بسایر معاصی و گناه باشد و چشیدن عذابهای اخروی و دیدن مفاسد و بلاهای دنیوی که اشاره باندکی از آنها شد اعظم کبائر باشد پس از شرک و اعظم اقسام او همین عقوق والدین روحانی و معلمین است چرا که باعراض و مجانبت و دوری و مغایرت از مجالس ایشان و نرفتن در زیر بار اطاعت و فرمان ایشان و نبودن در صدد ترویج و تقویت و کثرت ایشان چه رسد باهانت و اذیت و تحقیر و اعانت در خواری و ذلت و ضعف و قلت ایشان بآنچه بر آید از دست و قلم و زبان باب چهارم

در بیان لزوم احترام و تعظیم علماء مؤمنین و طالبین معالم دین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و بیان حقیقت معنی تعظیم و کیفیت آن بالنسبه باهل علم و ذکر لزوم معاشرت و استیناس بآنها و فواید آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در لزوم احترام و توقیر و قبح توهین و تحقیر اهل علم ارباب بصیرت پوشیده نیست که فهمیدن و دانستن قدر بزرگواران و لازم الاحترام پنداشتن شخصی یا طایفه از اهل دانش یا غیر ایشانرا از دو طریق میتوان دریافت اگرچه قابلیت فطری و موهبت الهی نیز پیدا شود ولی تحصیل قابلیت آن بسیار شود اول از دیدن و شنیدن گفتار شان سنجیده و مطاع و رفتارشان پسندیده و لازم الاتباع و سیره و سلوکشان حکیمانه و طریقه و آئین شان عاقلانه است هر شخصی و یا طایفه را توان یافت بزرگی و عظمت آنکه قواهر چند در صفات و افعال مجهول باشند و هر قدر شخص را دیده بصیرت ... از اقوال و ... قولی و فعلی و سلوک و ... دین یا دنیا نماید جلالت قدر و عظم شأنشان در قلب جلوه کند پس هر قسم که آنها را بینها تعظیم کند او نیز کند و اگر واقف نشد بآنچه آنها واقف شدند از سر تعظیم و علت احترام اقلاً از متابعت ایشان تخلف ننماید چه میداند که قول و فعل عقلا بیغرض صحیح و معقول نیست و این راهی است نزدیک و آسان برای کسب آنکه صفات پسندیده در

کفتار و رفتار و ادب ...
و تعظیم و احترام اشخاص که ...

در باطن حسب و بزرگواری شخص لازم التکریم و بتدریج صفات کامله که در او هست بجرد التفات بوی بزرگی او و قرار او در قلب جای گیرد و تحریک انگیزاند شخص را به تعظیم و توقیر بحویکه خواهد آمد و این محتاج است بدانستن چیزهائیکه موجب تعظیم است و یافتن موجبات در آن شخص و این راه از هر جهت بهتر و برتر و محکمتر از اول است و بر ذوی الدست نزد اما طریق اول در اینجا پس مراجعت کردن در کلام ملک علام و اخبار حضرت خیر الانام و ائمه هدی علیهم السلام و ملاحظه نمودن در آداب و رفتار و امر فرمودنشان بتوقیر و تعظیم در موارد بسیار بمقداریکه واضح و روشن گردد که دانشوران خداپرست در نظر ایشان چه قدر قدر و ... داشتند و بچه اندازه محترم بودند و با اینها قولاً و فعلاً چه نوع تعظیم میفرمودند پس اگر ایمان شخص بخدا ثابت و به حجتهای او تمام و کردار و گفتارشان را منزه از عیب و مبرا از عبث و فساد دانست پس متابعت و دستور العمل و اطاعت فرمانشان ایشان لازم و متحتم والا مانند جاهل بی باک سخنی نیست چه کلام از تکالیف جزئیه آنانی است که از ایمان بهره برده اند پس میگوئیم که خداوند میفرماید یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِینَ اٰمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ بلند میکند خداوند آنانرا که ایمان آوردند از شما و آنکه داده شدند علم ایشان درجات یعنی بلندی مراتب پس علما از میان مؤمنین بدرجاتی بلند در قیامت چنانچه از جمله از اخبار روز جزا معلوم میشود یا بلند کرده در اصل خلقت و در دنیا و آخرت نظیر آنچه فرمود در حق اهل البیت علیهم السلام وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً که مراد آفریدن خداست ایشانرا پاک از لوث معاصی و رذایل و قبایح هر چند قدرت بر فعل و ترک آن داشته نه اینکه گاهی بر ایشان گذرد که ذیل دامنشان و العیاذ بالله بآن کثافات ملوث شده و خداوند وعده تطهیر بعد از آن با ایشان داده پس خداوند علما را که مؤمن کامل اند در اصل خلقت بدرجه بلند کرد چنانچه در اخبار از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمودند بدرستیکه خداوند آفرید مؤمن را از طینت جنت و هرگاه بخواهد خداوند خیری را برای بنده اش پاکیزه کند روح او و جسد او را پس نمی شنود از خیر چیزی مگر اینکه میشناسد حق او را و نمی شنود چیزی از منکر مگر انکار میکند او را و ظاهر است که این صفت صفت عالم عامل است چه غیر او یا اصلاً خیر را نشنیده و یا شنیده نشناخته و معتقد نشده یا منکر را انکار نکرده و همچنین بلند کرده درجه ایشان بحسب صفات چنانچه فرموده اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ یعنی جز این نیست که بندگان خداترس آنانند که علما هستند و خشیت خداوند از اعظم صفات حسنهٔ نفسانیه است و کراجکی در معدن الجواهر از ائمه روایت نموده که اصل دنیا و آخرت یک چیز است و آن خوف از خدایتعالی است و اکثر صفات حمیده از او ناشی میشود چون زهد و تواضع و ورع و اخلاص و خشوع و صبر بر تکلیف طاعت و ترک معصیت و مشتبهات و صبر بر بلا و امثال و همچنین غیر خوف از سایر صفات نفسانیه چنانچه خواهی دانست و همچنین بلند کرده درجهٔ ایشان را با فعالشان که اِنَّ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ اِذَا یُتْلیٰ عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ سُجَّداً وَ یَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنْ کَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً وَ یَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً و بلند کرده درجه تشریف و احترامشان را در دنیا و آخرت چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که عرض شد خدمت امام علی النقی علیه السلام که مردی از فقهای شیعه صحبت کرد با بعضی از ناصبیها پس فقیه او را عاجز کرد و لال بدلیل و برهان بحوی که مفتضح و رسوا شد پس داخل شد بر آنجناب و در صدر مجلس شریف مسند بزرگی گذاشته بود و آنحضرت نشسته بود خارج از آن دست و در محضر همایون جماعتی بودند از علویین و بنی هاشم پس پیوسته آن حضرت آن فقیه را بالا می برد تا آنکه نشاندش بر مسند و رو فرمود بسوی او پس گران آمد اینگونه احترام بر آن اشراف اما علویین پس آنجناب را بزرگتر از آن که سرزنش کنند اما هاشمیین پس پیرمردشان گفت یابن رسول الله این حسین مقدم میدارید عامی را بر سادات بنی هاشم از طالبیین و عباسیین حضرت فرمود بپرهیزید از اینها اینکه فرموده خداوند در حق شان اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ اُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتَابِ یُدْعَوْنَ اِلیٰ کِتَابِ اللّٰهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلّیٰ فَرِیقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ آیا نظر نمیکنی بکسانیکه داده شده با ایشان سهمی از کتاب خدا که خوانده میشوند بسوی کتاب خدا تا حکم کند میان ایشان پس پشت میدهند فرقه از اینها و روی گردان باشند بعقل پس فرمود آیا راضی میشوید بکتاب خدا عز و جل حکم باشد گفتند بلی فرمود آیا خدا

در مراتب بلندی و برتری درجات علما — بلندی در هدایت — بلندی در اصل خلقت — بلندی در صفات — بلندی در افعال

میفرماید یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و اذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات پس راضی نشد از برای عالم مؤمن مگر اینکه بلند شود درجاتش بر عالم غیر مؤمن همچنانکه راضی نشد برای مؤمن مگر اینکه بلند شود برکسی که مؤمن نیست آیا فرمود بلند میکند خدا کسانیرا که داده شد بایشان اشرف نسب بچند درجه آیا خدا نفرمود هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون آیا برابرند در یک رتبه اند دانایان و نادانان پس چگونه منکر شدید بلند کردن من قدر این شخص را چنانچه بلندش نمود خدا و نداریست که شکستن او صولت فلان ناصبی را به براهین الهیه که تعلیم کرده بود مر او را هر آینه افضل است برای او از هر شرفی در نسب و در اختصاص شیخ مفید مرویست که روزی سلمان فارسی داخل شد در مسجد رسول صلی الله علیه و آله پس تعظیم کردند او را و مقدم داشتند و در صدر نشاندند بجهت اجلال و ادای حق پیری او و اختصاصش بمصطفی و آل او صلوات الله علیهم پس داخل شد عمر و نظر کرد بسوی او و گفت کیست این عجمی که در صدر نشسته بر عربها پس حضرت بر منبر بر آمدند و خطبه خواندند و فرمودند بدرستیکه مردم از عهد آدم تا امروز مثل دندانهای شانه اند فضلی ندارد عربی بر عجمی و سرخ چهره بر سیاه مگر بتقوی و سلمان دریائی است که از او چیزی گرفته نمیشود و گنجی است که تمام نمیشود و سلمان از ما اهل بیت است و مانند بهریست که عطا میکند حکمت و افاضه مینماید برهان و از تشریفات الهیه است که ملائکه بالهای خود را بر زمین میگسترند برای طلبه علم از روی رضا و خوشنودی چنانچه در اخبار بسیار وارد شده و همچنین شفاعت کردن ایشانست در روز قیامت بعد از انبیا علیهم السلام چنانچه در تفسیر امام مذکور است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که اهل کرام از شیعیان ما دانا باشند بشریعت ما و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که باو رسیده برسانند بیاید در روز قیامت و تاجی بسر او باشد که روشنی کند جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی از جانب حقتعالی ندا کند که ای بندگان خدا این عالمی است از شاگردان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس هر کس را که این عالم در دنیا از حیرت جهل بیرون آورده در این روز او چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات بنزهتگاه جنات رساند پس هر که از او هدایتی یافته باشد با او در بهشت در آید و حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود علمای شیعیان ما چون بمحشر در آیند بقدر علوم و ارشادشان خلایق را حله ها بر ایشان پوشانند حتی اینکه گاه باشد بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور پوشانند و منادی از جانب خداوند ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را از خویش برداشت نمودید و رعایت و هدایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که پیشوایان ایشانند جدا مانده بودند آن یتیمان که شاگردان شما بودند بقدر آنچه از شما علم آموختند ایشانرا خلعت بپوشانید پس بقدر تعلیمشان خلعت بایشان بپوشانند تا اینکه یکی را شود که هزار خلعت دهند و همچنین ایشان خلعت بپوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته اند پس ندا رسد که خلعتها بخشیده اند بایشان عوض کنید و مضاعف گردانید پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که هر تاری از آنها بهتر است از آنچه آفتاب بر آنها میتابد هزار هزار مرتبه و حضرت علی بن موسی علیهما السلام فرمودند که میگویند بعابد روز قیامت چه خوب مردی بودی همت برای نفس خود که مردم را از مزاحمت خود آسوده کردی و بدرستیکه فقیه آنست که بریزد بر مردم خیر خود را و نجات دهد ایشانرا از دشمنان ایشان و زیاد کند بر ایشان نعمتهای بهشت خدا را و تحصیل کند برای ایشان خوشنودی خدا را پس بآن فقیه میگویند ای کسیکه کفالت آل محمد و یتیمان او میکردی و ضعیفان شیعیان را هدایت مینمودی بایست تا شفاعت کنی کسانیرا که از تو علم اخذ کرده اند پس بایستد و شفاعت او داخل بهشت شوند فئامی و فئامی تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشند که بعضی از او کسب علم کرده اند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و همچنین تا روز قیامت پس ببینید چقدر فرق است میان این دو منزلت در کتاب بصائر از جناب صادق علیه السلام مرویست که چون روز قیامت شود خداوند عالم و عابد را پس چون بایستند هر دو در محضر خدا ندا رسد بعابد برو به بهشت و بگو بعالم شفاعت کن از برای

مردم بجزای حسن تو مر ایشان را و از جمله تشریفات الهیه آنکه نظر کردن بروی عالم عبادت قرار داد چنانچه در من لا یحضره الفقیه روایت کرده که نظر بسوی کعبه عبادتست و نظر بسوی والدین عبادتست و نظر بسوی قران بدون قرائت عبادتست و نظر بسوی روی عالم عبادتست و نظر بسوی آل محمد علیهم السلام عبادتست و نشستن نزد ایشان عبادت قرار داده چنانچه در امالی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که هیچ موسمی نی نشیند نزد عالم ساعتی مگر اینکه ندا میکند او را پروردگار او که نشستی پیش حبیب من قسم بعزت و جلال من که هر آینه ساکن گردانم ترا در بهشت با او و باکی ندارم و تعظیم خانهای ایشان را تعظیم داشته و امر فرموده باحترام و بلند کردن آن فرموده فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه در اکمال الدین از جناب باقر علیه السلام مرویست که مراد از بیوت خانهای انبیا و رسل و حکما و ائمه هدی علیهم السلام است و در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست که حکمت معرفتست و فقه در دین پس هر کس از شما فقیه شد پس او حکیم است و مردن احدی از مؤمنین محبوبتر نیست نزد شیطان از فقیه و کیفیت بلند کردن آن خانه ها در باب آینده خواهد آمد و خواب عالم را عبادت قرار داد چنانچه در نهج البلاغه است و در عیون وغیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که سه مرتبه فرمودند بار خدایا رحم کن خلفای مرا کسی عرض کرد کیست خلفای شما یا رسول الله فرمودند کسانیکه روایت میکنند احادیث مرا و سنت مرا پس یاد میدهند آنها را امت من و مقتضای این خبر شریف آنست که باید رفتار کرد با خود آنجناب ایشانرا جانشین خود خوانده و جانشین شریکست با کسی که او را در جایش نشانده در اجرای احکام مگر در آنچه معلوم شود که از خصایص اوست و کیفیت تعظیم آنجناب که در قرآن ذکر شده پاره از آن خواهد آمد و شیخ کشی در رجال خود از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند بشناسید مقام و منزلت شیعیان ما را بقدر آنچه میدانند از روایات ما و بروایت دیگر فرمودند بشناسید منازل مردم را در نزد ما بقدر روایتشان از ما و ایضا از ابی الجارود نقل کرده که گفت گفتم باصبغ بن نباته بچه اندازه بود مقام شما نزد حضرت امیر در نزد شما گفت نمیدانم جز اینکه شمشیرهای ما بر شانه ما بود و پس بهر کس اشاره میکرد میزدیم او را با آن شمشیر و میفرمود بما تعهد کنید تعهد کنید پس قسم بخدا که تعهد شما برای طلا و نقره نیست تعهد شما مگر برای مرگ بدرستیکه قومی پیش از شما از بنی اسرائیل معاهده کردند میانه خود بعضی از برای بعضی پس نمرد احدی از ایشان تا اینکه پیغمبر قوم خود شد یا پیغمبر قبیله خود یا پیغمبر خود شد و بدرستیکه شما بمنزله ایشانید جز اینکه پیغمبر نیستید و علامه حلی در اول کتاب تحریر روایت نموده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که علمای امت من بمنزله انبیای بنی اسرائیل اند پس هر چه از خاصه انبیا است چون عصمت فطری و نزول وحی و مثل آنها علما را از آن بهره نیست و در باقی فضایل و احکام و آداب متعلق بایشان از برکت در این حدیث است آنچه رسیده که ایشان وارث انبیاء و نواب ائمه اند و حجت اند بر خلایق از جانب ایشان چنانچه در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که علما هر آینه ورثه انبیا اند و بدرستیکه انبیا میراث نگذاشته اند دینار و درهمی بلکه میراث گذاشتند علم را پس هر که گرفت چیزی از آنها بتحقیق که گرفته بهره تامی و ایضا از عمر بن حنظله روایت کرده که از جناب صادق علیه السلام سؤال کرد که میان دو نفر از اصحاب ما منازعه شده در دینی یا میراثی چه کنند فرمود نظر کنند بیکی از شما که از کسانیکه روایت کنند احادیث ما را و تامل نمایند در حلال و حرام ما و شناسند احکام ما را پس راضی باشند بحکومت او بدرستیکه من او را حاکم گردانیدم بر شما پس هرگاه حکم نماید و از او قبول ننمایند استخفاف کرده اند حکم الهی را و رد کرده اند بر ما و رد کننده بر ما رد کننده بر خدا است و آن در عرض شرک بخداوند است و در کتاب تهذیب مرویست که آنحضرت بابو خدیجه را فرستادند بسوی اصحاب خود و فرمودند بگو با آنها مردی را میان خود قرار دهید که شناخته باشد حلال و حرام ما را پس بدرستیکه من او را قاضی کردم بر شما و در اکمال الدین مرویست که حضرت حجه علیه السلام در جواب توقیع اسحق بن یعقوب نوشتند اما حوادث واقعه پس رجوع کنید در آنها بسوی رواة حدیث ما پس البته از جانب ما حجتند بر شما و من حجت خدایم و در احتجاج مرویست که حضرت صادق علیه السلام بحسن بصری فرمودند در تفسیر آیه شریفه و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما امنین که ما هستیم آن قریه ها که برکت داده خداوند در آنها

طاهره رسولان و نقل کنندگان کتب بسوی شیعیان و از شیعیان بسوی شیعیان او و در احتجاج طبرسی مذکور است که حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشتند بشیخ جلیل علی بن بابویه و در اول آن چنین بعد از حمد و صلوة است أَمَّا بَعْدُ يَا شَيْخِي وَمُعْتَمَدِي يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْقُمِّيَّ وَفَّقَكَ اللهُ لِمَرْضَاتِهِ وَجَعَلَ مِنْ صُلْبِكَ أَوْلَاداً صَالِحِينَ بِرَحْمَتِهِ و در آخر آن است يَا شَيْخِي وَأْمُرْ جَمِيعَ شِيعَتِي بِالصَّبْرِ زهی شرافت علم که صاحبش را بدرجه رساند که امام علیه السلام او را چنین مخاطب کند و هم در آن کتاب صورت توقیعاتی که حضرت حجه بشیخ مفید علیه الرحمه نوشته در اول یکی از آنها چنین است بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ الدَّاعِي إِلَيْهِ بِكَلِمَةِ الصِّدْقِ و در عنوان دیگری چنین است لِلشَّيْخِ السَّدِيدِ وَالْمَوْلَى الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ أَدَامَ اللهُ إِعْزَازَهُ مِنْ مُسْتَوْدَعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُوذِ عَلَى الْعِبَادِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَنَسْئَلُهُ الصَّلٰوةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَنُعْلِمُكَ أَدَامَ اللهُ تَوْفِيقَكَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَأَجْزَلَ مَثُوبَتَكَ عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمُكَاتَبَةِ وَتَكْلِيفِكَ بِمَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قِبَلَكَ و در اول سیمی چنین است هٰذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْأَخُ الْوَلِيُّ وَالْمُخْلِصُ فِي وُدِّنَا الصَّفِيُّ وَالنَّاصِرُ لَنَا الْوَفِيُّ حَرَسَكَ اللهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ و در اول چهارمی چنین است هٰذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُلْهَمُ لِلْحَقِّ الْعَلِيُّ و در مجالس المؤمنین مذکور است که این چند بیت منسوب بآنحضرت که در مرثیه شیخ علیه الرحمه فرموده اند بر قبر آن نوشته دیدند لَا صَوَّتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ يَوْمٌ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمُ إِنْ كُنْتَ قَدْ غُيِّبْتَ فِي جَدَثِ الثَّرَى فَالْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ فِيكَ مُقِيمُ وَالْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ يَفْرَحُ كُلَّمَا تُلِيَتْ عَلَيْكَ مِنَ الدُّرُوسِ عُلُومُ و در کتاب فصول سید مرتضی مذکور است که علو مرتبه هشام بن الحکم بجائی رسید در خدمت جناب صادق علیه السلام که در منی بخدمت آنحضرت رفت و در آن زمان جوان تازه خط بود و جمعی کثیر از مشایخ شیعه در مجلس آنحضرت نشسته بودند پس آنحضرت او را بالاتر از همه جا داد با آنکه آنها کهن سال بودند و چون آنحضرت از قراین حال استنباط نمود که آن جماعت را تقدیم هشام دشوار آمد روی باصحاب فرمود و گفت این یاور ماست بدل و زبان و دست و شیخ صدوق روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر که از اجلای فقهای شیعه است که گفت حضرت رضا علیه السلام حماری برای من فرستاد پس سوارش شدم و بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آنشب در خدمت ایشان ماندم تا آنکه گذشت از شب آنقدر که خدا خواست پس چون خواست برخیزد فرمود من نمی بینم ترا قادر بر مراجعت بمدینه گفتم بلی فدای تو شوم پس فرمود شب را امشب نزد ما و صبح کن ببرکت خدای عز و جل گفتم چنین کنم فدای تو شوم فرمود ای کنیز فرش کن از برای او فرش مرا و بینداز از برای او لحاف مرا که در آن میخوابم و بگذار زیر سرش متکای مرا پس در نفس خود گفتم که رسیده باینچه من رسیدم در امشب بتحقیق که قرار داد از برای من از منزلت در نزد او و عطا فرمود از فخر چیزی که نداد آنرا باحدی از اصحاب ما حمار خود را فرستاد برای من و فرش کرد فرش خود را برای من و شب را بسر میبرم در لحاف او و گذاشته شد در زیر سر من متکای او رسیده باینچنین مقام احدی از اصحاب ما می گویم من در نفس خود چنین میگفتم و حضرت نشسته بود فرمود ای احمد بنزد نفس تر بسوی این فخر تذلل کن برای خدای عز و جل و در رجال کشی مرویست که حضرت صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرمودند با اهل مدینه بنشین در مسجد مدینه و فتوی بگو برای مردم که من دوست میدارم که دیده شود در شیعه مثل تو و ابن شهرآشوب در مناقب روایت کرده که عبد الرحمن سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین علیه السلام را سوره فاتحه پس چون خواند در برابر پدر بزرگوار عطا کرد بعبد الرحمن هزار اشرفی و هزار خلعه و پر کرد دهنش را از در پس کسی از جهالت اعتراض کرد بر این موهبت فرمودند کجا این عطای ما مقابله میکند با عطای او یعنی تعلیم

او آن طفل را و در نهج البلاغه در عهدنامه که حضرت امیر علیه السلام برای مالک اشتر نوشته اند در ضمن کیفیت تکلیف او با قضاة و حکام شرع مذکور است که وسعت بده در عطای آنها بقدری که حاجتشان را از مردم بردارد و ایشان را در نزد خود رتبه و منزلتی بده که طمع نکند در آن احدی از خاصهٔ تو و در کافی از آنجناب مرویست چون عدی بن حاتم بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شد آنحضرت داخل خانه خود نمودش و نبود در خانه جز زنبیلی و متکائی از پوست دباغی کرده پس حضرت آن متکا را بجهت عدی گذاشتند و دیگران نقل کرده اند که خود آنحضرت بر زمین نشستند و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که شخصی آورد کسی را در خدمت حضرت سجاد و آورد باعتقاد اینکه او کشنده پدر او است پس آن مرد اعتراف کرد پس حکم فرمودند به ثبوت قصاص بر او و خواهش کردند که از او درگذرد تا خدا ثواب او را زیاد کند پس گویا نفس او راضی نبود پس حضرت فرمودند بمدعی خون خواه اگر بخاطر داری برای این مرد حقی بر خود پس ببخش او را این جنایت را درگذر از این گناهش عرض کرد یابن رسول الله او را حقی بر من است اما نمیرسد بحدی که از خون پدرم بگذرم فرمودند پس چه قصد داری عرض کرد بعوض خون پدرم میخواهم او را بکشم و اگر میخواهد آن حقی را که بر من دارد مصالحه کند بدیه مصالحه میکنم و از او میگذرم حضرت فرمود چیست حق او عرض کرد یابن رسول الله مرا تلقین نمود آموخت توحید خداوند و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام پس حضرت فرمود پس این آیا وفا میکند بخون پدر تو بلی والله وفا کند این خونهای تمام اهل زمین را از اولین تا آخرین سوای ائمه علیهم السلام اگر کشته شوند و فا نمیکند بخون ایشان هیچ چیز آیا قانع میشوی از او به دیه یعنی خونبها گفت آری حضرت بقاتل فرمود آیا میگردانی برای من ثواب تعلیم تو او را تا ببخشم تو دیه را پس آن نجات بیابی از قتل عرض کرد یابن رسول الله من محتاج بآن و تو بی نیازی پس بدرستیکه معاصی بزرگ است و دین من میان من و این مقتول است نه میان من و این ولیش حضرت فرمود پس با خود را تسلیم کنی از برای کشتن محبوبتر است در نزد تو از ثواب تعلیم گفت آری پس حضرت فرمود بولی مقتول معادل کن جنایت این مرد را با انعامش تو را اما کشتن پدرت پس او را محروم کرد از لذت دنیا و تو را نیز محروم کرد از انتفاع او پس خود بسنج این معنی را که اگر صبر کنی و تسلیم نمائی پس رفیق پدرت خواهی بود در بهشت و چون آموخت بتو ایمان را او واجب کرد برای تو بهشت دائمی خدا را و نجات داد ترا از عذاب دائمی پس احسانش بتو چندین برابر بیشتر از جنایت او است پس یا آنکه می بخشی او را بجزای احسانش تا آگاه کنمت بحدیثی از فضایل رسول صلی الله علیه و آله که بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در او است و یا اینکه اگر دریغ نمائی از اینکه به بخشی او را پس بدهم بتو دیه اش را تا تو مصالحه کنی او را بر آن پس برای او نقل میکنم آن حدیث را نه برای تو و آنچه از دست تو برآید از این حدیث بهتر است از دنیا و آنچه در او است اگر عبرت بگیری باو پس آن مرد گفت یابن رسول الله بخشیدم او را بی دیه و چیزی دیگر مگر طلب رضای خداوند و بجهة فرمودن شما پس بیان فرما یابن رسول الله آن خبر را پس حضرت بیان فرمود و قدری از آن در تفسیر هست و بقیه آن از اصل ساقط شده و در تحف العقول منقول است که حضرت کاظم علیه السلام به هشام فرمود ای هشام یاد بگیر از علم آنچه را ندانی و تعلیم کن بجاهل آنچه بدانی و تعظیم کن عالم را بجهة علمش و بگذار منازعه با او و کوچک گیر جاهل و مران او را از خود بلکه نزدیک خود بیارش و بیاموزش علم را و در کافی از عبد الله بن عجلان سکونی روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت حضرت باقر علیه السلام بدرستیکه گاه است قسمت میکنم چیزی را میان اصحاب خود که بآن مواصلت میکنم با ایشان پس چگونه بدهم ایشان را فرمود عطا کن بایشان بموجب هجرت در دین و فقه و عقل و چون در سلسله علمای این امت رئیس و مقدم جناب سلمان فارسی است و در صورت عهدیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای اقارب عشایر او که از کفار بودند نوشته اند نهایت تعظیم و تجلیل از آنجناب بوده و قدری از آن را ابن شهرآشوب در مناقب و صاحب تاریخ گزیده نقل نموده چنانچه در کتاب نفس الرحمن ذکر نمودیم و در رساله لطیفه این کتاب میمون در ترجمه منسوب بآن جناب از اهل شیراز بسامره مشرف شدند و با ایشان طوماری کهنه بود که بخط خوش و جدول طلا بود و در آن بود عهد مرقوم و عهدی دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بخط حضرت امام حسین علیه السلام است و هر دو از روی نسخه بود که از نسخه اصل نوشته شده بود و ترجمه اول بین سطور دیدم پس از اتمام ذکر عهد نوشته شده بود و در آخر آن ثبت بود اسامی شهود در صحت نسخه خط عهد و هم بآن جنحه از

صورت عهدنامه رسول خدا برای قبیله سلمان

بسادات و عزیزم که تاریخ سنادت پاره از آن در رشته چهار صد و هشتاد و نه بود و چون نسخه آن کمیاب و نشر آن لازم و مقدار از آن مناسب کتاب لهذا
تمام آن را نقل کرده با ترجمه آن و اسامی شهود محضراً عهد وثیق من رسول الله صلی الله علیه و آله للموابذة والمرائد
و عشیرتهم و ذراریهم نسخه منسوبه بخط امیرالمؤمنین علیه السلام هذا کتاب من رسول الله الی اخی فروخ العا
سلمان الفارسی رضی الله عنه واهل بیته وعقبه وما تناسلوا من اسلم منهم او اقام سلام الله
الاحد الیک ان الله امرنی ان اقول لا اله الا الله وحده لا شریک له اقولها وامر الناس بها
والخلق خلق الله والامر کله لله خلقهم واحیاهم وامامهم وهو ینشرهم والیه المصیر وکل امر
یزول وینفد ویفنی وکل نفس ذائقة الموت ولا مرد لامر الله ولا نقصان لسلطانه ولا نهایة
لعظمته ولا شریک له فی ملکه سبحان مالک السموات والارض یقلب الامور ویدبر الخلق کما
یشاء سبحان الذی لا یحیط به صفة قائل ولا یبلغه وهم متفکر ولا یدرکه بصر الذی افتتح بالحمد
کتابه وجعل له ذکراً ورضی به من عباده شکراً احمده علی نعمه التی احد عدد من حمد الله
واشهد ان لا اله الا الله هو فی العلن والسر والکلاءة والعصمة یا ایها الناس اتقوا ربکم و
اذکروا یوم ضغطة الارض وبخ نار الجحیم والفزع الاکبر والندامة والوقوف بین یدی رب العالمین
اذکرکم کما اذکر المرسلون لتسئلن عن النبأ العظیم ولتعلمن نبأه بعد حین فمن امن به وصدق بما
جاءنی من وحی ربی له ما لنا وعلیه ما علینا وله العصمة فی الدنیا والسرور فی جنات النعیم مع الملائکة
المقربین والانبیاء المرسلین والامن والخلاص من عذاب الجحیم هذا ما وعد المؤمنین وان الله یرحم
من یشاء وهو الحکیم العلیم شدید العقاب لمن عصی وهو الغفور الرحیم ولو انزل هذا القران علی جبل
لرایته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله فمن لم یؤمن به فهو من الضالین ومن امن بالله وبلقائه ویوم لقائه
فهو فی درجات الفائزین وهذا کتابی ان لهم ذمة الله وذمة رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم وعلی انفسهم وعلی دمائهم واموالهم فی الارض التی اقاموا علیها سهلها وجبلها وعیونها ومراعیها
غیر مظلومین ولا مضیق علیهم فمن قرأ علیه کتابی هذا من جمیع المؤمنین فلیحفظهم ویبرهم ویحوطهم و
یمنع الظلم عنهم لا یتعرض لهم بالاذی والمکاره وقد رفعت عنهم جز الناصیة والزنارة والجزیة الی الخمس و
العشر وسائر المؤن والکلف ایدیهم طلقة علی بیوت النیران وضیاعها واموالها ولا یمنعون من اللباس
الفاخر والرکوب وبناء الدور والاصطبل وحمل الجنائز واتخاذ ما یجدون فی دینهم ومذاهبهم ویفضلو
علی سائر الملل من اهل الذمة بان حق سلمان رضی الله عنه واجب علی جمیع المؤمنین یرحمهم الله
فانزل الی بالوحی ان الجنة الی سلمان اشوق من سلمان الی الجنة وهو ثقتی وامینی وناصح لرسول الله و
المؤمنین وسلمان منا فلا یخالفن احد هذه الوصیة فیما امرت به من الحفظ والبر لاهل بیت
سلمان وذراریهم من اسلم منهم واقام علی دینه ومن خالف فقد خالف الله ورسوله وعلیه اللعنة
الی یوم الدین ومن اکرمهم فقد اکرمنی وله عند الله خیر وثواب ومن اذاهم فقد اذانی وانا خصمه یوم القیمة
جزاؤه جهنم وبرئت منه ذمتی والسلام علیکم ولیحیکم وتکرم وکتب علی بن ابی طالب بامر رسول الله

ترجمه عهدنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله وسلم بحضور ترجمه بهاینت استوار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از برای دانشمندان در روسا و حکام
مجوس ومجاوران وخادمان یا دانایان آتشکده یا قاضیان گبران وقبیله وتبار وفرزندان ایشان نسخه فرمانی است بخط امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام این نامه ایست از پیغمبر خدا بسوی قبیله فروخ پارسی سلمان فارسی که خداوند از او خوشنود باد
واهل بیت او وهرکه درپس او آید وآنچه از نسل ایشان آیند کسانیکه از ایشان اسلام آرند یا برکیش خود بمانند درود ایزد یکتا بسوی تو باد بدرستیکه
خداوند فرموده مرا که بگویم نیست سزاوار پرستش جز خدای یکتای که نیست مرا ورا انباز خود میگویم آنرا وامر میکنم مردم را بگفتن آن وآفریدگان آفریده
ایزدند وتمام کارها مر خدا راست که آفریده ایشان را ومیمیراند ایشان را وزنده کند ایشان را پس از مردن وبسوی اوست بازگشتن وهرچیزی تباه گردد
ونابود ونیست شود وهرتنی بچشد مرگ را وبازگشتن نیست مرفرمان خدا را وکمی نباشد برای پادشاهی او وپایانی نیست برای بزرگی او وانبازی نبود مر او را در
ملکش پاکست از هر زشتی دارای آسمانها وزمین که برمیگرداند کارها را بهرچه میخواهد پاکست آن کسیکه احاطه نمیکند باو وصف گوینده ونمیرسد باو اندیشه
فکرکننده ودرک نمیکند او را دیده ابتدا فرموده بستایش خویش کتاب خود را وقرار داده آنرا برای خود ذکر که باو یاد کنند جنابش را یا قرار داد برای آن
کتاب سزاوار راضی شد بآن ستایش شکر از بندگان خود یعنی بعوض شکر نعمت بحمد کردن راضی شد ستایش میکنم او را بر نعمتهای او که بشمار در نیارد
آنرا احدی بعدد آنکس که حمد کند خدا را وگواهی میدهم که نیست سزاوار پرستش جز خداوند پس اوست حاضر وناظر در نهانی وآشکار وشایسته حراست
ونگاهداری ای گروه مردم بپرهیزید از پروردگار خویش وبیاد آرید روز فشار دادن زمین را ودمیدن آتش دوزخ را وروز بیم بزرگ وپشیمانی را
وایستادن درحضور پروردگار عالمیان اعلام نمودم شما را چنانچه اعلام نمود شما را پیمبران هرآینه پرسیده شوید از خبر بزرگ وهرآینه خواهید دانست
خبر او را پس از زمانی پس هرکه بگرود باو وباور کند آنچه را رسیده بمن از وحی پروردگار من برای اوست آنچه برای ماست وبر اوست آنچه بر
ماست وبرای اوست سلامتی مال وجان در سرای دنیا وخورسندی در بوستانهای نعمت یعنی بهشت با ملائکه مقربین ورسولان وایمنی
ورستگاری از عذاب دوزخ این چیزیست که وعده داده مؤمنان را وبدرستیکه خداوند می بخشد هرکه را که بخواهد واوست دانای حکیم که سخت است
عذابش مرآنرا که سرکشی کند واوست آمرزنده مهربان واگر فرود آید این قرآن بر کوهی هرآینه خواهی دید او را فروتن ودرهم شکسته از بیم خداوند پس
آنکه ایمان نیاورد باو پس او است از گمراهان وهرکه ایمان بیاورد بخداوند وبه دین او وبه پیغمبر او پس او در درجات رستگاران است وای
فرمان من است بدرستیکه برای ایشانست امان خداوند وامان رسولخدا که رحمت یزدان براو وسلام براو وبرپیمبران باد برجانهای ایشان
وبر خونهای ایشان وبر زمینها که اقامت کرده در آن از نرم وهموار وکوهها وچشمها وچراگاه نابیش که ستم دیده نشوند وتنگ گرفته نشوند پس هرکس خوانده شود
براو این نامه مرا از مؤمنین پس باید که محافظت کند ایشان را ونیکوئی نماید بایشان وپاس ایشان نگاهدارد ومنع نماید ستم را از ایشان ودوری آزار
ومکروهات ایشان بنا شد ومن برداشتم از ایشان تراشیدن موی پیشانی را وبستن زنار در کمر وجزیه تا خمس وعشر که در زکوة است وباقی
مخارج ورنجها ودستهای ایشان رها است بر آتشکده‌ها ودهات ودهات و اموال او ومانع نشوند ایشان را از پوشیدن جامه فاخر وسواری وساختن
خانه‌ها واصطبل وبرداشتن جنازه‌ها وفراگرفتن آنچه می‌یابند در کیش وآئین خود وبرتری دهند ایشان را بر سایر ملتها از اهل ذمه زیرا حق
سلمان رضی الله تعالی عنه واجب است بر همه مؤمنین که خداوند ایشان را رحمت کند ونازل شده بر من در وحی که بدرستیکه بهشت مشتاق
تر است بسوی سلمان از سلمان بسوی بهشت واو ثقه وامین من است وناصح است برای رسولخدا ومؤمنین وسلمان از ما است پس البته
مخالفت نکند احدی این وصیت را از آنچه امر کردم باو از نگاهداری ونیکوئی برای اهل بیت سلمان ووارث ایشان هرانکه اسلام آورده از
ایشان یا بر دین خود ... وهرکس خلاف کند پس بتحقیق که مخالفت کرده خدا ورسول او را وبراو باد لعنت تا روز قیامت وهرکه اکرام کند
ایشان را پس بتحقیق که مرا اکرام کرده وبرای اوست نزد خداوند نیکی ومزد وهرکه بیازارد ایشان را پس بتحقیق که مرا آزرده ومنم خصم او در روز قیامت وپاداش

دو دوزخ است و بیزار است از او ذمهٔ من و رحمت باد بر شما و هر آینه سلام خواهد فرستاد بر شما پروردگار شما و نوشت این عهد را علی بن ابیطالب
بامر رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم در محضر شریفش در همان تاریخ که ذکر شده بعد از سائر الموثق و التکلف چنین است ثم ان سألوکم
فاعطوهم وان استغاثوا بکم فاغیثوهم وان استجاروا بکم فاجیروهم وان اساءوا فاغفروا لهم
وان اسیئ الیهم فامنعوا عنهم ولهم ان یعطوا من بیت المال فی کل سنة مأة حلة فی شهر رجب و
مأة فی الاضحیة فقد استحق سلمان ذلک منا ولان فضل سلمان علی کثیر من المؤمنین وانزل
الیّ فی الوحی الخ یعنی اگر ایشان یعنی عشیره و خویشان سلمان از شما سؤال کنند عطا کنید بایشان و اگر خواهش فریاد رسی کنند
در حال درماندگی بفریادشان برسید و اگر پناه آورند بشما ایشان را پناه دهید و اگر بدی کنند پس بپوشانید آنرا برایشان و اگر بایشان
بدی کنند ممانعت کنید از جانب ایشان و مقرر است که برایشان عطا کنند بایشان از بیت المال هر سال صد حله در ماه رجب و صد
در عید قربان پس بتحقیق که مستحق شده سلمان این را از ما بجهت آنکه فضیلت دارد سلمان بر بسیاری از مؤمنین و در آخر عهد چنین نقل کرده
بامر رسول الله صلی الله علیه و آله فی رجب سنة تسع من الهجرة وشهد علی ذلک سلمان و
اباذر و عمار و بلال والمقداد وجماعة اخری من المؤمنین   نسخه عهد دوم که ظاهراً آنهم برای عشیره
جناب سلمان باشد اگرچه در آنجا ذکر نشده اسم ایشان ولکن این همه احترام در رعایت از مجوس نشاید جز ملاحظه تعلق بآنجناب
هذه نسخة اخری عهد وثیق من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام للموابذة وغیرهم
هذا کتاب من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لبهرام شاد بن جورزاد رأس المجوس والمسو
امرد بنهم واهل بیته المنسوبین الی آذرباذ بن ماراسفنداذان ذمته وذمة رسول الله صلی الله
علیه وسلم وامرت اهل طاعة الله ورسوله من جماعة المؤمنین والمسلمین المتقلدین اعمال النواحی و
المجاهدین فی سبیل الله فی ثغورهم بحفظکم وحیاطتکم والوفاء عنکم والاحسان الیکم ودفع
الظلم عنکم ورفعت عنکم جزیة رؤسکم ورؤس اولادکم ومن تناسل منکم وصدقات مواشیکم
وبقرکم واطلقت ایدیکم فی بیوت نیرانکم واموالها وارضها والضیاع الموقوفة علیها وعمارتها
وجمیع مرافقها وبناء ما استهدم منها وثبت رسم الجاری لکم علی کل رجل ممن یتمسک بدین
المجوسیة ویؤدی الجزیة فی ملتکم درهم فی کل سنة لمن یلی الریاسة من اهل بیتکم علیهم لما
سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول اهل البیتین لا یتوارثون فعلت ذلک لکم
لما انتهی الیّ من منزلتکم فی اهل دینکم علی النصح والطاعة وریاستکم علیهم وکیاستکم بما فیه صلاح امرهم
ولما وقفت علیه من مناصحتکم وطاعتکم وحثکم اهل دینکم علی النصح والطاعة للمسلمین والمسلمین
کافة علی المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات ان یحفظوا بهرام شاد بن جورزاد رأس المجوسی
واهل بیته من ولد آذرباذ بن اسفنید وذراریهم ولا یزالوا حقوقهم عنهم وریاستهم علی المجوسی علی
ماجری برسمهم وبان لا یعترض به حقاً من حقوقهم ولا شرطاً من شروطهم وان یکرموا اکرامهم ویعفوا
عن مسیئهم ولا یطالبوا بجزیة رؤسهم ابداً ما تناسلوا وان لا یکرهوا علی الدین لقول الله تبارک
وتعالی لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فلیعلم جمیع المسلمین ذلک من امری وادعوا وصیتی

فیهم

فیهم وفی ذراریهم من اسلم منهم ومن اقام علی دینه ومن قبل امری فیهم ومن اسیئ الیهم فهو
رضاء الله ورضاء رسوله ومن خالف وتعدی الی غیره فهو فی سخط الله ورسوله وقد خالفنی
وناصبنی فیکون العداوة والبغضاء الی یوم الدین والسلام علیکم ورحمکم وکتب العبد حسین بن
علی بن ابی طالب فی رجب سنة تسع وثلاثین من الهجرة النبی العربی یعنی این نامه و عهد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
است برای بهرام شاد ابن جورزاد سرگروه مجوسان و مباشر امر دین ایشان و از بهر خاندان او که منسوبند بآذرباد بن ماراسفندان
که شما را ایمن گردانیدم و عهد خدای عزوجل و امان رسول خدای صلی الله علیه وآله و امان خویش شما را دادم چنانچه ریاست و مهتری که بر مجوسان
خاندان شما را بود بر شما و فرزندان شما ارزانی داشتم و امر نمودم جمله امتان محمد مصطفی صلی الله علیه وآله از زنان و از مردان جماعت
مؤمنان و مسلمانان و والیان شهرها و غازیان و پاسداران [illegible]
کنند با شما و ستم از شما منع کنند و فرزندان شما را نیکو دارند و جزیه از شما نخواهند و ریاست و مهتری بر شما و بر فرزندان شما ارزانی داشتم
دارند و برداشتم از شما جزیه سرهای شما و سرهای فرزندان شما و آنچه از نسل شما [illegible] آیند و زکوة گوسفندان شما و گاوان شما را و رها کردم دستهای
شما را بر آتشکده های شما و اموال او و زمینهای او و قریه های موقوفه بر او و دهها و جاهای آب و برف انداختن او و ساختن آنچه خراب شود
از او و مقرر و مرسوم شده از برای شما بر هر مردی که متمسک است بدین مجوسیه و جزیه میدهد [illegible] یک درهم سیم در هر سال برای آنکه ریاست
دارد بر خانواده شما بر شما چونکه شنیدم از رسولخدا صلی الله علیه وآله میفرمود که اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند [illegible]
دادم این رسم را بجهة آنچه رسیده بمن از منزلت شما در [illegible]
واقف شدم بر آن از پند کردن شما و تحریص شما اهل کیش خود را بر نصیحت و طاعت [illegible]
و زنان و مردان مسلمانان که نگاه داری کنند بهرام شاه بن جورزاد و رئیس گبران و خانواده او از فرزندان آذرباد بن ماراسفند و فرزندان ایشان
او بر طرف نشود حقوق آنها از ایشان و ریاست و مهتری ایشان بر گبران بر آن نحو که رسم شان بوده و تغییر نشود حقی از حقوق ایشان [illegible]
[illegible]
اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تمام شد ترجمه عهد و اگر فی الجمله [illegible] در این مجموعه رعایت اصل و ترجمه موجود در طومار بود ثبت اسامی شهود
[illegible] که در آخر نسخه عهد دوم بود در طومار نقل کرده بود با تمام [illegible] چنین بود و هذه نسخة عهد بخط سید الشهداء
الحسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما وهذه النسخة قوبلت بالاصل کتبه فلان بن فلان
اختلافی در القاب و بجهة اختصار بهمان اسامی شهود قناعت کردیم و هو ابی الحسن علی بن طاهر الحسنی ابراهیم بن ناصر بن طباطبا
النسابة بخطه باصبهان فی ذیقعده سنة ۴۷۹ تسع وسبعین واربع مأة محمد بن خواندشاه بن الحسین بن علی بن طاهر بن علی بن محمد بن الحسین بن
محمد بن القاسم بن الحسین الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما الحسین بن علی بن الحسین الحسینی
علی بن حمزة بن طباطبا احمد بن اسمعیل بن الحسین الحسنی [illegible] احمد طباطبا علی بن ناصر بن الحسین طباطبا

... بن ... الحسینی ... بن حمزة بن الحسین العلوی الحسینی هاشم بن محمد بن احمد بن طباطبا ... بن هاشم بن
ابن طباطبا ابو المناقب بن ابی العباس ... السید ... بن ابی طاهر ... الحسینی علی بن محمد بن سعد بن احمد بن
بن احمد بن ... حمزة بن محمد بن طاهر سنة تسع وسبعین واربعمائة حمزة بن طاهر بن ابی طاهر طباطبا الحسینی اسمعیل بن احمد بن ...
فی ذی القعدة سنة تسع وسبعین دار اجازه احمد ... بن ابی الحسن ... مرتضی بن الحسن العلوی علی بن ابی طباطبا
الفضل بن ابی الفتوح بن ابی الفضل العلوی الحسنی بن ابی الفتوح بن ابی الفضل العریضی ابی طالب بن ... الحسین بن بختیار بن
ابی طاهر الحسینی چون ظاهر بود باشد چگونگی رفتار و کردار و توقیر و اعظام خداوند و رسول و ائمه صلوات الله علیهم حاملین علوم و راویان
آثار و اخبار خویش را دانسته باشد این عالی مقدار از بزرگی مقام علم و حسن آن پس هر که مدعی محبت ایشان است باید جهد و کوشش نماید تا بدست
آرد محبت آنچه را که ایشان آنرا دوست میداشتند تا از روی آن محبت رفتار کند ... و آن قسمی که ایشان رفتار میکردند ... در ...
... پیوسته بنفس خویش بگوید ... داخل شده در آیه شریفه وَ اکرهَ الیکم ... الایمان ...
کرّه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون فضلا من الله و نعمة ...
... فضل خداوند سرافراز شده ... باشد که از محبت ... مقام ... رسیده و داخل شود در آیه شریفه ذلک ...
ما انزل الله فاحبط اعمالهم ... خداوند ... و پس خداوند ... [illegible]
... و لا یجدون فی انفسهم حرجا مما قضیت ... [illegible]
... که ایشان ... نمودند ... پیروی ... که ... کنند ... و خلاف ...
میان ایشان پس نیابند در قلب ... و تنگی ... حکم کردی ... بحکم تو از روی آنکه ... میل ایشان ... و ... کنند ...
... آنچه خدا ... کرده ... راضی شده و محبت پیدا کرده و بنابر عمل کردن بآن باید گذارد تا ایمان
... خدا و رسول ... آید و محبت ایشان از محبت ... خوب رویان را که ... میکند محبت بآنها محبت
... آنکه ... اتفاق ... طریقی که خواهد آمد بالیت اهتمام ...
[illegible]
[illegible]
... روایت ... [illegible]
آیا نمی بینی این دو فرد را از ... مرد ولیست آن دو فرد قسم ... مجربین زائده و عامر ... از مفضل بن عمر ...
... که از دست بردارند پس قبول نکردند پس خواندم ایشان را و خواهش کردم ... ایشان و ...
... پس دست برداشتند از او پس ... خداوند ایشان را ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کریم بودم من برایشان یعنی ... محترم بودم ... [illegible]

برای ...

برعایت تمام برآنکه از علامات محبت داشتن با ائمه علیهم السلام محبت داشتن بجمیع چیزهاست که ایشان دوست میداشتند از عبادات و
خوردنیها و آشامیدنیها و مکانها و اوقات و اشخاص و صنایع و حالات و مجالس و شنیدنیها و دیدنیها و غیر آنها پس محبت ایشان اگر بری بنیت از
تفحص تمام در آثار و اخبار تا آنکه بدست آورد محبوبات ایشان را از آنها پس از آن سعی کند در تحصیل محبت آنها و باکوتاهی همت لامحاله خود را شبیه گند به
محبین در رفتار و عمل کردن بمحبوبات ایشان و بپرهیزد از آنکه اختیار کند از آنها آنچه را مبغوض داشتند و از سیره و رسم دشمنان ایشان بود تا آنکه گردار او
سبب حشر شدن با اعدای ایشان شود نعوذ بالله من سوء الخاتمة و اما طریق ثانی پس بدانکه اسباب معظم بودن و بزرگ و
محبوب شدن شخص از چند جهة است و ما دو وجه آن را ذکر میکنیم اول وجود صفات نیکو و خصال پسندیده در آن و دانا بودن او چیزها که خود حق
مرغوب و مطلوب و نفوس بآن مایل و شایق باشند و هرچه آن خصلت در نظر انسان بزرگتر و نفعش بیشتر صاحبش در نزد او محترم‌تر است و از این جهة مختلف
شود معظمها به اختلاف آراء و نظرها در بزرگی آن خصلت و حقارت آن مثل آنکه متاع دنیا در نظر بی بصیرتان در غایت بزرگی و وقع است هرکه
از آن بیشتر جمع نموده بزرگی و احترامش در نزد ایشان بیشتر است هرچند مایوس باشند از رسیدن چیزی از آنها بایشان و هر سلطان که مملکتش
وسیع‌تر است و جندش زیادتر عظمتش در قلوبشان بیشتر است و اما آنانکه بیفرمایند تمام دنیا حقیر و خوارتر است در نزد ما از عطسه بزی یا عراد
دارند ها او بجهة بازداشتن او مر صاحبش را از خداوند پس صاحب گنج قارون در نزد ایشان با سائل پریشان بلیسان یا خوارتر و مبغوض تر باشد
چنانکه بخلاف آن قرآن در نزد اهل الله و ایمانیان در نهایت عظمت و بزرگیست چه آن اشرف و اعظم هدایا و تحفی است که غنی مطلق باشرف رسل
و اقرب بندگانش بخشیده و اگر در خزینه قدرتش به از آن بود از او دریغ نمیفرمود پس هرکه حظش بیشتر عظمتش زیادتر است چنانکه در کافی از حضرت رسول

صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند اهل قرآن در اعلی درجه از آدمیین اند سوی انبیاء و مرسلین پس ضعیف مشمرید حقوق اهل قرآن را بدرستیکه بر
ایشان از جانب خداوند عزیز جبار مرتبه مکانی است عالی و در خبر روایت دیگر فرمودند کسی که داده شد باو قران پس گمان کند که کسی از مردم
هست که داده شد بآن افضل از آنچه داده شده باو بتحقیق که بزرگ شمرده چیزی را که خداوند کوچک کرده او را و کوچک شمرده چیزی را که بزرگ کرده او را
خداوند چون دانستی این مقدمه را پس میگوئیم علمای دین که عارفند بعقاید حقه از روی براهین و آیات و حاملند اسباب رضا و غضب خداوند و
منافع و مضار عباد و راههای قرب و بعد شان را دارایند بزرگترین خصلتها و بهترین صفاتها را و این دعوی را واضح و هویدا کند اندک تاملی در منافع
علم و فواید دانائی و شواهد کتاب و سنت مؤید بوجدان حسی و برهان عقلی و بذکر بعضی از آن قناعت میکنم اول آنکه خداوند عالم بندگان خود را در
کلام مجید بحسب حالات قلبیه و افعال جوارحیه و اقوال مختلفه و کثرت منفعت و معرفت و قلت آن و حسن عاقبت و بدی آن و نجات در آخرت و
گرفتاری در آن دو قسم فرموده و برای هر قسمت بحسب اختلاف مراد اسامی و القاب و تشبیه و کنایات بسیاری ذکر فرموده و پس از تامل ظاهر میشود که
تمام القاب و صفات خیریه از آن دانایانست و همه اسامی و کنایات مذمومه متعلق بجاهلانست چنانچه در حق آن طایفه میفرماید احیا و بصیر
و سمیع و با نور و اولوا الالباب و متفکر و عاقل و حق و بلد طیب و قشر ظاهره و جنت و مصباح و زجاجه و علوم و حب عنب
و زیتون و نخل و فاکهه و چمن و شجره طیبه و نور تعبیر فرموده و در حق آن فرموده میت و کر و کور و لال و ظلمت و بی عقل و انعام بلکه گمراهتر از
آن و گمشده و باطل و مفسد و امثال اینها و در تفسیر عیاشی از جناب باقر علیه السلام مرویست در آیه افمن کان میتا فاحییناه که میت
کسی است که نشناخته این امر یعنی امر امامت را و در روایت دیگر از جناب صادق علیه السلام که میت جاهل از حق و ولایت است و در آیه شریفه
اموات غیر احیاء فرمودند کفار غیر مؤمنین و در آیه یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی فرمودند حی از میت بیرون میاید
مؤمنی است که بیرون می آید از طینت کافر و میتی که از حی بیرون میاید کافریست که از طینت مؤمن بیرون میاید و در تفسیر قمی است در
آیه هل یستوی الاعمی و البصیر یعنی مؤمن و کافر و آیه شریفه افمن یعلم انما انزل الیک من ربک هو الحق کمن

هو اعمی و آیه مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ صریح است در تاویل مذکور و نیز در تفسیر مذکور از جناب صادق علیه السلام مرویست در آیه نور که مشکوة جوف مؤمن است و قندیل یعنی زجاجه قلب او است و مصباح نوریست که خداوند قرار داده آنرا در او و غیر این از اخبار که ذکر آن موجب تطویل است پس انسان که بمقتضای آیه وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ از سایر موجودات چون حیوان و نبات و جماد ممتاز و باین خلعت تکریم معظم و سرافراز شده بود از نوشیدن شربت علم زنده و بینا و شنوا شود و از زندگی او مردمان زنده شوند و از نور او ظلمتها روشن شود پس گوهری گردد گرانمایه و درختی شود پر شاخ و میوه شعر علم سوی در آله برد نه سوی نفس و مال و جاه برد

جان بی علم تن بمیراند
سرای کوتاه است
اهل علم و هنر
شد در او گستاخ
بسی بجان و بدل
نیک نادان به
بار و بر ندهد

شاخ بی بار دل بگیراند
مرد را علم ره دهد به نعیم
سینه شان چرخ و نکته شان اختر
چون ترا جهل دل بمیراند
سگ عالم ز آدمی جاهل
کار یکساله را بهادو درم
تخم بی مغز پس ثمر ندهد

مرد بی علم الیف درد بود
مرد را جهل ره دهد به جحیم
عالم علم عالمی است شگرف
که ترا خود بآدمی خواند
علم دین بام گلشن جان است
علم یکلحظه را بها عالم
علم کز بهر دین و داد بود

در ز بحر بزرگ خورد بود
علم باشد دلیل نعمت و ناز
نیست آنخطه خطه خط و حرف
علم خوان گرت زادیت ترک
رزبان عقل و حس انسانست
آن کس تو زین جهان گشد زار
آتش و آب و خاک و باد بود

هر کرا علم نیست گمراه است
خنک آنرا که علم شد دمساز
عالم علم عالمی است فراخ
زانکه شد خاص شیعه ملکی
نیک بادان در اصل نیکی است
که عمل مرکبست و علم سوار
علم حق از درون آل عبا

دست از رهنما
روزگار راند
بیخ بیخ آنرا که
ننگ دارد
بد و دانا ز
کار بی علم
هست چون

برکه در افشان آب **دویم** آنکه نظام معیشت بنی آدم و سبب اصلاح امور زندگی و رسیدن هر صاحب حاجتی بمقصود خویش از راه دانش و معرفت بمصالح و مفاسد و قدرت و توانائی بر بکار بردن آنست زیرا که چراغ علم پی برند با نچه در آن قوام تعیش و مایه آسودگی و راحت است و بنور هدایت علم پیدا کنند اسباب جلب منافع و امور دافع مضار را و بوسیله آن رشته انتظام بهم متصل شود و اگر یک سبب معدوم و مختل تصور شود در یکروز بلکه یک ساعت از هر کسی بمقدار دانش او از او گرفته شود مصالح و مفاسد در نظر یکسان و ارباب صنایع و حرف با جاهلان در یک میزان شوند عالم منقلب شود و همه بهم خورد و چنان هرج و مرجی شود که احدی زنده نماند چه فرو رفتن یک لقمه نان در دهان موقوف است بر کار کردن چهار نفر و کار آنها از روی علم باصل آن کار و کیفیت او و علم باصلاح کردن آن کار است و با جهل هر دو کار نا تمام ماند و لقمه نان پیدا نشود و از این رقم است سایر ما یحتاج از لباس و مسکن و اثاث البیت و غیر اینها و اموال و فروج و نفوس همه در معرض تلف و تضییع و هلاکت در آیند چه با بقای حاجت باکل و شرب و نکاح و لباس و تمیز ندادن زشت از زیبا و نبودن رادعی از خارج غیر از فساد کلی و تمام شدن نوع انسانی نتیجه ندهد و با هلاکت ایشان سایر اشیا را مدد بقا ندهند چه آنها بطفیل وجود انسان خلعت وجود پوشیدند و بجهة منافع و راحت ایشان پای در عالم نهادند چنانچه خداوند میفرماید خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و نیز میفرماید بعد از ذکر فواکه و اشجار و چراگاه مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ بلکه مدار تعیش آنها نیز بجهة مقدار دانشی است که دارند با نچه ایشان را نفع دهد از ماکولات و با نچه بآن دفع کنند از خود مضرت و اذیت دشمنان خود را و با گرفتن این معرفت از ایشان ساعتی زنده نمانند و از وجه اول ظاهر میشود سر استغفار هر چیز برای طالب علم چنانچه در اخبار متواتر است **سیم** آنکه پاره از حیوانات با نهایت حقارت و خواری و پستی رتبه و مقام بسبب اندکی از علم و قلیلی از معرفت در عمل محترم و معزز شده اند بلکه از انسان جاهل که مقامش اعلی بود بمراتب مقدم و اشرف شوند چنانچه سگ که با خساست فطری و نجاست ذاتی بجهة یاد گرفتن دو سه چیزی که رفتن بسوی شکار باشد هر گاه او را بفرستند و برگشتن بسوی صاحبش هر وقت که او را بخواند و نخوردن از شکاری که گرفته تا صاحبش برسد با قیمت شود و کشته او پاک و حلال گردد بلکه بعضی از فقها گفته اند جای گزیده او را هم لازم نیست بشویند با جمع نمودن شرایط ذبح و ذبیحه انسان که جاهل باشد بشرایط

آن

آن مردار و نجس است ع به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و در کافی از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود نخورید قبره را و فحش ندهید او را و ندهید او را باطفال که بازی کنند با او بجهة آنکه زیاد تسبیح میفرستد و تسبیح او این است لَعَنَ اللهُ مُبْغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام و همین مضمون روایت دیگر نیز مرویست که میگوید در آخر تسبیحش ایزدا وَ لِعْنًا و در آن کتاب و کتاب خصال از داود رقی مرویست که گفت نشسته بودم در خدمت جناب صادق علیه السلام که گذشت مردی و در دستش پرستوکی بود کشته پس حضرت بسرعت برخاست بسوی او تا آنکه گرفت آنرا از دستش و بر زمین انداخت پس فرمود آیا عالم شما امر کرد شما را باین یا فقیه شما خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از کشتن شش چیز مور و مگس عسل و ضفدع و هدهد و صرد و پرستوک اما مگس عسل پس او میخورد پاکیزه و میگذارد پاکیزه و او است که خداوند وحی کرده باو که نه از جن است و نه از انس و اما مور پس بدرستیکه مردم بقحطی افتادند در عهد سلیمان پس برای استسقاء بیرون رفتند پس دیدند موری را که برپا ایستاده و دستها بآسمان بلند کرده و میگوید ما خلقیم از آفریدهای تو و بی نیاز نیستیم از فضل تو پس روزی ده ما را از نزد خود و بگیر ما را بمعاصی سفهای بنی آدم پس حضرت فرمود برگردید که باران داد شما را خداوند بدعای غیر از شما اما ضفدع پس چون آتش شعله گرفت بر ابرهیم علیه السلام حشرات زمین شکایت کردند بخداوند و اذن خواستند در ریختن آب بر آن پس خداوند اذن نداد مگر ضفدع را پس دو ثلث او را آتش سوزاند و یک ثلث او باقی ماند اما هدهد پس دلیل آنجناب بود بسوی ملک بلقیس و اما صرد پس راهنمای جناب آدم بود از بلاد سراندیب بلاد جده و اما پرستوک پس بدرستیکه چرخ کردنش در هوا بجهت تحسر است بر آنچه کرده اند باهل بیت محمد علیهم السلام و بجای خواندن الحمد ... العالمین است آیا نمی بینید او را که میگوید ولا الضالین و نیز از آنجناب از پدرش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و صیت کنید برای پرستوک خوبی را پس بدرستیکه او مانوس ترین مرغان است بانسان پس فرمود آیا میدانید چه میگوید پرستوک هنگامیکه میگذرد و ترنم میکند میگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تا آنکه خواند آخر الحمد را پس میفرماید ... بآواز بلند وَلَا الضَّالِّينَ آمین و حضرت ولا الضالین را بآواز حکایت فرمود و ایضاً از داود رقی روایت کرده که گفت نشسته بودم در خانه ابی عبدالله علیه السلام پس نظر کردم بسوی کبوتر راعبی که میخواند مدتی زیاد پس نظر کرد بسوی من ابو عبدالله علیه السلام و فرمود ای داود آیا میدانی چه میگوید این طیر عرض کردم نه فدای تو شوم فرمود نفرین میکند بر قتله حسین علیه السلام پس نگاه دارید او را در خانهای خود و صدوق از آنجناب روایت نموده که هر که خواهد مرغی در خانه نگاه دارد پس نگاه دارد ورشان را پس بدرستیکه او ذکر خدا را بسیار میکند و تسبیح بیشتر میفرستد او مرغیست که دوست میدارد ما اهل بیت را و در اخبار بسیار مدح خروس سفید وارد و نگاه داشتن او در خانه وارد شده بجهة معرفت او باوقات نماز و آگاه کردن او انسان را در آن زمان و گفتن او در ذکرش اذْكُرُوا اللهَ يَا غَافِلِينَ و پس قباحت جهل آدمی را که از سگی پست کند و متعلم از خر پستی و دارد و شرح شعور و ادراک حیوانات در مقام سیم از باب پنجم خواهد شد ان شاء الله تعالی **چهارم** جمله از آیات شریفه مثل آیه مبارکه اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا خداوندیکه آفرید هفت آسمانرا و از زمین مانند آن بدرستیکه فرود میفرستاد امر خود را میان آنها تا بدانند که خداوند بر هر چیزی تواناست و بدانید که هر آینه خداوند احاطه دارد بهر چیزی از راه دانش و علمش فرو گرفته هر چیز را از ظاهر این کلام مستفاد میشود که غرض از خلقت آسمانها و زمینها و نزول کارهای الهی دانستن صفت قدرت و علم الهی است و چون برگشت تمام صفات ثبوتیه باین دو صفت است و جمیع آنها از این دو صفت منشعب میشود پس غایت خلقت علم توحید و معرفت حضرت ربانی است و بهمین مضمون است حدیث قدسی معروف كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ من گنجی نهانی بودم پس خواهش داشتم که شناخته شوم پس آفریدم جهانیان را

ذوک و بزبرکی قورباغه گویند منه ره

در بیان تسبیح پرستوک سوره فاتحه

در معرفت

ماز خسته

روزه است و در میان مردگان ... امالی صدوق از آنجناب روایت کرده فرمود چون مؤمن بمیرد و بگذارد یک ورقه که در آن علمی باشد
میگردد آن ورقه در روز قیامت پرده میان او و آتش و عطا فرماید او را خداوند بهر حرفیکه نوشته شده در آن شهری که وسیع تر است از دنیا
هفت مرتبه و ... بصائر الدرجات از آن جناب مرویست که فضل عالم بر عابد مثل فضل ماه است بر سایر نجوم ... روایت
دیگر فرمود مثل فضل آفتاب است بر ستارها و فضل عابد بر غیر عابد مثل فضل ماه است بر ستارها و از جناب باقر علیه السلام روایت نموده
که عالمی منتفع شوند بعلم او بهتر است از عبادت هفتاد هزار عابد و از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که می آید عالم ... از عابد
مکانی رفیع بمسافت پانصد سال ... و روایت نموده که یک عالم افضل است از هزار عابد و هزار زاهد و نیز فرمود یک رکعت نمازی که میکند
فقیه بهتر است از هفتاد هزار رکعتی که عابد میکند و ایضا از معویة بن عمار روایت نموده که گفت از آن جناب سؤال کردم از دو مرد
یکی از آن دو فقیه است و روایت کننده اخبار و دیگری عابد و نیست برای او مانند احادیث آن عالم فرمود راوی حدیث که با بصیرت
... جناب سجاد علیه السلام روایت نموده که یک با بصیرت در دین
... از هزار عابد و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر شریف خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که خدا ... یتیمان بجهت جدا بودن ایشان از پدران خود ... که هر که ایشان را حمایت کند او را خداوند در
الکرام ... هر که دست بسر یتیمی کشد بجهت هر موئیکه از زیر دستش میگذرد
... بهتر از دنیا با آنچه در او است ... مایل است ... لذت ... ایشان در آنجا مخلد ...
فرمود ... یتیم این یتیم است که جدا شود از امام خود و قادر نباشد بر رسیدن ...
... از شیعیان ما دانا است ... جاهل بشریعت ما که جدا شده از ...
کند و ارشاد نماید و یاد دهد باو احکام ما را با ما است در رفیق اعلی ... علیه و آله و امام
علیه السلام فرمود حاضر شد زنی نزد صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام و گفت ... مشتبه شده و مرا
فرستاده بسوی شما که بپرسم پس حضرت جواب آنرا فرمود ... جواب داد تا ... سؤال را
بده برسانید جواب فرمود پس آن زن از زیادی سؤالات شرمنده شد و گفت گران نشوم بر تو ای دختر رسول خدا ...
خواهم آیا دیدی کسی را که ... برای بالا رفتن ... بار سنگینی و کرایه او صد هزار اشرفی است آیا سنگینی ...
کرده فرمود ... برای هر مسئله بیشتر از پر شدن از زمین تا عرش از لؤلؤ پس سزاوارترم که ... بر من گران نشود ...
... علیه السلام فرمود فضیلت کسی که تکفل کند جاهلان شیعیان را و امور مشتبه را بر ایشان واضح گرداند بر کسیکه یتیمان دیگر را آب و
... فضیلت ماهیست بر ستاره ها که مخفی ترین ستاره ها است ... حضرت امام حسین علیه السلام فرمود ...
[illegible]

فرمود

با شناخته شوم و از برای شرافت علم همین آیه کافی ست و آیه دیگر اول سوره علق که اول سوره ایست که نازل اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ
الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ
بخوان بنام پروردگارت یا نام پروردگارت را آنکه آفرید آفرید انسان را از خون بسته از نطفه کشیده بخوان و حال آنکه پروردگار تو کریم است از همه آنکه
آموخت آدمی را علم نبشتن یا بتوسط قلم او را بیان آموخت آموخت انسان را چیزی که نمیدانست و از چند وجه اشاره بشرافت علم شده اول
آنکه در مقام بر شمردن نعمت ها پس از نعمت وجود نعمت علم را بیان فرموده اگر اشرف از او نعمتی بود سزاوارتر بود بذکر بعد از او دویم
آنکه در این آیات ذکر از اول مرتبه انسان شده که پست ترین مراتب او است و از آخر حالش که مقام دانائی باشد پس بایست بالاترین مراتب او باشد
نظر بمقابله اند احسن این دو بچه گویا فرمود تو در بدایت امر در چنین مقام پستی بودی و حال بچنین مقام عالی رسیدی و اگر فوق آن درجه بود ذکرش مناسب
تر بود سیم آنکه در بخشیدن گوهر علم ذات مقدس خود را بصفت اکرمیت یاد فرموده اشاره باینکه این صفت از زدی آن موهبت است
پس ناچار نعمت علم از همه نعم اعلی باشد و گرنه اکرمیت بغیر او محقق شود چون ذکر نشد باید نباشد چهارم آنکه بذکر نعمت وجود و علم اکتفا
فرموده اشاره باینکه با وجود آمدن این دو نعمت تمام و در جنب آن سایر نعم را وقعی نه و نظیرش آیه مبارکه الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ
الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ از ابتدا کردن سوره باسم شریف الرحمن دانسته میشود که در مقام ذکر نعمتست و مصدق این تکرار آیه مبارکه
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تا آخر سوره و تعلیم قرآن را که اشرف و انفع و اکمل و ادوم طرق علوم است بر همه مقدم داشته و بعد
از ذکر نعمت خلقت تعلیم بیان را که معرفت منافع و مضار دنیا و آخرت است ذکر فرموده و بر قدم مخفی نیست که در این ترتیب چه مقدار اعتنا بشأن
علم شده و آیه مبارکه إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و در جای دیگر است سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى هر که پند گیرد و نصیحت در او اثر
و جز علما کسی نترسد پس تذکر که مفتاح راه نجات است مخصوص ایشان خواهد بود و آیات که دلالت میکند بر امر بسؤال و زیادتی علم و تعلم از علما
و مذمت جهل و پناه بردن بخدا از دخول در زمره جاهلین و سرزنش کردن ایشان و مکذبین خود را بجهل که سبب تکذیب ایشان شده و
صورت نگرفتن معصیتی بعد از جهل یکی از امور که بالیقین تنها هرگز محقق نشود چنانچه گذشت پنجم اخبار بسیار و بذکر بعضی قناعت
کنیم در امالی شیخ طوسی ره و غیره مرویست از جناب رضا علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود طلب علم واجب
است بر هر مسلمانی پس طلب نمائید علم را از محلش و اقتباس نمائید آنرا از اهلش بدرستیکه برای خدا یاد دادن علم را یاد دادن حسنه است و طلب
نمودنش عبادت است و مذاکره نمودنش ثواب تسبیح دارد و عمل کردن باو جهاد است در راه خدا و تعلیمش با کسیکه نداند صدقه است و باهلش
عطا نمودن موجب قرب بخدا است زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و هدایت میکند در راه بسوی بهشت و او است مونس در وحشت
و مصاحب در غربت و وحدت و همزبان در تنهائی و خلوت و راهنما در حال شادی و گرفتاری و حربه برای دفع دشمنان و زینت نزد دوستان
خداوند جمعی را برای علم بلند مرتبه خواهد کرد و میگرداند ایشان را پیشوایان در خیر که مردم پیروی ایشان نمایند و بکردار شان هدایت یابند و
رای ایشان عمل نمایند و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان مالند و در هنگام نماز بر ایشان برکت فرستند و بر
ایشان استغفار نمایند هر تر و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان و حیوانات صحراها و بدرستیکه علم زندگانی دلها است از جهالت
و نور دیده ها است از ظلمت و قوت بدنها است از ضعف میرساند بنده را بمنازل برگزیدگان و درمی آورد شان در مجالس نیکوکاران و در
درجات عالیه در دنیا و آخرت و تفکر و تذکر در آن برابر است با روزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش ثواب نماز گذاردن دارد و بعلم اطاعت
و بندگی خدا میتوان کرد و بآن صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود و علم پیشوای عمل است و عمل تابع او است علم را الهام مینماید
خدا ... و ... بیچاره ... آنکه بهره خود را از او گرفته و محروم نشده باشد و فرمود عالم در میان جهال مانند

بسیار است

زنده است

انان که فرمان من می برند پرسید که گمشده کیست فرمود جاهل بامام و دینش پس بشناساند باو امامش را یا غایب از امامش بعد از شناختن
او جاهل باشد بشریعت دین و پس بشناساند باو شریعت را و آنچه باو عبادت کند پروردگار خود و برسد بسبب آن بخوشنودی او [illegible]
حضرت سجاد علیه السلام فرمود بشارت دهید علمای شیعیان ما را به ثواب عظیم و جزای فراوان و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
فرمود یک فقیه که نجات دهد یتیمی از یتیمان ما را که جدا شده اند از ما و از مشاهده ما بیاد دادن او آنچه را محتاج است باو گران تر است بر شیطان
از هزار عابد زیرا که عابد همتش همان نفس خود است و عالم با داشتن همت نفس خود هم نفوس بندگان و کنیزان خدا را دارد که از دست شیطان
و سرکشان اتباع او نجات دهد و از اینجهه افضل است از هزار هزار عابد و حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود آنکه متکفل شود ایتام آل
محمد را که جدا شده اند از امام خود و افتاده اند در حیرت جهل و گرفتارند در دست شیاطین و در دست ناصبیهای از دشمنان ما پس نجات دهد
ایشان را از آنها و بیرون آورد ایشان را از حیرتشان و غالب شود بر برگرداندن وسوسه شان و مقهور کند ناصبیها را ببراهین پروردگار
داد از ائمه ایشان هر آینه برتری کند در نزد خداوند بر بندگان بمقامی اعلی که بیشتر است از فضل آسمان بر زمین و عرش بر کرسی و حجب بر آسمان
و فضلشان بر عابد مانند فضل ماه است بر مخفی ترین ستارها که در آسمان است و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که میآیند علمای
شیعیان که رسیدگی میکنند امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما را در قیامت [illegible] نور درخشنده از تاجهایشان بر سر هر یکی تاجی [illegible]
است که پراکنده گردد نورها را در عرصات قیامت و مسافت [illegible] و آن عرصات [illegible] سال است و شعاع تاج [illegible]
[illegible] که متکفل شدند [illegible] از تاریکی جهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ایضا در آن کتاب شریف است که روزی جمعی از موالیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام [illegible]
آنجناب حاضر شدند [illegible] یابن رسول الله همسایه داریم [illegible] اذیت میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنجماعت [illegible] گفتند [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] چون گشتیم در نزد امام علیه السلام فرمود آنچه در آسمان پیدا شد از طرب و فرح شکستن این دشمن خدا بیشتر است از آنچه
در نزد شما بود و آنچه در حضور شیطان و سرکشان اتباع او پیدا شد از غم اندوه بدتر بود از آنچه در حضور آنها پیدا شده و تحقیق که رحمت فرستادند
[illegible] بر این بنده شکننده او ملائکه [illegible] حجب و کرسی [illegible] خدا و بدعای ایشان زیاد و بزرگ کرد ثواب او را [illegible]
شهید در منیة المرید روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای مردم بدانید که کمال دین طلب علم است و عمل بآن بدرستیکه
طلب علم واجب تر است از طلب مال بدرستیکه مال تقسیم شده و برای شما در عهده گرفته تقسیم کرده آنرا عادلی میان شما و ضمانت کرده [illegible]
[illegible] فرمود کفایت میکند [illegible]

کسی که میداند او را و سرور میشود اگر باو نسبت دهند [illegible] جهل [illegible]
فرمود بکمیل بن زیاد ای کمیل علم بهتر است از مال علم تو را محافظت میکند و تو محافظت میکنی مال را و علم حاکم است و مال محکوم و مال خرج کردن
کم میکند و علم زیاد میشود بانفاق و ایضا فرمود علم بهتر است از مال بهفت جهت اول آنکه [illegible] میراث انبیاست [illegible] دوم
علم کم نمیشود بدادن و مال کم میشود [illegible]
و مال باقی میماند پنجم مال پیدا میشود برای مؤمن و کافر [illegible] ششم جمیع مردم محتاجند [illegible]
بصاحب مال هفتم علم قوت میدهد صاحبش را [illegible] و ایضا فرموده [illegible]
و شیخ محدث جلیل شیخ یوسف بحرینی در کتاب انیس المسافر روایت نموده [illegible] چون [illegible] شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من شهر
علم هستم و علی علیه السلام باب او است رشک بردند بآن جناب پس ده نفر از رؤسای ایشان جمع شدند و گفتند هر یکی [illegible]
السلام یک مسئله تا ببینیم چگونه جواب میدهد ما را پس اگر جواب داد همه ما را بیک جواب میدانیم علی ندارد [illegible] پس یکی از آنها وارد شد بر آن حضرت
گفت یا علی علم افضل است یا مال فرمود علم افضل است عرض کرد چرا فرمود زیرا که علم میراث انبیا است و مال میراث [illegible]
و عاد [illegible] او پس رفت و اینجواب را برفقا گفت و دیگری آمد همان عرض را کرد و همان جواب را شنید [illegible] فرمود چونکه مال را تو محافظت
میکنی و علم تو را محافظت میکند [illegible] سیمی آمد و همان قسم سؤال کرد فرمود بجهت آنکه برای صاحب مال دشمن فراوان است و برای صاحب علم
دوست فراوان است چهارمی آمد در جوابش فرمود مال [illegible] کم میشود و علم [illegible] زیاد میشود [illegible] فرمود صاحب مال خوانده
میشود باسم لئامت و بخل و صاحب علم نام برده میشود باعظام و تکریم و در جواب ششمی فرمود بر مال خوف بردن دزد است و علم از این جهت
ایمن است و در جواب هفتمی فرمود مال بمرور زمان مندرس میشود و برای علم اندراس و کهنگی نیست جواب هشتمی [illegible]
دل قلب را سخت میکند و علم دل را منور میشود و در جواب نهم فرمود صاحب مال [illegible]
صاحبش را ذلیل و مسکین و خاشع میکند پس آن جماعت گفتند راست فرموده خدا و رسولش [illegible]
پس حضرت فرمود والله اگر سؤال میکردند از من جمیع خلایق مادامیکه زنده بوده [illegible] هر آینه جواب هر یک از ایشان را بجوابی [illegible]
دیگری تا آخر [illegible] در کتاب منیه از حضرت سجاد علیه السلام روایت نموده که فرمود اگر بدانند [illegible] که چه چیز است در طلب علم هر آینه طلب میکنند
او را هرچند بریختن خونها باشد [illegible] بدرستیکه خداوند وحی نمود بدانیال که مبغوض ترین بندگان نزد من جاهلی است که سبک شمارد
حق اهل علم را و ترک کند پیروی ایشان را و محبوب ترین بندگان نزد من پرهیزکار طالب ثواب ملازم علما تابع حکما است و از حضرت صادق
علیه السلام روایت نموده که فرمود فقیه شوید در دین بدرستیکه آنکه بصیرت پیدا نمی کند از شما در دین او اعرابی است که [illegible]
[illegible] خداوند عز و جل میفرماید در کتاب خود لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ
يَحْذَرُونَ و نیز فرمود دوست میداشتم که سرهای اصحاب مرا بتازیانه بزنند تا فقیه یعنی با بصیرت در دین شوند و ایضا فرمود هرگاه
خداوند به بنده قصد خیر کند او را با بصیرت میکند در دین و نیز فرمود که چون فقیه بمیرد شکستی در اسلام پیدا شود که نبندد آنرا چیزی [illegible]
[illegible] روایت نموده که فرمود چون [illegible] بمیرد میگریند براو ملائکه و بقعهای زمین که عبادت میکرد خدا را در آنها و درهای آسمان که از آنجا
بالا میبرد [illegible] و در اسلام شکستی پیدا شود که سد نکند او را چیزی زیرا که مؤمنین فقها قلعهای اسلامند مانند قلعه که برای [illegible] شهر میسازند [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرمود عالم باش یا متعلم یا دوست دار علما یا [illegible] چهارم مشو که هلاک میشوی [illegible]
[illegible] صادق علیه السلام مرویست که فرمود ملحق نمیشود بمرد پس از مردنش [illegible] مگر سه چیز صدقه که جاری کرد آنرا در [illegible]

[illegible]

حق بکرا بسر راه هدایت این علم و ماندهٔ عبادت چهل ساله اوست **و ایضاً** حضرت امیر علیه السلام فرمود اگر خداوند هدایت کند بدست تو یک نفر را بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در آنست **و ایضاً** فرمود رشک نتوان برد مگر بدو نفر یکی آنکه خداوند باو مالی داده و مسلط کرده او را بر آن که در راه حق تمامش کند و دیگری آنکه خداوند باو حکمت عطا فرموده بآن حکم میکند و بمردم میآموزد **و ایضاً** فرمود خواب علم بهتر است از نماز با جهل **و ایضاً** فرمود یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد **و ایضاً** فرمود هر که در علم و عبادت نشو و نما کند تا بزرگ شود خداوند در قیامت باو ثواب هفتاد و دو صدیق میدهد **و ایضاً** فرمود هیچکس صدقه نداده بمثل علمی که او را نشر کرده **و** فرمود هدیه نفرستاده مسلم بسوی برادرش هدیه بهتر از کلمه حکمت که بآن زیاد کند خداوند هدایت او را و برگرداند او را از هلاکت **و** فرمود هر که صبح بمسجد رود و اراده نکند مگر آنکه یاد گیرد چیزی را یا یاد دهد آنرا برای او است اجر یک حاجی که حجش تمام باشد و هر که شام بمسجد رود بهمان قصد برای او است اجر یک حاجی که حجش تمام باشد **و از** صفوان بن عسال روایت کرده که بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آنجناب در مسجد تکیه کرده بود بر برد قرمزی پس گفتم یا رسول الله آمدم بجهة طلب علم فرمود مرحبا بطالب علم بدرستیکه طالب علم را ملائکه ببالهای خود میپوشند آنگاه پاره از آنها بالهای خود را بالای بعضی ترکیب میکنند تا اینکه برسند با آسمان دنیا بجهة محبت ایشان بآن چیزیکه او طلب میکند **و** فرمود بهترین صدقه آنست که مرد علمی تحصیل کند آنگاه ببرادرش تعلیم کند **و** فرمود عالم و متعلم شریکند در اجر و خیری در سایر مردم نیست **دویم** از اسباب بزرگ شدن شخص در نظر انسان رسیدن نفع و احسان است از شخص بناظر و فرو گرفتن نعم و فوائد آنست مر این را و به بزرگی آن نعمت و فایده و کوچکی او و کثرت نفع و کمی او و استدامه احسان و انقطاع او شخص عظمت و بزرگی در نظر آنکه مورد احسان اوست بیشتر باشد و اگر این مراتب در دنیا و برزخ و آخرت هر سه باشد عظمت بالا رود بنحویکه انسان در خود قوه بیرون آمدن از عهده لوازم آن و احترام و تعظیم را نبیند و بالفطره مردم مجبورند در سلوک با یکدیگر در معاشرات خود از رد این قانون و اگر گاهی تخلف شود از روی نادانی بآن نفع یا قدر و مقدار او است و از مشهورات است **الانسان عبید الاحسان** و از کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است **احتج الی من شئت تکن اسیره و استغن عمن شئت تکن نظیره و افضل علی من شئت تکن امیره** خود را محتاج هر کس کردی اسیر او شدی و از هر کس بی‌نیاز شدی مانند او شدی و بهر کس احسان کردی امیر او شدی و مشاهدات که محتاج بتوهم رسیدن نفع جزئی از صاحب مال و ثروت را تعظیم کند و اگر آن منفعت برسد بر تعظیم بیفزاید و دنیا را روز بروز بنفع خود میکند و نفس خویش را در جنب او خوار و حقیر شمارد و خود را به احترام او بی اختیار بیند بلکه آنانکه فی الجمله ربط و انتسابی بآن منعم دارند در نظر او بزرگ نمایند و بر اهل انصاف واضح است که احسان هیچکس در رتبه احسان علما نرسد و هیچ نفعی بزرگی نفع ایشان نشود اما در امر دین پس واضح است که پیوسته روزی خور خوان نعمت ایشانند و اما در آخرت پس گذشت که ایشان بعد از حجج علیهم السلام از شفعایند و اما در معاش پس دانستی که مدار آن بر مقدار ارباب صنایع و حرف است که بی آن زندگی صورت نگیرد و بر بجهة علما از زبان شرع انور دستور العمل دهند از قانونها که در آن حفظ مال و نفس و ناموس و عقل است و همیشه در شدائد و بلاها گشودن عقدها و رفع بلا بدست ایشان بوده چنانچه قوم جناب یونس با نزول عذاب بسبب وجود یک عالم و تدبیر او از آن بلای عظیم رستند **و مختصر** آن قصه بروایت عیاشی از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم چنانست که فرمود جناب یونس علیه السلام درنگ کرد در میان امت خود و میخواند ایشان را بایمان بخدا و تصدیق و پیروی او و سی و سه سال پس ایمان نیاورد باو و متابعت نکرد او را از قومش مگر دو نفر از قومش یکی روبیل و دیگری تنوخا و روبیل از اهل بیت علم و حکمت و خانواده نبوت و با آن جناب رفیق بود از آن زمان که هنوز به پیغمبری مبعوث نشده بود و تنوخا مردی ضعیف و عابد و زاهد و در عبادت خود فرو رفته بود و از علم و حکمت

بهره نداشت و روبیل صاحب گوسفند بود و آنها را میچرانید و از آنها قوتی میخورد و تنوخا حطابی میکرد و از آن روزی میخورد و روبیل را در نزد یونس منزلتی بود غیر از منزلهٔ تنوخا بجهة علم و حکمتی که داشت پس چون یونس از ایمان قوم خود مایوس و ملول شد از خداوند عذاب خواست و خداوند اجابت نمود و بعد از مواعظ و حکم بسیار وعده داد که عذاب در شوال روز چهارشنبه وسط شهر وقت طلوع آفتاب خواهد رسید پس قوم خود را خبر ده پس آنجناب مسرور شد و ندانست عاقبت امر را پس تنوخای عابد را ملاقات کرد و از نزول عذاب خبر داد و فرمود برو و قوم را خبر کن بآنچه خداوند وعده فرموده تنوخا گفت بگذار ایشانرا در معصیت گمراهی خودشان تا خداوند هلاک کند ایشانرا پس حضرت فرمود باید برویم و از روبیل مشورت کنیم که او مردی است عالم و حکیم از خانوادهٔ نبوت پس رفتند نزد او و حضرت او را خبر داد بآنچه باو وحی شده بود و فرمود بیر ما را تا ایشانرا خبر کنیم روبیل گفت برگرد بسوی پروردگار خود بر گشتن پیغمبر حکیم و رسول کریم و خواهش کن عذاب را بر دارد از قوم بدرستیکه خداوند از عذاب ایشان مستغنی است و دوست دارد مدارا با بندگان و این دعوت تو را ضرری نرساند و از مقامت نزد او نکاهد و شاید این قوم با این کفر و انکار روزی ایمان آورند پس تنوخا گفت وای بر تو ای روبیل بر آنچه اشاره کردی باو و امر نمودی با این کفرشان و انکار پیغمبر خود و نسبت دادن او را بدروغ و بیرون کردن او را از منزلش و عزم بر سنگسار کردنش روبیل گفت ساکت شو تو مردی عابدی از علم خبر نداری و رو کرد بآن جناب و گفت اگر خداوند عذاب را نازل کرد بر قوم تو آیا همه را هلاک میکند یا بعضی را بعضی را باقی میگذارد فرمود بلکه همه را هلاک میکند و چنین خواستم و در دلم رحمی بر آنها داخل نشد که مرا نایم و مسئلت کنم رد عذاب را از ایشان روبیل گفت شاید زمانیکه آثار عذاب پیدا شود توبه و استغفار کنند پس رحم کند ایشانرا چونکه ارحم الراحمین است و عذاب را از ایشان بردارد پس از آنکه خبر دادی ایشانرا از جانب خداوند که در روز چهارشنبه عذاب میفرستد پس در نزد ایشان کذاب محسوب شوی پس تنوخا گفت وای بر تو کلام عظیمی گفتی پیغمبر مرسل تو خبر میدهد که خدا باو وحی کرده که عذاب میفرستد و تو رد میکنی قول خداوند را و شک میکنی در آن و در قول پیغمبر او برو که عملت حبط شد روبیل گفت رایت فاسد است پس بآنجناب گفت که اگر عذاب نازل شد و قوم هلاک شدند پیغمبری تو تمام میشود و یکی از احاد مردم خواهی شد و صد هزار نفر بدست تو هلاک شوند پس آنحضرت وصیت روبیل را قبول ننمود و با تنوخا بقریه در آمد و قوم را از آمدن عذاب در وقت مذکور خبر کرد پس قبول نکردند و او را تکذیب نمودند و از قریهٔ خود بیرون کردند آنجناب را بعنف پس با تنوخا بیرون رفت از قریه و اندکی دور شدند و ماندند در آنجا بانتظار عذاب و روبیل با قوم ماند در قریه تا آنکه شوال داخل شد روبیل بربالای کوه بر آمد و باواز بلند فریاد کرد منم روبیل مهربان بر شما نزد پروردگار خود این شوال است که داخل شد بر شما پیغمبر شما یونس خبر داد که وحی شده که در روز چهارشنبه وسط شوال عذاب بر شما نازل میشود در وقت طلوع آفتاب و وعده که خداوند به پیغمبران میدهد تخلف نمیشود هرگز پس تامل کنید که چه خواهید کرد پس این کلام ایشانرا ترسانید و در دلشان جا کرد راستی نزول عذاب پس شتافتند بسوی او و گفتند بچه امر میفرمائی ما را ای روبیل بدرستیکه تو مرد عالم حکیمی و پیوسته بر ما مهربان بودی و بما رسیده آنچه بجناب یونس گفتی پس امر کن ما را بآنچه دانی و برای خود ما را آگهی ده روبیل گفت چنان می بینم برای شما که منتظر شوید که چون طلوع فجر روز چهارشنبه وسط شهر شود در میان دره زیر کوه اطفال را از مادران جدا کنید و مادران در پشت کوه بایستند پس یکبار صدا را بناله بلند کنید بزرگ و کوچک شما با گریه و زاری و تضرع بسوی خدا و توبه و استغفار و سرها را بآسمان بلند کنید و بگوئید پروردگارا بر خود ظلم کردیم و پیغمبرت را تکذیب نمودیم برگشتیم بسوی تو از معاصی خود و اگر نیامرزی ما را و رحم نکنی بر ما هر آینه خواهیم شد از زیانکاران و عذاب کرده شدگان پس قبول کن توبهٔ ما را و رحم کن بر ما ای ارحم الراحمین و از گریه و زاری و تضرع و انابه و توبه ملالت نگیرید تا آنکه آفتاب غروب کند یا پیش از آن عذاب از شما برگردد پس چنان کردند در آن روز و خداوند عذاب را از ایشان برداشت بتفصیلی که در خبر مذکور است و در آخر آنست که چون تنوخا بقریه برگشت روبیل را ملاقات کرد روبیل باو گفت کدام رای صواب و حق بود رای تو یا رای

ن

من تنوخا گفت بلکه رای تو و بتحقیق که در مشورت رای علما و حکما سخن گفتی و گمانم این بود که بجهة زهد و عبادتی که دارم از تو افضلم تا آنکه ظاهر شد فضل تو بجهة فضل علمت و آنچه خداوند بتو داده از حکمت با تقوی افضل است از زهد و عبادت بیعلم و شیخ کشی روایت نموده که زکریا بن آدم اشعری قمی که از بزرگان علما است خدمت جناب رضا علیه السلام عرض کرد که میخواهم از اهل بیت خود دور شوم که بسیار شده سفهاء در ایشان فرمود نکن بدرستیکه دفع میشود بلا از اهل بیت تو بسبب تو مثل آنکه بلا دفع میشود از اهل بغداد بسبب موسی بن جعفر علیهما السلام و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که حضرت باقر علیه السلام فرمود عالم کسی است که با او چراغی باشد که روشنائی دهد برای مردم پس هر که بروشنائی او بینا شود دعای خیر میکند برای او و همچنین با عالم شمعی است که تاریکی جهل و حیرت را میبرد پس برای هر که روشنائی داد از حیرت بیرون رفت و یا از جهل نجات یافت پس او از آزاد کردهای او است از آتش دوزخ و خداوند میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در رو بروی کعبه کرده باشد و در خصال از آنجناب مرویست که علم گنجهائی است که کلید آن پرسش است پس سؤال کنید خدا شما را رحمت کند بدرستیکه در علم ثواب میبرد چهار نفر سائل و جواب دهنده و شنونده و دوست ایشان و در منیه شهید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که مثل علما در زمین مثل ستارهها است در آسمان که هدایت می یابند بروشنائی آنها در تاریکیهای بر و بحر پس هرگاه نور آنها محو شود راه نمایان گمراه میشوند و شیخ کشی از جمیل بن دراج روایت نموده که گفت داخل شدم بر جناب صادق علیه السلام پس برخوردم بکسیکه از خدمت آنحضرت بیرون آمده بود از اهل کوفه پس چون داخل شدم بر جناب صادق علیه السلام فرمود ملاقات کردی آن مرد را که از پیش من بیرون آمده بود عرض کردم بلی او یکی از اصحاب ما است از اهل کوفه فرمود خداوند پاک نکند روح او و روح امثال او را بدرستیکه او بیدی یاد کرد جماعتی را که پدرم امین کرده بود ایشانرا بر حرام و حلال خداوند و بودند خزانه علم او و همچنین اند ایشان امروز در نزد من ایشان محل سپردن سر پدرم و اصحاب سر پدرم براستی چون خداوند اراده کند بلائی باهل زمین برگرداند بسبب اینها از ایشان بلا را ایشان ستارگان شیعیان منند از مرده و زنده زنده میکنند اسم پدرم را بایشان ظاهر میکند خداوند بر مدعی تهمت دور میکنند از دین تدلیس مبطلین و تاویل غلات را پس آنحضرت گریست عرض کردم کیستند ایشان فرمود باد بر ایشان صلوات خدا و رحمتش در حال مردگی و زندگی برید عجلی و زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم و از فواید وجود علماء آنکه ایشانند اسباب دوست داشتن خداوند بندگان او و دوست داشتن ایشان خداوند را و این دو محبت غایت سیر سالکین و آخر مراحل رجوع کنندگان بسوی خداوند است و شیخ طبرسی در کتاب مشکوة الانوار روایت نموده که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد هرگاه حاضر شود جنازه و حاضر شود مجلس عالمی کدام یک محبوب تر است نزد شما که من حاضر شوم آنجناب فرمود اگر هست جنازه کسی که برد با او و دفن کند او را پس بدرستیکه حضور مجلس عالم افضل است از حضور هزار جنازه و عیادت هزار مریض و از بپا ایستادن بجهة عبادت در هزار شب و از روزه هزار روز و از هزار درهم صدقه دادن بمساکین و از هزار حج سوای حج واجب و از هزار جهاد سوای جهاد واجب که در راه خدا جهاد کنی بمال و جان خود و کجا میرسد این مقامات بمحضر عالم آیا ندانستی که خداوند اطاعت کرده میشود بعلم و خیر دنیا و آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت با جهل است آیا خبر ندهم شما را از جماعتی که نه انبیا اند و نه شهدا و غبطه میبرند در قیامت بمنزلت ایشان در نزد خداوند که بر منبرهای نور اند کسی عرض کرد کیستند ایشان یا رسول الله فرمود ایشان آنانند که محبوب میکنند بندگانرا در نزد خداوند و محبوب میکنند خداوند را در نزد بندگان عرض کردیم اینکه خداوند را محبوب میکنند نزد بندگان دانستیم پس چگونه محبوب میکنند بندگانرا نزد خداوند فرمود امر میکنند ایشانرا بآنچه خداوند دوست دارد و نهی میکنند ایشانرا از آنچه خداوند مکروه میدارد پس هرگاه ایشان را اطاعت کردند دوست میدارد خداوند آنها را و از فواید وجود علماء مضاعف شدن ثواب نماز است با ایشان چنانچه شیخ شهید روایت نموده که نماز با عالم در غیر مسجد جامع مقابل هزار رکعت است و در مسجد جامع مقابل صد هزار رکعت و همچنین مضاعف شدن ثواب صدقات است بر آنها چنانچه

علاوه

در بیان فضیلت علما بر اهل علم

در بیان قصه تنوخا و روبیل

... در رساله سعدیه و ابن ابی جمهور در عوالی اللئالی روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که صدقه بر علماء
... و همچنین رسیدن خیر و رحمت به همنشین ایشان چنانچه در کتاب ... بطریق صحیح از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که ... خداوند میفرماید ملائکه در وقت برگشتن همنشین اهل علم بمنزلهای خود بنویسید هرچه دیدید از اعمال ایشان پس بنویسند برای هر
یک ثواب ... میگذارند بعضی را که حاضر شده بود با ایشان و ننویسند او را پس میفرماید خداوند عز و جل ... فلان را با
ایشان و حاضر نشد نزد شان پس میگویند ای پروردگار ما بدرستیکه او شریک نشده با ایشان در حرفی و سخن نگفت با ایشان ...
... جلیل جل جلاله میفرماید آیا همنشین ایشان نبود پس عرض میکنند آری پس میفرماید بنویسید او را با ایشان بدرستیکه ایشان قومی
اند که محروم نمیشود همنشین ایشان پس مینویسند او را با ایشان پس میفرماید بنویسید برای او ثوابی مثل ثواب یکی از آنها و فیه ... آن
جناب مرویست که هیچ مؤمنی نمی نشیند نزد عالمی یک ساعت مگر آنکه ندا میکند او را پروردگارش نشستی نزد حبیب من قسم بعزت و جلالم
که براینه ساکن گردانم ترا در بهشت با او و باکی ندارم و در عدة الداعی مرویست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که نشستن یکساعت
نزد علما محبوبتر است نزد خداوند از عبادت هزار سال و در کافی و غیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود علما ...
... نشستن با ایشان عبادتست و در بعضی ... اخبار نهی رسیده از مجالست با قاضی عامه بجهة آنکه شاید لعنت او را در رسد پس همنشین
او را فرو گیرد و ازین معلوم میشود که نشستن با کسیکه محل رحمت است سبب شراکت در آن موهبت است و نیز مرویست که مثل عالم
مثل عطر فروش است که ... اگر از عطرش نخریدی از بوی عطرش معطر خواهی شد و هم چنین رسیدن فیض به نگاه کنندگان بایشان
چنانچه گذشت ... نگاه کردن بروی عالم عبادتست و در جامع الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
روایت نموده که یک نظر بروی عالم محبوبتر است نزد خداوند از اعتکاف یکسال در بیت الله الحرام و همچنین نظر به در خانه ایشان چنانچه
در آن کتاب مذکور مرویست که خداوند نظر کردن بدر خانه عالم را عبادت قرار داده و همچنین زیارت ایشان چنانچه در آن کتاب از آن
جناب مرویست که زیارت عالم محبوبتر است نزد خدا از هفتاد طواف دور خانه خدا و بهتر است از هفتاد حج و عمره پسندیده و قبول شده
و بلند میکند خداوند برای او هفتاد درجه و نازل میکند بر او رحمت را و گواهی میدهند برای او ملائکه که بهشت بر او واجب شده بلکه زیارت
ایشان را بدل زیارت ... قرار داده اند با آنهمه اجرها و خیرها که در آنست چنانچه در کافی از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که هر کس قدرت
ندارد بر زیارت قبور ما پس زیارت کند صلحاء برادران ما را و همچنین برداشته شدن عذاب دنیا و برزخ از گناهکاران بسبب وجود علماء
چنانچه در مشکوة الانوار شیخ طبرسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هرگاه خداوند نظر کند بسوی اهل قریه که در معاصی
اسراف کرده اند و در ایشان باشد سه نفر از مؤمنین ندا کند ایشان را که ای اهل معصیت من اگر نبود میان شما از مؤمنین دوستی کنندگان با یکدیگر
بسبب جلال من یا برای من یا بجلال های من و آباد کنندگان بنماز خود زمین و مساجد مرا و استغفار کنندگان در سحرها بیم من هر آینه می
فرستادم بر شما عذاب خود را پس باکی نداشتم و در کتاب اثنا عشریه سید محمد عاملی شهیر بابن قاسم معاصر شیخ حر مرویست از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ عالمی و متعلمی نیست که بگذرد بقریه از قریه های مسلمین یا شهری از شهرهای مسلمین و بخورد از طعام ایشان و
بنوشد از شراب ایشان و داخل شود از جانبی و بیرون رود از جانب دیگر مگر آنکه برمیدارد خداوند عذاب قبور ایشان را چهل روز

تنبیه برنقادان با بصیرت مخفی نماند که اگرچه از کلمات سابقه معلوم شد که منشاء خیرات عاید به بندگان در دنیا و آخرت و سبب
رسیدن ایشان بمصالح ... نعمت علم است که به بنی آدم عطا شده هرچند پاره از آن که متعلق بامر معاش است در کار باشد
... متعلق ... است که زندگی بی آن صورت نگیرد و غیر آن از علم بضاعات و حرفها که محصولش اصلاح فضول معاش

وهم انواع لذاید و مشتهیات اکل و شرب و لباس و مسکن و مرکب و سایر اسباب لهو و طرب است مرغوب و محبوب ...
آن مبغوض و مذموم است و از سیره و احوال انبیاء و اوصیاء علیهم السلام میتوان بدست آورد قسم اول را و عمده آن هم زراعت و فلاحی
و حرفه ... است که هیچ پیغمبری نباشد که یکی از این دو مشغول نباشد و مثل نجاری که شغل جناب نوح و خیاطی که شغل جناب ادریس و
بنائی که شغل جناب ابراهیم و زره سازی که شغل جناب داود علیهم السلام بود و غیر اینها که بر متتبع پوشیده نیست و چون منفعت ... عباد
از صاحبان این علوم محدود و موقت و بی ثباتست و مقدمه از برای تحصیل معرفت و علم بتکالیف و عمل بانهاست بلکه در مقابل ...
پس احترام آنها از اینجهه بمقدار آن منفعت است و اما نفعی که از علماء دین میرسد پس خود بنفسه مطلوب و محبوب و ثابت و باقی و سبب نجات
مهالک دنیوی و برزخی و اخروی و مایه نجات از آتش و دخول بهشت و بلندی درجات و رسیدن بمقامات عالیه و مناصب جلیله و دخول
در زمره شفعاء و صفوف خلفاء انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است پس آنچه از ایشان میرسد چیزیست که تمام احتیاج همه خلایق در همه اوقات
باو است و بی آن نتوان در کرده انسان محسوب شد بلکه دانستی رشته عیش و زندگی بی آن گسسته و بعد از تدبر در این و دانستن آنکه وجود ایشان
سبب صرف بلاهای عظیمه و رسیدن الطاف خفیه و جلیه الهیه است معلوم خواهد شد بزرگی مقام و عظمت قدر و منزلت علماء ... اگر خیر ...
و اعاظم و اشراف ابناء زمان را که از روی معظم و محترم و بزرگ و باشأن شده اند با خیر علماء سنجیده شود بقدر محسوس و مقام نسبت نخواهد رسید
پس چگونه روا است که باندازه آن جماعت معظم و محترم نباشند خداوند شعور بینش عطا فرماید که توان میان نفع و ضرر و خیر و شر فرق ...

فصل دوم

در بیان حقیقت معنی تعظیم و شرح آن و اقسام احترام و توقیر در هر جا که از جانب شرع انور تکلیف آن شده و با ...
از عهده آن برآمد بدانکه تعظیم را چهار مرتبه و محل است و در هر یکی از آن مراتب برای او احکام و لوازمی است که باید آنرا معمول داشت که
حقیقت تعظیم صورت نگیرد بلکه در بعضی از اقسام قرین نفاق و مصداق شقاق خواهد بود **اول** تعظیم بمال بمقدار استحقاق و قابلیت
معظم و مراد از آن بذل موجود از مال و صرف آنست در آنچه متعلق بمعظم است بنحویکه شایسته او است و احترام و توقیر در آن باشد از قبیل
هدایا و تحف که رعایا و زیردستان برای سلاطین و اشراف میبرند و در آن ملاحظه اندازه خود و شان و مقام آنکه نزد او میبرند ...
خلعتها و جایزهادنشان که حال معمول سلاطین است از جانب آنها با اهل قلم و سیف بمقدار خدمت و زحمت آنها که بسبب آن مستحق
تعظیم شدند پس اگر شخصی از رعایا با قدرت برآوردن طبقی از میوه مرغوب برسم هدیه برای سلطان چند عدد میوه گندیده کرم خورده را در
گوشه بطرف سلطان بیندازد مستحق تعذیب و اهانت خواهد شد پس در تعظیم بمال بایستی ملاحظه شود مقدار مال از کمی و زیادی و کیفیت
آن از بدی و خوبی و کیفیت دادن و مقصد خود و اندازه مقام شخص معظم که باختلال یکی ازین ارکان با تمکن دادن مال اهانت و
تحقیر است و تمیز موارد آن از غیرش در غایت وضوح است و در اخبار تقسیم زکوة اشاره باین مقام شده که از قبیل گندم ...
و خرما را بفقراء و مساکین دهند ... **دوم** تعظیم بجوارح بدنیه چون استقبال در هنگام
دخول بلد و مشایعت در حال خروج و برخواستن در وقت ورود و مراجعت ننشستن بی اذن و پیش نیفتادن از او در راه سیر و بلند
نکردن صدا در نزد او و پیشی نگرفتن در وقت تکلم چنانچه بعضی از اینها اشاره شده در کتاب ... و در فصل آینده خواهد آمد و این نوع
از تعظیم بحسب ... و اشخاص ... مختلف میشود ... مادامیکه مخصوص در شرع از آن
نهی نشده باشد چون رکوع و سجود که ... تعظیم ... اگر ترک آن قسم سبب هتک ... باید ...
شود ... مثل حفظ ... و در اینجا تفصیلی نیست که ذکر ...
سیم تعظیم بزبان و توقیر در بیان بذکر صفات جمیله و خصال حمیده موجوده در معظم ... از اندازه ...

غلاتست و نکاستن از مقدار موجود از آن که بجهة عادت مقصرین و تبعه عزتی و منالتست در مجالس و محافل که شایسته و سزاوار است و سبب
برانگیختن فتنه و زیادی عناد و حسد نخواهد شد چه چیز حسنه‌ئی که مورث شر شود را ست قبیح و مذموم است و از این نوع است بردن
نام او بی تعظیم در حضور و غیبت **و در** کافی از جناب کاظم علیه السلام مرویست که چون مرد حاضر است او را بکنیه اسم ببر و چون غایب
است اسم او را ذکر کن و همچنین در عنوان مراسلات و در مقام شرح حال یا نقل کلام او در تصانیف چه قلم ایست زبان و ترجمان جنان است
چهارم تعظیم در قلب یعنی بزرگ دانستن و بزرگ دیدن و ببزرگی یاد کردن و به بزرگی یاد گرفتن شخص معظم را در سویدای قلب و
مطمورهٔ دل که از روی آن جوارح خاشع و اعضا متحرک شده در غایت سهولت در مقام ادای تکلیف گذشته خود بر آیند و از بهترین احوال
باسانی دست بر دارند پس اگر بزرگ دید او را بالنسبه بغیر یعنی ظهور آثار بزرگی و هیمنت او را در غیر مشاهده کند و خضوع و ذلت و مقهوریت
غیر را در نزد جلال او ببیند بی بردن از این بذلت و خواری خود و بزرگی و قهاری آن برا و مثل آنکه کسی تصور کند شوکت و جلالت
پادشاهیرا که از رعایای او نیست و از جملهٔ فرمان و قلم رو حکم او بیرون نیست یا اگر هست سلطان را عالم باحوال و اطوار خود نداند یا
اگر داند در خود چیزی نه بیند که سبب رنجش خواطرش باشد یا آنکه بزرگی او گاهی چون برق خاطف از قلبش بگذرد بی استقرار و ثبات یا
آنکه با بقا و تمکن بنا نگذاشته بر بزرگ گرفتن او در نزد خود و تن بزیر بار عظمت او در آوردن چه در جای خود مقرر است که اقرار و تصدیق قلبی بتوحید
یا نبوت یا ولایت یا امثال آنها غیر از تسلیم و گردن نهادن در زیر حکم آنست که یکی از چهار رکن ایمان قلبی است در جمیع این مراتب آثار
عظمت از قلب ظاهر نشود و با اجتماع این درجات از تذکر معظم قلب خاضع و بدن خاشع بلکه بزرگی گاهی بجائی رسد که از تصور آن اعضا
مرتعش و رنگ زرد و دیده گریان شود و تحصیل این مقام از تعظیم در نهایت دشواریست چه آن متوقف است بر علم به بزرگی و عظمت از روی
برهان تمام و شاهد صدق وجدان و این برای آنان که مبانی دین و ایمان و پایهٔ امر سلوکشان با ابنای زمان بر کلمات ناقصهٔ این و آن و بدو
حرکات و سکناتشان بر خلاف طریقه و میزانست هرگز میسر نشود چنانچه مشاهد است که اکثر خلایق اسم مبارک خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام
را در هر مقام لغو و پست و بر هر خیر خوار و زشتی میبرند بلکه در ذکر آن اسامی در جای مطلوب اصلا تغیری در حالتشان پیدا نمی‌شود با آنکه در کلام
مجید است که مؤمنین آنانند که چون نام خداوند برده شود قلبشان هراسان شود **و** حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بابو ذر فرمود
ای ابوذر باید که در سینهٔ تو جلال و بزرگواری خداوند عظیم باشد و خداوند را سبک یاد نکنی چون نادانان که چون سگ را بینند میگویند
خدایا او را خوار کن و در تغییر حالات ائمه علیهم السلام هنگام ذکر خدا اخبار بسیار وارد شده بلکه رسیده که چون جناب صادق علیه السلام
اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله میبرد گاهی سرخ میشد و گاهی زرد و سر مبارک را بجانب زمین میل میداد تا بجائیکه نزدیک میشد که بر زمین
برسد **و بالجمله** بی تحصیل این درجه از تعظیم بالنسبه بهر کس امر بتعظیم او شده سایر مراتب تعظیم بی فایده و لغو است بلکه صاحبش در
زمرهٔ منافقان محسوبست چه کسی را به بزرگی یاد کردن بزبان یا گوش گرفتن و دلکش و تحقیر نشمردن او در دل حقیقت معنی نفاق است چنانچه
يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ بزبان خود چیزی را که در دل ایشان نیست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که اگر خشوع اعضا بیش از خشوع قلب شد پس او در نزد ما منافق است و صاحب این مقام از تعظیم دارای تقوی قلب است که خداوند
بآن اشاره فرموده که **وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ** چه قلب را بی ملاحظهٔ جوارح و نظر باعضا
تقوائیست خاص چون پرهیزکاری از کفر و شرک و نفاق و حسد و ریا و عجب و غرور و کبر و قساوت و حب دنیا و ریاست و غیرها
حرص و طمع و آراستگی با ضداد اینها از ایمان و ... و ... حقیقتی و بغض دنیا و ریاست و ... و ...
و تعظیم شعائر خداوند از جملهٔ اینها است یعنی تعظیم آن از تقوای قلبیه است نه مجرد خشوع اعضا و ثنا و نیکو و بذل مال اگرچه ...

تعظیم قلب منفک نشوند غالبا پس مقدم بر همه پیدا کردن این مقام است و گرنه تحصیل سایر مراتب سهل و آسان است و به بعضی از راهها
تحصیل آن اشاره شد و از جملهٔ آنها است مواظبت بر بجا آوردن مراتب سابقه بعزم تحصیل این مقام چنانچه در اخبار بسیار اشاره بآن
شده برای تحصیل اخلاق پسندیده چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید هرکس حلم را بخود به بندد یعنی بلوازم آن بمشقت و تکلف
رفتار کند نزدیک میشود که حلیم گردد و در باب زهد نیز چنین فرموده است و یدبح تباکی بر جناب سید الشهداء علیه السلام نیز از اینجهة باشد اگرچه
در آن احتمال دیگر میرود و از این کلمات ظاهر شد مراتب توهین و تحقیر و اینکه او را نیز چهار درجه است چه اگر بزرگی مستحق خلعت نفیس را جامهٔ
کهنه دهد تحقیر او کرده یا بآن خادم که مهمات عظیمه او را انجام داده فحش گوید توهین کرده یا در نزد بزرگی پای خود را دراز کند یا بخواهد تضییع حق او
کرده یا در قلب بزرگی را کوچک شمرد تصغیر کرده و در این اقسام توقیر و تحقیر و تعظیم و تصغیر ملاحظهٔ انفراد آنها و اجتماع بعضی با بعضی بشانزده رسد
و به تامل در آنچه گفتیم مراتب بزرگ و کوچکی و خوبی و بدی و حکم هریک از آنها فی الجمله ظاهر میشود و برای مقصود زیاده از این محل شرح و تفصیل
نیست **فصل سیم** در تفصیل تعظیم علما و مؤمنین و شرح سلوک و معاشرت با ایشان بدانکه طریق معرفت کیفیت
سلوک با جماعت اهل علم از چند راه است **اول** بدست آوردن آنچه معمول و دایر است در میان مردم در رسوم مراوده و زیردستان
با بزرگان و اعیان در هر بلد و در هر عصر با ملاحظهٔ مخالف نبودن آن با قوانین شرع و چون در تحت میزان معینی نیست پس در صدد ضبط و جمع
بر آمدن شایسته نیست بلکه خالی از تعذر نیست و حصر و تعداد آن لهذا موکول میشود بر ملاحظهٔ طریقهٔ عقلا و ارباب کمال و آداب که مرجع اند در امثال
این که از شرع تکلیف بآن شده بی بیان کیفیت تفصیل آن و اگر شده از باب ذکر بعضی از اقسام است نه آنکه در مقام استقصاء و حصر جمیع آنها بر آمده
دوم پیدا کردن آنچه در کتاب و سنت است در کیفیت سلوک مردم با انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و چگونگی تعظیم ایشان چه از اخبار متواتره
که بعضی از آنها اشاره شد ظاهر میشود که علما خلفاء و نواب و جانشین ایشانند پس در هر حکم که معلوم نشد که از خصایص ایشانست علما شریک و همچنین
آنچه در باب کعبهٔ مشرفه وارد شده زیرا که فرموده‌اند مؤمن حرمتش بیش از کعبه است پس لامحاله در لوازم احترام و آداب تعظیم با او شریک خواهد
بود **سیم** تفحص نمودن در آنچه در کتاب و سنت در بیان آداب معاشرت فرزندان با پدران چه فرموده‌اند که معلم خیر بمنزلهٔ والد است
و قائم مقام او است چنانچه شرح حال بیاید **چهارم** اخبار مخصوصه که در آن ذکر آداب معاشرت با ایشان شده و آنچه از این سه راه
بدست آوردیم اشاره میکنیم اگرچه از اسباب این کار اندکی بدست ما رسید پس میگوئیم که عمدهٔ آن سی ادب است **اول** پیش نیفتادن
از علماء است در مقامی که بایست از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیش نیفتاد چنانچه در کلام مجید است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا
بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** و این تقدم گاهی در احکام است بآنکه اطاعت نکنند امر و نهی خدا و رسول را یا آنکه بنحو فرموده عمل نکنند
و گاهی در رأیست هنگام مشورت که بایست پیش از منکشف شدن رای مبارک اظهار رای و اعتقاد کنند و بیان صلاح و فساد نمایند چنانچه
عادت جماعتی از منافقین بود که در وقت پیش آمدن حادثه از قبیل رفتن بجهاد و کشتن اسیر و حرکت بجانبی پیش از ظهور رای نبوی فضولی میکردند
و خیالات شیطانیهٔ خود را اظهار مینمودند و گاهی در صورت است که بایست زمان مرافقت در سیر در عقب بیفتند و این مرتبه قسم از تقدم
منهی است و ارباب عقول آنرا ملاحظه میکنند بالنسبه باشراف و اعیان خود **و در** تفسیر عیاشی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست
که چون حضرت ابراهیم خواست که از ملک پادشاه قبطی بیرون رود پادشاه برای مشایعت او بیرون آمد و در عقب آنجناب بیرون آمد
و او براه میرفت بملاحظهٔ تعظیم و احترام و هیبتی که از آن حضرت بر دلش افتاد پس وحی رسید که در پیش روی سلطان جبار مسلط راه مرو بلکه او را
مقدم دار و در پشت سر او راه برو و او را معظم بدار پس حضرت ایستاد و گفت بپادشاه که مقدم شو که خدای من در اینساعت بمن وحی کرده که ترا
معظم بدارم و در پیش روی خود بیندازم و خود در عقب راه روم بجهة تعظیم تو ملک گفت چنین وحی کرده فرمود آری گفت شهادت میدهم که

خدای تو مهربان و حلیم و کریم است و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده در تفسیر وَبِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً که فرمود
پیش مفکنید در پیش روی والدین و لکن در بعضی اخبار وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله صحابه را پیش میانداخته زمان راه رفتن و میفرمود
بگذارید پشت سر را برای ملائکه و این منافاتی با حکم سابق ندارد چه پیش افتادن بامر آنجناب بملاحظه مصلحت مذکوره عین ادب و پیشی نگرفتن در امر
و نهی است که رعایت آن مقدم بر جمیع است و سید مرتضی ره در کتاب غرر نقل کرده که کسی دید که کثیر عزه که یکی از شعرای محبین اهل بیت علیهم
السلام بود سواره میرفت و جناب باقر علیه السلام پیاده سیر مینمود پس باو گفت آیا سوار میشوی و حال آنکه ابو جعفر علیه السلام پیاده است گفت
آنجناب مرا باین امر کرده است و من در طاعت او باشم در سواری بهتر است از معصیت کردن من آن جناب را به پیادگی و قسم بلند نکردن
صدا در نزد او چنانچه خداوند میفرماید یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ
کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ
أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِیمٌ خلاصه ترجمه آنکه ای گروه گروندگان بلند مکنید آواز خود را
بالای آواز پیغمبر و به آواز بلند با او سخن مگوئید یا او را ندا مکنید چون بلند گفتن بعضی از شما با بعضی تا نابود نشود کردار شما و حال آنکه ملتفت
نیستید بدرستیکه آنها که پست میکنند آواز خود را در نزد آن جناب کسانیند که اختیار نموده خداوند دلهای ایشان را برای تقوی برای ایشان است
آمرزش و مزد بزرگ و شاید فقره اول ذکر ادب در مقام سخن گفتن آن جناب و سؤال و جواب با ایشان که باید کم کرد مقدار بلندی
آواز آنحضرت را تا آنکه هنگام جواب بدرجه آواز خود را پست نماید و فقره دوم در مقام ذکر ادب با حضرت نبوی هر چند ساکت باشد
که بایست از میزان بلندی صدا که متعارف است در میان خلق هنگام گفتگوی با یکدیگر یا ندا کردن بعضی بعضی را پست تر باشد و حاصل
این دو نهی آنکه در مجلس مقدس نبوی باید آواز خود را از آواز آنجناب و از آواز دیگران پست تر کرد چه آنکه سخن گویند یا نگویند بلکه اگر مقام
گفتن نیز نباشد مثل آنکه کسی در روضه مطهره نبی یا یکی از اوصیاء او علیهم السلام حاضر شود که باید همین ادب را در مخاطبه با ایشان بسلام
و غیر آن ملاحظه نماید چنانچه کلینی ره روایت نموده از جناب باقر علیه السلام که چون عایشه مانع شد که حضرت مجتبی علیه
السلام را در روضه مطهره دفن کنند و گفت نمیگذارم در خانه من دفن شود و پرده رسول خدا صلی الله علیه وآله دریده شود حضرت ابی
عبد الله علیه السلام در جواب او کلماتی فرمود که از جمله آنها آنکه خداوند نهی کرده از آنکه آواز در خدمت آنحضرت بلند کنند و فرموده یا
أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا الخ و سوگند یاد میکنم که برای پدر خود و عمر نزدیک گوش حضرت رسول صلی الله علیه وآله کلنگها بر زمین زدید
و حال آنکه حقتعالی میفرماید إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ الآیة و بتحقیق که اذیت رسانید پدر تو و فاروق او بحضرت رسالت بسبب نزدیکی
خود باو و رعایت نکردند در حق آن حضرت آنچه خداوند امر کرده بود ایشان را باو و بر زبان پیغمبر خود زیرا که خدا حرام کردانیده از مؤمنان
بعد از مردن ایشان آنچه حرام کردانیده از ایشان در حیاتشان و شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره و خصال از جناب سجاد علیه السلام روایت
مبسوطی نقل کرده در بیان صاحبان حقوق بر انسان و کیفیت ادای هر صاحب حقی و در آنجا مذکور است که از جمله حق مربی علم تعظیم و توقیر او است
در مجلس او و اینکه بلند نکنی بر او آواز خود را و چون از خبر سابق و غیر آن معلوم میشود که حرمت مؤمن بعد از وفات مثل حرمت او است در زمان
حیات پس مراعات این در نزد قبورشان نیز باید کرده شود و کافی روایت از حکم بن عتیبه که گفت پدرم خانه بر من وقف
کرد پس آنرا قبض کردم آنگاه از برای او فرزندانی شد بعد از آن پس خواست آن خانه را از من بگیرد و وقف کند بر آنها پس پرسیدم
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از حکم این مسئله و او را خبر دادم از واقعه پس فرمود خانه را باو مده گفتم پس پدرم با من مخاصمه خواهد
کرد فرمود تو هم با او مخاصمه کن و آواز خود را بلند نکن بر آواز او و شیخ عیاشی و دیگران روایت کرده اند از جناب صادق علیه السلام

که فرمود

که فرمود آواز خود را بلند مکن بر آواز پدر و مادر خود و نیست [illegible] و جماعتی باشند [illegible]
تحیة ایشان زیاده [illegible] چنانچه کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که از حقوق عالم آنست که هرگاه بر او داخل شدی
و در نزد او جماعتی است پس سلام کن بر همه آنها و او را به تحیت اختصاص ده و قریب باین مضمون در خصال از آن جناب روایت کرده
چهارم آنکه با طهارت داخل شود در خانه ایشان چه گذشت که خانه علما از خانهائیست [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ [illegible]
[illegible] است نیز [illegible] برای [illegible] طواف و احرام کعبه که مؤمن افضل است از او بلکه ابن حمزه تصریح فرموده [illegible] شرعی
طلق است [illegible] و فقیه جلیل شیخ جعفر نجفی رحمه الله فرموده که قویست قول برجحان وضو برای دخول در هر [illegible]
[illegible]
از آنجا تا آسمان [illegible] طهارت شایسته نیست ملاقات ایشان [illegible]
چه رسد بنجاست باطنی [illegible]
سزاوار نیست حضور در آنجا و شیخ مفید و صفار [illegible] ابو بصیر [illegible] بر حضرت صادق
علیه السلام پس حضرت به تندی بر او نگاه کرد و فرمود که آیا ندانستی که خانهای پیغمبران و اولاد پیغمبر از داخل شدن جنب [illegible] است
اولاد حقیقی پیغمبرانند چه دانسته شد که میراث ایشان باینها رسیده [illegible]
ائمه علیهم السلام شایع و مرسوم بود چنانچه مخفی نیست [illegible]
بن هیثم که در حق او گفته کسی داناتر بود از امر ائمه علیهم السلام [illegible]
کنیزی از اشراف عجم خرید [illegible]
مالک شد او را بجهة احترام و اجلال او [illegible] در جناب رضا علیه السلام [illegible]
علل الشرایع در خبری طولانی مذکور است که ابو حنیفه داخل شد بر جناب صادق علیه السلام پس سلام کرد و حضرت جواب داد پس عرض کرد
اصلحک الله آیا اذن میدهی بنشینم پس حضرت رو کرد باصحاب خود و حدیث برایشان نقل میکرد و باو التفاتی نفرمود پس مرتبه دوم و سیم
اذن خواست پس اعتنائی نکرد باو پس بی اذن نشست [illegible] و حضرت سخنان بسیاری گذشت و در آخر خواهش کرد که بنویسید باصحاب
خود که در کوفه اند در بد نگفتن بفلان و فلان فرمود میان من و کوفه چه قدر راه است [illegible] فرمود میان من و تو چه قدر است
عرض کرد هیچ فرمود تو داخل شدی بر من در منزل من پس اذن خواستی از من در نشستن سه مرتبه و اذن ندادم پس نشستی بی اذن من
خلاف کردن با من چگونه اطاعت میکنند آنها مرا و حال آنکه ایشان در آنجا [illegible] فضل الله [illegible] در
دعوات خود روایت نموده از امام محمد تقی علیه السلام که شخصی از اصحاب [illegible] رضا علیه السلام [illegible] آنجناب [illegible] عیادت کرد [illegible]
چگونه مییابی خود را گفت مرگ را بعد از تو دیدم [illegible] پس حضرت فرمود چگونه دیدی او را گفت سخت و درد
ناک فرمود ملاقات نکردی مرگ را آنچه دیدی چیزیست [illegible] تو پاره از حالات خود را خبر
این نیست که مردم دو نفرند راحت شده بسبب مردن یا دیگران بجهة مردن او [illegible] پس تازه کن ایمان [illegible] ولایت تا راحت
شوی پس چنین کرد آن مرد پس گفت یابن رسول الله اینک ملائکه پروردگار منند و با تحیت و تحفه سلام میکنند بر تو و ایشان ایستاده اند پیش
روی تو پس رخصت ده ایشان را در نشستن پس حضرت فرمود آیا آمدند ملائکه پروردگار من پس مریض فرمود بپرس از ایشان که مأمورند با ایستادن در

حضور من پس در ایشان گفت پس ... اعتقاد دارند که اگر حاضر شوند در نزد تو هرچه خداوند خبر داده از ملائکه هر آینه می ایستند در محضر تو و نمی
نشینند تا ایشان را رخصت دهی چنین امر کرده ایشان را خداوند عز و جل پس آمد و چشمهای خود را بهم گذاشت و گفت السلام علیک یا بن رسول الله
همچنین شخص جناب تو مصور است برای من با اشخاص محمد و ائمه بعد از او صلوات الله علیهم و جان را تسلیم نمود **ششم** آنکه در پیش روی او
بنشیند چنانچه **کلینی** و صدوق در کافی و خصال از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که از جمله حقوق عالم آنست که
بنشینی در پیش روی او و نه نشینی در پشت سر او **هفتم** آنکه زیاد سؤال نکند از او چنانچه در آن حدیث مذکور است که فرمود زیاد سؤال
نکنید از او **هشتم** آنکه چون اعراض کند اصرار نکنی چنانچه در همان خبر است **نهم** آنکه چون از بیان و سخن گفتن کسل و فرسوده
شود جامه او را نگیرد چنانچه در آن حدیث مذکور است و شاید گرفتن جامه کنایه از الحاح در گفتن باشد یا نظر بانچه مرسوم است که صاحب حاجت
دامن آنکه حاجتش باو است میگیرد و اگر خواست از او کناره کند و از مجلس برخیزد و اما استحباب تعلق و چنگ زدن بجامه کعبه و خواندن دعا
در آنحال پس منافاتی با این ادب ندارد چه الحاح و مبالغه در دعا و مسئلت و آنچه از لوازم او است از اعمال دست و چشم و سایر جوارح که
همه از آثار بندگی و اعتراف بذلت است محبوب و مرغوب است و در اخبار معتبره است که خداوند ناخوش دارد الحاح کردن بعضی مردم
مر بعضی را در مسئلت و دوست دارد الحاح را در سؤال برای نفس مقدس خود **دهم** آنچه در آن خبر است که بچشم و دست باو اشاره
نکن یعنی در مقام فهمانیدن مقصود چه مطالب ابتدا یا در مقام جواب گاهی بگفتن است و گاهی باشاره بچشم و دست و سر که اگر مقام
انکار است ابرو را اندکی بالا میکنند و اگر مقام تصدیق است اندکی فرود میآورند و از که چک بزرگ جز تقریر بزبان خلاف ادب است مگر
آنکه معذور باشد مثل آنکه در نماز باشد یا از او بزرگتر کسی در مجلس باشد که سخن گفتن در نزد او روا نباشد و اشاره بچشم در این مقام غیر آن قسمی است
که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرام بود و از خصایص آنجناب بود چه مراد از آن اشاره کردن بچشم است بمباحی مثل زدن و کشتن بنحوی
مخالف باشد با آنچه از آن ظاهر میشود یعنی در دل گیرد خلاف آنچه را که از اشاره ظاهر میشود و این را نوعی از خیانت دانسته‌اند که با منصب
نبوت مناسبتی ندارد **یازدهم** آنچه در آن حدیث شریف است که مگو بازیاد مگو که فلان چنین گفته و فلان چنین گفته بخلاف
قول او و ظاهر است که در این سخن اشاره است ببطلان و ضعف قول عالم و نسبت با و خطا **دوازدهم** آنچه در خبر خصال است
که سر او را افشا نکنی و مراد از سر آن چیزیست که آنرا با و سپرده که اظهار نکند چه از مباحات باشد یا معایب یا مناقب بجهة بیم مفسده بر آشکار
شدن آن یا بجهة ... یعنی و میشود که باو نسپرده اما آن چیز خود از امور یست که بنای آن بر ستر و اخفا است در نزد هر که باشد **سیزدهم**
آنچه در آن خبر و حدیث دیگر حقوق حضرت سجاد علیه السلام است که در نزد او کسی را غیبت نکنی و معلوم است که اگرچه غیبت از محرمات است و
لکن در ارتکاب آن در محضر عالم مخالفت فرموده او خواهد شد چه حرمت آن بتوسط و نهی او معلوم شده چنانچه ارتکاب معاصی تضییع حقوق
ائمه علیهم السلام است **چهاردهم** آنچه در حدیث حقوق است که با کسی در محضر او سخن مگو **پانزدهم** آنچه در آنجا است که چون کسی از
عالم سؤالی کند تو جواب مده تا آنکه خود او جواب بگوید و در حسب روایت شده که از علامات حمق مرد آنست که کسی از کسی سؤالی کند و او
جواب بگوید **شانزدهم** آنکه در محضر او با کسی نجوی نکند چنانچه در خبر خصال است و در مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده که فرمود اگر سه نفر باشید دو نفر بدون رفیق سیم نجوی نکنند که این او را محزون میکند **هفدهم** آنچه در خبر مذکور است که در صدد جستجوی
معایب او نباشد **هیجدهم** آنچه در حدیث حقوق است که چون عالم را به بدی در نزد تو ذکر کنند آن بدی را از او برگردانی و این میسر
نیست مگر بدانستن جهات خوبی و بدی افعال تا آنکه گوینده بعد از فرض راست بودن حمل بر قسم اول شود و دانستن او از حماقت برای هر
کس چه بسیار دشمنی با و حسد با و کینه با از ندانستن آنست **نوزدهم** آنچه در آن خبر است که عیبهای او را بپوشانی یعنی اگر خود بر عیب

و بیان پاره‌ای از حقوق عالم ...

آنچه

...

مطلع شدی افشا مکن بلکه برای او وجهی حسن بجوی تا قابل تأویل است ... پوشیده شود **بیستم** ... بجز ...
بکن او را در حضور و غیاب او و شاید مراد از حفظ ... دین و عقل ... عرض و بدن او باشد پس اگر مطلع شد ... بر چیزی که
در آن ضرر بدن یا هتک عرض یا تضییع مال یا فساد عقل یا نقص دین او است بایست شر آنرا از او برگرداند و شهید ... در منیه ... اید
میفرماید که چون شب با عالم بجائی میروی در پیش روی او برو و در روز در عقب و متعین است پیش رفتن در جائیکه حالش معلوم نیست مثل زمین
گل و باطلاق و حوض و مکانهای خطرناک و اگر با او سخن میگوئی در حال رفتن بایست پهلوی او باشد ... سایه و آفتاب ... در هر
زمان که یکی از آنها مطلوب است و از این قبیل زیاد فرموده‌اند چون مستند بخبر نبود ذکر نکردم و لکن از مراعات حق مذکور همه آنها صورت
خواهد گرفت **بیست و یکم** آنکه مدایح و مناقب او را اظهار کنی **بیست و دوم** آنکه با دشمن او نشینی **بیست و سیم**
آنکه با دوست او دشمنی نکنی و این هر سه در حقوق حضرت سجاد علیه السلام ... **بیست و ...** ... در خبر خصال است که اگر
عالم را حاجتی پیدا شد از جماعت حاضرین پیشی گیری بجهة انجام آن خدمت **بیست و پنجم** آنچه در خبر کافی و خصال است که ملول نشو
از طول صحبت او پس بدرستیکه مثل عالم مثل نخل خرما است که منتظر میشوی کدام وقت از او چیزی بیفتد بر تو بدانکه سخن با دامیکه موافق طبع و
طبق غرض و مقصود باشد نفس از شنیدن آن کلال نگیرد و عالم کامل هر زمان که بسخن گفتن در آید البته در آن فایده بسیاری در نظر گرفته
حتی در نقل کردن حکایات و امثال و چون اثر بعضی از آنها گاهی در آخر ... ظاهر میشود ... نگمان کند که سخنان بیهوده است ... منتظر شود
و اگر مقام عالم را بدست آورد و بداند که بنتیجه آخر خواهد رسید البته در کمال شوق گوش دهد و هرگز از طول سخنش بتنگ نیاید **بیست**
و ششم آنچه در حدیث حقوق است که بسخنان او نیک گوش دهی و نیکو توجه و اقبال کنی بسوی او **بیست و هفتم**
آنکه چون عالم وارد شود در مجلس او برخیزد ... از ... ابن عمار روایت کرده که گفت گفتم بابی عبدالله علیه السلام کسی که از جای
برخیزد برای تعظیم مردی یعنی حکم آن چیست فرمود که مکروه است مگر برای مردی در دین او **بیست و هشتم** از ... بنا از
اطعام عالم را مقدم دارند چنانچه در کتاب **تعریف** محمد بن احمد صفوانی که از خط شهید اول نقل شده مرویست که فرموده اول کسیکه دست
خود را باید بشوید از چرک غذا شریفترین کسی است که حاضر میشود نزد تو و داناترین ایشان **بیست و نهم** آنکه در گفتار با او مخاصمه و مجادله
نکند و معلومات خود را با و خرج ندهند چنانچه در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود لا تجعلن ذرب لسانك على من
انطقك و بلاغة قولك على من سددك قرار مده تیزی زبان خود را بر آنکه ترا سخنوری آموخت و بلاغت گفتار خود بر آنکه ترا
مستقیم و براه راست وا داشت **سی ام** آنکه در کتاب تحف العقول در خبر حقوق حضرت سجاد علیه السلام است در ضمن حق مربی علم که
بدانی که تو در آنچه او بتو القا میکند رسول او ئی بسوی آن کسیکه ترا ملاقات میکند از اهل جهل پس لازم میشود ترا نیکو رسانیدن از جانب او بایشان
و خیانت نکردن در اداء رسالت باینکه کتمان یا زیاد و کم و تحریف کند و یا داری کند در این رسالت هر گاه بکردن گرفته **تو سی و یکم**
بدانکه چون غرض از توقیر و تعظیم علما و آنچه گفته شد زیاده بر اداء حقوق ایشان خیر بردن از ایشانست و آن خیر یا از کردار ایشان بدست
آید و یا از گفتار و اول شروط انتفاع بگفتار برداشتن موانع رسیدن کلام است بگوش **دوم** صغا یعنی گوش دادن و دل را حاضر داشتن
در وقت رسیدن کلام بگوش تا داند چه گفته **سیم** ضبط آن در گنجینه دل و خزانه خیال **چهارم** حفظ آن از زوال از نسیان **و گر ...**
واو صیا علیهم السلام و آنانکه بایستی سخن ایشان را تعبداً شنیده باشد شرط **پنجم** نقادی کردن این کلام است بموازینی که برای صحت **و ششم** حقیقت
و بطلان کلام در دست دارد و آن مختلف است بحسب اختلاف آراء و مذاهب و حالات اشخاص ... زمان **ششم** بنا گذاشتن بر
عمل با آن است و کلام نافع را در هر یکی از این مراحل موانعی است که تا برداشته نشود بهره نخواهد ...

در حدیث ...

چنانچه

...

شدن اکثر انام از کلام حق بجهة نبودن آن شروط و رفع نکردن موانع است چه بسیارند که میشنوند و گوش فرا نمیدهند و چون از مجلس بیرون روند
چنانند که خداوند فرموده حَتّىٰ إِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قالُوا ماذا قالَ آنِفاً منافقین از محضر نبوی چون بیرون میرفتند بیکدیگر می
گفتند که آن جناب چه گفته بود و [illegible] از محاسن برقی روایت از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود یاد گیرید نیک و گوش فرا داد
را چنانچه یاد میگیرید نیک [illegible] و در تحف العقول در حدیث حقوق سجاد علیه السلام مرویست که فرمود در ضمن حق عالم که عقل خود را فارغ
کنی برای او و فهم خود را حاضر کنی برای او و تیز کنی هوش خود را برای او و چشم خود را جلا دهی برای او و ترک لذات و شکستن صولت شهوات
اگر گوش دهند بعین بجهة بی اعتنائی و بی وقعی کلام در نزدشان و نداشتن اعتقاد بنفع آن در دل نسپرند تا چون از آن محضر دور شوند گویا چیزی
نشنیده اند و اگر بسپرند در مقام سرایت آن بر نمیآیند بدستور العمل [illegible] تا دزدان طرار آنرا از او بربایند و اگر حفظ کنند مقصد از آن را عمل بآن
نکنند بلکه حیله از اغراض فاسده و خیالات شیطانیه قرار دهند و این علم خود ظلمتی شود که دل را فرا گیرد و از ساحت قرب براند دیگر چه جای امید
[illegible] شدن [illegible] هدایت یافتن از او دیگران و بسا باشد که این علم سبب کفر و هلاکت او شود چه حق بگوشش رسیده و
[illegible] جا گرفته و بی اعتنائی بآن نکرده و این [illegible] کبریست که اگر [illegible] در دل باشد صاحبش را بدوزخ کشاند چنانچه در جمله اخبار بتصریح شده
[illegible] خداوند میفرماید اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ اُولٰئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً بدرستیکه گوش و چشم و دل همه اینها
[illegible] پرسش کنند از گوش از آنچه شنیده از حق یا باطل از چشم از آنچه نظر کرده از دل از آنچه در او جا داده و بالجمله طالب علم و راغب خیر
علما پیش از سؤال یا حضور مجلس عالم بایستی اول تضرع کند و از خداوند بخواهد که آنچه خیر و صلاح او در آنست عالم از او مضایقه نکند و دل
او را با او مهربان کند یا آنرا از خاطر او نبرد هر چند مایل باشد بگفتن او یا اگر نداند بطریق الهام و غیر آن خیر او را بقلب عالم بیندازد و بر زبان او
جاری نماید چه گاهی شقاوت و خذلان طالب سبب شود که قلب عالم را از او برگرداند یا در وقت سؤال از خاطرش محو نمایند تا آن خیر
باو نرسد و گاهی استعداد و قابلیت سائل باعث آن شود که عالم از او فیض برد و بی مشقت صلاح سائل را برای او مکشوف دارند تا باو برساند
و [illegible] توفیق انتفاع و [illegible] بآن [illegible] که [illegible] خیر او شر نشود و آنچه تریاق زهر است خود زهر نگردد و شفیع او با او خصمی نکند و حالش پس از علم بدتر از
[illegible] جهالت نگردد فصل چهارم در بیان اهتمام در معاشرت اهل علم و تحریص در مراوده با ایشان و منافع و فوائد آن بدانکه هر حیوان
[illegible] چه از ماکول جز گوشت خام یا گیاه صحرا و دانه بیابان که خود بقدر احتیاج
[illegible] که در بر دارد و جامه نخواهد از غزل و شاخ درخت و غار کوه و
[illegible] قناعت کند پس او [illegible] صنعت [illegible] و از همه آنها بی نیاز و مستغنی است و اما بنی آدم پس خداوند بحکمت بالغه
و مصالح [illegible] ایشان را [illegible] آفریده [illegible] در تعیش محتاج بیکدیگر و جمع شدن در محلی و مکانی اند تا از اشتغال هر یک بکاری که داند و زندگی
دنیا و اصلاح امر آخرت بل آن [illegible] اسباب تعیش مهیا گردد چه یکنفر نتواند تمام آنچه بآن محتاج است فراهم آورد بلکه اگر تمام وقت را صرف
تحصیل یک لقمه نان با کثرت زرع کرد یا سیر کند هرگز [illegible] نیاید و تمامت این علوم را خداوند در نزد یکنفر بودیعت نگذاشته تا همه محتاج باو و در
نزد او خوار و ذلیل شوند و او از همه بی نیاز و بر همه برتری جوید و علوم خود را اگر خواهد بدهد و اگر خواهد ندهد و رشته زندگی را بر هم زند بلکه آن علوم
[illegible] هر کسی را بقسمتی از آن [illegible] فرمود بنحوی که تمام آن در میان انام موجود و همه بهمه محتاج پس ناچار هر کس از
[illegible] ایشان [illegible] هر یک بدیگران محتاج بمعاشرت و آمیزش است [illegible] باندازه
از آن [illegible] و لکن بمقدار آن [illegible] احتیاج است چه [illegible] امور زندگی [illegible] بعضی [illegible] یک مرتبه احتیاج افتد و [illegible] دیگر مرتبه
[illegible] تمام [illegible] معاشرت [illegible] نتیجه

صورت نگیرد و لهذا در شرع مبین بجهة آن شروط و قوانین و برای ادای حق هر یک آداب و رسومی مقرر فرمودند تا بمراعات آنها هر کسی
بخیر دیگران چنانچه خداوند خواسته برسد و در صورت عهدنامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجهة مالک اشتر نوشته مذکور است که فرمود
بدان بدرستیکه رعیت طبقاتی هستند که با فایده و خیر نمیشود بعضی از آن مگر ببعضی و مستغنی نیست بعضی از آنها از بعضی پس آنها را هفت
قسم فرمودند اول عساکر و اهل حرب دوم قسم نویسندگان خاصه و عامه سیم قضاة که علمای مجتهدند چهارم والیان بعدل که بر بلاد مقررند
پنجم اهل ذمه و خراج از اهل ذمه و مسلمانان که ارباب زرعند ششم تجار و اهل صناعت هفتم اهل حاجت و مسکنت و برای هر یک حقوق
و آداب معاشرتی بیان فرموده که مقام ذکر آنها نیست و در حدیث حقوق حضرت سجاد علیه السلام تفصیل کیفیت ادای حق اکثر کسانیکه انسان
محشور با نهاست مذکور است و احدی از طالبان دین و تابعان ائمه مسلمین را از نظر و تامل و حفظ آن حدیث شریف گریزی نیست که جامع
خیر دنیا و آخرتست و از این بیان معلوم میشود که کسانیکه عاجز نیستند از کسب بعضی از آنچه مردم محتاجند بآن از اسباب مرمت معاد و معاش
و در این مقام بر نیامده و ببطالت و بیهودگی عمری گذرانند حقی بر کسی ندارند چه دردی از دین و دنیای احدی دوا نکنند پس در مراوده با آنها جز
تضییع وقت و کسب بطالت ثمری نبخشد بلکه بعضی از اهل بینش را اعتقاد چنین است که این طایفه هر چه صرف کنند نظیر حرام است هر چند
در ظاهر از مال حلال باشد و بالجمله چون دانستی که معاشرت با هر صنفی بقدر احتیاج بایشانست خواهی دانست که اگر کسی تمام اوقات عمر
را با علمای راسخین و ورثه انبیاء و خلفای راشدین بسر برد باز از ایشان غنی و بی نیاز نشده زیرا که احتیاج بایشان را اندازه و نهایتی
نیست چه بدست آوردن مصالح دین و عقل و بدن و مال و عرض و مفاسد آنها که بعد از فراهم آمدن اول درجه اسباب زندگی بر هر کسی لازم و
تحصیل ملکه عمل که بعد از علم بآنها متحتم است از دوری کسب و تحصیل و گفتن و شنیدن و دیدن با این عمرهای کوتاه کی میسر شود چنانکه حضرت رسالت
پناهی با آن مقام و جاه مأمور بطلب زیادتی علم باشد در آیه مبارکه وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً و دیگران بر فرض کوشش تمام بکجا رسند پس آنرا که
سودای نجات نفس خویش و دیگران در سر افتاده از مصاحبت اهل دین و ارباب یقین در هر وقت که ممکن شود چاره نیست و اگر گاهی مانع از
انتفاع بگفتارشان پیدا شود مشاهده افعال و حرکات و سکنات ایشان در عبادات و عادات و معاشرات خود از اسباب بزرگ
معرفت بمصالح و مفاسد و بر انگیختن نفس است بسوی آنچه بعمل میآورند یا نهی بآن امر کردند یا بتوسط دیگران شنیده باشد بلکه خواندن عباد
را بسوی خداوند بکردار خود یکی از اقسام دعوتست که جمله از انبیا بغیر آن مأمور نبودند مثل آن طایفه که نبی نفس خود بودند یا برای اهلشان
اگر چه بعضی توهم کردند که از این قبیل انبیا نفعی برای مردم نداشتند و این توهم در غایت فساد است بلکه این طایفه در تعلیم عباد و تشویق
ایشان بآنچه تمام پیغمبران در آن متفق بودند در ابلاغ از معارف و اخلاق و مصالح امور گذشته یا فعال خود و معامله با ایشان در آنچه
متعلق بنفس خود بود و کمتر نبودند پس انسان با بصیرت از همه حالات عالم منتفع شود از گفتن و خوردن و آشامیدن و راه رفتن و
خوابیدن و پوشیدن چه در همه اینها ملاحظه آداب مقرره خداوند را در آنها میکند پس از دیدن آن هم دانا شود و هم شوق بجا آوردن
برای او پیدا شود و از این جهة در اخبار تحریص بسیار بر مراوده و مخالطه با علما و متقین شده و بذکر پاره از آن تبرک میشویم در تفسیر
تفسیر علی بن ابراهیم و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام که لقمان به پسرش ناثان فرمود ای پسرک من بنشین با علماء و [illegible]
داخل شو میان ایشان یا نزدیک شو بایشان و مجادله مکن با ایشان پس منع میکنند تو را از علم خود و در تحف العقول مرویست
که حضرت عیسی علیه السلام فرمود ای بنی اسرائیل در مجالس علما با مشقت بروید هر چند [illegible] بر زانو باشد پس بدرستیکه خداوند
زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمین مرده را بباران تند و در کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده که حواریین عرض کردند بعیسی یا روح الله با که بنشینیم فرمود [illegible] خداوند [illegible] شما [illegible] سخن گفتن او علم شما را [illegible] کند و عمل

و شما را مشتاق کند بآخرت و شیخ طوسی در امالی روایت کرده که آن حضرت بابوذر فرمود خوشا حال آنکه مخالطه و مصاحبت کند اهل علم و دانش و حکمت را و شیخ کشی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که بفرزندان خود میفرمود بنشینید با اهل دین و معرفت پس اگر قادر نه شدید بر نشستن با ایشان تنهائی مانوس تر و سالم تر است و در مصباح عوالی از بعضی از ائمه علیهم السلام مرویست که همنشین بر سه قسم اند همنشینی است که از او مستفید میشوی پس ملازم شو او را و همنشینی است که تو او را بفایده میرسانی پس اکرام کن او را و همنشینی است که نه تو از او خیری می‌بینی و نه او از تو پس فرار کن از او و شیخ طوسی روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بابوذر فرمود ای ابوذر پرهیزکاران بزرگواران اند و فقها و علما قاید و راهنمای مردمانند و همنشینی علما موجب زیادتی علم و کمال است و از حضرت کاظم علیه السلام منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبلها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشهای رنگین و تکیه گاههای زیبا و در قصص الانبیاء از آن جناب مرویست که لقمان بفرزند خود گفت بدیده بصیرت نظر کن و از روی بینائی اختیار کن مجالس را برای خود پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان فراهم گیرد و اگر جماعتی را ببینی که در راه خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان بنشینی علمت ترا نفع نمیدهد و اگر جاهل باشی جهل ترا زیاد میکنند و شاید که عقوبتی برایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد و در تحف العقول از جناب کاظم علیه السلام مرویست که فرمود به هشام همنشینی اهل دین شرف دنیا و آخرت است ای هشام بترس از مخالطه با مردم و انس با ایشان مگر آنکه بیابی از ایشان عاقلی این پس انس با ایشان مگر آنکه بیابی پس انس گیر باو و فرار کن از ما سوای این مثل فرار کردنت از جانوران درنده و ایضا از آن جناب مرویست در روایت که فرمود کوشش کنید که اوقات شما چهار ساعت باشد ساعتی برای مناجات با خدا و ساعتی برای امر معاش و ساعتی برای معاشرت با اخوان و ثقاتی که بشناسانند بشما عیوب شما را و سالم و بی عیب میکنند باطن شما را و ساعتی برای لذتهای غیر حرام و باین ساعت قادر میشوید بر آن سه ساعت و در مکارم الاخلاق مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود به عبدالله بن مسعود هر آینه بوده باشند همنشینان تو نیکان و برادران تو پرهیزکاران زیرا که خداوند میفرماید در کتاب خود الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ دوستان در روز قیامت بعضی دشمن دیگری باشند مگر پرهیزکاران یعنی آنچه دوستی که از روی دنیا باشد سبب عداوت شود در آخرت و آنچه از روی تقوی باشد باند و در کافی از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که خداوند وحی فرستاد بسوی دانیال که مبغوض ترین بندگان من نزد من جاهلی است که استخفاف کند بحق علماء و ترک کند پیروی ایشان را و بدرستیکه محبوب ترین بندگان من نزد من پرهیزکار جوینده ثواب بزرگ ملازم علما تابع حلماء قبول کننده از حکماء است و از این قبیل اخبار بسیار است و آیه کریمه كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ که امر است به بودن با ایشان همه انواع آن از موافقت قولی و متابعت عملی و مصاحبت مکانی و وحدت حالی و اعتقادی کافی است در مقصود و باتمیز دادن صادقین را از غیر ایشان به آیه شریفه لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ خلاصه ترجمه آنکه نیکی نه همان گرداندن روی است بسمت مشرق و مغرب یعنی در حال نماز بلکه نیکی ایمان بخداوند است و روز جزا و ملائکه و کتاب خدا و پیمبران و دادن مال است با دوست داشتن آن در راه محبت خدا بخویشان و ایتام و محتاجان و درماندگان در غربت و در مصرف گدایان و خلاصی بندگان و نماز کردن و زکوة دادن و وفا بعهد هرگاه با خلق یا خداوند عهدی کرده و شکیبائی در سختی و پریشانی و امراض و هنگام جهاد صاحبان این صفات راست گویان ایشانند چنانچه در باب سیم اشاره بآن شد

پرهیزکاران

پرهیزکاران و جز عالم عامل کسی دارای این اوصاف نباشد پس ایشانند همان صادقین که مأمور شده مردم بودن با ایشان و دانستی که در این کلمات بعنوان فهمید که چنانچه کسب تمامی خیرات و کمالات و صفات پسندیده از مصاحبت علما و تقیا است همچنین حاصل شدن قبایح شرور و ضلالت اخلاق رذیله و کردارهای ذمیمه از همنشینی و مصاحبت جهال و اشرار و فساق و مبدعین است چه اگر کسی نظر کند باین گروه کثیر خواهد دید که سبب گمراهی و ابتلای بمعاصی از روی نشستن او با فاسقی یا گمراهی نباشد که اگر کسی با احدی محشور نباشد شاید با کثر معاصی هرگز مبتلا نشود یا نتواند شد و از اینجاست که خداوند از زبان اهل دوزخ حکایت کند که وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ جز مجرمین کسی ما را گمراه نکرد و این اضلال از راه معاشرت است یا از نتایج او است و در جای دیگر میفرماید وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ بدرستیکه بسیاری از مراوده کنندگان با یکدیگر هر آینه ظلم میکنند بعضی بر بعضی مگر آنانکه پیروی نمودند و کردار شایسته کردند و چه بسیار کمند این جماعت چه مقصود از ظلم تنها گرفتن مال دیگری نیست بلکه چنانچه مترجم میشود گرفتن دین و عقل و عمر و غرض و مال و سایر آنچه بنا کی بی آن نشاید از یکدیگر بغیر حق پس تا کسی تمام حق را از باطل تمیز ندهد و بنای عمل را بآنچه داند نگذارد و عمل نکند البته مصاحب او در یکی از این مراتب ضرر رساند و کمتر ضرری که از او بدیگری رسد ضایع کردن اوقات از وقت او است که در آن مشغول اصلاح دین یا دنیای مطلوب بود یا بنای آزاد اشت و از آن بالاتر آنکه از او ستمگری بیند و مانند آنرا تا منعش نماید یا اگر داند او را بهمان حال باقی گذارد و این خود سبب جرأت او شود و از آن بالاتر آنکه از نادانی دنیا را در نزد او زینت دهد اگر چه بمدح غذای لذیذی یا لباس نیکوئی باشد یا معاصی بزرگ و کوچک مرغب شود و اگر دانسته چنین کند البته او را بکفر کشاند و جمله اگر تجمیع راهها که شیطان حتی آدمی را از ساحت قرب خداوند دور کند شیطان انسی نیز چنان کند بلکه تأثیر گمراهی کردن او بآن راهها بیشتر و محکمتر است چه اینها شیطان از جنس او است و خود نیز عمل کند بآنچه گوید و بسیار است که آدمی ابطاء از مصاحبت او گریزی نمیشد چون بنده و زن و فرزند بحسب آنکه شوهر و پدر ناچار و وقع کند مش بیشتر خواهد بود و از اینجاست که در اخبار تحریص شده بر نشستن با ایشان چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که بدترین مصاحب جاهل است و در جمله از اخبار حضرت نهی فرموده از مجالست اغنیاء و بسمت فقرا تان و زنها زیرا که همنشینی با ایشان دل را میمیراند و از مجالست یکنکی و همسفری با دروغگو زیرا که او بمنزله سراب است دور را برای تو نزدیک میکند و نزدیک را دور و با فاسق زیرا که او ترا بیک لقمه و کمتر میفروشد و با بخیل زیرا که او از تو میگیرد و نمیدهد و ترا از مال خود محروم میکند در حالتیکه تمام احتیاج تو بآن دارد و با احمق زیرا که او چون خواهد ترا نفع رساند ضرر میرساند و با قاطع رحم زیرا که خداوند در سه جای قرآن او را ملعون یاد کرده فرموده و در تحریص از مصاحبت ظالمین و مجاورت فاسقین و بعید از رحمتها ی ایشان دور شو و از این قبیل اخبار بسیار است و برای پند گرفتن در فرمایش آیه شریفه وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا حاصل ترجمه حبس کن نفس خود را با آنانکه میخوانند پروردگار خود را در صباح و پسین میخواهند باین خوشنودی او را و مگردان چشم خود را از ایشان که میخواهی آرایش زندگانی دنیا را و فرمان مبر آنرا که بیخبر کردیم یا یافتیم بیخبر دل او را از یاد خود و پیروی کرد هوای خود را که کارش از اعتدال بیرون رفت مخفی نماند که این همه تأکید و تحریص بر مراوده و ملازمت علما و اهل یقین و مجانبت عصاة و مبدعین در آنزمان بود که راه جاده مستقیمه شرع روشن و باب علم باحکام باز و رفع اختلافات سهل و دفع شبهات آسان و رسیدن خدمت امام و فصل الخطاب امام علیه السلام میسر پس حال این زمان چه خواهد بود که راه جاده مستقیمه و شارع بزرگ شرع او بسته و باب علم بواقع مسدود و دست ظاهر از رسیدن بدامن امام کوتاه و راهها زیاد و مشتت و متفرق و باریک و پرخطر و مبانی امور دین و دنیای خلق

او هام و اوّل در جه ظنون آن بسته بصاحبت علماء و اهل علم و پیش واجب و متحتم و فواید و برکات ملازمت آن اضعاف فواید آن عمد خواهد بود
والله العالم **باب پنجم** در ذکر سایر صفات و جهات و وجوه و عبادین موجوده در اهل علم و مشتغلین و اخیار و متدینین خصوص
طالبین در عتبات عالیات و مجاورین قباب عرش درجات که ملاحظه هر یک خود کافی در رجحان بلکه لزوم رعایت ایشانست از هر کس بمقدار استعداد
و مکنت و آن بسیار است و بهشت از آن اکتفا میکنیم **اوّل** آنکه کرده از مجاهدین شد و اعانت مجاهدین از کسی که خود عاجز از جهاد است لازم و تجهیز
این عسکر در موقع و موسم حاجت بقدر قوه براه متحتم بیان این اجمال آنکه جهاد که از واجبات اصلیه و ارکان شریعت اسلام است بر دو قسم است **قسم**
اوّل جهاد با اهل کتاب و مشرکین و خارجین بر امام مسلمین با تیغ و سنان و مال و جان چه در مقام دعوت باسلام و تطهیر زمین از قذارت کفره لئام
یا گاه مدافعت و برگرداندن شر آن قوم هنگام هجوم آنها بر بیضه اسلام و دین و حوزه مسلمین و مقصود اصلی از این قسم حفظ نفوس و اموال و عرض مسلمین
و تمکن از اقامه شرایع و اظهار رسوم مذهب است و اجر جزیل و ثواب عظیم ما را این عمل و مشروع مقرر شده و در ترغیب آن کافی است آیه مبارکه
ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ
مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا
كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ حاصل ترجمه آنکه نرسد بمجاهدین هیچ تشنگی و
رنجی و گرسنگی در راه خدای و پای بر جای ننهند و قدمی نگذارند که در آن کافر را از آن بخشم آرند و نرسانند هیچ نقصی بدشمنی از کشتن و جراحت
و رنجوری و غارت مال و غیر آن مگر نوشته شد بآن برای ایشان عمل صالح و کاری شایسته بدرستیکه خدای ضایع نگرداند مزد نیکوکاران را و خرج نکنند خرج
اندک یا بسیار و طی نکنند مسافتی را در رفتن و باز آمدن مگر آنکه بنویسند تا خداوند ایشانرا پاداش دهد نیکوتر از آنچه هستند که میکنند **فی الکافی**
کافی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود برای بهشت دریست که آنرا باب مجاهدین گویند میروند بسوی آن باز است و ایشان شمشیرهای
حمایل کرده اند و جمیع مردم در موقفند و ملائکه مرحبا میگویند بایشان فرمود پس کسیکه ترک کند جهاد را بپوشاند او را خداوند جامه خواری و پریشانی در
معیشت و فنای در دین **و ایضاً** در آن کتاب است که آن جناب فرمود جبرئیل مرا خبر داد بامریکه روشن است بآن چشمم و گشاده شد بآن دلم
گفت ای محمد کسی که جهاد کند از امت تو در راه خدا پس برسد باو قطره از آسمان یا دردسری بنویسد خداوند برای او شهادت **فی التهذیب**
شیخ طوسی مرویست که آنحضرت فرمود شهید را هفت خصلت است از جانب خداوند اوّل آنکه اوّل قطره خونی که از خونش بر زمین ریزد تمام
گناهانش آمرزیده شود دوّیم آنکه سرش در دامن دو زنش از حور العین باشد و قرار گیرد و غبار از رخسارش پاک کنند و بگویند مرحبا بتو و او نیز بآنها
چنین گوید سیّم آنکه بپوشند بر او از جامهای بهشت چهارم آنکه پیشی گیرند خزنه بهشت از هر خوشبوئی که کدام یک ایشانرا با خود گیرد پنجم آنکه منزل
خود را ببیند ششم آنکه بروحش بگویند سیر کن در بهشت هر کجا که خواهی هفتم آنکه بنگرد بروی خدا و این است راحت هر نبی و شهید را یعنی نظر به
نور خدا یا ائمه هدی علیهم السلام **فی ثواب** عقاب الاعمال از آن جناب مرویست کسیکه بیرون رود بجهت جهاد در راه خدا پس برای او است بهر
گامی هفتصد هزار حسنه و محو کنند از او هفتصد هزار بدی و بلند کنند برای او هفتصد هزار درجه و در ضمان خدا خواهد بود و بهر مرگی بمیرد شهید است و اگر بر
گردد برگشته است با معاصی آمرزیده و دعای مستجاب شده و فضایل جهاد بسیار است هر که خواهد بکتاب وسایل و غیره رجوع کند **قسم دوّیم**
جهاد با آن طوائف تمام هفتاد و دو فرقه از فرق اسلام است به تیغ زبان و رمح بیان بعد از تکمیل نفس و تهذیب و تحلیه آن بزیور علم و این نیز
گاهی ابتدائیست بجهت بیرون آوردن خلایق از ظلمات کفر بنور اسلام و از ظلمت نفاق بنور ایمان و از ظلمت شرک بنور توحید و از ظلمت شک
بنور یقین و از ظلمات ریا بنور اخلاص که غرض اصلی است از بعثت انبیاء و مرسلین و گاهی بجهت دفع شبهات مشککین و رد تدلیسات
شیاطین انس که پیوسته در صدد اغواء و اضلال و برگرداندن امّت از جادهٔ مستقیمه اسلام و از این قسم تعبیر فرمودند بجهاد اکبر

ایشان او را

چنانچه

چنانچه قسم اول را نامیدند بجهاد اصغر و راه بزرگ بودن آن از این چند جهت است اوّل آنکه قوام جهاد اصغر باکبر است چه از قوت قلم و لفظ بیان
علماء فضل جهاد و کیفیت و شروط و احکام آن و ترغیب و تحریص بآن واضح و محقق شود خلق اقدام بآن نکنند و قدم جاتر از کف ننهند و پس
از معرفت بقدر و منزلت آن در مقام یاری دین و محاربه با مشرکین بر آیند **دوّم** آنکه هر کس تا بشرف ادراک فضیلت اکبر فائز نگردد بمقدار
حاجت از او اصغر صورت نگیرد چه تا معرفت باری و تصدیق برسالت و اعتقاد بخلفاء راشدین و اقرار بمعاد و درستی وعده جنت و وعید
بدوزخ و فروختن نفس عزیز بمالک حقیقی تمام نشود جهاد صحیح بعمل نیاید و آنانکه از پی ریاست و کشورگیری و مال و منال تحصیل کردن در مقام مقاتله
و مجادله بر آیند از فرض سخن بیرون و از ثواب موعود محرومند **سیّم** آنکه مشقت و تعب اکبر بمراتب از اصغر بیش است چه کثرت عدد
عدد و زیادی استعداد و قوت او و دوام اشتغال بمحاربه هر چند بیشتر شد جهاد دشوارتر است و یک صنف اعدای دین ابلیس و جنود او است که
در کثرت و استعداد و طول زمان اضلال و دوام اشتغال باغواء بی نظیر و عدیل است و اما شیاطین انس پس حال آنها نیز واضح است جهاد با
کفار در هر قرنی گاهی و لکن ملحدین و مشککین از علمای نواصب و سایر فرق و مذاهب مدام در کار نوشتن و گفتن و ضعفا را باقسام حیل از دین
برگرداندن و هر روز از کارخانه غوایت شبهه تازه و خرابی جدیدی ظاهر که جواب از آن و بیرون کردنش از قلوب عوام در غایت صعوبت و
مرارت است **چهارم** آنکه ثمره و فایده اکبر چندین برابر اجل و اعظم از نتیجه اصغر است چه از کوشش و سعی آن روح و نفس و عقل پاک و طیب و
کامل و دین و ایمان و یقین مهذب و حاصل گردد و از جد و جهد در این جسم و مال محفوظ و سالم ماند از پرتو نور برهان ساطع شعلهای معرفت افروخته
شود و از شعله آتش شمشیر قاطع پیکر خبیثی سوخته گردد و از شعاع ضیاع دلیل و بیان دلهای تاریک آفتابی شود عالم افروز و از لهب حجت و آتش زبان
شبهای ناحق پیدا شود و شیطان بسوزد و از قوت تیر و سنان و حدت تیغ جان ستان روی زمین از کثافت کافران پاک گردد و بدنهای پلید بر
روی خاک در افتد از جهاد اکبر پای در سلسله پیمبران گذارد و از جهاد اصغر در زمره مجاهدین و دلیران در آید از یک آیت واضحه و بیان شافی دفتری از
زندقه دریده و زنگها از دل زدوده شود و از یک ضرب مردانه جز کافری کشته یا مجروح نگردد **پنجم** آنکه ضرر آن طائفه که در صدد بر طرف کردن
دین و باطل نمودن کلمهٔ حق و داخل شبهه در قلوب مؤمنین اند بیشتر است از ضرر آنانکه در فکر وسعت مملکت و کثرت شوکت و افزودن عدد و درهم
و دینار اند چه عزت و مال و عرض و جاه را فدای عقل و ایمان توان کرد که اگر از آنها کاهی بر اینها فسادی رسد و بسیار شود که بر قوت آن بیفزاید
و اما اگر از اینها کاست عیش جاودانی از دست رود و عزت و مال را قدری نماند چه آنها نیک و پسندیده اند مادامیکه معین و یاور دین باشند
یا لا محاله ضرری بتوسط آنها نرسد و آن عز و جاه که از فروختن ایمان پیدا یا باقی ماند عذاب ابدی و خلود در جحیم آرد **ششم** آنکه هیچ کس را
بی جهاد اکبر قدر و منزلت و ثواب و اجری نباشد و بی آن ایمانی ثابت و مذهبی مستقر بدست نیاید و بی جهاد اصغر سالها غالب انام زندگی کنند و
در ایمانشان نقصی و عیبی پیدا نشود **هفتم** آنکه جهاد اکبر واجب است بر هر مکلفی از پیر و جوان و مرد و زن و بنده و آزاد و غنی و فقیر و صحیح
و رنجور و اصغر واجب نباشد جز بر اشخاص معلومه که صفاتشان در محلش مذکور است و در اخبار بهمه این جهات اشاره کرده اند چنانچه از بیان تر فضیلت
علماء بر مجاهدین ظاهر شده و بتبرک بعضی از آنها را ذکر میکنیم **فی** کتاب بصائر الدرجات از جناب صادق علیه السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود مؤمن عالم ثوابش بیشتر است از روزه گیر شب زنده دار جهاد کننده در راه خدا و چون بمیرد در اسلام رخنه پیدا شود **و در**
تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود آگاه باشید کسی که خود را بپای دارد بجهت منع شیطان و عفریتها و
شیعهای ناصبی او از خروج کردن و تسلط شدن آنها بر ضعفاء شیعه افضل است از آنکه جهاد کرده باروم و خزر هزار هزار مرتبه بجهت آنکه آن دفع میکند
از دینهای دوستان ما و این دفع میکند از بدنهایشان **و ایضاً** در آن تفسیر مذکور است که آنجناب فرمود در مقام تعیین رواة اخبار که قسمی از
آنها قومی هستند از ناصبیها یعنی دشمنان اهل البیت علیهم السلام که قادر نیستند بر قدح در ما یاد میگیرند بعضی علوم صحیحه ما را پس با قدر و منزلت میکنند

که آنها سد نکند ضرری تا روز قیامت

بان

بآن خود را در نزد شیعیان ما عیب میگیرند از ما در نزد دشمنان ما و زیاد میکنند بر آن علوم اضعاف اضعاف اضعاف آن از دروغها برما
که ما از آنها بیزاریم پس قبول میکنند از ایشان شقاوتهای از شیعیان ما باعتقاد آنکه آنها از علوم ما است پس گمراه شدند و گمراه کردند آنها را و
ضرر ایشان بر ضعفای شیعیان ما بیشتر است از ضرر لشکر یزید بر حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب او بجهة اینکه آنها سلب کردند از ایشان ارواح
و اموال را و از برای آن روح و مال برده شده ها است در نزد خداوند بهترین حالتها بجهة آنچه رسید بایشان از دشمنان ایشان و اما این علما و بدکاران
که مشتبه کردند که ما را دوست و اعدای ما را دشمنند داخل میکنند شک و شبهه بر ضعفای شیعیان ما و گمراه میکنند ایشان را و مانع میشوند از اراده
حق و ایضا در آن تفسیر است که حضرت حسین بن علی علیهم السلام فرمود بمردی کدام محبوبتر است نزد تو مردی اراده کرده کشتن مسکینی را که ضعیف شده
رهائی او را از دست آن مرد یا ناصبی که قصد کرده گمراه کردن مسکین مؤمنی از ضعفای شیعیان ما را باز کنی برای او از ابواب علم چیزیکه نگاه دارد
مسکین بآن خود را از او و بشکند او را بحجتهای الهی باز خود فرمود رهانیدن این مؤمن از دست این ناصبی بدرستیکه خداوند میفرماید و من
احیاها فکانما احیا الناس جمیعا کسیکه یکنفس را زنده کند چنانست که همه مردم را زنده کرده پس هر کس زنده کرد او را و از کفر راه
نمائی کرد بایمان پس گویا زنده کرد جمیع مردم را پیش از آنکه بکشد ایشان را بشمشیرهای آهنی و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بکسی فرمود کدام را بیشتر
دوست میداری رهائی اسیر و مسکینی را از دست کفار یا رهائی اسیر مسکینی را از دست ناصبیها عرض کرد سؤال کن یا ابن رسول الله از خداوند که
مرا توفیق جواب درست دهد حضرت فرمود خداوند او را توفیق ده عرض کرد بلکه رهانیدن مسکین را از دست ناصبیها بدرستیکه در این رهانیدن
اکمال عطای بهشت است برای او و رهانیدن او دست از آتش و در آن اکمال عطای روح است برای او و دفع ظلم از او و خداوند عوض میدهد این مظلوم را
باضعاف آنچه رسیده باو از ظلم و انتقام کشد از ظالم بآنچه عدالتش حکم کند فرمود موفق شدی لله ابوک گرفتی این کلام را از جوف سینه من لفظ بلفظ
از آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بحرف و در کتاب جامع الاخبار از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود نشسته بودم در
مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که داخل شد ابوذر پس عرض کرد یا رسول الله جنازه عابد محبوبتر است نزد تو یا مجلس عالم فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت
در وقت مذاکره علم محبوبتر است نزد خداوند از هزار جنازه از جنازه‌های شهدا و نشستن یکساعت در وقت گفتگوی علم محبوبتر است نزد خداوند
از شب زنده داری هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز بکند و نشستن یکساعت در وقت گفتگوی علم محبوبتر است نزد خداوند از هزار جهاد
و قرائت تمام قرآن عرض کرد یا رسول الله گفتگوی علم بهتر است از خواندن تمام قرآن فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکره علم
محبوبتر است نزد خداوند از خواندن تمام قرآن دوازده هزار مرتبه بر شما باد بمذاکره علم بجهة آنکه بعلم میشناسید حلال را از حرام و کسیکه بیرون
رود از خانه بجهة تحصیل بابی از علم بنویسد خداوند عز و جل برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و ببخشد خداوند او را بهر حرفی که میشنود
یا مینویسد شهری در بهشت و طالب علم را دوست دارد خداوند و دوست دارد ملائکه و دوست دارند پیغمبران و علم را دوست ندارد مگر سعید
خوشا بحال کسیکه طالب علم روز قیامت ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکره علم بهتر است برای تو از عبادت یکسال که روزهای
آنرا در روزه و شبهای آن بعبادت بسر برده شود و نظر بروی عالم بهتر است برای تو از آزاد کردن هزار بنده و هر که بیرون رود از خانه
بجهة تحصیل بابی از علم بنویسد خداوند برای او بهر قدمی ثواب شهیدی از شهدای بدر و ایضا از آنجناب روایت نموده طالب علم افضل
است در نزد خداوند از جهاد کنندگان و سرحد کفار نگاهدارندگان و حاجیان و اعتکاف کنندگان و استغفار میکنند برای او درخت و
دریاها و ستارهها و آنچه آفتاب بر آن بتابد و در کافی و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
دستهٔ را بجهاد فرستاد چون مراجعت کردند فرمود مرحبا بقومیکه بجای آوردند جهاد اصغر را و باقی ماند بر ایشان جهاد اکبر کسی عرض کرد جهاد اکبر
کدام است فرمود جهاد نفس و در من لایحضر از جناب صادق مرویست که فرمود چون روز قیامت شود جمع کند خداوند مردم را

یکسان و گذاشته شود خون شهدا و مداد علما یعنی در میزان سنجیده پس برتری گیرد مداد علما بر خون شهدا و در مجمع البیان از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فضل عالم بر شهید یکدرجه است و فضل شهید بر عابد یکدرجه است و فضل نبی بر عالم یکدرجه است
و در جوامع طبرسی از آنجناب مرویست که شفاعت میکنند روز قیامت سه طایفه پیغمبران پس علما پس شهداء چون دانستی
که طالبین علوم انبیاء و اوصیاء و مروجین ملت بیضاء با عانت کوشش بگفتن و خواندن و رد کنندگان شبهات کفار و سایر فرق اسلام
از مجاهدین و غزاه بلکه بهترین اصناف ایشانند پس آنچه بمجاهدین وعده داده شده از خیرات دنیا و آخرت احسن آنها از ایشان خواهد بود و
کسیکه از روی عجز در سبک آلت و کثرت علایق و اشتغال باصلاح امور معاش و حب وطن و امثال اینها همراهی با این عساکر منصوره
بروح القدس نصیبش نشد و از این حظ عظیم محروم شد تکلیفش با این فرقه تکلیف گروهی است که بجهة اعذار جهاد با کفار نکنند در وقت ضرورت
که باید اعانت مالی کنند آنها را بمقدار حاجت و در امالی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که هر کس اسباب جهاد کسی را فراهم آورد
و او را بجهاد بفرستد برای او است مثل اجر آنکس و در کتاب جعفریات مرویست از جناب صادق علیه السلام که روایت نمود از
پدرش از جدش از علی علیهم السلام که فرمود جبان یعنی آنکه از قتال ترسانست حلال نیست برایش اینکه جهاد کند زیرا که او زود فرار میکند پس
نگاه کند بآنچه میخواست با او جهاد کند یعنی زاد و راحله و سلاح پس بآن مستعد کند غیر خود را که برای او است مثل ثواب آنشخص بدون اینکه از او
شخص چیزی کم شود و فقهاء فرمودهاند اگر کسی مالدار باشد و از رفتن بجهاد عاجز باشد واجب است برای او که بفرستد
و اگر متعدد و باقدرت اگر کسی را بفرستد وجوب کفائی از او ساقط میشود و قطب راوندی در فقه القرآن در آیات الاحکام
که آیه شریفه جاهدوا باموالکم وانفسکم ظاهر است بر وجوب بذل مال بر کسیکه خود نرود و بجهاد
بنفس بذل مال واجب نیست و همچنین آیه شریفه وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله
آنها را که بمال یا نفس جهاد نکنند و تحقیق کلام در دلالت این آیات موکول است بمحل خود و در
زایر بودن است چه غالب این جماعت در صباح و مسا بنعمت عظمای زیارت قبور سادات زمان علیهم السلام متنعم و باین عطیه کبری
مکرم و هر که دستش از دامان وصال این موهبت کوتاه و از این فوز عظیم محروم تواند با عانت کردن ایشان بمال خود را در زمره زایرین در آورد
و بآن ثوابهای جزیله که در اخبار متواتره برای ایشان مهیا شده فایز و بآن جماعت شریک شود و در کامل الزیاره بسند صحیح از یحیی خادم
امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده که گفت بآنجناب عرض کردم چه ثواب دارد کسی که مهیا کند اسباب کسی را و بسوی کربلا بفرستد و خود
بجهة عذری نرود فرمود عطا میکند خداوند باو بهر درهمی که انفاق کرده مثل احد از حسنات و جای آن در هم میدهد چندین برابر آنچه خرج کرده
و برمیگرداند از او از بلا آنچه را که نازل شده پس دفع میکند و مال او را حفظ میکند و در تهذیب شیخ طوسی ره از علی بن میمون مرویست
که گفت خبر نمود بمن ابو عبدالله علیه السلام رسیده است بمن که جماعتی از مردان شیعیان ما میگذرد بر ایشان یکسال و دو سال و بیشتر و ایشان
زیارت نمیکنند حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام را عرض کردم فدای تو شوم بدرستیکه من میشناسم مردمان بسیاری باین صفت
فرمود آگاه باش قسم بخداوند از نصیب خود محروم شدند و از ثواب خداوند اعراض کردند و از جوار محمد صلی الله علیه و آله در بهشت دور شدند
گفتم اگر بعوض خود کسی را بفرستد آیا کفایت میکند فرمود آری و در بحار از آنجناب روایت کرده که فرستاد بسوی بعضی از شیعها
و باو فرمود بگیر این دراهم را و حج بکن بنیابت پسرم اسمعیل که بیاید برای تو نه سهم از ثواب و برای اسماعیل یک سهم و همچنین فرستاد ابو الحسن
عسکری علیه السلام یک نفر زائر از جانب خود بسوی قبر ابی عبدالله علیه السلام پس فرمود از برای خداوند است مکانها که دوست میدارد دعا
کنند در آن پس مستجاب کند و بدرستیکه حایر حسین علیه السلام از آن مواطن است بلکه از اخبار شریک شدن بمجرد نیت در رضا ظاهر میشود که

با اعانت و سبب شدن در عمل امر شرکت او منع و استحقاق ثواب اکثر داولی خواهد بود **فی کتاب** جمع الجوامع شیخ طبرسی مرویست که در غزوه تبوک حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود باصحاب تحقیق که کذاشتید در مدینه جماعتی را که سیر نمیکنند مکانی را و نمیکذرند وادی را مگر آنکه هستند با شما و ایشان کسانی اند که درست است نیتهای ایشان و خالص است پهلوهای ایشان و مایل است قلوبشان بجهاد و مانع شده ضرر ایشان را از رفتن بجهاد **فی کتاب** نهج البلاغه مذکور است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر اصحاب جمل ظفر یافت شخصی از اصحاب آنحضرت عرض کرد دوست میداشتم که برادرم فلانکس حاضر بود تا میدید نصرت دادن خداوند ترا بر اعدایت فرمود آیا میل برادرت با ما است گفت بلی فرمود بتحقیق که حاضر بوده است با ما در لشکر ما قومیکه در صلبهای مردان و رحمهای زنانند زود است که زمان عارف کند بایشان یعنی ظاهر کند آنها را و محکم کند ایمان را بایشان **فی کتاب** بشارة المصطفی مرویست از عطیه کوفی که چون جابر انصاری در روز اربعین بزیارت حضرت ابی عبدالله علیه السلام مشرف شد بعد از ادای مراسم زیارت سلام کرد بشهداء و در خطاب بانها گفت قسم بخدا وندیکه محمد مصطفی را براستی فرستاده که ما شریک شدیم باشما در جهاد یکه کردید عطیه گفت چگونه با ایشان در اجر شریکیم و حال آنکه از هیچ وادی فرود نیامدیم و بکوهی بالا نرفتیم و این جماعت جدائی افتاده میان سرها و بدنهایشان و اولاد ایشان یتیم و زنهایشان بیوه شده اند جابر گفت ای عطیه شنیدم از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه وآله که میفرمود کسی که دوست میدارد عمل قومی را شریک میشود در عملشان قسم بآن خداوندیکه محمد صلی الله علیه وآله را بحق فرستاده که نیت من و اصحاب من بآن طریقه است که حضرت ابی عبدالله و اصحابش بآن طریقه رفتند مخفی نماند که فرقی نیست در اعانت زوار و داخل شدن در زمره زایرین در اینکه سبب فرستادن کسی شوند بسمت مشاهد شریفه بدادن توشه و راحله و سایر لوازم سفر یا سبب باقی ماندن ایشان شوند در آنجا در صورتیکه عاجز باشند از اقامت در آنجا بدون دستگیری و رعایت آنچه آنها را نایب خود کنند در زیارت و دعا و بوسیدن عتبه عالیه خانهای مقدسه خداوندی یا سبب یاد کردن زوار ائمه انام علیهم السلام و یاری کنندگان ملک علام شوند به نگاهداری آنها در آنجا که برای خود زیارت کنند چه در مقام استحقاق ثواب و درک فیوضات فرقی میان اینها نیست چنانچه در مجلس اشاره باین خواهد شد **ششم** آنکه این طایفه از اشرف اصناف مرابطین در شریعت سید المرسلین اند و اعانت و نگاهداری مرابطین از اعظم مثوبات و اجل قربات است بدانکه رباط و مرابطه بمعنی درنگ کردن و اقامه در سرحد بلاد مسلمین است که محل خوف باشد از هجوم مشرکین و کفار بجهة اطلاع بر حال آنها و منعشان از دخول و خبر دادن مسلمین بحال آنها و اصل رابط بستن و حبس اسب است در راه خدا بجهة سوار شدن مجاهدین یا اعانت ایشان در جهاد و حال مقصود از آن ماندن هر کس است در ثغور بجهة دفع دشمن و اقل ایام مرابطه سه روز است و بیشتر آن چهل روز و چون از آن بگذرد در حکم مجاهدین است و ثواب آنها را نیز دارد و مرابطه نیز بر دو قسم است **قسم اول** آنچه مذکور شد و در آن ثواب عظیمی است و هر چه سرحد مخوفتر و خطرش زیادتر باشد اجرش بیشتر است چنانچه فقها نیز تصریح کرده اند **و در** آیه شریفه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ اهتمام بامر آن شده و هر که خود از مرابطه عاجز باشد مستحب است مرابطه بکند باسبش یا غلامش یا بنحو دیگر از اعانت مرابطین **فی کتاب** من لا یحضره الفقیه از جناب ابی الحسن علیه السلام مرویست که فرمود هر کس باسب عتیقی یعنی آنکه نجیب است پدر و مادر او مرابطه کند محو میشود از او ده سیئه و نوشته میشود برای او یازده حسنه هر روز و هر که مرابطه کند به اسبی که از هیچ طرف نجیب نیست و قصد کند بآن زینت یا قضاء حاجت یا دفع دشمن را محو میشود از او هر روز یک سیئه و نوشته میشود شش حسنه **و در کتاب** امالی ابو علی پسر شیخ طوسی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که هر کس ببندد اسبی را در راه خدا علف او سرگین و آبش خیر خواهد بود در روز قیامت و در عصر ائمه علیهم السلام این خبر بسیار شایع بود و مردم نذرها و وقفها و اعانتها میکردند برای مرابطین و با آنکه جهاد حرام بود بجهة مأذون نبودن از جانب ایشان مرابطه را اذن میدادند باین قصد که در هجوم کفار اندراس آثار اسلام

و محو اسم محمد صلی الله علیه وآله خواهد بود نه بقصد یاوری و کثرت شوکت خلفای آنزمان که از جنس بنی عباس بودند **قسم دویم** مرابطه در ثغور معنویه و حدود باطنیه که از آن صوب ابلیس و جنودش از جن و انس داخل در مدینه قلب و مقر سلطنت عقل شوند و جنود ایمان را مغلوب و پایه اسلام را خراب کنند و آن حدود در غایت انتشار و کثرت و خفاء و معرفت و نگاهداری آن در غایت دشواری و صعوبت است چه آن متوقف است بر دانستن راههائی که شیطان انس و جن بآن راهها مفاسد در اعمال و اقوال و عقاید بنی آدم داخل کنند و آن قریب بسی راه است که در کتاب مجید و احادیث ائمه علیهم السلام بآن اشاره شده و بالنسبة بطبقهای مردم شعبه های بسیار میشود و همچنین موقوف است بر کیفیت سد آن و برگرداندن عساکر ایشان و کیفیت نشان دادن آن راهها به خلق بنحویکه از روی تحقیق آنرا قبول و راست دانند نه با وحشت و اضطراب افتاده در مقام مدافعه و اصلاح بر آیند و الا الفاظ بی حقیقت و کلمات بی مغز که چون اجساد بی روحند بسیار شنیده و از کتب بیگانگان از حقیقت شرع دیده شده و بقدر یک بیت غزل که از شنیدنش قوه شهویه حرکت کند تأثیر ندارد و بالجمله مرابطه بر آستی کار آن طایفه است که از روی صدق عبودیت و متابعت شریعت متوسل ثقلین بر حقایق این مطالب واقف و برای مرابطه و حفظ انام خلق شدند نه بحفظ کردن مصطلحات صوفیه و ترهات حکماء که خود از کمین گاه محکم جنود ابلیسند که در حمله اول از این کمین از بنیان اسلام و اساس ایمان اثری نگذارند **فی کتاب** جامع الاخبار از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که طالب علم افضل است نزد خداوند از مجاهدین و مرابطین و حج و معتکفین **فی کتاب** تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که جناب صادق علیه السلام فرمود علمای شیعیان ما مرابطین اند در سرحدیکه در پی آن ابلیس و عفریتهای اوست منع میکنند ایشانرا از بیرون آمدن بر ضعفای شیعیان ما و منع میکنند از مسلط شدن بر ایشان شیطان و تابعان ناصبی او را و امام علی النقی علیه السلام فرمود اگر باقی نمیماند بعد از غیبت قائم شما از علمای خوانندگان بسوی خدا و راهنمایان خلایق و منع کنندگان اعداء از دین او بدلیلهای خدائی و رها کنندگان ضعفاء بندگان خدا را از دامهای شیطان و سرکشان او و دامهای ناصبیها هر آئینه باقی نمی ماند احدی مگر آنکه بر میگشت از دین خدا ولکن ایشانند که نگاه میدارند مهار قلوب ضعفاء شیعه را چنانچه نگاه میدارد صاحب کشتی سکان او را ایشانند بهترین خلایق در نزد خداوند از فهمیدن بزرگی مقام این قسم مرابطه منکشف میشود که اجر اعانت تقسیم از مرابطین و عده شده اضعاف آن در این قسم خواهد بود البته والله العالم **چهارم** آنکه غالب این طایفه از مجاورین قبور سادات جهان و عاکفین ضرایح مقدسه شفعاء محشر مانند و اعانت و احترام مجاورین از لوازم تعظیم و تجلیل و آثار محبت و عبودیت آنان است که انتخاب اختیار کردن این بقعه را برای تعیش و توطن بسبب تشرف و تزین اوست به بودنش محل غیبت اجساد طاهره ایشان و رسیدن اقدام مبارک ایشان بآن مکان و هر که در دعوای محبتشان صادق و در مقام خلوص مودت مستقیم خود را در محبت و رعایت مجاورین که از منسوبان و متعلقان و وابستگان ایشان محسوبند در نزد هر عاقل و بصیری مختار نه بیند بلکه در نهایت شوق و شعف آنچه در سویدای قلب آرزو داشت که بوجود مبارک و ذات مقدس خود شان کند حال بآن رسیدن دست بجود شان بوابستگانشان کند بلکه ملاحظه خوبی و بدی و زشتی و زیبائی اعمال و کفتار آنها را نکند چه آن جهتی که وا میدارد مدعی محبت را بر اعانت آنها که انتسابشان است بمحبوب حقیقی بنحو مذکور موجود و محقق و باراستی دعوی جهة مذمت بر فرض وجودش بنظر نیاید و اگر نظر در آن مانع شود او در دعوای خود کاذبست و رشته محبت هر چه محکمتر شود سریان آثار محبت از محبوب بانچه منسوب باو است و ازدیاد اسمی در آن دارد است بیشتر شود تا کار بجائی رسد که با حیوان و نبات و جماد که فی الجمله تعلقی بمحبوب دارد احترام و تعظیم مالی و زبانی و جوارحی بجا داشته با آنها کنند و با هزاران اشتیاق پیشانی و رخسار بغبار اقدام و اعتاب آنها مالند و شواهد این مطلب از کتاب و سنت و وجدان و طریقه ابنای زمان در محبتهای باطله محرمه و غیر محرمه بسیار است و بعضی از آثار وارده در اماکن شریفه و حکایات

در این اعصار اکتفا میکنیم بدان اول آنکه سزاوارترین اشخاصیکه عمل کنند باوامر خداوند و اعراض کنند از محرمات او و بجا آورند حقوق
واجبه و مستحبه و ترک نشود از ایشان کردار نیکو و وسیلهٔ تقرب و نجات حاملین احکام و حجج ملک علام علیهم السلامند که بر حقیقت مصالح
و منافع آنها مطلع و خبیر و بر مضار و شرور آنها واقف و بصیراند و از جملهٔ حقوق موکده که اداء و حفظ آن بحریص و تشدید یاد شده حق جوار
و همسایگی است چنانچه مشروحاً بیاید در مقام سیم از باب پنجم بنحوی که در هیچ کتابی یافت نشود و در اینجا اجمالاً اشاره میشود **در** کافی از
حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت نموده که حسن جوار آباد میکند دیار را و زیاد میکند عمرها را **و از** جناب صادق علیه السلام روایت
نموده که روزی را زیاد میکند و فرمود نیست از ما کسی که نیکو رعایت نکند مجاورت آنرا که همسایه او شده **و از** رسول خدا صلی الله علیه وآله
روایت نموده که ایمان نیاورده بمن کسیکه شب را بسر برد با سیری و همسایه او گرسنه باشد **و در** فقیه از آنجناب مرویست که هر کس اذیت
کند همسایه خود را حرام میکند خداوند بر او رایحه بهشت را و جایگاه او جهنم است و چه بد جائی است و کسیکه ضایع کند حق همسایه را از ما نیست
و پیوسته جبرئیل مرا وصیت نیکو بهمسایه تا آنکه گمان کردم زود است او را میراث بر میکند **و در** فقیه از آنکتاب از حضرت سجاد علیه السلام
روایت کرده که حق همسایه تو حفظ او است در حال غیبت و اکرامش در حال حضور و یاری کردنش در وقتیکه مظلوم شده و تجسس مکن
معایب او را و اگر دانستی از او بدی بپوشان آنرا بر او و اگر میدانی نصیحت ترا قبول میکند نصیحت کن او را میان خود و او یعنی در حضور کسی نباشد و
رها مکن او را در بلاها و درگذر از لغزش او و عفو کن گناهش را و معاشرت کن با او معاشرت نیکو و ثانیه اینکه اول کسیکه مراعات حق جوار کرده
حضرت احدیت است که با تنزه ذات احدیتش از عوارض اجسام و تقدس از استقرار در بقعه و مکان و دو بقعه بعضی و دوری از سایرانام چون کعبه را خانه خود قرار داده
ابتداء مجاورانش را بفضایل و خصایص مکرم داشت بنی آدم را از سخط خود مامون و از گردش بقصاص و جرایم و مطالبه حقوق محفوظ کرد **من**
دخله کان امنا و در کافی از حلبی روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام از آیه مذکوره فرمود
وقتی بنده جنایتی کند در غیر حرم پس فرار کند بسوی حرم جایز نیست از برای احدی که او را در حرم بگیرد **و از** علی بن ابی حمزه روایت کرده
که آنجناب فرمود کسیکه دزدی کرده در غیر مکه یا جنایتی بر نفس خود وارد آورد پس فرار کرد بسوی مکه بگیرند او را مادامیکه در حرم است تا آنکه از حرم بیرون
رود **و از** سماعه روایت کرده که خدمت آنحضرت سؤال کردم از شخصی که از او طلب داشتم و از من پنهان شد مدتی پس دیدم او را که در کعبه طواف
میکرد آیا مطالبه کنم از او مال خود را فرمود نه و سلام مکن بر او و مترسان او را تا از حرم بیرون رود و گویا نهی از سلام بجهة خجالت نکشیدن او است
و همچنین مردگان مدفون در آنجا را از فزع اکبر ایمن کرد چنانچه **در** کافی از آنجناب مرویست که هر کس دفن شود در حرم ایمن خواهد بود از فزع اکبر
راوی گفت از نیکوکار مردم یا از بدکار آنها فرمود از خوب ایشان و بد ایشان **و** نیز وحوش و طیور آنجا را معزز داشت **چنانچه در**
آن کتاب مرویست از عبدالله سنان که گفت سؤال کردم از آنجناب از آیه گذشته که آیا مقصود خانه کعبه است یا حرم یعنی کسیکه داخل
خانه شود مامونست یا حرم فرمود کسیکه داخل حرم شود از مردم در حالیکه پناه آورده بآن پس او مامونست از غضب خداوند و هرگاه داخل
شود از وحش و طیر امان دارد از اینکه بگیرانند یا اذیت کنند او را تا از حرم بیرون رود **و ایضا** از آن حضرت روایت کرده که
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود در فتح مکه آگاه باشید بدرستیکه خداوند حرام کرده مکه را روزیکه آفرید آسمان و زمین را پس او حرام است بحرام
کردن خداوند تا روز قیامت دور و پراکنده نکنند صید او را و قطع نکنند درخت او را و نبرند گیاه او را و حلال ندانند لقطه یکسنده او را الا که
برای کشتن و شکستن اعضاء و پراکنده کردن و خوردن گوشت و تخم آنها کفاره قرار داده که در جای خود مشروح است بلکه اگر صیدی در خارج گرفت
و همراه آورد در حرم باید رها کند **و** تنبیه گیاه و درخت آنجا را مکرم داشته چنانچه دانستی **و هم در** آنکتاب شریف از جناب صادق
علیه السلام مرویست که فرمود هر چیزیکه در حرم بروید حرام است بر جمیع مردم **و** معاویة بن عمار از آن حضرت سؤال کرد که درختی است اصلش در

حل یعنی بیرون حرم و شاخه اش در حرم فرمود اصلش حرام است بجهة شاخه و عرض کرد اصلش در حرم و شاخه اش در حل است فرمود شاخه اش
حرام است بجهة اصلش **و دوم** حضرت رسول و خلفای راشدین او صلوات الله علیهم که ملاحظه حق جوار نیز کردند چنانچه **در** کافی
از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود مکه حرم خدا است و مدینه حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله
و کوفه حرم من است هیچ جباری اراده نکرده آنرا یعنی بقصد بدی مگر آنکه در هم شکند خداوند او را **و از** حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله روایت کرده
که فرمود کسیکه آشکارا در مدینه حدثی کند یا جای دهد آشکارا کننده او را پس بر او است لعنت خدا راوی گفت حدث چیست فرمود کشتن **و در**
من لا یحضر مذکور است که چون آنحضرت در سال هجرت داخل مدینه شد فرمود خداوندا محبوب کن مدینه را پیش ما چنانچه مکه را محبوب
کردی و از آن حکمتر و برکت ده صاع و مد او را و تب او را و وباء او را نقل کن بجحفه و آن شش منزلی از مدینه دور است از مکه معظمه و میقات
حاج شامی است **و در** کافی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود کسیکه بمیرد در مدینه مبعوث میکند خداوند او را در زمره امان یافتگان
در روز قیامت و اخبار بسیار وارد شده که آنحضرت نیز حرام کرد صید حرم مدینه و قطع کردن درخت او را و تفصیل احکام حرم مکه و مدینه
در کتب فقها مذکور است **و در** امالی ابوعلی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود مکه حرم خداست و مدینه حرم محمد صلی الله علیه
وآله و کوفه حرم علی بن ابی طالب علیه السلام بدرستیکه علی علیه السلام حرام کرد از کوفه آنچه را حرام کرد ابراهیم از مکه و محمد صلی الله علیه وآله از مدینه
و اخبار بسیار در فضیلت دفن در ظهر نجف و برداشتن عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر از مدفون در آنجا و فضیلت از دو آنجا که هر نظری در
آن ثواب زیارتی با حج و عمره دارد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد و ثواب حاجی در نجف که هر شبی مقابل هفتصد سال عبادت است
وارد شده زیاده از متواتر و همه اینها از روی ادای حق جوار است و عطای صاحب منزل بهمسایگان باندازه شأن و تمکن او است **و**
اینکه گوئیم پس امر آن عجیب است چه بعد از تامل در اخبار ظاهر میشود که رعایت جوار حضرت ابی عبدالله علیه السلام از جانب حقتعالی و جد
و پدر و مادر آن بزرگوار صلوات الله علیهم اجمعین بقدری رسیده که بوصف در نیاید و در جمله از آنها تصریح شده که انجا را خداوند حرم مبارک امن خود قرار داده
پیش از آنکه مکه را حرم خود کند و اجابت دعا را برای مجاوران مقرر نمود و خاکش را شفا کرد و آنجا را محل تردد ملائکه کرد پیوسته دسته نازل و
دسته بالا میروند و هر روز هفتاد هزار از ایشان فرود میآیند اول طواف میکنند حول کعبه آنگاه میآیند بمدینه و سلام میکنند بر حضرت رسول
صلی الله علیه وآله پس میآیند بنجف اشرف و بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سلام میکنند پس میآیند بکربلا و شب را در آنجا بسر میبرند و
پیش از طلوع آفتاب عروج میکنند و همچو دیگر نیز وارد شده و ثواب دعا و زیارت و نمازهای آنها که هر نمازی مقابل هزار نماز آدمیان است
همه از آن ملائکه زیر دیوان و ذریت است بلکه ثواب عبادت ملائکه حفظه اعمال بنی آدم که پس از خوابیدن انسان در کربلا حاضر میشوند چنانچه در کامل
الزیاره از جناب صادق علیه السلام مرویست و همچنین استغفار و دعای حاملان عرش برای مؤمنین بنص آیه شریفه **الذین یحملون العرش و**
من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین امنوا شامل یا مختص بایشان است چه ارض
حرم اقدس و مطهر نظر قدوسیان بآن و اهلش بیشتر است **و** بالجمله از مجموع این نوع اخبار و آثار ظاهر میشود کثرت عطوفت و مهربانی و نظر
مرحمت بصاحبان این اماکن شریفه بمجاوران و پناه آورندگان بمشاهد ایشان و معزز و محترم بودن این گروه در نظرشان و این مطلب گویا امر گوارا
در اذهان جمیع انام چه داعی بر حمل مردگان از بلاد بعیده با آن زحمات و ضیاع و تحمل ملائمات از مخالفین و اهل هر جزء جزء جای پیدا شدن
حق مجاورت برای آن بیچاره که ادای آن حسب الوعده نیست جز رفع شداید برزخ و عذاب قیامت و ارتفاع درجات حسب مراتب ایشان
چیز دیگری نیست پس چه شد که استخوان مردگان با همه بدی کردار بجز دفن در جوار بغیر اختیار خود قابل این همه اکرام و احسان شده تا آنکه
دیلمی در ارشاد القلوب نقل کرده که جمله از صلحا دیدند که از جمیع قبور وادی السلام خطی مثل ریسمان کشیده و متصل بقبر مطهر حضرت امیر علیه السلام

شده و زنده‌ها با مجاورت سالها و نقل باین اماکن بپای خود دخواه مشتاق و گرسنگی و اشتغال بعبادت و زیارت در لیالی و ایام و کور کردن چشم
حتی لعین و بغیظ آوردن دشمنان در بلند کردن این شعایر و تعظیمش محل نظر و لطف خاص و مورد احسان و اکرام ایشان نمیشوند البته چنین نیست
با آنکه هم همسایه و جارند و هم صاحب بالجنب چنانچه خواهد آمد در بابی هم مقتضا و اگر نبود نصوص و آیات و اخبار و سیره مستمره جمیع ارباب عقول در
احترام مجاورین بیوت و پناه آورندگان بساحت عتبه آنها کفایت میکرد در اثبات این مدعی و وضوح این دعوی آنچه مشاهده میشود در سال
و ماه از لطفهای مخصوصه که بمجاورین خود میکنند از کشف کرب و رفع هموم و اداء دیون و شفاء امراض درگاه شدت و اضطرار و دفع دشمن
که علاوه بر آن که خود نعمتی است باعث زیادی ایمان و تکمیل یقین و استحکام مودت میشود کمتر کسی دیده شده که در ایام مجاورت باین فیض
فایز نشده باشد ولااقل در غیر خود دیده و غالب آنست که در صدد پیدا کردن و تفحص این امور نیستند بلکه التفات و تفطن باین امور ندارند والا در هر
عصری هزارها از آن میتوان جمع کرد سید فاضل بدیع الدین رضوی در کتاب حبل المتین بعضی از آنچه در عصر او که نزدیک بعصر علامه مجلسی است و واقع
شده بود در نجف اشرف جمع کرده و در کتاب وسیلة الرضوان پاره از آنچه در مشهد مقدس و حقیر در کتاب دار السلام که تالیف آن از برکات ظاهره
مجاورت بود بعضی از وقایع این ازمنه را مختصرا ضبط کردم و حال بجهة استشهاد و تبرک بقلیلی از آثار و اخبار و حکایات قدیمه و جدیده اکتفا
میکنم چه استقصای آن علاوه بر عدم تمکن و احتیاج بفراغت تمام که مفقود است خارج است از وضع کتاب **حکایت اول** جناب عالم
تقی و زاهد صفی آقا علی رضای اصفهانی همشیره زاده مرحوم خلد آشیان حاجی کلباسی اعلی الله مقامه که از یگانه صلحای مجاورین و سرآمد اتقیاء عاملین است
فرمود وقتی مایل شدم بمطالعه نهج البلاغه و بعد از تفحص بدستم نیامد قبل از ظهری بحرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شدم و بعد از
زیارت بزبان فارسی عرض کردم اگر مصلحت بدانید نسخه نهج [illegible] فرمائید که چند روزی از مطالعه آن متمتع شوم پس بیرون آمدم و بجهة ادای
فریضه با جماعت رفتم بمسجد شیخ جلیل و فقیه نبیل شیخ حسن خلف خاتم المجتهدین شیخ جعفر نجفی اعلی الله تعالی مقامهما و مشغول شدم بنافله ظهر شخصی
در پهلوی من بود که او را نمیشناختم و سابقه با او نداشتم بعد از ادای دو رکعت چون خواستم برخیزم رو کرد بمن و گفت نهج البلاغه بسیار خوبی
دارم میخواهم چندی نزد شما باشد مطالعه کنید پس متحیر شدم از سرعت اجابت آنگاه رفت و نسخه را آورد و دیدم نسخه خوش خط مذهب صحیحی است
با حواشی بسیار خوب پس شکر الهی را بجای آورده از او گرفتم و مدتها از فیض مطالعه او محظوظ و بهره‌مند بودم **حکایت دوم** مرحوم خلد
آشیان حاجی میرزا یوسف بروجردی که قریب چهل سال مجاور کربلا بود در غایت وثوق و دیانت نقل کرد که در اوایل مجاورت مواظبت
بر خواندن قرآن داشتم و قرآن کوچک نداشتم که همراه خود نقل کنم و از فیض قرائت در حرم مطهر و سایر مجالس محروم بودم لهذا از جناب عالم
فاضل آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد که در آنوقت مرجع انام بود خواهش قرآن کوچکی کردم بر رسم امانت تا زمانیکه خود تحصیل کنم گفت قرآن خوش
خط مذهب وقفی نزد من هست از شخصی از اهل کرمانشاه که بامانت سپرده چنانچه نهایت مواظبت در حفظ آن میکنی میدهم [illegible] پس گرفتم
و از خود جدا نمیکردم چند روز پس از گرفتن زواری از عجم آمدند که در میان ایشان زن فقیری از اهل بروجرد بود و بجهة آشنائی [illegible] در خانه
بردم دیگر و آن ایام تابستان بود که شبها در بام بسر میبردیم صبحی از خواب برخاستم اهل خانه حسب المرسوم اسبابیکه در بام بود بردند پایین و
کتابیکه این قرآن در بالای آنها بود در ایوان خانه که محل نشستن روز بود گذاشتند و مراجعت کردند بجهة بردن بقیه اسباب در این حال آن
زن بجهة وداع آمد در صحن خانه کسی را ندید پریشانی او را وا داشت که آن قرآن را برداشت و رفت کسی بر حال او مطلع نشد چون از بام بزیر
آمدیم قرآن را ندیدیم هر چه جستجو کردیم اثری ظاهر نشد بسیار مهموم شدم زیرا که احتمال میدادم بعضی که از حال من مطلع نیستند حمل بر دروغ کرده
مرا متهم کنند و ابراد و سید ندادن قرآن دانند پس بحرم مشرف شدم و عرض کردم که در مجاورت خود نپسندید که مرا باسم دزدی
بخوانند و از زیادتی پریشانی خیال [illegible] پس نزد بعضی از رفقا شنیده برای تسلی آمدند نزد من و هرچه خواستند این خیال را از من زائل

کنند

کنند نشد تا آنکه مرحوم میرزا فتحعلی اصفهانی که از دوستان پیشنماز معروف بود و کمال صداقت با من داشت اظهار کرد که بهتر از آن [illegible]
میگذارم باز تسکین خاطر من نشد تا آنکه شب شد و بهیچ نحو [illegible] پریشانی حواس [illegible] کردم چون آفتاب طالع شد [illegible] از بام بزیر آمدیم
دیدم در خانه بهم خورد و آن زن در غایت شتاب و خستگی خود را بصحن خانه انداخت و قرآن را انداخت بسمت من و گفت قرآنت را بگیر آیا این قرآن
قدرها ارزید که اینهمه جفا بر سر من آوردی و عالم را از دستم در کردی متعجب شدم گفتم از آنچه میگوئی خبری ندارم و ابدا خیالی نکرده‌ام قرآن را تو برده
مگر چه شده گفت دیروز صبح آمدم شما را وداع کنم کسی را در خانه ندیدم چشمم بر این قرآن افتاد طمع کردم و گرفتم بردم عصری باز وار حرکت کردم چون به
کاروانسرای دو فرسخی کربلا رسیدیم قافله ماندند که سحر حرکت کنند برای مسیب من چون پیاده بودم و خرجی و اسباب [illegible]
و از بیم آنکه مبادا بجهة [illegible] قرآن کسی از عقب من بیاید از قافله دور شدم و قرآن را با خود برداشتم و در جائی [illegible] که [illegible]
مخفی کردم و قرآن را در زیر سر خود بر زمین گذاشتم و خوابیدم [illegible] بیدار شدم که قافله همه رفته بودند [illegible] ماندم [illegible]
دو سوار عرب دیدم که نیزه در دست داشتند و بمن حواله کردند و گفتند بکربلا و قرآن را ببر [illegible]
بدویدن و هر وقت که بعقب خود نگاه میکردم میدیدم سوارها از پشت سر میآیند و سر نیزه [illegible]
اول طلوع بدر قلعه شهر رسیدم چون ملتفت شدم اصلا اثری از آن دو سوار ندیدم و تمام این دو فرسخ را [illegible]
بر سر من فرستادی و حال نمیدانم بر سر راه هم چه آمده باید بروم [illegible]
قرآن را برداشتم و دیدم [illegible]
آوردم **حکایت سیم** جناب سید مؤید صالح زکی حاجی سید رضای شیرازی معروف بکتاب فروش [illegible]
فیض مجاورت فایز و در تقوی و صلاح ممتاز نقل کرد که در اوایل مجاورت مواظب بودم [illegible]
و کثرت عرق بدنم مجروح شده کم کم بمرضهای مختلفه مبتلا شدم قریب دو سال طول کشید و از خود مأیوس شدم و از جمله آنها اختلال خیال
و وسوسه صدر بود که کار را بر من تنگ کرد تا آنجا که از زندگی ملول شدم روزی در مقابل ضریح مقدس کربلا نشسته بودم [illegible] عرض کردم که
حال من بر شما پوشیده نیست چنانچه صلاح دانید و مرا شفا دهید هر ساله در ایام محرم و صفر ده شب تعزیه داری بکنم [illegible] طعام کنم [illegible]
قسم بخدا از جای خود حرکت نکردم مگر آنکه از آن امراض هیچ در من باقی نماند گویا هرگز مبتلا نشده بودم [illegible] هر ساله [illegible] وفا میکند با آنکه
غایت پریشان و مقروض است **حکایت چهارم** عالم ربانی و فاضل صمدانی مؤید مسدد قطب دایره زهد و اخبار و اسرار قرآنی جناب
آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله تعالی نقل کرد که وقتی در انگشتان [illegible] در این ماده
از انفجار چنانست که چندین شب و روز خواب را از چشم هر دو [illegible] ماده که غالبا انگشتانست [illegible]
در حرم مطهر امیر المؤمنین شدم و موضع درد را بضریح مالیدم فورا درد ساکن شد [illegible]
[illegible] و ایضا زمانی مشغول تداوی بود بجهة مرض [illegible] برای زیارت [illegible] مشرف شده
العمل طبیب باشد چند روز شیر میل کند و تا در بلد بود عمل کرد و چون از آنجا بسمت نجف اشرف حرکت کرد و در کاروانسرای بین راه منزل کرد
آنوقت که تابستان بود آبادی آنجا منحصر بود بدو سه خانوار عرب پس همراهان در صدد تفحص شیر برآمدند و در نزد آنها نیافتند بلکه اصلا گاو و گوسفند
و غیر از ایشان نیز احدی در بیرون و اندرون کاروانسرا نبود پس مأیوس شده برگشتند با افسردگی زیاد و سفره را باز کردند و جناب ایشان متحیر که با
آن مزاج با نان خشک مانده چگونه لقمه برداشت هنوز بدهن نبرده از پهلوی دیوار اینکه در آن نشسته بود دستی ظاهر شد با کاسه شیری و آن را در
سفره گذاشت و صاحب دست خود را ظاهر نکرد مانند زنیکه در پشت دیوار خود را پنهان کرده باشد و بدست آن زاده پس بعد از شکر الهی [illegible]

غذا

دیدی [illegible] ایشان [illegible] هست [illegible] از آن و [illegible] بودی و دیگر آن سخنان جزء السعادات میکردند گفتم در کجا

کم شده گفت میان [illegible] کربلا و در راه از [illegible] شد پس از صداقت و یقین و اخلاص او تعجب کردم و خداوند را شکر کردم بدیدن این معجزه

بزرگ **حکایت** [illegible] نقل کردند که از جملهٔ ایشان است عالم متقی آقا علی رضای اصفهانی و جنابان عالمان عابدان صالحان

میرزا محمد باقر [illegible] و جناب آخوند مذکور که در تقوی و دیانت ایشان احدی را شبهه و تزلزلی نیست و غیر ایشان در اصل حکایت

[illegible] است که در زمان مجاورت مرحوم والد در شهر من رأی بجهة خدمت مذکوره من نیز با ایشان بودم

[illegible] مشغول و استراحت مینمودند من در جای [illegible] تهذیب طلبت

[illegible] دیدم در دست دو الی سوزن و خیاط الیست که آن پارچه را میدوزد

[illegible] برای چیزیکه از برای او شأنیت و دوست دارم که از کار

[illegible] سؤال کردم فرمود [illegible] داخل شدم در حرم [illegible] و با من کسی نبود پس مشغول شدم بنماز و چون سر از رکوع

بلند کردم دست کردم در [illegible] که مهر تربت را گرفته در موضع سجود بگذارم و دیدم نیست پس متحیر ماندم در تحصیل چیزیکه سجود بر آن جایز باشد

و با من غیر او چیزی نبود و در این تحیر بودم که مهر ساخته مثل مهرها که در کربلا میسازند از داخل ضریح مقدس بلند شد بسوی هوا آنگاه منحرف شد بسوی من تا

[illegible] در موضع سجود پس سجده کردم بر آن [illegible] شکر الهی بر این نعمت عظیمه پس [illegible] فرمود که آن را در کفنش بگذارم و جناب آقا علی

رضا سلمه الله تعالی گفت این مهر را در نزد ایشان زیارت کردم [illegible] و در شکل هشتمین بود **حکایت یازدهم** خود در روز پنجشنبه بود که

بدرد دندان مبتلا بودم و کمال شدت میکرد تا شب جمعه شد و وقت مغرب داخل در حرم عسکریین علیهما السلام و مشغول شدم بزیارت جامعه

[illegible] ملتفت نبودم گرچه میخواندم و متفکر و مهموم بودم که با این درد چگونه نماز بخوانم و از بی توفیقی از فیض این شب محروم ماندم چون

از زیارت فارغ شدم بقصد استشفا طرف گونه که آن دندان در آن سمت بود بر عتبه ضریح مقدس مالیدم و مستدعی شدم که اقلا بقدر زمان

وقفه در حرم مرا مهلت دهند [illegible] گویا اصلا دردی نداشتم و از آن هم بالمره فارغ شدم **حکایت دوازدهم** جناب

عالم فاضل تقی و سالک عابد صفی [illegible] مانع ذکر اسم خود در این کتاب اصلح الله تعالی حاله و کثر فی المسلمین امثاله که [illegible]

تعجب دیگر انسانست چه در ایام سال روزه دار و غذا منحصر در یکوقت و همیشه با وضو و طهارت واقعی بدن و لباس و مواظب غالب صلوات

داوود شب و روز و با این حال چون سایر اهل علم مشغول درس و بحث و نوشتن در تابستان و زمستان بنحویکه امتیازی میست احدی را

بر ایشان و چند سال قبل با زحمت و مشقت خود را بمکه مشرفه رسانده و از آنجا بمدینه طیبه با نداشتن بضاعت جز اکسیر توکل یکسال در آنجا رحل

اقامت انداخت و از زیارت و عبادت و تعلیم مسائل بعوام شیعیان آنجا حظی وافر بر داشت در سنه نود بنجف اشرف مشرف شد با

دو نفر از اهل علم طبرستان خانه گرفتند و مشغول تحصیل بودند جناب ایشان قدری تنخواه داشت کسی بر آن مطلع نبود وقتی بخیال افتاد که

وجودش منافی توکل و بقای آن با وجود فقرا و مستحقین مانع از توفیق در رسیدن بکمال ایمان پس در یک روز آن تنخواه را که قریب هشتاد تومان بود

بر فقرا تقسیم کرد و بقدر دو ماه قوت را نگاه داشت نقل فرموده دوازده روز پیش از انقضای مدت مزبوره شبی سحرگاه قبل از فجر با نیم ساعت

در حرم مطهر را باز نموده و چراغها را روشن کردند با جناب آقا شیخ حسن [illegible] کلیددار و دو نفر از مجاورین وارد حرم شدیم بجهة ادای نافله شفع

و وتر در پایین پا زیارت مختصری تعجیلا خواندم و در بالای سر مبارک قریب بضریح مقدس نافله شفع را بجا آورده هنوز بجهة وتر برنخواسته

ملتفت طرف راست خود شدم مقدار هفت یا هشت قران سفید مشاهده نمودم و در همان طرف بمقدار فاصله شخصی حاجی از مجاورین

نشسته بود پرسیدم از شما است گفت نه با آنکه حسب عادت اول شب وقت بستن در حرم جاروب میکنند و خدام با چراغ کمال فحص را مینمایند

بعد از مقام جستجوی او بر آمدند از داخل و خارج و اطراف اثری از او و از شیر و اسباب شیر ظاهر نشد و غیر آن دو سه طایفهٔ اعراب احدی را

نیافتند **حکایت ششم** و ایضا روزی در کربلا بقصد حرم بیرون آمده و در آن روزها خیال سفری داشت در بین راه شخصی

برخورده سؤالی کرد و پس دو حبه قلیلی که همراه داشت و غیر از او همراه و در منزل چیزی نداشت باو داد و پس از زیارت از حرم بیرون آمد و در صحن

در ایوان حجره قبلی متصل بسمت غربی نشست پس سیدی از کفشداری بیرون آمد و میل بسمت ایشان کرد و چون نزدیک شد بعد از سلام

بدون سؤال و جواب و شناختن سابق چیزی که در مشت خود داشت در دست ایشان گذاشت و رفت و دیگر او را ندید و پیش از آن هم

هرگز او را ندیده بود و آن وجه مقدار کفایت سفر ایشان بود که در نظر داشتند **حکایت هفتم** جناب سید سند و عالم معتمد آقا سید

هادی عاملی الاصل کاظمینی المسکن سلمه الله تعالی برادر زاده عالم جلیل و حبر نبیل آقا سید صدر الدین عاملی متوطن در اصفهان که در زهد و تقوی

یگانه زمان و در [illegible] نقل کرد که در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت گرانی شدیدی در عراق عرب پیدا شد و چند روز بر ما

گذشت که قادر بر تحصیل گندم نشدیم قدری برنج در خانه داشتیم روزها با آب طبخ میکردیم و بهمان قناعت داشتیم تا آنکه از رطوبت برنج مرضی

در شکم بعضی از اولاد پیدا شد پس [illegible] بیرون رفتیم بجهة تحصیل مقداری گندم [illegible] و هر جا که گمان میرفت از دکان و خانه رفتیم

بدست نیامد تا آنکه بنهایت بسیار زحمتی شدیم [illegible] مشرف شدم بروضه مطهره جوادین علیهما السلام [illegible]

شدم مقداری گندم مرا که باین مرض [illegible] بخانه برگشتم دیدم در صحن خانه زیاده از سی من تبریز گندم سفید پاکیزه که گویا در تمام عراق

پیدا نمیشد پس پرسیدم از کجاست گفتند مردی آورد و گفت این مال فلانست و اسم شما را برد و چون باز اسم او را سؤال کردیم گفت [illegible] پس شکر

کردم و زیاده از مقدار حاجت را میان همسایها و فقرا تقسیم کردم و در بلد از هر کس اسمش محمد بود پرسیدم منکر شد و تعجب میکرد از آنکه چنین اتفاقی

و در حق او برود **حکایت هشتم** و نیز نقل فرمود که وقتی رخوت عیال من مندرس شده و از من مطالبه جامه نو داشتند و این در ماه

رمضان بود و دستم بغایت تهی بود و از قیمت آنها خالی بود پس اعراض کردم چون اعاده کردند وعده دادم که در عید فطر خواهم گرفت پس زمان

نزدیک شد و بضرورت چیزی باقی ماند فرزندم سید حسن بی اطلاع من از بعضی اصدقاء و بازار برای هر یک از ایشان یکپارچه گرفت بخواهش

برای بعضی پیراهن و بعضی زیر جامه و [illegible] چون شب اول ماه شوال شد صدای مردی از در خانه بلند شد که اهل خانه را آواز میکرد پس یکی از فرزندان

رفت نزد او بقچه بسته باو داد و رفت چون آورد و گشودیم دیدیم رخوت تمام اهل خانه است از بزرگ و کوچک بر حسب قامت و مقدار ایشان

سوای آن یکپارچه که بی اذن من گرفته بود که در لباس هر یک نبود و من جهة نقصان آن پارچه را از رخوت هر یک ندانستم تا آنکه فرزندم

سید حسن چیزی او تهیه کرده بود بدون اذن من پیش از آن **حکایت نهم** نیز نقل فرمود از جناب عالم ربانی و ابوذر ثانی صاحب

کرامات باهره و فضایل ظاهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی تلمیذ خاص و صاحب اسرار جناب بحر العلوم اعلی الله مقامهما که در ایام مجاورت

[illegible] در بلده سامره روزی در حرم مطهر نماز میخواندم و کسی غیر از من در آنجا نبود ناگاه مرد ترکی داخل شد و بعد از زیارت بزبان ترکی

بحضرت خطاب کرد که خرجی من کم شده و از تو میخواهم و تو میدانی من چیزی ندارم مرا بوطن برساند و خرجی من منحصر بود در همان و از تو جدا نمیشوم

تا از تو نگیرم و چیزی را از گوشش بیرون نکرد و از این جنس سخنان مکرر میگفت و گمان میکردم این زبان را نمیدانم چون سخنانش زشت بود بر

خاطرم ناگوار آمد و منع کردم و متغیر شدم که این چه سوء ادبست که با امام علیه السلام میکنی گفت ترا چه کار میان من و امام من و اخل میشوی برو پی کار

خود من بهتر ایشان را میشناسم و حق ایشان را رعایت میکنم و تا مطلبم را نگیرم نمیروم پس برگشتم بمکان خود و در او بسمت بالای سر رفت آمد و مشغول شد

بنشستن و دور ضریح طواف میکرد و من در امر او فکر میکردم ناگاه صدائی شنیدم مثل صدای زنجیر در طشت چون نگاه کردم دیدم کیسه بر زمین

افتاد متصل بضریح و آن مرد در سمت پایین پا بود و چون آن صدا را شنید بآن سمت برگشت پس کیسه را دید برداشت خوشحال و مسرور گشت

از آنجائیکه بر سرهوای عالم دیگر بود اعتنا، نموده بلکه ملتفت نشدم بحاجی مزبور گفتم برداشت چهار پنج روز حال فحص را از خدام و زوار و مجاورین نمود احدی مدعی نشد بالأخره وجه را خدمت جناب فقیه کامل شیخ محمد حسین کاظمی داده بعد از زمانی از عوالم دیگر معلوم شد که از انعامات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و برخود حرام کردم و برای من در آن خسرانی بزرگ **حکایت سیزدهم** در آن سال چنانچه خود نقل کرده حقیر هم مطلع شدم بعد از تمام شدن مدت مزبوره از آنخانه بیرون آمد در صحن شریف حجره تنها گرفت و معاشرت را ترک کرد و امر خود را از همه پنهان نمود چند روزی گذشت از نذر مزبور که ابداً قوتی نخورد فرمود ضعف در خود یافتم مفاصل اعضایم بدرد آمد که از شدتش بطاقت شدم بعد از تشرف بحرم مطهر اعضایم را از زانو و کمر و مرفق و بند انگشتان و غیر آن بضریح مطهر مالیده عرض نمودم من طاقت درد ندارم بنابراین نمود فوراً جمیع دردها رفع شد اثری از آنها باقی نماند پس از آن صفراء زیادی در دهنم ظاهر شد بنحویکه قدرت بر سخن گفتن نداشتم و هوا هم گرم چون در وسط جوزا بود تشنگی خیلی صدمه میزد و شکم به پشت چسبیده قد دوته شد ثانیاً ملتمس و متمسک بضریح مقدس شده هر سه فقره رفع در روز دوازدهم این عمل مرحوم سید ابراهیم دامغانی که از اتقیا مشتغلین بود فوت شد همراه نعش بدریا رفته از آنجا بنجف از آنجا بوادی السلام رفتم و درس و مباحثه و نوشتن مثل سابق بر قرار سیل آب و غذا ابداً نبود در بازار عبور مینمودم همه اقسام نعمت در نظرم خاکی بود طبعم ابداً رغبت بچیزی نداشت لکن چه فایده دوستی از عمل آگاه بمقتضای محبت براهین اقامه نمودند بعضی از اساتید را نیز اطلاع داده بهر قسم بود مخل کار واز صعود بمقام عالی نگاهم داشتند مؤلف گوید در روز تشییع حقیر نیز همراه بودم و ابداً تغییر حالتی در ایشان ندیدم و در آن روز از باطن امر مطلع بودم و مراد از دوست یکی از علمای بلد آمل مازندران است که با ایشان در آنخانه بود و ایشان پس از اطلاع جناب فخر المحققین و قطب الفقهاء والاصولیین الحاج میرزا حبیب الله رشتی دام علاه را بر داشته بحجره صحن رفتند هر زبان که داشتند و آخر بحکم بتی ایشان را افطار دادند و حقیقت مرغی آسمانی را باز در قفص انداختند و حال تحریر این کتاب در مصاحبتشان در بلده طیبه سامره هستیم و در مواظبت بر عمل خویش غفلتی ندارد و جز حرم مطهر و مجلس بحث و درس و بعضی مجالس تعزیه معاشرتی ندارد و اوقات شریفش مستغرق در عمل آخرت و همه ایام روزه دار ادام الله تعالی ایام سعادته **حکایت چهاردهم** شیخ دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده از عبدالله ابن حازم که گفت بیرون رفتیم روزی با رشید از کوفه پس رسیدیم بجانب غریین پس آهوانی را دیدیم پس چرخها و سگان را بسمت آنها روانه کردیم پس ساعتی آنها را دواندند پس آهوان پناه بردند به پشته پس چرخها و سگان برگشتند پس رشید متعجب شد از این قضیه پس آهوان از پشته برگشتند پس چرخها و سگان دوباره بسوی آنها مراجعت کردند دفعه دیگر چنین کردند پس رشید گفت بسرعت بروید کوفه و کسیکه کهن سال تر باشد از همه نزد من آرید پس پیری از بنی اسد را نزد او آوردند پس رشید گفت خبر ده مرا که این پشته چیست گفت خبر داد مرا پدرم از پدرانش که آنها میگفتند در این پشته قبر علی ابن ابیطالب علیه السلام است خداوند او را حرم قرار داده هیچ چیز باو پناه نبرد مگر آنکه در امان خواهد بود پس بیرون هرون آمد و آبی خواست و وضو گرفت و در نزد آن پشته نماز کرد و دعا نمود و گریست و خود را بخاک مالید و امر کرد که قبتی بنا کنند که چهار در داشته باشد پس ساختند **حکایت پانزدهم** شیخ صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که گفت بودم با امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که بسمت صفین تشریف میبرد پس نقل کرده حدیثی طولانی در مرور در آن جناب بکربلا و گریستن و خبر دادن بمصائب ابو عبدالله علیه السلام تا آنکه فرمود حضرت که عیسی علیه السلام گذشت بکربلا و با او بودند حواریان پس دید در اینجا آهوانی را که بکرد هم آمده و گریه میکنند پس عیسی نشست و حواریین نیز نشستند پس گریست و ایشان نیز گریستند و ندانستند که چرا نشسته و چرا گریه کرد پس گفتند ای روح الله و کلمه او چه ترا بگریه در آورده فرمود آیا میدانید این چه زمین است گفتند نه گفت این زمینی است که کشته میشود در او فرزند رسول احمد صلی الله علیه و آله و فرزند نجیبه طاهره شبیه مادرم و دفن میشود در او همینستی که پاکیزه تر است از مشک زیرا که او طینت فرزند شهید است و همچنین طینت پیمبران و فرزندان پیمبران و این آهوان همین سخن میگویند و میگویند در اینجا چرا میکنند بجهة شوق بسوی تربت

جمع[2]

فرزند مبارک و گمان میکنند که ایشان ایمنند در این زمین یعنی تا در اینجا چرا میکنند از شر دشمن آسوده اند **حکایت شانزدهم** سید جلیل سید رضی در جزو پنجم تفسیر خود که مسمی است بحقایق التنزیل و دقایق التأویل در تفسیر آیه شریفه فیه آیات بینات در خانه خداوند نشانها و علامتهای باهره است بر وجود مقدس خداوند عالم میفرماید و چون عبارت سید در نهایت فصاحت بود بعینها نقل کردیم و هی آیَاتُ الْحَرَمِ الَّتِي لَا تُوجَدُ فِي غَيْرِهِ اَنَّ الْوَحْشَ وَالسِّبَاعَ اِذَا دَخَلَتْهُ وَصَارَتْ بِحُدُودِهِ لَا يَتَعَرَّضُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَلَا يُؤْذِي بَعْضُهَا بَعْضاً وَلَا تَصْطَادُ فِيهِ الْكِلَابُ وَالسِّبَاعُ سَوَانِحَ الْوُحُوشِ الَّتِي جَرَتْ عَادَتُهَا بِصَيْدِهَا وَلَا تَعْدُو عَلَيْهَا فِي اَرْضِ الْحَرَمِ كَمَا تَعْدُو عَلَيْهَا اِذَا صَادَتْهَا خَارِجَ الْحَرَمِ وَلَا اَدَلَّ عَلَى عَظِيمِهِ وَجَلَالَتِهِ عَلَى اَنَّ اللهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي اَبَانَ هٰذَا الْبَيْتَ وَمَا حَوْلَهُ بِهٰذِهِ الْآيَةِ مِنْ سَائِرِ بِقَاعِ الْاَرْضِ لِاَنَّهُ لَا يَقْدِرُ اَنْ يَجْعَلَ هٰذِهِ الْبُقْعَةَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا عَلَى مَا وَصَفْنَاهُ مِنْهَا وَاَنْ يَحُولَ بَيْنَ السِّبَاعِ فِيهَا وَبَيْنَ مَجَارِي عَادَاتِهَا وَحَوَافِزِ طَبَائِعِهَا وَعَلَى النُّفُوسِ الْمُتَسَلِّطَةِ الَّتِي رُكِّبَتْ فِيهَا حَتَّى تَمْتَنِعَ عَنْ مُوَاقَعَةِ الْفَرَائِسِ وَقَدْ اَمْكَنَتْ ... اَخْذًا بِهَا بَلْ تَأْنَسُ بِاَضْدَادِهَا وَتَأْنَسُ الْاَضْدَادُ بِهَا اِلَّا اللهُ سُبْحَانَهُ وَهٰذَا خَارِجٌ عَنْ مِقْدَارِ قُوَى الْخَلْقِ وَتَدَابِيرِ الْمَرْبُوبِينَ تا اینکه میفرماید فَاَمَّا الَّذِي شَاهَدْتُهُ اَنَا عِنْدَ مَقَامِي بِمَكَّةَ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَجْتُ فِيهَا فَامْتِنَاعُ الطَّيْرِ مِنَ التَّحْلِيقِ فَوْقَ الْبَيْتِ حَتَّى لَقَدْ كُنْتُ اَرَى الطَّائِرَ يَدْنُو مِنَ الطَّرْحِ السَّحِيقِ وَالْمَنْزَعِ الْبَعِيدِ فِي اِحْدَى طَيَرَانِهِ وَاَسْرَعِ خَفَقَانِ جَنَاحِهِ حَتَّى اَقُولُ قَدْ تَطْلُعُ الْبَيْتَ عَالِيًا عَلَيْهِ وَجَائِزًا بِهِ فَمَا هُوَ الْاَنْ يَقْرُبُ مِنْهُ حَتَّى يَكْسِرَ مُنْعَطِفًا وَيَرْجِعُ مُتَيَامِنًا اَوْ مُتَيَاسِرًا ... ... فَاَمَّا اخْتِلَاطُ الطَّيْرِ بِالنَّاسِ حَتَّى لَا تَنْفِرَ مِنْ ... فَهُوَ شَيْءٌ بَيِّنٌ وَاضِحٌ وَلَعَهْدِي بِجَمَاعَاتٍ مِنَ الْمُصَلِّينَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَهُمْ يَكُفُّونَ الطَّيْرَ بِاَيْدِيهِمْ عَنْ مَوَاضِعِ سُجُودِهِمْ لِشِدَّةِ قُرْبِهَا مِنْهُمْ وَاخْتِلَاطِهَا بِهِمْ وَلَقَدْ رَاَيْتُ ظَبْيًا وَحْشِيًّا تَخْتَرِقُ الْاَسْوَاقَ وَتَقِفُ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنْ بَائِعِي الْاَقْوَاتِ فَرُبَّمَا انْتَشَطَ نُشْطَةً اَوِ اجْتَذَبَ الشَّيْءَ ... وَعَلَيْهِ ... وَدَعَةُ الْمُطْمَئِنِّ الْآمِنِ حَتَّى اِذَا رُبَّمَا طُرِدَ فَلَمْ يُرْعِهِ الطَّرْدُ وَلَمْ يُفْزِعْهُ الْاِيمَاءُ بِالْيَدِ ... جَاوَزَ اَنْصَابَ الْحَرَمِ خَرَجَ كَالسَّهْمِ الْمَارِقِ وَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ كَاَنَّ الرَّوْعَ اِنَّمَا اَدْرَكَهُ بَعْدَ خُرُوجِهِ مِنْ حُدُودِ الْحَرَمِ وَدُخُولِهِ فِي اَرَاضِي الْحِلِّ فَتَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حاصل ترجمه آنکه از آیات حرم که یافت نمیشود در غیر او اینکه وحوش و درندگان هرگاه داخل شوند در آنجا و در حدود او قرار گیرند نمیکشند بعضی دیگر را و آزار نمیرسانند بعضی بعضی را و صید نمیکنند در او سگان و درندگان وحوشی را که در اطراف ایشان ظاهر میشوند که عادت جاری شده که آنها را بگیرند و ستم نمیکنند بر آنها در زمین حرم چنانچه در بیرون حرم میکنند و این دلیلی است بزرگ و حجتی است واضح بر اینکه خداوند تبارک و تعالی است که جدا نموده این خانه و اطراف او را از سایر بقعهای زمین زیرا که قادر نیست اینکه قرار دهد این بقعه را که ذکر نمودیم بر این نحو که وصف کردیم و اینکه حایل شود میان درندگان آنجا و میان عادات جاریه و طبیعتهای شتابنده آنها و کار کردن نفسهای با اقتداری که در آنها گذارده اند بنحویکه باز ایستادند خود را از افتادن بر شکارها و حال آنکه فراهم آمده برای ایشان و گردیده گرفتار دستهای ایشان بلکه مأنوس میشوند با مخالف جنس خود و مخالفها با آنها جز خدای عز و جل زیرا که این بیرون است از توانائی خلایق و تدبیرهای ایشان و اما آنچه خود مشاهده کردم هنگام اقامه در مکه در آنسال که حج کردم در او پس امتناع مرغان است از پرواز کردن بر بالای خانه تا اینکه میدیدم مرغ را که نزدیک

المصلین[2]

میشود از جای دور در حالت تندی پرواز و سرعت بهم زدن بال خود تا اینکه میکفتم کذشت از سمت بالای خانهٔ کعبه و عبور کرد از او پس نبود
جز نزدیک شدنش بخانه که منحرف میشد و بر میکشت بطرف راست یا چپ و میکذشت از یمین یا شمال خانه که کویا چاپنده او را می پیچد و بر
کرداننده او را بر میکرداند و این از تازه ترچیزی بود که آنجا دیدم و تجربه رساندم و امّا اختلاط مرغان بمردم تا بجدیکه رم نکنند از سایهای ایشان
و دور نشوند از صدای قدمهای ایشان پس چیزیست روشن و واضح و هر آینه دریاد من است جماعتی از نمازکذاران در مسجد الحرام که ایشان
بر میکردانند مرغان را بدستهای خود از مواضع سجود خود از شدت نزدیکی و اختلاط آنها با ایشان و بتحقیق که دیدم آهوی وحشی را که میکذشت
از بازارها و می ایستاد نزد جمعی که طعام میفروختند و بسا بود از جای خود حرکتی میکرد و چیزی میربود و براو بود علامت آرامی و آسایش
مطمئن آسوده بنحویکه بسا بود او را میراندند و او از راندن نمیترسید و از اشارهٔ دست آدمی نترسید و نمی هراسید و کسی برایم نقل کرد که او
چون کذشت از نشانهای حد حرم بیرون رفت چون تیر پرتاب و برق رباینده کویا ترس او را در بیرون حرم در زمینهای حل کرفت
حکایت هفتادهم سید جلیل علی بن طاوس در باب نهم کتاب امان الاخطار میفرماید آمدند نزد من بعضی کنیزان و عیال و ایشان
هراسان بودند و من در آنوقت مجاور بودم با عیالم مر مولای خود علی علیه السلام را پس کفتند دیدیدیم در محل رخت کندن حمام که حصیرها
پیچیده میشود و باز میشود و نمیدیدیم آنرا که این کار را میکند پس حاضر شدم در نزد در مسلخ و کفتم سلام علیکم بتحقیق که رسیده بمن از شما آنچه را که
کردید و ما همسایکان مولای خود علی علیه السلام میباشیم و اولاد و مهمان او و ما را بدنیامده همسایکی شما پس تکدر نکنید بر ما مجاورت آن جناب را
و اکر از این کارها کاری کردید شکایت شما را بسوی آنجناب خواهم برد پس ندیدیم از ایشان که پس از آن متعرض مسلخ حمام شده باشند حکایت
هفتاد و یکم فاضل المعی آخوند ملا کاظم هزار جریبی تلمیذ علامهٔ بهبهانی در کتاب تحفة المجاور نقل کرده از سید جلیل جناب میرسید علی صاحب ریاض
که فرمود عادت داشتم بزیارت قبوریکه در بیرون کربلا نزدیک خیمکاه بود در عصر پنجشنبه پس شبی در خواب دیدم که کویا رفتم بآن مقابر پس دیدم
بلد را که خالی است از عمارت و بیوت و بجای همه قبور و شان آن مرتفع شده پس من متفکر و متوحش شده که شنیدم هاتفی میکوید خوشا حال
کسیکه در این بلد اقدس مدفون کردد اکرچه با هزاران کناه باشد از هول قیامت بسلامت در رود حکایت نوزدهم و نیز در آنجا از
جناب استاد اکبر آقای بهبهانی نقل کرده که فرمود در خواب دیدم حضرت ابی عبدالله علیه السلام را پس کفتم ای سید و مولای من آیا سئوال
میکنند از کسی که دفن شده در جوار شما فرمود کدام ملکست که او را آن جرأت باشد که از او سئوال کند حکایت بیستم از شیخ اجل افضل
الاتقیا و زین العلما شیخ جواد نجفی شنیدم که فرمود خبر داد مرا والدم جبرئیل راسخ در علم حدیث و تنزیل شیخ حسین نجف اعلی الله تعالی مقامهما
که مردی نصرانی در بصره تاجر بود و از اموال و امتعه بسیاری بود بنحویکه بصره برای تجارت او کنجایش نداشت پس شرکای او که در بغداد بودند باو نوشتند
که دکان تو در آنجا لایق تو نیست و بغداد بلدیست وسیع برای تجارت و انواع معاملات چنانچه بآنجا نقل نمائی پس نصرانی اموال و مطالبات
خود را جمع نمود و بسمت بغداد سفر کرد و با او بود تمام آنچه داشت در بین راه جماعتی از دزدان باو رسیدند و آنچه داشت از او کرفتند و نماند
برایش چیزی پس از شرم بی چیزی روی ببادیه آورد و پناه بخیمه و منازل اعراب برد و از محل تصنیف آنها چیزی میخورد و از مکانی بمکانی میرفت
تا بجماعتی رسید که در میانشان جوانان بسیار بود و مردانشان بزراعت مشغول بودند و او در بودن آنها با آن جوانها انس کرفت و آنها با
او مانوس شدند تا آنکه روزی آثار افسردکی و ملال در او پیدا شد از سبب آن پرسیدند کفت من در اکل و شرب کل شده ام بر شما
از آن میترسم که از این جهت در آزار باشید کفتند این ضعیف را مصر فیست معین در هر روز که بودن تو در آن چیزی از آن نکاهد و نبودنت چیزی
بر آن نیفزاید پس دلش آرام شد و مدتی ماند در آنجا تا آنکه جماعتی از اهل حصص و اطراف آن که پیاده بودند و با پای برهنه بزیارت ائمه علیهم السلام
میرفتند و توشهٔ سفر ایشان منحصر است در انبانیکه در آنست قدری آرد و خرمای دون بر آنجماعت نازل شدند بقصد زیارت نجف اشرف

و کربلا پس آنجوانها بشوق آمدند و با آنها موافقت کردند و آن نصرانی را با خود برداشتند و او از توشهٔ ایشان میخورد و مال ایشان را حراست میکرد
تا آنکه رسیدند بنجف اشرف و زیارت کردند و از آنجا رفتند بکربلا و آن ایام قریب بود بعاشورا و نصرانی با ایشان بود چون داخل شدند
در کربلا بلد را دیدند که از کثرت نوحه و لطم و ازدحام بخود میلرزد پس در صحن مقدس منزل کردند و متاع خود را در آنجا کذاشتند و بنصرانی کفتند
بجای خود باش که ما فردا بعد از ظهر نزد تو خواهیم آمد و آن شب عاشورا بود پس نصرانی تنها در آنجا ماند چون پاره از شب کذشت دید که مرد
که از حرم بیرون آمدند و یکی از آنها بدیکری کفت که ثبت کند اسامی زوار را که در صحنند پس هر دو رفتند و زمانی ناپدید بودند آنکاه برکشتند
و با ایشان بود دفتر اسامی زوار چون در آن نظر کرد فرمود چیزی از ایشان مانده پس دو مرتبه رفتند و برکشتند و کفتند احدی باقی نمانده فرمود
باقی مانده بازرسی برکشتند و کفتند کسی نمانده جز یکنفر نصرانی در موضع فلانی پس فرمود چرا ننوشتید او را در دفتر آیا در ساحت ما منزل ننموده پس
نصرانی از خواب غفلت بیدار شد و نور ایمان داخل شد در قلبش و ایمان آورد و بعوض اموال دنیا بنعم آخرت رسید بیست و یکم علامه
مجلسی در مجلد بیست و دوم بحار الانوار نقل فرموده که خبر داد مرا جماعتی از ثقات که در وقتیکه محاصره کردند روم لعنهم الله نجف اشرف را در سنه
هزار و سی و چهار و بستند اهل نجف دروازهها را و مدافعه با آنها با کمی عدد و تهیه و کثرت دشمن و استعداد ایشان مدتها طول کشید و ظفر
نیافتند و کلوله توپ و تفنک مثل باران بر آنها میریختند و بریکی از آنها نمیخورد حتی آنکه اطفال در کوچها متفرق بودند که کلولهها را بکیرند که
با او بازی کنند بلکه روزی دختری دست خود را بالا کرده بود و بجهة حاجتی پس کلوله آمد و از آستین او داخل شد و از زیر دامنش بیرون رفت
و آسیبی باو نرسید و بعضی صلحا شبی امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که در دستش سیاهی بود پس از سبب آن پرسید فرمود از بس
کردانیدم کلولهها را از شما بیست و دوم فاضل المعی سید شمس الدین رضوی سرکشیک روضهٔ رضویه در عهد شاه طهماسب متأخر در کتاب
حبل المتین نقل کرده از شیخ محمد قاسم مجاور نجف اشرف که قرض بسیاری پیدا کردم پس عزم نمودم که بسمت عجم روم پس داخل روضهٔ منوره شدم
و زیارت وداع کردم که صبح بیرون روم پس شب خواب دیدم که شخصی در بالای منارهٔ موذن در آنجا اذان میکوید و ندا میکند که آیا نمیدانی که علی
علیه السلام امیرالمؤمنین و سلطان سلاطین است و تو از آن جناب فرار میکنی چون صبح شد فسخ عزیمت کردم پس بزودی قرضم ادا شد و حال سی سال است که در نجف
و باحدی محتاج نشدم بیست و سیم نیز در آنجا نقل کرده از مولی محمد تقی خادم که کلید دار بود شب امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که
باو فرمود فردا جنازهٔ می آورند بر استریکه یک چشم او و یک چشم جنازه کش کور است زنهار که بکذاری در حرم من دفن شود چون صبح شد خواب
خود را برای خدام نقل کرد پس همه بیرون رفتند و در نزد دروازه منتظر جنازه شدند که ناکاه بهمان علامت رسید پس آوردند و او را زجر کردند
و منع نمودند از دخول بلد و کلیددار دفعه دیکر حضرت را در خواب دید که باو فرمود آیا تو را منع نکردم که نکذاری آن جنازه را در جوار من دفن
کنند عرض کرد ای مولا منع کردم او را که داخل بلد شود فرمود فلان چند درهم رشوه کرفت و دفن کرد و بر دایتی عرض کرد ای مولای من او را
از قبر بیرون بیاورم فرمود نه زیرا که دفن شده و بر دایتی چون صبح شد آن قبر را شکافتند پس دیدند در کرد نخیر محلی که طرف دیکر آن
متصل بود تا زیر صندوق مبارک چون دیدند محکم نیست قبر را پر کردند و از این رقم معجزات و اظهار مرحمت آنحضرت بمجاورین خود در آن
کتاب بسیار است بیست و چهارم جناب عالم جلیل و سید نبیل آقا سید حسین شوشتری از نخبهٔ علما و صلحای مجاورین نجف اشرف
بود و از ائمهٔ جماعت رواق مطهر و در نزد علمای آن بلدهٔ طیبه معزز و محترم فرمود وقتی با جناب سید العلما و عماد الاتقیا و صاحب المقامات
العالیه و الکرامات الباهره حاجی سید علی شوشتری و فخر المحققین و خاتم المجتهدین جمال الملة و الدین علم الهدی شیخ مرتضی الانصاری اعلی الله
تعالی مقامهم بزیارت کربلا مشرف شدیم چون وارد شدیم بآنجا رفتیم منزلیکه همیشه بآنجا میرفتیم دیدیم صاحب منزل از من پریشان تر است پس
بزیارت حضرت عباس مشرف شدم و پس از فراغ از زیارت و نماز نزد شباک آمده عرض کردم ای مولای من میدانید من از زوار شمایم و چیزی

نداریم هنوز کلامم تمام نشده بود که دیدم از سقف اطاق چیزی حرکت کرده نزد من افتاد و آن [illegible] دیدم دستمالی بود که قیمت آن در آن وقت دو قران
و نیم بود پس آنرا بتعجیل برداشتم از خوف خدام و شکر الهی بجای آوردم بیست و چهارم و نیز فرمود که شبی جنابان سابقان سید [illegible] و شیخ قدس
سره مرا مایل کردند نزد من غذا خوردند پس از اطعام [illegible] بخانه آمدم [illegible] پس ساعتی متحیر ماندم که چه تدبیر کنم ناگاه نظر
خیالم بیکی از کنجهای خانه افتاد چیزی دیدم پرسیدم که [illegible] بیست و [illegible] برداشتم آنجا دیدم که ناگاه دراهم بسیاری از
دیوار ریختند چنانکه کسی از آنجا میریزد [illegible] آنها را گرفتم و دانستم که از جانب خداوند [illegible] بیست و ششم سید فاضل جلیل سید محمد
باقر بن غیث حسینی در کتاب نور العیون نقل کرده [illegible]
موعظه میکرد و بعد از نماز ظهر در آن دکان و هرگز خالی نبود دکان او از جماعتی [illegible] شهر دیگر از بلاد هند مجاور بود در نجف اشرف
فقیر برای او سفری [illegible] دو امر واجبه بود که در آن پاره [illegible] پس آنرا از آن عطار میرد چون
برگشت و مطالبه نمود [illegible] متحیر ماند با چار [illegible] بعد از شهر و از جاه و اموال
فراوان اعراض کرده [illegible] کردم [illegible] توکل نموده نزد زاهد ترین اهل بازار
و حال بدبختاری [illegible] فرار از جنایت ندارم از تو مالم را میخواهم چون
تو عیش بنهایت [illegible] امام علیه السلام را در خواب دید و با او فرمود [illegible] آخر شب دروازه بلد باز شود بیرون رو و اول
کسی که خواست از دروازه بیرون [illegible] از او مطالبه کن که او میرساند آنرا بتو پس بیدار شد و بفرموده عمل کرد پس پیرمرد صالح عابد را دید که
بپشت خود هیزم میکشد [illegible] در قناعت و عبادت پس حیا کرد [illegible] بخانه برگشت و داخل [illegible]
مقدسه و کلام گذشته را اعاده نمود پس در شب دوم دید آنچه دیده بود در شب اول پس بیرون رفت و همان مرد را دید پس برگشت و سؤال
خود را اعاده نمود و در شب سیم نیز همان را در خواب دید پس بیرون رفت و همان مرد را دید و تمام مقدمات را برای او نقل کرد و حقه را از او خواست
چون عابد سخن او را شنید ساعتی فکر کرد آنگاه گفت انشاء الله بتو میرسانم حقه را فردا بعد از ظهر در نزد دکان شیخ عطار چون روز دیگر شد و مردم
جمع شدند در نزد دکان عابد خواهش نمود از عطار که امروز وعظ را بمن واگذار قبول کرد پس عابد گفت من فلان پسر فلانم و مرا خوب [illegible]
شنیدید از حق الناس و بی رغبتی بزر و سیم بتوفیق خداوند و قناعت و عزلت و با این حال مرا امری عظیم روی داد که میترسانم شما را از عذاب الیم
و محنت آتش دوزخ و خبر میکنم شما را ببعضی از آنچه خواهد آمد در روز جزا بدانید که من قرض کرده بودم برای حاجتی پیش از این بمدتی از بعضی یهود
صد دینار بحساب نجم که عشر مکبران است و قرار دادم که آنرا در ظرف بیست روز باو برسانم هر روز نصف عشری پس چند روز ادا کردم
از قیمت مهرم آنگاه او را طلب کردم اثری از او ندیدم و کسی گفت که او ببغداد رفته پس شبی در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم
جمع شدند در موقف حساب مرا با دو نفر دیگر آوردند بموقف حساب پس خداوند بجود و کرم خود مرا رخصت داد که بسوی بهشت روم پس چون بالای
[illegible] بهشت را قصد کردم صراط را دیدم که [illegible] و از صدای مهیب ترسناک او هراسان شدم چون رسیدم باو
[illegible] دیدم که شعله های آتش اند و دوزخ در آمده بر صراط ایستاده و راه مرا بست و گفت پنجاه دینار را بده و از پی کار خود برو پس
[illegible] گفتم تو را بجوی کردم [illegible] رسانیدن آن بتو تقصیری نکردم یهودی بخشید و گفت راست میگوئی ولکن از صراط نخواهی گذشت
مگر آنکه حق مرا اداء کنی چون اصرار او را دیدم گریستم و لابه کردم و گفتم الآن چیزی ندارم که حق ترا بآن وفا کنم پس یهودی گفت بگذار مرا که یکی از
انگشتان خود را بر عضوی از اعضای تو بگذارم پس باین راضی شدم چون راه بر من بسته بود و در مطالبه ابرام مینمود پس انگشت خود را بر سینه من
گذاشت از شدت [illegible] بیدار شدم و سینه خود را چنین مجروح دیدم و تا کنون مشغول معالجه او و از یهودی اثری نیافتم آنگاه سینه خود را

گشوده

گشود و پس مردم دیدند زخمی منکر و صدای ایشان بگریه و زاری بلند شد و عطار ترسید و صاحب حقه [illegible] برد و توبه کرد و حقه را داد
و عذر خواست بیست و هفتم سید جلیل غیاث الدین عبد الکریم بن احمد بن طاوس در کتاب فرحة الغری نقل کرده که در سنه پانصد و یک
هجری در نجف اشرف گرانی بجائی رسید که فروختند هر رطل نان که نود و یک مثقال است به یک قیراط و بهمین منوال تا چهل روز گذشت پس مردم
از سختی کار متفرق شدند بدهات و از خدام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردی بود که او را ابو البقاء بن سویقه میگفتند و صد و بیست سال
از عمرش گذشته بود و از خدام غیر او کسی نماند پس کار بر او سخت شد زنش و دخترانش باو گفتند یا هلاک شدیم تو نیز چون سایر خدام برو شاید
خداوند دری باز کند که بآن زندگی کنیم پس عزم کرد بر رفتن و داخل شد در قبه شریفه صلوات الله علی صاحبها و زیارت کرد و نماز بجای آورد و در
بالای سر حضرت نشست و گفت یا امیر المؤمنین در خدمت صد سالت بسر بردم و از تو جدا نشدم نه حله را دیدم نه سکون و حال گرسنگی مرا و
اطفال مرا آزار رسانیده و اینک از تو جدا میشوم و بر من گرانست مفارقت تو وداع میکنم ترا که وقت مفارقت میان من و تو رسیده و اینک
از تو جدا میشوم و بر من گرانست آنگاه بیرون آمد و با مکاری بیرون رفت که بوقف و سوراء بگذرد و در مرافقت او بودند [illegible] و ابو کردان
و جماعتی از مکاریان و شب از نجف بیرون رفتند تا ابو صیش آمدند پس بعضی گفتند وقت بسیار است پس فرود آمدند و ابو البقاء نیز با ایشان
فرود آمد و خوابید پس امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که باو میفرماید ای ابو البقا از ما مفارقت کردی پس از این مدت دراز برگرد بهمانجا
که بودی پس گریان از خواب برخاست پس از سبب گریستن او پرسیدند آنچه در خواب دید نقل کرد و برگشت چون دخترانش او را دیدند فریاد
برآوردند پس خواب خود را نقل کرد و بیرون آمد و کلید قبه مطهره را از خازن ابی عبد الله شهریاری که از بزرگان علماست گرفت و بعبادت
خود نشست تا روز سیم مردی وارد شد و توبره در پشت او بود بهیئت آنانکه پیاده بمکه میروند پس آنرا باز کرد و از آن جامه بدر آورد و پوشید
و داخل قبه مطهره شد و زیارت کرد و نماز بجای آورد و یک اشرفی بابو البقاء داد و گفت از این طعامی برای من حاضر کن که نهار بخورم
ابو البقاء نان و ماست و خرما حاضر کرد پس باو گفت اینها موافق مزاج من نیست مرا نهار را برای اولاد خود که صرف کنند و این اشرفی دیگر
را بگیر و برای من مرغی و نانی بخر پس آنرا گرفت و آورد و چون وقت نماز ظهر شد ظهر و عصر را بجای آورد و آمد بخانه و آن مرد با او بود پس طعام را حاضر
نمود و با هم خوردند و آن مرد دست خود را شست و گفت بیاور برای من سنگهای وزنه طلا را پس ابو البقاء رفت نزد زید بن واقصه
زرگر که در خانه تقی بن اسامه علوی نسابه بود و گرفت از او صینی را که در او بود وزنهای طلا و نقره پس آمد جمع کرد تمام وزنها را و آنرا
در کفه گذاشت حتی جو و برنج و حبه و شعیره و کیسه بیرون آورد پر از طلا و در مقابل آن وزنها گذاشت و آنرا ریخت در دامن ابو البقاء و برخاست
و آنچه ماند آنرا بست و کفش خود را پوشید پس ابو البقاء باو گفت ای سید من این را چه کنم گفت این از آن تو است فرمود آنکسیکه بتو گفت برگرد
بهمانجا که بودی که بدهم بتو مقابل وزنها اگر بیشتر از این آورده بودی هر آینه میدادم پس ابو البقاء مدهوش شد و برو در افتاد و آن مرد رفت و
ابو البقاء دختران خود را شوهر داد و خانه خود را ساخت و حالش نیکو شد بیست و هشتم جناب عالم کامل و سید الافاضل الورع التقی آقا سید
هادی عاملی مجاور کاظمین کثر الله فی المسلمین امثاله که در تقوی یگانه و در فضل فردانه اند نقل فرمود که در سال ۱۲۲۸ آب دجله طغیان کرد و بدور
بلد کاظمین احاطه نمود راهها مسدود شد و چون شط فرو نشست آبهای ایستاده اطراف بلد از بساتین و غیره که بقدر قامت بود و بعضی جاها زیاد
تر و گل و باطلاق زیاد مانع از رفتن بشط و آوردن آب شد پس اهل بلد [illegible] بستند میان بساتین از بلد تا لب شط بمقدار آنکه یکنفر از آن
بگذرد و باقی جاها بجهت گل قابل عبور نبود روزی قریب مغرب بجهت نداشتن آب [illegible] عیال ظرفی برداشتم و بکنار شط رفتم و وضو ساختم
و ظرف را پر کردم چون خواستم برگردم بجهت ظلمت آن راه باریک گم شد از مراجعت مایوس شدم چه هر کجا قدم میگذاشتم فرو میرفت در گل که
محیط بود باطراف شط بنحویکه مستقر نمیشد تا مطهره [illegible] و ظلمت فرو گرفت و عازم شدم بر [illegible]

...ان با نهایت تشویش که از جهة عیال داشتم پس بباب الحوائج حضرت کاظم علیه السلام استغاثه کردم و متوسل شدم ناگاه مردی از میان
باغها پیدا شد و بر من سلام کرد پس از او خجل شدم که مرا با این حالت دیده که در گل فرو مانده ام پس از حالم پرسید پس برای او شرح کردم پس
نزدیک شد و دست مرا گرفت و ظرف آب را بر داشت و هر کجا قدم میگذاشت من پای خود را در جای قدم او میگذاشتم و با او سیر میکردم
تا رسیدیم [illegible] که از او میکند شد پس با او گفتم خداوند تو را جزای خیر دهد [illegible] گفت که تو نمیدانی چگونه [illegible]
پشت سر او میرفتیم و در هر مقداری از سیر سؤال میکردم که ظرف را بمن ده و برگرد و او قریب بهمان [illegible] جواب میداد و من چنان [illegible]
بودم که ملتفت نشدم که آب [illegible] اطراف را گرفته و از برای احدی محلی در این بساتین نمانده و از اینجهة اصرار میکردم که بمحل خود برگرد [illegible]
از [illegible] بساتین است تا آنکه نزدیک [illegible] پس ظرف را بمن داد [illegible]
در مقدم داشت در پشت سر [illegible]
با این شخص اصرار میکردم که برگرد و حال آنکه در این محل زمین نبود که او با آنجا رود و برگردد [illegible] که او از بندگان صالحین بود [illegible]

جناب عالم جلیل و فاضل نبیل الصالح الصفی آقا میرزا اسمعیل سلماسی ایده الله نقل کرد از والد ماجد خود عالم ربانی و مؤید آسمانی صاحب
کرامات باهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی قدس سره مجاور ارض اقدس کاظمین که سابقا کرامتی از ایشان نقل شده که فرمود در ۱۲۴۶ هزار
و دویست و چهل و شش که طاعون عام عالم را فرا گرفت و دیار را خالی نمود از اهلش آب دجله طغیان کرد بنحویکه در کوچها و صحن مقدس
کاظمین آب جاری شد و مردم متفرق شدند و در صحن مقدس بسته شد چند نفر از صلحا بنا را بر رفتن بسامره گذاشتند سفینه گرفته و مرا هم با عیال
در آنجا نشاندند چون چند فرسخی دور شدیم بجائی رسیدیم که شکسته بود و عرض و عمقش زیاد کشتی را هم باید بکشند عبور از آن موضع
ممتنع لهذا ناخدا برگشت در آخر باغات کاظمین قصری عالی از نواب هندی بود که پیوسته اظهار محبت میکرد و در وقت فرار از مرض اصرار داشت
که در آن قصر منزل کنم قبول نکردم در اینحال که کشتی برگشت از آنجا باید عبور کند بناخدا گفتم بآنجا فرود آید هرچه سعی و کوشش کرد نتوانست از
تندی آب خود را بآنجا برساند لهذا از او دور شد و بر قطعه خشکی که رسید بعضی بیرون میرفتند تا بجائی رسید و ما را بیرون کرد چون در آمدیم
دیدیم در میان شط درب حجره و چوبهای قصر است که بر روی آب میرود معلوم شد که در اینحال خراب شده و چون در محل نزول خود نظر کردیم
دیدیم در وسط آب است و راهی ندارد بخشکی متحیر ماندیم در اینحال مرد پیری پیدا شد و خود را در آب انداخت و بما رساند و از حال ما مطلع شد بر
گشت و از شاخهای خرما راهی بست و ما را بیرون برد و از آنها سایه بانی ساخت و ما را منزل داد و گندمی آورد و نانی ترتیب دادیم پس
یکی از عیال مبتلا شد بطاعون و فوت شد و آن مرد همراهی کرد در تجهیز پس برگشتیم به بلد و در پشت سمت سر صحن خانه گرفتیم و در آن کوچه غیر از من
و یکنفر دیگر در خانه مقابل ساکنی نبود و شیخ محمود کلید دار بملاحظه رفاقت و دوستی که داشت امر نمود که در صحن را باز نمودند بعد از چهل روز
که مسدود شده بود و احدی بآنجا راه نداشت چون در باز شد دیدم شخصی را از اهل علم که او را ملا علی میگفتند و از فضلا بود لکن در آخر عمر فی
الجمله خفت دماغی بهم رسانده در صحن بود پس از روی تعجب باو گفتیم که در این مدت چهل روز چگونه بی معاش زندگی کردی پس در مقام سببت
و ملامت کرد از سستی اعتقاد و این آیه را خواند وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ دانستیم که رزقش را در این مدت از خزانه
غیب رسانیده پس در حرم مطهر را گشودند و زیارت کردیم و چون کسی نبود هر روز وقت ظهر باز میکردند و من لقمه نانی میخوردم و قیلوله
[illegible] پس از ادای نماز و زیارت [illegible] برگشتیم [illegible] تا آنکه در روزی چون بخواب رفتم دیدم در حرم مطهر [illegible]
زیارت [illegible] غالب آن ایام [illegible] جنازه را از در صحن [illegible] است داخل کردند و بقدر نه نفر یا بیشتر تا ده که زیاده تر نبود
[illegible] جنازه [illegible] همراه [illegible] تا آنکه نزدیک ایوان مقدس رسیدند پس حضرت

موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم در حرم مطهر است و آن دو شخص فرمود بزبان فارسی [illegible] پس آن دو شخص [illegible]
در گوشه خود داخل کردند پس آن جماعت جنازه را نزدیک ضریح گذاشتند و صف کشیدند و چیزی بر روی جنازه انداخته بودند [illegible]
گوشه های آن پاره بود پس مقدم آن جماعت زیارت مختصری خواند چنانچه آن دو شخص در وقت دخول حرم اذن دخول مختصری خواندند
شخصی از ایشان در حال کشیدن آن صف متصل شد بمن از او پرسیدم که این جنازه از کیست گفت از فلان شخص و او را میشناختم [illegible]
متهتک در معاصی و متجری بود پس متعجب شدم که چنین مجرم تبه کاری [illegible] باینجا رسید که حضرت در باره او چنین شفقتی کنند پس از کثرت شوق
و شعف رسید دلم بشفاعت آن بزرگواران که تا باینجا است مشغول گریه شدم و از خواب بیدار شدم و وقت حرم بود وضو گرفتم و داخل
شدم [illegible] که در خواب ایستاده بودم رسیدم دیدم جنازه را می آورند [illegible] داخل شدند [illegible]
عدد مخصوص وارد شدند همان روش دادن و دخول و گذاشتن و آن صف کشیدن [illegible] همان [illegible] مشغول
زیارت شد و همان شخص که بمن متصل شد [illegible] پهلوی من ایستاد [illegible]
ماندم و یقین کردم که میت [illegible] همان شخص سؤال کردم گفت فلان [illegible]
اسم آن شخص را نبرد [illegible]
معروف بشیخ هادی کاظمی است نقل کرد که در نجف اشرف مرد مؤمنی بود در سلک اهل علم که او را شیخ محمد میگفتند [illegible]
صدق و صفا و خلوصی که داشت مبتلا بود بمرض سینه بنحوی که چون سرفه میکرد با اخلاط سینه خون بیرون میآمد و با این مرض در نهایت فقر و پریشانی
و مالک قوت روز نبود و غالب اوقات میرفت نزد اعراب بادیه نشین که در حوالی نجف ساکنند بجهة تحصیل قوت هرچند جو باشد [illegible]
و فقر دلش مایل بزنی از اهل نجف شده بود و هرچند او را خواستگاری میکرد بجهة فقرش اهل آن زن اجابت نمیکردند [illegible]
بود چون مرض و فقر و یأس از تزویج آن زن کار را بر او سخت کرد عزم نمود بر کردن آنچه معروف است در میان اهل نجف که هر که [illegible]
روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن بمسجد کوفه را که لا محاله حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه را بنحوی که نشناسد ملاقات خواهد نمود
و مقصدش باو خواهد رسید مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ محمد گفت من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر
شد و آن شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته بودم در دکه که داخل در مسجد است و
آن دکه شرقیه مقابل در اول که در طرف چپ کسی است که داخل مسجد میشود و ممکن نبودم از دخول در مسجد بجهة خونی که از سینه می آمد و چیزی
نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختنش در مسجد هم روا نبود و چیزی هم نداشتم که سرما را از من دفع کند دلم تنگ و اندوهم زیاد شده
و دنیا در چشمم تاریک شده و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت و رنج عظیم را
و بار زحمت و خوف بر دوش کشیدم در چهل شب که از نجف میآیم در مسجد کوفه و با این حال مأیوس [illegible] بکار خود متفکر بودم و در مسجد
احدی نبود و آتشی روشن کرده بودم بجهة گرم کردن قهوه که با خود از نجف آورده [illegible] بخوردن آن عادت داشتم و بسیار کم بود که ناگاه شخصی از سمت
در اول مسجد متوجه من شد چون از دور او را دیدم مکدر شدم و گفتم این اعرابیست از اهالی اطراف مسجد آمده نزد من که قهوه بخورد و من [illegible]
میمانم در این شب تاریک و هم و غمم زیاد خواهد شد در این فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و در مقابل من نشست تعجب کردم
از دانستن او نام مرا و گمان کردم که او از آنهائیست که در اطراف نجف [illegible] من گاهی بر ایشان وارد میشدم پس پرسیدم از او که از کدام طایفه
عرب گفت از بعض ایشانم پس اسم هر یک از طوایف عرب که در اطراف نجف بودند بردم گفت نه از آنها نیستم [illegible] پس بغضب آمدم و از روی
سخریه و استهزاء گفتم آری تو از طریطره [illegible] و این لفظیست بی معنی پس از سخن من تبسم کرد و گفت بر تو حرجی نیست [illegible] چه محرک شده که [illegible]

آمدی گفتم بتو هم نفعی ندارد سؤال کردن از این امور گفت چه ضرر دارد بتو که مرا خبر دهی پس از حسن اخلاق و شیرینی سخن او تعجب نمودم
و قلبم باو مایل شد و چنان شد که هر سخن میگفت محبتم زیاده تر میشد پس برای او از تتن سبیلی ساختم و باو دادم گفت تو اول [illegible]
برای او در فنجان قهوه ریختم و باو دادم گرفت و اندکی از آن خورد آنگاه بمن داد و گفت تو آنرا بخور پس گرفتم و آنرا خوردم و ملتفت نشدم
که تمام آنرا نخورده و آناً فآناً محبتم باو زیادتر میشد پس گفتم ای برادر خداوند ترا امشب برای من فرستاده که مونس من باشی آیا می آئی با
من که برویم بنشینیم در قبره جناب مسلم گفت همی آیم با تو حال خبر خود را نقل کن گفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من بغایت فقیر و محتاج
از آنروز که خود را شناخته‌ام و با اینحال چند سالست از سینه‌ام خون میآید و علاجش را نمیدانم و عیال نیز ندارم و دلم مایل شده بزنی از زنهای
اهل محله خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی نبود گرفتنش برایم میسر نیست و مرا این ملاهای ملاعین مغرور کردند و گفتند بجهة حوائج خود
متوجه شو بصاحب الزمان و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن که خواهی آنجناب را دید و حاجت را خواهد برآورد و این آخر شبهای
چهارشنبه است و چیزی ندیدم و این همه زحمت کشیدم در این شبها این است سبب آمدن من باینجا و این است حوائج من پس گفت در
حالتی که من غافل بودم و ملتفت نبودم اما سینه تو پس عافیت یافت و اما آن زن پس باین زودی خواهی گرفت و اما فقرت پس بحال خود
باقی است تا بمیری و من ملتفت نشدم باین بیان و تفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخاستم و در پیش روی من افتاد
چون وارد زمین مسجد شدیم گفت نمی آئی دو رکعت نماز تحیت مسجد بکنیم گفتم میکنیم پس ایستاد [illegible] و من در
سرش ایستادم بفاصله پس تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم قرائت فاتحه او را که هرگز نشنیدم از احدی [illegible]
قرائتی باین حسن قرائتش در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد و شنیدم پاره کلمات از او که دلالت بر این میکرد [illegible]
نظر کردم بسوی او پس از خطور این احتمال در دل در حالتی که آنجناب در نماز بود که دیدم نور عظیمی احاطه نمود بآن حضرت بنحوی که مانع شد مرا از تشخیص
شخص شریفش و در اینحال مشغول نماز بود و من می شنیدم قرائت آنجناب را و بدنم میلرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس بهر نحو بود نماز
را تمام کردم و نور از زمین بالا رفت پس مشغول شدم بگریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبیکه در مسجد با جنابش کرده بودم و گفتم ای آقای من
وعدهٔ جنابت راستست مرا وعده دادی که با هم برویم بقبر مسلم در این سخن گفتن بودم که نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت
کردم و آن نور داخل در قبه مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آنکه فجر طالع شد و آن نور
عروج کرد چون صبح شد ملتفت شدم بکلام آن حضرت که اما سینه‌ات پس شفا یافت دیدم سینه‌ام صحیح و ابداً سرفه نمیکنم و هفته نشد
که اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد من حیث لا احتسب و فقرم بحال خود باقی است چنانچه آنجناب فرمود والحمد لله **سی و یکم** مرحوم
مغفور عابد صالح سید محمد عاملی پسر جناب سید عباس که حال زنده و در قرای جبل عامل ساکن است بواسطه تعدی حکام که خواستند
او را در نظام [illegible] از وطن متواری شده با بی‌بضاعتی بنحویکه در روز بیرون آمدنش از جبل عامل جز یکقمری که صد دینار عجم است نداشت و
هرگز سؤال نمیکرد مدتی سیاحت کرد و در ایام سیاحت در بیداری و خواب عجایب بسیار دیده بالأخره در نجف اشرف مجاور شد و در
صحن مقدس از حجرات فوقانیه منزلی گرفت و در نهایت پریشانی میگذراند و بر حالش جز دو سه نفر کسی مطلع نبود تا آنکه مرحوم شد و از وقت
بیرون آمدن از وطن تا وفات پنج سال طول کشید و با حقیر مراوده داشت بسیار محجوب و عفیف و در روزهای تعزیه داری حاضر میشد و گاهی
از کتب ادعیه عاریه میگرفت و چون بسیاری از اوقات زیاده از چند دانه خرما و آب چاه متمکن نبود لهذا بجهة وسعت رزق مواظب ادعیه
مأثوره بود و گویا کمتر ذکر و دعائی بود که از او فوت شد غالب شب و روز مشغول بود و وقتی مشغول نوشتن عریضه شد خدمت حضرت
حجة عجل الله فرجه بنا گذارد که چهل روز مواظبت کند باین طریق که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارن باز شدن دروازه کوچک که سمت

دریا است بیرون رود بطرف راست قریب بچند میدان دور از قلعه که او را احدی نبیند آنگاه عریضه را در گل گذاشته بیکی از نواب آنحضرت
بسپارد و در آب اندازد چنین کرد تا سی و هشت یا نه روز فرمود برگشتم در حالتی که سرم پائین بود و خلقم بغایت تنگ که ملتفت شدم گویا
کسی از عقب بمن ملحق شد بلباس عربی با چفیه و عقال و سلام کرد با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه بجانب او نکردم چون میلی بتکلم با کسی نداشتم قدری
در راه با من موافقت کرد و من بهمان حالت اول باقی بودم پس فرمود بلهجه جبل عامل سید محمد چه مطلب داری که امروز سی و هشت یا نه روز است
که قبل از طلوع آفتاب بیرون میآئی و تا فلان مکان از دریا میروی و عریضه در آب میاندازی گمان میکنی امام از حاجت تو مطلع نیست
سید گفت من تعجب کردم که احدی بر شغل من مطلع نبود خصوص این مقدار از ایام را و کسی مرا در کنار دریا ندید و کسی از اهل جبل عامل هم در
اینجا که من او را نشناسم خصوص با چفیه و عقال که در جبل عامل مرسوم نیست پس احتمال نعمت بزرگ و نیل مقصود و تشرف بحضور غائب مستور امام عصر
علیه السلام را دادم و چون در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آنحضرت چنان نرم است که هیچ دستی چنان نیست با خود گفتم مصافحه میکنم اگر
احساس این حاله را نمودم بلوازم تشرف عمل مینمایم بهمان حالت دو دست خود را پیش بردم آنجناب نیز دو دست مبارک را پیش آورد مصافحه کردم
نرمی و لطافت زیادی یافتم یقین کردم بحصول نعمت عظمی و موهبت کبری پس روی خود را گردانیدم و خواستم دست مبارکش را ببوسم کسی را ندیدم
سی و دوم و نیز در آن ایام بعضی سادات گفتند که ختم آیه امّن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء دوازده هزار مرتبه در یکمجلس
بغایت مجرب است و بعضی دیگر دوازده هزار و دویست نوبت گفتند و بعضی دیگر گفته بودند که اگر کسی مشغول این ختم شود و بانشده باشد که حاجتش
برآورده شود در حال خواندن صدماتی بر او وارد شود که آنرا قطع کند و نتواند بانجام برساند روز پنجشنبه از صبح تا شام دوازده هزار نوبت در یکمجلس
خواند و شب جمعه بازهم روزانه شروع کرد که با اضافهٔ دویست را نیز بخواند فرمود در حجره را بسته بودم و چون فی الجمله خوفی از ورود صدمه
داشتم چراغ روشن بود هفتصد مرتبه باقی بود که دیدم شعله چراغ مضطرب شده مثل آنکه بادی باو بوزد با خود گفتم در را بسته و سوراخهای
حجره مسدود و باد از کجا است در اینحال چراغ خاموش شد بسیار خوف کردم کبریت نزدیک نبود که چراغ را روشن کنم و اگر میخواستم خوف
بهم خوردن مجلس را داشتم و چون زحمت زیاد کشیده بودم نخواستم دست بردارم و تمام نکنم و در تاریکی کمال اضطراب را دارم در اینحال گریه بر من
روی داد گریستم و [illegible] خود را [illegible] کردم که نظر مرحمتی فرماید زمانی نگذشت که چراغ روشن شد گویا کسی او را روشن نمود حالتم مستقر شد
[illegible] تمام کردم [illegible] که در [illegible] دیده و ذکرش مناسبت داشت آنکه فرمود چون بمشهد رضوی مشرف شدم با فراوانی نعمت آنجا
[illegible] بسیار [illegible] میگذشت [illegible] روز [illegible] بیرون بروند چون یکقرص نان که خود را بایشان برسانم نداشتم موافقت نکردم زوار رفتند
ظهر شد بحرم مطهر مشرف شدم پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را بزوار نرسانم قافله دیگر نیست و اگر باینحال بمانم چون زمستان میشد تلف می
شوم برخاستم نزدیک ضریح رفتم شکایت کردم و افسرده خاطر بیرون آمدم [illegible] از کسی راه را پرسیدم حرفی راهی نشان داد من هم تا غروب راه رفتم
بجائی نرسیدم فهمیدم راه گم شده در بیابانی [illegible] که سوای حنظل چیزی در او نبود از شدت گرسنگی و تشنگی قریب بپانصد حنظل
شکستم شاید یکی از آنها هندوانه باشد نبود [illegible] و در اطراف آن صحرا میگردیدم که شاید آبی یا علفی پیدا کنم تا بالمره مأیوس شدم تن
برگ دادم و گریه میکردم ناگاه مکان مرتفعی بنظرم آمد بآنجا رفتم چشمه [illegible] تعجب کردم که در بلندی چشمه آب چگونه است شکر خداوند بجا آوردم
با خود گفتم آب بیاشامم و وضو گرفته نماز بکنم چنانچه مردم نماز کرده باشم بعد از نماز عشا هوا تاریک شد و تمام صحرا پر شد از جانوران درنده و از
اطراف صداهای غریبی از آنها میشنیدم بسیاری از آنها را میدانستم مثل شیر و گرگ و بعضی از در چشمشان مانند چراغ میبود وحشت کردم چون
زیاده بر مردن چیزی نبود و رنج بسیار کشیده بودم برضا بقضا داده خوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطه طلوع ماه روشن و صداها خاموش
شده بود و من در غایت ضعف و بیحالی در اینحال سواری نمایان شد با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دستبردی خواهد بود

دمن چیزی ندارم او قاتش تلخ خواهد شد و اقلا زخمی خواهد زد پس از رسیدن سلام کرد جواب گفتم و مطمئن شدم فرمود چه میکنی با حالت ضعف
اشاره بحال خود کردم فرمود در جنب تو سه عدد خربوزه است چرا نمیخوری من چون فحص کرده بودم و مایوس از هندوانه بصورت حنظل چه رسد
بخربزه گفتم مرا مسخره مکن بحال خود واگذار فرمود بعقب نگاه کن نظر کردم بوته دیدم که سه عدد خربزه بزرگ داشت پس فرمود یکی از آنها سد جوع
خود کن و نصف یکی را صبح بخور و نصف دیگر را با خربوزه صحیح دیگر همراه خود ببر و از این راه بخط مستقیم روانه شو فردا قریب بظهر نصف خربزه را بخور
و خربزه دیگر را البته صرف مکن که بکارت خواهد آمد نزدیک بغروب بسیاه خیمه خواهی رسید آنها ترا بقافله خواهند رسانید پس از نظر من
غائب شد من برخاستم یکی از آن خربزه ها را شکستم بسیار لطیف و شیرین بود که شاید بآن خوبی ندیده بودم آنرا خوردم و برخاستم و دو خربزه
دیگر را برداشته روانه شدم و طی مسافت میکردم تا ساعتی از روز برآمد خربزه دیگر را شکسته نصفش را خوردم و نصف دیگر را در وقت
ظهر که هوا بسیار گرم شده بود خوردم و با خربزه دیگر روانه شدم قریب بغروب آفتاب از دور خیمه دیدم اهل آن چون مرا از دور دیدند بسوی من
شتافتند و مرا بشدت تمام گرفته بسوی خیمه بردند گویا خیال کرده بودند که من جاسوسم و چون غیر عربی نمیدانستم و آنها جز پارسی زبانی
نمیدانستند هرچه فریاد میکردم کسی گوش بحرف من نمیداد تا بنزد بزرگ خیمه رفتیم او با خشم تمام گفت از کجا میآئی راست بگو والا ترا میکشم من بهزار
حیله فی الجمله کیفیت حال خود را و بیرون آمدن دیروز از مشهد مقدس و راه گم کردن را ذکر کردم گفت ای سید دروغگو اینجا که تو میگوئی کسی
عبور نمیکند الا آنکه تلف خواهد شد و جانور او را خواهد خورد علاوه اینقدر مسافت مقدور کسی نیست که در این زمان طی کند زیرا که بطریق متعارف
از اینجا تا مشهد مقدس سه منزل است و از این راه که تو میگوئی منزلها خواهد بود راست بگو والا ترا با این شمشیر میکشم و شمشیر خود را کشید برو من در این
اثنا خربزه از زیر عبای من پیدا شد گفت این چیست تفصیل را گفتم تمام حاضرین گفتند در این صحرا ابدا خربزه نیست خصوص این قسم که ما تاکنون ندیده
ایم پس بعضی ببعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگوی زیادی کردند و گویا مطمئن شدند که این خرق عادتیست و باید از حضرت مقدس رضوی
علیه السلام باشد پس آمدند و دست مرا بوسیدند و در صدر مجلس نشانیدند و کمال احترام و اعزاز را معمول داشتند لباسهای مرا بجهت تبرک بردند
لباسهای نیکو برایم آوردند و دو شب و دو روز مهمانداری کردند در نهایت خوبی روز سیم ده تومان بمن دادند و سه نفر با من فرستادند که
مرا بقافله رسانیدند **حکایت سیم** سید علی سمهودی در تاریخ مدینه از ابی بکر مقری نقل کرده که گفت من و طبرانی و ابو الشیخ در حرم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بودیم بحال پریشانی از گرسنگی که در ما اثر کرده بود بهمین نحو روز را بسر بردیم تا شام پس حاضر شدم در نزد مرقد
منور حضرت و عرض کردم یا رسول الله الجوع و برگشتم و خوابیدیم و طبرانی نشسته بود و مطالعه میکرد پس شخصی علوی حاضر شد و با او دو غلام
بود و با هر یک زنبیلی که در او چیزی بود پس نشستیم و خوردیم و باقی مانده آنرا نزد ما گذاشت و گفت ای قوم آیا شکایت کردید برسول خدا
صلی الله علیه و آله زیرا که من آنجناب را در خواب دیدم پس مرا امر کرد که چیزی بردارم و برای شما آورم **حکایت چهارم** و نیز در آنجا از ابی العباس
بن نفیس مقری کور نقل کرده که گفت من سه روز در مدینه طیبه گرسنه ماندم پس آمدم نزد قبر مطهر و گفتم یا رسول الله گرسنه ام آنگاه با حالت
ضعف خوابیدم ناگاه دختری با پای خود مرا لگد زد پس برخاستم و با او بخانه اش رفتم پس مقداری نان گندم و خرما و روغن در نزدم حاضر
کرد و گفت بخور ای ابو العباس که مرا باین امر کرده جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر وقت گرسنه شدی بیا به نزد ما والحمد لله اولا و آخرا
پیغمبر از جهات موجوده در اختیار عت فضلت آباد کردن ایشانست خانه هائی را که خداوند دوست داشته و اراده کرده
و امر فرموده به بلند کردن و تعظیم و توقیر آنها و خواستن حوائج در آنها و تضرع و تسبیح و تقدیس و تمجید در آنها در کلام مبین خود بعد از آیه مبارکه
نور فی بیوت اذن الله ان ترفع ... حضرت چه مراد از بیوت ... تفسیر ... از آنها خانه های انبیاء و اوصیاء است چنانکه
عامه و خاصه نقل کرده اند پس مشاهد مشرفه از اشرف و افضل آنها خواهد بود **فیما** کشف الغمه از انس و بریده روایت کرده که چون این

آیه

آیه نازل شد کسی عرض کرد یا رسول الله کدام خانها است این خانها خانه انبیا ابو بکر گفت این خانه یعنی خانه علی و فاطمه علیهما السلام
از آنهاست فرمود بلی از افاضل آنهاست **و در** اذن دخول که در جمیع مشاهد مشرفه خوانده میشود مذکور است اللهم
انی وقفت علی باب بیت من ابواب بیوت نبیک بار خدایا من ایستاده ام بر در خانه از درهای خانهای پیغمبر تو و اگر
مراد در مساجد است چنانکه بعضی گفته اند پس مخفی نیست که حقیقت مسجدیت در آنها موجود است چه مراد از مسجد معبد و محلهای مسلمانان است و
بنای این مشاهد و غرض اصلی از ساختن آن بر جز این نیست بلکه عبادت در آن بیشتر و تضرع و خضوع در آن زیاده از مساجد است بلکه انواع قیام
بندگی که در آنها کرده میشود در مساجد نیست بلکه در مساجد بجز اقامه اساس توحید که شرکند در آن جمیع اصحاب شرایع نشود و در مشاهد نشر اعلام توحید
و نبوت و ولایت و استحکام میان این سه است پس مراتب افضل از مسجد خواهد و از این جهت است که در ثواب نماز در آنجا وارد شده معتد ار یکه
اندک آن در مساجد نیست و همچنین کثرت تردد ملائکه و عبادتشان که قلیلی از آن در مساجد وارد نشده بلکه مشرف شدن قطعات زمین و بنای مسجد
در آن از روی فضیلت او است بدفن شدن پیغمبری یا وصیی در او که شهید شدند و قطره از خونشان در آنجا چکیده پس چگونه خواهد بود آن بقعه که در
بر گرفته جسد بهترین شهداء و اوصیا و انبیا را و جاری شده در او خونهای مبارک ایشان و جناب بحر العلوم اعلی الله تعالی مقامه این مضمون را بنظم آورده
میفرماید **شعر** اکثر من الصلوة فی المشاهد خیر بیوت راکع و ساجد لفضلها اختیرت لمن بها حل
ثم بمن قد حلها سمی المحل والسر فی فضل الصلوة المسجد قبر لمعصوم به مستشهد برشة من دمه مطهره
طهره الله لعبد ذکره وهی بیوت اذن الله بان ترفع حتی یذکر اسمه الحسن و از این کلمات ظاهر شد وجه
جریان احکام مساجد در مشاهد و اشتراکشان در احکام و آداب و احترامات و شرافت آباد کنندگان مشاهد از آباد کنندگان مساجد با همه تحریص و ترغیب که در
آن شده و قدر و منزلت که برای ایشان قرار داده شده و آنچه در کلام مجید است انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر
واقام الصلوة واتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین حصر این نیست که آباد کند
مسجدهای خدا را آنکس که بگرویده بخداوند و روز بازپسین و بپای داشت نماز را و بداد زکوة را و نترسید مگر از خدا پس شاید که باشند ایشان از راه
راست یافتگان و خلاصه ظاهر آن آنکه منحصر است آباد کننده مساجد در صاحب این اوصاف پس هر که آباد کرد آنرا از این طایفه است یا آنکه
هر که دارای این خصال است آباد میکند مساجد را چه باین شغل عظیم و مقام عالی هر کسی نتواند رسید یا آنکه باید غیر این طایفه آباد نکنند که در
مقام حکم و بیان تکلیف باشد هر احتمال از آیه ظاهر میشود که مؤمن معتقد بروز جزا که نماز گذار و زکوة دهنده است و جز خدای تعالی از احدی
نترسد آبادی مسجد با او است و فی الحقیقه این مؤمنی است که از عهده تکالیف قلبیه اعتقادیه و اخلاقیه و بدنیه و مالیه برآمده پس باز او این
خدمت سزاوار است خلعت هدایت و نماندن ابواب خیرات دنیویه و دینیه و اخرویه و نگاهداری و همراهی در رساندن بمقصود را که جمله
آن داخل در اهتدا است که وعده منجز فرموده اند و مراد به آبادی مشغول ساختن او است بنماز و ذکر و تلاوت قرآن و تفکر و نشر علوم
دینیه یا اعم از اینها و بنا و اصلاح و تطهیر و تنظیف و فرش کردن و روشن داشتن او و غیرها **و در** علل الشرایع از حضرت امیر علیه السلام
مرویست که فرمود هرگاه خداوند خواهد بر اهل زمین عذاب نازل کند میفرماید اگر نبود آنانکه بهمدیگر دوستی میکنند بسبب عظمت من و برای من
آباد میکنند مساجد مرا و استغفار میکنند در سحرها هر آئینه نازل میکردم عذاب را **و در** امالی و غیره از ابوذر مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود ای ابوذر هر که اجابت کند خواننده بسوی خدا را و نیکو آباد کند مسجد الحرام را مزد او نزد خداوند است پس گفت
ای پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله چگونه آباد کنیم مساجد خدا را فرمود بلند نشود در او آوازها و داخل نشود در او باطل و خرید نشود در او
و ترک کن لغو را پس اگر چنین نکردی ملامت مکن روز قیامت مگر نفس خود را ای ابوذر

که در مسجدی بهر نفسی که نفس میکشی در او درجه در بهشت و صلوات میفرستد بر تو ملائکه و مینویسد بهر نفسی که نفس میکشی در او ده حسنه و محو میکند ده سیئه **و گفت** دعای دخول مسجد است واجعلنی من زوّارک و عمّار مساجدک وممن یناجیک باللیل والنهار خداوندا قرار ده مرا از زایران خود و آباد کنندگان مساجد خود و از آنانکه مناجات کنند با تو در شب و روز و از این اخبار ظاهر میشود که آبادی حقیقی مساجد به عبادات مذکوره است در آن پس چون دانستی که مشاهد مشرفه همان بیوت مذکوره در آیه است یا اشرف از آن بخوبیکه داخل در مراد خواهد بود پس تأمل کن در مقدار تشریف خداوند آباد کنندگان آنها را در کلام شریف خود فی بیوتٍ اَذِنَ اللهُ اَن تُرفَعَ وَیُذکَرَ فیها اسمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بالغُدُوِّ والآصالِ رِجالٌ لا تُلهیهِم تِجارةٌ وَلا بَیعٌ عَن ذِکرِ اللهِ وَاِقامِ الصَّلوةِ وَایتاءِ الزَّکوةِ یَخافونَ یَوماً تَتَقَلَّبُ فیهِ القُلوبُ وَالاَبصارُ لِیَجزِیَهُمُ اللهُ اَحسَنَ ما عَمِلوا وَیَزیدَهُم مِن فَضلِهِ وَاللهُ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ آن نور مبارک خدائی در خانه هائی است که خدا یتعالی امر فرموده و اعلام داده که آنها را رفیع و بلند مرتبه دارند و بیاد آرند در آن نام مقدسش را تنزیه میکنند خداوند را در آن خانه ها در صباح و پسین مردانیکه باز نمیدارد ایشان را کسب و خرید و فروش از ذکر خدا و بپاداشتن نماز و دادن زکوة و با این کردار پسندیده و گفتار سنجیده میترسانند از آن روزیکه مضطرب و دیگرگون میشود در او دلها و چشمها بجهة کثرت شدائد و بزرگی اوضاع او آن کار کنند که جزا دهد ایشان را خداوند به بهتر از آنچه کردند یا جزا دهد اعمالشان را و زیاده دهد و در آیه احتمالات دیگر هست که مقام ذکرش نبود یا میدهد ایشان را از فضل خود و خداوند روزی میدهد هر که را که خواهد بدون اندازهٔ عمل او یا بدون گمان او یا بدون طلب مکافات از او یا بی تنگی در روزی یا بی درآمدن در ضبط و حساب **و** سید جلیل عبد الکریم بن طاوس در فرحة الغری و شیخ طوسی در تهذیب از ابی عامر تبانی واعظ اهل حجاز روایت کرده اند که گفت مشرف شدم خدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام و گفتم چیست برای آنکه زیارت کند قبر امیر المؤمنین علیه السلام را و آباد کند تربتش را فرمود ای ابا عامر خبر داد مرا پدرم از پدرش از حسین بن علی از علی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بخدا هر آینه کشته میشوی در ارض عراق و دفن میشوی در آن گفتم یا رسول الله چیست برای آنکه زیارت کند قبور ما را و آباد کند آن را و تعهد کند و مواظب باشد بر آن فرمود ای ابو الحسن خداوند قرار داد قبر تو و قبر اولاد تو را بقعه از بقعه های بهشت و عرصه از عرصه های آن بدرستیکه خداوند گردانیده دلهای نجیب های از خلق خود را و برگزیده از بندگان خود را مایل بسوی شما و بدوش میکشند خواری و اذیت را پس آباد میکنند قبور شما را و بسیار میکنند زیارت شما را بجهة تقرب بسوی خدا و دوستی ایشان مر رسول را ایشانند یا علی مخصوص بشفاعت من و وارد شوندگان بر حوض من ایشانند زوار من فردا در بهشت یا علی کسیکه آباد کند قبور شما را و تعهد نماید از آنها چنانست که اعانت کرده باشد سلیمان بن داود را در بنای بیت المقدس پس چون واضح شد بزرگی مرتبه آباد کنندگان قبور ائمه انام علیهم السلام بخوبیکه پوشیده نماند که آنانکه دستشان از رسیدن بآن اماکن شریفه کوتاه است توانند بخدمت نگاهداری آنجا عمل کنند در آن بقاع مطهره داخل زائران شوند و در ثواب و جوار الهیه آنها شریک گردند چنانکه سابقا و حالا معلوم شد بلکه اجر نگاهداری ایشان در آنجا ها بمراتب بیشتر و بهتر از ثواب روشن کردن چراغ است در مساجد که ثواب بسیار بجهة آن مقرر کرده اند چه آنها مشعلهای خدائی و ستاره های درخشانند که از نور شان اهل آسمان ها روشن و ملائکه مقتبس اند چنانچه در اخبار سابق باخبار آن اشاره شد **مقدمه** آنکه این طایفه از مهاجرین اند و مهاجر را در دین اسلام منزلتی است رفیع و قدری است جلیل و مهاجرت در اول اسلام برای کسانی مقرر شد که در بلد خود ممنوع بودند از اقامه مراسم دین و برپا داشتن واجبات و نمی توانستند که بآن قیام کنند و لوازم آن را وفا نمایند مثل جعفر بن ابی طالب و جماعتی بسیار که از خوف و زحمت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند در مکه از خوف مشرکین از اقامه شروط آن عاجز شدند پس بحبشه هجرت کردند و بعد از آن خود آنجناب بمدینه طیبه هجرت فرمودند و پناه بردند ...

در بیان ثواب آباد کنندگان مساجد

مبارک به شرف اسلام مشرف شده در جوار آن حضرت مستقیم بودند و در اعانت مهاجرین بدادن منزل و اسباب معیشت کوتاهی نکردند حتی بعضی که دو زن داشتند یکی را رها کرده بآنها دادند چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام از قریهٔ کوثا که از سواد کوفه بود با جناب لوط و سارا هجرت فرموده بحران شام و از آنجا بفلسطین تشریف بردند بجهة اقامهٔ دین چنانچه در قرآنست اِنّی مُهاجِرٌ اِلی رَبّی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون در مدینه متوطن شدند امر خلافت انتقال دادند بکوفه هجرت فرمودند و در مقام افتخار میفرمودند منم آنکه دو هجرت کردم و از اینجا معلوم میشود که مهاجرت نه منحصر است که از بلد کفر بجانب اسلام هجرت کند بلکه هر کس در هر جائیکه نتواند دین خود را نگاهدارد یا نتواند معالم دین را از آنجا تحصیل کند باید دست از آن کشیده بجائی رود که قادر باشد بر این دو امر بلکه علما تصریح کرده اند که هر که از بلد خود دوری گیرد بجهة تحصیل علم یا حج یا زیاد کردن طاعت یا زهد در دنیا او از مهاجرین بسوی خدا و رسول است **و قال** امیر المؤمنین در نهج البلاغة است والهجرة قائمة علی حدّها الاوّل ما کان لله فی اهل الارض حاجة من مستسرّ الامّة ومعلنها لا یقع اسم الهجرة علی احد الا بمعرفة الحجة فی الارض فمن عرفها واقرّ بها فهو مهاجر حاصل آنکه هجرت در زمان کسانی بود که اول اسلام از بلاد شرک هجرت کرده بمدینه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرسیدند حقیقت هجرت ابتدا از اقامه دین است موجود و جانشین آن جناب بجای او است ... هجرت کرد ما دامیکه خداوند را در اهل زمین حاجتی باشد از پنهان است و آشکار ایشان ... از پیغمبران ... بجهة کثرت ارسال انبیا و اهتمام بتبلیغ احکام ... در زمین ... تحقق شده پس اگر از بلدی ... که هر که در اسلام متولد شده ... خدا صلی الله علیه و آله را و هر که از روی رغبت داخل در اسلام شد او مهاجر است **و** شیخ طوسی ... خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کدام هجرت افضل است فرمود هجرت سوء یعنی ترک معاصی ... که مهاجر کسی است که هجرت کند چیزی را که خداوند بر او حرام کرده و با جمله ظاهر هجرت ترک بلدیست و رفتن به بلد دیگر بجهة تحصیل معالم دین و احکام الهیه یا بجهة ترویج آنها که دانسته و نشر آنرا در بلد خود نتوانسته یا بجهة اقامه شعائر اسلام و اعلای کلمه حق یا بجهة ترک معاصی و دوری از آنها که در آن بلد ممکن نیست مگر بدوری از آن و پاره از کناره گرفتن بنا شده و این اول کار و آسان ترین عملی است که مشقتی ... ترک معاصی از او کریزی ندارند و همه این اقسام داخل در سبیل الله و هجرت الی الله و رسول او هست که بفضل آن اشاره شده در آیه شریفه وَمَن یُهاجِر فی سَبیلِ اللهِ تا آخر آیه که در عنوان چشم بیاید و در آیه مبارکه وَالَّذینَ هاجَروا فی سَبیلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلوا اَو ماتوا لَیَرزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزقاً حَسَناً وَاِنَّ اللهَ لَهُوَ خَیرُ الرّازِقینَ لَیُدخِلَنَّهُم مُدخَلاً یَرضَونَهُ وَاِنَّ اللهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ هر که مهاجرت کند در راه خدا پس کشته شود یا بمیرد هر آینه روزی دهد او را خداوند روزی نیکوئی بدرستیکه خداوند بهترین روزی دهندگان است هر آینه داخل میکند ایشان را ماوی و محلیکه بپسندند آنرا یعنی جنت نعیم و محل قرب رحمت ... کریم و خواهد آمد که هجرت یکی از اسباب ... شدن در حمل الفاقت **مقدمه** اینکه این طایفه فقیر و محتاجند و احتیاجشان بجهة دست کشیدن از کسب برای معاش است بقدر حاجت که باتکمیل معالم دین خصوص در این اعصار هرگز جمع نشود

در بیان معنی هجرت و مهاجرت

واگر قدرت برجمع فرض شود یا از راههای دیگر مالی هر چند گزاف باشد بدستشان آید باز از دایره فقرا و محتاجین بیرون نخواهند رفت مگر آنکه فقیری هرگز پیدا نشود چه دانای پرهیزکار اگر اخوان مؤمنین و فقرا و مساکین و ارامل و ایتام را برخود و عیالش مقدم ندارد لامحاله یا مثل خود قرار دهد یا زیاده از اندازه مصارف قلیلی از اوقات خود را در آنها صرف نماید و چون آنجماعت بجهه بخل اغنیاء زیاده از اندازه و شمار بر دمند پس دست عالم همیشه تهی باشد و اگر گاهی مقداری حفظ کند بملاحظه صلاح آن جماعت است که بتدریج به ایشان برساند و از اینجهه همه انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم همیشه فقیر بودند هر چند هزار هزار گاهی بدستشان میآمد و مالدار ازرا که توفیق انفاق یافته اند محلی بهتر از ایشان پیدا نخواهد شد بچند وجه اوّل آنکه فضیلت انفاق و مقدار بزرگی و حسن آن باندازه مقام و فضل ایشان است که بسبب انفاق بتحصیل میشود یا فساد دیش بصلاح مبدل میگردد پس دادن مالیکه بآن حفظ نفس پیغمبری یا امامی میکند البته اجر ... دادن مال است بجهه دفع حاجت مؤمنی که در ترک آن ضرر قلیلی باو میرسد و همچنین اجر ساختن کعبه معظمه اگر خراب شود یا سفید کردن مسجد ... و مؤمنی اسکی دعز ... از درجات و اقسام انفاق که در باب نهم خواهد آمد و از مقدمات سابقه معلوم شد که بیش ... از هر علم و مجبوبتر از آن ... بزرگتر از ... نزد جناب مقدسش اگر چیزی بود مقربان درگاه را از انبیاء و اوصیاء و اولیاء در معرض بلاهای بزرگ از کشتن و حبس و زجر و امثال آن در نمی آورد بجهه ترویج دین و نشر آن پس انفاقی که بآن معالم دین ... یا محفوظ بماند یا منتشر شود البته از جمیع اقسام آن بهتر و ثوابش بیشتر خواهد بود چنانچه در باب ششم و نهم مشروح خواهد شد ... انکه رسیدن بخیر و صدقه و انفاق که وعده داده شده کار هر کسی نیست چه آن موقوفست بملاحظه شروط و آداب ظاهر و ... در هنگام عمل و بعد از آن که غالب مردم از آن بی خبراند و از عهده آنها تشخیص مورد و محل قابل و کیفیت صرف کردن برایشان ... انفاق کنندگان بفیض آن رسیده و از اینجهه از خیر آن محروم مندچنانچه علماء چون مراقب حال محتاجین و مواظب فقرا و ... بکیفیت مصرف و محل آن و تمیز فهم از غیر آن پس ناقل را چاره از دادن مال بایشان نیست تا خود آنچه دانند عمل کنند و بسا باشد دیناریکه عالم از جانب او صرف کند مقابل هزار دینار باشد که خود صرف کند و از اینجهه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله مأمور بود بگرفتن صدقات ... آن از مردم در ساندن بمحلش چنانچه میفرماید خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تا آخر آیه که با تفسیرش بیاید در باب ... امام علیه السلام یا نایبش مطالبه کند واجب است تسلیم زکوة بایشان و الّا مستحب است دادن آن بفقیه جامع الشرایط بلکه بعضی از علماء واجب دانسته اند دادن بایشان را و بالجمله عالم هم خود فقیر و هم زیاده از رفع حاجت ... ندارد و هم مصرف صدقات و خیرات و زیادی آنچه را متصرف شد بهتر داند و تواند رساند بخوبیکه اخلالی در شرایط و آداب آن نشود سیّم آنکه در رفع پریشانی هر فقیری جز کشف کربت قضاء حاجت او نباشد و خیر و نفع قابلی از او بدیگران نرسد و اما بر داشتن پریشانی اهل علم و اصلاح امور ایشان سبب اجتماع و بگرد آمدن ایشانست در آنجائیکه مرکز علم و محل تحصیل و ضبط آداب است و از اجتماع ایشان مسلمین را قوت و شوکت و پشت بندی پیدا شود و در قلوب کفار و مشرکین مهابت و خوف و هراست پیدا گردد و این قوت و خوف از اعلاء کلمه اسلام باعانت ادله و برهان نه بزیادتی لشکر و کثرت شمشیر و سنان و مضمحل شدن آئین کفر است بقوت بیان و صولت سخن نه بجدت پولاد و تیزی آهن و بسوختن خانه شبهات ملحدین است از شبهات جانسوز کلام نه به سپردن جانها ایشان در میدان مبارزت و خصام و جنگها و جهادها فضه وارد و ... لازم است از مسلمین که بسبب قوت قلب مجاهدین باشد و اگر از میدان جهاد کفار فرار کنند خود را بآنجا رسانند و خویشتن را مستعد و مهیا نمایند و باین ... ترسان و ... از شبهات جنود کفر و ضلال و طغیان و اعلاء کلمه حق و نشر آن در اقطار بلدان جمعی از اهل علم و فضل و کمال لازم است که بآن معین یکدیگر شوند در معرفت شبهات

و کیفیت رفع آن در ساندن آن بصاحبان شبهه بتوسط کتابت یا بفرستادن حامل قابلی و رجوع آنانکه در اطراف بلاد متفرقند بایشان اگر محتاج شوند از آنها و بالجمله اجتماع اهل علم در بلدیکه شود که بجهت مهیا شدن اسباب ایشان شعار بزرگیست از شعارهای اسلام که در آن فواید بسیار است و اقامه و تعظیم و استدامه آن بر هر کسی بقدر امکان متحتم است چهارم آنکه خداوند در آخر سوره بقره آیاتی در فضل انفاق و شروط آن و مذمت انفاق خالی از آنها ذکر فرموده چنانچه بیاید و در مقام بیان محل و مورد انفاق میفرماید لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا آن نفقات گذشته برای فقرائیست که بازداشته شدند در راه خدا یعنی در مقام سیر ندر راه خداوند و بسوی قرب مقدس حضرتش و بجهه موانع از مقصد و امانده اند و توانائی ندارند سیر در زمین را که بآن رفع کنند موانع را گمان میکنند نادانان ایشانرا غنی و بی نیاز بجهه عفت و حفظ حال خود از اظهار کردن بدیگران و لکن از نشأة و آثار و مشاهده چهره و رخسارشان خواهی شناخت که ایشان فقیر و بی چیزند سؤال نمیکنند مردم را با ابرام یعنی هیچ سؤال نمیکنند پس ابرام هم نباشد چه از صفت تعفف و شناختن فقر ایشان از علامت و سیما معلوم میشود که هرگز سؤال نکنند زیرا که اگر گاهی سؤال کنند فقر ایشان از راه سؤال نیز معلوم شود و این خلاف ظاهر آیه است یا آنکه مراد آنست که مبرمند در نکردن سؤال که شرح معنی عفت است و بالجمله این اوصاف که در محل انفاق بایستی ملاحظه شود مصداق و موردی واضحتر از اهل علم ندارد زیرا که فقراء غیر از طایفه ایشان غالباً از لباس تقوی عاریند پس سالک راه خدا نباشند و اگر پرهیزکار باشند فقر ایشانرا از مقدار علیکه در دست دارند مانع نباشد و اگر احیاناً مانع شود از تحصیل معاش و سیر در بلاد عاجز نباشند و خوشان در هر بلدی حاصل و اگر عاجز باشند عفت و تحفظ ندارند از سؤال و گدائی و پیدا کنند و عفت در میان ایشان بسیار کم باشد بلکه از ظاهر ... در سبیل الله هر ... چه مقصود از آن در غالب موارد استعمال آن کارهای بزرگ نمایانست از قبیل جهاد و حج و تحصیل علم و امثال آن پنجم در ارشاد القلوب در حدیث معراج مذکور است که خداوند فرمود ای احمد بدرستیکه محبت برای خدا همان محبت است برای فقراء و تقرب بسوی ایشان عرض کرد پروردگارا کیستند فقراء فرمود آنانکه راضیند باندک و صابرند بر گرسنگی و شاکرند بر حالی و سعت شکایت نمیکنند گرسنگی و تشنگی خود را دروغ نمیگویند به زبانهای خود و غضب نمیکنند بر پروردگار خود و غمگین نمیشوند بر آنچه از دستشان رفته و خورسند نمیشوند بآنچه بایشان میرسد ای احمد محبت من محبت فقراست پس ایشانرا از نزدیک خود بیاور و نزدیک شو بمجالس ایشان و این اوصاف جز در فقیر عالم با تقوی که تمام سخن در ایشانست نباشد پس هر جا ذکر مدح و فضیلت واهبا و احسان ... بطایفه از فقراء در کتاب و سنت شده مقدم یا تمام مقصود اینجماعت باشند ششم آنکه هر کس متکفل معاش اهل علم شود و پریشانی ایشانرا بر داد از کسانی خواهد بود که خداوند بعهده ضمانتی که از روزی طالبین علم کرده چنانچه شهید ثانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده بر دست او جاری ساخته و بتوسط او رسانده و در این نهایت شرف و افتخار است که بتشریف وکالت و خزانه داری خداوندی سرافراز شده و چون طلب علم با دست زدن بسیاری از اسباب معاش جمع شود پس ضمانت روزی اهل علم غیر از ضمانت روزی تمام خلایق است که با توکل تام از اسباب عادیه دست نباید کشید هشتم آنکه این طایفه در اغلب اوقات غریب و از وطن مألوف و مجاورت اقرباء و ... بدر و غربت و بیکسی گرفتار چه کمتر وقتی باشد که اسباب تحصیل علم در وطن اصلی و مجمع خویشان و آشنایان فراهم آید زیرا که یا عالم جامعی نباشد یا باشد با موانع بسیار از جهات مختلفه و از اینجهه غالب علماء که در نظر است و در کتب حالشان مسطور است تا از بلد و مجمع انس خود مفارقت نکردند بمقامات عالیه نرسیدند با آنکه در آنجا از جهة معلم و استاد مانعی نداشتند و از جهه این صفت غربت و چشیدن مرارت این بلیّت مورد الطاف خاصه الهیه باشند و خداوند را بایشان نظر رأفت و رحمتی باشد مخصوص چنانچه در نوادر راوندی از رسول خدا صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود بدرستیکه اسلام ظاهر شد غریب و زود است که غریب شود چنانچه نخستین بود پس خوشا بحال غرباء پس کسی گفت کیستند آنها یا رسول الله فرمود آنانکه اصلاح کنند خود را در وقتی که فاسد شوند مردم بدرستیکه

و حتی

در بیان مدح مومن غریب

وحشتی و غربتی نیست برای مومنین و هیچ مومنی نیست که بمیرد در غربت مگر آنکه گریه میکنند براو ملائکه بجهة ترحم براو چونکه کم شد گریه کنندگان براو و گشاده میشود برای او قبرش بنوری که میدرخشد از آنجاکه دفن شده تا وطن اصلی او و در کتاب شهاب از آنجناب مرویست که فرمود مردن غریب شهادتست و در رجال کشی مرویست که چون محمد بن مسلم شکایت کرد خدمت امام محمد باقر علیه السلام از غربت و اینکه در کوفه غریب است در جواب فرمود اما آنچه ذکر کردی از غربت پس از برای تو است پیروی و اقتدا و بابی عبدالله علیه السلام که در زمینی است دور از ما نزد فرات صلی الله علیه و آله و اما آنچه ذکر کردی از دوری و مسافت پس بدرستیکه مومن در این دار یعنی دار دنیا غریب است در میان این خلق منکوس تا اینکه بیرون رود از اینخانه بسوی رحمت خداوند و از این خبر ظاهر میشود که غربت مومن و غریبی او نه از جهة دوری او است از وطن بلکه بجهة عدم مجالست و عدم مشاکلت او است با ابناء جنس خود که سبب است از برای انس نگرفتن او با آن جماعت و وحشت داشتن از آنها و مترقب بودن رسیدن صدمه و اذیت از آنها و پریشانی و فساد کار و بهم خوردن رشته امور بجهة نبودن شخص دانای متقی که تواند اعتماد کند براو در اصلاح امور خود و ظاهر کند سر خویشرا برای او و در کتاب تعریف احمد بن صفوانی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود ابا فرموده خداوند که قرار دهد مومن را مگر غریب زیراکه او بخلاف جوهر اهل دنیا است هان قسم بخدای که اگر بردارند برای شما پرده و حجاب را از مومن هر آئینه خواهید دید او را که نوریست متصل بنور ما چون اتصال شعاع آفتاب به آفتاب و در کتاب تحف العقول مرویست از آن جناب که فرمود مومن در دنیا غریب است جزع نمیکند از ذلت و خواری دنیا و برغبت مزاحمت و مناقشه نمیکند با اهل دنیا در عزت دنیا یعنی چون مومن پس از دانستن که وطن حقیقی و مستقر دائمی او جای دیگر است و عزت و ذلت در آنجا ثمر دهد و نفع بخشد و در اینجا چون مسافر است در بلد غربت که چند روزی اقامت ندارد و با اهلش الفتی نبسته و انسی نگرفته ذلتش در نزد دیگران از آنچه مقصود او است چیزی نکاهد و عزتش در نظر آنها بر آنچه در صدد تحصیل او است چیزی نیفزاید پس هرگز مومن از خواری و ذلت دنیا نرنجد و در مقام دفع آن و جلب عزت بر نیاید و هر کدام از آنرا که خداوند برای او خواسته و مقرر فرموده راضی و شاکر و خوشنود و صابر است بلکه با آن عزت که خداوند برای او مقرر فرموده و با عزت ذات مقدس خود در یکجا ذکر نموده که و لله العزة و لرسوله و للمومنین از عزت در نزد اهل دنیا بی نیاز و از هم آن آسوده

غربت دو قسم

و از برای غربت اهل علم دین که مصداق حقیقی مومنند سببی دیگر باشد غالباً که آن تنگدستی و نداشتن بضاعت و مایه معاش باشد چنانچه در کنز روایت کرده که امیرالمومنین علیه السلام فرمود المقل غریب فی بلده درویش تهی دست غریب است در بلد خود چه رسد اگر بدیار دیگر افتد پس مکشوف شد که این طائفه از چند جهة غریبند اول مخالفت طینتی و تغایر طبیعی و حالتی و کرداری با اهل زمان و نوع غالبی انسان که سبب وحشت و تنفر او است از آنها و نداشتن همدم و انیس که از خصایص غربا است و از اینجهة غریبست هرچند در بلد خود باشد با ثروت و مال و این غربت است بحسب ذات چنانچه در خبر صفوانی و کشی گذشت و ابن ابی جمهور در عوالی اللئالی نقل کرده از عبدالله بن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه اسلام پدیدار شد غریب و زود است برگردد بهمان غربت چنانچه در بدو بخت پس خوشا بحال غربا کسی گفت یا رسول الله کیانند غربا فرمود جدا شده از قبایل یعنی جدا شده از آباء و اقوام خود در کردار و اخلاق و جدا کرده از ایشان نفس خود را باینکه دارا کرده او را باعمال صالحه و اخلاق پسندیده پس متابعت نکرده ایشانرا در افعال و اخلاق ایشان و در کتاب قصص الانبیاء علیهم السلام مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که اگر دوست داری که ملاقات کنی مرا فردا در حظیرة قدس پس بوده باش در دنیا تنها غریب اندوهگین مستوحش از مردم بمنزله مرغی تنها که چون شب در آید تنها جای گیرد و از مرغان مستوحش باشد و به پروردگار خود انس گیرد دوم غریبی بضاعتی باندازه مخارج که در بیشتر ایشانست میبینم دوری از وطن و خویشان چنانچه اغلب تحصیل آن احتیاج شده و بدردش مبتلا و بی آن کمتر مقصود حاصل و نتیجه دانش بلکه سایر کمالات بدست آید

غربت و غربا

و از ابیات دیوان امیرالمومنین علیه السلام است تغرب عن الاوطان فی طلب العلی و سافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرج هم و اکتساب معیشة و علم و آداب و صحبة ماجد فان قیل فی الاسفار ذل و محنة و قطع الفیافی و ارتکاب الشدائد فموت الفتی خیر له من معاشه بدار هوان بین واش و حاسد دوری گیر و جدا شو از وطن برای تحصیل بزرگی و قدر و مسافرت اختیار کن که در او پنج فایده است رفتن اندوه و کسب معیشت و علم و آداب و مصاحبت بزرگوار نیکوخوی پس اگر کسی گوید که در سفرها خواری و رنج است و پیمودن دشتها و بیابانها و تحمل سختیها پس جوابش آنکه مردن جوانمرد بهتر است برای او از زندگی در وطن خود خوار میان بدگو و بدخواه پس بمقتضای فرمان همایون آنجناب طالب علم را دل کندن از وطن و اختیار غربت باید و در آیه مبارکه و ما کان المومنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون نیز اشاره باشد مقصود چه نهی فرمود از آنکه تمام مومنین کوچ کنند برای طلب علم بلکه باید از هر طایفه از ایشان گروهی کوچ کنند و فقه بیاموزند و بصیرت در دین پیدا کنند آنگاه چون مراجعت کردند قوم خود را بترسانند تا مگر ایشان بپرهیزند از مناهی و نیز در آیه شریفه و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة ایمائی باشد مراد از آنجاکه وعده داده که هرکس در راه دین خدا هجرت نماید بیابد در زمین جای هجرت بسیار یا دور از مکاره و فراخی روزی و بهترین رزقها و سزاوارترین آن علوم و آداب دینیه است چنانچه در تفسیر بسیاری از آیات روایت شده و در تفسیر آیه فلینظر الانسان الی طعامه فرمودند یعنی نظر کند انسان بسوی علمش که از کی می آموزد یعنی از هر کسی علم دین خود را نگیرد و بالجمله اهل علم از غربا محسوب و غربت خود یکی از اسباب رحمت و وسیله نظر لطف و مرحمت خداتعالی باشد چنانچه دانستی بلکه حضرت سجاد علیه السلام غربت در قبر را یکی از اسباب باریدن عفو و غفران از سحاب جود و کرم ایزد منان شمرده و در مناجات الجلیله میفرماید سیدی کانی بنفسی قد اضجعت فی قعر حفرتها و انصرف عنها المشیعون من جیرتها و بکی علیها الغریب لطول غربتها و جاد علیها بالدموع المشفق من عشیرتها و ناداها من شفیر القبر ذو مودتها و رحمها المعادی لها فی الحیوة عند صرعتها و لم یخف علی الناظرین الیها فرط فاقتها و لا علی من قد رآها توسدت الثری عجز حیلتها فقلت ملائکتی فرید نأی عنه الاقربون و بعید جفاه الاهلون و وحید فارقه المال و البنون نزل بی قریبا و سکن اللحد غریبا و کان لی فی دار الدنیا داعیا و لنظری له فی هذا الیوم راجیا فتحسن عند ذلک ضیافتی و تکون اشفق علی من اهلی و قرابتی ای آقای من گویا خود را می بینم که او را خوابانیده اند در قعر قبر او و برگشته از نزد او همسایگان که او را مشایعت نموده و گریست براو غریب برای غربت طولانی او و جود نمود براو باشک مهربان از عشیره او و آواز کرد او را از لب قبر دوستان او و ترحم نمود براو آنکه دشمنش بود در حیوة در حال مردن او و پوشیده نیست بر نظر کنندگان بسوی او شدت حاجت او و نه بر آنکه می بیند او را که بر خاک خوابیده و درماندگی او در کار خود پس بفرمائی ای ملائکه من بیکسی است که دوری کردند از او خویشان و بعیدیست که جفا کردند او را عیال و وحیدیست که جدا شده از او مال و فرزندان فرود آمده در نزدیکی من و جای گرفته در لحد غریب وار و در دنیا مرا عبادت میکرد و برحمت امروز من امیدوار بود پس نیکو مهمانی خواهی فرمود مرا و مهربانتر خواهی بود بر من از اهل و خویش من و در کتاب فقیه و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام که چون خشت لحد را بر میت گذاشتند باید دعا بخوانند اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک و احشره مع من کان یتولاه و در کتاب جامع الاخبار مرویست از رسول خدا

صلی الله علیه و آله که فرمود تبسم کردن در روی مؤمن غریب از کفاره گناهان است **وفی** فرمود کسیکه اکرام کند غریبی را در غربتش
یا بردارد از او اندوهش را یا بخوراند یا بپوشاند او را شربتی ببخشد در صورت او پس برای او خواهد بود بهشت **وفیه** ارشاد دیلمی
مرویست از ابن عباس که آنجناب فرمود کسی که بغربت بمیرد شهید مرده **وفیه** فرمود مردن در غربت شهادتست پس چون محتضر شود
و بیند از چشم خود در اطراف راست و چپ خود پس نمی بیند احدی را و بخاطرش آرد اهل خود را پس آه کشد پس برای او است بهر آهی که می
کشد محو کند خدا از او هزار هزار سیئه را و بنویسد برای او هزار هزار حسنه و چون مرد شهید مرده و در کتاب مؤمن حسین بن سعید اهوازی
که از اصحاب جناب رضا علیه السلام است مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در زمین غربی که دور
باشد از او گریه کنندگان بر او یعنی خویشان و دوستان او مگر آنکه گریه میکنند بر او بقعهای زمین که عبادت میکرد بر او خدا را بر آنها
و گریه میکند بر او دو ملک که موکل بودند بر او **ق** این خبر را برقی در محاسن نقل کرده و نیز از آنجناب روایت کرده که چون غریب را مرگ در
رسد ملتفت میشود براست و چپ خود پس نمی بیند احدی را پس سر خود را بلند میکند پس خدایتعالی میفرماید بکی ملتفت شدی بکسیکه بهتر است
برای تو از من بعزت و جلال خود که اگر گره از کارت بگشایم هر آینه میگردانم ترا بسوی طاعت خود و اگر قبض کنم روح تو را هر آینه میگردانم
ترا بسوی کرامت خود **وفی** در انجام دست از آنجناب که خدایتعالی فرموده بدرستیکه من قبول میکنم نماز را از آنکه فروتنی کند برای عظمت
من و باز دارد نفس خود را از شهوات بجهة من و روز خود را تمام کند بذکر من و بزرگی نکند بر بندگان من و بخوراند گرسنه را و بپوشاند برهنه را و مهربانی
کند مصیبت زده را و جای دهد غریب را پس اینست که میدرخشد نورش چون آفتاب قرار میدهم برای او در ظلمات نوری و در جهالت علمی و حرمت
میکنم او را بعزت خود و حفظ میکنم او را بملائکه خود میخواند مرا پس جواب میگویم و سؤال میکند مرا پس عطا میکنم او را مثل این مرد نزد من مثل جنات فردوس
است که میوهایش خشک نمیشود و از حال خود تغییر نمیکند **وفی** تلخیص مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کامل نمیشود ایمان مؤمن
تا آنکه دارا شود صد و سه خصلت را که فعل است و عمل و نیت و باطنی و ظاهری و یکی از آنها که شمردند اینکه اعانت کننده باشد هر غریب را و این
غریب همان ابن السبیل است که خداوند در چند جای از کلام مجید خود ترغیب فرموده عطا کردن باو و او را مدح نموده آنها را که باو عطائی کنند و برای
او در زکوة مفروضه سهمی مقرر فرموده در جائی در اوصاف نکوکاران میفرماید و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین
و ابن السبیل و السائلین و بدهد بر دوستی او بخویشان و بی پدران و درویشان و رهگذران و خواهندگان و در جای دیگر میفرماید
واعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی
و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و در جای دیگر میفرماید انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین
علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل و در جای دیگر میفرماید یسئلونک
ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل می پرسند از تو
که چه انفاق کنند بگو آنچه انفاق کنید از مال پس از برای پدر و مادر است و خویشان و ایتام و فقرا و رهگذران بیشتر مفسران گفته اند
که ابن السبیل رهگذری باشد که او را پاهی نباشد هر چند در بلد خود غنی و مالدار باشد و او را ابن السبیل از آنجهة گویند که ملازم راه
است و رسم عرب است که ملازم هر چیز را ابن آنچیز گویند چنانچه مرغابی را ابن الماء میگویند و بالجمله ابن السبیل قسمی است از غریب که او هم
رعایت و تحریص در اعانت او فرموده اند اگر سفرش در طاعت باشد چنانچه **در** تهذیب و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام
مرویست که فرمود ابن السبیل ابناء الطریقند که در سفرهای طاعت خدا ... [illegible] ... پس راه بر ایشان ... [illegible] ... و مال ایشان برود
پس بر امام لازم است که برساند ایشان را بوطنهای ایشان از مال صدقات و ظاهر است ... [illegible] ...

یا در خصوص مورد زکوة نه آنکه در مقام امتثال این تکلیف الهی که در سایر آیات ذکر شده لازم باشد رعایت آن که اگر در بین راه نباشد
یا از اصل مالی نداشته که کسی بر دیا اراده برگشتن بوطن ندارد بجهة تمام نشدن آن طاعت که در پیش گرفته چون اهل علم که هنوز کاری
انجام و باری بمنزل نرسانده شایستهٔ اعانت نمود بلکه مجرد پریشانی و دور افتادن از وطن و خویشان و آشنایان و نرسیدن دست به
ایشان داخل کند صاحبش را در عنوان غریب و ابن السبیل که مورد ترحم و عطوفت و امر باعانت و دستگیری خداوند یست و محل تأسی
بردی بانبیاء و ائمه علیهم السلام که بنهایت مواظبت و تفقد را داشتند بالنسبه باین جماعت **وکفی** قصه جناب ابولبت که عرض میکند
بخداوند که آیا نبودم برای غریب خانه و برای مسکین محل آسایشی و برای یتیم دلیلی و برای بیوه زنان سرپرستی **وفی** کتاب عیون الاخبار و
غیره مرویست از حضرت مجتبی که پرسید از خال خود هند بن ابی هاله از کیفیت مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوصاف حلیه و شمایل و آداب
آنجناب بود بعبارات نیکو و مختصر پس هند گفت که آنجناب نمی نشست و برنمیخواست مگر بذکر خداوند تا آنکه میگوید مجلس او مجلس حلم بود و حیا و صدق
و امانت بلند نمیشد در او آوازها و ذکر نمی شد در او قبیح و نشر نمیشد لغزشهای آن مجلس همه بیکدیگر نیکوکار بودند یا وصیت بتقوی میکردند و همه
متواضع احترام مینمودند بزرگ را و رحم میکردند صغیر را و صاحب حاجت را بر خود مقدم میداشتند و نگاهداری میکردند غریب را **و**
در سیرهٔ آنحضرت و ائمه طاهرین علیهم السلام در مراقبت حال غرباء و رفع پریشانی و سد خلت ایشان وقایع بسیار مذکور است که مقام
ذکر آنها نیست و این حاصل بعضی از صفات و عنادینی بود بعلاوه صفت علم که در علماء و مشتغلین یا اغلب ایشان موجود است و گاه
شود که در باره حق رحم و حق همسایگی و حق تعلیم یا رساندن نفعی یا دفع ضرری یا حق مصاحبت بالنسبه بصاحب ثروتی پیدا شود پس اسباب رعایت
مضاعف شود و در ترک آن مبتلا گردد بعقوبت تضییع آن حقوق و مناسب است ختم کنیم این باب را بذکر خبری لطیف که در او ذکر است از
غریب و فوائدی دیگر سید فاضل صالح سید محمد بن محمد بن حسن بن قاسم العاملی شهیر به ابن قاسم در کتاب اثنا عشریه در مواعظ عددیه
روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که آیا ملائکه میخندند و میگریند گفت آری میخندند در سه جا و از روی تعجب و میگریند
در سه جا از روی ترحم اما اول پس مردیکه هر روز بکارهای لغو مشغول است آنگاه نماز عشا میکند و مشغول میشود به لغو پس ملائکه میخندند و میگویند
[illegible] در این درازی روز ای غافل پس سیر میشوی در این یکساعت دوم دهقان پهل دست میگیرد و با آن چند مشرک حیوانات زمین خود و دیگرا
[illegible] و چنین وا مینماید که سهم خود را آباد میکند و خدا ... [illegible] ... ملائکه از آن میخندند و میگویند تو بهر
[illegible] ... آیا سیر نمیشوی از این ... [illegible] ... حجاب که بمیرد پس بپوشانند ... [illegible] ... که کسی بر جمیش
نشود پس ملائکه میخندند و میگویند آنوقت که در غضب بود و خواهان داشت او را بپوشانید و حال که محل نظر است شده او را بپوشانید و اما گریه ایشان
در سه جا پس اول غریب که از خانه خود بیرون رود برای طلب علم پس او را مرگ در رسد دوم مرد و زن پیری که آرزوی فرزند کنند و خداوند ایشان را
روزی کند پس خورسند شوند و گویند خادم ما است آخر عمر ما و مشایعت کننده جنازهٔ ما پس او را مرگ در رسد در حیات آنها پس ملائکه میگریند بر
او پیش از گریستن پدر و مادر او سیم یتیم چون بیدار شود از خواب خود پس شروع کند بگریه کردن که مادرش بشتابد بسوی او و او را خاطرجمع بردو
رو ندارد و مادر چون دایه بشنود گریه او را فریاد زند بر او بصدای مهیبی که این گریه برای چیست چون آن یتیم صدای او را بشنود ... [illegible] ...
مادر او پس ساکت شود پس در آنحال ملائکه بگریند **باب بیست و ششم** در ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ایشان و رفع پاره شبهات مانع از اعانت این جماعت از ابواب سابقه معلوم شد که تعلیم دین و نگاهداری شعایر مسلمین
[illegible] ... بان و جوارح و مال از تکالیف عامه و احکام مشترکه است که هر مؤمن بالغ عاقلی بآن مخاطب ... [illegible] ... این تکلیف خارج و معذور نیست
[illegible] ... از آن مستثنی ... [illegible] ... بتواند بر آید باسیستی در مقام ادای آن در آید و میسور خود را از آن دریغ ننماید و این مصرف مالی و قسم محتاج

خود یکی از اقسام انفاقاتست که دارا است تمام فواید و منافعیکه شرح آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و متوقف نیست بر وجود حقوق واجبه یا مستحبه دیگر در مال از قبیل زکوة و خمس و نذر و کفارات و وقف و امثال آن هرچند با وجود آنها در رفع پریشانی و سد خلت ایشان بآنها محلی برای این تکلیف نماند و باقسام دیگر بایست تعظیم و اعانت نمود و لکن با نبودن آنها یا نرساندن اربابش آنها را بمستحق خود را آسوده و فارغ ندانند بلکه این مصرف را از مخارج لازمه و تکالیف مستمره خود شمارد بلکه از غالب مصارف مالیه خود مقدم دارد چه حفظ دین مقدم است بر حفظ جان چه رسد بحفظ مال یا زیاد کردن آن یا رسیدن بشهوات نفسانیه از ماکول و مشروب و ملبوس و مسکن و امثال آن و این مطلب با نهایت وضوح بعد از تدبر در ابواب سابقه چنان مخفی است که بنای متدینین از اهل ثروت چه رسد ببی باکان ایشان در دین در اعانت علماء و طالبین علوم دینیه بر آنست که جز ادای حق واجب مالی و اطعام در ایام ولیمه و تعزیه داری و صدقه برای استشفاء یا دفع بلاهای عامه دیگر کاری نکنند و تربیت اهل علم و انتشار و تقویت آثار دین را از امور مهمه نشمارند بلکه گاهی در فکر و خیال آن نیفتند و بقدر مرغ و گاو و اسب و سگی که در زیر دست دارند در رفع حوائج و ضروریات آنها غفلت نکنند و شاید بعضی را بر حاجت نفس خود مقدم دارند با آن طایفه رفتار نکنند حتی در هنگام مردن وصیت بامور خیریه هرگز این قسم خیر را در حساب آن نیارند و از جمله آنها نشمارند و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین در آن روز که شیطان بمظنه و گمان عرض کرد بخداوند که و لا تجد اکثرهم شاکرین نخواهی یافت بیشتر مردم را شکر گذارنده این گمان او در حق مردم راست شد پس پیروی کردند او را مگر پاره از مؤمنین و بالجمله با آنکه اعانت اهل علم و تربیت ایشان خود مقصدیست بزرگ و عبادتی است عظیم اهل ثروت توانند اعانت ایشان را در ضمن مقاصد دیگر در آرند که نهایت شوق بآن دارند و بر ایشان میسر نیست و اگر همت در دست از عهده آن بر نیایند و اگر بر آیند با مصارف زیاد که باندکی از آن باین قسم ممکن که بدست آرند پس از اتفاق جزئی بفواید هر دو مطلب رسند و بمصرف کمی دو اجر عظیم گیرند و بعضی از آن مقاصد اشاره خواهد شد و ما اوّل روی سخن را بطرف جماعتی کنیم که بسبب مجالست اهل کفر و ضلالت و زنادقه این امت در ایمانشان اندک ضعف و سستی پیدا شده و بر فرض اطلاع بر مطالب گذشته تغییری در حالشان پیدا نشود چه بی جزم بصدق وعده و وعید خداوندی اثری در دل ظاهر نگردد و از شنیدن آنها پس میگوئیم شبهه نیست که این جماعت را یقین بکذب این اخبار و ثواب و عقاب آخرت نیست نهایت کاریکه شبهه در رجوع نکردن بر دانایان در رفع آن بایشان کرده همان برداشتن یقین یا اطمینان است و غالباً مظنه یا احتمال راستی در آنها میدهند پس همان قوه و تمیز و عقل معاش که ایشان را وا میدارد بر جلب منافع باحتمال هرچند ضعیف باشد و دفع ضرر هرچند مشکوک باشد چنانچه مشاهد است که حرزدار را تخم بقیمت گزاف میخرند و در زمین بی آب میکارند بامید آمدن باران که در آن استمرار عادت برقراری نیست و بسا شود که منفعت بدست نیامده آنچه کشت از دست رود و دردی از کسی دوا نشود و ذکر خیری از او در خلق نماند و بسیار شود که بخیال در آوردن آب مالها در کندن قنوات صرف کنند و جز خون جگر و آب چشم آبی پدیدار نشود و از این رقم در تجارات بحر و بر بسیار است اگر تامل جزئی کنند احتمال منفعت در گفته این همه انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و علماء که در عقل و شعور و فهم و ادراک ایشان احدی از موافق و مخالف را شبهه و خدشه نیست البته بیشتر میرود و بر فرض کذب اخبار ایشان لامحاله دردی از بیچاره دوا کردند و نام نیک و ذکر خیر که پیوسته اهل دنیا در صدد تحصیل و کسب آن میباشند بجهة خود گذارند و لااقل این احتمال نفعرا در عرض آن نفعهای احتمالی در آرند با آنکه در ترک این احتمال ضررهای بسیار است که جزئی از آن در امور معاش سبب ترس و بیم و باعث تحرز و دوری است و بالجمله بر فرض راست بودن منفعتهای بسیار از دادن مال کمی برند بضررهای بسیار ترک آن خود را مبتلا نکرده و بر فرض دروغ این مصرف را در جزو سایر مخارج که بجهة پیدا کردن منافعیکه متوقف است بر امور بسیار که در همه آنها احتمال نشدن میرود محسوب کنند با آنکه حسن

احسان بغیر و رفع حاجت مضطر با تمکن از اولیات فطری در همه خلایق حتی در بت پرست و دهری بلکه اگر خود نکنند در نیکی آن انکار نکنند و در ستایش نیکی کنندگان مبالغه نمایند بلکه در همین دنیا خیرها و برکتها از او دیدند و بسیار شده که با انقلاب وضع روزگار آن مضطر بالا رود و کار این محسن پست شود پس بآن احسان جزئی بعوضهای بسیار رسد و از یک دانه تخم هزار خوشه بر دارد و از مهالک عظیمه برهد و در کتب تواریخ و سیر از حکایات ایشان چندانست که حاجتی بذکر آنها نیست پس بقانون امور معاش و طریقه متداوله میان مردم این رشته را از دست نباید داد و بامید نفع از فرموده این دسته عقلاء از اندک مالی مضایقه نباید کرد و امّا این فرق جماعت از آنها که بمضمون اخبار گذشته معترف و معتقدند و ثواب و عقاب اخروی و جزای الهی را بر امتثال فرامین سابقه و سرکشی از آن ارزانست و اند پس طبقات مختلفند صنفی حسن فطرت و عقیده ایشان بحدیست که پس از آگاهی بر حال اهل علم و فهمیدن بزرگی و مرتبه ایشان و لزوم نگاهداری و سرپرستی از حال این طایفه در مقام فرمانبرداری امر خداوندی و تحصیل آن اجرهای بزرگ بر آیند و دست رسی بآن نیز دارند و قومی چنین باشند تا عجب هر دست رسی ندارند و آن مقدار که از آن متمکن اند نتوانند صرف ایشان نمایند و پاره با داشتن اعتقاد و ثروت و تمکن رذیله بخل در دست ایشان گذاشته دل از مال نتوانند بر دارند و بعضی با اعتقاد و قدرت رساندن بضاعت ندارند و زیاده از معاش خود مالک نباشند و گروهی با اجتماع این سه شرط مجرد اعانت اهل علم و حفظ شریعت ایشان را حرکت ندهد و اگر اغراض و مقاصد دیگر بآن ضم شود مضایقه نکنند و دسته آن مقدار را که ممکنست قابل ندانند و از دادن آن حیا کنند و آنرا خلاف شأن و مقام خود شمارند و جماعتی با وجود تمام شرایط بجهة پاره از شبهات شیطانیه بوجود عالمی و طالب علم دینی براستی معتقد نباشند یا با وجود اعتقاد او را محتاج ندانند و اگر پیدا کنند و پریشان بینند مقدور خود را دریغ ندارند امّا طایفه اولی پس بعد از اطلاع بر سخنان گذشته عذری بر ایشان نماند و بهتر آنکه آنچه را برای این مصرف معین کنند بتوسط عالم متقی باشد یا بدستور العمل او صرف کنند چنانچه سابقاً بشرح اشاره شد و اگر یکنفر یا بیشتر را که توانند از عهده مخارج آنها بر آیند معین نمایند و متکفل امورشان شوند که بالمره از هم معاش آسوده گردند و ایشان را بمنزله عیال و خادم خود شمارند که با دادن مال مراقب حالشان نیز باشند البته بهتر خواهد بود امّا چه سود که ما بین این خلق محسوس به حقوق محسوس و این مقام بزرگ که شکننده پشت شیطان و عساکر او است مراحل بسیار است و امّا طوائف دیگر پس خلاصه موانع ایشان بحسب تقسیم پنج چیز است اوّل دست نرسیدن باعانت بسبب بعد مسافت دوّم نبودن مال یا کمی ثروت سیّم خصلت بخل و لئامت چهارم عار بودن سایر مقاصد و کوچک شمردن این عبادت پنجم پیدا نبودن محل قابل در اینجماعت امّا مانع اوّل پس عذر نیست در نهایت ضعف و بی پائی چه اگر فرض شود که فرزند عزیزی یا پدر و مادر مهربانی یا غیر ایشان از آنها که نهایت علاقه و محبت باو دارد در بلاد بعیده افتد و خواهد چیزی باو رساند البته هم این مطلب چنان او را در مقام تفحص و تجسس و پیدا کردن اسباب رساندن در آرد که آنچه بدست آورد چه تردد در بلاد و معاملات تجار و آمد و شد حکام و اعوانشان و متمتع نشدن [illegible] محسوس و مشاهد و موجود جمیع علماء و اهل علم عتبات عالیات که فی الحقیقه این کتاب بامید اصلاح حال ایشان نوشته شده و دورترین بلاد ایران از آنجا اطراف خراسان و حدود آذربایجان است و هر ساله زوار و حاج بآنجا مشرف میشوند و بسیاری از تجار بغداد و کاظمین یا عالی از تجار شهرهای معروف ایران معامله دارند و اگر بازار تجار کساد شود یا دست بایشان نرسد میتوانند [illegible] که معین کرده با مینی بسپرد که در وقت تمکن آنرا برساند بلی مراقبت جزئی لازم است در پیدا کردن امینها که [illegible] یا گماشته امین که با طرف معامله نمایند و اگر رساندن از این جهت نشد ممکن است که باو بنویسد که آن مقدار را از آنجا گرفته براو حواله کند و اگر کسی است که اطمینانی نیست آن وجه را نزد عالمی یا تاجر امینی گذارد و از او نوشته گرفته بفرستد که دهنده مطمئن شود و این قسم بسیار میسر میشود چه تردد بین خصوص اهل معامله که در آنجا متاع خود را نقد کرده بسیار هست که خود طالب شوند با اطمینان نقد خود را بدهند

و حواله کرده و از شرّ راه محفوظ بمانند و امّا مانع دوّم اما کمی مقدار و ملاحظه شأن پس خیالی است فاسد چه این معامله با حضرت احدیت است که ذرّه از عمل خیر در نزدش ضایع نشود و جزئی را که باداش نزد جنابش بودیعه نهند ترقّی دهد و اضعاف مضاعف کرده پس دهد در وقتی که نهایت احتیاج را بآن دارد و بسا هست که آن جزئی در نظر او کم مینماید و در جنب منزلتش مقداری ندارد اما بالنسبه بحالت آن اهل علم شاید کافی و حاجتش را رفع نماید و اگر کافی نشد لامحاله بعضی را رفع کند مثلاً یکقران برای آنکه ماهی ده قران خرج دارد زندگی سه روز او را وفا کند و از این رقم بسیارند و شاید از جمع شدن همین جزئیها مقدار قابلی فراهم آید که جمله را آسوده کند و بسا هست که از دادن آن جزئی و ملاحظه نکردن شأن دیگران که مایلند و شرم کنند متابعت نمایند و او سبب واداری ایشان باین خیر شود و بثواب نیز فایز گردد و نیز میتواند بآنمقدار کتابی یا کفش و لباسی گرفته باو رساند یا باسم غیری دهد و از این دغدغه بالمرّه فارغ شود و در کتاب شریف جعفریات مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود کوچک مشمار چیزی از نیکی را که قادر شدی بر دادن او بجا آوردن بیشتر از او زیرا که اندک در حال حاجت باو نفع آن بیشتر است برای اهلش از آن بسیار در حال بی نیازی از او و عمل کن برای هر روز بآنچه در او است که خواهی رستگار شد و امّا نبودن مال بالمرّه پس اوّلاً بایست اندازه معاش خود را بمیزان آلهی بسنجد که اگر زیادی رفته از آن بکاهد و بیشتر خلایق در این مرحله برد و در افتاده هلاک شدند و میزان معاشی بجهة خود قرار داده اند که هرگز از مداخل خود زیاد نیارند بلکه غالب اوقات پس افتاده اند و حال آنکه اگر فی الجمله مراعات و مراقبتی در او کنند و اندکی از فضول معاش و کیفیت کاهیدن از آن را کم کنند هم خود آسوده شوند و هم دیگران از خیر ایشان بهره مند گردند و شرح مقدار فضول معاش و کیفیت کاهیدن از آن و بیان مشبه بعضی در تطبیق کردن کردار زشت خود بر پاره از اخبار محتاج برساله ایست جداگانه در باب مشارٌ الیه اشاره خواهد شد بآن و بر فرض آنکه از میزان شرع بیرون نرفته باشند از حدود آلیه و داخل نشده باشند در زمرهٔ مسرفین و مبذرین که برادران شیاطین اند حکایت ایثار بر نفس و مقدم داشتن اخوان مؤمنین را بر خود خصوص اگر متوقف بر جزئی کاهیدن باشد کجا رفته مثلاً از پنج دست لباس دو دست را انداختن و از قیمتی آنها بمتعارف قناعت کردن و از چند رنگ غذا بعضی از آن سر بردن و از امتعه و آلات نفیسه متعدده بپست تر و کمتر از آن بندگی کردن و امثال اینها که ابداً نقصی در معاش و خللی در کار بهم نرسد و آن کم کرده را در هر سال مبلغی میشود ذخیرهٔ آخرت خود کردن البته موافق عقل معاش و معاد و زیرکی در امر دین است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را اوّل صفات مؤمن شمرده و ثانیاً اگر از اعانت مالی معذور است هرچند از معاش خود بکاهد پس از جاه و آبروی خود صرف و انفاق کند و از عرض خویش اندکی مایه بگذارد و در ترغیب و تحریص هر کس که بتواند از او جزئی یا کلی در آورد بزبان و پیغام و نوشتن مسامحه نکند و خواهی دانست که انفاق بجاه داخل در اقسام انفاقات است که مدح آن در کتاب و سنت شده و مکرّر بتجربه رسیده که از گذشتن مقدار قلیلی از جاه منافع بسیار باهل حاجت رسیده بلکه از متین بی طمعی صاحب جاه و اینکه در این امر و سؤال جز خیر دیگران غرضی نداشته بر جاهش افزوده شود و سیرهٔ ائمه طاهرین علیهم السلام پیوسته بر این بود حتی اینکه علی بن عیسی در کشف الغمه روایت کرده که روزی امام علی نقی علیه السلام بیرون رفت از سرمن رای بسوی قریه بجهة مهمی که روداد آن جناب را پس مردی اعرابی آمد و طلب میکرد آنجناب را باو گفتند که بفلان موضع رفته پس رو کرد بآنجا چون بخدمت آنجناب رسید فرمود باو چه حاجت داری گفت من مردی از اعراب کوفه ام که متمسکند بولایت جدّ تو علی بن ابی طالب علیه السلام و بار شده بر من دین بزرگی که سنگین کرده مرا داشتن او و ندیدم کسی را که رو آورم باو برای ادای آن غیر تو پس حضرت فرمود دل خوشدار و او را منزل داد چون روز شد حضرت باو فرمود تو حاجتی دارم زینهار زینهار از خداوند که در آن مخالفت کنی گفت مخالفت نمیکنم پس نوشت حضرت بخط خود در ورقه اعتراف کرد در آن باینکه بر ذمهٔ او است از مال اعرابی مالیکه معین کرده بود او را در آنجا و از دین اعرابی بیشتر بود و فرمود بگیر این خط را پس چون برسی بسرمن رای

حاضر شو نزد من در حالتیکه نزد من جماعتی باشند پس مطالبه بکن از من او را و سخن درشت بگو در باقی نگذاشتن تو آن دین را نزد من و زینهار زینهار از خداوند در مخالفت کردن تو مرا گفت اطاعت میکنم پس گرفت خط را چون حضرت برگشت بسرمن رای و حاضر شد در نزد او جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه و غیر ایشان حاضر شد آنمرد و خط را بیرون آورد و مطالبه کرد و گفت بنحویکه وصیت کرده بود پس حضرت برفق و مدارا با او سخن میگفت و از او عذرخواهی میکرد و وعده میداد بوفای آن و مسرور نمودن او پس این قضیه را برای متوکل نقل کردند پس امر کرد سی هزار درهم خدمت آنحضرت بیاورند چون آوردند آنرا بحال خود گذاشت تا آنکه آنمرد آمد پس فرمود بگیر این مال را و دین خود را از او ادا کن و باقی را صرف کن بر عیال خود و ما را معذور بدار پس اعرابی گفت یابن رسول الله قسم بخدا که آرزوی من کوتاهتر بود از ثلث این مال و لکن خداوند داناتر است که رسالت خود را در کجا بگذارد و مال را گرفت و برگشت و از این خبر شریف معلوم میشود که اندازه بذل عرض و آبرو از برای قضاء حوائج برادران ایمانی تا کجا است در جائیکه آن وجود مبارک با آن همه عظمت و جلال خدائی برای شخص اعرابی که از حسن حالش جز اعتراف بامامت چیزی معلوم نبود در نزد اصحاب آن غشمیه که از متجاهرین اعداء و عیب گویان آنجناب بود باین قسم خود را خوار در انظار و ذلیل در نزد اغیار کنند پس اگر قضیه منعکس شود چنانچه مشاهد ما است پس حالش چه خواهد شد چه رتبه اکثر مردم از آن اعرابی بالاتر نباشد و گذشت که علماء خلفای آنجنابند که در رعایت احترام و تعظیم ایشان و اقسام آن مشارکند علاوه آنانکه آبرو نزد شان ریخته میشود نیز از محبین ایشانند و هر کس هرچه کوشش در نزد هر کس کند برای اعانت علماء باندازه آنچه آنجناب برای اعرابی کردند نرسد و خواهد آمد در باب نهم که جناب عسکری خود را بسائلی داد که او را فروخت و قیمت آنرا صرف کرد و امّا مانع چهارم بخل که منشاء آن سوء ظن و گمان بد بردن و داشتن بخداوند عالم است پس از ضعف ایمان و عدم یقین و اعتقاد بخداوند که میفرماید وما انفقتم من شیء فهو یخلفه هرچه دهید بجایش میگذاریم و در چند جا رستگاری را مخصوص فرموده بآنانکه از بدی حرص را از جان خود دور کردند و اینهمه ترغیب و تحریص در انفاق و احسان و اعانت که در کمتر عملی شده در قرآن و ظاهر میشود از آن مقدار رتبه و بزرگی مقام و جلالت قدر او در نزد خداوند و چگونه جمع میشود با منع کردن مقداری از آنچه خود باو داده و از مؤمنین ... و از اینجهة است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جمع نمیشود بخل و ایمان هرگز در دل و در خبر دیگر فرمود دو خصلت است که جمع نمیشود در مسلم بخل و حسد و در خبر جناب صادق علیه السلام فرمود ایمان بخل را بیرون آورد و هر دو دیگر در او باشد بخل و حسد و ترس و جمع نمیشود در مؤمن ... و حریص و بخیل و در خبر امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بخل جمع کننده است تمام عیبها را و او مهاریستکه کشیده میشود باو بسوی هر بدی و از برای مذمت بخل کافیست تأمل در این کلام شریف چه بخل لازم دارد ... و حرص و جبن و خیانت و محبت دنیا و عداوت اخوان و مواسات نکردن با ایشان و پستی فطرت و حسد و ترک بسیاری از واجبات که متوقف است بذل مال بر و عداوت اخوان مؤمنین او را که لازم است ... و تکذیب علما و ناقلین اخبار و نظایر اینها و هر یک از این صفات قبیحه لازم دارد ... را بر صاحبش حرام کند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود ... که ایشان چنانند که میگویم نیست ... برای حسود لذتی و نیست برای ملوک وفائی و نیست برای دروغگو مردانگی و بزرگ قوم نمیشود سفیه و عجب است از بخیل و دل بستن او بمال و حرص در جمع آن از حرام و حلال باحتمال احتیاج خود باو در وقتی با نتیجه راحت افتادن عیال و فرزندانش پس از او با آنکه خود هزارها از این جماعت دیده و شنیده که ... و دلهای مساکین و ایتام صرف کردند و از آن مال خود خیری ندیدند و پس از ایشان نیز باولاد شان نرسید و اگر رسید دختران و

زنانشان با دشمنانشان صرف کردند و پسران در اندک زمانی در لهو و لعب و معاصی خرج کردند بر ایشان جز وبال آن مال و سختی کار در وقت سؤال در محضر حضرت ذو الجلال ثمری نداشت و اگر نباشد برای بخیل جز نام بد و از افتادن از قلوب هر طایفه بلکه باقی ماندن اسم او به بدی در کتابهای تواریخ و سیر و ذکر او در هزارها از مجالس و محافل و منابر هر آئینه کافی بود در منع و ردع و اهتمام او در مجانبت و احتراز از این خصلت رذیله و محو کردن نام خود از دفتر بخلا و از آن فصل و باب که در بسیاری از کتب بجهة شرح حال آنها معین شده چه رسد بتأمل و تدبر در آیات و اخبار و آثار که در فوائد و منافع انفاق و صدقه رسیده و این کتاب شریف بحمد الله تعالی متکفل ذکر آنها است که اگر خود را در مقام خذلان و ختم بر قلب نرسانده البته حالش تغییر خواهد کرد و شوقی در دلش پیدا خواهد شد و اگر اندکی حرکت کرد و با خداوند معامله نمود براستی البته خیر شرا خواهد دید و بر شوق و رغبتش خواهد افزود تا بمقامی که چیزی در نزدش لذیذتر از مال نباشد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید قوت ابدان خوردن طعام است و قوت ارواح خوراندن آن و هر کس لابد و طالب بقاء النفس و ابقای روح و قوت او است جز آنکه خطا در راه و اشتباه در اسباب او است و از برای مدح جود و احسان همان بس که حاتم طی با حالت کفر و مقام شرک که با آن هیچ عملی سود نبخشد جودش علاوه بر آن نام نیک که تا انقراض دنیا از خاطرها نرود و در مثل با شجاعت امیر المؤمنین علیه السلام یکجا ذکر شود با آخرتش سود داد چنانچه از جناب رضا علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به عدی پسر حاتم طی فرمود که برداشت از پدر تو عذاب سخت را سخاوت نفس او و چون دختر حاتم را اسیر کردند و بنزد آنجناب آوردند حال پدر خود را عرض کرد فرمود این اوصاف که تو ذکر کردی از صفات مؤمنین است پس او را احسان نمود و اکرام کرد و خلعت داد و راحله بخشید و او نزد برادرش که بشام فرار کرده بود رفت و او را ترغیب کرد که نزد جنابش مشرف شود چون وارد شد حضرت ردای مبارک را برای او فرش کرد و خود بر زمین نشست و عدی در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام خدمتها کرد و این همه از نتایج جود پدر بود و نتیجه بخل چنان باشد که بقوم لوط کرد چنانچه شیخ طبرسی در مجمع البیان از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که لوط سی سال در قوم خود درنگ کرد و بر ایشان نازل شده بود و از طایفه ایشان نبود و میخواند ایشانرا بسوی خدا و نهی میکرد ایشانرا از فواحش و ترغیب میکرد ایشانرا بر طاعت پس اجابت نکردند او را و اطاعت ننمودند و از جنابت تطهیر نمیکردند همه بخیل بودند و بر طعام لئامت داشتند پس بخل نتیجه داد دردی در عورتشان که دوا نداشت زیرا که ایشان بر سر راه قافله بودند که بشام و مصر میرفتند و مهمان بر ایشان نازل میشد پس بخل ایشانرا واداشت که چون مهمان بر ایشان وارد میشد رسوا کنند او را و این عمل را میکردند برای آنکه مهمانرا عقوبتی کرده باشند نه آنکه از روی شهوت بود پس بخل آورد بایشان این مرض را تا آنکه طلب میکردند آن عمل را از مردان و بر آنکار مزد میدادند و قریب بایشانست آنچه بخل در این امت به سمرة بن جندب کرد و او از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و او را نخلی بود در جائیکه راهش از داخل منزل مردی از انصار بود پس سمره میآمد بنزد نخل خود بی آنکه از آن انصاری اذن بگیرد پس انصاری گفت ای سمره تو پیوسته ناگهانی داخل میشوی در حالتیکه خوش نداریم کسی ناگهانی بر ما داخل شود پس هرگاه خواستی بیائی اذن بطلب گفت اذن نخواهم برای راهیکه مرا است بسوی نخلم پس انصاری شکایت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد پس حضرت او را طلبید حاضر شد پس باو فرمود فلانی از تو شکایت میکند که تو میگذری بر او و اهلش بدون اذن او پس از او اذن بگیر هرگاه خواهی داخل شوی گفت یا رسول الله اذن بگیرم در راهی که دارم بسوی نخل خودم پس حضرت باو فرمود نخل را واگذار و از برای تو باشد نخلی در فلان مکان گفت نه فرمود دو نخل گفت نخواهم پس پیوسته زیاد میکرد تا بده نخل رسید فرمود برای تو باشد ده نخل در فلان مکان پس قبول نکرد پس فرمود از آن نخل درگذر و برای تو باشد نخلی در بهشت گفت نمیخواهم پس حضرت فرمود تو مردی ضرر رساننده و نیست ضرر رسانیدن بر مؤمن یعنی در دین اسلام روا نبوده ضرر زدن یا قرار داده نشده حکمی که در آن ضرر باشد پس فرمود آن نخل را کندند

و بجانب او انداخت و فرمود برو هر کجا که خواهی بکار و عاقبت امر و بخل چنان شد که معویه چهار صد هزار درهم داد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که این آیه نازل شد در حق امیر المؤمنین علیه السلام وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ از مردمان کسی هست که بعجب می آورد گفتار او ترا در زندگانی دنیا و گواه میگیرد خدا را بر آنچه در دل او است و او سخت خصومت است و چون بر گردد و روی بر گرداند کوشش کند در زمین تا تباهی کند در او و نیست کند کشت و نسل را و خدای دوست ندارد فساد را و این آیه در شان ابن ملجم لعنه الله نازل شده وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و از مردمان کسی هست که بفروشد خود را برای طلب خوشنودی خداوند و خدای مهربانست به بندگان پس آنرا گرفت و روایت کرد و در اول صد هزار داد قبول نکرد آنگاه دویست تا بچهار صد رسید و در وقت حکومت زیاد در عراق او نایب زیاد بود چون آن خبیث شش ماه در کوفه میماند و شش ماه در بصره در هر یک که توقف داشت سمره در دیگری نیابت میکرد و آخر کار سپهسالار ابن زیاد شد و در وقت بیرون رفتن کوفیان بسمت کربلا مردم را ترغیب و تحریص میکرد بر حرب جناب سید الشهداء علیه السلام خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و در کتاب فقه الرضا علیه السلام مرویست که جمعی از اسیران را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند پس امر فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را که گردن ایشانرا بزند پس امر فرمود که یکی از ایشانرا جدا کنند و نکشند آن مرد گفت چرا مرا از رفقایم جدا نمودی و حال آنکه گناه ما یکسان بود فرمود خدای تعالی بمن وحی فرستاد که تو سخی قوم خودی و ترا نکشم پس آن مرد گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّكَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ پس کشاند سخاوتش او را بسوی بهشت و در کتاب خصال مرویست از آنجناب که فرمود به آن اسیر که در توبیخ خصلت است که خدا آنرا دوست میدارد شدت غیرت بر اهل و سخاوت و حسن خلق و راستی گوئی زبان و شجاعت و در کتاب کافی مرویست که خداوند وحی فرستاد بسوی موسی که سامری را مکش زیرا که او سخی است و چون عبد الرحمن بن عوف مرد و او یکی از آن ده نفر است که اهل سنت روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد که ایشان از اهل بهشتند و از آن شش نفر که عمر ایشانرا از اهل شوری قرار داد مال بسیاری از او ماند ابن اثیر در اسد الغابه ذکر کرده که آن هزار شتر بود و صد اسب و سه هزار گوسفند و آنقدر طلا که آنرا با تبر قطع کردند بنحویکه دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند بهشتاد هزار پس جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند که ما بر عبد الرحمن میترسیم بجهة آن مالها که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا میترسید بر او کسب کرده با کیزگی و خرج کرده با کیزگی و گذاشت پس از خود با کیزگی پس این کلام با بوذر رحمه الله رسید پس خشمناک بطلب کعب بیرون رفت پس گذشت با ستخوان چانه شتری آنرا بدست خود گرفت آنگاه در جستجوی کعب شد پس بکعب گفتند ابوذر ترا میطلبد پس کعب فرار کرد و خود را بعثمان رسانید و باو پناه برد و قصه را برایش نقل کرد پس ابوذر بسراغ او میرفت تا بخانه عثمان رسید چون داخل شد کعب برخاست و در پشت سر عثمان نشست از ترس ابوذر پس ابوذر گفت ای پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست در آنچه گذاشته عبد الرحمن بتحقیق که بیرون رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی احد و من با آنجناب بودم پس فرمود ای ابوذر گفتم لبیک یا رسول الله فرمود ارباب ثروت درویشانند در روز قیامت جز آنکه دهد از طرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر و چه بسیار اندک اند اینها آنگاه فرمود ای ابوذر گفتم لبیک یا رسول الله فدای تو شود پدر و مادرم فرمود خوشم ندارم که برای من باشد مانند کوه احد که آنرا در راه خدا انفاق کنم آنگاه بمیرم و دو قیراط آنرا بگذارم آنگاه فرمود ای ابوذر تو طالبی زیاد را و من طالبم کم را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله

چنین مطلبد و توای پیرزن یهودیه میگوئی باکی نیست بانچه عبدالرحمن بن عوف گذاشته دروغ گفتی و دروغ گفت آنکه گفت پس کسی سخن او را رد نکرد بیک حرف تا آنکه بیرون رفت و این خبر در جلد اول مجموعهٔ شیخ ورام است و عجب از آن سفها و بیخردان که عبدالرحمن را از جملهٔ منفقین و اسخیاء ذکر میکنند با آن کثرت نقود در مدینه اگر وی اول درجهٔ سخاوت بود چگونه اینهمه طلا بعد از او میماند **فقره** ما چند خبر رسیده که سخی نزدیکست بخدا و نزدیکست بمردم نزدیکست به بهشت دور است از دوزخ و بخیل دور است از خدا و دور است از مردم دور است از بهشت نزدیک است بدوزخ **و** رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود آفریده نشد ولی خداوند مگر بر سخاوت و از علامت سخا آنکه باکی نداشته باشد که کی خورده دنیا را و مالک آن شده مؤمن است یا عاصی کافر است یا مطیع شریف است یا وضیع اطعام کند و خود گرسنه بماند و بپوشاند و خود برهنه باشد و ببخشد و از قبول عطا بپرهیزد و اگر تمام دنیا را مالک شود خود را بیگانه از آن بیند و اگر همه آنرا یکساعت در راه خدا انفاق کند ملالتی نگیرد **و اما** مانع چهارم پس شرح آن خواهد آمد که هیچ مقصدی نباشد از دنیوی و اخروی دینی و عقلی و عرضی و بدنی و مالی از جلب منفعت یا دفع ضرر و برگرداندن شر آسمانی و زمینی انسی و شیطانی مگر آنکه انفاق و صدقه کلید آن است برای انجاح آن پس اگر تجرد نشر علم محرک نشد قصد کند از انفاق یکی از آن مقاصد را که ... خالی نباشد از یکی از آنها و فی الحقیقه معامله باشد با خداوند چیزی داده و عوضی خواهد گرفت پس جای منتی نباشد در آن عطا و بیشتر مردم چون مبتلایند بجمع مال و حفظش و تربیت جسد و نگاهداری صحتش و خواهد آمد که تجارتی با خیرتر نباشد از زرع انفاق که تخمی از ده تخم تا هفتصد هزار بلکه بهتر و سالمتر و با برکت‌تر باشد از آنچه کاشته و نگاهبانی در سفر و حضر به از آن نباشد و صحت را به از آن چیزی نگاه ندارد پس بهتر آنکه پیوسته این مقصد را بنظر آرند و چندی در مقام تجربهٔ این زراعت و تجارت و حفظ صحت برآیند چون بساز معاملات و معالجات تا صدق این مقال بر ایشان واضح و هویدا و ببینند که چه مقدار تفاوتست مابین معامله با خلق با خدا اگر این مقاصد نیز محرک نشد پس تأمل کنند آنانکه شایق و طالب بوسیدن عتبهٔ ائمه امام علیهم السلام هستند و از آن معتقد که ایشان را بآن مقصد رساند عاجز با آن را دارند ولکن از حرکت بآن صوب ایشان را مانعی است چون مرض و خوف و شغل و سد راه یا اگر ندارند از خود در خطرند که در آن سفر مبتلا خواهند شد بانواع معاصی و آزار کردن بحیوان و مکاری و زوار و معامله با اطفال و فوت نماز و دیدن منکرات و پوشیدن چشم از آن و ظلم بر رفقاء و اعراض از درماندگان و عابران پیاده و گرسنه و برهنه با تمکن و قدرت و مناقشه و مخاصمه با نیکان در منازل و کاهیدن از اجزاء واجبه و مستحبه و آداب سابقه و لاحقهٔ نماز که کمتر کسی به بسیاری از آن مبتلا نباشد و اگر از خود مطمئن است مالیکه در دست دارد و از مظان حرام و مشتبه و بی رغبتان بدادن زکوة و خمس بچنگ آورده که صرف آن در آن راه بی تطهیر و تزکیه و اخراج حقوق علاوه بر حرمان از فیض زیارت سبب باشد برای گناهان بسیار و غضب خداوند جبار و اگر از این سر نیز آسوده اما از تخلیص نیت و تصفیهٔ طویت و تحصیل قربت و تطهیر سریرت در خطر چه بسیار کم باشند آنانکه در سویدای قلب خویش نگرند برای آن سفر محرکی جز رضای خدا و اولیائش نبینند یا تجدید عهد و توسل بآن قبور و استمداد از آن مهابط نور بلکه غالباً بوئی از این محرک از آنچه لشنوند مرافقت اخوان و سیر جهان و دلتنگی از ابناء زمان و اعراض سلطان و فرار از مطالبهٔ جرائم یا دیان و رسیدن بدرجهٔ همسران و اصلاح مزاج به تغییر دادن مکان و امثال آن هر یک در نفس محرک پس اگر عاقل هوشمند نصف یا ثلث و ربع و خمس مصارف سفر زیارت خود را معین کرده بطالب علمی رساند که در آن بقاع شریفه بعوض او زیارت کند اشاید کرده باهل علم و زیارتی کرده بعنوان بی کلفت سفر و تحمل مشقت راه و ابتلای به جرائم ... و اداء حق ... و غیر از زیارت دیگر نیز باشد که چندان شاغل طالب علم نباشد از تحصیل ... و رقم خیر فایده در او باشد چون قرائت ختم آن

و تعزیه داری در سید کی بحال ایتام یا زوار شکسته بال و پرستاری مرضی و مانند اینها از ابواب خیرات که بسیار شود برای آنها متعین و رشته مقرر نیست و کروهی در صدد تحصیل مقدار میسور از آنها و بسا شود که از خود یا از آن محل مقداری قابل فرستند اما در نزد غیر اهل علم از آنانکه آن علم را الکنند و اگر کنند فاسد و ناقص و مصارف آن وجه غالب لغو یا حرام و اگر از آنچه گفته شد شوقی پیدا نشد پس گوئیم که هر کس چون نیک در خود نظر کند هر روز مبتلا بیند بجرمی تازه و گناهی در عظمت بی اندازه که برگشت آن تقصیرات در یکی یا زیاده از حقوق لازمه که از خدا تعالی است و اولیائش و ملائکه و آسمان و زمین و پدر و مادر و معلم و مصاحب و همسایه و عیال و فرزند و اخوان ایمانی و ارحام و دست و پا و چشم و گوش و زبان و شکم و فرج و نظائر آن که بر هر انسان دانای با حزم است و خیانت در این امانات الهیه و بیرون نیامدن از عهدهٔ شکر لازم این نعمتهای سنیهٔ نفیسه چه بسیار کم باشند آنانکه چون شب بحساب خود رسند خویشتن را فارغ از تمامی حقوق ببینند و علاوه بر این ابتلا غالباً از فیض آن عمل خیر که در آن روز قدرت داشت بر او محروم یا از زشتی کردارش از دامن توسل بآن کار نیک کوتاه پس هر روز انسانی مبتلاست بعصیانی یا خسرانی و پس از این کمتر شود که با دو ترسد بلائی آسمانی یا زمینی ملی یا نفسانی و از تأمل در مطاوی کتاب و سنت و موارد وجوب و سنت انفاق و صدقه بر اهل خیر و مسکنت میتوان فهمید که جبران کسر عصیان و تدارک خیر طاعت رفته از دست انسان و تلافی مصائب دوران نشود جز به نیکی و احسان بر اخوان و انفاق بر اهل ایمان و ما بجهة ضبط و تنبیه در نهایت اختصار اشاره بجمله از آن موارد کرده با قرآموکول میکنیم **مجلس اول** در دعوات سید فضل الله راوندی در حدیث از امام زین العابدین علیه السلام که رسید بامیرالمؤمنین علیه السلام مصیبتی مگر آنکه نماز کرد در آن روز هزار رکعت و صدقه داد بر شصت مسکین و روزه گرفت سه روز و فرمود بفرزندانش هرگاه برسد بشما مصیبتی پس بکنید مثل آنچه من کردم که دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله را که چنین میکرد پس پیروی کنید آثار پیغمبر خود را و مخالفت نکنید که خداوند مخالفت میکند با شما بدرستیکه خداوند میفرماید ولمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که من پیوسته عمل میکنم بعمل امیرالمؤمنین علیه السلام **دوم** اگر کسی عمداً با زن خود در حال حیض مقاربت کند اگر در اول آنست یک دینار که بقیمت یک اشرفی است و اگر در وسط آنست نصف آن و اگر در آخر است ربع آن و اگر کنیز باشد مطلقاً سه مد طعام بر فقیر دهد **سیم** اگر زن در مصیبت روی خود را بخراشد یا موی خود را بکند یک بنده آزاد کند یا ده نفر مسکین را اطعام کند یا ایشان را بپوشاند **چهارم** اگر زن موی خود را ببرد یا بچیند یا بسوزاند در مصیبت بلکه در غیر آن یک بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد و بعضی این را بترتیب گفته‌اند **پنجم** اگر بسبب مرض که عقل را ببرد نوافل یومیه فوت شود از هر دو رکعت یک مد طعام و اگر متمکن نشد از هر روزی یک مد بمسکین صدقه دهد **ششم** پیر و آنکه طاقت تشنگی ندارد و زن آبستن و زن شیرده کم شیر روزه را افطار میکنند و بجهة هر روز یک مد طعام صدقه میدهند **هفتم** کسیکه قضاء روزه ماه مبارک بر ذمه دارد و نه گرفت تا ماه مبارک آینده برای هر روز یک مد یا دو مد طعام صدقه میدهد بتفصیلی که در فقه مذکور است **هشتم** کسیکه افطار کند روزی از ماه مبارک را باید روزه بگیرد دو ماه پی در پی یا بنده آزاد کند یا شصت مسکین را اطعام کند **نهم** کسیکه روزهٔ روز معین را که نذر کرده افطار کند نیز چنین کند **دهم** آنکه خلاف عهد و نذر کند کفارهٔ او مثل سابق است **یازدهم** کسیکه روزه قضاء ماه رمضان را افطار کند بعد از زوال ده مسکین را طعام دهد و اگر عجز دارد سه روز روزه بگیرد **دوازدهم** کسیکه در روز ماه مبارک بچیز حرامی افطار کند دو ماه روزه گیرد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد **سیزدهم** کسیکه عاجز شد از روزه گرفتن سه روز در هر ماه که پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه اول دههٔ دوم است برای هر روز یک مد طعام یا یک درهم صدقه دهد **چهاردهم** اگر عاجز

شد از گرفتن روزهٔ معین که نذر کرده اطعام کند مسکینی را به دو مد طعام و اگر نتواند صدقه دهد بآنچه قادر است و اگر عاجز است استغفار
کند **یازدهم** کفاره عمل سلطان قضای حوائج اخوان است **شانزدهم** اگر کسی بکند درخت حرم مکه معظمه را اگر بزرگ است
یک گاو و اگر کوچک است یک گوسفند بکشد و بفقرا دهد و اگر شاخه آنرا برید قیمت آنرا بفقیر بدهد **هفدهم** برای صید در حرم حتی مثل
او کفاره معینی است بلکه در دوشیدن شیر آهوی او چنانچه در محلش مشروحا ذکر شده و فرق نیست که انسان محرم باشد یا نباشد
هیجدهم از برای کسی که محرم باشد برای حج یا عمره و در حال احرام صیدی کرده چه در حرم باشد یا نباشد یا بجای آرد بعضی از آنچه بر او
حرام است کفاراتی معین شده بتفصیلی که در فقه مذکورات بلکه مستحب است که پس از فراغ از اعمال بدرهمی خرما بخرد و مشت مشت صدقه
دهد باحتمال افتادن شپشی یا موئی در حال احرام **نوزدهم** کسیکه وفا نکند بقسمی که خورده بنده آزاد کند یا ده نفر مسکین را طعام دهد بهر یک
یک مد یا ایشانرا بپوشاند و اگر عاجز شد سه روز روزه بگیرد **بیستم** کسی که با زن خود مظاهره کند بنده آزاد کند و با عجز دو ماه روزه و
با عجز از آن شصت مسکین را طعام دهد **بیست و یکم** کسی که قسم خورد به بیزاری از خدا یا پیمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام چنان کند
که مظاهر میکند و با عجز چون کسی است که بقسم خود وفا نکرده **بیست و دوم** کسی که زنی را در عده تزویج کند او را رها نماید و پس از
آن پنج صاع آرد بمسکین صدقه دهد **بیست و سیم** کسیکه قسم خورد که با زن خود مقاربت نکند بشروط مذکور در محلش باید کفاره
دهد مثل کفاره قسم **بیست و چهارم** کسیکه مؤمنی را بخطا کشت غیر از دیه باید کفاره دهد مثل کفاره ظهار **بیست و پنجم**
اگر کسی عمداً مؤمنی را بکشد باید هر سه کار را بکند از عتق و اطعام و روزه شصت روز **بیست و ششم** اگر کسی بنده خود را زیاده
بر حد شرعی بزند او را آزاد کند **بیست و هفتم** برای کسیکه فوت شود از او پاره از واجبات حج یا عمره کفاراتی معین شده
بجهة تدارک آن فوت شده **بیست و هشتم** قطب راوندی در لب لباب روایت کرده از لقمان که بفرزندش گفت هر
وقت گناهی کردی صدقه بده **بیست و نهم** در فقیه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای گروه تجار حفظ کنید
مالهای خود را بصدقه که کفاره است برای گناهان شما و قسمها که میخورید در آن تجارت که نیکو خواهد شد کسب شما **سیم** کتاب جعفریات
مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام در بازار کوفه باواز بلند فرمود بدرستیکه این بازارهای شما را حاضر میشود قسمها یعنی قسم بسیار در
آن خورده میشود پس مخلوط نمائید قسمهای خود را بصدقه و باز دارید خود را از قسم خوردن بخدا زیرا که خداوند پاکیزه نمیکند آنرا که باسم
او دروغ قسم خورد **سی و یکم** در ارشاد شیخ مفید مرویست که ابوحمزهٔ ثمالی چند کبوتر را از روی غضب کشت پس حضرت باقر علیه
السلام بعد از تهدید باو فرمود صدقه بده از هر یک از آنها یک اشرفی زیرا که کشتی آنها را از روی خشم و چون علت صدقه
دادن را فرمودند که کشتن از روی غضب است پس هر حیوانرا که چنین بکشد بایست باین مقدار صدقه دهد **سی و دوم**
در کتاب جعفریات و نوادر سید راوندی مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود نگوئید رمضان بدرستیکه شما نمیدانید
چیست رمضان پس هر کس گفت رمضان صدقه بدهد و روزه بگیرد بجهة کفاره این کلامش و لکن بگوئید چنانچه خداوند فرموده
ماه رمضان **سی و سوم** در جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اگر کسی به برادر مسلم خود بگوید لا
اُمّ لک پس هر آینه بخریج صدقه کند **سی و چهارم** اگر مرد در مصیبت فرزند یا زن جامهٔ خود را بدرد کفاره دهد چون کفاره زدن
روی خود را بخراشد **سی و پنجم** کسیکه عاجز باشد از روزهٔ ماه رجب بجهة ضعف یا مرض یا حیض پس برای هر روز صدقه
دهد چنانچه صدوق در کتاب فضایل الاشهر و غیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و بالجمله پس از تدبر در این
موارد و غیر آن ظاهر میشود آنچه گفتیم از بودن صدقه جابر کسر عبادت و کاسر صولت معصیت علاوه بر بودن آن مفاتیح خزینه هر

و بیان موارد دیگر که صدقه کفاره میشود

خیر

خیر و سپر بلای هر شر و عصای دست بری هر حرکت از بلدی ببلدی یا خانه بخانه و هر اشتغالی از حالتی بحالتی یا زناشوئی خانه
یا بنده یا زن یا فرزند یا دارائی هر یک از آنها یا از زمانی بزمانی از شب بروز و روز بشب و از ماهی بماهی و از سالی بسالی یا
از صحتی بمرضی و از مرضی بصحتی چنانچه بیاید پس بر هر کسی لازم است که بجهة تدارک عبادات از دست رفته و پاک کردن قذارت
گناهان گذشته پس از توبه پیوسته چیزی معین نموده و به بهترین محل آن رسانده و از خدای تعالی خواسته که از ثواب آنها محروم
و بعقاب آنها مبتلا نشده و از شرور آسمانی و زمینی آسوده شود **فائده** در لب لباب قطب راوندی مرویست از رسول خدا صلی
الله علیه و آله که فرمود بدرستیکه در بنی آدم سیصد و شصت استخوانست پس در هر استخوانی از آن هر روز صدقه ایست و اگر چیزی
از اینها حرکت نشد پس صاحب آن محتاج است بدعا و دوای بسیار که بعنایت رحیم و علیل است **و امّا** مانع چیزی که پیدا نمودن
محل قابل است در اتجاعت چنانچه شیطان زینت داده این شبهه را در قلوب بسیاری از بی بصیرتان که در نزد خود شروط
ادائی مقرر نموده اند برای اهل علم که اسمی نیست از آن در کتاب و سنت و چون کیرا فاقد بعضی از آنها یابند علم انشمرند پس میگوئیم
اولاً گرفتن عیب از افعال دیگران و دانستن اینکه کار فلانی فاسد و بخلاف رضای خداوند است از امور بسیار مشکل دقیقه و علوم
غامضه است که جز واحدی از دانایان بالنسبه بپاره از آن از عهده بر نیایند چه هر کاریکه از کسی صادر میشود جهات بسیاری در آن احتمال
میتوان داد که این کار یکی از آن جهات باشد بجویکه بر صاحبش هیچ ملامتی وارد نیاید بلکه در اخبار آل محمد علیهم السلام رسیده که هر کار بر مؤمنی
محل صحیح دارد که با احتمال یکی از آنها حمل بر فساد نتوان کرد مثلاً مؤمنی را دیدی یتیمی را چنانچه زد احتمال میرود که بجهة تادیب باشد یا برای
اصلاح مرضی چون گزیدگی عقرب مثلاً یا بجهة اشتباه آن بطفل خود یا بجهة ندانستن حرمت آن یا بجهة فراموشی یا بخیال زدن دیگری
و خوردن آن بخطا یا بجهة بیرون رفتن از حالت طبیعی بجهة غضب یا حزن یا گرسنگی و غیر آن از اسباب صدور افعال بغیر اختیار یا
غرض تخویف و صورت آن بود و بعد از حرکت اختیار از دست رفت و یا آنکه اشتباه در زدن شده که تو چنان دیدی و او بقوت حرکت
داد و دستی بر رخسارش گذاشت و غیر اینها از احتمالات که بسیاری از آن در بیشتر کارهای فاسده در انظار میرود و با دادن احتمال چگونه
میتوان جزم کرد که این کار از روی عناد و عمد و معصیت بود و آنگاه ترتیب داد بر آن تمام آثار و احکام آن را و این بالنسبه بدانایانست چه
رسد به بیخردان که هر را از بر تمیز نداده و در وادی شهوت و جهالت فرو رفته که ایشانرا ابداً معرفتی نباشد بجهات کارهای مردم جز آن
جهة فاسده که خود غالباً مبتلایند بآن و هر کس را بر خویش قیاس کنند چنانچه اگر عالمی را صاحب خانه و لباسی پاکیزه و مرکوبی مناسب ببیند
و نه بیند که از کسی قرضی خواهد یا چیزی خواهش نماید او را از اغنیا داند و بسا هست که بجهة عفت نفس ظاهر خود را چنین آراسته و در
باطن شب گرسنه بخوابد بلکه با آن خیال خام قناعت نکرده آن ثروت و غنای موهوم را از ممر حرام اعتقاد کنند مثل مال وقف
و ایتام و اموات و امانات و بسا باشد که بیچاره در عمرش وقفی تصرف نکرده و وصایتی ننموده و قیمی نشده و گاه باشد که استدلال کنند
که فلانی زراعت و باغ و وظیفه سلطانی ندارد پس این معاش و ریاش از کجا بهم بسته احمق آنقدر ندانسته که سزاوارترین اشخاص که
مردم از روی طیب نفس برای او فرستند و نذر کنند و حاجت از خداوند خواهند عالم متقی است که خداوند اکسیر سعادت و من
یتق الله یجعل له مخرجا را در خزانهٔ دلش سپرده براه رساندن روزی منحصر بباغ و کشت نیست چه بسیار کسان که سالها زندگی کرده
و میکنند و راه معاش ظاهری نداشتند و ندارند و از کسی چیزی نخواهند لدی الحاجه خداوند من حیث لا یحتسب بی تعب و
منت چیزی بایشان رسانده که حاجتشان رفع و احتیاجشان بخلق برداشته شده پس چگونه میشود که بیقین گردیا مطمئن شد اولاً
بثروت و غنای او و ثانیاً بحرمت و بی مبالاتی او که سبب شوند از برای ترک کردن آنچه لازم است بر او از احترام و اعانت بمال

دغیرآن

و بیان موارد دیگر که صدقه کفاره گناه میشود

ودست

و دست و زبان بلکه گرفتن بعض و کینهٔ او در سویدای جان پس اگر جاهل ببیند در اهل علم چیزی را از لباس و خوراک و گفتار و غیر آن که بصورت با شرع نسازد چه رسد بآنکه بسازد و با بعضی درجات زهد نسازد و مسارعت نکند در گرفتن عیب و حمل آن بر نامشروع و اگر نتواند از دل بیرون کند لامحاله از او سؤال کند که راه صحت آن بدستش آید و از شر سوء ظن آسوده شود **فقد** روی کافی مرویست از حسن زیات بصری که گفت داخل شدم بر جناب باقر علیه السلام من و رفیقی داشتم و آنجناب را دیدم در اطاقی آراسته و زینت کرده و بر آن جناب بود جامهٔ گلگون و ریش مبارک را اصلاح کرده و بر چشم سرکشیده پس مسائلی پرسیدیم چون برخاستیم بمن فرمود ای حسن گفتم لبیک فرمود چون فردا شود بیا نزد من بود در حقیقت گفتم آری فدای تو شوم چون روز دیگر شد داخل شدم بر آنجناب پس دیدم در اطاقی است که نیست در او جز حصیری و بر آنجناب بود پیراهن درشتی پس رو کرد برفیق من و فرمود ای برادر بصره دیروز نزد من آمدی و من در خانهٔ عیال خود بودم و دیروز روز او بود و زینت اطاق از او بود و او خود را برای من آراسته که من خود را برای او بیارایم چنانچه خود را برای من زینت داده پس داخل نشود در دلت چیزی پس رفیقم گفت فدای تو شوم اما الآن پس قسم بخدا که بر دلم چیزی بود و دانستم که حق در آنست که فرمودی **و ثانیا** آنکه زشتی پاره از کردار بعضی از اهل علم نشاید مانع شود از سد این سبیل معروف و اعانت این طایفه چه اگر در صدد برآید در هر دسته و مجمعی مقصود خود را بدست آرد و محل یقینی و جامع شرایط شرعی و عرفی را خواهد دید که از برای رعایت او بهای عذری نباشد و در این صدد برآمدن محتاج است به تفتیش و تفحص از حال ایشان از اهل خبره و معاشرت عاری از اغراض فاسده نه بقانونیکه جمله این عصر پیشنهاد خود کرده که در منزل خویش منتظر و متوقع از اهل علم که در نهایت تذلل و مسکنت بمنزل ایشان درآیند و کراماتی بنمایانند آنگاه با هزار امتنان از فاسد شده فضول معاش که کسی رغبتی بآن نکند چیزی بایشان دهند و خود را بخیال برخدا و رسول شمارند **و ثالثا** آنکه مقصود از اعانت این طایفه گاهی خصوص اشخاص ایشانست و گاهی بجهة حفظ نوع و بقاء علوم دینیه و نشر و ترویج شرع که معلق است بر حفظ و اعانت ایشان هر چند آحاد اشخاص ایشان جامع شروط و عامل بعلم خود نباشند چنانچه خداوند تبارک و تعالی اعانت و یاری فرموده و پیغمبر باید دین قویم خود را در بسیاری از اوقات بکسانیکه از حظی نصیبی نباشد ایشان را از دین چنانچه شیخ کشی روایت کرده که شخصی نوشت خدمت جناب صادق علیه السلام و خواهش نمود که بخواهد از خداوند که قرار دهد او را از کسانیکه یاری میطلبد ایشان را برای دین خود پس حضرت در آخر کاغذ نوشت که خدا تو را رحمت کند بآنکه بسیار او را یاری میجوید برای دین خود به بدترین خلق خود **و در** کتاب زید زراد که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است مرویست که گفت از آنجناب شنیدم که فرمود طلب نمائید علم را از معدن علم و زنهار از مغرور شدن که ایشان باز میدارند از خداوند آنگاه فرمود علم رفت و باقی ماند بقیه یا غبارهای علم در ظرفهای بد و بترسید از باطن آن پس بدرستیکه در ظاهر آن نجاست **و فیه** در آنجا روایت کرده از جابر جعفی که گفت شنیدم جناب باقر علیه السلام میفرمود بدرستیکه برای ما است ظرفهائیکه پر میکنیم او را از علم و حکمت و نیستند اهل از برای آنها و پر میکنیم آنرا مگر آنکه نقل کنند بسوی شیعیان ما پس نظر نمائید بآنچه در آن ظرفها است پس بگیرید آنرا آنگاه خالص و تصفیه نمائید آنها را از کدورت که خواهید گرفت آنرا روشن و پاک شده و صاف و زنهار از خود آن ظرفها پس بدرستیکه آنها بد ظرف بود پس سرنگون کنید آنها را و گویا مراد از تصفیه جدا نمودن رایهای فاسده و عقاید باطله و تأویلات بارده است که ضم نمودند بآنچه از ایشان شنیدند و مسموعات از صادقین علیهم السلام را مخلوط نمودند بر ترّهات منتحلین پس مقصود گرفتن روایات ایشان باشد و گذاشتن رایهای ایشان چنانچه شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده از عبدالله کوفی خادم شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که کسی سؤال کرد از او از کتب شلمغانی که اوّل از علماء امامیه بود و در آخر کار مذاهب فاسده اختراع نمود پس شیخ گفت که من میگویم در آنها آنچه را که عسکری علیه السلام فرمود در کتب بنی فضال و ایشان فطحی مذهب بودند چون بآنجناب عرض کردند که چکنیم با کتابهای ایشان و حال آنکه خانهای

ما از

ما از او پر است فرمود بگیرید آنچه را که روایت کردند و واگذارید آنچه را که اعتقاد کرده اند و بر این مضامین اخبار بسیار وارد شده پس در ترویج دین و باقی داشتن علوم خاتم النبیین لازم نباشد قصد صلاح خصوص حاملین بلکه گاهی باشد که منزلهٔ آنها منزلهٔ کتاب باشد که مقصود نقوش و کتابتی است که در آنها است هر چند کاغذ و جلد آن پاکیزه نباشد پس آنکتاب را بجهة آنچه در آن نوشته که شاید سالها هزارها از آن هدایت یافته باید حفظ نمود و نگاهداری کرد **و رابعا** آنکه اعانت حملهٔ دین گاهی بتکفل معاش آحاد ایشانست که از آن هم فارغ شده مشغول تحصیل شوند و در این عمل باب این رقم شبهات و وسوسه باز و برای شیاطین انس و جن میدانی است وسیع که بانواع مکر و حیله مانع و در خاطر جاهل اندازند که فلان استعداد تحصیل علم ندارد یا غرضش از آن تحصیل دنیا و جذب قلوب یا این علم که خواند بکار نیاید یا اینکه در معاش بغیر خویش حاجت ندارد و امثال اینها از وساوس و گاهی بکردن کاریست که باقی و جاری و نفعش عام در مرور ایام و اعوام مانند بنای مدارس و وقف کردن کتب و غیر آن اگر روزی بدست غیر اهل افتد سالها خیر آن باهلش رسد و اگر گاهی غیر قابل از آن منتفع شود باز او بار بابش منتقل گردد و اگر انفاق و صدقه وقتی در محل خود واقع شد تأثیر خود را خواهد کرد و انسان باید در هر محلی که احتمال دهد احسانی کند شاید یکی بموقع افتد چه صدقه دارای شروط چنانچه خواهد آمد بسیار کم و لکن از میسور و موردیکه میرود دست نباید برداشت و گاه باشد که با صدق نیت و اجتماع شروط خصوص حلیت مال تأثیر در گیرنده و محل را قابل کند و او را تطهیر و تزکیه نماید چنانچه این کار را با صاحبش کند **چنانچه** در مناقب از تفسیر ابوبکر شیرازی و غیره روایت کرده در تفسیر آیه مبارکه **رجال لا تلهیهم الآیه** از ابن عباس که گفت قسم بخدا که مراد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله عطا فرمود روزی با میرالمؤمنین علیه السلام سیصد اشرفی که آنرا بهدیه خدمت آنجناب آورده بودند علی علیه السلام فرمود آنرا گرفتم و گفتم قسم بخدا که هرآینه تصدق میکنم امشب از این اشرفیها صدقه که قبول نماید آنرا خداوند از من پس چون بجا آوردم نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه و آله صد اشرفی از آنرا برداشتم و از مسجد بیرون رفتم پس زنی بمن رسید پس آن اشرفیها را باو دادم چون صبح شد مردم بیکدیگر میگفتند تصدق کرد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بزن زناکاری پس بغایت اندوهگین شدم چون شب آینده نماز عشا را کردم صد اشرفی دیگر گرفتم و از مسجد بیرون رفتم و گفتم قسم بخدا که صدقه میدهم امشب بصدقه که قبول فرماید آنرا پروردگار من پس ملاقات نمودم مردی را پس آن اشرفیها را باو صدقه کردم چون روز شد اهل مدینه میگفتند صدقه کرد علی علیه السلام شب گذشته بصد اشرفی بر مردی دزد پس غمگین شدم بغایت و گفتم والله هرآینه صدقه خواهم داد امشب صدقه که بپذیرد آنرا خدای تعالی از من پس بجای آوردم نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه بیرون رفتم از مسجد و با من بود صد اشرفی پس ملاقات کردم مردی را پس آنها را باو دادم چون صباح شد اهل مدینه میگفتند صدقه داد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بمردی غنی پس زیاد اندوهناک شدم پس بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و او را خبر دادم پس فرمود یا علی این است جبرئیل و میگوید خدایتعالی قبول کرد صدقات تو را و پاکیزه نمود عمل ترا بدرستیکه آن صد اشرفی که در شب اوّل صدقه دادی رسید بدست زن بدکاری پس بمنزل خود برگشت و توبه کرد بسوی خدا از آن کار فاسد و آن اشرفیها را سرمایه خود کرد و او در طلب شوهری است که با او شوهر کند و صدقه دوم رسید بدست دزدی پس بمنزل خود برگشت و از دزدی توبه کرد و آن اشرفیها را سرمایه کرد که بآن تجارت کند و صدقه سیم افتاد در دست مرد غنی که سالها بود زکوة مال خود را نداده بود پس بمنزل خود برگشت و خویشتن را سرزنش نمود و گفت لئامت باد ترا ای نفس این علی بن ابی طالب است که صد اشرفی بمن صدقه داده و او را مالی نیست و اما من پس واجب نموده خدای در مالم زکوة را چند سال و من زکوة ندادم پس حساب نمود مال خود را و زکوة او را داد بیرون کرد زکوة آنرا که فلان مقدار اشرفی میشود و خداوند نازل کرد در حق تو **رجال لا تلهیهم تجارة** تا آخر آیه **و قطب** راوندی در لب

در تفسیر آیه من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فرموده در صدقه چیزهاست از خیر شفا و زیادتی عمر تا آنکه فرمود و صلاح نفس چنانچه
روایت شده که از برای علی علیه السلام سیصد اشرفی بود پس انفاق کرد آنها را در سه شب پس اتفاقاً اشقیا رسید بزانیه و دزدی و غنی بخیلی پس
توبه کردند ببرکت نیت آنجناب و از این کلام معلوم میشود که این کار از خواص انفاق خالص است پس دلالت کند بر آنچه دعوی کردیم بلکه اگر تاثیر
آن صدقه از جهة حلال و تمکن آنها بود و از آن که پیش نداشتند یا اقدام آنها بر معاصی از روی حرام بود که غیر آن نداشتند یا از جهة بزرگ نمودن
شأن صدقه و انفاق بود باز موافق است با مطلوب که اگر مالی حلال محض نشر دین حضرت ذو الجلال الطالب علی دهد که قصوری در قصد یا کردار
باشد قصدش را خالص و عملش را بدل نماید بصلاح **باب هفتم** در مدح انفاق و فوائد صدقات به بیانی کلی و آنچه از آیه مبارکه خذ
من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم فراگیر از مالهای ایشان صدقه
را که پاک گردانی ایشان را و پاکیزه کنی ایشان را یا برکت دهی در جانها و مالهای ایشان بسبب آن و رحمت فرست بر ایشان بدرستیکه دعای
تو سبب آرامی ایشانست توان بیرون آورد مخفی نماند که از اعظم نعمتهای حضرت منان و اجل الطاف خداوند بر بنی نوع انسان قرار دادن
صدقات و انفاقاتست و امر بخیرات و مبرات که باین اکسیر احمر و کیمیای اکبر آنچه نفع دیوی که بعقل درآید و با اسباب بسیار و کوشش بیشمار
که بدست آید وگاه نباید توان آنرا بی مشقت و زحمت و رنج و کلفت تحصیل نمود و تمام نعمتهای گوناگون آخرت و لذتهای بی اندازه و
نهایت که وعده بآن شده توان رسید و باین قلعه حصین و سپر آهنین از جمیع شرور و آفات ارضی و سمائی میشود محفوظ شد و سالم ماند لن
تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نخواهید رسید بخیر تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست دارید پس هر چیزی به هر کس رسد از انفاق
است که گاهی از او سر زده هر چند سیر کردن موری یا ادخال سروری بر مؤمنی باشد چنانچه خواهی دانست که امثال اینها داخل در حقیقت انفاق است
و در آیه مبارکه خذ من اموالهم اشاره بتمام فواید آن شده چه ظاهر آیه آنست که از دادن صدقه که شامل جمیع اقسام واجبه و مستحبه است
این شش کار از تطهیر و تزکیه و سکونت حاصل شود و ما شرح هر یکی را بتفصیل بیان کنیم **فصل اول** در فایده اول یعنی طاهر ایشان بصدقه
میشود دیگر تطهیر اموال ایشان که در خوردن و پوشیدن و نشستن و غیر آن صرف کنند و اگر [illegible] قذارت شرعیه و قذارات باطنیه ملوث
باشد مانع شود از طهارت اعضا و جوارح و قبیحه ناتر کردن عبادات در آنها چه ظاهر آیه آنست که بصدقه ایشان پاک میشوند یا ایشان را
پاک میکند و این نشود مگر آنکه خیانت و ضرری از جانب مال بانسان رسد و بتوسط و استعمال آن گاهی پاک و پاکیزه شود و گاهی خبیث
و نجس پس اگر طیب و طاهر شد افعال و اقوال و احوالش نیکو و پسندیده شود الطیبات للطیبین و اگر خبیث شد آنها خبیث شوند
الخبیثات للخبیثین بدان ایدک الله تعالی که آنچه بدست انسان میرسد از وقت منعقد شدن ماده آن از آب و خاک و آتش
و باد تا رسیدن بدست و هنگام صرف آنقدر کثافات و قذارات باطنیه و ظاهریه و مضرتهای دنیویه و اخرویه و مفاسد بدنیه و
عقلیه و شرور روحانیه و ارضیه بآن میرسد که جز خداوند کسی نداند چه از زمینها بعضی مغضوب که خداوند در آنجا قومی را معذب فرموده یا
خواهد فرمود و بعضی مغضوب و مذموم که قبول ولایت نکرده و خبیث که بیرون نمیآید از او مگر خبیث و اگر ممزوج شود بآن نجاسات
و کثافات چنانچه معتاد است بر قذارتش بیفزاید و از آبها بسیاری مذموم چون آب شور و گرم و آب بعضی بلاد چون دجله و از اختلاط
بآن کسب قذارت و صفات ذمیمه که در آنهاست کند و از بادها پاره سموم و عقیم که از وزیدن آنها مقداری سمیت و ضرر پیدا شود
و آفتاب و ماه و سایر کواکب را حالات نحوست و وبالی است که بتجربه و امتحان معلوم شده و از تابش اشعه و حرکات روز و شب آنها
نحوستی به بچه و تکوین آنها مدخلیت دارند رسد و از حیوانات از درنده و وحوش و حشرات و طیور بملاقات آنها بگزیدن یا مالیدن یا بوئیدن
یا نگاه کردن یا مردن در میان آنها از اول امر تا آخر کار اقسام ضرر و مفاسد و نجاسات باو میرسد و از شیاطین و جن که در آنچه اسم خدا

باد

براو خوانده نشد شریک و متصرفند انواع خرابیها و قذارات در آن پیدا میشود و از طبقات طایفه انسان که بتوسط ایشان قابل خوردن و
پوشیدن میشود یا بعد از آن هر دست ایشان میگردد تا بدست آید از ظلم و دزدی و خیانت و اسراف و تبذیر و چشم زدن اگر اسامی
نجاسات و امثال آن نه آنقدر قذارت ظاهریه و باطنیه در آن پیدا میشود که قابل پاکی و نظافت باشد و از آنجا که معرفت تمامی این مفاسد و
قذارت از قوه بشر بیرون و بر فرض دانستن تمام یا بعض آن علم باصلاح آن و طاقت عمل بآن محال و باین مفاسد رشته بندگی که بی زندگی
نشود بهم بسته نشود لهذا خداوند بحکمت بالغه و لطف عمیم این اکسیر سعادت و تریاق کبیر را معین و مقرر فرمود که باو آن حضرتها و کثافتها را از
مال بردارند و آنرا پاک و پاکیزه و حلال و طیب کنند پس نگویند مگر قول طیب و نکنند مگر عمل صالح و در قلب نگیرند مگر صفات حمیده و از
آنجا که این گوهر گرانبها این آثار عظیمه ظاهر میشود خداوند بدست قدرت خود مباشر پاک گردانیدن آن شود پیش از رسیدن بدست گیرنده چنانچه
بعد از آن آیه سابقه میفرماید الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات و ان الله هو
التواب الرحیم آیا ندانستی که پس خداوند قبول میکند توبه را از بندگانش و میگیرد صدقات را و عیاشی وغیره از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که هیچ چیز نیست مگر آنکه موکل است براو ملکی مگر صدقه پس بدرستیکه خداوند میگیرد آن را بدست قدرت خود
تا آخر حدیث که بیاید در باب سیزدهم و از اینجهة وارد شده که ائمه علیهم السلام چون صدقه میدادند و بدست سائل میرسید بر میگرداندند
آنرا و بو میکردند آنرا و میبوسیدند و دست خود را نیز میبوسیدند و امر بآن میکردند و میفرمودند چون بدست خداوند میرسد پیش از آنکه بدست سائل
برسد و شواهد این مطلب که یکی رسیدن ضرر و قذارت باشد در مأکول و غیر آن بسبب انقلابات مذکوره و دیگری رفع و پاک شدن آن باشد
بتوسط صدقه در مطاوی اخبار اهل بیت علیهم السلام زیاد است مثل آنچه وارد شده که بعضی آبها غیرت را میبرد و بعضی از وادی جهنم بیرون
می آید و بعضی قبول ولایت نکرده و آبیکه شب سر او را نپوشند و اسم خدا براو نخوانند شیطان از او میخورد و براو تف می اندازد و آبیکه
حیوان حرام گوشت از آن خورده یا ملاقات کرده نخورند و گاه در آبها ماده وبا را داخل کنند بجهة عذاب چنانچه در صحیفه کامله در دعای بر
کفار میفرماید و امزج میاههم بالوباء مخلوط کن آبهای ایشان را بوبا که مراد از آن طاعونست یا مرض عام و بعضی گفته اند آب غسل زنا
کننده این تاثیر را دارد و فرموده اند آب نیل دلها را میمیراند و اگر گناهکاران در فرات غسل میکردند هر آینه شفا بود از جمیع مرضها و دست را در
وقت خوردن غذا بشوید و چه بسیار دستهای نشسته که آنرا ملاقات کرده و شیطان در زیر درخت خرما و انگور بول کرده و در اول بار
انگور و خرما را مکید و اثر بول و مکیدن او در آنها هست و در یک بال مگس مرض است و در دیگری شفا و گیاه که در عراق میروید نخورند و
گوشت و شیر حیوان حلال گوشت که نجاست خوار شده یا انسانی او را وطی کرده حرامست و میوه را نشسته نخورند و بعضی [illegible]
بان رسید بآنجناب داد نخورد یا آنکه از خودشان بود و سید علی بن طاوس بجهة آیه نهی از خوردن هر آنچه نام خدا بر آن گفته نشده احتیاط
کرده از هر غذائیکه از برای غیر خدا تربیت داده شده و اما ضرر و حرمت که از روی غضب و خیانت و [illegible] است در آنها [illegible]
وضوح محتاج به بیان نیست و در سر حرمت زکوة بر بنی هاشم وارد شده که او چرکهای دستهای مردم است و از زمینها بعضی مذموم چون قبول
ولایت نکردند و شوره زارند یا در آنها خداوند قومی را غضب کرده بفرو بردن یا سوزانیدن یا مسخ کردن و فرموده [illegible] بصره و مصر و غیر آنها چون و بجهة
بعضی بلاد ذم مخصوص رسیده و البته در خاک آنها آثاریست که در نشستن یا استعمال کردن یا در خوردن نبات آن ظاهر میشود و از اخذ اغذیه در
ظروف که از آن خاکها یا مس و مثل آن ساخته شده کسب فساد و ضرر که در آنهاست خواهد کرد و در آنها بتوسط آلات کوچک بسیاری
دیده اند و باد پیوسته خاک هر بلد را ببلدی میبرد و خبیث آنرا بالطیب آن ممزوج میکند و همچنین گلها و خاکها که بتوسط سیل جمع میشود که جمیع همه
کثافات حیوانات و غیر حیوانست که آنرا باران میشوید و اهل تجربه تصریح کرده اند که انگوریکه در قبرستان روئیده مورث هم است و میوه ها

که بقوت نجاسات تربیت شده سبب امراض بسیار است و جمله از علما بخوردن یک لقمه نان میفهمیدند که آن از حایض پخته و فرمودند سبب حلال بودن گاو کوهی و سایر وحوش حلال گوشت آنست که نمیخورند غذای مکروه و نه غذای حرام و نه بیکدیگر ضرر میرسانند و نه بانسان اذیت میکنند و نه بدسیما و عیبند و از این خبر حال علفها و میوها که از نجاسات تربیت میشود و شیر و گوشت گوسفند و گاو و بچه آنها که میخورند معلوم میشود از آنچه وارد شده در ذم اعضاء ذبیحه که نزدیکست بمجرای بول و روث یا مجرای آنهاست و مذمت مرغ خانگی و اینکه خوک طیور است چون بخوردن نجاست عادت دارد و بسیار شود که اموات در قبور خاک شوند و خاک آنها در جای خود یا در جاهای دیگر بتوسط باد و سیلاب گیاه و درخت شود و کثافت در نهج البلاغه باین اشاره فرمودند که اگر از قبور بپرسید از حال اموات هر آینه خواهند گفت که آنها نه رفتند و شما میروید از دنبال آنها بناء دانی لکد میزنید بر کلههای ایشان و گیاه میروید در جسدهای ایشان و اگر کسی بدیده عقل و تدبر در اینها و امثال اینها نظر و تأمل کند حقیقت بغض دنیا که فرمودند پس از معرفت بهتر از او خصلت و صفتی نیست بدستش آید و دنیا را بعیان مرداری بیند گندیده که پرده غفلتی بر روی آن کشیده و هر لقمه از آن از اقسام کثافات و قاذورات و گوشت و پوست انسان و حیوانات فراهم آمده پس بالطبع معامله نکند با او مگر معامله گرسنه با مردار گندیده که بیش از سد رمق از او چیزی بخورد و تا ممکن است از اعضای او که بجهة خباثت و اسباب تنفر او دارد نگیرد و در آن اخبار که فرمودند دنیا را بمنزله میته قرار داده و بگیر از او بقدر ضرورت و دنیا خوارتر است از گوشت خوک که در دست پیس باشد و امثال آن محتاج بتأویل و تصرف در ظاهر آن نشود و در ترک دنیا محتاج بتکلف و مشقت و حبس نفس از شهوات نشود چه نفس را بعد از تدبر حقیقت و مساوی لذائذ شهوت و میلی نماند چنانچه احدی محتاج نیست در نخوردن خون و چرک و بول و غایط بدانستن مقدار عقاب آنها در آخرت و ثمره اسقام و امراض آنها در دنیا از طریق شنیدن یا دیدن در کتب و این یکی از راههای مذمت دنیاست که بایست در آن بسیار تأمل کرد تا بغض او در دل قرار گیرد و زاهد واقعی شود و ترک دنیا را از روی بغض باو کند نه از ترس عقاب و طول حساب و خجلت عتاب و ابتلا بپاره از تکالیف دشوار که مختص است بمالدارها و غیر اینها از اغراض دنیوی و اخروی **فائده** آنچه گفتیم ظاهر میشود سر اختیار کردن انبیاء و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام زهد را در مأکول و ملبوس و قناعت کردن بمرتبه پست از آنها هر چند مالک اموال بسیار بلکه سلطان زمان بودند و هر صبح و شام در سر سفره نعمتشان گروهی از خلایق حاضر میشدند و همچنین اجتناب ایشان از اغذیه لذیذه چه فراهم آمدن آن متوقف است از اجتماع جمله از آنها که هر یک مشتمل است بر آن مفاسد و شرور و کثرت گردیدن آنها در دستها که در هر استعمالی و تصرفی کسب شرّی و ضرری کند پس مفاسد اغذیه لذیذه و اطعمه مرکبه اضعاف غذاهای مفرده است که اگر دست مجرم باو نرسد جز مفاسد عامه چیزی در او نباشد و باین سبب غالباً اختیار میکردند گیاه صحرا و میوه درختان و شیر حیوانات را **و** در نهج البلاغه میفرمایند حضرت موسی ع گیاه صحرا میخورد و از لاغری سبزی گیاه از زیر پرده شکم مبارکش پیدا بود و فاکهه و غذای حضرت عیسی علیه السلام چیزی بود که زمین میرویانید از برای بهایم و غذای جناب یحیی برگ درخت بود و چنانچه در عدة الداعی بلکه از عهد جناب آدم علیه السلام تا زمان حضرت نوح علیه السلام گوشت حیوانات حلال نبود و اگر بملاحظه مصلحتی گاهی میل بغذای مطبوخ و مرکب میکردند بقدر امکان در صدد آن بودند که تقلبات دستها در آن کمتر شود و از اینجهة بعضی زراعت میکردند و بعضی شبانی و بعضی زنبیل بافی و بعضی بمزد آب کشی و بعضی خیاطی و بعضی هیزم کشی بلکه خود مباشر آرد و خمیر کردن و نان پختن و آب کشیدن میشدند و در علل الشرایع از حضرت کاظم علیه السلام مرویست که صدیقه طاهره علیها السلام آنقدر آب کشید بمشک تا آنکه بسینه مبارکش اثر کرد و آنقدر آرد کرد با آسیاء تا آنکه پوست دست مبارکش زبر و کلفت شد و آنقدر خانه را جاروب کرد تا آنکه جامه اش چرکین شد چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه

والٰه

و کثافات

وآله رفت و خادم طلب نمود فرمود چیزی بتو تعلیم میکنم بهتر از خادم پس تسبیح معروف را بآن مخدره تعلیم کرد و خادم نداد و بهمان تعب و مشقت او راضی شد **و** در کافی خبر دیگر است که حضرت امیر علیه السلام هیزم جمع میکرد و آب میکشید و جاروب میکرد و حضرت فاطمه علیها السلام آرد میکرد و خمیر مینمود و نان می پخت شخصی میگوید حضرت صادق علیه السلام را دیدم بیل در دست مبارکش بود و در بستان راه آب را باز میکرد و یک پیراهن درشتی بود که گویا از تنگی بر تن مبارکش دوخته بودند **و** حضرت امیر علیه السلام هرگاه از جهاد فارغ میشد مشغول بتعلیم و مرافعه میشد و چون از آن فارغ میشد در بستانی بدست مبارک مشغول کار میشد با مداومت ذکر خدا و از این کلمات معلوم میشود که تحصیل حلال طیب که بایست در مأکول رعایت شود چنانچه خداوند میفرماید **کلوا مما فی الارض حلالاً طیباً** از همه مشکلتر و مقدار آن از همه آنها کمتر **و** حضرت صادق علیه السلام فرمود جمع نکرده هرگز مردی از حلال ده هزار درهم و در روایت دیگر فرمود مال چهار هزار است و دوازده هزار گنج است و جمع نمیشود بیست هزار از حلال و صاحب سی هزار از هلاک شدگانست و نیست از شیعه ما کسی که مالک صد هزار باشد و گویا مراد در همه اینها درهم است که از نمیتوان کمتر است و همچنین تحصیل آن از افضل اعمال و اعظم عبادات است چنانچه از جناب سلمان مرویست که افضل اعمال ایمان بخداست و نان حلال یعنی پیدا کردن آن **و** حضرت کاظم علیه السلام فرمود کسیکه طلب کند روزی را از راه حلال بجهة آنکه بر خود و بر عیالش صرف کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد نماید و تتمه این کلام خواهد آمد در فصل آینده انشاء الله تعالی **و اما** آنچه دلالت میکند بر اینکه صدقه رفع میکند ادیتها و خباثتهای آنها را پس ظاهر آیه سابقه و اخبار بسیار که تصریح فرمودند بر آنکه صدقه دفع میکند هفتاد مردن بد را و عمر را زیاد میکند و صدقه اول صبح بر میگرداند شر آنچه از آسمان بزمین فرود می آید در آن روز و صدقه اول شب نیز چنین میکند **و** حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند خداوند بیگانه نیست خدائی جز او دفع میکند بصدقه درد و دبیله و سوختن و غرق شدن و زیر بنا ماندن و جنون را و شمردند هفتاد قسم از بد بیماری **و** حضرت صادق علیه السلام فرمود هفتاد قسم از بلاها دنیا را میبرد یا مردن بد **و** فرمود صدقه نحوست نجوم و نحوست شب و نحوست روز را بر میدارد **و** حضرت امیر علیه السلام هنگام وفات به امام حسن علیه السلام فرمود البته طعامی مخور تا آنکه صدقه دهی از او پیش از آنکه از آن بخوری **و** خوش داشتند که حاضر شود در سر سفره ایشان ایتام و آفت دارها و زمین گیرها و مساکین که راهی بمعیشت ندارند **و** ابن ابی عمیر عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام من نظر میکنم بنجوم و عارفم بآن و بمطالع پس در قلبم چیزی می افتد یعنی در وقت کردن کارها بانحوست نجوم فرمود چون چنین شود چیزی بردار و تصدق کن براول مسکین که می بینی پس بدرستیکه خداوند از تو دفع میکند **و** حضرت سجاد علیه السلام طعامی نمیخورد مگر آنکه اول بمثل آن صدقه میداد **و** حضرت رضا علیه السلام هر وقت غذا میل میکرد ظرفی میآوردند پس از هر طعام پاکیزه لذیذ چیزی برمیداشت و در میان آن میکرد و برای مساکین میفرستاد **و** فرمودند منع زکوة سبب هلاک مواشی است و منع کردن برکات خود را از زرع و ثمار و معادن **و** فرمود اگر میخواهی خداوند بدنت را صحیح نگاه دارد پس صدقه بسیار بده **و** حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنچه از قوت عیال در شب زیاد می آمد در انبان میکرد و بدوش میبرد و میداد بآنهائیکه الحاح در سؤال نمیکردند بخویکه نداند **و** حضرت صادق علیه السلام به عیسی بن موسی فرمود مالها مال خداست که بامانت در نزد خلقش گذاشته و امر کرده ایشان را که بخورند از آن بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه روی و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند بمیانه روی و ما بقی را صرف کنند بر فقرا از مؤمنین پس هر که از آن تعدی کند آنچه میخورد حرام است و آنچه میپوشد حرام و آنچه نکاح میکند حرام و آنچه سوار میشود حرام **و** فرمودند بصدقه در اول ماه بعد از دو رکعت نماز معروف سلامتی آنماه خریده میشود و صدقه در اول سفر سبب سلامتی در آن سفر **و** حضرت سجاد علیه السلام در روز جمعه بکنیز خود فرمود هیچ سائلی بر در خانه نیاید مگر آنکه او را اطعام کنی ابوحمزه عرض کرد هر سائلی مستحق

چیز

نیست فرمود هیزم بعضی از آنها مستحق باشند پس بخورانیم او را و برگرد و پس نازل شود بما اهل بیت چیزیکه نازل شد بر یعقوب و آل او طعام
کنید ایشان را اطعام کنید ایشان را پس حضرت قصه یعقوب علیه السلام را نقل کرد بنحویکه خواهد آمد با سایر اخبار متعلق باین مقام مخفی
نماند که اکثر دردها و مرضها و آزارها و شرور آسمانی و زمینی که بر بنی آدم میرسد در غیر انبیاء و اولیاء بتوسط مأکولات و مشروبات و تعدی
و تفریط در کمیت و کیفیت و زمان آنهاست لهذا حضرت بقبرستانی نظر کرد و فرمود هیچ یک از اینها باجل خدائی نمردند بلکه همه از طرف
غذا مردند پس برگردیدن بلاها بصدقه برداشتن اسباب مذکوره و انداختن آنهاست از تأثیر بجهة پاک و پاکیزه شدن آن بسبب صدقه
و از این عجیب تر آنکه بلاها و مرضهای وارد شده بتوسط آن اسباب را نیز بر دارد و امراض را برطرف کند چنانچه شرح خواهد آمد در مقام
اول از باب نهم معاذ بن مسلم میگوید خدمت جناب صادق علیه السلام بودم که صحبت از درد شد پس فرمود مداوا کنید ناخوشیها
خود را بصدقه و ضرر نمیرساند یکی از شماها را اینکه قوت یکروز خود را تصدق کنید بدرستیکه می اندازند بسوی ملک رقعه برای قبض روح
بنده پس تصدق میکند پس باو میگویند رقعه را برگردان پس صدقه هم حافظ صحت است هم زایل کننده مرض و هم دافع بلا نهم رافع دردها

فصل دوم در فایده دوم صدقه یعنی تزکیه که فرمود **و تزکیهم بها** پس میشود که مراد آن باشد که صدقه تزکیه میکند ایشان را یا
آنکه خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد که بصدقه دادن و گرفتن تو ایشان را تزکیه میکنی چنانچه از چند آیه ظاهر میشود که تزکیه
کردن امت یکی از فواید وجود مبارک و آداب رسالت و مناصب نبوت آنجناب است در جائی میفرماید **هو الذی بعث فی
الأمیین رسولا یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم** و در جای دیگر میفرماید **کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا
علیکم آیاتنا و یزکیکم** و در حکایت دعای حضرت خلیل میفرماید **ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم
آیاتک و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم** حاصل مضمون این آیات آنکه آنجناب را خدایتعالی فرستاد بسوی بندگان
بجهة انجاد چهار کار اول خواندن بر ایشان آیات قرآن یا مطلق علامات و نشانها بر وجود ذات مقدس کبریائی و صفات و افعال او و صدق
رسالت خود و سایر انبیاء و آمدن روز رستخیز دوم تعلیم کتاب سیم تعلیم حکمت چهارم تزکیه مخفی نماند که مراد از تزکیه گاهی پاک کردن
محل اوست از کثافات و قذارات که مانع است از اتصاف محل بآنچه شایسته اوست و بجهة او مقرر شده و بی آن آثار مطلوبه از آن
محل میسر نباشد و باین معنی مرادف است با تطهیر در آیه مبارکه سابقه تأکید از او خواهد شد و گاهی زینت دادن محل است بآنچه کمال
اوست و شرط است در بروز فایده و غرضی که در وجود اوست و گاهی مقصود معنائیست که شامل هر دو باشد و گاهی مراد تنمیه
و ترقی دادن آن محل است در آن خیر و نفعیکه دارای اوست و این ترقی گاهی در زیاد کردن آنست و گاهی در استحکام او و نرفتن بسبب
ورود حادثه و محل تزکیه یا ذات و فطرت اصلیه انسانی است که طیب آن مقتضی کردار و اخلاق نیکو است و خبث آن مایه رفتار
و خصال زشت و یا صفات و حالاتیست که نفس بآن متصف است و فعلا دارای آنهاست بردن اسبابیکه بجهة آن مقرر شده
و دارا کردن او را بآنچه برای او مهیا نموده اند هر چند خباثت ذاتیه بحال خود باقی و در آن تغییری داده نشود چه مشاهد است که با
خباثت فطرت خلق نیکو توان تحصیل کرد و بسیار دیده و شنیده شده و با پاکیزگی طینت بسیار شده که باخلاق مذمومه مبتلا شده اند
و بعید آن گرفتار و خود از آنها متنفر و یا افعال و حرکات و گفتار که آنرا از مفاسد و معایبش پاک کند و با آداب و شروطیکه برای آنها
پاکیزه و مزکی کنند هر چند ذات و صفات خبیث و مذموم باشد و یا امور خارجیه است که زنده را چاره از مباشرت و معاشرت
و تصرف و ابتلای بآنها نیست چون مأکول و ملبوس و مشروب و مسکن و زن و مصاحب و خادم و رفیق بکناره گرفتن از هر چه در
او مفسده و قذارت ذاتی یا عرضی است دور کننده است او را از ساحت قرب رب العزة و متابعت پیشوایان دین و نزدیک

کننده است او را بشیطان و جنود جن و انس او و اختیار کردن آنچه بعکس اینهاست بنحویکه دستور العمل داده اند در هر دو مرحله دین
نیز میسر است هر چند ذات و صفات و کردار پسندیده نباشد و از آنچه گفتیم ظاهر شد که تزکیه و عدم او بملاحظه محل بر شانزده قسم باشد اول
آنکه ذات و صفات و افعال و آنچه بآن مبتلاست پاک و پاکیزه باشد و هرگز خباثت و قذارت پیرامون دامن آنها نگشته و از این قسمند
انبیاء و اوصیاء علیهم السلام چه ایشانند در ذات و صفات و افعال طیبین طاهرین که **اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا** و در گفتار متمسک به **هدوا الی الطیب من القول** و در امور خارجیه **یا ایها الرسل کلوا من الطیبات**
و ملحق میشود بایشان پاره از مؤمنین که بپاکیزگی ذات **لم یلبسوا ایمانهم بظلم** چه دایره اجزاء ایمان کامل تمام مراتب چهار
گانه را محیط و نقص در هر مرحله ظلمی است بخود و بآن محل که مخلوط شده با سایر مراتب **دوم** آنکه ذات طیب و سه مرتبه دیگر غیر مزکی و از
این قسمند اکثر فساق مؤمنین که بافسق جوارح و خرابی امور خارجیه مبتلایند باخلاق رذیله **سیم** آنکه ذات و صفات پسندیده و دو مرتبه
دیگر تزکیه نکرده و جمله از فساق از این قبیلند و بایشان اشاره شده در آن اخبار که فرمودند فساق شیعه را نگوئید خبیث الذات بلکه
بگوئید خبیث کردار **چهارم** آنکه جز مرتبه آخر همه مزکی باشد و این قسم با کمی وجودش زود داخل در قسم سابق شود **پنجم** آنکه با خبث
ذات سایر مراتب پسندیده باشد **ششم** آنکه ذات و صفات نیکو نباشد و دون آن دو مرتبه **هفتم** آنکه هر سه خبیث باشد جز امور
خارجیه که پاکیزه باشد **هشتم** عکس اول و بیشتر خلایق از این قسمند خصوص رؤسای ضلالت و ائمه کفر **نهم** آنکه جز صفات همه
نیکو باشند و از این قسمند مؤمنین که بتکلف از حد و شرع بیرون نروند چنانچه خداوند میفرماید **و من یوق شح نفسه فاولئک
هم المفلحون** هر که نگاه داشته شده بخل نفس پس او رستگار است که با وجود صفت رذیله بخل در عمل و دادن آنچه بآن مکلف است
کوتاهی نمیکند **دهم** آنکه غیر کردار باقی تزکیه شده **یازدهم** آنکه ذات و کردار نیکو و آن دو مرتبه زشت **دوازدهم** عکس آن
سیزدهم آنکه ذات و مرتبه چهارم مزکی و آن دو مرتبه **چهاردهم** آنکه ذات و صفات و مرتبه اخیره ناپسندیده و کردار تزکیه شده
پانزدهم آنکه جز صفات باقی غیر مزکی باشد **شانزدهم** آنکه صفت و کردار زشت باشد و دون آن دو و این اقسام بحسب
محل است و اما با ملاحظه جزئیات هر محل و اختلاف آنها در تزکیه و عدم آن چه شود که بعضی صفات نیکو و بعضی زشت و پاره افعال ممدوح
و پاره مذموم پس حصر آن نتوان کرد و تمامی اقسام مذکوره موجود و مشاهد است و تغییر هر مرتبه و تبدیل آن بطرف مقابلش محسوس و مشاهد
است و این در غیر مرحله ذات در نهایت وضوح و ظهور است چه از ریاضات شرعیه و مجالست علماء کاملین است کسب اخلاق مرضیه
و اختیار افعال ممدوحه کردن و از فرو رفتن در ملاذ و مشتهیات نفسانیه و معاصی مهلکه و مجاورت اهل فسوق و فجور و ابناء جهل و ضلالت
مبدل شدن صفات خوب بزشت و نیکو دانستن و کردن کارهای قبیحه شایع و هر ذی شعور آن را دیده در خود یا در غیر یا شنیده بنحویکه قابل
انکار نیست و اما تغییر ذات از سعادت بشقاوت و از شقاوت بسعادت پس در امکان و وجودش اگر چه فی الجمله خفائیست لکن بعد از
تأمل معلوم میشود که شبهه در آن از ضعف ایمان و کوچک دانستن قدرت حق تعالی است و ندانستن حکم و آثار و فواید آداب و
احکام شریعت چه این کیمیای اکبر و اکسیر احمر را چنان تربیت داده که اشتغال بآن بنحویکه فرموده و دستور العمل داده بر دارنده است تمامت
مفاسد و معایب خارجیه و جوارحیه و اخلاقیه و ذاتیه انسان را چه تعجب است از آن قدرت که صاحب کیمیا را چنان اثر داده که بملاقات در آنی
مقدار بسیاری از آهن را با آنهمه کثافت و خباثت ذاتی زر نماید و مزاج طلائی که در اعتدال از همه فلزات برتر و از طول مدت و امتداد زمان
تا هیده شود ببخشد اینکه همین مقدار اثر را در کیمیای درست کرده خود گذارد با آنکه چه نسبت است این زر با آن و خاک را با گوهر درخشان و ذره
را با مهر تابان و در اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام اشاره باین مرام شده در موارد بسیار که مقام ذکر آنها نیست و در بسیاری از ادعیه وارد

شده این مضمون که خداوند اگر اسم مرا در دیوان اشقیا ثبت فرموده محو کن و در دفتر سعدا بنویس بدرستیکه تو آنچه را خواهی محو می
کنی و آنچه را خواهی ثبت میکنی و اما تزکیه کننده پس پوشیده نماند که خداوند گاهی آنرا نسبت بذات مقدس خود داده چنانچه
میفرماید ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ولکن الله یزکی من یشاء اگر فضل و رحمت
ایزدی نبود احدی از شما تزکیه نمیشد ولکن خداوند است که هرکه را خواست تزکیه میکند و گاهی آنرا از فعل نبی خود شمرده و از آداب
رسالت و دستور العمل تبلیغ او قرار داده چنانچه در آیات سابقه گذشت و گاهی آنرا بانسان مکلف نسبت داده و از تکالیف او
شمرده چنانچه میفرماید ونفس وما سویها فالهمها فجورها وتقویها قد افلح من زکیها قسم بجان و آنکه او را
درست و تسویه نمود پس الهام کرد باو مصالح و مفاسد و اسباب عصیان و پرهیزکاری او را که رستگار آنکه تزکیه کرده آنرا مثل این آیه
است آیه نیکه نسبت داده شده در او تزکیه ببعضی از افعال عباد چون آیه صدقه سابقه بنا بر آنکه مراد آن باشد که بگیر از اموال ایشان صدقه
را که تزکیه میکند ایشانرا یا صدقه آنچنانی که تزکیه بکند ایشانرا که در او اشاره بشروط و آداب او شده باشد و اینکه از هر صدقه این کار برنیاید
و از این آیات مستفاد میشود که تزکیه برای انسان میسر نشود مگر بفعلی از جانب خداوند و عملی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و کردار
از خود مکلف و ترتیب آنچه متعلق باو است از تزکیه گاهی ابتدا کردن بتزکیه ایمانست که از قوت آن صفات پسندیده شود و از زدی
آن کردار نیکو و دادا شته شود بتزکیه امور خارجیه و گاهی بعکس آن از امور خارجیه شروع کند و بتزکیه ایمان ختم نماید و اگر ایمان تزکیه شد
و بکمال رسید که نشود مگر بایقین راسخ حاضر در قلب مشعل باشد افروخته بلکه آفتابی فروزنده که صاحبش مشاهده کند تمامی نیک و
بد و نفع و ضرر و صلاح و فساد دنیوی و برزخی و اخروی همه کارها و گفتارها و فکرها و علمها را پس جا ندهد در دل مگر نیک را و فرمان ندهد
جوارح را مگر بکار نیک حقیقت، صفات حسنه که همه ثمرات آن درختند در نفسش پیدا شود هرچند هر یکرا انشناسد و نداند که از کجا آمده
و چه او را خواهد برد و در بکار بردن آنها رنجی و زحمتی براو نباشد بلکه بغایت مسرور شود و لذت برد و شرح این دو راه برای تزکیه و شروط
او در کتاب مجید و آثار امنا او است و علما راسخین هر یک باندازه خود مقداری از آنرا بیان فرمودند و ما اجمالی از آنچه متعلق به
صدقه است ذکر کنیم با اشاره تبرکا بکیفیت تزکیه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و رسیدن این نوع نفع آنجناب به بنی آدم بلکه به
تمام عالم پس در اینجا دو مقام است مقام اول در کیفیت تزکیه آنجناب بنحو اجمال بر ارباب بصیرت و هوش مخفی نماند اما اول
که مقصود بیان تزکیه کردن آنجناب است خلق را بوجود جسمانی و ظهور در این عالم ظلمانی نه آنچه از آن وجود معظم رسیده بموجودات
سفلی و علوی در سایر عوالم و خواهد رسید بعد از مردن تا روز قیامت و ثانیا که چون گذشت که تزکیه هم بمعنی تطهیر آمده که
پاک کردن و بردن قذارت و نجاست صوری و معنوی باشد و هم بمعنی نمو و ترقی و زینت دادن محل تزکیه بآنچه شایسته او است
و در آیات گذشته که تزکیه را یکی از مناصب چهارگانه آنجناب شمرده منفرد آنی ذکر تطهیر چنانچه در آیه صدقه هر دو را فرمود پس مراد
از تزکیه تمام معانی او باشد و ثالثا تزکیه کردن آنجناب مرخلایق را هم بوجود شریف است و هم بکردار و هم بادامر و گفتار
اما اول پس واضح است که مقتضای کردار سفهاء بنی آدم از پرستیدن چوب و سنگ و آهن و مس و طلا و نقره و ستاره
و گوساله و غیر اینها و ریختن خونهای حرام و خوردن مال ضعفاء و ایتام و فتنه و فساد در زمین خصوص در ایام جاهلیت و زمان پیش از
بعثت در میان قبایل عرب که بجهت یک سخن یا رکیک کار بیجا در نزد آنجماعت سالهای بسیار خونها ریخته و مالها برده و نیز آثار و خواص
کواکب منحوسه و حرکات افلاک نزول عذابهای گوناگون و گرفتن خداوند است اهل زمین را بانواع بلاها و دردها که غالبا عادت
باریتعالی جاری شده بر هلاک و عذاب ایشان بفاسد کردن قوام حیاتشان از آب و هوا و نبات و حیوان که سبب شود برای

و با و طاعون و سایر امراض عامه و قحط و غلا یا قساوت قلب که سبب باشد برای اختلاف قلوب و مباینت و مجانبت از یکدیگر
که سبب شود از برای رفتن تمامی خیرات و برکات که از اجتماع قلوب و ایتلاف دلها برخاسته میشود و اگر با تدبر کسی سیر کند در حال آن
زمان خواهد دید که بمیزاوقات یکی از آن عذابها مبتلا بوده و از آن روز که آن وجود مبارک خاک الاقدام خویش مشرف فرمود پاک شد
هوا و آب و زمین از قذارات معنویه و اسباب و مواد امراض عمومیه و آسمان از تاثیرات منحوسه و برداشته شد عذاب که برداشتن
او است اگر از آن قسم باشد و خود آن اگر باسباب ظاهره نباشد چون مسخ و خسف و در کلام مجید اشاره باین مقام شده وما کان
الله لیعذبهم وانت فیهم نبود خدا را که عذاب کند ایشانرا در حال آنکه تو در میان ایشانی و در اخبار متواتره است که اگر نبودند در زمین
لی امام باشد و حجت در او نباشد خلق را بجود فرو برد و در بعضی زیارات وارد شده که بسبب شما خداوند دور میکند سختی زمانرا و بسبب شما
گشوده بند ذلت را از گردنهای ما و بسبب شما میرویاند زمین درختان خود را و بسبب شما بیرون میدهد درختان میوه های خود را و بسبب شما
نازل میکند آسمان باران خود را و روزی خود را و بسبب شما برطرف میشود بلاها و بر این نسق فقرات بسیار است و فیما غزوه او کان
بانصار فرمود آیا شما بر کناره دوزخ نبودید پس نجات داد شما را خداوند از آن بسبب من گفتند آری فرمود آیا دشمنان یکدیگر نبودید پس
دلهای شما را بیکدیگر الفت داد بسبب من گفتند آری اما دوم پس هویداست که بر اعمال آن جناب از نماز و روزه و تضرع و
گریه و دعا و بیداری شبها با آن سجده های طویله و مناجات متصله و نظایر آنها که اتم و اکمل و انفع از عبادات هر موجودی بود
دارا بود آنچه را خدایتعالی در آنها میخواست و دوست میداشت مترتب بود تمام فواید و منافع و برکات و خیرات که برای آن اعمال مقرر
شده حتی در اخبار متعدده است که اگر یکچشم گریانی در میان امتی باشد خداوند بر آن امت رحم میکند بسبب آن گریه و برای هر یک بهتر
و بیشتر از این رسیده و معلوم است که آن ثمرات برای اعمال مقبوله امت فرمودند و فضل هر عمل جزئی آنحضرت بر فضل اعمال تمام امت
چون فضل خود آن جناب است بر ایشان و اگر ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام روز خندق بهتر شده از عبادت جن و انس البته اعمال
آن حضرت بر همین رقم باشد اگر برتر نباشد پس آنچه از شرور آسمانی و زمینی در همه انواع و اصناف که بالاخره دامنگیر بنی آدم است و در
حکمت بالغه رفعش معلق بر یکی از آن عبادات است البته بعمل آنجناب رفته چنانچه فرمودند اگر نبود اطفال شیرخوار و پیران رکوع گذارند
بلا از هر آسمانی ریخته میشد بر شما عذاب و همچنین آنچه خیر و برکتی که آمدنش معلق به آنها باشد که تمام آن بسبب اعمال آنحضرت آمده خصوص
دعاهای شب و روز که در نماز و سجده و سایر حالات تا حال احتضار بلکه در حال خوابیدن در قبر مطهر ترک نفرمود چه بلاها و شرورهای دنیوی
و اخروی برای تمام امت در بعضی و بعض آنرا برای باقی خواستند و باجابت رسید پس همه را در بعضی مراتب تطهیر و تزکیه نمود و ذکر شود
از آثار بیرون رفتن است از وضع کتاب و از این بابست تاثیر کردن حالات و صفات و افعال حمیده پسندیده آنجناب در دلهای
آنانکه مشاهده میکردند با تأمل و بصیرت نه از روی عناد و غوایت پس ملتفت میشدند بقباحت صفات و کردار ناشایسته و نیکی مقابل
آنها پس خود را از آنها دور و پاک میکردند و بانها زینت میدادند و تاثیر این قسم تطهیر و تزکیه در بسیاری از دلها بیش از تاثیر امر و نهی
در آنها و لهذا فرمودند بخوانید مردم را بسوی خداوند بکردارهای خود نه بزبانها و این راه مستقیمی است برای دفع اخلاق رذیله و مجانبت
افعال قبیحه و کسب خلاف آنها و آن نشود مگر با معاشرت تمام با دارای تمام و جامع جمیع کامل آنها و خبره از همه مذموم ناپسند آن در
مدتی با التفات بحرکات و سکنات و اطوار و حالات و صفات او بنظر دوستی و قصد کسب و تعلم که البته بی کلفت گفت و شنید چنان
تاثیر کند و چنین مصاحبرا شبیه او نماید که هر که او را ببیند گویا که او را دیده و اگر خردمند با هوشی باشد که به دقایق حالات و کردار آن کامل اجمع
جهات برخورد در تصدیق به نبوت و برسالتش محتاج بآوردن معجزه و خارق عادت یا بشارت و اخبار انبیاء گذشته نباشد چنانچه در مجلس

مبرهن شده که برای اهل دانش و بینش نبوت نبوت از این راه در نهایت اتقان و احکام است پس بکردار تطهیر فرموده دلهای بعضی را از
شرک کفر و نفاق و مزکی فرموده و زینت داده بتوحید و اخلاص و ایمان چنانچه دیگرانرا پاک نمود از سایر رذایل و زیور داد بباقی فضایل و
فواضل بلکه اگر مصاحب دارانشود لا محاله دانا شود و از مجاورت او نیک و بد را تمیز دهد و از ظلمت جهل بیرون آید و شاید در وقتی ملتفت
شود و تاثیر کند و اگر نکرد از نقل و حکایتش دیگران مزکی و پاکیزه شوند **واما سیم** که تزکیه کردن آنجناب باشد مردم را به در آوردن ایشان
از ظلمت جهل و شرک و کفر و ریاء و حسد و شک و نفاق و بغض و عداوت و بخل و کبر و غفلت و طمع و حرص و رغبت و قرین نمودن بنور
علم و ایمان و محبت و یقین و صدق و الفت و سخاوت و فروتنی و مراقبت و استغناء و زهد و قناعت بطریق تکلم و بیان و گفتن و و داد
بزبان و ظاهر ساختن بدی و منشاء آنها و منافع بیشمار اینها بحکمت و موعظه و مجادله با برهان پس آن نتیجه رسالت و غایت نبوت بود که تمام
مجهود خویشرا در آن صرف نمود و هر کس هر وقت آنچه شایسته و سبب تزکیه او بود مضایقه نفرمود و نزدیک را از داشتن آن معایب
چون فرمان نمی برد از خود میراند و دور را از گرفتن این مناقب چون اطاعت کرده بود بخود میخواند برای هر عملی از خوردن و آشامیدن و راه
رفتن و خوابیدن و گفتن و شنیدن و تنظیف و مضاجعه و سواری و مراوده و نشستن و معامله و نظر کردن و متابعت و تفکر و عطاء و
لباس و فراش و نظایر آنها آداب و شروط و اجبه و مندوبه مقرر فرمود که مواظبت هر مرتبه از آن در مدتی سبب است از برای درجه از
درجات تزکیه و نباشد درجه از آن که معین نفرموده باشد چون که رسیدن بآنها از فراوانی آن امور و در حجة الوداع فرمود هیچ چیز نیست که
نزدیک کند به بهشت و دور کند از دوزخ مگر آنکه شما را بآن فرمان دادم و هیچ چیز نیست که شما را نزدیک کند بدوزخ و دور کند از بهشت
مگر آنکه باز داشتم شما را از آن **و** مفسران گفتند در تفسیر قول خداوند در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله **ویزکیهم** یعنی امر میکند شما را باخلاق
و افعالی که بآن زکی و پارسا باشید و بعضی گفتند شما را جمع میکند و عدد شما را بسیار میکند بدعوت و الفت دادن و اظهار معجزات کردن
چنانچه میگویند **زکی الزرع** در وقتیکه زرع نمو کرد و بعضی گفتند گواهی میدهد بر زکاوت و طهارت شما چون تکالیف او بجای آورید و شما را
زکی خواند یعنی در روز قیامت در موقف حساب شما را تزکیه کند و شهادت دهد بر نیکی چنانچه گویند زید عمرو را تزکیه کرده در محضر حاکم شرع یعنی
گواهی داد که او عادلست و این در معنی درست اما از سیاق آیه دور مگر آنکه مستند این کلامی باشد صادر از اهل عصمت علیهم السلام و اما
قسم از تطهیر و تزکیه کردن آن حضرت بملاحظه نوع بشر و سایر موجودات است و اما تطهیر و تزکیه و بردن فساد و دادن برکت بالنسبه باجناس
اشخاص و اشیاء پس در حصر نیاید و کتب سیره نبویه و معاجز آن جناب متکفل است پاره از آنها را مثل آنکه هیچ حیوان را سوار نمیشد
مگر آنکه در آن سن میماند و پیر نمیشد و آب دهان مبارک در کوزه یا چاهی یا چشمه می انداخت مگر آنکه شیرین و خوشبوتر از مشک و اگر کم
بود زیاد میشد یا اگر در آب شور میگذاشت شیرین میشد و هر کوچه عبور میکرد بعد از دو روز از استشمام بوی عطر میفهمیدند که از آنجا گذشته و اگر
دست به پستان گوسفندی میگذاشت که شیر کم یا هیچ نداشت شیرش چنان زیاد میشد که صاحبش راغب میگردد و حال درخت خار و اگر
دبی خار نیز چنین بود بلکه **در کافی** و امالی مرویست در خبری طولانی که مواعظ خداوند است جناب موسی علیه السلام را بعد از وصیت
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و بیان پاره از صفاتش ای موسی او امی است و بنده ایست راست گفتار و کردار برکت داده شده
برای او در هر چه دست بر آن گذاشته **مقام دویم** در کیفیت تزکیه کردن صدقه صاحب خود را یعنی قوم که مقابل تطهیر است بر
سالکان صراط مستقیم دین قویم **پوشیده** نماند که هیچ رفیقی و یاوری و معینی و همسفری نزدیکتر و مهربانتر و پایدارتر و بهتر برای انسان
قاصد سفر بسوی خداوند تبارک و تعالی از طعام و شراب نیست اگر مراعات شود در آن آداب و شروطیکه در خود آنها و صفات هر
یک و کیفیت و وقت و مقدار خوردن و نوشیدن آنها در شریعت احمدیه و قانون محمدیه و منهاج علویه صلوات الله علیهما و آلهما مقرر
شده

شده پاره واجب و پاره اگرچه مستحب اما شرط است در رسیدن به بسیاری از مقاصد بزرگ زیرا که از آن طعام و شراب بعد
از طبخ و تصفیه متولد شود خونیکه متولد شود از صافی آن بخاریکه آنرا روح حیوانی گویند و مرکب سواری انسانیت و نزدیکترین
اشیاء باو و ساری در جمیع اعضاء و جوارح بتوسط رگها و چون رعایت شود در آنچه مقرر شده نوری شود ساطع و ضیائی لامع
که روشن شود باو تمامی اعضاء و اجزاء از گوشت و پوست و استخوان و غیرها و آنها را سبک و با نشاط کند در سیر بمقصد و برای
نفس مرکبی پیدا شود راهوار و سبک سیر و تندرو و مطیع و بی کلفت و بی شرارت و رام و قانع که هر وقت خدمتی باو یا بیکی از
جوارحش رجوع نماید با تمام نشاط و خفت و رغبت و چالاکی از عهده بر آید و بروشنائی آن نور جز حق نگزیند و جز حق نخواهد شود
و جز حق نگوید و باطلی که در صورت حق در آید براو مشتبه نشود و بقباحت و سوء عاقبت قبایح برخورد و از ذکر حق مسرور شود و در
سویدای قلبش جای گیرد و چون روح و جوارح و قوی طیب و پاکیزه شد هر خلق و صفت و کردار و گفتار پاکیزه و طیب البته از آن
آنها خواهد بود چنانچه خداوند میفرماید **الطیبات للطیبین** و اگر دارا نشد غذا پاره از شروط لازمه خصوص حلیت را هر
چند جامع باشد همه آداب و سنن را بلکه صاحبش را نیز حظی باشد وافر در علم و عمل جوارح آن بخار متکون از آن غذای ناشایسته بخاری
شود تیره و تار و فرو گیرد تیرگی او دل و سایر اعضاء و اجزاء را تا بآن حد که اگر نور حق و شعاع دانش چون آفتاب باشد در وسط سماء
بکوشش رسد مقدار سر سوزنی از قلب و آلاتش را روشن نکند بلکه بر ظلمت و تیرگیش بیفزاید چنانچه خداوند میفرماید **ولا یزید الظالمین
الا خسارا** و اگر بیند از او نفرت گیرد و در نظرش مستهجن و قبیح آید عبادت را باری داند گران و بقدر قوه گریزان باشد از آن و چون
بجای آرد لذتی نبرد و خیری از او نبیند حسدی سازد بیجان و متحیر بلکه در دل ایراد کند در قرار دادن آن از خواندن و شنیدن شعر فاسق
بی ایمانی آنقدر لذت برد و نفسش در طرب آید که عشری از آنرا در عمرش از شنیدن و خواندن کلام ایزدی و امثالش نبرده و حال آنکه در وصف
قرآن فرموده بهترین قصهها و نیکوترین صحبتها و نوره و نظایر آن از اهل حق بالطبع منزجر و فراری چنانچه ملائکه از شنیدن حدیثش هنگام
دعا در تضرع و زاری آنهمه خیر و برکت و این همه شر و نکبت از مصاحبت و رفاقت این رفیق روحانی یا دزد نهانی انسانیت
و اگر کسی چندی در فکر خود افتد یا در مقام تجربه و فهمیدن صدق و کذب و صحت و سقم این مطلب بر آید و طریقه خالص نمودن آنچه را در جوف
خویش فرستد از حرمت و شبهه و نجاست از دانای پرهیزکار بپرسد و عمل نماید تحسس و عیان مشاهده خواهد کرد صدق این مدعی و بالاتر
از آن را محتاج نشود بآوردن شاهد و دلیل از کتاب و سنت و لکن چون بیخبران غافل از این امر مهم اگر باید تمام قوه را در انجام او صرف
نموده چاره از دیدن و شنیدن آنچه رسیده از اهل عصمت علیهم السلام در تصدیق آنچه گفتیم نباشد پس پاره از آنها را ذکر کنیم آنگاه
بر سر مقصود رویم **اول** جناب صادق علیه السلام مرویست که کسی سلمان گفت کدام عمل افضل است گفت ایمان بخداوند و نانی حلال
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسی که حلال بخورد می ایستد بر سرش ملکی که استغفار میکند برای او تا فارغ شود **و** فرمود چون لقمه
بیفتد از حرام در جوف بنده لعنت میکند او را هر ملکی که در آسمان و زمین است و مادامیکه آن لقمه در جوف اوست نظر نمیکند خداوند به
سوی او و کسیکه بخورد لقمه از حرام پس بتحقیق که برگشته با غضبی از خداوند یعنی غضب خداوند براو ثابت شد پس اگر توبه کرد خداوند توبه اش
را قبول میکند و اگر مرد بی توبه پس آتش سزاوارتر است باو **و** فرمود کسی که بخورد حلال چهل روز نورانی میکند خداوند دلش را **و** فرمود
کسی که بخورد از حلال دلش صفا پیدا میکند و رقیق میشود **و** فرمود کسی که بخورد از حلال که بزحمت دست خود پیدا کرده باز میشود برای او درهای بهشت
از هر دری که خواست از آنها داخل میشود **و** بروایتی روز قیامت در اعداد انبیا است و میگیرد ثواب انبیا را **و** فرمود طلب حلال
واجب است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان **و** فرمود عبادت هفتاد جزو است و افضل آنها طلب حلال است **و** فرمود از برای خداوند

ملکی است که ندا میکند بر بیت المقدس هر شب که هر که حرام خورد قبول نمیکند خداوند از او نه مستحبی و نه واجبی را ق فرمود عبادت با
خوردن حرام مثل بنا ئیست بر روی ریگ ق فرمود هر کس میخواهد دعایش مستجاب شود پس پاکیزه کند خوراک و پوشاک خود را ق فرمود
بآن کسی که عرض کرد بآنجناب که دوست دارم دعایم مستجاب شود پاک کن یعنی از نجاست و حرمت خوراک خود را و در شکم خود داخل
مکن حرام ق فرمود ترک یک لقمه حرام محبوبتر است نزد من از دو هزار رکعت نماز مستحبی ق فرمود هر کس یک لقمه بخورد از حرام قبول نمیکند
از او نماز چهل شب را بدرستیکه یک لقمه میرویاند گوشت را ق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود زبان ظاهر میکند دل را یعنی بروز میدهد آنچه
در او است ق بروایتی از دل میکشد و بیرون میآورد و قوام دل بغذاست پس نظر کن که بچه غذا میدهی دل خود را و جسد خود را که اگر حلال
نباشد قبول نمیکند خداوند تسبیح ترا و نه شکر ترا ق سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا چون خواهش نمود از آن قوم که ساکت شوند
تا ایشان را موعظه کند و حجت را تمام نماید قبول نکردند که ساکت شوند پس بآنها فرمود وای بر شما چه ضرر بر شما میرسد از اینکه گوش دهید بمن و بشنوید
سخن مرا و جز این نیست که میخوانم شما را براه راست پس هر که مرا اطاعت کرد از رستگاران است و هر که مرا فرمان نبرد از تباه شده گان است و همه شما
سرپیچاینده فرمان مرا گوش نمیدهید سخنم را پس بتحقیق که پر شده شکم شما از حرام و مهر کرده اند بر دلهای شما ق عدة الداعی از بعضی ائمه علیهم السلام
روایت کرده که فرمود زنهار از فضول غذا اما زیرا که داغ قساوت بر قلب میگذارد و جوارح را کند میکند برای طاعت و کر میکند دل را از شنیدن
موعظه و ظاهر آنست که فضول غذا شامل باشد زیادی مقدار و لذت و شبهه و حرمت را که در قوام حیات احتیاجی باستعمال آنها نباشد ق
مسیح علیه السلام فرمود براستی میگویم برای شما که خیک اگر سوراخ نباشد اصلح است که ظرف عسل شود همچنین دلهای شما مادامیکه سوراخ نکرده آنرا خواهشهای
او و چرکین نشده بطمع و قساوت که پیدا کرده بسبب شهوتها پس نزدیک است که ظرف شود برای حکمت ق فرمود نخورید تا گرسنه شوید و چون
گرسنه شدید بخورید و سیر نشوید زیرا که اگر سیر شدید گردنهای شما کلفت و پهلوهای شما چاق میشود و پروردگار خود را فراموش میکنید ق رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود کسی که غذایش کم باشد بدنش صحیح و دلش صفا یابد و کسی که غذایش زیاد شد بدنش رنجور و دلش قساوت پیدا کند ق جناب
صادق علیه السلام فرمود دلی ما نیست کسی که بخورد مال مؤمنی را بحرام ق فرمود هیچ چیز نیست که ضررش بیشتر باشد برای دل مؤمن از زیاد خوردن
که او دو چیز آورد قساوت قلب و هیجان شهوت ق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود زنهار از سیری که او سخت و درشت کننده است دل را
و کسالت آورنده است برای نماز و فاسد کننده است جسد را ق کمپ حدیث قدسی است که دل سخت از من دور است ق رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود دورترین مردم از خداوند کسی است که قساوت قلب دارد ق حضرت باقر علیه السلام فرمود گناهان همه شدیدند و سخت
ترین آنها آنست که روئیده شود بر او گوشت و خون زیرا که او یا مرحوم است یا معذب و داخل بهشت نمیشود مگر پاکیزه گویا مراد آن باشد که
چنین شخصی هر چند مرحوم باشد باید در برزخ یا در دوزخ آنقدر معذب شود که آن گوشت روئیده از حرام گداخته شود تا برای رفتن به
بهشت که در او جز پاکان و پاکیزگان نروند پاکیزه شود ق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ششم از شرایط توبه آنکه بگدازی گوشتی را که روئیده
شده از مال حرام باندوه تا آنکه بچسبد پوست باستخوان و بیرون بیاید میان آنها گوشتی تازه ق جناب موسی علیه السلام مردی را
دید که تضرع میکرد بنهایت و دعا میکرد و دستها را بلند کرده عجز و لابه مینمود پس وحی بآنجناب رسید که اگر چنین و چنان کند هر آینه مستجاب
نکنم دعای او را زیرا که در شکمش حرام است و بر پشتش حرام است و در خانه اش حرام ق حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس چهل
روز گوشت بخورد قلبش سخت میشود ق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از اعظم شقاوت سختی دل است ق فرمود خشکی چشم و سختی دل و حرص
بر دنیا از علامت نفاق است ق جناب باقر علیه السلام فرمود بنده را عقوبتی نکردند شدیدتر از سختی دل ق جناب صادق علیه السلام
فرمود که خوردن خون مورث ماء اصفر است و دهن را بدبو میکند و خلق را بد میکند و مورث است حرص و سختی دل و کمی رأفت و رحم را

تا آنکه

تا آنکه ایمن نشود از کشتن فرزند و پدر و مادر خود و از کشتن خویشاوند و رفیق خود و در خصوص بسیاری از غذاها و میوه ها و حبوب خواص قلبی و آثار
ایمانی رسیده مثل آنکه انار دل را نورانی کند و زنده نماید و وسوسه شیاطین را ببرد و انگور غم ببرد و خلق را نیکو کند و نفس را پاکیزه نماید و غضب را
بنشاند و به دل راجمع کند و سخاوت و شجاعت آرد و ذهن را صاف کند و پر کند از علم و حلم و از کید شیطان نگاهدارد و چهل روز حکمت بر
زبانش جاری کند و خلق را نیکو نماید و محبت در دل برویاند و زیتون غضب را ببرد و خوردن آب کاسنی توفیق نماز شب آرد و عدس
رقت دل آرد و هریسه چهل روز شوق عبادت آورد و سداب عقل را زیاد کند و سرکه عقل را نورانی و زیاد و ذهن را محکم و دل را زنده کند و
کدو حزن را ببرد و عقل را بیفزاید و خرما شیطان را دور کند و مقابل آنها نیز در بسیاری از غذاها وارد شده که دل را بمیراند و حماقت و بلاهت آرد
و غیرت و حافظه را ببرد و قلب را سخت و شدید کند و ایمان را ببرد و عقل را زایل کند و نظایر آن که در محلش مشروح و مفصل است و خداوند تبارک و
تعالی منت گذاشته بر بندگان که حلال کردم برای شما طیبات را و حرام نمودم بر شما خبائث را پس در میان غذاها قطع نظر از رسیدن فرمان
الهی طیبی باشند و خبیثی و آنچه را امر بخوردن فرمودند یا منع کردند از آن بر پاکیزگی و خباثتش بیفزاید و هرچه از طیب و خبیث متولد شود البته طیب و
خبیث باشد و نشود که از طیب خبیث و از خبیث طیب در آید پس آنکه جز طیب چیزی نخورد گوشت و پوست و استخوان و خون و سایر رطوبات
حتی منی او بجبر خود پس که مبدء وجود انسانیت و از او نطفه در رحم منعقد میشود و روح نباتی و حیوانیش که از نتایج او است و سایر قوی و حواس داخله
و خارجه همه طیب شوند پس بسبب شوند از برای طیب نفس چه جوارح و اعضا که خدام و آلات او یند و پاک و پاکیزه شدند و بسبب نور ساری در آنها روشن
جز بجنس خود بچیزی میل نکنند و لذت نبرند و رغبت بسوی او نرزند پس زبان گشاده نشود بطبع خود مگر بگفتار با فایده در دین و دنیا و گوش فرا داده نشود
مگر بکلامی که خالی باشد از همه مضار و ذائقه لذت نبرد مگر از حلال طیب و چشم را خوش نیاید مگر نظر با آنچه خدا را از آن خوش آید پس نفس را چاره
نباشد جز پیروی طباع بلکه نور آنها کم کم بر او بتابد و در او سریان کند و طبیعی آنها طبیعی او شود و تمام میل و خواهش او در مطلب آنها شود و چنانچه
از خوردن پاره از غذاهای لذیذ و اقسام خمر و پاره ادویه و معاجین قوه شهویه و غضبیه قوت گیرد و در نفس چنان میل و رغبت در رسیدن بانواع
لذاید و محرمات پیدا شود که از مال و دین و ناموس دست بر میدارد و همچنین در نفرت و غضب بر مزاحم واقعی یا خیالی و احتمالی مقاصد دنیوی خود
همچنین از خوردن پاک پاکیزه همین مرتبه شوق و رغبت پیدا شود در تحصیل خیر و کارهای خوب و کراهت و نفرت از مخالفت مطلوب پس این زمان لذت
برد از نماز و گریه و دعا و کرم و عطا که آن بیبرد از خوردن الوان غذا و جمع حطام دنیا و نخوت بر مساکین و فقرا و از آنچه گفتیم ظاهر شد که در آن قرآت که
درخت و گیاه هرش تربیت شوند از نجاسات بلکه بیشتر جزء اعظم آن از آنها است خواهد بود پاره یا تمام مفاسد باطنیه و ثمرهای نفسانیه آن قذارات
پس داخل شوند در سلسله آنچه محتاج باشند به تطهیر و تزکیه و زنهار از مغرور شدن بکلام آنانکه گویند تمام آثار و خواص اشیاء تابع صور است پس هر چیز بهر
صورت که در آمد خواص آن صورت برای او حاصل شود و خواص صورتیکه سابق داشت از او برود مثل آنکه غذا فضله شود و فضله خاک و خاک گیاه
و گیاه گوشت و شیر در هر مرتبه دارای منافع و مضار او است از مرتبه سابقه بر او چیزی همراه ندارد و همچنین آنچه در ظاهر شرع رسیده از مطهر بودن آنها
که اگر فضله آدمی خاک یا کرم و سگ نمک و بول جزء انسانی شود پاکست چه آنانکه حکمتشان الهی و کیفیت خلقت و آثار تمام اشیاء را بمشاهده و عیان
بینند پاره از آنرا آگاهی تجربه و گاهی بنقل این و آن در مقامات بسیار بتصریح و اشاره بیان فرمودند آنچه را دعوی کردیم مثل آنچه رسیده در حرمت
حیواناتی که نشو و نما کردند از فضلات و نجاسات که آنها را جلاله میگویند بلکه نجاست عرق آنها و حرمت حیوانی که پرورش یافته از شیر خوک بلکه
نسل آنها و حرمت حیوانی که وطی کرده آنرا انسان ق حضرت رضا علیه السلام بمحمد بن سنان نوشت که خداوند حرام کرده درندگان از مرغ و
وحوش را برای آنکه ایشان میخورند از مردار و گوشت مردم و فضله انسان و چیزیکه شبیه آنها است ق عمر گفت پاکیزه ترین گوشتها گوشت مرغ
خانگی است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نه چنین است او خوک مرغها است یعنی بجهة خوردن نجاسات ق رسول خدا صلی الله علیه و آله

هر مرغ خانگی را که میخواست میل کند چند روز او را می بسته تا گاه میل میکرد و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست از جابر بن عبد الله انصاری که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزاه تبوک بر حجر بگذشت اصحاب را گفت هیچ کس در آنجا منشوید از آب آن ده مخورید و بگیرید خوف آن را که مبادا اشما
را مثل آن رسد که ایشان را رسید و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر قطره شراب در دریا افتد آنگاه خشک شود و در جای آن گیاه روید و از آن
گوسفند بخورد از شیرش نخورم و جناب رضا علیه السلام فرمود چنانچه در کتاب علل الشرایع و عیون الاخبار روایت شده که خداوند حلال کرده گاو
وحشی و غیر او را از اصناف آنچه خورده میشود از وحوش حلال زیرا که غذای ایشان نه مکروه است و نه حرام و نه یکدیگر را ضرر میرسانند و نه آدمی را اذیت
میکنند و نه بد هیئت و کریه المنظرند و مکروه شده گوشت استر و خر اهلی بجهة حاجت مردم به پشت آنها و بکار بردن آنها و ترس از تمام شدن بجهة
کمی آنها نه آنکه سبب کراهت قذارتیست در خلقت آنها و نه قذارت غذای آنهاست و همین خبر شریف کافی است در اثبات مدعی و بیان
قذارت و کثافت و کراهت یا حرمت اصل در آنچه از او پدید آید هر چند بصورت دیگر در آید بلکه در این خبر اشاره شد باینکه خوردن گوشت درنده مورث
صفت درندگی و محبت اذیت کردن خلق آورد و نیز در آن خبر است که خداوند خوک را حرام کرده بجهة بد خلقتی او که قرار داده او را موعظه برای خلق
و عبرت و سبب ترسیدن و دلیل بر آنچه مسخ شده بر هیئت او و بجهة آنکه غذای او پلیدترین پلیدهاست بلکه فرمود نه جایز است پوشیدن سنجاب
در حال نماز زیرا که او حیوانیست که گوشت میخورد و بلکه مجاورت و ملاقات پلید و مضر بدین یا عقل و نفس سبب کسب قذارت و ضرر میشود چنانچه
نهی رسیده از خوردن در سفال مصری و حضرت رضا علیه السلام فرمود نخورید در سفال مصر و نشوئید سر خود را بگل او زیرا که او مورث ذلت
است و غیرت را میبرد و در آب فرات وارد شده که اگر کناره کار زن در او غسل میکردند شفا بود از هر دردی و قریب بآن در باب تربت
مطهره وارد شده بلکه بافتادن نظر و دیدن چشم گاهی اثری پیدا شده پس چگونه جای انکار تأثیر کردن چیزی است که عمده قوام چیز دیگر است در
آن و پیدا شدن خاصیت آن در این با آنکه در بسیاری از موارد محسوس و مشاهد و ارباب سحر را اعمال بسیاریست مترتب بر آن که تخم گیاهی یا
ریشه آن را ببعضی چیزها آلوده یا تربیت کرده یا در ظرف مخصوصی گذاشته و آثار عجیبه و بسیاری از خواص آن چیز را ببینند و خلاصه آنچه گفتیم میتوان گفت چند
چیز است اول آنکه غذای حرام دل و بسیار اعضا را خبیث کند و صفات مذمومه آرد خصوص قساوت قلب که چون حب دنیا و شرب خمر ام الخبائث
و مورث سایر اخلاق رذیله است چه با سختی دل هرگز از آیات الهی و کلام مجید و آثار اهل عصمت علیهم السلام و مواعظ علما منتفع نشود و بهره نبرد و سختی دل را
از نکند و با انجلال حسنی در صفات ممدوحه نبیند چه رسد باینکه دارا شود پس ناچار باضداد آنها متصف شود و گذشت که صاحب قلب قاسی دورترین
مردم است از خداوند و بنده به هیچ عقوبتی مبتلا نشده بدتر از آن و حضرت سجاد علیه السلام فرمود از معاصی که باعث حبس باران از آسمان است جور
حکام است و قساوت قلب و حضرت صادق علیه السلام فرمود دعا با قساوت قلب مستجاب نمیشود و جناب عیسی علیه السلام فرمود مریض نشده
قلب مرضی سخت تر از قساوت و چون دل که سلطانست مریض شد همه عساکر و جوارح مریض شوند و در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل هرگاه او سالم و صحیح شد سالم میشود بسبب او سایر جسد و هرگاه ناخوش شد ناخوش میشود بسبب او سایر
جسد و فرمود اگر پاکیزه شد دل پاکیزه میشود جسد او و اگر خبیث شد دل خبیث میشود جسد و حضرت کاظم علیه السلام فرمود لازم ترین علمها برای تو علمی است
که دلالت کند ترا بر صلاح قلب تو و ظاهر کند برای تو فساد او را دوم آنکه غذای حلال طیب چون با شرایطش خورده شود و گوشت و پوست و استخوان
از او روئیده شود و تربیت یابد دل را پاکیزه و نورانی کند و صفا دهد و اعضا و جوارح را پاکیزه و روشن و نشاط روحانی دهد چون چنین شد آنچه طیب است
از صفات و کلام و استماع و حرکات و خوردن و غیر آن او را طالب باشند و او نیز جز طیب چیزی نخواهد و بآن فرمان ندهد و جویا نباشد و
بغیر آنچه بر بود و صفه [illegible] میل نکند و اگر لقمه پلیدی [illegible] در جوفش داخل شود بالطبع منقلب است برای که زدن آن نور فوراً ملتفت شود
اگر تواند دفع و الا تدارک کند و از آن و امثالش که دارای چنین ضررند کناره کند و نفرت گیرد پس از شیر لذائذ و مشتهیات و الوان اطعمه و انوا

اشربه

اشربه از دل معرض و بی تکلف دست کشد و دارای زهد حقیقی شود که نفرت و اعراض قلبی است از اعراض دنیا پس درک کند حلاوت ایمان را
چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود و الله نخواهید چشید شیرینی ایمان را تا آنکه زاهد شوید در دنیا و اگر چشید هرگز چیزی بر او اختیار نکند و چون
باین مقام رسید باقی خصال نیکو را در یابد چه در محل خود مقرر شده که اگر آدمی بکمال فضیلت نیکو برسد آن را بتمام با شروط از راه علم و عمل بدست
آرد و در قلبش راسخ شود سبب خواهد شد از برای کشاندن و آوردن باقی صفات حمیده بی زحمت و مشقت و از این بیان ظاهر شد سبب افضلیت
تحصیل غذای حلال بعد از ایمان از جمیع اعمال چه با حرمت او خورنده اش را از صفات قلبیه محروم و در اعمال جوارح کسل و بی نشاط کند و آن را
که بجا آرد بی ثمر چنانچه در اخبار بسیار در تفسیر آیه شریفه وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا که ماحصلش آنچه عملی که
کردند همه را هیچ و نابود کردیم رسیده که این اشخاص کسانی هستند که با ایشان خداوند چنین کند که نماز کنند و روزه گیرند و پاره از شب را برای عبادت
برخیزند و لکن اگر چیزی از حرام بر ایشان عرض شود بشتابند بسوی او و اما حلال او پس دانستی که کلید همه خیرات دنیا و آخرت و سبب راحت هر
دو سرا است و قطب راوندی در لب لباب روایت کرده که چون آیه نجوی نازل شد و امر فرمود خداوند صحابه را که هرگاه خواهند با رسول خدا
صلی الله علیه و آله راز گویند صدقه دهند علی علیه السلام یکدینار داشت بده درهم فروخت و بمساکین داد و ده مسئله از آن حضرت پرسید اول
گفت یا رسول الله چگونه بخوانم خدا را فرمود براستی و وفا یعنی عمل کردن بآنچه متعهد شده برای خداوند دوم گفت چه بخواهم از خداوند
فرمود عافیت سیم گفت چه کنم برای نجات خود فرمود حلال بخور و راست بگو چهارم گفت نور چیست فرمود قرآن پنجم گفت فساد چیست
فرمود ظهور کفر و بدعت و فجور ششم گفت بر من چیست فرمود امر خدا و رسولش هفتم گفت حیله در چیست فرمود ترک حیله هشتم
گفت حق چیست فرمود اسلام و قرآن و خلافت نهم گفت وفا چیست فرمود شهادة ان لا اله الا الله دهم گفت راحت چیست
فرمود بهشت چون حدیث با فایده و کمیاب بود تمام آن را نقل کردم و در محاسن برقی مرویست از ابی بصیر که شخصی خدمت جناب باقر
علیه السلام عرض کرد که عمل من ضعیف است و نماز من کم و روزه من کم است و لکن امیدوارم که نخورم مگر حلال و نکاح نکنم مگر حلال پس حضرت
فرمود کدام جهاد افضل است از عفت شکم و فرج و جناب صادق علیه السلام فرمود وا گذارید طلب روزی را از حلالش زیرا که او معین تو است
بر دین تو و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بیشتر چیزی که برامت خود میترسم این کسبهای حرام است و فرمود کسی که شب را بسر آرد با زحمتی که در
طلب حلال کشیده آمرزیده است و فرمود خداوند طیب است قبول نمیکند مگر طیب را و بدرستیکه خداوند امر کرده مؤمنین را بآنچه امر کرده
با مرسلین را فرمود یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ ای پیغمبران بخورید از طیبات و فرمود یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ
طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ ای گروهیکه ایمان آوردید بخورید از طیبات آنچه بشما روزی کردیم آنگاه فرمود مردیکه سفرهای دراز کند و ژولیده و
گرد آلود شود و دست بر آسمان دارد و یا رب یا رب گویان باشد و طعام و شراب و لباس او از حرام باشد چگونه اجابت کنند دعای او را خداوند
تبارک و تعالی و فرمود خدایتعالی پاکست پاک را دوست دارد و کریم است کرم را دوست دارد و جواد است جواد را دوست دارد و پیرامن خود را
پاکیزه دارید و چنان نکنید که جهودان میکنند که پلیدی که ایشان را باشد پیرامن سرای خود بیفکنند پس از آنکه در سرای جمع کرده باشند سیم آنکه مراد از حلال
در این مقام نه همان چیزیست که آدمی را بر خوردن آن عقاب نکنند و مواخذه ننمایند بلکه عتاب هم نفرمایند بلکه چیزی است که متعلق نشده باو حقی از خدای تعالی جل
و علا و حقوقی از احدی از مخلوقین از اصل پاک کرده شده تمام آن را ادا کرده چه حق واجبی چه مستحبی زیرا که خوردن چیزی حلال نه برای سد رمق با گرسنه بودن
یتیمی یا همسایه اگر چه عقاب نیارد اما دلی را اگر قساوت نیاورد نورانی نیز نکند و صفا نبخشد پس در غذا باید چند چیز رعایت شود تا حلال محبوب
خداوند شود در باره خورنده و فی الحقیقه چنان شود که مأمور باشد الان بخوردن این غذای مخصوص اول آنکه بالذات حلال باشد چون گوسفند نه حرام
چون گوشت خوک و مسکرات دوم آنکه مشتبه بحرام نباشد سیم آنکه مضر نباشد بالذات چون زهر کشنده یا در خصوص مزاج خورنده هرچند

غیر آن ضرر نرساند **چهارم** آنکه پاک باشد واقعا نه در حکم پاک مثل آنچه را دانا نیست بنجاستش که در استعمالش عقابی نباشد ولکن اگر نجس باشد واو نداند با غیر خود در خواص یکسان باشد **پنجم** آنکه اختیار کند آنچه را که محبوب انبیاء و اولیاء علیهم السلام بود در عقل و خفت بدن و نورانیت او بیفزاید و سیطار را از او دور کند و بخداوند نزدیک نماید چنانچه ببعضی از آنها اشاره شد **ششم** آنکه نظر کند در آن غذا که اگر حقی واجب یا مندوب در آن باشد ادا کند و این موقوف است بر علم کامل باحکام شرع و دانستن اقسام حقوق وکیاست و فراستی در اشیاء و اموالی که در دست او و مردم است و مبادی آن چه بسیار مال که بظاهر حلال و اگر بدست صراف آلهی افتد چندان حق در آن ظاهر کند که اگر آنها را ادا کند از آن چیزی نماند و مغرور نشود که بخیانت و سرقت و جور او را متصرف نیست یا در نزد او دارای شروط زکوة و خمس نشد چه بیشتر اهل تجارت و کسب خمس منافع نمیدهند و بیشتر اهل زراعت زکوة و این دو حق بعین مال تعلق دارد که اگر صاحبش نداد بدست هر کس افتاد باید آن دو حق را از آن مال بیرون کند پس بیشتر ماکولات و ملبوسات خالی از یکی از این دو حق نباشد و آنچه از معدن آرند از نمک و امثال آن اصلا رسم دادن خمس از آنها نشده و اما مظالم و حق الناس پس بر هر ذی شعور پوشیده نیست که با این جورها و ستمها و مالهای ناحق که از مردم گرفته میشود آنگاه با عین آنها داد و ستد و خرید و فروش و عطا و بخشش میشود کجا مالی سالم از آن پیدا میشود و بسیار کسانند که میمیرند و آلاف از حق مردم بر ذمه ایشانست و چون صاحبش معین نیست تمام ترکه باید تصدق شود بر فقرا و ورثه ولی از دیناری نمیکنند و با مردم محشور رند و بظاهر از اهل جور نیستند و با همه آن مال حرام با خلق معامله میکنند و شرح این خرابی از قوه بیرونست و اما سایر حقوق پس **در** کتاب شریف عدة الداعی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود بعیسی بن موسی ای عیسی همه مال از آن خدای تعالی است که امانت سپرده نزد خلق خود و امر فرموده ایشان را که بخورند از آن بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه روی و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند از آن بمیانه روی و باقی را بذل کنند بر فقراء مؤمنین پس هر که از این تعدی کرد آنچه بخورد از آن حرام است و آنچه بنوشد از آن حرامست و آنچه بپوشد از آن حرام است و آنچه نکاح کند از آن حرام است **و** امام زین العابدین علیه السلام فرمود سخت دلی بر فقراء و مساکین باران آسمان را حبس میکند **و** **در** اخبار حقوق مؤمنین بر یکدیگر در مال و غیره و حق فقراء بر اغنیاء که پاره از آنها بعد از این اشاره خواهد شد انشاء الله تعالی آنقدر تأکید و تشدید شده که اگر جرأت نکند کسی که گوید واجب است لامحاله از آن قسم مستحب خواهد بود که در ترکش ضررها و خسارتهای بسیار خواهد بود بلکه در خبر معلی که بچندین سند روایت شده و خواهد آمد جناب صادق علیه السلام فرمود مؤمن را بر مؤمن هفت حق واجبست و نیست از آنها حقی مگر آنکه بر او واجب است اگر ضایع کرد او را بیرون میرود از دوستی خدا و طاعت او و او را در آن حظی نباشد تا آنکه فرمود **هفتم** آنکه اعانت کنی او را بتن و مال و زبان و دست و پای خود **و** **در** روایت نبوی که کسی حق در آنجا است فرمود از عهده آنها بیرون نیاید مگر بادا یا بعفو و در آخر خبر است که یکی از شما از حق برادر خود و امیگذارد چیزی پس از او مطالبه میکند در قیامت پس حکم میشود برای او بر آن شخص **و** جناب صادق علیه السلام فرمود عبادت کرده نشد خدا بچیزی بهتر از ادای حق مؤمن و غیر آن از اخبار که در باب آینده در شرط ششم ذکر میشود و عجب نباشد که صفی الله آدم اول برگزیده و رسول خداوند عالم بجهة یک ترک اولی از آن همه نعیم بهشتی محروم شد کسی چنین سرای طلائی فرستد مالداران را که سر از این همه فرمان آلهی پیچیده و در امانت خدائی خیانت کرده از پاره مقامات عالیه و صفات نفسانیه محروم نمایند هر چند در اینجا مقدمه شود از برای افتادن در وادی حسران و افتادن آتش در خرمن ایمان **و** بالجمله با رعایت این شروط حلال مطلوب بدست آید و در باقی آداب اکل و شرب که در محل خود مذکور است اگر تقصیر مسامحه شود چندان ضرری نرسد اگر چه بار بزرگی مقصد و احتیاج و حاجت ملائکه و دور شدن شیاطین که بی رعایت بسیاری از آنها نشود و بقدر میسور باید رعایت نمود از آنها **چهارم** آنکه حلال پاکیزه چنین که در هیکل انسانی آن کند که اکسیر احمر در جسد فلزات چنین که گرد مس سرخ کمیاب مانند مؤمن کامل عزیز و بی اسم و نشان هر چه آدمی زحمت کشد

و بحیال خود حلال بدست آرد چون نیک تأمل کنی از چند جهة خراب و شبهه ناک لقمه ئی از تخم حلال در زمین مباح به آب و آلات مباح بدست آید از جانب خداوند زراعت شده و بعد از ادای حق آلهی با همین شروط پخته و نحو حلال بدست رسد و در دهان داخل شود تحصیلش در نهایت صعوبت **شیخ** صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود می آید بر مردم زمانیکه نیست چیزی در او کمیاب تر از برادر انیسی یا کسب حلال **و** **شیخ** طوسی ره از مردی جعفی روایت کرده که در خدمت آنجناب بود پس شنید که مردی میگوید بار خدایا سئوال میکنم از تو روزی طیب پس حضرت باو فرمود هیهات این قوت پیغمبرانست ولکن سئوال کن روزی را که خداوند ترا عذاب نکند بر آن روز قیامت هیهات بدرستیکه خداوند میفرماید یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا گویا این مستحق دعاکننده قابلیت رسیدن باین نعمت بزرگ را نداشت باآنکه در صدد تحصیل این قسم روزی افتادن سبب بهم خوردن نظام کلی عالم است چه ماکول غالبا منحصر در ماهی و بعضی اقسام گیاه و ریشه صحرا خواهد شد و اگر کسی خواست با تنها یا قریب بآنها سر کند رشته نظام بالمره از هم گسسته شود و الا نشود که مقصود اختصاص طیب باشد بانبیاء چه مؤمن کامل نخورد مگر از خوان ایشان و ننشیند مگر بر سر سفره ایشان **شیخ** صدوق در صفات الشیعه از مسعده روایت کرده که کسی از آنجناب پرسید که چه شده که گاهی مؤمن از همه بخیل تر میشود فرمود زیرا که او کسب میکند روزی را از محل حلال و راه طلب کردن حلال کم است پس دوست ندارد که جدا شود از او شبهه چون دانسته که تحصیل آن دشوار است و اگر تفصیلش از او گذشت در محل مناسب صرف کند **و** **در** کافی از آنجناب روایت شده که فرمود مؤمن در دنیا میخورد بمنزله مضطر **و** بروایت صدوق از آنجناب خوراک مؤمن خوراک ناخوشها است یعنی در کمی و بی میلی چه با فقدت حلال واقعی ناچار شود بخوردن ظاهری آن و با احتمال حرمت که اگر باشد ضررش از زیر پیش بود طبعا منزجر و در خوردن زرنگی ... اقتصار کند بر سد رمق **و** نیز در کافی مرویست که احمد بن محمد بن ... گفت گفتم بجناب رضا علیه السلام بخواه از خداوند که روزی دهد مرا حلال فرمود آیا میدانی حلال چیست گفتم آنچه در نزد ما است کسب طیب پس فرمود که علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود حلال قوت برگزیدگانست ... بلکه سئوال میکنم از تو روزی فراخ را **و** سید علی بن طاوس در امان الاخطار از محمد بن هرون جلاب روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت ابی الحسن هادی علیه السلام که ما روایت کردیم از پدران تو که می آید زمانیکه نیست چیزی کمیاب تر از برادر انیس یا کسب حلال پس فرمود ای محمد بدرستیکه کمیاب موجود است ولکن تو در زمانی هستی که نیست چیزی مشکل تر از درهم حلال و برادری در راه خدا تعالی پس سید ره بعد از نقل خبر فرموده که حلال دشوار یا متعذر بود در آن زمان و حال آنکه عهدش به ابتداء ایمان و اسلام نزدیک بود پس چگونه میشود حالی حلال و حرام و طعام با اختلاف حلال و حرام و چون دیدم کار باینجا رسید چنین دیدم که احتیاط کردن در پیدا کردن حلال به بیرون کردن خمس و حقوق واجبه از هر چه دارم اقرب است بنجات و سلامتی در حیات و بعد از مردن و غرض سید ره بیرون کردن خمس مالست از هر چه بدست آید و احتمال حرمت در تمام یا بعض آن برود و در اخبار رسیده که در حلال مخلوط بحرام که صاحبش پاک ... قدر حرام را داند خداوند لطف فرموده و راضی شده بدادن خمس آن و پس از دادن مال حلال پاکیزه شود و با احتمال تعلق زکوة عشر آن را نیز ... ولکن از طریقه آنمرحوم معلوم میشود که مرادش از حقوق واجبه تمام حقوق اخوان و فقراست چنانچه در کتاب کشف المحجة تصریح فرموده که همیشه از محصول زمین یکعشر را بفقرا میداد و یکعشر را برای خود نگاه میداشت و این سیره حقیقت معنی عمل کردن است به آیه شریفه که در صدد بیان او هم کرد و تزکیه ... با دانستن در بدن فوائد گذشته از حلال و اینکه خوردن آن سبب شود برای رفتن قذارات و زینت گرفتن نفس بصفات حمیده و ترقی و قوت گرفتن آنچه داشت از آنها و ظفر یافتن بر آن مگر گاهی با هزار زحمت براندکی از آن که مقاومت نکند با آنچه خورده و خواهد خورد از حرام آنگاه واقف شدن بر این بشارت الهیه و نعمت سنیه که قدرش را جز خدا کسی نداند و از عهده شکرش تمام آدمیان و غیر ایشان بر نیایند که بدون صدقه تمامی چرک و کثافات و قذارات و حرمت و نجاسات ظاهری و باطنی مال بانده برد و چون طلای احمر پاک و پاکیزه و خالص شود و با بدن همان کند که حلال اصلی که دست کسی باو نرسیده بود میکرد و همیشه از این کار منکر و بر ساختن

مؤلف گوید که شیخ عیاشی در تفسیر خود از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ نفسی نیست مگر آنکه خداوند مقرر کرده برای
او رزق حلالی که برسد باو در عافیت و از راه دیگر حرامی براو عرضه میدارند پس اگر از آن حرام چیزی برداشت تقاص میکنند آن مقدار را از آن
حلال که برای او مقرر کرده بود و در نزد خداوند است سوای آن حلال و حرام فضلی بزرگ **و نیز** از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که
فرمود بدرستیکه آفرید خداوند خلایق را و قسمت نمود روزیهای ایشان را از حلال و برایشان عرضه داشت حرام را پس هرکه دریده پرده آن حرام
را یعنی بآن آلوده شد کم میشود برای او از آن حلال بقدر آنچه از پرده آن حرام دریده و از او حساب آن را خواهند کشید **و کمره** کافی در حدیث از
جناب باقر علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجة الوداع فرمود آگاه باشید بدرستیکه روح الامین دمید در دل من که نخواهد مرد نفسی مگر آنکه
باخر رساند روزی خود پس از خدای پرهیز کنید و به نیکوئیها باختصار طلب کنید و واندارد شما را دیر آمدن چیزی از روزی اینکه طلب نمائید آن
را بچیزی از معصیت خداوند پس بدرستیکه خداوند قسمت فرموده روزیها را میان خلق خود بحلال و تقسیم نفرموده بحرام پس هرکس بپرهیزد و صبر نماید
روزی او از حلال بسوی او خواهد آمد و هرکس بدرد حجاب پرده خداوند عزوجل را و بردارد آن را از غیر راه حلالش کم میکنند آن را از رزق حلالش و
حساب آن را از او خواهند کشید **و در همه** آیات بسیار اشاره باین مقام شده چنانچه میفرماید ولو ان اهل القری امنوا واتقوا
لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض اگر اهل شهرها ایمان آورند و از معاصی بپرهیزند هر آینه میگشائیم درهای خیر و برکت برایشان
بکثایم **و** میفرماید ولو انهم اقاموا التوریة والانجیل وما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم ومن تحت
ارجلهم اگر جهودان و ترسایان برپا دارند احکام توریة و انجیل را و بقرآن ایمان آرند و احکام او بردست گیرند و بهر مشکلی باو رجوع
کنند هر آئینه بخورند از بالای ایشان و از زیر پایشان مفسران گفته‌اند که این دو جمله کنایه باشد و معنی آنکه از جمیع جهت بایشان روزی رسد چنانچه
در جای دیگر میفرماید یاتیها رزقها رغدا من کل مکان **و** میفرماید وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم
ماء غدقا اگر مردم براه راست مستقیم شوند هر آئینه بنوشانیم ایشان را آب بسیار و آن کنایه از فراخی عیش و فراوانی معاش و وسعت روزی
ایشان باشد چه آب اصل همه برکات است **و** میفرماید ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب هر
کس از خدایتعالی بپرهیزد او را از هر تنگی برهاند و روزی دهد او را از آن راه که گمان نبرد و این تنگی گاهی از شبهات و وساوس باشد در عقاید و
اصول ایمان و گاهی از میسور نبودن آنچه باو است قوام بدن انسانی و آیه هر دو قسم را شامل و مخرج و رزق هر یک بحسب حال او است **و در**
مجمع البیان مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود روزی من حیث لا یحتسب آنست که برکت دهد خدا در آنچه باو داده **و در** تفسیر مروی
از علی علیه السلام که فرمود کسی که خداوند او را رزقی که گامی بپای خود بسوی او دراز نکرده و زبان را برای او نگشاده و جامه بجهه او بر خود نپوشیده و خود را
براو عرضه نداشته او از آنهائیست که خداوند او را در قرآن ذکر فرموده که ومن یتق الله الآیه و در قصص امم سالفه که عزلت از مردم و
سیاحت برایشان روا بود خصوص در بنی اسرائیل حکایات بسیار نقل شده از عباد و رهبانان که در غارها و کهفها و صومعه‌ها تنها مشغول عبادت
بودند و روزی بتوسط بشر یا شجر یا از غیب عند الحاجه بایشان میرسید و این امت اگر معاشرت را با تقوی ضم کنند البته از برکت محمد و آل
محمد علیهم السلام از مقام ایشان بگذرند ولکن حیف که رشته تقوی را از دست داده‌اند و در وادی خذلان مانده از آن دسته سابقین و ممتازین
بسوی خیرات و الطاف خاصه الهیه بمراحل دور افتاده‌اند **فصل سیم** در فایده سیم صدقه است که از آیه شریفه ظاهر میشود و آن صلوات
رسول است صلی الله علیه وآله چنانچه فرمود وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم ای پیغمبر رحمت بطلب
از خدای برایشان یعنی صدقه دهندگان زیراکه دعای تو یا دعاهای تو سکون نفس و طمانینه او است برایشان و خدایتعالی شنوا و دانا است
و ظاهر آیه آنست که این سکون پیش از دادن صدقه و دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله نباشد و پس از آن دو پیدا شود پس بدین سکون

چنین اکسیر روحانی و تریاق کبیر آسمانی توانا البته با نهایت شوق و میل آنچه تواند بدهد چه هرچه بیشتر دهد تأثیر باقی مانده بیشتر و برکتش زیادتر
شود و هر نفع و لذت و اثری که در آنها خیال داشت در آنچه باقی مانده خواهد دید سیر یا که در دونان مثلا میدانست و بآن عادت داشت
در یکست بلکه در نیمه نانی مشاهده خواهد نمود و لذت و قوتی که در الوان اطعمه طلب میکرد بهتر و بیشتر از آن را در یک رنگی پیدا خواهد فرمود و اگر خواست آن حلال
آن غذا یا مال عمل کند خمس آن را بدهد آنگاه عشر آنگاه تمام آن را بسیدی فقیر رفیق با همت دهد که براستی و رضا و باره باو برگرداند آنگاه همین کار را
با فقیر غیر سید کند آنگاه بحقوق مستحبه پردازد به تفصیل و شرطیکه بعد بیاید با التفات بمراتب آنها در مقام تقدیم و ترجیح چه حقوق متفاوتند در بزرگی
و کوچکی و دینی و دنیوی و برای هر یک درجات بسیار باشد و حق بزرگ اصلی باشد بقدر رد المالی که در آن ملاحظه رسیدن خیری ظاهر از آنها باو نشده
و نباید کرد هر چند خیر بسیار رسیده چون حق رحم و همسایه و یتیم و فقیر و رحم دور شود و نزدیک و گاهی حق از روی احسانی پیدا شود که از آن شخص باو رسیده و
آن نیز صاحب مراتب باشد چه کسی که جان انسانی را نجات داده البته حقش بزرگتر باشد از آنکه مالی باو داده یا مالش را حفظ نموده و این حقوق گاهی جمع شود بسیار
از او در یکی چون رحم همسایه فقیر حاضر معلم دین در رفیق در سفر و حضر که راه روزیش از جاهای دیگر مسدود و دیگران باعتماد براو دکان بی‌نیازی در آن مصاحب
چیزی باو ندهند پس دارای شش حق مثلا از دو و آن از یکی مقدم باشد و شرح محل انفاق و صدقه در باب خود هم بیاید و چون طالب تزکیه چنین رفتار
کند شاید اتشال فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام که بوالی بصره عثمان بن حنیف نوشته کرده باشد چه از مطالبی که در آن فرمان همایون درج شده این است
که نظر و تامل کن در آنچه میخوری از این خوردنیها پس هرچه را که حلش بر تو مشتبه شد یعنی ندانستی که حلال است یا حرام پس بینداز آن را و هرچه را که بیقین
کردی پاکیزگی را از همها یعنی از هر راه که تحصیل شده و بهر راه که باید صرف شود پاکیزه و از معایب مبراست پس تناول کن از آن و از تمام آنچه
گفتیم منکشف شد که هر کدام او در مقام تحصیل حلال بیشتر گذر کرد و اهتمام در نخوردن غیر آن بیشتر باشد در مقامات دیگر با نفع و محکم و باو دوام و بهتر
خواهد بود و الا هانست که فرموده آنچه کردند هانست بر روی ریگ ریخته اگر براستی در این مقام درآید و صبر نماید خداوند اعانت خواهد کرد و رزقش را به
شروط مذکوره باو خواهد رساند چه بسیار از علما و صالحین که باین وادی درآمدند و برخود تنگ گرفتند خداوند حسب الوعده که ومن یتق الله یجعل
له مخرجا درها گشود از جهت از فقر و حرص بایشان ... دیگران خوردند و پوشیدند و از گرسنگی بودند مسئله جلیل و عالم نبیل
سید نعمت بن ... عبد المطلب الموسوی ... که از اعیان علما حویزه و معاصر شیخ بهائی و صاحب تصانیف رائقه بود و بسیار زاهد و مرتاض بود
و خوراک ... میکرد ... و عبادت او ضرب المثل بود **و در** کتاب مظهر الغرائب که شرح دعای عرفه جناب سید الشهدا علیه
السلام است میفرماید ... گرسنه گذشتم ... خواهی که برای من طعامی بخرد بقیمت هزار درهم و او ... کردم
که از ارباب دیوان ... در مال ایشان ... چند روز گذشت در خواب دیدم که گویا آن مرد وارد شده و از او پرسیدم از خرید
طعام گفت نخریدم گفتم از ارباب دیوان چیزی نخریده باشی گفت ... من کار بر من مشتبه شده که مبادا آن طعام مخلوط شده از حال او
خودش پرسیدم گفت ... حلال ... چون صبح شد آمد و آمد از صورت حال پرسیدم پس خبر داد مرا چنان که در خواب دیده بودم از
جهت طعام ... دهی در نواحی فارس بود ... یا والدم در حویزه بود پس در خواب دیدم که گویا آن مرد آمده و با او دو هزار درهم بود
از والدم که بر سم صله برای من فرستاده پس باو گفتم میترسم که این از اعمال دیوان باشد گفت از آن بابت ... پس او در ... و رفتم و دادم ... گفت
شد پس دوباره او را دیدم ... گفت حال که ... اینها اسپرده اند که ترا خبر بدهم و آن را ... درجایی ...
تو گفتم آن را برگردان بسوی او چون بیدار شدم آن شخص وارد شد و با او بود آن دراهم بهمان عددی که در خواب دیدم پس از او پرسیدم گفت بهمان نحو که
در خواب جواب داده بود تا آنکه الحاح کردم ... او را پس اعتراف کرد بآن گفتم الله اکبر بدرستیکه خداوند نگاه میدارد ما را از این مال حرام
پس آن را برگرداندم فی الحال پس خداوند بفضل و کرم خود عوض آن را پس از زمانی اندک بیست هزار درهم بمن داد و این از فضل خداوند است بر من و برادرم

مؤلف

مکشوف میشود که آن جناب دعا کرده چه خواهد آمد که فرقی در این مقام میان حضور و غیاب و موت و حیات نیست و در بعضی اخبار است که …
و از آن پی برده میشود بمقبول شدن صدقه پس باین فائده توان رسید و میان صدقه قبول شده و نشده پس از همه فائده ها … بیشتر …
از قبولی عمل مطابق آنچه فرموده آیتی باشد تمام بر اثبات وجود مقدس خداوند تبارک و تعالی و صدق رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه
و آله و صدق آنچه وعده داده اند از جزاء بر اعمال حسنه پس بر شوق و رغبت بیفزاید و بخداوند نزدیک نماید پس دادن صدقه پایه از توحید و نبوت و معاد
محکم و شوق بردن کردارهای نیکو … پس صدقه علاوه از سایر اعمال ممتاز بکثرت فائده و بزرگی آن و توضیح آنچه از آیه شریفه ظاهر میشود و میتوان
احتمال داد و ذکر کرد از آنچه مربوط است بمقصود متوقف است بر بیان چند امر اول آنکه مقام طبقات امت در نزد آنجناب مختلف و متفاوت بحسب
آن مراتب دعای آنجناب درباره ایشان مختلف بود طائفه از آنها چنانند که دعای آن جناب درباره ایشان بی فایده و خداوند اثر اجابت را
از آن برداشته بنحوی که با الحاح سودی ندهد و نتیجه نبخشد چنانچه میفرماید الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات و
الذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم و لهم عذاب الیم استغفر لهم او لا تستغفر
لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله و الله لا یهدی القوم
الفاسقین آنانکه عیب کنند و بر سبیل استهزاء چشم بر هم زنند تبرع کنندگان از اهل ایمان را در صدقات و عیب کنند آنان را که جز طاقت خود نیابند
و مال بسیار ندارند پس سخریه و فسوس میدارند از ایشان خدای جزای ایشان بدهد و مر ایشان راست عذابی دردناک آمرزش خواه برایشان یا آمرزش
نخواه برای ایشان اگر آمرزش خواهی برایشان هفتاد بار پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را برای آنکه ایمان بخدای و پیغمبر کافر شدند و خدای راه نماید یا هدایت
نکند به بهشت فاسقان را پس جمعی که در دل نگرویدند بخدا و رسولش و جامه از اسلام بر تن کردند که بدان بپوشانند و در دل اثری از او نگذاشتند و از جمله
علامت ایشان آن بود که صدقه دادن را عیب دانستند و آن را که بدان استهزاء کنند پس دعای آنجناب در حق ایشان بی اثر و شرح حال ایجماعت در
تفاسیر مسطور است طائفه دیگر بودند که حسب … دیگر بودند که حسب فرمان الهی چون دامنشان بلوث گناهی ملوث میشد و مرتکب گناهی میشدند در
محضر جنابش حاضر میشدند و استغفار میکردند و آنجناب نیز برایشان طلب آمرزش میکرد امید اجابت بود چنانچه میفرماید ولو انهم اذ ظلموا
انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و اگر آن بود که ایشان چون
بر خویشتن ستم کردند بنزد تو آمدندی و طلب مغفرت کردندی از خداوند و رسول صلی الله علیه و آله برایشان استغفار کردی هر آینه یافتندی خدای را
پذیرنده و مهربان و عده صریح نفرموده که اجابت میکنم و خواهم آمرزید کلمه فرمود که رجا را قوت و طمع را حرکت دهد با خوف از رد هر چند بجهه کامل نبودن
شرایط قلبیه باشد و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود چون رسول صلی الله علیه و آله را دفن کردیم بسه روز
برآمد اعرابی بیامد و بر سر قبر رسول صلی الله علیه و آله در افتاد و میگریست و از آن خاک تربت رسول بر سر میریخت و میگفت یا رسول الله آنچه گفتی
شنیدم و باور کردم و آنچه از خدای فرا گرفتی ما از تو بواجب باز گرفتیم و از جمله آنچه خدای بر تو فرستاد این بود که ولو انهم اذ ظلموا تا آخر آیه
من بر خویشتن ظلم کردم و آمده ام تا تو برای من استغفار کنی یا رسول الله از قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آواز برآمد قد غفر لک بیامرزیدند ترا
ای گوینده و پوشیده نماند که هر گناه که از آدمی سر زند لابد نقصانی باشد در ثواب و حظ او و ضرری بر جانش پس ظلم باشد بر نفس جز آنکه در آیه مذکوره
ظاهراً آن قسم گناه باشد که در او هتک حرمتی از مقدس نبوی و نشنیدن سخنی و سوء ادبی از آن جناب باشد چنانچه از آیات سابقه بر آن معلوم میشود که
ذکر فرموده کسانی را که در رفع خصومت و فصل نزاع و گفتگوی خود راضی شدند برفتن نزد علمای یهود و مرافعه پیش طاغوت و راضی نشدند بحکم نزد
آنجناب و اعراض نمودند پس از بیان بعضی حالات و کردار آن جماعت فرمود و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله
نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر آنکه فرمان او برند بامر … پس آنگاه فرمود ولو انهم اذ ظلموا الخ پس این ظلم آن ظلمی باشد که در ادای …

ظاهری باشد از آن جناب و هتک حرمت چه با وجود دست رسیدن بآنجناب رفتن نزد دیگران خصوص یهود نهایت … است …
و بعد از آن نیز فرموده فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا
مما قضیت و یسلموا تسلیما پس بحق پروردگار تو که بحقیقت ایمان نیاورند تا که حکم سازند ترا در آنچه خلاف و نزاع شده میان
ایشان پس نیابند در دلهای خود تنگی در آنچه حکم کردی تو و گردن نهند بر فرمان تو گردن نهادنی و این فقره نیز شاهدی بر مراد علاوه که معهود بود
هر کس هر گناهی در خلوتی میکرد که در آن بی حرمتی بود بخدمت مشرف میشد و طلب استغفار میکرد طائفه دیگر کسانیند که بی شرفیابی
آن حضرت و بی استدعای طلب مغفرت خود آنجناب مأمور بود از جانب رب العزة که بخواهد برای ایشان آمرزش و غفران را چنانچه میفرماید
واعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک و للمؤمنین والمؤمنات بخواه آمرزش برای ذنب خود و گناه مؤمنین
و مؤمنات و این مؤمنین همان جماعت مؤمنینند که خداوند در چندجای ایشان را مفتخر فرموده که با نبی اکرم خود در لطف و رحمت و احسان
شریک نموده و یک رقم نعمت بر ایشان پوشانده در نزول سکینه که میفرماید فانزل الله سکینته علی رسوله و علی
المؤمنین فرو فرستاد خداوند سکینه و آرامی خود را بر پیغمبر خود و بر مؤمنین و در اختصاص عزت که فرموده و لله العزة و لرسوله
و للمؤمنین برای خداست عزت و برای رسولش و برای مؤمنین و در اینجا که نبی تو در تشفیع ایشان قرار داده و این مرحمت نباشد مگر
از کردارهای نیکو و اعمال شایسته و خدمتی لایق و تمام تا قابل آن شوند که چون بمقتضای بشریت و معاشرت و وسوسه ابلیس و میل طبیعت گاه
در دام جرمی افتند و شربت عصیانی چشند و فوراً متنبه شده در مقام عذرت درآیند و اظهار ندامت کنند و طلب مغفرت و عفو نمایند چون
هر چه صغیر اینک در این درگاه عظیم و مجرم هر چند بزرگ اما در جنب عظمت و کبریائی بیقدر و ذلیل و صاحب حق و مطالب آن فوق هر بزرگ و جلیل و
مقربان درگاه از یک ترک اولی سالها گریستند و از شرم سر بالا نکردند و وسیلها طلب کردند تا از آن هم آسوده شدند پس ناچار گناه کار بی شفیع
و عذرخواه و وسیله با اعتبار و جاه نتواند خود را بمیدان رحمت رساند و از دریای غضب جبار که در آن فرو رفته و از آتشی که برده در خویش افروخته
بجان رهائی کشاند پس خداوند کریم بجزای آن کردارهای نیک و ثبات در ایمان خود وسیله معین نمود و امر بشفاعت و طلب گذشت از آن لغزش
فرمود پس ظاهر شد که این گروه پیرامون آن گناه که گوهر ایمان را از دستشان گیرد و اسم مؤمن را از سر ایشان بردارد نگردند و خود را از آن دسته معصیت
حفظ نمایند بجهه درآمدن در آن سلسله عظیمه و رسیدن باین نعمت جسیمه چه آنرا که خدا تعالی مؤمن خواند و بمحرم راز خود کاری از باره او شمرده …
بزبان دعا … حقیقت و شرایط و اوصاف ایمان نباشد بلکه لامحاله چنان باشد که از آن دسته معصیت که برای صاحبش خلود در دوزخ آرد
منزه و از آن دسته معصیت که برای صاحبش دخول جحیم آرد مبرا اگر مبتلا شود گاهی با خوف و هراس در نهانی بآن دسته گناهی باشد که در پی عذاب
قیامت و شداید آن روز و عذابی برزخ و تلخی سکرات و بعضی اقسام بلاهای دنیا داده و به جوهر ایمانش صدمه نرساند و لکن این دستها چندان
از هم امتیازی واضح که هر کس داند یا تواند که جدا کند ندارند و در بعضی از آنها اشاره شده که او با ایمان جمع نشود و شاید در ستر و خفاء آن چون شب قدر
و نماز وسطی و ولی خداوند و اسم اعظم حکمتی و سری باشد و همین حکمت بس که مؤمن را از ترس آنکه مبادا این گناه که در نظر دارد از آن رقم باشد از …
برساند و نگاهدارد و شاید از این طائفه باشند آنانکه خداوند درباره ایشان فرموده و اذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا فقل
سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح
فانه غفور رحیم و چون آیند نزد تو آنانکه ایمان آوردند بآیتهای ما باد در گرو … سلامتی که برای مطلبی که … از توحید گرفته تا تمامی
احکام جزئیه و نیک و بد حرکات و سکنات و … پس بگو رحمت بر شما باد نوشته و فرض نموده پروردگار شما بر نفس خود رحمت را که کار این است و حکم
چنین است که هر که بکند از شما بدی را بنادانی پس توبه کند و آنچه بگناه افساد کرده بصلاح آرد پس بدرستیکه او آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد و …

در رحمت کند و بخشاید و در این آیه نیز الله را شارت و بشارت و تکریم و مرحمت در توصیف و تصدیق ایمان آن گروه و امر برسول اکرم در تقدیم سلام
بر ایشان و نوشتن رحمت بر خویشتن برای ایشان بعوض نوشتن تکلیف بر ایشان فرموده که شایسته نباشد جز این طایفه یا طایفه آینده را طایفه
دیگر کسانی که بیام خدا ایستادند باید رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را بکاری دارد که تقدیم خدمتی کنند در بدرگاه بی نیاز نیازی آرند و رسولش از
ایشان بستاند و در حق ایشان دعا نماید و هر کس را بمقصود اصلی خویش رساند چنانچه در این مقام فرموده که بگیر از اموال ایشان صدقه که پاک کنی ایشان را
و پاکیزه نمائی بجهة آن صدقه و دعا کن در حق ایشان که دعای تو آرامی دل ایشانست و بلندی مقام این گروه از آنچه در این باب ذکر شده و خواهد شد معلوم
است که هر که مخفی نماند که در امت آن حضرت مؤمن و منافق و صالح و طالح و سعید و شقی و متقی و فاجر و دانا و جاهل و بخیل و سخی بودند و تکلیف
گرفتن صدقه مخصوص نبود بطایفه و دادن منحصر نبود در دسته از ایشان بلکه آنجناب دعائش از هر طایفه بیک نحو مطالبه میکردند و از هر طایفه صدقه دهنده بود
و آن جناب در حق هر کس که چیزی میداد دعائی میفرمود و خوانده بود که برای همه یکقسم چیز دیگر قسم منفعت بخواهد و آنچه برای مؤمن صالح سخی دانا خواست برای مقابلش
نیز طلب فایده باو برسد چه آن جناب نیز تست از خواستن مطلب بیجا یا بجا برای محل بیجا و نشاندن نیکوکار و بدکار بر سر یکخوان و تسویه منافق و مؤمن در فضل
و احسان پس لامحاله دعای آنجناب مختلف باشد بر حسب اختلاف آنها و برای هر کدام چیزی خواهد مناسب حال و موافق مقصود شان و این سخن در سلام
آن حضرت نیز باید چه از صفات پسندیده آن جناب بود سلام کردن بر صغیر و کبیر و مؤمن و منافق و آشنا و بیگانه و در هر مقام قصد میکردند از سلام
معنی خاصی را که در مقام دیگر نبود و چگونه میشود که بخواهند از سلام بر آن جماعت که در آیه سابقه ذکر ایشان شده و فخر میکردند که در امت من هستند کسانی
که مأمور شدم بسلام بر ایشان همان معنی را که در سلام بدترین خلق خداوند میخواستند و اختلاف معانی سلام بحسب اختلاف آنها که بر ایشان سلام
کرده میشود در محلش مذکور است **سیم** آنکه خداوند تبارک و تعالی اختبار و امتحان فرموده تمامی عباد را بمقداری از خوف و بیم که در قلبشان پیدا شود
و از روز ولادت تا وقت مردن و آن خوف مختلف باشد بحسب اسباب که بعضی از روی طبیعت و فطرت باشد و بعضی از عادت برخیزد و بعضی از وهم
و اوهام و خیال پیدا میشود و بعضی از راه عقل و تصور نفس حاصل شود و بحسب تبدل مراتب سن خوف نیز متبدل شود قسمی برود و قسمی دیگر بیاید و مختلف شود
نیز بحسب اختلاف آن چیز که از او ترسد و باین ملاحظه بعضی مذموم باشد و بعضی ممدوح پس حکم آن نیز مختلف شود چه پاره از آن ممدوح و وجود آن در مکلف
پسندیده اما باید سبب آن ظاهر داشت و از خود دور نمود مثل خوف از گناه که مرتکب شده و بعضی ممدوح و باید شکر وجودش کرد و طالب زیاد شدن
آن باشد که آن مانع است انسان را از ارتکاب معاصی و مسامحه در ادای طاعات چون خوف تغییر نعمت خوف سلب نعمت خوف حرمان از نعمت خوف
نزول نقمت خوف موت فجأة خوف سلب توفیق توبت خوف عدم قبول طاعت خوف سلب توفیق طاعت و امثال اینها و پاره مذموم و قبیح
مانع از بسیاری از طاعات بلکه مضر بعقاید و معارف مثل خوف فقر در وقت انفاق خوف ملامت کردن بیخردان خوف احتیاج خود یا فرزندان
بمال پس حرص آورد برای جمع آن و نظایر آن و تمام اقسام آن که مقام تعدادش نیست داخل است در آیه شریفه ولنبلونکم بشیء من الخوف
هر آینه امتحان و اختبار کنیم البته شما را بچیزی از خوف و باین امتحان صابر و شاکر و موحد و مطیع از مقابل خود جدا شوند بعضی را خوف بمقامات
عالیه رساند و بلیه را در اسفل درک جحیم و همه آنها سبب باشند برای اضطراب دل چه حقیقت خوف که ترس و بیم آمدن بلا یا رفتن نعمت است
چه دنیوی چه اخروی چه داخلی چه خارجی چه نفسی چه بدنی قلب را متزلزل کند و آرام را از او ببرد و با نتظار آمدن آن مکروه یا رفتن آن محبوب از هر
چیزی بگسلد جز از آنچه او را از آن برهاند و بغیر او چیزی نخواهد و طالب نباشد و گاه شود جمعی پریشان باشند اما هر کدام بر چیزی یکی بر عرض دیگری بر
زر مال دیگری بر دین مشغول و در یکجا مایه اطمینان و ایمنی همه آنها را گذارند و از اضطراب هراس بجهة آن کار بیرون آید چنانچه در مقام چنین
باشد زیرا جمعی که منافق بودند در دل ایمانی نداشتند بخداوند و رسولش چه رسد باعتقاد حسن صدقه و انفاق چه خود را در سلک
مؤمنین در آورده که بعیش براحت کنند پیوسته خائف بودند که مبادا رسوا شوند و پیغمبر صلی الله علیه و آله از باطن ایشان خبر دهد و آنچه در دل

پنهان

پنهان کردند آشکار نماید چنانچه خداوند میفرماید یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم
میترسند منافقان از آنکه سوره فرود آید بر ایشان که در او کشف سر و هتک ستر ایشان باشد و خبر دهد ایشان را از آنچه در ضمیر دل ایشان
پنهان بود پس خوف اینها بر عرض بود و طالب بودند ایمنی از او و سکون خاطر از بروز نکردن آنچه در دل دارند پس اجابت کنند امر صدقه
دادن را تا در سلک مطیعین در آمده با ایشان آن رفتار شود که در دنیا با مؤمنین میشود و جمعی اگرچه بدل مؤمن اما چون بمقام یقین نرسیده
بودند محبت مال ایشان را ترسانده بود که دادن صدقه خسارتی باشد در مال و نقصی در حساب آن اگرچه خداوند وعده خلف داده بود که هر چه
در راه او دهند بر جایش گذارد و نگذارد که از مقدار مالشان چیزی بکاهد اما ضعف ایمان نگذاشته که ایشان باور کنند و از کم نشدن مال
آسوده شوند چون ترس ایشان از مال دادن نیامدن بدل آنچه بصدقه باید داد پس مقصود محبوبشان اطمینان خاطر از آن اضطراب و باور کردن کم نشدن حساب
و جمعی با داشتن ایمان کامل و اعمال صالحه و کوشش در بندگی همیشه خائف و هراسان که مبادا در آنچه کنند فسادی و خللی و مبطلی در سابق یا مقارن
یا بعد از آن باشد و در دیوان عمل یک عمل تمام دارای آنچه در او خواسته که بدست هر سر آید این بازار دهند عیبی نگیرد نباشد یا اگر بصورت
تمام اما بی روح و کمال که قابل آوردن در بارگاه جلال و محضر خدای متعال نباشد چنانچه خداوند در باره جمعی از عباد بعد از ذکر چند منقبت میفرماید
والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون اولئک یسارعون فی الخیرات
وهم لها سابقون و کسانیکه میدهند آنچه را که میدهند در حالی که دلهای ایشان ترسان و مضطرب است از آنکه قبول نشود چون میدانند که مرجع
ایشان پروردگار ایشانست و مطلع است بر نیک و بد و ظاهر و باطن هر کار و ایشانند که میشتابند بسوی خیرات و پیشی میگیرند خلق را در نیکی و خلق و
[illegible] چون از کردار خویش ترسانند که مبادا فاسد یا ناپسندیده باشد [illegible] قابل [illegible] تقصیر و تفریط
از ایشان برود تا آنگاه که عمل مقبول و آثار آن را در خویش مشاهده نمایند پس ایشان را عنت در نزد هر عملی با نهایت مواظبت در شرایط و ارکان و حفظ
از مفاسد و آفات بامید قبول و رسیدن بآنچه در ازای آن میدهند کاری کنند با خوف از رد و اضطراب دل از حرمان آن ثواب موعود و رضای
پروردگار پس غرض اهم در نظر ایشان بیرون آمدن از آن قلق و اضطراب و ایمنی از شر رد عمل و دیدن عذاب یا عتاب باشد و خدای تعالی وصف صدقه دادن
ایشان را کرده که **ومن الاعراب من یؤمن بالله والیوم الآخر ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات**
الرسول الا انها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم از جمله بادیه نشینان کسی هست که
ایمان دارد بخدای و روز باز پسین یعنی روز قیامت [illegible] نزد خداوند بعضی غرضش از
انفاق نزدیک شدن بخداوند است در دنیا و برزخ و جنت [illegible] شایسته است [illegible] بخداوند اراده شود و دعا و استغفار بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] در رحمت خود [illegible] خداوند آن را زنده
[illegible] آنچه گفتیم تأمل شود و این آیه را ضم کنیم با آیه مقصود که **وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم** با ملاحظه عمل حضرت
[illegible] صدقه دهندگان ظاهر شود که مقصود اصلی در دعای آنجناب کسانی هستند که صدقه ایشان قابل
تطهیر و تزکیه باشد که غرض کلی [illegible] صدقه قابل آن [illegible] نباشد مگر آنگاه که جامع شروط باشد خصوص واجبه آن که عمده آن شروط
بعد از ایمان تصدیق است بوعده خداوند و رسولش در آنچه مقرر فرموده برای منفقین و اجتناب از آنچه آن را فاسد کند پس مورد دعای
آن جناب آنانند که در آیه **ومن الاعراب** ذکر شدند و ثمره کلیه صدقه از آن ایشان باشد که ایمان آوردند و بوعده باور کردند و از
صدقه پرهیز نمودند پس بخلعت دعاهای آن جناب سرافراز شوند و در دریای رحمت الهی مستغرق گردند و اثر اجابت آنها را در خویشتن بینند
و از قلق و اضطراب رد عمل بیرون آیند و دلشان آرام گیرد و مطمئن شود که هدیه قبول و نتیجه حاصل [illegible]

در عقب وارد و دعاء و امین انبیاء و اوصیاء و ملائکه را و خدای داند که اثر این دعاها چیست و در دین و عقل و جان و تن و مال و عرض و دنیا
و آخرت صدقه دهنده چه خواهد کرد و اگر نبود مگر همان جاری شدن اسم او بخوبی در آن زبانهای پاک پاکیزه در ملاء اعلی و محل قدس هرآینه کافی بود در
بذل تمام مال و جان و رسیدن باین مقام عظیم الشان و درجه عالی بنیان

باب هشتم در شروط صدقه و آداب انفاق که بی مراعات آنها
فواید و ثمرات آن بدست نیاید و آنها اگرچه بسیار و متشتت در مطاوی آیات و اخبار و لکن عمده آنها اشاره شده در آیاتیکه تشبیه میفرمایند انفاق در راه خدا
را بباغ و بوستان و زراعت و خوشه آن چنانچه در اواخر سوره بقره است **مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل
حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم** مثل آنانکه
انفاق میکنند مالهای خود را در راه خداوند مانند دانه ایست یعنی آنچه انفاق کنند مانند دانه ایست که هفت خوشه آورد در هر خوشه صد دانه
باشد و خداوند زیاد میکند برای هرکه خواهد و خداوند واسع و توانا است بر دادن هرکس هر وقت هرچه خواهد و دانا است پس انفاق کننده بمنزله
زارعی است که تخمی بکارد و از محصول آن فایده برد پس آنچه زارع بایست رعایت کند پیش از کاشتن و وقت افشاندن تخم و پس از آن تا بدست
آمدن خوشه انفاق کننده را باید که مراعات آن جهت و عمده آن پانزده چیز است **اول** آنکه زارع ناچار است از تحصیل بذر صالح بی عیب
که قابل کاشتن و سبز شدن و ترقی کردن باشد چه تخم بی مغز کرم خورده را کاشتن جز خسران مال چیزی نه منفق را نیز چاره نباشد از پیدا کردن
مال پاکیزه از آنچه عیب او است در نزد خداوند چنانچه میفرماید **یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما
اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم بآخذیه الا ان تغمضوا فیه** ای کسانیکه
ایمان آورده اید انفاق کنید از پاکیزهای آنچه را که کسب کرده اید و دارا بوده اید آنرا از ایمان و عقل و مکتسب و علوم و عزت و جاه و غیر آن و از آنچه بیرون
آورده ام برای شما از زمین از نبات و معادن و امثال آن و قصد نکنید انفاق از خبیث آنها را چه رسد بدادن آن و حال آنکه خود نمیگیرید آنرا مگر آنکه
در گرفتن چشم بپوشید پس انسان که با همه جهل و نادانی و احتیاج و پریشانی و خساست طبع و پستی فطرت اگر چیزی را بنظر خود خبیث داند و با طبعش
نسازد و باو دهند نگیرد و بسا است که بغضب آید هرچند حقی در آن داده نداشته باشد چگونه خداوند خبیر دانا بتمام نیک و بد اشیاء که از تمام نعمت که به
بنده عطیت فرموده پاره را بقرض خواسته که در هنگام تمام حاجت او بآن چندین برابر کرده باو برگرداند قبول خواهد فرمود مالهای خبیث را و حال آنکه
نهی فرموده از کسب آنها و بر فرض کسب برای آن مصارفی معین نموده پس در انفاق خبیث در نزد خداوند علاوه بر آنکه از قبول نشدن فایده نبخشد کسب
معصیتی تازه شود چنانچه در تفسیر حضرت عسکری از جناب صادق علیهما السلام مرویست که فرمود کسیکه پیروی هوی کند و برای خود اعتماد نماید مانند مردیست
که شنیدم که اراذل و اوباش عوام او را تعظیم میکردند و مدح مینمودند پس اراده کردم که او را ملاقات کنم بنحوی که مرا نشناسد پس دیدم او را که حلقه زده بودند
بر گرد او خلق بسیاری از اوباش عوام پس پیوسته حیله میکرد با آنها تا از آنها جدا شد و در [illegible] پس متابعت کردم او را پس بخبازی رسید و او را
غافل کرد و دو نان از دکان او سرقت کرد پس تعجب کردم از او و گفتم در نفس خود شاید این معامله بوده پس گذشت بصاحب اناری و پیوسته با او
بود تا او را غافل کرد و از پیش او دو انار بدزدی گرفت پس تعجب کردم و در نفس خود گفتم شاید معامله بوده باز گفتم اگر معامله داشته چه حاجت بود به
بدزدی پس پیوسته متابعت میکردم او را تا آنکه گذشت بر بیماری پس گذاشت آن دو انار و آن دو نان را در پیش او پس حضرت از سبب آن کارها از او
سؤال کرد گفت شاید تو جعفر بن محمد باشی گفتم آری گفت چه نفع می بخشد ترا شرف اصل تو با جهالتت گفتم چه امر است که ندانستم آنرا گفت فرموده
خداوند عز و جل **من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها** هرکس یک حسنه آورد برای او
است ده برابر آن و هرکس یک بدی کند پس نیست پاداش آن مگر مثلش و من چون دو نان دزدیدم این دو معصیت و چون دو انار دزدیدم شد دو
معصیت پس این چهار معصیت چون صدقه دادم هر یک از آنها را گشتی چهل حسنه باشد پس از چهل حسنه چهار سیئه کم میشود و باقی میماند برای من سی و شش حسنه

پس

پس گفتم با و مادر تو بعزایت بنشیند تو جاهل بکتاب خداوندی آیا نشنیدی خداوند میفرماید **انما یتقبل الله من المتقین** خدا
جز این نیست که قبول میفرماید از پرهیزکاران یعنی در هر عمل با تقوای متعلق بآن ملاحظه شود و قبول نفرماید تو چون دو نان دزدیدی شد دو معصیت و چون
دو انار دزدیدی آن نیز دو معصیت چون آنها را دادی بغیر صاحبش و بدون امر او افزودی چهار گناه بر آن چهار گناه نه آنکه افزودی چهل حسنه بر آن
چهار گناه پس مرا قدری نگاه کرد و برگشت **و در** مکارم الاخلاق مرویست که شخصی خدمت آنجناب عرض کرد دو آیه است در قرآن هرچه او را
طلب میکنم نمی یابم تا آنکه گفت و دومی قول خداوند **و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه** آنچه انفاق میکنید از اموال پس خداوند بجایش
میگذارد و من انفاق میکنم و نمی بینم جانشین آنرا حضرت فرمود آیا می بینی خداوند را که خلف وعده میکند گفت نه فرمود پس چه شده گفت نمیدانم فرمود اگر
کسی از شما کسب کند مال را از حلال و خرج کند آنرا در راه خدا یکدرهم خرج نخواهد کرد مگر آنکه خداوند بجای آن میگذارد و مراد از طیب که خداوند امر فرموده
بانفاق از آن یا چیزهائیست که آنها را حلال نموده یا چیزهائی که از تمام شبهات پاک شده یا آنهاکه در او ضرری برای نفس و جسد نباشد یا چیزهائیکه لذیذ
باشد در طبعهای مستقیمه و از آن نفرت نکنند یا چیزهائیکه در او جهت قبحی نباشد که سبب شود منع کردن از او و در او خبیث مقابل او است بهر معنی که استعمال
در آن شده و شاید در آیه شریفه که معنی اول یقیناً اراده شده سایر معانی نیز مقصود باشد چنانچه از تفسیر آیه و پاره از اخبار مستفاد میشود و اینکه سبب نزول
آیه صدقه دادن بعضی صحابه بوده بهقیه ربائی که از پیش داشتند و یا صدقه دادن بعضی بخرمای پست که هسته بزرگ داشت پس در اشیاء هرچه جامع
تمام معانی یا بیشتر آن باشد سزاوارتر است بانفاق و از اینجا معلوم میشود سر افضلیت صدقه آب از غیرش چنانچه **کلینی** از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت نموده که اول چیزی که ابتدا میکنند بآن صدقه آبست **و شیخ** از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که بهترین صدقه سرد
نمودن حرارت کبد است **و نیز** از آن جناب روایت نموده که هرکه سیراب کند در موضعیکه یافت میشود آب در آنجا پس چنانست که بنده آزاد کرده و
اگر سیراب کند در جائیکه آب یافت نمیشود مانند کسی است که زنده کرده نفسی را **و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا** هرکه زنده کند یک
نفس را چنانست که تمامی مردم را زنده کرده باشد چه آب طیب است بهمه معانی حلال است برای تمامی خلایق و نزدیکترین اشیاء است بطهارت و دور
ترین آنها از تطرق شبهات و اسباب حرمت چه پیدا شدن آنها و چیزی از تصرفات دست انسانی است در آن و آب برای آشامیدن هیچ محتاج
بتصرف و اصلاحی نباشد و بسیار تصرفات کمتر محتاج باشد و از زیادی دور و از دست ظلم و تعدی باو کمتر رسد بلکه در پاره از آنها با وجود عصبیت مانعی از آشامیدن
نباشد و همچنین در آن بقدر حاجت ضرری نباشد و لذت آن بدرجه ایست که تمام جنبنده تمام میل آنرا نوشند و حاجت بآن بیشتر باشد از سایر اشیاء
بلکه قوام زندگی باو است چنانچه فرموده **و من الماء کل شیء حی** پس جهة قبحی در او متصور نشود و این اخبار منافی نیست با اخباریکه گذشت در فصل
اول از باب چهارم که صدقه علم و حکمت افضل صدقات است و خواهد آمد نیز در قسم ششم از مقام دوم از باب نهم چه شاید از لفظ آب در اخبار سابقه علوم
حقه را نیز اراده کرده باشند بنحو صحیحی که در جای خود مقرر شده و آب در بسیاری از آیات بعلوم حقه تفسیر شده با آنکه ظاهر آن نیز مراد است و این دو در نهایت
شباهت هستند چه بهمان قسم که آب سبب حیوة است علم نیز سبب حیوة نفس است پس تمام زندگی انسان باین دو باشد و گذشت که امام علیه السلام بهمین
آیه که **و من احیا نفسا** در صدقه آب استشهاد کرده در صدقه بعلم نیز استشهاد فرموده **دوم** آنکه زارع محتاج است بزمین نرم پاکیزه که سخت و شوره
زار و در زیر خاک آن سنگ نباشد چه **البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا** زمین پاکیزه
بیرون میاید گیاهش با مر و اعلام پروردگار او و آنچه خبیث است بیرون نمیاید از او مگر چیز کم نابودی منفق نیز باید پیدا کند برای محل انفاقش صاحبان
دلهای نرم شده بایمان که بنور رجا و آتش خوف الهی ملایم و رقیق و منشرح شده باشد و آنچه باو رسد معین او شود در نیکی و پرهیزکاری و قوت دهد او را
در عمل و پرهیز و از صاحبان که از اثر کفر و نفاق و معاصی از سنگ خارا سخت تر واند زمین شوره زار مرده تر و نفزاید نیکی بر ایشان جز بر قساوت قلب
و قوت نیز بر فساد و افساد [illegible] در بسیار جا از آیات تشبیه فرموده [illegible] حق را بزمین و سنگ سخت

و دریای شور و نظایر اینها ق حضرت امام حسن علیه السلام برای وجه گوسبجی ریش آن رجس و حسن محاسن مبارک خود بآیه سابقه استدلال فرمود
ق حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود در فاقت مکن مگر با مؤمن و نخورد طعام تو را مگر صاحب تقوی و نخور طعام فاسقین را ای ابوذر
بخوران طعام خود را بکسیکه دوست میداری او را در راه خدا و بخوران طعام کسی را که دوست میدارد ترا در راه خدا ق محاسن برقی مرویست
از آن جناب که فرمود مهمانی کن بطعام خود آنرا که دوست میداری در راه خدا ق کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود بخوران کسی را
که دشمن دارد چیزی را از حق یا دشمنی کند با چیزی از حق ق عوالی ابن ابی جمهور مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با بوسعید خدری بخوران
طعام خود را با تقیاء و عطا کن نیکی خود را بمؤمنین ق نهج البلاغه مذکور است که امیرالمؤمنین بامام حسن علیهما السلام فرمود ای پسر من بعد از
خود مگذار چیزی از مال دنیا را زیرا که خواهی گذاشت آنرا برای یکی از دو نفر یا مردیکه عمل کند در آن مال بطاعت خدا پس سعید شد با نچه تو سبب او شقی
شدی یا مردیکه عمل کند در آن بمعصیت خدا پس تو معین او شدی در معصیتش پس اگر بگذاشتن مال برای وارث که پس از او بآن مال معصیت کند
شاید حالش براو پوشیده باشد انسان معین عاصی شود البته بدست خود دادن بآنکه چنین کند قبحش بیشتر خواهد بود دگذشت که خداوند بعد از
شرح فضیلت و آداب و مفاسد و مبطلات انفاق برای تشخیص محل آن فرموده للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا
یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون
الناس الحافا و اینکه این اوصاف منطبق است بر حال اهل علم و صلحاء طالبین معالم شریعت غرا بلکه اغلب اصناف مستحقین
زکوة از آنها باید که در اعانت ایشان اعانت دین است چه حضرت صادق علیه السلام چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده فقراء
را بهمان فقراء که در آیه سابقه ذکر شده تفسیر فرموده ق مؤلفة را با آنکه اقرار کرده اند بتوحید و هنوز معرفت برسالت حضرت ختمی مآب در دلشان داخل
نشده و از این جهة سهمی برایشان مقرر شد که سبب رغبت و میل ایشان شود باسلام ق رقاب را بقومی از مؤمنین که کفاراتی بر گردن ایشان
افتاده در قتل و خطاء و ظهار و صید حرم و قسم و قدرت بر آن ندارند پس سهمی بجهة ایشان معین شد تا صرف در کفاره کنند و غارمین را بمرض
داد از مالها که در راه خدا خرج کرده ند ق فی سبیل الله را بجمعی که خواهند بجهاد یا حج یا هر راه طاعتی بروند و مال ندارند و ابن السبیل
را بکسانیکه در سفر طاعت مالشان را برده ند و نتوانند خود را بمقصد رسانند بلی فاجر را در هنگام ضرورت بقدر حفظ نفس باید مراعات کرد چنانچه
ق علل از حضرت ابوالحسن علیه السلام مرویست که فرمود داده میشود بمؤمن سه هزار پس فرمود یا ده هزار داده میشود فاجر باندازه یعنی مقدار
قوت زیرا که مؤمن خرج میکند آنها را در طاعت خدا و فاجر در معصیت خدا ق امالی و معانی الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که جناب عیسی علیه السلام فرمود به بنی اسرائیل خبر ندهید جهال را از حکمت تا آنکه ظلم کرده باشید بحکمت و منع نکنید آنرا از اهلش تا آنکه ظلم
کرده باشید بایشان ق تحف العقول مرویست که جناب کاظم علیه السلام فرمود بهشام بدرستیکه زرع میروید در زمین نرم و نمیروید در سنگ سخت
همچنین حکمت زنده میماند در قلب متواضع یا آباد میکند آنرا یا آباد میشود در آنجا و زنده نمیماند در قلب متکبر جبار یا معمور نمیکند آن را یا نمیماند در آنجا زیرا که خداوند
قرار داد تواضع را آلت عقل و تکبر را آلت برای جهل و انفاق از حکمت و علم اشرف اقسام انفاق است چنانچه بیاید سیم آنکه زارع بایست پنهان
کند تخم را در زمین و مخفی کند آنرا از دشمنانش چون طیور و مور و امثال آنها بمقداریکه از او برآید و حفظ حقیقی از آنها و از سایر اعداء چون حشرات زیر خاک
و غیر ایشان با مالک ملوکت که بمضمون و انتم تزرعونه ام نحن الزارعون جز پاره از مقدمات زراعت که بفرمان همایونش بنده را از
کردن آن گزیری نیست و قوت و تعلیم آن نیز با او است تمام مقدمات با جناب او است منفق نیز باید پنهان دارد صدقه را از تمام خلق بلکه از شخص گیرنده
با ینکه برساند باو بنحویکه نداند از کیست بلکه در مقام تاکید در اخفاء مبالغه در آن فرموده اند چنان بده که دست چپ تو نداند که دست راست تو چه داده
و چگونه چنین نباشد با آنکه تمامی حالات قلبیه که باید در صدقه دهنده باشد در حال دادن و بعد از دادن صدقه درجه هر یک بالا رود و نقصش بکمال رسد در

پنهان داشتن او است و تمام مفاسد صدقه در اظهارش چه اولا باید محبت شخص صدقه گیرنده را داشته باشد بنحویکه آن محبت یکی از دواعی
او باشد در آن عمل و گرنه با بغض محبوب خدا چگونه تحصیل رضای او توان کرد و امید خیر از آن داشت ق کافی مرویست که حضرت صادق
علیه السلام بحسین بن نعیم فرمود نفع میدهی احدی از فقرا را تا آنکه دوست داشته باشی ایشان را و این در صدقه پنهانی بیشتر است و اما در ظاهر پس
بسیار باشد که با نهایت عداوت بجهة پاره از اغراض انسان مال فراوان دهد و هرگز نشود که انسان در پنهانی بعدوی خود چیزی دهد ق ثانیا باید
محبت صدقه دادن را داشته باشد چه آن از جمله عبادات خفیه است که از اجزای جوارحیه ایمانست که در تمامی آنها این محبت بایست رعایت شود و
گرنه داخل نشود در زمره و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و یکی از احتمالات آیه مبارکه و آتی المال علی حبه
که در عداد اوصاف صادقین ذکر شده چنانچه سید مرتضی ره و غیر او داده اند آنست که بدهد مال را با دوست داشتن دادن آن و در سوره توبه یکی از
اسباب قبول نکردن انفاق را کراهت داشتن انفاق کردن را شمرده که و لا ینفقون الا و هم کارهون و با کراهت و بغض دادن
کسی در پنهانی چیزی ندهد و اگر دهد از روی محبت و میل بآنست و اما در آشکار پس با بغض بآن بسیار شود که انفاق کنند بجهة وجود بعضی از مقاصد دنیویه ق
ثالثا محبت دادن مال نه از روی اینکه خداوند ترغیب کرده و ذم نکند مگر بآنچه در او دوست دارد و دوست خدا را باید دوست داشت بلکه دوست داشتن
کرم و بخشش و رفع کردن پریشانی انام که در همه اصناف خلق پیدا میشود و این نیز چون سابق او است ق رابعا محبت حضرت واهب العطایا که جزء اعظم
ایمان مؤمن را گریزی از منظور داشتن آن نیست در هیچ طاعتی و خصوص انفاق چنانچه یکی از احتمالات آیه سابقه است و بودن آن در اغلب صدقه
سر چون صعوبت تحصیلش در صدقه علانیه بر هر ناقدی هویداست ق خامسا محبت مالی آنچه را دوست میدارد و انفاق کند چنانچه خواهد آمد و احتمال
ظاهر آیه گذشته است و در پنهانی داعی نشود بر دادن مال محبوب جز رضای خدا و از برای آن در علانیه دواعی بسیار باشد ق سادسا داشتن
یقین بوجود صانع جل و علا و رسولش که اصل حقیقت ایمان است و بی آن اطاعت و فرمان برداری هرگز صورت نگیرد و محرک نشود امر بصدقه و
انفاق انسان را برای امتثال او و بی آن کسی در خفا غالبا چیزی بکسی ندهد و در ظاهر بسیار شود که بملاحظه بعضی از اغراض بعنوان صدقه و انفاق بذل
کنند هر چند اعتقادی نداشته باشد چنانچه میفرماید و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و رسوله
مانع نبود چیزی از قبول کردن نفقات منافقین مگر کفرشان بخدا و رسولش ق سابعا اخلاص در انفاق و شریک نگرفتن برای خداوند احدی را در
دادن صدقه چه فواید سابقه را در صدقه باخلاص مقرر فرموده اند چنانچه میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
و تثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل
مثل آنانکه انفاق میکنند اموال خود را بجهة تحصیل رضای خدا بالیقین ثابت بصدق وعده او مثل بستانی است در بلندی که رسیده بآن باران
تند پس میوه داده دو چندان و اگر باران شدید نباشد پس شبنم باو خواهد رسید بقدریکه کافی باشد و فرموده مثل آنانکه از روی ریا انفاق کنند
کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا مانند سنگی است که
روی آن خاکی باشد پس برسد باد و باران شدید پس پاک کند او را از خاک و از آنچه کردند خیری نه بینند چه تخم بر روی سنگ هرگز نروید و تحصیل صدقه
با خلاص در پنهانی در غایت آسانی چنانچه تهذیب آن از ریا در صدقه آشکارا در نهایت دشواریست ق ثامنا توکل و اعتماد بر وعده خداوند که
فرموده و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم آنچه انفاق کنید از خیرات تمام بشما بر میگردد و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه
هر چه را انفاق کنید پس خداوند بجای او میگذارد و وعده بدادن عوض و سایر فواید صدقه را با تصدیق و اعتقاد براستی آن داده چنانچه میفرماید
فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری هر کس بدهد و در این عمل متقی و پرهیزکار باشد با اینکه بر او دار او لوث ریا
یا در جمیع اعمال خود و تصدیق کند بثوابها و خیرهای دنیا و آخرت که بآن وعده داده شده پس زود دی آسان و موفق میکنیم او را برای آسانیهای دنیا

و آفت در رسیدن بحسبی در راحت و نیت نفس که در [illegible] سابق مذکور شد بی تحصیل این مقام نشود و این نیز چون مقامات گذشته غالباً از صدقه پنهانی میشود
نشود و تا سعادتمند و اذیت که از مفاسد انفاق است چنانچه باید بیشتر آنست که در صدقه علانیه است چه دواعی پنهان داشتن آن کمتر منتفی
منت و اذیت شود و عاشراً در اظهار آن بسبب شیاطین الانس بسیار شود که او را مانع شوند از اصل دادن تشکیک در وجود صانع یا صدق وعدها
یا ترسانیدن از فقر و احتیاج بعد از این و امثال اینها که از شیاطین جن آموخته‌اند و با آنها در اضلال مردم شریک باشند و در پنهانی جز وسواس شیطان
[illegible] مراتب ضعیف‌تر است از قول دیگر از النبی بالقی بنا شده و بالجمله افضلیت پنهان داشتن صدقات بسبب آنچه گفتیم و غیر آن که بر متدبر پوشیده
بر صدقه علانیه بر هر عاقلی واضح و در آیه شریفه است ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء
صدقه اولی بصدقه واجبه و دوم بمستحبه تفسیر شده و در جای خود مقرر شده که اظهار کردن اعمال واجبه مطلقاً بهتر است از پنهان داشتن آنها بعکس اعمال
مستحبه و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام بعمار ساباطی فرمود صدقه قسم بخداوند در پنهانی افضل است از صدقه در علانیه و در [illegible]
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بهترین چیزیکه متوسل میشوند باو توسل جویندگان ایمان بخدا و رسول اوست تا اینکه فرمود صدقه
پنهانی پس بدرستیکه او خواهش میکند گناه را و خاموش میکند غضب خداوند را و این مرتبه که خاموش کردن غضب جبار باشد برای صدقه سر در اخبار بسیار
وارد شده و در [illegible] کتاب [illegible] روایت از جناب صادق علیه السلام که حواریین عرض کردند به عیسی بن مریم ای معلم خیر بیاموز ما را که کدام
چیز است سخت‌ترین [illegible] فرمود سخت‌ترین اشیاء غضب خداوند است پس از بزرگی قدر و بلندی مرتبه چیزی که چنین سختترین را هم چنین
سختی را خاموش کند [illegible] علیهم السلام در پنهان داشتن صدقات با آراستگی قلوبشان باعلی درجه مقامات سابقه و پاکی
دامنشان از ادنی مرتبه مفاسدیکه مذکور شد معلوم میشود مقام و منزلت این خصال از حضرت باقر علیه السلام مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما
السلام بیرون میآمد در شب تاریک پس بر میداشت انبان را بر دوش خود و در او بود کیسه‌های دینار و درهم و بسا بود که حمل میکرد بر دوش
خود طعام یا هیزم و می‌آمد تا در خانه‌ها پس در را میکوبید و میداد بهر که بیرون میآمد و دستیکه بفقیر چیزی میداد در وی مبارک را میپوشانید تا آنکه فقیر
نشناسد چون وفات کرد نیافتند آن را پس دانستند که او علی بن الحسین علیهما السلام بود و چون جسد مبارکش را بر روی مغتسل گذاشتند نظر کردند
بر پشتش که بر او بود مانند زانوی شتر از آنچه میکشید بر پشتش بسوی خانه‌های فقرا و مساکین و در عیون از ابراهیم بن العباس روایت کرده که
بسیار بود معروف و صدقه جناب رضا علیه السلام در پنهانی و بیشتر آنها از آن جناب در شبهای تاریک بود و در تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست از
عبدالله بن عباس که او گفت صدقه تطوع را در سر بر صدقه آشکارا چندان تفاوتست که یکی از این هفتاد ضعف آن باشد و در [illegible] از اخبار است
که فردای قیامت خداوند هفت کس را در سایه عرش سایه کند آنجا که سایه نبود جز سایه عرش یکی از آنها مردیکه بدست راست صدقه دهد از دست چپ
پوشیده دارد چهارم آنکه زارع باید در موسم زراعت تخم بیفشاند و کرد از عملش خبری نه بیند و از آنچه در زمین پنهان کند چیزی عاید او نشود منفق
نیز در وقتیکه امید حیوة دارد و مال بکار او آید انفاق کند چه در زمان ناامیدی از زندگی و دیدن آثار مرگ و رسیدن مقدمات اجل اصل ایمان که قوام
قبولی تمامی اعمال و طاعات باوست بی ثمر است چنانچه خداوند میفرماید فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وكفرنا بما
كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأوا بأسنا سنة الله التي قد خلت في عباده وخسر
هنالك الكافرون پس زمانیکه مشاهده کردند کفار شدت عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخداوند یگانه و کافر شدیم بآنچه شریک قرار
میدادیم پس نفع نداد ایشان را ایمانشان زمانیکه دیدند شدت عذاب ما را قانون خداوندیست که جاری شد در بندگانش و زیانکار شدند در آن زمان کفار
و در عیون مرویست که شخصی از جناب رضا علیه السلام پرسید که بچه سبب غرق کرد خداوند فرعون را و حال آنکه ایمان آورد باو و اقرار کرد بتوحید او
فرمود بجهة آنکه ایمان آورد در زمان دیدن عذاب و ایمان هنگام دیدن عذاب قبول نیست و این حکم خداوندیست که ذکر کرده آن را در سلف و خلف پس و آیه

مذکوره را خواندند و در کافی و غیره مرویست که شخصی نصرانی زنا کرد با زن مسلمه پس متوکل خواست بر او حد جاری کند پس ایمان آورد فقها گفتند ایمان
برد شرک و کارهای او را و بعضی چیز دیگر گفتند پس فرستاد خدمت امام علی نقی علیه السلام و سؤال کرد پس نوشت او که آنقدر او را باید زد تا بمیرد و چون
فقها منکر شدند و گفتند این حکمی است که در کتاب و سنت نیست چوبی دوباره از حضرت سؤال کردند آن دو آیه را نوشت و چون اصل ایمان در زمان
دیدن عذاب خداوندی بکار نیاید چگونه انفاق و صدقات که شعبه ایست از اعمال جوارح که آن بعضی از اجزای ایمان تمامست پسندیده و بدرجه قبول
رسد چنانچه توبه از معاصی نیز سود نبخشد چنانچه خداوند میفرماید ولیست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم
الموت قال اني تبت الآن و نیست توبه آنان را که کارهای بد کنند تا چون حاضر آید ایشان را مرگ و علامات او حاضر گردد و آثار آن پیدا
شود گویند ما توبه کردیم پنجم زارع تخمی را که بجهة کاشتن معین نموده ناچار است از پاک کردن آن از آنچه مانع نمو و ترقی کردن اوست و از کرم
آنچه باد و روئیده از چیزهائیکه بیخ یا اثر او را فاسد میکند یا آنقدر از منفعت مقصوده از او را ضایع مینماید منفق نیز باید پاک کند قصد خود را از طلب خوشنودی
غیر خداوند و طلب مال و جاه و خواستن از مردم بعد از آن مال از ثنا و مدح یا بزرگ کردن آنها که در راه خدا داده و اگر قصد مانع شود از نمو حسن ثمره چنانچه
دانستی که مثل آن مال مثل تخمی است که بر سنگی بپاشند که بر او خاکی نشسته که چون باران بآن رسد هرچیز داد از آن تخم نروید و رسیده چیزی بدست
نیاید و آن خاکی در اینجا همان نماندن در انظار است که این انفاق در راه خداست که در موسم تمیز اعمال دانگ [illegible] پوشیده در باطن قلوب معلوم شود که
غرض غیر او است هیچ بدست نیاید و نیز پاک کند از تزلزل و شک در ثمر کردن و از جهة ملاحظه کردار زشت خود بلکه از نداشتن ایمان بوعده خدا
و حال آنکه فرموده آنچه دادید پس عوض میدهیم و نیز پاک کند از کراهت و بی میلی باین کار و رضا بودن باین تکلیف چه دانستی که خداوند بسبب کراهت
نکردن انفاق بعضی را که ایشان شمرده و نیز میفرماید ذلک بانهم كرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم چون ناخوش داشتند
آنچه را خدای فرستاده پس نابود کرد هرچه کردند و نیز پاک کند از عجب تکیه کردن بر این عمل و بسبب آن خود را بیرون داشتن از دایره تقصیر
از بدیهای آفات مفاسد اعمال اگر عملی از غیر معصوم سر زند که آلوده نباشد بمفسدی از آنها و بهتر از آن در عبادت بدرجه ایست که فرموده عاصی باشد
به از مطیع با عجب است و نیز پاک کند از حقیر داشتن و گرفتن گیرنده و بزرگ شمردن آن عطا بالنسبه بآنچه انسان سعی کند در ادای حقوق خدا
مؤمنین چه رسد بعلما و کاملین باز از عهده آنها نتوانند برآید پس چگونه بر آنها توانند بخیر آید تا آنکه او حقیر و عطایش کبیر نماید و در علل الشرایع از رسول
خدا صلی الله علیه و آله مرویست که تمام نمیشود عقل مرد تا اینکه بوده باشد در او ده خصلت و شمرد از آن ده آنکه کم حکمت شمرد خیر بسیار که از او صادر شود
و بسیار داند خیر کم را که از غیر او سر میزند و در کتاب غایات از جناب صادق علیه السلام مرویست که حواریین عرض کردند بجناب عیسی علیه السلام که بچه
میتوان پرهیز کرد از غضب خداوند فرمود باینکه او را الغضب بنا و ریگه گفتند ابتداء غضب چیست فرمود کبر و تجبر و کوچک شمردن مردم و در [illegible] اعمال
از آن جناب مرویست که فرمود حقیر شمرید مؤمن فقیر را پس بدرستیکه هر کس تحقیر کند مؤمنی را یا استخفاف کند او را خداوند او را حقیر میکند و بدرستیکه مبتلاک
برادر ما از حقیر شمردن خود برگردد و توبه کند و فرمود کسیکه خوار شمرد مؤمنی را یا حقیر کند او را بجهة تنگدستی او خداوند او را در روز قیامت آشکارا رسوا کند
و در [illegible] بعضی از کتب قدما از محمد بن صدقه مرویست که گفت نشسته بودم بخدمت جناب رضا علیه السلام که داخل شدند برادر جماعتی از
اهل ارمنیه پس بزرگ آنها گفت آمدیم نزد تو و شک نداریم در امامت تو و شریک میکنیم در آن امامت با تو احدی را و بدرستیکه در نزد ما قومیند از برادران
ما که برای ایشان است اموال بسیار آیا میشود برای ما که حمل کنیم زکوة اموال خود را بسوی فقراء برادران خود و قرار دهیم این را صله و نیکی با ایشان پس
حضرت غضبناک شد آنچه گوئیکه زمین در زیر پای او بلرزه در آمد و منزل و در میان [illegible] بحضرت مبارک بر زانو انداخت زمانی پس سر را بلند نمود و فرمود
کسی که حمل کند بسوی برادر خود چیزی را و اعتقاد کند که این چیز نیکی و تفضلی است بر او عذاب میکند او را خداوند عذابیکه عذاب نکند با احدی از اهل عالم را
[illegible] بزرگ آن قوم گفت در حالیکه اشکش جاری بود بر رویش چگونه چنین شده‌ای سید من فرمود آیا نمیدانی که خداوند عهد نگرده بسیاری

ایشان نه در نفس و نه در مال پس هر که چنان کرد راضی نشده بحکم خداوند قضا لیش را رد کرده و هر که بکند آنچه براو لازم شده خداوند مباهات میکند
باو ملائکه خود را و مباح میکند براو بهشت خود را و **فی** کافی از حسین بن نعیم صحاف مرویست که فرمود حضرت صادق علیه السلام آیا دوست
میداری برادران خود را گفتم بلی فرمود نفع میدهی فقرای ایشان را گفتم آری فرمود آگاه باش بدرستیکه لازم است بر تو اینکه دوست داشته باشی ایشان را
یا دعوت میکنی ایشان را بسوی منزل خود گفتم نمیخورم مگر آنکه با منند از ایشان دو مرد یا سه یا بیشتر یا کمتر پس فرمود آگاه باش که فضل ایشان بزرگتر است از
فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو شوم میخورانم ایشان را از طعام خود و راه میدهم ایشان را بر فراش خود و فضل ایشان بر من اعظم است فرمود بلی ایشان چون داخل
میشوند منزل تو داخل میشوند با آمرزش تو و آمرزش عیال تو و چون بیرون میروند از منزل تو بیرون میبرند گناهان تو و گناهان عیال تو را **و در** خصال
مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود حقیر مشمرید ضعفاء برادران خود را پس بدرستیکه کسیکه حقیر شمرد مؤمنی را جمع نمیکند خداوند میان ایشان در بهشت
مگر آنکه توبه کند **و** در کشف الغمه مذکور است که چون حضرت سجاد علیه السلام سائل را میدید میفرمود مرحبا بکسی که برمیدارد توشه مرا بسوی آخرت **ششم**
آنکه زارع باید حفظ کند زرع را از تطرق آفاتی که برای او است از دفن پنهانی در زیر خاک تا آنکه که بدرود و چیدن رسد بمقداریکه از او برآید و تواند
که دفع نماید منفعت نیز ناچار است از شناختن آنچه صدقه را بعد از دادن از اصل نابود کند یا ثمرات و فوائدش را کم کند یا او را از طراوت و نضارت
بیندازد و مراقبت بعد از رسیدن آنها بصدقه بتمام توانائی که دارد و نهایت اهتمام که از او برآید و اعظم آنها کفر و شرک و نفاق است که اگر با آنها از دنیا بیرون
رود آنچه کرده از خیرات و حسنات نابود شود چه شرط جزاء تمام اعمال حسنه بقای ایمان است تا مفارقت روح از جسد بصریح کتاب و سنت و ضرورت ملت و
این آفتی است که ریشه عمل را خشک و میکند و بنیان آن را خراب چنانچه میفرماید قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما
فاسقین چون شما گروهی بودید فاسق هرگز انفاق شما قبول نشود چه برضا انفاق کنید یا بکراهت و اگر فسق سابق یا مقارن مانع از قبول شد البته از فسق
لاحق نیز این ضرر خواهد رسید و در آیه سابقه که فرمود و اما من اعطی و اتقی الخ هر که چیزی دهد و از آنچه در او سخط خداوند است بپرهیزد الخ نیز شاهد است
بر مقصود چه تقوی شامل است تمام مراتب آن را از تقوی از کفر و نفاق و محرمات از کبایر و صغایر و اعم است از بودن آن در حین عطا و پس از آن **و**
تحسین منت گذاردن بر گیرنده یا احسان او و اذیت کردن او بجوارح و تیغ زبان چنانچه میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن و الاذی ای گروه مؤمنان باطل نکنید صدقات خود را بمنت گذاشتن و اذیت کردن **و در** امالی مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود کسی که برادر خود نیکی کند و صدقه دهد از هر قسم که باشد پس منت براو بگذارد نابود میکند خداوند عمل او را و گناهان او را ثبت میکند و شکر سعی
او را نمیکند پس فرمود که خداوند میفرماید حرام کردم بهشت را بر منت گذارندگان و بخیل و نمام ... جناب مرویست که فرمود سه نفرند که
خداوند با ایشان سخن نگوید منت گذاری که چیزی نمیدهد مگر بمنت و اگر دامن خود را بکشد از روی کبر و آنکه متاع خود را بقسم دروغ رواج دهد **و** **در** تفسیر
جناب صادق علیه السلام مرویست که منت ... در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه شریفه الذین ینفقون اموالهم فی
سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
آنانکه انفاق میکنند در راه خدا پس از پی در نمی آرند آنرا که داده اند منتی و نه اذیتی مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و هیچ ترسی نیست
ایشان را در دنیا بزوال ایمان و مسلط شدن شیطان و حجت گرداندن در آخرت بدخول نار و مجاورت اشرار و محزون نمیشوند بر ورود مکروهی بر ایشان یا بر فوت
مالشان یا بشهادت یا در عرصات یا در جنت بند داشتن نعمت یا بردن آن یا به نیامدن آن یا بر نیاوردن آن آنچه شرف آن از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر کس خیری و نیکوئی برساند ... بکلام یا منت گذارد براو ... که با او
... و باو ... که ... و گفت ...
... چنانچه گذشت گویند ...

بدست قدرت خداوند مدیر سد و متولی گرفتن او است و اینکه صدقه از اجزاء ایمانست پس این احمق داخل است در آن احمقها که خداوند در باب ایشان
خبر داده یمنون علیک ان اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین
منت میگذارند بر تو باینکه اسلام آوردند بگو منت مگذارید بر من اسلام خود را بلکه خداوند منت میگذارد بر شما که هدایت کرده شما را برای ایمان اگر راست می
گوئید در دعوای خود که ایمان آوردید و مثل اجتماعت مثل مریضی است که بانواع امراض مهلکه مبتلا باشد و طبیب حاذق مهربانی او را معالجه کند و از خوردن دوا
و غذا دهد تا عافیت یابد و از جانب او جز شنیدن قول طبیب در خوردن آنچه گوید و نخوردن آنچه از آن بجهة ضرر نهی کند چیزی نباشد و حق علاجی نیز ندهد
آنگاه بر طبیب منت گذارد در شنیدن سخنان او با آنکه چه بسیار فرقست میان این وصف از چه جهة و اما اذیت مؤمن پس از صدقه پس آن نیز اذیت است
مر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم را چه در اذیت مؤمن مخالفت است مر فرموده ایشان را و ارتکاب است از آنچه نهی کردند و سرکشی کردن بنده فرمان
آقایان خود را اذیت آنهاست **و ایضا** ابتلای صدقه دهنده بمعصیت اذیت چون سایر معاصی خود سبب هم و اندوه ایشانست چه ایشان
شیعیان خود را دوست میدارند و البته دوست مهموم و غمگین میشود چون ببیند دوستش در بلا و مهلکه افتاده و هر کس سبب هم دیگری شود او را اذیت کرده و **ایضا**
اذیت گیرنده اذیت ایشان است چه در اخبار بسیار وارد شده که فرمودند ما خوشحال میشویم بجهة خوشحالی شیعیان ما و محزون میشویم بجهة حزن ایشان **و در** بحار
کافی بچند طریق مرویست که خداوند فرمود برسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که اهانت کند دوست مرا پس بتحقیق که در آورده خود را بمبارزت من **و ایضا**
از آنجناب روایت نموده که هر که استخفاف کند فقیر مسلمی را پس بتحقیق که استخفاف کرده بحق خداوند و خداوند او را استخفاف میکند در روز قیامت **و** ...
روایت نموده که گفت تب شدیدی کردم در زمان امیر المؤمنین علیه السلام پس چنین کردم و آمدم ... در خود خفتی یافتم در روز جمعه پس گفتم نمی یابم
چیزی را بهتر از آنکه آبی بر خود بریزم و نماز کنم در عقب امیر المؤمنین علیه السلام پس چنین کردم و آمدم مسجد چون حضرت بر منبر آمد آن تب برگشت چون حضرت
فارغ شد و داخل قصر شد من نیز داخل شدم پس ملتفت شد بمن و فرمود ای رمیله چه شده بود که دیدم تو را که بعضی اعضایت در بعض دیگر میرفت پس ...
عرض کردم و آنچه مرا وا داشت بر رغبت در نماز عقب آنجناب پس فرمود ای رمیله هیچ مؤمنی مریض نمیشود مگر آنکه مریض میشویم ما بجهة مرض او و ...
محزون میشویم بجهة حزن او و دعا نمیکند مگر آنکه آمین میگوئیم و ساکت نمیشود مگر آنکه دعا میکنیم برای او پس گفتم یا امیر المؤمنین فدای تو شوم این برای آنهاست
که با تو در این بلد ند مرا خبر ده از آنها که در اطراف بلاد ند فرمود ای رمیله پنهان نمیشود از ما هیچ مؤمنی در شرق زمین و غرب آن **و** ... الخ
و اذی را پس بدان که هر یک از این دو گاهی بقلب است بدون اظهار بجوارح و گاهی بحرکات و سکنات بی اعانت زبان و گاهی خبر بالسنت بدون آن دو
و گاهی بهر دو از آن سه و گاهی بهر سه پس اقسام هر یک از من و اذی بملاحظه قلب و رفتار و گفتار هفت شود و مجموع آن چهارده و هر یک از آنها گاهی پیش از
انفاق میشود و گاهی مقارن آن و گاهی بعد از آن پس مجموع چهل و دو قسم شود و تمام آن گاهی بشخص گیرنده شود و گاهی با صدقاء و اخوان او و گاهی بخداوند
خلقاء و این صد و بیست و شش قسم و آنکه براو انفاق کنند یا زنده است یا مرده پس اقسام منت و اذیت بدویست و چهل رسد و کثر الانفاق واجب
مستحب ... جاه و مالی از مردم سرزند که آلوده نباشد بعضی یا بیشتر از آنها و مغرور نشود از مبتلا بودن با فراد جلیه آن چون زدن و فحش دادن و کشتن اینکه اگر
من بتو احسان نکنم یا نکرده بودم چه میکنی یا چه میکردی و کی تر ا رعایت میکرد یا از گرسنگی تلف میشدی یا این را بگیر و شر ترا از ما دور کن و امثال این از کلمات
که متعارف و شایع است یا سلام نکردن و پیش افتادن در راه و تواضع نکردن بجهة اینکه حقی چیزی با و داده یا میخواهد بدهد یا حتی با و آموخته یا قصد آزادی
یا رو ترش کردن و پشت باو کردن چنانچه خداوند میفرماید عبس و تولی ان جاءه الاعمی و غیر اینها بلکه برای آن ... افراد خفیه است که ...
... آن در نهایت صعوبت است مثل آنکه محتاج میگوید آخر فکری برای تو میکنم هر چند از خرج و ... خود باشد یا اینکه خود ... یا ...
معتقد تم داشتم یا این مطلب را سالها زحمت کشیدم تا بدست آوردم و از غیر من نخواهی شنید و اگر تو نبودی نمیگفتم یا چون ... کلامی از کسی بشنید بگوید این را از من شنید
و نظایر آن که برمتأمل در حالات و کلمات مردم پوشیده نیست و تمامی آن خرابیها و معایب از تحصیل نکردن تکلیف قلبیه و رعایت آنست بالنسبه برادران ایمانی که

از بودن آن آن معتقد نیز اتفاق پیدا میشود و از برای آن چند درجه است اوّل آنکه در دادن آن علم یا مال یا جاه هیچ حقی برای خود نبیند بر او و خود را برتر نداند از او پس از او متوقع نباشد تشکر و ثنا و مکافات و جزا و چنان تصور کند که سنگی را در پهلوی سنگی گذشته و آبی را به بیابان بوته فرستاده که از گذاشتن آن سنگ و فرستادن آب کاری با آن سنگ دیگر و بیابان نکرده و خیری بآنها نرسانده و آنها را مالک رساندن نفعی و ضرری ندانسته و از آنها توقع جزائی نداشته و خود را بر آنها صاحب حق نشمرده و البته با اقرار به بندگی و اعتراف بآنکه آنچه در ید دست او است از مالک او است و بامر او داده چگونه چنین نباشد و چگونه توان خود را بر او صاحب حق دانست و سیرهٔ انبیا و اوصیا علیهم السلام بر این نحو بوده که هر چه بهر کس میدادند نداده می پنداشتند چنانچه خداوند از زبان اهل بیت علیهم السلام حکایت فرموده انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا یعنی جز این نیست که اطعام میکنیم شما را یعنی مسکین و یتیم و اسیر را برای رضای خدا و نمیخواهیم از شما پاداش و ثنا بلکه با دادن عطاهای بزرگ عذر میخواستند حضرت ابی عبدالله علیه السلام با دادن چهار هزار اشرفی بمرد اعرابی از شکاف در بجهت اظهار خجلت از کمی آن میفرماید خذها فانی الیک معتذر یعنی بگیر این را که من از تو معذرت میخواهم و اعلم بانی علیک ذو شفقه و بدان که من بر تو مهربانم و این عطا از روی آن است و باوا و بالجمله با جمع شدن آن سه مقام البته منت بالنسبه بگیرنده کرده خود را نکرده خواهد دید پس هرگز بخیال منت و اذیتی نیفتد و از او کاهی سر زندگی قسم دوم آنکه عطا را نکرده خود را نکرده و بیند گیرنده را صاحب حقوق بسیار داند بر خود که باید از عهدهٔ ادای آنها برآید مگر او را عفو کند و گرنه در قیامت مطالبه کنند از او چنانچه در کنز کراجکی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که از برای مسلم بر برادرش سی حق است که برائتی نیست برای او از آنها مگر باداء یا عفو نمودن و پس از ذکر آن سی فرمود بدرستیکه یکی از شما هر آینه وامیگذارد از حقوق برادر خود چیزی را پس مطالبه میکند آن برادر از او آن حق را در قیامت پس حکم کرده میشود برای او بر آنشخص و در کافی و خصال و امالی شیخ طوسی مرویست که معلی بن خنیس از جناب صادق علیه السلام سؤال کرد که حق مسلم بر مسلم چیست فرمود هفت حق واجب است از آنها حقی مگر آنکه بر او واجب است اگر ضایع کرد از آن چیزی را بیرون میرود از ولایت خدا و طاعت او و نیست از برای خدا در آن نصیبی یعنی از دایرهٔ بندگی بالمره بیرون میرود عرض کرد آنها چیست فرمود من بر تو مهربانم میترسم ضایع کنی و حفظ نکنی و یاد نگیری و عمل نکنی عرض کرد لا قوة الا بالله پس فرمود آسان ترین حق از آن هفت اینکه دوست داشته باشی برای او آنچه را دوست داری برای خود و ناخوش داری برای او آنچه را ناخوش داری برای خود حق دوم آنکه دوری بجوئی از سخط او و پیروی کنی رضای او را و اطاعت کنی امر او را حق سیم آنکه اعانت کنی او را بجان خود و مال خود و زبان خود و دست خود و پای خود حق چهارم آنکه بوده باشی چشم او و راهنمای او و آئینهٔ او حق پنجم آنکه سیر نشوی و او گرسنه باشد و سیراب نشوی و او تشنه باشد و پوشیده نباشی و او برهنه باشد حق ششم آنکه اگر تو خادم داری و برای برادر تو خادم نیست پس واجب است که بفرستی خادم خود را که بشوید جامهٔ او را و درست کند طعام او را و بیندازد فراش او را حق هفتم آنکه قبول کنی قسم او را و اجابت کنی دعوت او را و عیادت کنی ناخوش او را و حاضر شوی در جنازهٔ او و چون دانستی حاجتی دارد مبادرت کنی به برآوردن آن و ملجا نکنی او را بسوی سؤال کردن او و آنجا حاجت را از تو بلکه پیشی بگیری پس چون چنین کنی وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او را بولایت خود و تمام سی که در خبر اول است این هفت شامل است آنرا و در کافی از آنجناب مرویست که عبادت کرده نشده خدا بچیزی افضل از ادای حق مؤمن و در ثواب الاعمال از آنجناب مرویست که هر کس حبس کند حق مؤمنی را بپا نگاه میدارد او را خدا روز قیامت پانصد سال بر پاهایش تا آنکه جاری میشود از عرق او و دیها پس ندا میکند منادی از جانب خداوند که این آن ظالمی است که حبس کرده حق خدا را پس چهل سال او را سرزنش میکنند پس امر میشود که او را بآتش جهنم اندازند و اخبار در بزرگی امر حقوق اخوان و فواید آن و تفصیل آن بسیار است و در دار السلام شرح داده ذکر نمودیم و البته با تأمل در آنها برادر مؤمن در نظر بزرگ نماید و او را صاحب حقوقی که مطالب آن خدا است بداند و در قلب معظم شود و بعد آن خود را حقیر و ذلیل و مقصر چند در برآمدن از عهدهٔ آن حقوق و پیوسته ترسان باشد از تضییع آنها و ماندن آنها در گردنش هر چند سعی و کوشش کند در ادای آنها چه بکثیر طاقت ادای قلیلی از آنها است و دامن خیال صاحب این درجه هرگز بلوث من و اذی آلوده نشود و ستم آنکه علاوه بر

اینکه او را صاحب حقوق و خود را حقیر و مدیون داند چنان داند که محبوب ترین چیزها در نزد او که از جان شریف عزیزتر است در لطیف ترین ظرفها که از شیشه به مراتب نازک تر و رقیق تر است در نزد برادر مؤمن او است که پیوسته از طرف خود و از جانب او و از طرف خداوند و اصدقا و اعدا او و از حوادث دهر و سوانح روزگار سنگ آفات و بلیات بر او ریخته میشود البته اگر چنین داند تمام هم و نهایت همت خود را در حفظ و حراست آن از رسیدن آن آفات در مدت عمر مرعی خواهد داشت و اینمقام نه آنقدر عالی و دور تر از اذهان است که بتوان تصور آن کرد چه رسد بلوازم آن و در مجمع البحرین است که اگر تمام دنیا را لقمه کنم و در دهان مؤمنی گذارم گمان ندارم که باز در حق او تقصیر کرده باشم و در کتاب لب اللباب قطب راوندی مرویست که کسی بجناب امام حسن علیه السلام عرض کرد جواد و نیکوکار کیست فرمود آنکه اگر همه دنیا از او باشد و همه را انفاق کند باز اعتقاد کند بر نفس خود حقوقی و بالجمله اگر مؤمن طی کرده باشد یکی از مراتب سه گونه را و حالت قلبیه خود را با برادران درست و تکلیف باطنی خود را بالنسبه بایشان بدست آورده باشد از شر من و اذی آسوده شود و از برای پاک کردن زرع انفاق خود از این دو آفت محتاج نشود بمراجعه کتاب و سنت و در تفسیر شیخ جلیل ابو الفتوح رازی در ترجمهٔ آیه من و اذی کلامی است شیرین که دلرا از رنج کند فرموده آنانکه مال هدیه کنند در راه خدای و مال آنکه در راه خدای مصرف باشد که قصد و نیت دارادهٔ تو خدای باشد و طلب رضای او بود رضای حق باشد نه برای ریا و خلق آنگاه در راه خدای باشد که برای خدای باشد اول در مقصد چنین نیت باید که سابق بود و رنجی نه آید از منی و اذیی اگر بد هی منتی نهی و بر سر ستاننده زنی و رنج بر دل او نهی از تو قبول کنند و اگر وقتی از او قامت بر سر او زنی هم در آنوقت بر ردی تو زنند بمنت منکدر کنی باذیت مکدر کردان کریم آن باشد که بدهد و منت بر خود نهد نه آنکه منت بر گیرنده بدهد و عذر خواهد چنانکه گفت یعطی عطاء المحسن الخضل الذی عفوا و یعتذر اعتذار المذنب و دیگری گفته یعطیک مبتدئا فان اعجلته اعطاک معتذرا کان قد اجرما کریم آن باشد که عطا دهد و پوشیده دارد بدهد و منت ننهد بخشاید و ببخشد با دل مطلق ندهد و با آخر منت ننهد و عا نخواند و جزا چشم ندارد و ثنا نگوید و آنچه داده باشد با کس نگوید چنانکه آن سر جوانمردان کرد در شب بداد و در روز باز نگفت شرط بر نهاد و منت بر نهاد شکر اگر کس نگوید لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و اصل منت و من قطع بود من قولهم حبل متین ای ضعیف زیرا که او زود منقطع شود و منه قوله تعالی لهم اجر غیر ممنون ای غیر مقطوع یعنی برای ایشانست مزدی که هرگز منقطع نشود و گفته اند اصل منت نعمت بود میگویند من علیه آنگاه که بر او انعام کرده و منه قوله تعالی هذا عطاؤنا فامنن یعنی عطاکن و اذی رنج باشد آن باشد که ذکر آن بسیار کند و پیش کسانی باز گوید که او را خوش نیاید یا گوید چند از این سؤال کنی تو را خدا سیر تواند کردن و تو همیشه در ویش خواهی بودن و خدای مرا از تو برهاناد عبدالرحمن بن زید بن اسلم گفت پدرم گفت چون کسی را عطائی دهی و دانی که سلام تو بر آن گران خواهد آمد بر او سلام مکن زنی نزد اسامة بن زید آمد گفت من جعبهٔ دارم و تیری چند در او مرا بر دی را همانی که رهش او بجهاد برای خدای بوده نه برای ریا که مجاهدان بیشتر برای آن روند تا از باغهای مردمان میوه خورند اسامه گفت لا بارک الله فیک فی جعبتک پیش از آنکه بدادی اذیت کردی ایشان را خدای تعالی حرام کرده منت نهادن بر عطا را گفت کسیرا از بیم که منت نهد بر کسی در عطا این مرا رسد که بر بندگان خود منت نهم برای آنکه منت خلقان تکدیر و تعبیر باشد و منت خدای تنبیه و تذکیر انتهی و آن معنی را برای من گرد که معنی قطع است میتوان در آیه احتمال داد که باطل نکنید صدقات خود را بقطع کردن صدقه باینکه پس از احسانی احسانی نکنید و خواهد آمد که اتمام احسان بهتر از ابتداء با آنست و تا اینجا آنچه گفتیم بنا بر این بود که مراد از صدقه در آیه و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی صدقه دادن خود انسان باشد و از من و اذی منت گذاردن و اذیت کردن گیرنده باشد و در هر دو احتمال دیگر میرود اما اول آنکه مراد صدقه دادن دیگری باشد بانسان یعنی کاری نکنید که نگذارید شما را صدقه دهند و اگر دهند صدقه نباشد غرض صدقه که بتمامیه هند بر نگردانید و مراد از صدقه صدقه خداوند تبارک و تعالی و در سبش باشد بر عباد و مکرر رسیده که فلان چیز از تخفیف عبادت یا غیر آن صدقهٔ ایست از خدای بر بندگان و باطل کردن آن بیرون کردن خویش است از استحقاق گرفتن یا ندادن آن و شرح دادن صدقات خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و بطل آن از من و اذی و مراد از آن که ترک اوامر و ارتکاب نواهی و اذیت

ذریه طاهره است با غیر آن بیرون رفتن آنرا از تیغ کتاب امامت قمر پس در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که داخل شد بر امام محمد تقی علیه
السلام و شاد و مسرور بود پس حضرت باو فرمود چه شده که ترا مسرور می بینم عرض کرد ای فرزند رسول خدا شنیدم از پدرت که میگفت سزاوار ترین
روزی که باید بنده مسرور باشد در آن روزیست که خداوند روزی کرده او را صدقات و نیکیها و نفعها که ببرادران مؤمنین خود رسانده و امروز روزی
آمدند ده نفر از برادران من که فقیر بودند و عیالی داشتند و از بلد دور رو بمن آوردند پس بهر یک از ایشان اعطائی کردم و مسرورم از اینجهت
حضرت فرمود بجان خود قسم که تو [illegible] اگر حبط و نابود نکرده باشی آنرا یا بعد از این آنرا حبط کنی پس آنمرد گفت چگونه حبط میکنم آنرا
و حال آنکه من از شیعیان خلص شمایم حضرت فرمود آگاه باش که باطل کردی نیکی خود را ببرادرانت و صدقات خود را عرض کرد از چه بابت ای
فرزند رسول خدا فرمود باو بخوان قول خداوند را و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی عرض کرد ای فرزند رسول خدا من منت
نگذاشتم بر آنقوم که صدقه بایشان دادم و اذیت نکردم ایشانرا حضرت فرمود خدا میفرماید و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و
الاذی و خداوند نفرموده بمنت گذاردن بر آنکه صدقه براو میکنید و باذیت کردن آنکه صدقه باو میدهید و آن هر اذیتی است آیا چنین میدانی
که اذیت کردن تو قومی را که بایشان صدقه دادی بزرگتر است یا اذیت کردن تو حفظه و ملائکه مقربین را که در اطراف تو میباشند یا اذیت کردن
تو ما را گفت بلکه این ای فرزند رسول خدا پس فرمود بتحقیق که مرا اذیت کردی و ایشانرا اذیت کردی و صدقه خود را باطل کردی گفت برای چه فرمود
بگفتن تو چگونه حبط میکنم او را و حال آنکه از شیعیان خلص شمایم آنگاه فرمود وای بر تو آیا میدانی کیست شیعه خلص ما گفت نه فرمود حزقیل مؤمن آل فرعون
و صاحب یس که خدا فرموده و جاء رجل من اقصی المدینة و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار مساوی کردی نفس خود را با اینها آیا اذیت
نکردی باین ملائکه را و اذیت نکردی ما را پس آنمرد گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه پس چه بگویم فرمود بگو من از موالی و دوستان
شما و دشمن دشمنان شمایم و دوست دوستان شمایم گفت چنین میگویم و چنین هستم ای فرزند رسول خدا و توبه کردم از آنچه گفتم که نه پسندیدید آن
و نه پسندید آنرا خدا آنکه شما نه پسندیدید مگر بجهة نه پسندیدن خداوند عزوجل پس حضرت جواد فرمود الآن برگشت بسوی تو ثوابهای صدقات تو و زائل شد
از او احباط تمام شد خبر شریف که مفتوح میشود از او بابها از علوم اگر کسی تدبر کند در آن هفتم زارع پس از افشاندن تخم دست از او نکشد و زحمات
خود را [illegible] بلکه تمام اهتمام در آبیاری او کند تا خرمن شود و مؤکند منفق نیز بدادن انفاق قناعت نکند و بکردار خود مغرور نباشد بلکه
پیوسته خود را مقصر داند و از قبول نشدن آن خائف و ترسان باشد تا آنکه علامات قبول را ببیند یا آنکه از دنیا بیرون رود چنانچه خداوند از صفات
آنانکه ایشانرا از شتابندگان بسوی خیرات و پیشی گیرندگان از برای آن شمرده میفرماید و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة انهم
الی ربهم راجعون میدهند آنچه را میدهند و حال آنکه دلهای ایشان ترسانست چونکه مرجع ایشان بسوی پروردگار ایشانست که عالم است
بخفایای امور پس شاید که در داده ایشان مفاسد و معایبی باشد که از آن خبر ندارند و در دفع آنها تقصیر کردند پس بر ایشان بنا یابد آنرا رد نماید
انفاق ایشانرا [illegible] کافی از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود در تفسیر آیه اینکه آن [illegible]
[illegible]
آن زمان شرط در استحقاق جزای تمام اعمال است و این [illegible]
این شود و پیوسته در مقام افزودن و زیادتی آن باشد و این شوق در انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بود با آن مقام عالی [illegible]
[illegible]

تضرع و زاری از عواقب آن چشم میپوشند و از بعضی شروط آن درگذرند و بدیهای آن عمل را بحسنات مبدل فرمایند چنانچه در صحیفه کامله است و
ان یجعل [illegible] عمری فی سبیل طاعتک و اینکه قرار دهی آنچه رفته از جسم و عمر من در راه طاعت خود و این
[illegible] فاسده سابقه که از جهة فساد آن درگذرند پس داخل شود در طاعات نه معاصی گذشته که در آن قابلیت طاعت نبوده
نباشد لطف در آن عفو است و درگذشتن از عقاب والله العالم هشتم آنکه زارع مادامی که تخم در زمین بقدر آن دارد و از کاشتن ممکن است
مسامحه نکند و زیاده از قوت خود و عیال خود نگاه ندارد چه با تمکن از زرع مسامحه در آن از عقل معاش عاری و در زمره سفها محسوب خواهد بود
منفق نیز بمقتضای فرمان همایون و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله باید تمامی آنچه را مالک است در راه خدا صرف
کند و آنمقدار که برای قوت [illegible] صرف کردن آنمقدار در این راه نه از روی بخل [illegible]
آن فرمان [illegible] مشکوة الانوار سبط شیخ طبرسی مرویست که حضرت صادق علیه السلام بعنوان بصری فرمود اگر علم میخواهی پس طلب کن اولا در نفس خود
حقیقت بندگی را عنوان عرض کرد حقیقت این بندگی چیست فرمود سه چیز است اینکه نداند بنده برای نفس خود در آنچه خداوند باو داده ملکی زیرا که بندگان را
ملکی نیست [illegible] مال خدا میدانند میگذارند آنرا هر جا که خدا ایشانرا امر کرده بآن و اینکه تدبیر نکند بنده برای نفس خود تدبیری و تمام اشتغالش در آنچه
خداوند امر کرده او را بآن و نهی کرده از آن پس هرگاه نداند بنده برای نفس خود در آنچه خدای تعالی باو داده ملکی آسان میشود براو انفاق در هر جا که خدا
امر فرموده انفاق را در آنجا و چون تفویض کند بنده تدبیر نفس خود را بمدبر آن آسان میشود براو مصیبتهای دنیا و هرگاه مشغول شد بنده بآنچه خداوند
بآن امر کرده و نهی فرموده فارغ نشود از آن و برای مباهات و مجادله با مردم پس هرگاه اکرام کرد خداوند بنده را باین سه آسان میشود براو دنیا
و شیطان و خلق و طلب نمیکند دنیا را برای زیاده داشتن و مفاخرت و طلب نمیکند آنچه در نزد مردم است برای عزت و سربلندی و نمیگذارد روزگار
خود را بیهوده پس این است اول درجه تقوی که خدای فرموده تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
و لا فسادا و العاقبة للمتقین این دار آخرت را مقرر فرمودیم برای کسانیکه نمیخواهند بزرگی را در زمین و نمیخواهند فساد را و عاقبت برای [illegible]
کارانست و چون مضمون آیه سابقه امر بصرف تمامی مال است در راه خدا پس بنده باید از روی صدق نیت و خلوص طویت آنچه در حیطه تصرف
اوست و بدست او سپرده اند بطریق بندگی گذارد و چون مأمور است بحفظ خود و انفاق بر عیال و اولاد پس بجهة امتثال این امر بقدر کفایت از آن
بردارد و خود را در این مصرف بمنزله وکیل و مأذون شمارد و ما بقی را در سایر راههای خیر صرف کند چون چنین کند تمام مال مجاهده کرده و از دایره
عبودیت بیرون نرفته و در انفاق بر نفس و عیال اجر و ثوابیکه برای انفاق بر دیگرانست برده چنانچه خواهد آمد و علما آنرا در کراهت و استحباب
انفاق تمام مال خلاف است شهید اول در کتاب دروس فرموده مکروه است مگر آنکه از صبر خود خاطر جمع باشد و عیال نداشته باشد و در دار السلام
در شرح اخبار تفصیل آنرا نوشتم و اینکه با یقین و توکل تمام و نبودن ضرر فعلی بر عیال شبهه در مدح و رجحان آن نیست و مذهب [illegible]
روایت کرده [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله تلاوت میکرد آیه و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا
ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون آنانکه گنج مینهند زر و نقره را و خرج نمیکنند آنرا در راه خدا پس مژده ده ایشانرا بعذاب [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله این عذاب برای کیست [illegible]
[illegible] دختر [illegible] ای پدر [illegible] در آتش [illegible]
[illegible] از چشم مبارکش [illegible] فرمود چه خواهش داری گفت دیدن پدرم [illegible]

او فرستاد او را در کوهی یافت پس آمد نزد آنجناب و گفت یا رسول الله آتش رنگ مرا برد و میان دو توجدائی انداخت پس شنید که
حضرت میخواند و ان جهنم لموعدهم اجمعین پس رعش اندامش بیرون رفت ق ابن اثیر در اسد الغابه روایت کرده که
او جوانی بود از انصار و غنی تر از او در مدینه نبود چون آیه را شنید و آن سؤال را کرد و عرض نمود قسم بآنکه ترا براستی برسالت فرستاده که
مالک شب خواهم کرد و حال آنکه مالک نباشد نه درهمی و نه دیناری پس تمام مال خود را صدقه داد ق شیخ طوسی در تهذیب روایت کرده
از محمد بن یحیی الخثعمی که گفت ما جماعتی در نزد جناب صادق علیه السلام بودیم که ناگاه داخل شد براو مردی از موالیان حضرت باقر علیه السلام
پس سلام کرد آنگاه نشست و گریه کرد و گفت فدای تو شوم من با خدای عهدی کرده بودم که اگر مرا عافیت داد از مرضی که تیر سیدم از او بر
جان خود اینکه تصدق کنم تمام آنچه مالک اویم و بدرستیکه خدای عزوجل مرا از او عافیت داده و من نقل دادم عیال خود را به قبه در خرابه
انصار و برداشتم آنچه را که مالکم پس میفروشم خانه خود را و آنچه را که داراییم و صدقه میدهم آنرا پس حضرت باو فرمود که برو و خانه خود را قیمت کن
و جمیع متاع خود را و هر چه را مالکی بقیمت عادله پس آنرا دانسته باش آنگاه دفتر سفیدی بگیر و بنویس آنچه را که قیمت کردی آنگاه برو در نزد امین
ترین مردم در نزد تو و دفتر را باو بده و باو وصیت کن و امر کن او را که اگر ترا اجل در رسید بفروشد منزل و تمام مایملک ترا پس صدقه دهد
آنرا از جانب تو آنگاه برگرد بمنزل خود و عمل کن در مال خود چنانکه میکردی و بخور خودت و عیالت چنانکه میخوردید آنگاه نظر کن بآنچه صدقه میدهی
پس هرچه را که کم شمری از صدقه یا صله خویشان و در راه خیرات پس بنویس همه آنها را و ضبط کن چون سر سال شد برو نزد آنکس که باو وصیت
کردی پس امر کن باو که دفتر را بیرون آورد آنگاه بنویس آنچه را که صدقه دادی و بیرون کردی از صله قرابت یا نیکی در آنسال آنگاه چنین کن
در هر سال تا آنکه وفا کنی از برای خداوند بتمام آنچه نذر کردی و بماند منزل تو و مال تو انشاء الله پس آنمرد گفت دور گردی اندوه مرا از من
ای فرزند رسول خدا خدا مرا فدای تو کند ق مخفی نماند که چون شرایط صدقه تمام بود در آن شخص آنچه را میداد خداوند عوضش را بجایش میگذاشت
پس هم تمام مال را صدقه داد و هم چیزی از آن کم نشد چنانچه میتوان گفت که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که چند مرتبه نصف مال
خود را صدقه داد غرض ایشان صدقه تمام مال بود بتدریج و با آمدن عوض اول نصف دوم بقدر اول بود نه نصف نصف که ربع شود ق
ابن شهرآشوب در مناقب خود روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام در خراسان در روز عرفه تمام مال خود را در میان فقرا تفریق کرد
پس فضل بن سهل عرض کرد که این خسارتیست فرمود بلکه منفعت است هرگز مشمار ضرر آنچه را که در پی او خواهی داشت اجر و کرم را
زارع از تخم آنکه در نزد او است آنچه بهتر و نفیس تر است آنرا بکار رد و از تخم لاغر و کرم خورده و سالها مانده و امثال آن از معایب پرهیز
کند و تا قدرت دارد بر غیر او از آنها بر زمین نیفشاند منفق نیز بمضمون خطاب مهرامیز لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
هرگز نیابید حقیقت نیکی را یا نرسید بنیکوئی یعنی از زمره نیکان نشوید یا به بهشت نرسید تا آنگاه که انفاق کنید از آنچه دوست دارید غرض
بآنچه دوست داری نرسی تا آنچه دوستداری ندهی جایگاه آنچه در راه خداوند خرج کند از آنچه باشد که او را دوست دارد و انسان خردمند
دوست ندارد مگر آنچه را که خداوند تبارک و تعالی دوست دارد چه از لوازم ایمان محبت محبوبات خداوند است پس دعوای محبت بخداوند با
دوست نداشتن محبوبات او دعوائیست کاذب خداوند دوست ندارد جز طیبات را بآن معانیکه سابقا ذکر شد پس منفق آنچه را دوست دارد
او نامسجد که اگر از خبائث و محرمات و مبغوضات خداوند است از آیه مبارکه بیرون و امر بانفاق آن ندارد و همچنین اگر آنچه را دوستدارد انفاق
آن باعث فتنه و شریست برای آنکه باو دهد مثل آنکه یتیم فقیر را غذای لذیذ یا لباس فاخر دهد که از قناعت و شکرش کاسته و بر میل و
شهوتش افزوده و گاه سبب کفران شود چون میل کند و بدست نیاورد داور را متهوم کند و بر افعال خداوند ایراد نماید و همچنین اگر آنکس دوست
ندارد آنچه را منفق خواسته مثل آنکه لباس و مأکولی باشد که ائمه انام علیهم السلام از آن نپوشیده و نخشیده و بهای عمل و سیره را بر تاسی و متابعت

گذاشته الحاصل انفاق بمحبوب در این موارد شایسته نیست و در دو آیه دیگر نیز اشاره باین شرط شده اول در سوره بقره در ضمن صفات
متقین میفرماید و آتی المال علی حبه بنابر یکی از احتمالات آن یعنی بدهد مال را با دوست داشتن آن بآنکه مال را میخواهد و دم
دوم انی و یطعمون الطعام علی حبه که در شان اهل بیت علیهم السلام وارد شده بآنکه طعام را دوست میداشتند از آن دست برداشته
و به یتیم و اسیر و مسکین خوراندند شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که مهمانی بابوذر غفاری فرود آمد ابوذر او را گفت من از تو مشغولم
فلانجای مرا شتریست برو و شتر بهینه بگزین و بیار او برفت و شتر لاغر با در داد او را گفت بهتر از این نبود گفت بود و لکن من یاد دردم روز
روز بکه ترا بآن حاجت باشد ابوذر گفت حاجت من آن روز باشد که مرا در گور نهند از آن محتاج باشم برای حاجت سخت بهینه مال باید نهاد ان
... ی تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ق ایضا از عبد الله بن سیدان روایت کرده از ابوذر غفاری که گفت ترا
در مالت سه انباز باشد یکی قدر که دستوری ترا نیارد که کدام ببرد بهتر یا بدتر یعنی آفت خدای دوم وارث است که منتظر آنست که تو چشم برهم نهی
داد مال ببرد و انباز سیم توئی اگر بتوانی کردن که تو عاجزترین سه گانه نباشی بکن آنکه گفت خدایتعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما
تحبون و این دو شتر مال منست بنزدیک من برای خود اختیار کردم تا خاصه مرا باشد و آنرا در راه صدقه صرف کرد ق ایضا روایت کرد
که از جمله صحابه رسول صلی الله علیه و آله مردی بود نام او ابو طلحه از انصاریان و در همه مدینه چندان درخت خرما که او را بود کس را نبود لکن خرماستانی
داشت برابر مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار نکو و آبادان و بسیار نخل در آنجا چشمه آب خوش بود رسول صلی الله علیه و آله در آنجا رفتی و از آن
آب بخوردی و وضو کردی چون این آیه فرود آمد ابو طلحه بیامد و گفت یا رسول الله خدای داند که دوست ترین مال من و گرامی ترین این خرماستان است
من آنرا صدقه کردم بامید ترا ذخیره باشد ای رسول الله آنجا که مصلحت دانی آنجا فرو نه رسول صلی الله علیه و آله گفت بخ بخ ذلک مال
رابح لک گفت خنک باد ترا این مالیست سود کننده ترا اینکه گفتی شنیدم و مصلحت آن دانم که بر خویشان خود وقف کنی گفت یا رسول الله آن
چنانکه باید فرمای رسول الله صلی الله علیه و آله بر ایشان وقف کرد ق ایضا از ابی ایوب انصاری روایت کرد که چون این آیه آمد زید بن حارثه اسبی
نکو داشت و سخت دوست داشتی آنرا پیش رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من این اسب را بسیار دوست دارم صدقه کردم رسول
صلی الله علیه و آله باسامة بن زید بن حارثه داد زید را خوشش نیامد گفت یا رسول الله من آنرا صدقه کردم رسول صلی الله علیه و آله گفت بموقع افتاد خدا آنرا
از تو قبول کرد ق ایضا نقل کرد که زبیده زن هرون الرشید مصحفی فرمود نوشتن بود پاره بود و پشتهای آن زرین کرده بود و مرصع بانواع جواهر مگر روز قرآن
میخواند در آن دفتر باین آیه رسید لن تنالوا البر ... گفت من در جهان چیزی از این دوستتر ندارم کس فرستاد و زرگر از آنجا بیاورد و آن زر و
جواهر بفروخت و بهای آن در جاهای بادیه صرف کرد که تا امروز منسوبست باو ابوبکر وراق گفت خداوند در این آیه ما را فتوت آموخت گفت تو من بحر
خود دریابی من با تو آن بر کنم که تو با برادران خود بر کنی باین سر بده تا بآن سر با تو دهند تجب آن بعدل و پیش از آن بفضل ق ثقة الاسلام کلینی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که آن جناب شکر تصدق میکرد پس بآنجناب عرض کردند که آیا تصدق میکنی بشکر فرمود بلی بدرستیکه نیست چیزی نزد من محبوبتر از آن
و من دوست دارم صدقه دهم محبوب ترین چیزها را ق ایضا روایت کرد که چون حضرت رضا علیه السلام غذا میل میکرد کاسه بزرگی نزدیک
سفره آنحضرت میگذاشتند پس توجه میفرمود بسوی لذیذتر و نیکوترین غذائیکه حاضر میکردند پس از هر کدام چیزی میگرفت و در آن کاسه میگذاشت پس
آنرا برای مساکین میفرستاد و این آیه را تلاوت میفرمود فلا اقتحم العقبة پس میفرمود چون خداوند میدانست هر انسانی توانائی آزاد کردن
بنده ندارد برای ایشان قرار داد راهی بسوی بهشت یعنی طعام دادن یتیم و مسکین را برابر آزاد کردن بنده قرار داد در این آیات که میفرماید فلا
اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا
ذا متربة حاصل مضمون که انسان با نعمت هدایت که اعظم نعم الهی است بمقتضی شکر در تنگنا و جدال ... نیست عقبه آزاد کردن بنده تا ...

وحال آنکه شما در امان خداوند پس آن جماعت پیش آمدند و پیاده شدند و دست آنجناب را بوسیدند و گفتند در شب در خواب خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیدیم که امر فرمود ما خود را بجناب تو برسانیم پس ما در خدمت تو هستیم و مصاحبت میکنیم تو را بین جماعت راه زنان تا ایمن از ایشان دشمنان را و دزدان پس حضرت فرمود حاجتی نیست ما را بسوی شما زیرا آنکه شما را از دفع کرده آنها را نیز دفع میکند پس بسلامت رفتند و آن ثلث را صدقه دادند پس تجارت ایشان برکت کرد و هر درهم ایشان ده درهم ربح کرد پس گفتند چه قدر بزرگ بود برکت صادق علیه السلام حضرت فرمود شناختید برکت را در معامله با خداوند عزوجل پس مداومت کنید بآن و چون ظاهر شد که قبول صدقه و تربیت آن بازدهی فضل آن است نه استحقاق پس اگر قبول نفرمود تمی نگرد و حقی ضایع نشود چه اگر مالک چیزی بکسی بسپرد و عوض آن سپردن بده پس قدری از آنرا بدیگری دهد کنند هرگز در خاطر خطور حقی از او بر مالک بر بالکند از این معامله نزود پس نهایت سعی را در تحصیل تسلیم و اعتقاد بکرم و فضل خدای تعالی باید نمود یازدهم از زارع زند در جمع محصول مقداری نگاه دارد که کاشتن بار دیگر و بهمان نحو قناعت نکند منفق نیز نظر بحدیث الدنیا مزرعة الآخرة از اول داخل شدن در دایره تکلیف را تا وقت افتادن تمامی جوارح و اعضاء از کار یکفصل و موسم برای این زرع مبارک باید انگار کند و همه زمان و مکان و جوارح داخلیه و خارجیه و مال و جاه و زبان و قلم حتی نفسی که میکشد اسباب و آلات این زرع شمارد و دقیقه از فضاحت خود غفلت نماید و توهم نکند کسی که انسان هرچه متقی و پرهیزکار و دانا و هوشیار باشد او را از خوردن و آشامیدن و مصاحبت و خوابیدن و امثال آنها گریزی نیست پس آنچه صرف شود در اینها از ادوات گذشته زرعی بآن برای آخرت نشده و خیری از آنها در آنجا نخواهد دید چه انسان دانشمند تواند تمامی کارهای مباح خود را بنحوی کند که از او خیر چیند و جزا برد بلکه سید جلیل علی بن طاوس قدس سره منکر شده بودن مباحی برای مؤمن چه مباح آن کاری باشد که در کردنش اجر و ثوابی و در نکردنش توبیخ و عقابی نباشد و هر کاری را که انسان اراده کردن آنرا دارد البته برای آن آداب و شروط و دستور العملی از شرع انور رسیده حتی برای رفتن به بیت الخلاء و قریب بسی آداب رسیده که پست ترین کارها است چه رسد بکارهای دیگر پس اگر آنکار را با آن آداب کرد او را مزد دهند و ماجور بخش شمارند پس نتوان او را مباح شمردن و نیت کارها داری از آداب النیه و این مطلب را مشروحا در جلد ثانی دار السلام نوشتم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بابوذر ای ابوذر هر آینه بوده باشد برای تو در هر کاری نیتی حتی در خواب و خوراک یعنی آنها را بنحوی باید کرد که برای خداوند باشد و شرح آنرا نیز در آنجا دادم و بعضی علماء از شریفه لن تنالوا البر حتی تنفقوا احتمال داده که بهیچ خیری و نیکی دنیوی و اخروی و داخلی و خارجی هرگز نرسید تا انفاق نکنید پس هر خیری که هر جا هر کس در هر وقت برسد از انفاق نحلی یا مالی یا جاهی یا غیر آن است که بکسی کرده از عیال و زیر دستان یا اقارب و آشنایان یا اجانب هر چند بیک کلمه یابی باشد که بسبب آن خیری بدیگری برسد و در [illegible] کافی روایت کرده که داخل شد بر حضرت رضا علیه السلام غلام آن جناب پس با او فرمود آیا امروز در چیزی انفاق کردی گفت نه فرمود پس از کجا خداوند پاداش بازدهد انفاق کن هر چند یکدرهم باشد [illegible] مذکور است که امیر المؤمنین بامام حسن علیه السلام فرمود در ضمن وصیت نامه طولانی که باو نوشت که در پیش روی تو راهی است پر مشقت با مسافت طولانی و مخوف و نیکت و ترا چاره نیست در این راه از طلب کردن منزل نیکو و مقدار توشه که ترا برساند و سبک کردن دوش پس بار مکن بر دوش خود زیاده از آنچه ترا میرساند پس مسکین کند تو را و وبال شود بر تو هر وقت یافتی از اهل حاجت کسیرا که توشه ترا بردارد پس آنرا بهم ده بتو در آنجائیکه محتاج آنی و [illegible] هر چه توانی از آن غنیمت دان و غنیمت شمار آن کسیرا که در حال ثروت از تو قرض گیرد و قرار دهد وقت اداء آن قرض را امروز عسرت خود را [illegible] که در پیش روی تو است از گردنه جانیست و چون اهل حاجت همیشه بدست آید و هر چه انسان سعی کند توشه بقدر اقامت آن منزل بدست نیاید هرگز نشود که دست از همه اسباب انفاق کوتاه شود پس کاهی نشود که انسان از این زرع آسوده باشد دوازدهم زارع اگر زمینهای مخالف اسباب حمله و قوت و ضعف گذم در بعضی کجه ده و دیگری بصد دیگری هفتصد رو منه البته تواند بوزن [illegible] ثمرشند و نیز تمیز

[illegible] کردن در روز گرسنگی تجی را که پریشان و ندبار [illegible] یتیمی را که از پریشانی و بی فراشی خاک آلود و بخاک چسبیده و شیخ طبرسی در مجمع البیان از ابی الطفیل روایت کرده که امیر المؤمنین جامه خرید و آنجناب را از آن جامه خوش آمد پس آنرا صدقه داد و فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود کسی که برگزیند بر نفس خود دیگری را بر خود اختیار نماید برگزیند او را خداوند [illegible] جماعت بهشت و کسیکه دوست دارد چیزی را پس آنرا برای خدای قرار دهد خداوند میفرماید روز قیامت که بندگان [illegible] دنیا مکافات میکردند میان خود به نیکی و من مکافات میکنم ترا به بهشت دوم زارع خردمند باعتقاد فالق الحب والنوی شکافنده دانه و هسته تخم در زمین بپاشد و بتصدیق کریمه قهر آمیز افرأیتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون شما چه میکنید جز پاشیدن تخم و گاهی دادن آب کاری نکنید چنین صنع عجیب کنید یا این صنعت شگفت از ماست که از یکدانه و هسته پنهان در زیر خاک اینهمه ریشه و ساق و برگ و شاخ و گیاه و میوه و رنگهای گوناگون در آریم امیدوار باشد و بندای وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب به لقادرون فانشانا لکم به جنات من نخیل و اعناب فرستادیم از آسمان آب باندازه و جادادیم آنرا در زمین و بر بردن آن توانائیم پس آفریدیم بآن برای شما بوستانها از خرما و انگور خوشدل باشد و بتابش آفتاب رخشان و حرارت سراج وهاج ایزد منان و نضج دهنده میوه‌ها تربیت کننده حبه‌ها تکیه کند چه اگر نفس بالا کشد یا زیاده از اندازه حاجت آب فرو ریزد یا ریاح سموم یا جند ملخ برا و هجوم آرد نتواند تدارک آن کردن و دفع اینها نمودن و نماند برای او جز حسرت و ندامت از عمر صرف کرده در آنها و چشیدن تلخی و اصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها منفق نیز باید بهمه اعتماد او در رسیدن ثمرات انفاق و فوائد صدقه بر فضل و کرم حضرت مالک الملک باشد که از اینهمه نعمت و اموال که باو داده و در نزد او بودیعت سپرده چیزی خواسته باسم قرض برقیکه اهل حاجت از ارباب ثروت خواهند که عوض آنرا با چندین برابر در زمانیکه تمام احتیاج او بآن مال است بهتر و بی عیب و نقص باو دهد و تمام اسباب این معامله را بجهت او مهیا فرموده از مال و جاه و غیر آن آلت یا و انفاق توان کرد و آلات عطا باو داده و محل آنرا از فقراء و مساکین و محتاجین بانچه در نزد او است باو نماند و رساند پس از صندوق حقیقه کاری در این مزارعت با برکت نشده جز تخم امانتی در زمین امانتی بامر مالک آن افشانده که مزد این افشاندن را نیز چندین برابر گرفته و دیگر در این خواست از اشتغال نباتات [illegible] خواست قبول کرد و تخم را تربیت نمود چنانچه خود فرمود پس از کرم و فضل او است و شیخ طوسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر نیکی صدقه است بسوی غنی یا فقیر پس صدقه دهید هر چند نصف یا جانب اندکی از خرما باشد پس بدرستیکه [illegible] تربیت میکند یکی از شما کره خر یا اسب یا بچه شتر خود را تا آنکه رد نماید باو آنرا در روز قیامت و آن بزرگتر است از کوه بزرگ و در تفسیر حضرت عسکری علیه السلام مذکور است که جناب صادق علیه السلام براهی [illegible] میرفت و در خدمتش جماعتی بودند که با ایشان بود اموال ایشان پس ذکر شد که در آن راه دزدانند که راه مردم میزنند پس رگهای گردن ایشان از ترس مرتعش شد حضرت فرمود چه شده شما را گفتند با ما است اموال ما میترسیم از ما بگیرند آیا شما آنها را میگیرید از ما شاید ایشان از آنها اعراض کنند چون [illegible] شما است فرمود شما چه میدانید شاید ایشان اراده نکرده باشند غیر از من کسیرا و باین کار اموال را در معرض تلف در آورده باشید [illegible] آیا دفن کنیم آنها را فرمود این بیشتر سبب تلف آنها است شاید کسی بر او وارد شود و بگیرد یا شما دیگر آنجا را پیدا نکنید عرض کردند پس [illegible] فرمود آنها را بسپرید بکسی که حفظش کند و آنها را از آنها برگرداند و آنها را تربیت کند و بگرداند هر یک از آنها را بزرگتر از دنیا و آنچه در او است پس رد کند آنها را بشما در حالی نهایت احتیاج شما بآنها عرض کردند کیست این فرمود پروردگار عالم گفتند چگونه بسپریم بخداوند فرمود صدقه بکنید آنها را بر ضعفاء و مساکین [illegible] از کجا برای ما ضعفاء در اینجا حاضر شوند فرمود پس عازم شوید که ثلث آنها را صدقه کنید تا خداوند حفظ کند باقی را [illegible] گفتند عزم کردیم فرمود شما در امان خداوند هستید پس رفتند و آن دزدان ظاهر شدند پس آنها ترسیدند حضرت فرمود چگونه میترسید

با کثرت قناعت نکند مگر آنکه از زرع آن عاجز شود منفق نیز چون نظر کند بکلام خداوند مجید محل افشاندن تخم انفاق و صدقه را مختلف خواهد دید چه
یکجا میفرماید و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه یعنی آنچه را انفاق کنید خداوند بجایش گذارد یعنی پاداش آن مثل خودش و بهمان دیگر
فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هرکه نیکی آورد ده برابر آن عوض گیرد و باز فرموده مثل الذین ینفقون اموالهم
فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة حاصل هرکه مال را در راه خداوند دهد مثل
آن مال چون دانه ایست که هفت خوشه آرد که در هر خوشه صد دانه باشد پس هر دانه هفتصد شود و در آخر همین آیه میفرماید والله یضاعف
لمن یشاء والله واسع علیم یعنی خداوند فزونی دهد یعنی زیاد کند بر هفتصد آنرا که خواهد و خداوند بسیار عطا است و دانا با استحقاق هر
کس [illegible] و مقدار جزاء و از این بالا تر اجر صابرین است که بیحساب است و شاید اشاره بآن بعد از این شود پس منفق با هوش باید همیشه در صدد [illegible]
[illegible] باشد که لامحاله آنچه ده [illegible] هفتصد باز گیرد و خواهد آمد انشاءالله تعالی که صدقه بر عوام یکی بده و بر اهل بلاء و عاجزین یکی بهفتاد و بر ارحام یکی
بهفتصد و بر علما [illegible] یکی بهفت هزار و بر اموات یکی بهفتاد هزار [illegible] ذکر این حدیث شریف که در آن فواید بسیار است در آن
باب [illegible] کتاب منتخب جلیل ابوالفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که یکروز امیرالمؤمنین علیه السلام در حجرهٔ فاطمه علیها السلام شد و [illegible]
که حسن و حسین علیهما السلام [illegible] گرسنگی فاطمه گفت یا ابن عم رسول الله بنگر تا چیزی بدست آری برای این کودکان که از [illegible]
[illegible] است که طعام نخورده اند امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمد و بنزدیک عبدالرحمن بن عوف آمد و از او گفت دیناری
بقرض ده [illegible] رفت و کیسه زر سرخ در او کرده گفت [illegible] امیرالمؤمنین گفت لا والله که این را از تو نستانم و قبول
[illegible] گفت چرا گفت برای آنکه از رسول شنیدم که الید العلیا خیر من الید السفلی گفت دست زبر بهتر از دست زیرین است یعنی
دست دهنده بهتر از دست گیرنده باشد و من نخواهم که [illegible] باشد یا دست او بهتر از دست من باشد و لیکن یکدینار مرا ده بر سبیل قرض
و این خبر از من بشنو گفت بیان کن گفت از رسول شنیدم که گفت الصدقة بعشرة اضعاف والقرض بثمانیة عشر
[illegible] یکی ده باشد و قرض [illegible] عبدالرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از آنجا برداشت و بامیرالمؤمنین داد و آن بستد و از
[illegible] چیزی خرد مقداد [illegible] جالساً علی قارعة الطریق بر سر راه نشسته امیرالمؤمنین گفت یا مقداد در این وقت در این
[illegible] گفت چند روز است تا طعامی نیافته ام گفت چند روز است گفت چهار روز و آن دینار
[illegible] گفت تو اولیتری که چهار روز است که چیزی نیافتی [illegible] مقداد آن زر بستد و برفت و امیرالمؤمنین بمسجد رسول الله
در شأن او این آیه آمده بود و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة [illegible] بر نفس خود مقدم میدارند هر چند
محتاج باشند چون با رسول نماز شام بکرد رسول گفت یا علی مرا امشب بخانه تو میایم او شرم داشت که رسول را گوید که در خانه ما چیزی نیست گفت
[illegible] برسول الله برخاست و از پیش برفت و فاطمه را گفت رسول خدای امشب بخانهٔ ما میآید و در خانهٔ ما چیزی نیست [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله آمد [illegible] فاطمه زهرا علیها السلام برخاست و در خانه شد و دو رکعت نماز کرد در رکعت اول الحمد بر خواند و [illegible]
در رکعت دوم الحمد بخواند و سورة الانعام چون سلام بداد سر بر زمین نهاد و گفت بار خدایا از تو میخواهم بحق محمد و آل محمد علیهم السلام که برای ما
خوانی فرستی از آسمان تا ما از آن بخوریم و در شکر تو بیفزائیم سر برداشت جفنه دید از ثرید و علیها عراق من لحم و بر سر آن گوشت
نهاده و از استخوان [illegible] بر سر نهاده که کس مانند آن ندیده بود از خانه بدر آمد و امیرالمؤمنین در او نگرید تا او چه خواهد کرد [illegible]
رفت و آن جفنه بیرون آورد در پیش ایشان نهاد رسول و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم از آن طعام [illegible]
فراز آمد و سؤال کرد امیرالمؤمنین دست فراز کرد تا پاره از آن طعام بدهد رسول گفت مکن یا علی که این سائل ابلیس است [illegible]

مارا خدایتعالی طعام بهشت فرستاد خواست تا با ما شریک باشد و طعام بهشت بر او حرام [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
این طعام از بهشت است گفت آری خدایتعالی طعام بهشت بکس نفرستاد مگر آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاد و این جفنه برای ما
امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاده بود در آنجا چه طعام بود گفت آن خوانی بود [illegible]
و زر [illegible] چهل گز در چهل گز آنرا چهار پایه بود در آنجا پنج نان بود و بر هر نانی ناری بود پوست باز کرده و بر زیر هر ناری حبیبی و از انواع ترها [illegible]
همه چیز بود ما خلا الثوم و الجرجیر مگر سیر و گلیچ و در میان آن سفره سرخی بود و در آنجا ماهی بریشته بود و نزدیک سرش نمک نهاده و بنزدیک
دنبالش سرکه نهاده و بدستاری از دستارهای بهشت پوشیده اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند تو را کشف این باید کردن او دست فراز کرد و
دستار از روی خوان باز گرفت توانگران بدیدند حقیر آمد ایشان را از آن بخوردند گفتند اندکست عیسی ندا کرد و درویشان را بخواند تا از آن
بخوردند چهل چاشت از آن بخوردند تا چهار هزار یا چهل هزار مرد از آن بخوردند هیچ بیمار نخورد که شفا نیافت و هیچ دیوانه نخورد الا که بهوش آمد و هیچ نا
بینا نخورد الا که بینا شد و هیچ مقعد نخورد الا که بروش آمد و هیچ پیر نخورد الا برنا شد چون رسول و ایشان صلوات الله علیهم از آن فارغ شدند و
دست بشستند رسول صلی الله علیه و آله گفت این جفنه برگیر و هم آنجا بنه که نهاده بود و جفنه برگرفت و بجای خود بنهاد در حال بآسمان بردند [illegible]
و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما بمسجد شدند و نماز خفتن بکردند بر دیگر روز امیرالمؤمنین در مسجد نشسته بود اعرابی بیامد بر ناقه نشسته [illegible]
از مسجد بیرون خواند و کیسه بزرگ باو داد گفت این بستان که تو راست و ناپیدا شد امیرالمؤمنین بیامد و کیسه برسول داد و گفت این اعرابی [illegible]
و ناپیدا شد رسول صلی الله علیه و آله سر آن کیسه بگشاد و از پیش بریخت و در آنجا هفتصد دینار بود رسول گفت یا علی شناختی آن اعرابی را گفت نه
گفت آن جبرئیل بود و کنزی از کنزهای زمین برای تو بیرون کرد و خدایتعالی تو را بعوض آن یکدینار که بمقداد دادی بیست و چهار جزو ثواب
داد و چیزی از جمله آن [illegible] بکرد این جفنه و این کیسه و بیست و دو در آخرت برای تو معد بکرد که هیچ چشم چنان ندیده نیست و هیچ گوش چنان
نشنوده نیست و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست امیرالمؤمنین آن زر بریخت هفتصد دینار بود گفت صدق الله [illegible]
حیث قال الذین ینفقون اموالهم الآیة انگاه از آنجا دیناری برداشت بعبدالرحمن بن عوف داد باقی را با جمیع [illegible]
مهاجرین و انصار تفرقه کرد و شیخ مفید در امالی از جناب صادق روایت کرده که فرمود مخصوص کن [illegible] خود در طعام خود [illegible]
داری او را در راه خداوند عزوجل و گذشت بعضی اخبار مناسب اینجا در نقطهٔ دوم و بر اهل بصیرت پوشیده نیست [illegible]
[illegible] باشد یکی [illegible] عالم در سیر کردن عالم جز حفظ یک نفس از مردن یا ضعف بدن و اعانت [illegible] نیست و در
سیری عالم حفظ یا تقویت نفسی است که [illegible] ایمان هزارها از بندگان مبتلی بقوت خواهد شد [illegible]
مستعد از برکت علوم و اذکار دقیقه [illegible] خواهد شد [illegible] از برکت یک غذای [illegible]
و تبدیل آن بروح پاکیزه [illegible] برای صفای قلب [illegible] شدن ذکر [illegible]
ثابت و دوام [illegible] و کثرت انتفاع مثل درختی شود که ریشه آن در زمین و شاخها در آسمان و میوه رسیده و آن هر آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] و نفع هر که بآن مطلب از آن زمان تا قیامت منتفع شوند اجر و ثواب باشد سیزدهم زارع در زمین قابل تخم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بکیف

تکلیف بآن رسیده و امثال آنها و پاره از طاعات منتظم در سلک مستحبات چون زیارت و حج و انفاق در راه خداوند و ترویج بی‌معنده و کتب
علمیه و دانستن آداب دینیه و سنن شرعیه و غیر آنها و بعضی از آنها حرام مثل طالب معاصی مالیه که جز بمال نتوان آنرا تحصیل کرد و بالجمله انفاق در قسم اول
بمقدار رفع آن ضرورت واجب و در دوم بهمان اندازه مستحب و این اندازه بحسب اشخاص و شأن و زمان مختلف چه کسی هست که اگر هزار در زیارت
و کتاب صرف کند راجح شدن انفاق انکه اگر آن عطا چه علم باشد یا مال اسباب نزدیکی او باشد بطاعات یا نگاهداشتن او از ارتکاب معاصی
بوقوع خواهد بود و اگر باعث دوری او باشد از بندگی به ترک کردن عبادات واجبه یا مستحبه و مشغول شدن بگناهها یا مباحات لذیذه که مورث قساوت
قلب و اعراض از ذکر خداوند است حرام یا مرجوح باشد و بسیار شود که اطعام بتقسیم غذا بمؤمنی باعث تقویت و برانگیختن او شود بعبادت و تحصیل
علم و کمالات و بدیگری مورث کسالت و خواب و واداشتن او از طاعت و شاید این اختلاف بعضی از حکمتهای اختلاف عطایای ائمه طاهرین علیهم
السلام باشد ~~شیخ~~ شیخ جلیل ابن شهرآشوب مازندرانی در مناقب خود روایت کرده از کمیت شاعر که گفت داخل شدم بر حضرت باقر علیه السلام و در
نزد آنجناب مردی از بنی مخزوم بود پس خواندم برای آنجناب شعری که گفته بودم در مدح ایشان پس هر قصیده که میخواندم میفرمود ای غلام یک کیسه درهم بیار پس
بیرون نیامدم از خانه تا آنکه بیرون آورد پنجاه هزار درهم پس گفتم قسم بخداوند من نگفتم در مدح شما بجهة مال دنیا و ابا کردم از گرفتن پس فرمود ای غلام بر
گردان این مال را بمکان خویش چون برد آنرا مخزومی عرض کرد تو را بخداوند قسم دادم بجهة ده هزار درهم پس فرمودی نیست نزد من و حال آنکه بکمیت
پنجاه هزار درهم عطا نمودی و من میدانم که تو راستگوئی و نیکوکاری فرمود برخیز و داخل شو و بگیر پس مخزومی داخل شد و چیزی نیافت و در شیخ صدوق
در علل الشرایع روایت کرده از ابی الحسن که فرمود داده میشود بمؤمن یعنی باید باو داد صد هزار پس فرمود یا ده هزار و داده میشود فاجر باندازه زیرا
که مؤمن خرج میکند آنها را در طاعت خداوند و فاجر در معصیت خداوند و مراد باندازه مقدار حق است که در اخبار دیگر بتصریح بآن شده که
یک نفر یکدرهم یا کمتر از آن داد از نان کمتر از یکقرص و در ایضا در آن کتاب از فریح روایت کرده که گفت شتری از حضرت صادق خریدم بار او چیزی
رسید و ما در سرابی بودیم از بنی سلیم پس غلام عرض کرد خدمت آنجناب که ای مولای من بکشیم او را فرمود نه بر چون چهار میل رفتیم فرمود
ای غلام فرود آی بکشش پس نحر کن و اگر او را بنحر کنی بجهة خوشتر است نزد من از آنکه اعراب بخورند او را چهاردهم زارع هر زمینی را که
مستعد زراعت است بمناسبت مزاج و استعداد تخم بپاشد چه بعضی قابل جو و بعضی قابل گندم و پاره مستعد خضراوات و هکذا و اگر تخم
زمینی را در زمین دیگر بپاشد آن تخم ضایع شده و هم زمین فاسد و هم خود خسارت کرده پس حاصل زرعش تلف کرده بلکه چیز دیگر هست که
آن تخم در غیر زمین قابل نمو نکند یا فزایند فاسد و مضر که یا بهم شود و اگرچه در صورت مشابه جنس خود باشد پس سبب خرابی و هلاکت بسیاری شود
منفق نیز باید در حال محتاجین نظر نماید و بفهمد احتیاج هر یک از ایشان به چیست و پریشانی آنها از کجا آمده و در رفع آن بچه خواهد شد
و قناعت نکند بسؤال و خواهش ایشان چه بسیار که احتیاج خود را در آن می‌بیند چه بسیار شود که سائل خود را محتاج بچیزی بیند که هلاکت دین یا دنیای
او در آنست یا احتیاج او بچیز دیگر بیشتر بلکه تحصیل آن واجب و مقدم بر آن چیز است که خواسته و ابداً ملتفت نیست بآن چیز نه باحتیاج خود بآن
چون مریضی که در او ماده مرض مهلکی موجود است که مشتهی است آن و سؤال میکند از مقوی چیزی که آن مرض بآن آشکار بشتاب و رو دوای رافع آن
است پس اگر از دانای بحال خویش سؤال کند او را رد نکند و لکن آنچه خواسته بدهد که او را بر هلاکتش کرده بلکه آنچه خود داند که او را باید سؤال کند
خواهد داد پس اگر محتاج از دیگری شود هم اجابت کند و تا حق انفاق و صدقه را ادا کرده که محتاج آنچه راستی است داده و این شرط از شروط نادره ...
است که منفقین خصوص علمای منفقان ... انفاق علم ... چاره از معرفت و کوشش در تحصیل آن که در نهایت صعوبت
است نیست و ضرر ملاحظه نکردن بسیار چه اگر بنا اهل ... کلمه از علوم ربانیه و حکمت احمدیه آموزند که رسید حقیقت آن مقتضی بر
مقدمات بسیار است از علم و عمل ... او بسیاری از جهال خواهد بود ... دنیا بیستان ما نند شمشیر است که کسی ...

این نزد بعضی اختلاف نسخه است

شرط چهاردهم

دهد و اصل این شرط در کلام مجید از قصه جناب صدیق و کیفیت مکالمه آن جناب با دو رفیق زندان بدست میآید چه اندو نفر بعد از آمدن نزد
و مصاحبت با آنجناب معرفت به نیکوکاری و احسانش سؤال از تعبیر خواب خود کردند پس صدیق از جواب این سؤال اولا اعراض فرمود و در
مقام تعلیم اثبات صانع و توحید و نفی شرک بطریق حکمت نبویه و موعظه حسنه برآمد که شمار بعد از اعتراف و فهمیدن مقامی از علم و عمل التعلم اهم امور
الزم و انفع آن باید کردن که آن بی دانستن آن نشاید زیستن و بمعرفت آن هیچ فضلی و کمالی نتوان در سلک علوم و فضائل شمردن و نشود از آنها
منفعت بردن پس از آن در مقام تعبیر خواب و شرح جواب برآمد پس عالم بصیر باید نظر باستعداد متعلم کند که گنجینه دلش گنجایش کدام علم و
چه مقدار آنرا دارد و پس از آن در مقصد و نیتش تأمل کند که این علم را وسیله کدام غرض و مقصد قرار داده نجات خود و قرب الهی و دستگیری ضعفا یا
مجادله با سفها و مباهات با علما و صید قلوب عوام و جلب متاع دنیا و همچنین غنی بمال و جاه نظر نماید که آنچه سائل خواسته از مال یا شفاعت
یا خود اراده انفاق آنرا کرده که اگر باعث هلاکت دین و افتادن او از نظر لطف خداوند و ائمه راشدین و درجه اولیاء و مقربین است
دست نگاهدارد که انفاق بآن اعانت است بر ظلم و عدوان نه بر تقوی و بر اخوان در تحف العقول و غیره از حضرت کاظم علیه السلام مرویست
که بهشام فرمود که ای هشام بجهال حکمت ندهید که بآن حکمت ظلم خواهید کرد و از اهلش مضایقه نکنید که بآنها ظلم خواهید نمود در رجال کشی مرویست
که آنجناب نوشت بعلی بن سوید سائی که از واجب ترین حق برادر تو آنست که کتمان نکنی برادر چیزی را که نفع میدهد او را نه از دنیای او و نه از آخرت
و اخبار در باب کتمان ائمه علیهم السلام علوم و اسرار خود را از بیشتر اصحاب و جواب ندادن بسیاری از سؤالهایشان و در جواب پاره فرمودن که چه
قدر جثه تو کوچک و سؤال تو بزرگ است و امثال آن بسیار است هر که خواهد بمجلس رجوع نماید در امالی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود پنج چیز است که بهدر میرود چراغی که در آفتاب بیفروزی روغن میرود و نورش نفع نبخشد و باران نیک بر زمین شوره زار بارد
ضایع میشود و زمین از او بهره نمیبرد و طعامیکه پیش اسیری گذارند پس منتفع نشود باو و زن نیکوئی که برای عنین برند خلقی از او نبرد و نیکی بکسی که شکر
او را بجا نیاورد در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است بهدر میرود دوستی بکسی که وفا ندارد و
احسان بکسی که سپاس او بجا نیارد و علم آموختن بکسی که قوه او ندارد و سر سپردن بکسیکه قوه حفظ آنرا ندارد در کافی روایت کرده که عبدالله
بن عجلان عرض کرد بجناب باقر علیه السلام که بسا هست قسمت میکنم چیزی را میان اصحاب خود که بآن مواصلت میکنم با ایشان پس چگونه بدهم
آنرا فرمود بده بآنها بر حسب هجرت در دین و فقه و عقل و ایضا از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که مسیح میفرمود آنکه ترک می
کند شفاء مجروح را از جراحتش شریک زخم زننده است لامحاله تا اینکه فرمود خبر بدهید بحکمت غیر اهلش را پس جاهل میشوید یا شمار اجاهل میشمارند
و از اهلش منع نکنید که گناهکار میشوید و باید هر آینه بوده باشید بمنزله طبیب دواده دهنده که اگر ببیند ... برای دوای خود بدهد و اگر نه دست
نگاه میدارد در امالی شیخ مفید مرویست که در توراة نوشته شده هر که نیکی کند با احمقی پس آن گناهی است که برای او نوشته میشود
و در بشارة المصطفی و تحف العقول مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بکمیل بن زیاد ای کمیل تعلیم مکن کفار را از اخبار ما که زیاد
میکنند بر آن پس رسوا میکنند شما را با آنها یا آزار میرسانند شما را بسبب آنها تا روزیکه معاقب شوند بآن کار پانزدهم زارع چون
بزرع توانا و دارای تمام اسباب آن باشد و نفعش را بداند و مانعی بجهة او از آن کار نباشد خود در صدد تحصیل زمین قابل زرع برآید و بر فرض
که زمین از بان مقابل بود در اقدام شغل زرع منتظر سؤال او نبود بلکه ابدا التفاتی بحال او ندارد که از این زرع خیری باو میرسد و او طالب
است بحسب فطرت و جبلت بلکه محرک او همان خیرات و منافعی است که باو راجع خواهد شد در این شغل و زمین آلت اینکار و واسطه خیرات
منفق نیز بعد از آگاهی بر منافع دنیوی و اخروی آن باید خود در صدد تحصیل محل قابل آن برآید و آن منافع را بتوسط او بخود رساند و منتظر
سؤال سائل و مطالبه مستحق نباشد چه شاید کسی او را قابل انفاق نداند پس سؤال نکند یا اگر کند مستحق نباشد و اگر خود در صدد آن برآید تواند

مستحق

مستحق را از غیر او تمیز دهد و بر فرض استحقاق بثواب اصل صدقه و انفاق نرسد چه دادن پس از مسئلت نوعی است از معاوضه و معامله شیخ مفید در اختصاص از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود جزا داده خداوندیگی را در وقتی که نبوده باشد دادن آن از روی مسئلت و امّا اگر بیاید برادرت پیش تو بجهة حاجتی که نزد تست دیده شود خون او در رخسارش و در مخاطره است و نمیداند آیا میدهی باو یا منع میکنی او را پس قسم بخدا و ندبار قسم بخداوند که اگر بیرون کنی برای او تمام آنچه را دارائی هر آئینه مکافات نکردی یعنی عوض آبروئی که در نزد تو ریخته باو نداده وفیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هرگاه مرد دانستکه برادر مؤمنش محتاج است پس نداد باو چیزی تا آنکه از او سؤال کرد آنگاه باو داد اجر نمیدهند باو برای آن کار ومنها از آنجناب روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد بسوی مردی پنج دسق از خرماهای بغیبغه که قنوات آن حضرت بود در ینبع و هر دسق قریب شصت من تبریز است و آن مرد کسی بود که امید بخشش و عطا و چیز دادن باو داشت و از آنجناب و غیر او هرگز چیزی سؤال نمیکرد پس مردی بآن جناب عرض کرد و الله آن مرد از تو سؤال نکرد و کفایت میکرد او را از پنج دسق یک وسق پس امیرالمؤمنین علیه السلام باو فرمود زیاد نکند خداوند در مسلمین مانند ترا من میدهم و تو بخل میکنی لله انت اگر من ندهم آنرا که از من امید دارد مگر بعد از سؤال کردن پس بدهم باو پس از پرسش پس نداده ام باو مگر قیمت آنچه را که از او گرفته ام زیرا که وا داشته ام او را که بذل کند برای من روی خود را که بخاک میماله آنرا برای پروردگار من و خودش آنگاه که عبادت میکند برای او و میطلبد حوائج خود را از او پس هر که چنین کند با برادر مسلم خود در حال آنکه دانسته که او محل قابل است برای صله و نیکی او پس راست نگفته خدا را در دعا کردن از برای آن برادر وقتی که بزبان آرزو میکند برای او بهشت را و بخل میکند بر او بمتاع فانی دنیا را از مال خود زیرا که بنده در دعای خود میگوید اللّهمّ اغفر للمؤمنین والمؤمنات بار خدایا بیامرز مؤمنین و مؤمنات را پس چون دعا کند بر ایشان مغفرت را پس خواسته بر ایشان بهشت را پس الصادق نکرده آنکه این کار را بکند بگفتار و محقق نکند او را بکردار وایضاً از آن جناب روایت کرده که فرمود آنچه ابتداءً داده میشود نیکی است و امّا آنچه میدهی پس از سؤال پس چنان است که گویا تلافی کردی باو بعوض آنچه بذل کرده برای تو از روی خود شب خود را بروز آورده به بیداری و بخود می پیچید متردد میان یأس و رجا نمیدانست بکجا رو آورد برای حاجت خود پس عازم میشود برای انجاح آن حاجت و می آید نزد تو و دلش میلرزد و رگهای گردنش مرتعش دیده میشود خونش در صورتش نمیداند با آن اندوهش بر میگردد یا خوشنود خواهد شد و منها از یسع بن حمزه روایت کرده که گفت من در مجلس ابی الحسن رضا علیه السلام بودم و برایش خبری ذکر میکردم و خلق بسیاری جمع شدند نزد آن جناب و سؤال میکردند از حلال و حرام که ناگاه داخل شد مردی بلند قد گندم گون پس گفت السّلام علیک یابن رسول الله مردی هستم از محبین شما و محبین آباء و اجداد شما از حج برگشتم خرجی خود را گم کردم و با من آنقدر نیست که یک منزل بردم پس اگر رائی میز مستقر شد مرا به بلدم برسان و خداوند بمن نعمت داده چون برسم بلد خود آنچه را داد بدتصدق میکنم چه من از اهل صدقه نیستم پس فرمود باو بنشین خدا ترا رحمت کند و رو کرد بمردم و برای ایشان سخن می گفت تا آنکه پراکنده شدند و باقی ماند آن خراسانی و سلیمان جعفری و خثیمه و من پس فرمود آیا رخصت میدهید مرا در دخول یعنی رفتن بحرم پس سلیمان گفت خداوند کار ترا پیش آورد پس برخاست و داخل حجره شد و ساعتی ماند پس بیرون آمد و در را بست و بیرون آورد دست مبارک را از بالای در و فرمود کجاست خراسانی عرض کرد حاضرم در اینجا پس فرمود بگیر این دویست اشرفی را استعانت جوی باو و برای مخارج و کلفتهای خود ترا و تبرک بجو باو و صدقه مده آنرا از جانب من و بیرون رو که من ترا نبینم و تو مرا نبینی پس بیرون رفت سلیمان گفت فدای تو شوم عطای جزیلی دادی و رحم فرمودی پس چرا روی مبارک را از او پوشانیدی فرمود از ترس آنکه نبینم ذلت سؤال را در روی او بجهة برآوردن حاجتش آیا نشنیدی حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله را که پنهان کننده نیکی معادل است با هفتاد حج یعنی علانیة کننده بدی مخذول است و پوشاننده آن آمرزیده شده است آیا نشنیدی کلام اول را متی آته یوما اطالب حاجة رجعت الی اهلی و وجهی بمائه

حاصل مضمون مدح من کسی است که اگر روزی بجهة حاجتی نزد او روم بر میگردم بسوی اهل خود و آبروی من بجای خود باقی است بخوبی رفتار میکند که بمذلت سؤال گرفتار نشوم و منها در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود سخا آنست که ابتداء داده شود و امّا آنچه پس از مسئلت پس آن از روی حیا است و هم عیب گرفتن و منها فرمود هرگاه یافتی از ارباب حاجت کسی را که بکشد بار توشه ترا بسوی قیامت پس برساند تمام آنرا بتو فردا یعنی روز قیامت آنگاه که محتاج شوی باو پس غنیمت دان او را و بر او بار کن و زیاد کن بارگیری او را از آن توشه که قدرت داری شاید او را جستجو کنی و نیابی و منها آیه شریفه واحسن کما احسن الله الیک نیکی کن بآن نحو که خداوند بتو نیکی کرده اشاره باین شروط شده چه از صفات خداوندگی است که بی مسئلت و پرسش اینهمه نعمتهای گوناگون که بشمار و احاطه در نیاید بهر کس هر چه محتاج است داده و منها بحار از کتاب قضاء حقوق صوری نقل کرده که ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب گفت بودم خدمت جناب صادق علیه السلام و در نزد او بود معلی بن خنیس که داخل شد بر او مردی از اهل خراسان پس گفت ای فرزند رسول خدا آیا میدانید موالات مرا بشما اهل بیت و میان من و شما مسافتی است دور و خرجیم گم شده و قادر نیستم بر برگشتن بسوی اهل خود جز آنکه مرا اعانت کنی پس نظر کرد حضرت بطرف راست و فرمود آیا نمی شنوید که برادر شما چه میگوید بدرستیکه نیکی آنست که ابتداء داده شود یعنی آنچه بی سؤال دهند آن نیکی است و امّا آنچه میدهی پس از مسئلت پس نیست آن جز مکافات مر آنچه بذل کرده برای تو از آبروی خود پس فرمود شب خود را بسر آورده به بیداری و بخود پیچیدن میان امیدواری و ناامیدی نمیداند حاجت خود را بکجا برد پس با عزم رو میکند بسوی تو و میاید نزد تو و قلبش مضطرب و رگ گردنش مرتعش و فرود آید خونش در رخسارش و با اینهمه ذلت نمیداند بر میگردد از تو با شکستگی و بدحالتی و یا با حاجت بر آورده پس اگر چیزی باو دادی چنین میداند که باو احسانی کردی و حال آنکه فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله قسم بآنکه دانه را شکافت و جانرا آفرید و فرستاد مرا براستی که آنچه رنج کشیده از سؤال کردن او تو را بزرگتر است از آنچه رسیده باو از نیکی تو را و گفت پس جمع کردند برای خراسانی پنجهزار درهم و دادند باو و گذشت در خبر معلی بن خنیس در ذکر صفت حق واجب برادر مؤمن که هرگاه دانستی که برای او حاجتی است بشتاب بسوی قضاء آن حاجت و ملجاء نکن او را باینکه سؤال کند ترا برای آن حاجت بلکه مبادرت کن بآن و ما مشروحا ذکر خواهیم کرد در باب هفدهم ضررها و مفسدها که از طرف مسئلت بسائل میرسد که پست ترین آنها ریختن آبروی او است پس آنکه مطلع شده بر حالت او و اعانت نکرد او را مضطر نمود بسؤال سبب شده برای تمام آن مفاسد و منها از زهرة ابی یعلی مرویست که معویه از جناب امام حسن علیه السلام پرسید که کرم چیست فرمود نیکی کردن محض تحصیل اجر خداوندی و دادن پیش از خواستن باب نهم در اقسام صدقه و انفاق بملاحظه و غایات یعنی اغراضیکه بجهت تحصیل آنها صدقه کنند و آنچه آنرا دهند و کسیکه بر او انفاق کنند و بملاحظه هر یکی از این سه مرحله چند قسم شود پس در اینجا سه مقام است اوّل در آنکه چرا باید صدقه داد و بجهة چه باید انفاق نمود دوّم آنکه بچه باید انفاق نمود و جهت آنکه خداوند به بذلش امر فرموده سیّم کیانند کسانیکه باید بایشان انفاق کرد مقام اوّل در اقسام آن بملاحظه اغراض و دواعی مخفی نماند که انسان خردمند بالتفات و شعور بکاری اقدام نکند تا در او خیری نبیند و این خیر یا جلب نفعی است در رسیدن بمحبوب و یا برگرداندن ضرریست و آسودگی از شر مبغوض و متعلق آن خیر و شر و نفع و ضرر که جلب آن و دفع اینرا خواسته یا دین است یا نفس یا جسد یا عرض یا مال و بر هر تقدیر یا آنها را معجلا خواسته که الآن طالب آن نفع است که بدارد و دارای آن ضرر است که از او متنفر یا برای بعدها که خیری مترقب است آمدنش پس در صدد رسیدن آن بر آمده یا شری گمان توجهش میرود پیش از وصول در مقام دفع و احتراز از آن در آمده و بر هر تقدیر این مراتب را یا برای خود میخواهد یا برای عزیز محبوبی از اولاد و علماء و اخوان ایمانی و ذوی الحقوق و این خیر و شر و نفع و ضرر یا دنیوی باشد یا اخروی اگرچه تصور بعضی از اقسام گذشته در اخروی مشکل است در هر حال این اقسام از برای درجه پست است از مراتبی که در نیت صدقه است اگرچه در میان آنها نیز تفاوت بسیار است و بالاتر از اینها در جائیست که در آنها قصد عوضی از صدقه نمی شود چه نفع دنیوی باشد یا اخروی یا دفع شری از آنها اگرچه باز راستی و خلوص بیشتر و بهتر از دیگران با عوض دهند و آن نیز

چند قسم است و ما بجهت تسهیل ضبط و معرفت عوام اغلب آن دو قسم را بترتیب و شمار ذکر کنیم تا در اینجا بلکه در غالب عبادات ملتفت باشند
اول — در محل و مورد خودش بکار برند اول آنکه قصد نکند از انفاق جز فرمان برداری فرمان خداوند عز اسمه را که سزاوار هر گونه اطاعت و پرستش
دوم — و مستحق هر قسم تعظیم و عبادتست دوم آنکه انفاق کند بجهت آنکه محبوب خداوند است چه خداوند انفاق را دوست دارد و گذشته از لوازم ایمان
و صدق دعوای محبت ایزد منان دوست داشتن هر چیزیست که در حضرت مقدسش محبوب باشد و عاقل طالب محبوب خویش باشد هر
سیم — چند او را امر بآن نکند سیم آنکه غرض از انفاق اداء شکر اندکی از احسانهای بی پایان خداوند جل و علا باشد که وجوب آن فطری هر ذی
شعورا است و در کتاب عاصم بن حمید مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که جناب باقر علیه السلام میفرماید که وقتی رسولخدا صلی الله
علیه و آله با اصحاب خود بود سواره بر مرکوب خود که ناگاه فرود آمد و بسجده افتاد پس کسی گفت یا رسول الله دیدیم شما را که کاری کردید که نکرده بودید
پیش از امروز فرمود بنزدم آمد ملکی از جانب پروردگار من پس گفت ای محمد بدرستیکه پروردگارت بتو سلام میرساند و میفرماید ای محمد بدرستیکه
چهارم — من خوشحال میکنم ترا در امر امت تو پس نبود در نزد من مالیکه آنرا صدقه دهم و بندهٔ که آزاد کنم پس سجده کردم برای شکر خدا تعالی چهارم آنکه
مقصود پیروی و اقتداء و تاسی باشد بزمرهٔ انبیاء و اوصیا صلوات الله علیهم که نهایت اهتمام را بآن داشتند و هیچ چیز را بر آن مقدم نمی
داشتند چنانچه در قصهٔ نزول هل اتی صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام و فضه محض اقتداء بامیر المؤمنین علیه السلام در هر شب نان خود را به
پنجم — مسکین و یتیم و اسیر دادند پنجم آنکه غرض مجرد داخل شدن در طایفه عاملین بقرآن باشد چه در کلام مجید پس از آیات وارده در اصلاح
ششم — امر قلب و ذکر صفات حمیده و مذمومه آن قدر اهتمامی که بانفاق شده بهیچ عمل جوارحی نشده ششم آنکه محرک او در انفاق عروض خوفی
باشد که در دل از تصور عظمت خداوند پیدا شده و این نه خوف از نزول بلاهای دنیوی و عقوبات اخرویست که از تذکر جرایم و معاصی
در دل ظاهر میشود چنانچه باید بلکه از نظر در بزرگی و جلالت حضرت احدیت قهراً قلب خائف و مضطرب و جوارح خاشع و از کار می افتد هر چند
هفتم — در خود بسبب استحقاق عقوبتی نه بیند و بی استحقاق هم احتمال عقوبت ندهد هفتم آنکه مقصود مجرد قرب منزلت در نزد خداوند و رفعت شان
هشتم — باشد بی ملاحظه نفع و غیره و ثواب و عقابی چه این قرب در نزد اهلش محبوبتر باشد از هر چه بخیال اندر آید هشتم آنکه غرض شکر نعم موجوده باشد
و لیکن محرک اداء این شکر واجب زیاد شدن آن نعم باشد حسب وعدهٔ منجزیکه خداوند فرموده که و لئن شکرتم لازیدنکم نه بیرون آمدن
نهم — از عهدهٔ این واجب چنانچه گذشت نهم آنکه غرض باز شکر وجود نعمت باشد یا دفع نقمت و لیکن غرض از اداء شکر دوام و از دست نرفتن آنها
باشد و در [illegible] علیه السلام روایت کرده که پدرم علی بن الحسین علیه السلام هر گاه میدید [illegible] بسوی بعضی از ها
خود میخرید سلامتی خود را از خداوند با آنچه بیشتر [illegible] این [illegible] بر کاب میکرد [illegible] پس چون [illegible] خداوند را بر اسلام حمد [illegible] شکر
دهم — خداوند [illegible] تصدق میکرد با آنچه بیشتر بود دهم از اغراض نفع قلبی است از حیات و صحت و بیداری چه دل را مانند جسد حیات و موت
و صحت و مرض و خواب و بیداریست بلکه این اوصاف در او شدید تر باشد چه از مردن و مرض و خواب جسد ضرری بدل نرسد و از صحت و حیات
و بیداری او خیری نه بیند [illegible] اعضاء و جوارح بمیرند مردنیکه ضرر آن هزاران هزار بیش از مردن جسد است و همچنین از مرض و خواب
او چنین شوند [illegible] صدوق در توحید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود برای جسم شش حال است صحت
و مرض و موت و حیات و خواب و بیداری و همچنین است روح پس حیات او علم اوست و موت او جهل او و مرض او شک او و صحت او یقین
و خواب او غفلت او و بیداری او حفظ او است وایضاً در کتاب خصال از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود اگر پاکیزه شد دل
مرد پاکیزه میشود و خبیث شد دل خبیث میشود جسد وایضاً فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل که هرگاه او سالم و صحیح شد سالم میشود بسبب او سایر جسد
اگر ناخوش شد ناخوش میشود برای او سایر جسد و فاسد میشود و سایر صفات جمیلهٔ قلبیه و منابع جلیله باطنیه از صبر و رضا و تسلیم و تقوی و توکل و یقین

و ثبات

و ثبات و انشراح و طهارت و محبت و غیر اینها همه از ثمرات و اوراق شجرهٔ علم و یقین و بیداری دل است و یکی از اسباب تحصیل آنها که تمامی خلایق
بآن مکلفند صدقه است چنانچه آیهٔ مبارکه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون صریح است در آنچه اصل بر و نیکوئی است بقلب است
که همه برها از پرتو اوست و در دعای سجدهٔ ما بین اذان و اقامه وارد شده اللهم اجعل قلبی باراً بار خدایا بگردان دلم را مهربان بسیار خیر
فرمانبردار و در کتاب جعفریات مرویست از رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود بر چیزیست که نیکو شود با و نفس و آرام گیرد بسوی او دل وایضاً در
فصل اول از باب گذشته اشاره شد در شرح آیهٔ خذ من اموالهم الآیه که این فایده از نفعهای بزرگ صدقه است خصوصاً طمأنینه و آرامی دل [illegible] دعای
نبی صلی الله علیه و آله [illegible] صدقه چنانچه گذشت وایضاً حب خداوند جل و علا از اعظم فواید قلبیه بلکه نفعی در دنیا و آخرت فوق آن نباشد که گذشت
یازدهم نفع بدنی — [illegible] دادن مال [illegible] و بنا بر یکی از احتمالات آیهٔ شریفه و آتی المال علی حبه مال بدهد بر دوستی خدا یعنی بجهت پیدا شدن آن یازدهم
[illegible] که اگر کسی خواهد عمرش دراز و پیوسته بدنش صحیح و تندرست باشد و با امراض گوناگون مبتلا نشود بصدقه متوسل شود که بهترین سبب است و در کتاب
اعلام الوری روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت بیاموز مرا عملی که خداوند مرا دوست
دارد و خلق مرا دوست دارند و مالم زیاد شود و بدنم صحیح باشد و عمرم دراز گردد و با حضرت محشور شوم فرمود این شش خصلت است که محتاج است
بشش خصلت هر گاه خواهی خداوند دوست دارد پس از او بترس و پرهیز کن و هر گاه خواستی خلایق ترا دوست دارند
پس نیکی کن بایشان و اعراض کن از آنچه در دست ایشان است و اگر میل داری مالت انبوه شود پس زکوة آنرا بده و اگر بخواهی خداوند بدنت را صحیح
نگاه دارد پس بسیار تصدق کن و اگر خواستی [illegible] عمرت دراز گردد پس صلهٔ ارحام بکن و اگر خواستی محشور کند ترا خداوند با من پس طول ده سجده را پیش
دوازدهم نفع عرضی — روی خداوند ملک قهار و در بحار الانوار [illegible] رسیده که صلهٔ رحم و صدقه عمر را دراز میکنند دوازدهم آنکه قصد کند نفع عرضی را که در نزد
مردم محبوب و معظم باشد بجز بدن قلوب ایشان و منزل کردن و بزرگ بودن در آنها چنانچه حضرت مجتبی علیه السلام فرمود عجب دارم از آن کسانی که
میخرند بندگان را بدرهم و دینار و نمیخرند دلهای آزادگان را باحسان سیزدهم آنکه مقصود نفع مالی باشد و این فایده صریح آیهٔ سابقه است خذ
من اموالهم [illegible] چه از معانی ظاهرهٔ تزکیه نمو و زیادتی است که سبب آن صدقه است و گذشت در خبر دیلمی شاهد بر این مقصود و اخبار
بسیار وارد شده که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] روزی را بصدقه [illegible] و در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
که فرمود صدقه در روز مال را زیاد میکند [illegible] انفاق کن [illegible]
آنرا خداوند بجا [illegible] خواهد شد با ینکه انفاق کند در معصیت خداوند و در
نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده [illegible] پس تجارت کنید با خداوند بصدقه و این تجارت با خداوند
سرمایه و اسباب و آلات از او است [illegible] شروط تجارت که عمده آن نخوردن سرمایه است و صرف آن در خود و سرمایه
[illegible] قرض دادن [illegible] ضعف آن خرج [illegible] چنانچه گذشت
شروط عمده [illegible]
خود [illegible] تجارت [illegible] سودی نخواهد کرد چنانچه میفرماید تمثال و بعث
[illegible] در عدة الداعی مرویست که حضرت صادق [illegible]
[illegible] تصدق کن [illegible] گفت تصدق کن که خداوند بجایش میگذارد آیا ندانستی برای هر چیزی [illegible]
[illegible]
[illegible] تفسیر [illegible] روایت کرده که بنده [illegible]

خداوند

خداوند آن صدقه نزدیک ترازوی او آیند و حساب او برابرند و کفه حسنات او از اطاعت سبک باشد آن مرد فرو ماند حقتعالی آن صدقه او بیاورد و بر کفه حسناتش بنهد کفه گران بار شود و بر کفه سیئات بچربد بنده گوید بار خدایا این طاعت گران چیست که من خویشتن را میدانم طاعتی اینچنین کرده باشم خدایتعالی گوید این نیم خرماست که تو فلان روز برای من صدقه دادی من اینرا برای تو بپرورانیدم تا وقت درماندگی ترا فریادرس باشد ❊

چهاردهم آنکه غرض نفع مالی اخروی باشد چنانچه **شیخ** صدوق در امالی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در بهشت درختی است که از بالای آن بیرون میآید جامهای حله و از پائین آن اسبهای ابلق زین کرده لجام دار که بال دارند و سرگین و بول ندارند پس سوار میشوند برآنها اولیاء الله پس طیران میدهد ایشانرا در بهشت هر جا که بخواهند پس آنانکه از ایشان پائین ترند عرض کنند پروردگارا چه رسانیده بندگان ترا باین کرامت پس خداوند جل و علا میفرماید ایشان شبها ایستادند بعبادت و نخوابیدند و روزه میگرفتند در روزها و نمیخوردند جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند **و ایضاً** در آن کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آگاه باشید که هرکس تصدق کند بصدقه پس برای او بوزن هر درهمی مثل کوه احُد خواهد بود از نعیم بهشتی و بر این مضمون اخبار بسیار است که منتظر فاخصوص در باب سیزدهم خواهد آمد

پانزدهم آنکه غرض نفع عرضی و تحصیل جاه و اعتبار اخروی باشد و اجل آن محبوب بودن در نزد خداوند است **شیخ** حمیری در قرب الاسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود تمامی خلایق عیال خداوندند و محبوب ترین ایشان نزد او آنکه نفعش بیشتر رسد یا نفع بیشتر بعیال او رساند **و در** امالی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود رشک برده شده کسی است که سنگین گرداند بصدقات و خیرات میزانهای خود را **و در** ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام مرویست صدقه در شب آسان میکند حساب را

شانزدهم نفع جسد اخروی **شیخ** صدوق در ثواب الاعمال روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمین قیامت آتش است جز سایه مؤمن پس بدرستیکه صدقه او سایه می اندازد برا او **و ایضاً** در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود دوش عجایبی دیدم [illegible] پس آنحضرت ذکر فرمود اصنافی از امت خود را که بحالاتی دیده بود تا آنکه فرمود دیدم از امت خود مردی را که دفع میکرد شعله آتش و شراره او را بدست خود و روی خود پس صدقه او آمد پس سایه بانی شد بر سرش و پرده شد بر رویش **و ایضاً** در ثواب الاعمال از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود مبعوث میکند خداوند قومی را در زیر سایه عرش که روهای ایشان از نور و جامهای ایشان از نور و نشسته باشند بر کرسیهای نور پس خلایق بر ایشان مشرف شوند پس گویند اینان پیغمبرانند پس منادی از زیر عرش ندا کند ایشان پیغمبران نیستند پس گویند اینان شهیدانند پس منادی ندا کند از زیر عرش که ایشان شهیدان نیستند ولکن اینان گروهی اند که آسان میکردند کار را بر مؤمنین و مهلت میدادند کسیرا که در عسرت بود تا مال بدست آرد **شیخ** ابوالفتوح رحمة الله در تفسیر خود روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هر که مهلت دهد وام دار درویش را یا از مال او چیزی وضع کند خدایتعالی او را سایه کند در زیر سایه عرش آن روز که سایه نباشد مگر سایه عرش **و ایضاً** از حذیفة بن الیمان روایت کند که روز قیامت بنده را بیارند او گوید بار خدایا من در عمر خویش عملی نمیدانم بجز آنکه در دنیا مالی دادی من بر درویشان دست گیری کردم و چون نداشتند که قضا کنند من بر ایشان سختی نکردم خدایتعالی گوید من اولیترم که ترا دست گیرم که درمانده از بنده من در گذرید ابو مسعود انصاری گفت گواهی دهم که حذیفه این حدیث از رسول صلی الله علیه و آله شنیده **و ایضاً** بریده از آنجناب روایت کرده که گفت هر که وام دار معسر را مهلت دهد [illegible] او را صدقه [illegible] اول فرمودی هر روزی صدقه [illegible]

هفدهم نفع قلبی اخروی [illegible] والنهار سراً و علانیة

فلهم اجرهم عند ربهم آنانکه انفاق میکنند مالهای خود را بشب و روز نهان و آشکار پس مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و از اسم بردن مزد و حواله آن بانکه در نزد پروردگار است ظاهر میشود بزرگی شأن و عظمت قدر آن [illegible] تمامی نعیم جنت در جنب محبت و رضا و علوم و معارف بی انتها که خالص آن مختص اولیاء است [illegible] فرموده من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له اجر کریم حاصل ترجمه کیست آنکه قرض دهد خدا را قرض الحسنه پس خداوند آنرا دو چندان کند و برای او است مزدی نیکو **و در** جای دیگر میفرماید خداوند منفقین را وعده حسنی داده [illegible] جای دیگر فرموده اجر ایشان عظیم است و در جای دیگر فرموده و لسوف یرضی آنکه مال خود را تزکیه میکند برای جستن رضا خدایتعالی هر آینه خوشنود میشود و این رضا و خوشنودی از آن اجر کریم عظیم است که وعده داده خداوند بصدقه دهندگان و زیاده از این کلام در این مقام مناسب نیست **و در** [illegible] از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود سه چیز است که میرساند بنده را بخوشنودی خداوند کثرت استغفار و تواضع و فروتنی و کثرت صدقه

هیجدهم آنکه تصدق کند [illegible] چون زیارت ائمه انام علیهم السلام و حج بیت الله الحرام [illegible] و رافقت عالم بحلال و حرام و دیدن آیات عظام در بیداری یا خواب که سبب استحکام عقاید و داعی بر زیاد کردن اعمال و طاعات است [illegible] و دعا و امثال اینها که همه داخل است در آیه مبارکه فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری حاصل [illegible] هر آنکس که عطا کند و بپرهیزد از آنچه [illegible] و تصدیق کند بوعده ثواب خداوند پس آسان کنیم برای او راه سهل [illegible] باسانی بطاعات و خیرات برسانیم **و در** مکارم الاخلاق از معویة بن عمار روایت کرده که جناب صادق علیه السلام چون اراده میکرد حاجتی را پس پیش از آن صدقه میداد پس بو میکرد خوشبوئی آنگاه بمسجد میرفت و دعا میکرد برای آن حاجت **و در** کتاب بشارة المصطفی روایت کرده که آنجناب فرمود وا نگذارید صله آل محمد علیهم السلام از اموال خود هر که غنی است پس باندازه ثروتش و آنکه فقیر است باندازه درویشیش و هر کس [illegible] خداوند برآورد [illegible] حاجتهای او را پس صله و نیکی کند به آل محمد علیهم السلام و شیعه ایشان با حالیکه حاجت او بآن بیشتر باشد [illegible] ایمان است که صدقه از مقومات است چنانچه [illegible] در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود کامل نمیشود ایمان بنده تا آنکه پیدا شود در او ده خصلت نیکو شود خلقش و سخی گردد نفسش و نگاه دارد فضول قول خود را یعنی سخنان بی فایده دینی و دنیوی و بیرون کند زیادی مال خود را [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر گاه اراده کردی که خدای [illegible] **و در** مصباح متهجد شیخ طوسی در ضمن اعمال روز جمعه از جناب رضا علیه السلام عملی نقل کرده [illegible] چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه فرمود و در جمعه سر خود را بخطمی بشوید و نظیف کند [illegible] جامه خود را بپوشد و به نیکوترین خوشبوی خود را معطر کند [illegible] و از مالش الخ **و در** [illegible] سید علی بن طاؤس مرویست از کتاب علی بن اسمعیل [illegible] که او روایت کرده [illegible] علیه السلام که چون ماه رمضان داخل میشد در هر روز یک درهم صدقه میداد و میفرمود شاید که من دریابم شب قدر را [illegible] این صدقه را برای [illegible] چون شب قدر بر امام پوشیده نیست بلکه سبب بیان قدر و منزلت ایشان [illegible] است چنین کنند تا بر آن مقصد ظفر یابند چنانچه سید در انجا اشاره فرموده

نوزدهم آنکه صدقه کند [illegible] ثواب [illegible] رسیدن خیر این کار و جزای آن باو و دیدن [illegible] بانچه خداوند تبارک و تعالی درباره او صلاح داند [illegible] خطا کرده باشد [illegible] انسان در چیزی منفعتی بیند آنرا طلبد و خداوند حسب وعده آنرا [illegible] در امالی [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] در [illegible] شیخ [illegible] از آنجناب [illegible]

نماز ده شب یعنی در ده شب نماز مستحبی کردن و بر این مضمون اخبار بسیار است **بیستم** آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر دینی را چون
باب تمام ضرر دینی باستقلال یا بمشارکت شیطان است پس بدفع او دین از ضرر و مفاسد سالم خواهد بود چه آنکه ضرری باشد که
تمام آنرا برد چون کفر و شرک و نفاق یا از اجزاء و اعضای او بکاهد چون سایر معاصی و مبطلات اعمال **و در** [illegible] چند خبر مرویست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود آیا خبر ندهم شما را بچیزی که اگر او را بکنید دور شود از شما شیطان مثل دوری مشرق و مغرب
عرض کردند آری فرمود روزه روی او را سیاه میکند و صدقه پشت او را میشکند و دوستی برای خداوند و اعانت یکدیگر بر کردار نیکو میبرد
اصل و نسل او را و استغفار میبرد رگ دل او را از این جهت است که آنجناب فرمود چنانچه **در** ثواب الاعمال و غیره روایت شده یا علی بدرستیکه
صدقه مؤمن بیرون نمیرود از دستش تا آنکه رها میشود از لحیه هفتاد شیطان که تمام آنها امر میکنند او را که نکن یعنی صدقه مده بلکه بصدقه ضررهای
شیطانی را نیز توان برد چنانچه صدوق **در** ثواب الاعمال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود عابدی در بنی اسرائیل هشتاد سال
عبادت کرد پس مشرف شد بر زنی پس در دلش جا کرد پس فرود آمد و او را بخود خواند پس قبول کرد چون از کارش فارغ شد ملک الموت فرود
آمد پس زبانش در بند شد پس سائلی بر او گذشت اشاره کرد که بگیر گرده نانی را که در جامه او بود پس خداوند حبط کرد عمل هشتاد سال را بآن زنا و
آمرزید او را بآن گرده نان **و در** [illegible] آنکتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده حدیثی طولانی که در آخر آن فرمود بدرستیکه صدقه
در شب خاموش میکند غضب خداوند را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را **و در** [illegible] مواضع بسیاری از کلام مجید تصریح باین شده
چنانچه میفرماید بعد از امر بانفاق الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه و فضلا
شیطان وعده میدهد شما را بفقر و امر میکند شما را بگناه و خداوند در انفاق آمرزش از نزد خود و فزونی در مال و میفرماید ان
تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و یکفر عنکم من سیئاتکم
اگر ظاهر کنید صدقات خود را پس نیکو چیزیست از خصلت و اگر پنهان دارید او را و بدهید آنرا بدرویشان پس آن بهتر است برای شما
و [illegible] از شما چیزی از سیئات [illegible] کتاب [illegible] دخول الجنة جعفر بن احمد قمی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که فرمود صدقه [illegible] گناه [illegible] شده باشد چنانچه خاموش میکند آب آتش را **بیست و یکم**
آنکه قصد بآن دفع ضرر قلبی و رفع امراض باطنی را که ضرر و آزار آنها هزار بار بیش از ضرر جسمانی است خصوص مرض قساوت که سرمایه
بسیاری از آنهاست [illegible] از آن صلابت قلب و سختی و رحم نکردن او است بر ضعیف و مضطر و متأثر نشدن از آنچه باید از آنها رسید
و نپذیرفتن [illegible] مانند زمین سخت [illegible] تخم کردن و داخل کردن تخم در آن و اگر رحمت [illegible] چیزی از او نزدیک و دور
از سنگ سخت تر باشد و خداوند [illegible] بعضی دلها از سنگ سخت تر باشد چه از بعضی سنگها آب بیرون آید و پاره از آنها از ترس
خداوند فرو ریزد از دل سخت و قلب قاسی [illegible] که دورترین مردم از خداوند [illegible]
قاسیه اند چنانچه در باب [illegible]
در فقیه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر کس از شما دریافت کند قساوت را از دل خود پس [illegible] را نزدیک خود آرد
با او مهربانی کند و دست بر سرش مالد دلش نرم میشود باذن خدا تعالی پس بدرستیکه برای یتیم حقی است **و در خبر** روایت شده که او را بر
سفره بنشاند و بر سرش دست بکشد دلش نرم شود **و قطب** راوندی در لب لباب خود از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که در خود
قساوتی بیند اطعام کند ایتام را **و در** مشکوة الانوار [illegible] طبرسی مذکور است که شخصی شکایت کرد بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
قساوت قلب [illegible] مسکین را و دست بمال بر سر یتیم [illegible] مثل آن [illegible]

که صاحبش را از جمیع کارهای دنیا و آخرت باز میدارد و آن نیز بصدقه برود چنانچه **صدوق** در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمود هر که صدقه دهد در روز یا شب اگر در روز است روز او و اگر در شب است شب او خداوند دفع میکند از او هم را و بلای جلی و مردن بد را
و در ریاض الابرار سید نعمة الله جزائری مرویست از جناب سید الشهداء علیه السلام که فرمود بصحت پیوسته نزد من کلام رسول خدا صلی الله
علیه و آله که افضل اعمال بعد از نماز داخل کردن سرور است در دل مؤمن بچیزیکه در آن گناهی نباشد بدرستیکه من دیدم غلامی را که با سگی غذا میخورد پس
سبب آن از او پرسیدم گفت ای فرزند رسول خدا من غمگینم میخواهم او را مسرور کنم تا مسرور شوم چونکه آقای من یهودیست میخواهم از او جدا شوم پس آنجناب
دویست اشرفی بجهة قیمت او نزد صاحبش برد یهودی عرض کرد غلام فدای قدم مبارکت و این باغ از آن او و اشجار را نیز بر گردانیدم بجانب تو
قبول کردم و بخشیدم آنرا بغلام پس فرمود غلام را آزاد کردم و تمام اینها را باو بخشیدم پس از آن زن یهودی گفت اسلام آوردم و مهر خود را بشوهرم بخشیدم
پس یهودی گفت من نیز ایمان آوردم و این خانه را باو بخشیدم و آیه مبارکه خذ من اموالهم الایه نیز صریحست بر وجود این خاصیت در صدقه
چنانچه شرح آن در باب سابق گذشت **و یکی** از ضررهای قلبی که بصدقه و انفاق میرود کراهت لقاء خداوند در رسیدن اجل است و حال
آنکه اولیاء خداوند مشتاق لقای او و آرزومندند چنانچه **در** خصال از جناب باقر علیه السلام مرویست که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله آمد و گفت چه شده مرا که مرگ را دوست ندارم فرمود آیا برای تو مالی است گفت آری فرمود آنرا پیش فرستادی گفت نه فرمود از این
جهت است که دوست نداری مردن را **و در** کتاب جعفریات همین حدیث را از آنجناب روایت کرده و در آخر آن فرمود چون دل مرد نزد متاع او است
یعنی اگر فرستاد پس در آخرت است و دلش مایل باو است بجهة رسیدن بآن مال **و یکی** از ضرر قلبی که رفع میشود باو غفلت او است از ذکر خدا و
خلفای او و یاد معاد و عقبات او بسبب اشتغال بمال و صرف اوقات در جمع و تحصیل و حفظ و زیاد کردن او و متمتع بردن از او چه مال خصوص اگر زیاد
شود باز دارنده است از آنها چنانچه خداوند میفرماید الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر حاصل زیاد کردن مال شما را باز داشته و لهو انداخته
تا آنگاه که زیارت قبور کنید یعنی بمیرید و بآنجا روید بنا بر بعضی از احتمالات آیه پس مال را انفاق میکند تا از شر غفلت ایمن شود **و یکی** بیرون کردن محبت
مال از دل که جمع نشود با محبت خداوند و اولیائش چنانچه **صدوق** در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده حدیثی در خصال
محب اهل بیت علیهم السلام و آن بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت منهم از خصال دنیوی بغض دنیا است پس اگر مالی محبوب شد آنرا فی الله
میکند تا از شر محبتش که مانع بودن از آن محبت ها است محفوظ باشد **بیست و دوم** آنکه قصد کند از صدقه دفع ضرر جسد و رفع امراض
متفرقه او و این دوائی است الهی و تریاقیست آسمانی که جراحی مختوم هر مرض و هر کس بهر حال در هر زمان پیدا شود قلع کند و بلاهای [illegible] نیز ابر گرداند
و ستاره های منحوسه را از تأثیر بیندازد و بلکه مار و عقرب را بیجان و گرگ و شیر را پاسبان و عدوی خونریز را مهربان کند از سفر مشقت را ببرد و از صرصر
دریا از فرو بردن و آتش را از سوزاندن افکند و اگر نبود برای اثبات وجود مقدس خداوند و صدق رسالت حضرت ختمی مآب و خلافت آل
اطهار آنجناب و صدق جزا که برای اعمال مقرر و وعده فرموده اند آیتی و علامتی و معجزه و شاهدی جز آنچه در ثمره صدقه در این باب فرموده اند و کمتر کسی
است که در خود یا در دیگران آنرا بصحت نرسانده و آن ثمره را از این شجر نچشیده باشد هر آینه کافی بود **شیخ** کلینی در کافی از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود بدرستیکه خداوند یکتا نیست خدائی جز او هر آینه بر میگرداند بسبب صدقه درد و دبیله و سوختن و غرق شدن و ویران
شدن خانه و امثال آن و دیوانگی و شمرد هفتاد در از بلا را **و** از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که شخصی یهودی گذشت بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله پس گفت السام علیک حضرت فرمود علیک پس اصحاب آنجناب عرض کردند که او سلام کرد بر تو بمردن [illegible] حضرت فرمود [illegible]
نیز چنین رد کردم آنگاه فرمود بدرستیکه این یهودی را [illegible] پس یهودی رفته هیزم بسیاری جمع کرده [illegible]
نکرد که برگشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بگذار آنرا پس هیزم را گذاشت ناگاه ماری سیاه در میان هیزم بود که چوبی [illegible]

پس فرمود ای یهودی چه کردی امروز گفت کاری نکردم جز این هیزم را بدوش کشیدم و آوردم و با من دو نان خشک بود یکی را خوردم دیگری را صدقه دادم بمسکینی پس حضرت فرمود با آن خداوند مار را از تو دفع کرد و فرمود بدرستیکه صدقه دفع میکند از انسان مردن بد را و از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود مردی بود در بنی اسرائیل که او را فرزندی نشد پس از برای او پسری شد و باو گفتند که او در شب عروسی میمیرد پس مدتی بر آن پسر گذشت چون شب عروسی شد حسب الاتفاق بر پیرمردی ضعیف پس برو رحم کرده او را خواند و غذا داد پس آن سائل گفت مرا زنده کردی خداوند ترا زنده بدارد پس شخصی در خواب نزد آن مرد آمد و گفت از پسرت بپرس که چه کرده پس پرسید او خبر داد پدر را بآنچه کرده بود دیگر آن کس بخواب او آمد و گفت خداوند پسر ترا زنده داشت بآنچه بآن پیر کرده و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه صدقه بر میگرداند قضاء بلیه از بلاهای دنیا با مردن زشت صاحب صدقه هرگز نمیمیرد بمردن بدی علاوه بر آن در آخرت برای او ذخیره میشود و شیخ صدوق در عیون از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود گذشت عیسی روح الله بقومیکه آوازهاشان بلند شده بود فرمود چه شده اینجماعت را گفتند یا روح الله فلانه دختر فلان را میبرند برای فلان پسر فلان در امشب فرمود امروز چنین آوازی میکنند و فردا گریه خواهند کرد پس یکی از آنها پرسید چرا ای رسول خدا فرمود چون آن زن خواهد مرد امشب پس گویندگان آنجماعت گفتند راست گفته خداوند و راست گفته رسول او و منافقان گفتند فردا خیلی نزدیک است چون صبح شد آمدند زن را بحال خود دیدند که آسیبی باو نرسیده پس گفتند یا روح الله آنرا که خبر دادی باو دیروز که خواهد مرد نمرد پس عیسی فرمود خداوند آنچه خواهد میکند بردیم نزد آن زن پس رفتند بسوی او و بیکدیگر پیشی میگرفتند تا آنکه در خانه را کوبیدند شوهرش بیرون آمد حضرت باو فرمود از زن خود اذن بگیر برای ما پس بنزد زن آمد خبر داد او را که روح الله و کلمة خداوند بر در ایستاده با جمعی پس داخل پرده شد پس داخل شد آنجناب فرمود باو در این شب چه کردی گفت در این شب کاری نکردم جز آن کاریکه پیش میکردم سائلی میگذشت هر شب چیزی باو میرساندم که باو قوت میگرد تا شب دیگر بدرستیکه شب گذشته آمد و من مشغول بکار خود بودم و اهل من هم بکارهای خود اشتغال داشتند پس ندا کرد جواب ندادند تا اینکه مکرر ندا کرد چون سخنان او را شنیدم برخاستم بنحویکه مرا کسی نشناسد تا آنکه رساندم باو مثل آنچه میرساندم پس حضرت فرمود از مکان خود دور شو چون دور شد ناگاه افعی در زیر جامهای او بود مانند تنه خرما دم خود را بدندان گرفته پس حضرت فرمود بآنچه کردی خداوند این را از تو برگرداند و در ثواب الاعمال از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که فرمود در بنی اسرائیل قحطی شدید شد چند سال پی در پی در نزد زنی لقمه نانی بود در دهن گذاشت تا بخورد پس سائلی فریاد کرد ای کنیزک خدا گرسنه ام پس زن گفت صدقه میکنم در چنین زمانی پس آنرا از دهن خویش در آورد و بسائل داد و او را پسر کوچکی بود که هیزم میکرد پس بصحرا رفت گرگی او را ربود پس صیحه بلند شد مادر در پی گرگ دوید پس خداوند جبرئیل را فرستاد پسر را از دهن گرگ گرفت و بمادرش داد پس جبرئیل باو گفت ای کنیزک خدا آیا راضی شدی این لقمه را عوض آن لقمه و ایضا در آن کتاب روایت نموده که در خدمت آنجناب عرض ذکر کردند از دردی پس فرمود مداوا کنید ناخوشیهای خود را بصدقه و چه ضرر میرساند یکی از شماها را که تصدق کند بقوت روز خود بدرستیکه انداخته میشود بسوی ملک الموت منشوری بجهة قبض روح بنده مومنی پس صدقه میدهد پس باو میگویند بر گردان آن منشور را و ایضا در فقیه مرویست از آنجناب که فرمود بامدادان صدقه بدهید پس بدرستیکه بلاها را از صدقه نمیگذرد و هر کس صدقه بدهد اول روز دفع میکند از او خداوند شر آنچه از آسمان فرود میآید در آنروز و هر که صدقه دهد اول شب دفع میکند خداوند شر آنچه فرود میآید از آسمان در آن شب و ایضا در آن کتاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی صدقه بر میگرداند قضا را که محکم استوار شده و شیخ کلینی و غیره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود میان من و مردی قسمت کردن زمینی بود آن مرد صاحب علم نجوم بود و انتظار ساعت نیک میداشت پس در آن ساعت بیرون آمد و من بیرون آمدم در ساعت بد پس قسمت کردیم پس بهترین قسمتها برای من بیرون آمد پس آن مرد دست راست خود را بر دست چپ زد و گفت ندیدم مانند امروز هرگز گفتم وای بر تو چیست گفت من صاحب نجومم

تورا در ساعت بد بیرون آوردم و بیرون آمدم در ساعت نیک پس تقسیم کردیم بهترین قسمتها برای تو بیرون آمد گفتم آیا خبر ندهم ترا بحدیثی که خبر داد مرا بآن پدرم گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس خوش دارد که برگرداند خداوند از وی بدی روز او را پس در ابتدای آنروز صدقه دهد پس میبرد خداوند با آن بدی آنروز را و کسیکه دوست دارد اینکه ببرد خداوند بدی شب او را در اول شب صدقه دهد این بهتر است برای تو از علم نجوم تو و سید جلیل علی بن طاوس در فرج الهموم از ابن ابی عمیر روایت کرده که گفت من با بصیرت بودم در علم نجوم و طالع را میشناختم پس در تقسیم داخل میشد یعنی چون در ساعت نحوسه بکاری مشغول میشوم در نفس خود وهم بجهة بدی عاقبت آن پس از این شکایت کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام پس فرمود هرگاه در نفس تو چیزی پیدا شد بگیر چیزی را و صدقه بده بر اول مسکینی که ملاقات میکنی پس بدرستیکه خداوند دفع میکند از تو و در کتاب طب الائمه علیهم السلام روایت کرده که شخصی بخدمت جناب کاظم علیه السلام شکایت کرد که من در میان ده نفر عیالم که همه آنها ناخوش شدند پس حضرت فرمود مداوا کن ایشانرا بصدقه که نیست چیزی سریع تر در تاثیر از صدقه و نه پر منفعت تر از صدقه و در بحار از دعائم الاسلام مرویست که حضرت سجاد علیه السلام نظر کرد بسوی کبوتران یکروز پس فرمود آیا میدانید سبب اینکه این کبوتر را در حرم چیست گفتند چه بود آن ای فرزند رسول خدا فرمود در زمان قدیم مردی بود و خانه داشت که در میانش نخلی بود و کبوتری در شکاف آن آشیانه کرده بود پس جوجه میگذاشت آن مرد بالا میرفت و جوجه را میگرفت و میکشت و بر این کار بود زمانی طولانی و نفهمانید برای کبوتر نسلی پس آن کبوتر بخداوند شکایت کرد از آنچه از آن مرد باو میرسید پس باو گفته شد که اگر بعد از این بالا شد بسوی تو و جوجه تو را گرفت از نخل میافتد و میمیرد چون جوجه آن کبوتر بزرگ شد آن مرد بالا رفت و کبوتر ایستاده انتظار میکشید که چه باو میکنند چون بر شاخه بر آمد گدائی بر در خانه ایستاد پس فرود آمد و باو چیزی داد پس بالا رفت و جوجه را گرفت و پائین آمد و آزار کشت و آسیبی باو نرسید کبوتر گفت خدایا این چه بود پس باو گفته شد که آن مرد جان خود را تدارک کرد بصدقه پس از او دفع شد و بزودی خداوند نسل ترا زیاد میکند و قرار میدهد تو را و آنها را در جائیکه حرکت داده نشود از آنها چیزی تا روز قیامت یعنی نتوان آنها را از جای خود حرکت داد چه رسد بکشتن و آن کبوتر را آورد در حرم و در آنجا او را جای داد و در این مضمون اخبار بسیار است

بیست و سیم آنکه قصد کند بانفاق دفع ضرر را از عرض و ناموس چه حفظ آن چون حفظ بدن واجب است سید فضل الله راوندی در کتاب دعوات از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر نیکی حسنه است و آنچه نگاه دارد با آن مرد عرض خود را نوشته میشود برای او آن صدقه و ابن شهر آشوب در مناقب از کتاب انس المجالس نقل کرده که فرزدق آمد خدمت امام حسین علیه السلام هنگامیکه از مدینه بیرون رفت پس حضرت چهار صد اشرفی باو داد عرض کردند که او شاعریست فاسق فرمود بهترین مال تو آنست که باو نگاه داری عرض خود را حضرت رسول صلی الله علیه و آله کعب بن زهیر را جزای نیک داد و در باره عباس بن مرداس فرمود ببرید زبان او را از جانب من یعنی بدهید آنقدر که ساکت شود و هر دو شاعر بودند و در تفسیر امام علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود معروف که نگاه دارید بآن ناموس خود را حفظ کنید عرض خود را از زبانهای بدگویان مردم مانند شعرای پست و غیبت کنندگان عرض مردم که باز دارید ایشانرا پس آن نیکی محسوبست برای شما در صدقات

بیست و چهارم آنکه مقصود از انفاق دفع ضرر باشد از مال موجود و حفظ آن از ظلم و دزد و غرق شدن و آتش و گم شدن و غیر آن از اسباب تلف و هلاکت چنانچه گذشت در قصه جناب صادق علیه السلام و تجاریکه در سفر خدمت آنجناب بودند و از دزدان ترسیدند باو حضرت بعضی را صدقه کردند باقی محفوظ ماند و در تجارت ربح فراوان بردند و در بحار از مکارم الاخلاق و غیره از آنجناب مرویست که فرمود من ضامنم برای هر مالیکه هلاک میشود در دریا و صحرا بعد از اداء حق خداوند در آن مال از آنکه تلف شود و فرمود صدقه بر میگرداند قضاء محکم شده از آسمان و مخفی نماند که حق خداوند در مال منحصر نیست بواجبات چون زکوة و کفاره بلکه هر مالیرا که به بنده داد حق صدقه در آن [illegible] چنانچه [illegible] در کنز [illegible] از آنجناب روایت که فرمود ملعونست [illegible] کسیکه [illegible] خداوند باو مالی را پس صدقه ندهد از آن مال [illegible]

از نماز ده شب. و در کتاب خصال الانبیاء از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود در بنی اسرائیل مردی صالح بود که زن صالحه داشت پس در
خواب باو گفتند خداوند تبارک و تعالی معین کرده برای تو از عمر فلان مقدار از سال مقرر کرده که نصف عمر تو در فراوانی و نصف دیگر در تنگی باشد پس
اختیار کن برای نفس خود یا نصف اول را یا نصف آخر را مرد گفت مرا زن صالحه ایست که شریک من است در معاش پس با او مشورت میکنم درین امر
بار دیگر نزد من بیا تا ترا خبر دهم چون صبح شد مرد بزنش آنچه در خواب دید گفت زن گفت ای مرد اختیار کن نصف اول را و تعجیل کن در رسیدن عافیت را شاید
خداوند رحم کند ما را و نعمت را بر ما تمام کند چون شب دوم شد همان شخص در خواب او آمد پس گفت چه اختیار کردی گفت نصف اول را گفت این برای
تو باشد پس دنیا از هر طرف باو رو کرد چون نعمت او فراوان شد زن آمد و گفت خویشان خود و پریشانها را صله ده و نیکی کن همسایه و فلان برادر ترا چیز بخش
چون نصف عمر در گذشت و حد آن وقت معین تمام شد همان شخص سابق را در خواب دید پس باو گفت بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی شکر تو را کرد در این
کار و تتمه عمر تو در فراوانی خواهد بود مانند عمر گذشته مؤلف گوید مخفی نماند که زنان از آنجا که در عقل ناقص و در رای ضعیف پس در دین ناقص
باشند چه دین تابع عقلست چنانچه در کافی از علی علیه السلام مرویست که جبرئیل نازل شد بر جناب آدم و گفت ای آدم من مامورم که ترا مخیر کنم
یکی از سه را که آنرا اختیار کنی و آن دو را بگذاری پس آدم بجبرئیل گفت که آنها کدامند گفت عقل و حیا و دین پس آدم گفت من عقل را اختیار کردم پس جبرئیل
بحیا و دین برگردید و گفت واگذارید عقل را گفتند ای جبرئیل ما مأموریم که با عقل باشیم هر کجا که باشد گفت پس بکار خود باشید و عروج نمود و چون از دین و
عقل ناقص باشند قوه شهوت ایشان بهر چیز از اکل و شرب و مضاجعت و برتری و غیر آن بحد کمال باشد چه این قوه را زجر نکند و نگاه ندارد آن دو که خود ناقص‌اند
و چون زاجری ندارد لابد ترقی کند و زیاد شود پس باب بزرگ شیطان که بآن مسلط شود بر بنی آدم که باب شهوت است بایشان چنان باز و بی مانع
شود که بتمام عساکر در آنجا در آید و تمام حواس و قوی و اعضای آنها را فرو گیرد پس تمام همتشان چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود زینت حیوة دنیا
خواهد بود بلکه خود آنجاعت جندی شوند از جنود او که بدست ایشان کند آنچه کند چنانچه خود گفته که زنان تیر زهر آلود منند که هر گز خطا نمی کنند و دام
منند و در دشنان چشم من و قوت پشت من و در تفسیر آیه شریفه واجلب علیهم بخیلک و رجلک بتاز ای شیطان بر بنی آدم سواران
و پیادگان خود ذکری از ایشان شده و از اینجا معلوم میشود جهت آنکه در شرع مقدس ریاسات و سیاسات دینویه و دینیه بایشان مفوض نشده بلکه در
آیه شریفه و لا تؤتوا السفهاء اموالکم یعنی بجردان اموال خود را مدهید داخل شده که زنان مال خود را مدهید و او را داخل در سفها شمرده‌اند پس
اگر مال را نهی فرموده سایر اموال بطریق اولی که بایشان ندهند و نسپرند و لذا فرمودند طاعت زنان شوم است یا پشیمانی آورد و برای تنبیه امت عمل حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چنان بود که در کارها از ایشان مشورت میکرد آنگاه مخالفت مینمود و در کتاب فقیه مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود
معاشر الناس اطاعت نکنید زنان را در هیچ حالت و ایمن نکنید ایشان را بر هیچ مالی و نگذارید ایشان را که تدبیر کنند امور عیال را زیرا که اگر ایشان را
گذاشته شود بخیال خود بهلاکت می اندازند و تعدی میکنند امر مالکه را زیرا که یافتیم ایشان را که ورعی نیست بر ایشان چون بچیزی حاجت دارند
صبری نیست برای ایشان چون شهوتشان بهیجان آید گردنکشی لازم ایشان است اگر چه پیر شوند و خود بینی چسبیده است بایشان هر چند عاجز شوند خوش نود نشان
در فروختن است شکر نمیکنند انعامهای بسیار که بایشان داده شده هر گاه از یکی ایشان امتناع کنند نیکی را که بایشان کرده‌اند فراموش می کنند و بدیرا حفظ
می کنند و پی در پی بهتان زنند و پیوسته در طغیان باشند و برای شیطان صید نمایند پس با ایشان مدارات کنید در هر حال و در گفتار با ایشان
نیکوئی کنید شاید نیکو کنند کارهای خود را چون شهوتشان بغایت و دین و عقل ناقص و در تدبیر کار و بر آوردن آنچه در رفع آزار شهوات خود عاجز و ضعیف
لهذا سپرده شدند بمردان که هم ضروری حاجاتشان را بر آرند و هم از تعدی و طغیان حفظ نمایند و آنچه تاکید و تشدید فرمودند در پنهان کردنشان در
خانه و پرده و نرفتن بحمام و عروسی و گوش نکردن بنغمه‌ها و ایشان و اگر بیاکت نشوند وعده دروغ بایشان دهند و بالجمله با این همه عایب
و نقصت و نهایت تحرز از مکالمه ایشان و دیدن و شنیدن آنکه هلاک اولاد آدم از اول خلقت تا انقراض دنیا غالباً بواسطه یا بلا واسطه از

ایشان بوده و خواهد بود نشود که این جنبه را بظاهر خود واگذاشت بلکه ناچار هم از تجهیزات و مجامعی که بتوان جمع کرد میان او و اخبار گذشته
و صریح عقل و وجدان و در احادیث بسیار وارد شده که فرمودند تباه نشده مالی در صحرا یا در دریا مگر بجهة ندادن زکوة او پس چون اعطا نمیکنند
اموال خود را از زکوة بیست و پنجم آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر قلبی اخروی را چنانچه خداوند تعالی میفرماید الذین ینفقون اموالهم
فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم
و لا هم یحزنون آنانکه انفاق میکنند اموال خویش در راه و کار دین خدا پس از پی در نمی آرند آنرا که داده‌اند منتی و نه رنجی مر ایشانرا
راست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و هیچ ترسی نیست بر ایشان و اندوهگین نشوند برای اولیهی است چنانچه سائل را از منت امید
واندوهگین نشود چنانچه سائل را اندوهگین نکرد با ذیت و این خوف و حزن دو ضرر قلبی و عقاب نفسانیست که از همه دردها و عقابها عظیم تر و مشکل تر و
با دوام تر و هیچ عقابی از آنها جدا نشود و باشد که آنها باشد بی المی دیگر و بر فتن آنها همه عقابها و دردها برود و انفاق کنندگان ترس ندارند که
ایمان از ایشان برود یا شیطان بر ایشان مسلط شود یا اعمال ایشان تباه یا داخل در جهنم شوند یا پیش از آن در برزخ و قیامت الم بایشان برسد
و اندوهگین نباشند بجهة رسیدن چیزی از مکروه بایشان یا رفتن عطاهای خداوندی و نعیم بهشتی از دستشان یا کم شدن آنها یا کوتاهی بودن آنها که در
السرای دار السلام است از همه آفات محروس و مصون است و از آنچه شدائد و اهوال روز حشر چیزی بایشان نرسد که سبب حزنشان شود چنانچه
میفرماید لا یحزنهم الفزع الاکبر و باین وعده و بشارت در اینجا و در آنجا نیز پیوسته ملئکه بایشان گویند الا تخافوا و لا تحزنوا در وقت
مردن و در قبر و در روز قیامت وارد شده که ملائکه بایشان گویند محزون نباشید بجهة آنچه گذاشتید در دنیا از اهل و اولاد و اموال بیست و ششم
آنکه غرض از انفاق دفع عقاب و ضرر جسمانی اخروی باشد چنانچه در اخبار بسیار رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بپرهیزید از آتش جهنم هر چند
بپاره یا نصف خرمائی باشد و در تفسیر علی بن ابراهیم از آنجناب روایت کرده که فرمود صدقه افضل است از روزه و روزه سپر است از دوزخ
و شیخ کلینی و شیخ طوسی و غیر ایشان از حضرت کاظم علیه السلام صورت وقفنامه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجهت مال ینبع خود نوشته
نوشته بود روایت کرده‌اند و مشتمل است بر وقف و صدقه و عتق از اقسام بر و اول آن چنین است هذا ما اوصی و قضی فی ماله عبد الله
علی ابتغاء وجه الله لیولجنی به الجنة و یصرفنی به عن النار یوم تبیض وجوه و تسود وجوه الخ او جزء بیست
وصیت کرده باو و اجراء اشته در مالش بنده خدا علی علیه السلام بجهة رضای خدا تا آنکه داخل کند مرا بسبب آن کار در بهشت و بگرداند مرا بسبب آن از
و بر گرداند آتش را از من در روزیکه سپید شود در آن روز رویها و سیاه شود در آن روز رویها و در کتاب جعفر بن محمد شریح از جناب صادق علیه السلام مرویست که
فرمود [illegible] که بندگی کرد خدا برای او بهشت را واجب کرد برای او و قصد کردن چیزهائی را که بآن نزدیک شود بخدا و بدل آنها امید
[illegible] بر گرداند روی مرا از آتش و بر گردانی آتش را از روی من [illegible] آنکه در [illegible]
[illegible] است گفتند چرا یا رسول الله فرمود چون اطعام طعام میکرد و شربت [illegible]
[illegible]
[illegible] بر او [illegible]
[illegible] مرویست که فرمود [illegible] بآنکه مرا آتشی [illegible]
[illegible] قیامت که مروان [illegible] بر او شعله آتشی که بزرگتر است از هیچ کوههای دنیا [illegible]
کرا [illegible] است [illegible] که مواسات کرده بود با آن برادر مؤمنی در حالت شدت و تنگی [illegible]
[illegible] آن شعله آتش و [illegible] حرارت و دود آن [illegible]
و در [illegible] روایت [illegible] مرویست که فرمود [illegible] پروردگار [illegible]

نیز نگاه میکند بنده بسوی پیش فرستاده خود پس نمی بیند جز آنچه پیش فرستاده یعنی از کردار و اعمال نیک یا زشت و نظر میکند بطرف راست پس نمی یابد جز آنچه پیش فرستاده پس نظر میکند بسمت چپ پس نظرش بآتش دوزخ می افتد پس بپرهیزید از آتش هرچند بنصف خرمائی باشد پس اگر نیافت یکی از شما از این چیزی [illegible] یعنی چون صدقه مالی نیست پس از آتش کناره کند بصدقه زبان بملایم با اخوان و سائل بقول نیک و کرار گذشت و خواهد آمد که تفهیم مسئله و کلمه حکمتی بجاهل و گمراه بهتر است از [illegible] در باب چهارم در حدیث حضرت فاطمه علیها السلام در جواب آن دختر که از جانب مادر خود آمده مسئله پرسیده [illegible] آمد در آخر مقام دوم خبری طولانی از آنجناب که فرمود بر در هشتم دوزخ نوشته سه کلمه من حرام برسعی و کوشش کنندگان در عبادت من حرام بر روزه گیرندگان من حرام بر صدقه دهندگان و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مؤمنی در مملکت جباری بود پس حریص شد آن جبار در اذیت او پس فرار کرد از او بسوی مملکت کفار و منزل کرد در خانه مردی مشرک پس او را جای داد و ملاطفت نمود و مهربانی کرد چون [illegible] [illegible] که در بهشت من برای تو جای بود هر آینه تو را جای میدادم در آن و لکن بهشت حرامست بر آنکه بمیرد در حالت شرک [illegible] آتش او را [illegible] راوی گفت از بهشت فرمود از هر جا که خدا بخواهد **بیت و هفتم** آنکه دفع کند از او [illegible] روی را چون نیکی از عذاب حساب و شرمندگی عتاب و اطفاء نائره غضب جبار و سلامتی از آتش قهر خداوند قهار اگرچه آنرا اقتضاصی جنبت بالتمرای و لکن چون بروز و ظهور آن برای کافه عباد در آنجا خواهد بود لهذا در سلک مضرات آخرت کشیده شده هر سخت و شدیدیکه بنظر آید بالاتر از آن چیزی نیست که از او سخت تر باشد تا برسد بغضب خداوند قهار [illegible] بلکه [illegible] و در [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که عیسی علیه السلام بحواریین فرمود اشد اشیاء غضب خداوندی است و از خواص صدقه [illegible] در شب فرو نشاندن و خاموش کردن شعله غضب الهی است چنانچه **شیخ عیاشی** و صدوق از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت بیرون رفت حضرت صادق علیه السلام در شبی که آسمان باریده بود و قصد کرد ظله بنی ساعده را یعنی سایبان بنی ساعده را که روز در گرما در آنجا جمع میشدند در شب فقرا و غربا در او میخوابیدند پس در پی آنجناب رفتم ناگاه از او چیزی افتاد فرمود بسم الله بار خدایا آنرا بما برگردان پس [illegible] سلام کردم فرمود معلی گفتم آری [illegible] فرمود دست بمال هرچه یافتی بمن ده [illegible] پس نانی چند یافتم [illegible] بآنجناب میدادم [illegible] نانها و با آنجناب بود انبانی پر از نان پس گفتم فدایت شوم [illegible] فرمود من سزاوارترم باین از تو ولیکن بیا با من گفت پس آمدیم بظله بنی ساعده [illegible] پس آنجناب پنهان میکرد یک یا دو نان را در زیر جامه هریک از آنها تا آنکه بآخر رسید پس برگشتیم گفتم فدایت شوم [illegible] شیعیانند فرمود اگر حق را می شناختند هر آینه مواسات میکردیم با ایشان [illegible] و هرچه داشتیم [illegible] نکرد خداوند چیزی را مگر آنکه برای او خزینه داری مقرر فرمود که او آنچیز را در خزینه میگذارد جز صدقه پس [illegible] خداوند [illegible] و چنین بود پدرم که هرگاه تصدق میکرد بچیزی میگذاشت آنرا در دست سائل پس میگرفت آنرا و میبوسید و میبوئید آنرا [illegible] صدقه می افتد بدست قدرت خدا پیش از آنکه بیفتد بدست سائل پس خوش داشتم که بگیرم آنرا که خداوند آنرا گرفته زیرا که خداوند [illegible] صدقه بدرستیکه صدقه شب خاموش میکند غضب پروردگار را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را و صدقه روز [illegible] زیاد میکند در عمر **و صدوق** در خصال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ایستاد ابوذر در نزد کعبه پس گفت من جندب پسر سکنم پس در او را مردم گرفتند پس گفت اگر یکی از شما قصد سفر بکند هر آینه بر میدارد از توشه آنقدر یکه اصلاح کند او را پس در سفر روز قیامت آیا نمیخواهید چیزی که اصلاح کند شما را [illegible] [illegible] [illegible] روزه بگیرید روز [illegible] سخت گرما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وخندان

بیت و هفتم

صدقه [illegible]

صدقه ای مسکین از روزیکه سخت است قرار ده دنیا را دو درهم که انفاق کنی یکدرهم را بر عیال خود و یکدرهم را پیش بفرست برای آخرت خویش و درهم سیم ضرر میرساند و نفع نمی بخشد پس آنرا مخواه و بگردان دنیا را دو کلمه کلمه برای طلب حلال و کلمه برای آخرت و سیمی ضرر دارد و نفع نمیدهد مخواه آنرا پس گفت مرا هم روزیکه درک نکردم او را و خواهد آمد که غرض ابوذر رحمة الله مثالست والا جمیع خطرات و لحظات و خطورات و سکنات و حرکات ایشان بتائید جل و علا بوده برای تحصیل نفعی از منافع محلله دنیا برای خود یا غیر و یا برای آخرت سیمی نداشت **و در** امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه بنده چون بمیرد ملائکه میگویند چه پیش فرستاده و مردم میگویند چه پس واماند پس پیش بفرستید زیادی مال خود را که بماند بجهت شما و همه را نگذارید که ضرر آن بر شما است بدرستیکه محروم کسی است که از خیر مالش محروم شود و در شک برده شده کسی است که مسکین کند بصدقات و خیرات میزان خود را و نیکو کند بآن صدقات در بهشت خوابگاه خود را و پاکیزه کند بر صراط بجهت آن صدقه راه خود را **بیت و هشتم** آنکه حفظ کند از انفاق سپردن بخداوند که آمال را در نزد حضرت مقدسش محفوظ و بعنوان ودیعه گذاشته شده که در روز تنگی و احتیاج بآن باو برگرداند چنانچه خداوند وعده داده که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و لنجزین الذين صبروا اجرهم باحسن ما كانوا يعملون آنچه در نزد شما است بریء و نابود میشود و آنچه در نزد خداوند است باقی است و هر آینه جزا میدهیم البته مزد شما را به بهتر از آنچه بوده که میکردید و در کلمه لنجزین که با لام و نون تاکید است و عده منجز صریحیست در تلف نشدن آنچه برای خداوند داده شد **و شیخ** ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که چون امیر المؤمنین علیه السلام از دفن صدیقه طاهره علیها السلام فارغ شد بقبرستان رفت و فرمود سلام بر شما ای اهل گورها مالهای شما تقسیم شد و سراهای شما را ساکن شدند و زنان شما شوهر کردند این خبر آنست که در نزد ما است خبر آنکه نزد یک شما است چیست هاتفی آواز داد که هرچه خوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه باز گذاشتیم زیان کردیم **و** رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از مال تو ترا نصیبی نیست الا آنچه خوردی و فانی کردی یا پوشیدی و کهنه کردی یا صدقه دادی و بگذرانیدی **و در** جامع الاخبار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی را در حجره عائشه بکشت درویشان مدینه خبر یافتند می آمدند و میخواستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله میداد چون شب درآمد از آن گوسفند هیچ نمانده بود مگر گردنش عائشه را پرسید که از این ذبیحه چه مانده گفت هیچ نماند مگر گردنش مانده فرمود بگو همه ماند مگر گردنش **بیت و نهم** آنکه چنین قصد کند ولیکن غرضش از سپردن بودن او امانت در خزانه الهی که بعد از مردنش بفرزندانش برسد چه کثرت محبت باولاد مقتضی رعایت و حفظ آنها است از شداید فقر و پریشانی و ذلت سؤال از مخلوق بر ماندن مالها ایشان و هرچه جمع کند و بگذارد در عرصه تلف و فساد و خیانت دیگرانست و در آن هیچ یک آن مقصود ابدا حاصل نشود چه بسیار دیده و شنیده و شده که ذخیره کردند و اولاد خود را بآن سپردند از آن مال جزو بال برای خود و حسرت برای وارث نتیجه نداد و ودیعه الهیه از طرق حوادث محروس و از هلاک و ضیاع مصون مدت نگاهداری و زمان صلاح رد را بهتر داند و آنچه را خداوند بداند از فساد و اذیت عاری و هرگز ضرری بگیرنده نرساند **و در** عدة الداعی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ بنده نیکو نمیکند صدقه خود را یا صدقه نیکو نمیدهد در دنیا مگر آنکه به نیکوئی جانشینی میکند خداوند بر فرزندان او پس از او **و سی ام** آنکه قصد کند از صدقه بر زنده و مرده تازه گذشته و نزدیک و دور پیدا شدن حقی بر گردن آنها تا آنکه روز بازپسین هنگام شفاعت مؤمنین از پرتو انوار شفاعت ایشان نوری برده و بجهت آن حق او را از ذوی الحقوق خود شمرده بلکه در دنیا از فیض دعا و اعمال صالحه آنها محروم نماند و از الطاف الهیه و رحمتهای خاصه که بر ایشان نازل شود او نیز شریک گردد **و شیخ** جلیل سبط شیخ طبرسی صاحب تفسیر در مشکوة الانوار از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه مؤمنی از شما در میگذرد باو مردیکه امر شده که او را بآتش اندازند پس میگوید الفلان [illegible] [illegible] میگیرم [illegible] پس [illegible] میگوید [illegible] را پس خداوند امر میکند پس او را میگذارند **و نیز** از آنجناب روایت شده که فرمود می آورند شخصی را در روز قیامت که یک حسنه ندارد پس باو میگویند بخاطر بیاور آیا برای تو حسنه هست میگوید هرآینه نیست جز آنکه فلان بنده مؤمن تو گذشت بمن و آبی خواست و آب دادم او را [illegible] نماز کند [illegible]

بیت و ششم

بیت و هشتم

[illegible]

آن بنده را بخوانند میگوید داری پس خداوند میفرماید امرزیدم ترا ببنده مرا داخل بهشت کنید و ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود چون بنده
مؤمن در روز قیامت جستجو کن و نظر کن در صفحات مردم پس هر که شربت آبی بتو داده یا لقمه خورانیده تو را همچنین و چنان کرده تو پس دست او را
بگیر و داخل بهشت کن پس او میگذرد و بر سر طه با او خلق بسیار است پس ملائکه میگویند کجای ای بنده خدا پس خداوند میفرماید برو او را بیاورید برای بنده
من پس او را حاضر کنند و ایضا روایت نموده که جناب باقر علیه السلام بجابر فرمود ای جابر اعانت مجو مگر برای کاری بدشمن ما و از او طعامی مخواه
و شربت آبی مطلب آگاه باش که او را مخلد میسازند در آتش پس میگذرد با و مؤمن پس میگوید ای مؤمن آیا نکردم تو چنین و چنان پس حیا میکند از او پس نجات
میدهد او را از آتش و در امالی مفید ثانی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اعراض نکنید از فقرای شیعیان ما پس بدرستیکه فقیر از ایشان
بر اینها شفاعت میکند در روز قیامت در مثل ربیعه و مضر و ایشان دو طایفه بزرگی هستند از عرب که در کثرت جمعیت بایشان مثل میزنند و مخفی نماند که
چون برای هر یک از مؤمن مقامیست معلوم و درجاتیست مخصوص که رسیده با آن بفطرات اصلیه و اعمال شایسته و اخلاق پسندیده و معارف حقه خود و اگر کسی
از خوان نعمت ایشان چیزی خورده و از سخن لباس ایشان لباسی پوشیده و در ناحیه قصور ایشان منزل گزیند با دست خالی از کردار و گفتار و سیرت نیک پس
کار یگانه بایشان که رشته در میان پیوسته و از بهر علیم ثواب شجاعت جوئی بدل خود جاری کند تا آنچه از چشمه فیض الهی در آن نهر ریزد بهره یابد و رسد و بهر مقام کریم
و محل عالی که ایشانرا بد نیز با خود کشند و شیخ صدوق در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بعد از ذکر حقوق واجبه مؤمن
پس هرگاه بجا آوردی آنرا وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او متصل است بولایت خدا و مؤید این مقام آثار و اخبار از صدقه و انفاق مستفیضه است
چه هرگاه بذل مال در جهاد است اثر کند و آشنا را مهربان و با اثر کند پس آدمی سزاوار تر است با این تاثر و شیخ حمیری در قرب الاسناد از آنجناب روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت بقبری که میکندند آنرا و از سختی زمین و تعب کندن نفس آنکه میکندند در پی شده بود فرمود برای که میکنی این قبر را گفت برای فلان بن
فلان پس فرمود زمین سخت نمیشود بر تو زیرا که والله او شخص نرم و خوش خلق بود پس زمین نرم شد تا آنکه او را با کف دست میکندند پس فرمود بتحقیق که این شخص دوست
میداشت میزبانی و نیکوئی کردن با همسایه و میزبانی و اکرام میکند همسایه از مؤمن پرهیزکار و شواهد این مدعی در اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار است و پوشیده
نماند که بیشتر مردم تباه روزگار بمضمون آیه شریفه و لکن اکثر الناس انفسهم یظلمون نامشان در دفتر ظالمین ثبت و در زمره ستمکاران محشور
خواهند بود و ظالمین از فیض شفاعت محروم چنانچه خداوند فرموده و ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع ستمکاران را خویشی و شفیعی مطاع نباشد
در قیامت که دستشانرا بگیرد و بی حمیم و شفیع و صدیق کار در آنسرا پیش نرود و راهی بجنت و رضای ایزد باز نشود و لذا اهل دوزخ در مقام حسرت میگویند
گویند فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم از این بلا ما را فرجی و از این تنگی ما را مفرجی نباشد چه نه شافعی داریم و نه صدیقی و نه خویشی و این
قرابت و خویشی که خداوند خبر داده که برای ظالمین نیست و دوزخیان آرزوی آن کنند پیوند نسبی با اهل تقوی است که از کثرت عصیان و بدکیشی و خلاف
با ایشان رشته نسب از بریده باشد و قرآن مجید فرموده انه لیس من اهلک ای نوح این پسر عاصی از اهلبیت بیرون است تو اشتاده در حق او نرسیده
باشد که اگر رسیده آن قرابت بمباینت مبدل شود چنانچه هر صداقت و رفاقت که از روی تقوی نباشد در آنسرا بعداوت برگردد الاخلاء
یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین یعنی دوستان در قیامت با یکدیگر دشمن شوند مگر آنانکه دوستی شان از راه تقوی شود چه
[illegible]

قالوا و هم فیها یختصمون تالله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین و ما اضلنا الا المجرمون
فما لنا الخ پس برو در افکنده شود در دوزخ گمراه کنندگان از بتان و غیر آن و گمراهان و تمام لشکر شیطان و گویند در حالتیکه در جهنم با یکدیگر
مخاصمه کنند بخدا قسم که بودیم ما در گمراهی آشکار هنگامیکه برابر میکردیم و میدانستیم شما را با پروردگار جهانیان و ما را گمراه نکرد مگر گناهکاران پس
چنانچه هر صدیق و خویش بکار نیاید بلکه اگر صداقت بی تقوی و دیانت باشد مضر شود و با عصیان مؤمنان و مقرب تر از نسبت که بشفیع حقیقی
از سلسله انبیاء و اوصیاء و ملائکه مقربین نیز آنگاه در مقام شفاعت بزبان حال یا مقال در آید که از کثرت جرایم رشته نسبت و پیروی از هم گسسته
و متابعت برداشته شده باشد و از روی ورع و سداد و تشبه در مقداری از کردار و رفتار در دفتر تابعین و حواشی ثبت شده که فی الحقیقه انا منهم
بشان اهانت با شفاعت و از لوازم تشریف و احترام ایشان اکرام و احسان با ایشان باشد چنانچه در اخبار رسیده که فرمودند ما را اعانت
کنید یعنی در شفاعت بورع و سداد و عفت و کوشش در عبادت و فرمودند آنچه رنگینید که خود را در قیامت [illegible] که ما را با شفاعت خواهد رسید
چون شفیع نشد ندیده خصم شوند پس وای بر آنکه شفیع او خصم شود پس تمام همت خردمند عاقبت بین در این [illegible] باشد و ذخیره کردن
و مهیا نمودن این سه طایفه از برای روز تنگی پس تا تواند از اهل دیانت و فقرای مؤمنین صدیق و رفیق گیرد و احسان و اکرام و انفاق و مواسات
و ایثار بمال و جاه و بدن در هر حال برای مرده و زنده آنها در حیوه و بعد از مردن خود بوصیت و کردن صدقات جاریه و خیرات باقیه تا بر خالق
ایشان صاحب حق شده در آن روز بسنجر آن حقوق ادا شود به بهتر و بیشتر از آنچه کرده بود و از این جهه اهل البیت عصمت علیهم السلام که هر که بگیرد
برای فایده برادری در راه خدا اگر خانه در بهشت برای خود و در کتاب اخوان صدوق مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود آیا نمی
بخشد آنکه پیش فرستاده ندارد گفتند یا رسول الله برای هر کسی پیش فرستاده ایست فرمود آری بدرستیکه پیش فرستاده مرد برادر او است در
راه خداوند و در ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که زیاد کنید یا بگیرید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی دعای مستجابی است
و فرمود زیاد بگیرید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی شفاعتی است و فرمود زیاد کنید از برادری گرفتن مؤمنین زیرا که برای ایشان نزد خداوند
قدر نعمتی است که بآن مکافات میکنند در قیامت یعنی هر احسانی که بایشان کرده شده که بانعام برادری رسانند یا برادری باطنی ظاهری شده در
روز قیامت تلافی خواهند کرد و در نهج است که عاجزترین مردم کسی است که عاجز باشد از کسب کردن اخوان که برای خود برادران دینی پیدا کند
و از او عاجزتر آنکه ضایع کند آنرا که جسته از ایشان یعنی وفا نکند بحقوقشان و در مصباح از کلام حضرت صادق علیه السلام است که طلب کن برادری
کردن با اهل تقوی را هر چند در ظلمات ارض باشند اگرچه عمر خود را تمام کنی در طلب ایشان زیرا که خدای عزوجل نیافریده بر روی زمین بهتر از ایشان بعد از پیغمبران و
هیچ نعمتی نداده خدای بر بنده مانند آنچه بایشان داده از توفیق مصاحبه ایشان خدای فرمود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و در
امالی شیخ ابوعلی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود استفاده نکرده مرد مسلم فایده را بعد از اسلام مانند برادری که استفاده کرده او را در راه خدا
و در جعفریات از آنجناب مرویست که فرمود هر کس برادری گیرد در راه خدا تزویج کند با حوریه گفتند یا رسول الله [illegible]
یعنی هشتاد برادر [illegible] تحصیل کند فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او است اگر هزار برادر گیرد خداوند با هزار حوریه تزویج میکند و در تحف العقول از
صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر کس استفاده کند برادری در راه خدا [illegible] طلب خوشنودی خدا [illegible]
کرده پرتوی از نور خدا [illegible] از عذاب خداوند [illegible] در قیامت [illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible]
بهشت [illegible]

در معیت تو درآورد و مرا شایق میکرد بانچه در نزد تو است آنکه بالاتر است از این دو ایرا میگوید پس جمع کن میان من و داد در این درجه پس خداوند جمع می
کند میان ایشان و از این خبر معلوم میشود که بیادا کردن حق برادران منحصر بدادن مال نیست بلکه بکلامی حق کردن [illegible] راضی باشد صاحب حق میشود و خواهد آمد
که آن حضرت بن صدقات انواع فاقت جلی برادری با منع از مال دنیا با اطلاع بر حاجت برادر چه رسد بسؤال از او هرگز با هم جمع نشوند کما
کافی مروی است که چون ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از حق مؤمن بر مؤمن حضرت امتناع فرمود از گفتن و او اصرار کرد
پس فرمود اینکه تقسیم کنی با او نصف مال خود را پس حالت ابان از شنیدن این تکلیف شاق متغیر شد پس حضرت فرمود که خداوند ذکر فرموده مؤثرین
علی انفسهم را یعنی مدح فرموده آنهایرا که مؤمن را بر نفس خود مقدم میدارند و او را بر خود میگزینند چون تو با او مال خود را تقسیم کردی ایثار ننمودی ایثار در
آنگاه کنی که از آن نصف دیگر چیزی باو دهی و اگر انسان باسید علیه سادات این کار را کند بر شفعاء خود یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه انام
علیهم السلام صاحب حق شود چنانچه خواهد آمد که از جانب آنجناب در قیامت ندا کنند که هرکه را بر آنجناب حقی است برخیزد با خود گوید پس همه
گویند که نعمت و منت از آن خدا و رسول او است پس بایشان گویند که هرکه سادات را اکرام و اعانت کرده صاحب حق است بر آنجناب بیاید
و حق خود را بگیرد سی و یکم آنکه قصد کند از انفاق محبت و تودد یعنی محبوب شدن در نزد برادران ایمانی و منزل گرفتن در دلهای ایشان چه انسان
چنانچه مکلف است بدوست داشتن مؤمنین و تحصیل اسباب آن و بیرون کردن بغض و کینه و حسد ایشان از دل هم چنین مکلف است که خود را
محبوب ایشان کند و اسباب اینکار را فراهم آورد و اگر از او چیزی دارند بیرون کند و بهترین اسباب آن انفاق و احسان و ایثار بر ایشان است
و [illegible] آنچه ممکن شود از حقوق لازمه ایشان چنانچه در کلام مجید است ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة
کانه ولی حمیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فطرت دلها است بر دوست داشتن آنکه بایشان احسان کند و در کافی از جناب صادق علیه السلام
مروی است که عربی از بنی تمیم خدمت آنجناب آمد و عرض کرد مرا وصیت کن پس از جمله وصایای آنجناب این بود که دوستی کن با مردم که ترا دوست دارند
و در این مضمون اخبار بسیار است و ما بعضی از آنها را با سایر مطالب سابقه در جلد دوم دار السلام ذکر کردیم هرکه بآنجا رجوع کند فوائد بسیار بدستش
آید و ما ختم میکنیم این مقام را بذکر چند حکایت که مشتمل است بر دیدن انفاق کنندگان ثمره انفاق و صدقه خود را یا شنیدند از معصومی تاثیر کردن آنرا
تا باعث قوت یقین مؤمنین و پاک شدن قلوب طالبین گردد از زنگ شبهات بعون الله و توفیقه اول در کتاب اختصاص از ابی حمزه ثمالی روایت
کرده [illegible] بود از فرزندان پیغمبران که مال بسیاری داشت و انفاق میکرد بر اهل ضعف و مسکنت و اصحاب حاجت پس درنگ نکرد زمانی که مرد پسر
[illegible] مالش آنچه [illegible] که تمام شد و پسری داشت که نشو و نما کرد و بر کسی نمیگذشت جز آنکه بر پدرش رحمت میفرستاد و از خداوند
مسئلت میکرد [illegible] پس [illegible] آمد و گفت چگونه بود حال پدرم پس بدرستیکه من نمیگذرم بر احدی جز آنکه بر پدرم رحمت میفرستد و از خداوند
[illegible] کند گفت [illegible] بود و [illegible] صالح و او را مال بسیاری بود و انفاق میکرد بر ضعفاء و مساکین و ارباب حاجت پس چون مرد
[illegible] کردم و مالش آنچه [illegible] پس [illegible] که تمام شد گفت ای مادر پدرم انفاق میکرد مال خود را و تو انفاق میکردی مال دیگری را گفت راست
گفتی ای پسر که من [illegible] ندارم [illegible] گفت [illegible] حلال باد و در وسعت باشی آیا در نزد تو چیزی هست که طلب کنم بآن از فضل خداوند گفت
نزد من صد درهم است پس گفت بدرستیکه خداوند [illegible] که برکت دهد در چیزی برکت خواهد داد پس آن صد درهم را باو داد پس گرفت و بیرون رفت
و طلب میکرد فضل خداوند [illegible] پس [illegible] راه که بقایت [illegible] داشت پس گفت تجارتی میکنم بعد از این که [illegible] در اکرم و فضل دهم
کفن کنم و نماز بگذارم بر او و دفن نمایم او را پس چنین کرد و خرج کرد بر او هشتاد درهم و باو باقی ماند بیست درهم پس روانه شد بطلب فضل در روزی
خداوند پس مردی باو رسید و گفت کجا قصد کردی ای بنده خدا گفت میخواهم طلب کنم فضل و رحمت خداوند را گفت آیا هست با تو چیزی که طلب
کنی با او از فضل خداوند گفت آری بیست درهم گفت چه نفع میدهد ترا بیست درهم گفت بدرستیکه خداوند اگر خواسته که برکت گذارد در چیزی بر

خواهد گذاشت در او گفت راست گفتی آنگاه گفت ترا دلالت میکنم بامری شاید که منفعتی ببری گفت آری گفت این راه که میروی بکنار [illegible]
اهل آنخانه ترا تکلیف ضیافت میکنند پس قبول کن و مهمان ایشان شو چون بخانه ایشان داخل شوی و نشینی خادم می آید و برای تو طعام می
آورد و با او گربه سیاهی میاید پس بخادم بگو گربه را بمن بفروش او مضایقه کند تو الحاح کن پس او دلتنگ میشود و میگوید بفروختم او را بتو به بیست
درهم پس چون او را فروخت بیست درهم را بده و او را بگیر و بکش و سرش را بگیر و بسوزان و مغز آنرا بگیر و برو بفلان شهر که پادشاه او کور است و بگو
که من معالجه پادشاه را میکنم و نترساند ترا آنچه خواهی دید از کشتن و بردار کشیدنها زیرا که آنها کسانیند که مدعی علاج بودند و ایشان را امتحان کرده پس
چون فایده ندیدند ایشان را کشتند پس ترا نترساند پس خبر ده که تو معالجه میکنی او را و هرچه خواهی بر او شرط کن روز اول یک میل از سرمه مغز گربه
بر چشم پادشاه بکش او بتو خواهد گفت زیادتر بکش قبول مکن در روز دوم هم یک میل بکش پس خواهی دید چیزی را که میخواهی پس بتو میگوید زیاد کن قبول
مکن پس چون روز سیم شد سرمه را بکش که خواهی دید چیزی را که دوست داری از او پس بتو میگوید زیاد کن زیاد مکن پس آنجوان رفت و مهمان آنجماعت شد و گربه را
به بیست درهم خرید و بآن شهر داخل شد و اظهار معالجه پادشاه کرد و در روز اول که یک میل از مغز گربه در چشم پادشاه کشید اثر نفع ظاهر شد در روز دوم اندکی
دید و در روز سیم بینا شد و چشمش بحالت اول برگشت پس پادشاه باو گفت که حق بسیاری بر من داری و پادشاهی مرا بمن برگرداندی من دختر خود را بتو
تزویج کردم گفت من مادری دارم از او جدا نمیشوم پادشاه گفت دخترم را بگیر و هر قدر که خواهی نزد ما بمان آنگاه که اراده رفتن کنی دخترم را با خود
ببر پس دختر را بعقد او در آورد و نزدیک یک سال در نهایت عزت و شوکت و رفاهیت در ملک آن پادشاه ماند چون بعد از یکسال اراده رفتن کرد
پادشاه از همه چیز همراه او کرد از اسب و شتر و گاو و گوسفند و ظروف و امتعه و اموال و اسباب زر بسیار چون بیرون آمد با زوجه و اموال روانه تا
خود شد تا رسید بآن موضع که آن مرد را در آنجا دیده بود پس دید که آن مرد باز آنجا نشسته چون آن مرد او را دید گفت چرا بعهد خود وفا نکردی جوان گفت که
مرا بر من حلال کن حال آنچه دارم با تو قسمت میکنم پس آنچه داشت دو حصه کرد و گفت هر حصه را که میخواهی اختیار کن پس یکحصه را اختیار کرد پس آن
جوان گفت که وفا کردی بعهد خود گفت نه گفت چرا گفت زیرا که زن نیز از آنها است که در این سفر بهم رسانده و من در آن شریکم جوان گفت راست
گفتی همه مال را بگیر و زن را برای من بگذار گفت نمیخواهم چیزی را که از من نیست پس اره بر سر آن زن گذاشت که دو حصه نماید و گفت اختیار نما پس آن مرد گفت وفا
کردی بعهد خود آنچه آوردی و آنچه با تو است همه از آن تو من ملکم خداوند مرا فرستاده که ترا جزا دهم برای آنچه کردی نسبت بآن مرده که بر سر راه
افتاده بود و اینست پاداش عمل تو دوم شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود آورده که چون آیه مبارکه من ذا الذی یقرض الله قرضا
حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والله یقبض و یبسط و الیه ترجعون نازل شد یعنی کیست آنکه قرض دهد بخدای وام نیکو تا
چندان کند مر او را زیادتیهای بسیار و خدای تنگ کند روزی را بر آنکه خواهد و فراخ کند بر آنکه خواهد و مرجع شما بسوی خداوند است [illegible]
مردی بود در صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نام او ابو الدحداح بیامد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را گفت یا رسول الله خدا از ما قرض میخواهد
او از ما نیاز است گفت بلی میخواهد تا شما را به بهشت برد گفت یا رسول الله اگر من قرض دهم بخدای عز و جل تو ضمان کنی برای من بهشت گفت
آری هرکه او صدقه دهد مانند آنش در بهشت بدهند گفت یا رسول الله و اهل من ام الدحداح با من باشد گفت آری گفت این خبر که من و دحداحه با من
باشد گفت آری گفت دست بمن ده رسول الله صلی الله علیه و آله دست در دست او نهاد و او گفت مرا دو خرماستان است یکی ببالای مدینه و یکی بزیر
مدینه [illegible] هیچ چیزی ندارم هر دو قرض کردم بخدای عز و جل رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یکی قرض کن و یکی رها کن تا معیشت تو و عیال تو باشد
گفت یا رسول الله چون چنین میفرمائی گواه باش که از این دو خرماستان آنکه بهتر است خدا را است و آن [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله گفت اذا یجزیک الله الجنة لاجرم خدای تعالی بجزا بهشت بود [illegible] آنکه ابو الدحداح بیامد و اهلش و فرزندانش در دیده
بودند که [illegible] میکردند [illegible] هذا [illegible] سبل الرشاد الی سبیل الخیر و السداد

بیچومن الفاظلی بالمراد فقد مضی فیها الی التناد | اترجم الله علی اعتمادی بالطوع لامن ولا اشداد
الا یعاد بعد فی المعا فاریجی الفس والاولاد | والبر لا یسئل غیر زاد قدمه المرء الی معاد

ام الدحداح گفت بارک الله لک فیما اشتریت فدای تو را مبارک گناه داخه عزیزا ابوالدحداح این بیتها گفت

... المدینه تنج ان الجنة اذ الجنة وضح | قد متع الله عیالی ومنح بالعجوة السوداء والزهر البلح
والعبد یسعی وله ما قد کدح طول اللیالی وله ما اجترح | ام الدحداح آنچه کودکان در دامن و آستین داشتند بستند و برخیت و آنچه

در دهن داشتند از دهنشان بگرفت و بینداخت و بیرون آمدند و باحدیقه دیگر رفتند رسول الله صلی الله علیه وآله گفت کم من غدق ورداح
وداد فیاح فی الجنة لابی الدحداح گفت پس درخت بزرگ و سرای فراخ که ابو دحداح راخواهد بود در بهشت **وشیخ**
طبرسی در مجمع البیان روایت کرده که او سبب نزول آن آیه شد زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود هرکه تصدق کند بصدقه پس از برای او
دو مثل آن صدقه در بهشت پس ابو الدحداح انصاری که نام او عمرو بن الدحداح است گفت یا رسول الله برای من دو بستانست اگر صدقه دهم یکی از آن
را برای من دو مثل او خواهد بود در بهشت فرمود آری گفت ام الدحداح با من خواهد بود فرمود آری گفت صبیه با من خواهد بود فرمود آری پس صدقه
داد بهترین بستانش را تسلیم کرد آنرا برسول صلی الله علیه وآله پس آن آیه نازل شد پس مضاعف کرد خداوند صدقه او را بدو هزار هزار و اینست مراد قوله
تعالی اضعافا کثیرة پس ابو الدحداح برگشت پس یافت ام الدحداح و صبیه را در بستانیکه صدقه کرده بود پس بر در بستان ایستاد و پرهیز کرد
از آنکه داخل شدن پس فریاد کرد ای ام الدحداح گفت لبیک یا ابا الدحداح گفت من این بستان را صدقه کردم و خریدم دو مثل او را در بهشت
و ام الدحداح با من است و صبیه با من است گفت مبارک کند خدا آنچه را خریدی و آنچه را فروختی پس بیرون رفتند و بستان را بحضرت رسول صلی الله
علیه وآله تسلیم کردند پس فرمود چه بسیار نخله که آویزانست خوشه آنها ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت **سیم** جماعت بسیاری از اکابر
علما باسانید معتبره روایت کرده‌اند در سبب نزول سوره هل اتی و ما ذکر یکی کرده‌ام آنها است قناعت میکنیم شیخ جلیل فرات بن ابراهیم کوفی در
تفسیر خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از جدش علیهم السلام که گفت مریض شد جناب حسن و حسین علیهما السلام مرض شدیدی
عیادت کرد ایشانرا سرور فرزندان آدم محمد صلی الله علیه وآله و عیادت کرد ایشانرا ابوبکر و عمر پس عمر عرض کرد به علی علیه السلام یا ابا الحسن اگر نذر میکردی
برای خداوند نذر رواجی بود زیرا که هر نذریکه نیست برای خدا پس واجب نیست بر صاحبش وفای بآن پس فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام اگر خداوند
عافیت داد دو فرزند مرا از مرضیکه دارند روزه بگیرم برای خداوند سه روز پی در پی و فاطمه علیها السلام فرمود مثل گفتار علی علیه السلام و
کنیزکی بود ایشانرا او را فضه میگفتند گفت اگر شفا داد خداوند دو سید مرا از آنچه دارند روزه بگیرم برای خدا نذر سه روز پس چون خداوند
عافیت داد آن دو جوان را از مرضیکه داشتند علی علیه السلام رفت نزد همسایه خود که او را شمعون بن حارا می گفتند پس باو گفت ای شمعون سه صاع جو
بمن ده با قدری پشم بریده که بریسد آنرا برای تو دختر محمد صلی الله علیه وآله یعنی آن جو مزد آن رشتن باشد پس داد باو یهودی آن جو و صوف را پس باو فرمود
ای دختر رسول خدا بگیر اینرا و بریس اینرا پس آن شب را بروز آوردند و روزرا بروزه چون شام شد برخاست کنیز و صاعی از آن جو را خمیر کرد و پنج گرده
نان پخت قرصی برای علی و قرصی برای فاطمه علیها السلام و قرصی برای حسن و قرصی برای حسین علیهما السلام و قرصی برای کنیز علی با رسول خدا صلی الله علیه
وآله نماز کرد پس روی آورد بمنزل تا افطار کند چون گذاشته شد طعام در پیش روی ایشان و اراده خوردن کردند ناگاه سائلی بر در خانه ایستاد و گفت السلام
علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله مسکینی از مسکینان مسلمین طعام دهید مرا خدا دهد شما را طعام و دهد شما را بر خوانهای بهشت پس انداخت علی علیه السلام و جماعت
طعام از دست خویش و حضرت علی علیه السلام ابیات را انشاد کرد و گفت فاطم ذات السود والیقین یا بنت خیر الناس اجمعین
اما ترین البائس المسکین قد جاء بالباب له حنین یطلب لله ویستکین یشکو الینا جائع حزین

کل

کل امرء بکسبه رهین	من یفعل الخیر یقف سمین	ویدخل الجنة امنین	حرمت الجنة علی الضنین
یهوی من النار الی سجین	یخرج منها ان خرج بعد حین	پس فاطمه علیها السلام این ابیات	را انشاد فرمود
امرک سمع یا بن عم وطاعة	ما بی من لوم ولا وضاعة	اطعمه ولا ابالی الساعة	غذیت بالبر له صناعة
انی لا اعطیه ولا انهی ساعة	ارجو لان اشبعت من المجاعة	ان الحق الاخیار والجماعة	وادخل الجنة لی شفاعة

پس طعام خویش را بآن مسکین دادند و شب را بروز آوردند با اینکه روزه داشتند و نچشیدند بجز آب چون شام روز دیگر شد کنیزک برخاست بسوی صاع
دوم پس آنرا خمیر کرد و پنج قرص نان از آن بپخت و علی با نبی صلی الله علیه وآله نماز کرد پس رو بسوی منزل کرد تا افطار کند چون طعام گذاشته شد پیش
روی ایشان و اراده خوردن کردند ناگاه یتیمی بر در خانه ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیمی از یتیمان مسلمینم طعام دهید مرا خداوند طعام
دهد شما را از مائده بهشتی پس انداخت علی علیه السلام و انداختند آنجماعت از دست خود طعام را و علی علیه السلام انشا کرد و فرمود

فاطم بنت السید الکریم	بنت نبی لیس بالزنیم	قد جائنا الله بذی الیتیم	ومن یسلم فهو السلیم
حرمت الجنة علی اللئیم	ولا یجوز الصراط المستقیم	طعامه الضریع فی الجحیم	فصاحب البخل یقف ذمیم
پس فاطمه علیها السلام این	ابیات را انشا کرد و فرمود	انی ساعطیه ولا ابالی	واوثر الله علی عیالی
واقض هذا الغزل فی الاغزال	ارجو بذاک الفوز فی المال	ان یقبل الله ویبنی مالی	ویکفنی همی فی الاطفالی
اسواجیا عاوهم اشبالی	اکرمهم علی فی العیال	بکربلا یقتل باغتیال	لمن قتله الویل والوبال

کبوله قادرت علی الاکبال پس طعام خویش را باو دادند و شب را با روزه خود بسر آوردند و نچشیدند جز آب و صبح کردند روزه دار چون شام
کنیز برخاست سوی صاع سیم و آنرا خمیر کرد و پنج قرص نان از او بپخت و علی با رسول صلی الله علیه وآله نماز کرد پس رو بمنزل آورد تا افطار کند چون گذاشته شد
طعام در پیش روی ایشان و اراده نمودند میل کنند ناگاه اسیری کافر در ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد قسم بخدا که شما با ما بانصاف رفتار
نکردید ما را اسیر میکنید و مقید میسازید و با طعام نمیدهید مرا طعام دهید من اسیر محمدم پس انداخت علی علیه السلام و آنجماعت از دست خود طعام را و علی

علیه السلام انشا کرد و فرمود	افاطم حبیبتی وبنت احمد	من سماه الله فهو محمد	قد زانه الله بخلق اعبد
قد جائنا الله بذی المقید	بالقید ماسورا فلیس یهتد	من یطعم الیوم یجده فی غد	عند الاله الواحد الموحد
ما یزرع الزارع سوف یحصد	اعطیه لا تجعلیه انکد	ثم اطلبی خزائن لم تنفد	پس فاطمه علیها السلام انشا نمود و فرمود
یا بن عم لم یبق الا الصاع	قد دبرت الکف مع الذراع	ابنی والله هما جیاع	یارب لا تترکهما ضیاع
ابوهما للخیر ذو مناع	وقد یصنع الخیر بابتداع	عبل الذراعین شدید الباع	وما علی راسی من قناع

الا قناع نسجه مصناع پس همه طعام خود را باو دادند و با روزه شب را بسر آوردند و جز آب چیزی نچشیدند چون صبح کردند و خداوند مقرر
فرمود که نذر ایشان وفا شود علی علیه السلام دست دو فرزند خود را گرفت و ایشان چون دو جوجه بی بال بودند که از گرسنگی میلرزیدند پس برد ایشانرا
بمنزل رسول خدا صلی الله علیه وآله چون حضرت رسول نظر کرد بایشان پر شد دو چشم مبارکش از اشک و گرفت دست آن دو پسر را و برد ایشانرا بمنزل فاطمه
علیها السلام چون نظر کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله بسوی او که رنگش دیگرگون شده بود و شکمش بپشت چسبیده پیش آمد و او را سخت گرفت و میان دو چشم او را
بوسید فاطمه علیها السلام گریه کنان فریاد کرد واغوثاه بخداوند و تو یا رسول الله از گرسنگی پس حضرت سر مبارک بآسمان بلند کرد و گفت بار خدایا سیر
کن آل محمد را پس جبرئیل فرود آمد و گفت یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آخر سوره
پس از آن علی علیه السلام روانه شد و آمد نزد ابو جبله انصاری و گفت ای ابو جبله آیا میسر شود نزد تو قرضی یکدینار گفت آری ای ابو الحسن شاید بکیرم

خداوند و ملائکه او را که پیش تا مال من حلال است تو را از جانب خدا و رسولش فرمود مرا حاجتی نیست در چیزی از آن اگر قرض است قبول میکنم پس
یکدینار باو داد پس حضرت در کوچهای مدینه میگذشت ناگاه چشم حضرت بر مقداد بن اسود کندی افتاد دید بر سر راه نشسته پس نزدیک او شد و براو سلام کرد و
فرمود چه شده که تو را می بینم در اینجا غمناک و اندوهگین گفت میگویم آنچه را گفت بنده صالح موسی بن عمران رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر پروردگارا
من بآنچه فرو فرستی از خیر فقیرم پس حضرت فرمود چند روز است ای مقداد گفت این چهار است پس حضرت اندک تاملی کرد پس گفت الله اکبر آل محمد از سه روز
و تو ای مقداد از چهار روز تو سزاوارتری باین دینار از من پس آن دینار باو داد و رفت تا آنکه داخل شد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد پس چون فارغ شد
رسول خدا صلی الله علیه وآله دست زد بر کتف علی علیه السلام پس فرمود یا علی برخیز برویم بمنزل تو شاید بیابیم در آنجا طعامی چه رسید بما کردش تو آن دینار را
از ابی جبله پس روانه شد و علی علیه السلام حیا میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سنگ گرسنگی بر شکم بسته بود تا آنکه در خانه فاطمه علیها السلام را کوبیدند
چون نظر فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله افتاد که گرسنگی بر رخسارش اثر کرده بود رو برگردانید و رفت و گفت وا از رسوائی نزد خدا و رسولش کو یا
ابوالحسن ندانست سه روز است که نزد ما چیزی نیست پس داخل شد در پستوی خانه و دو رکعت نماز کرد آنگاه عرض کرد ای خدای محمد این محمد پیغمبر تو است
و فاطمه دختر پیغمبر تو و علی برگزیده پیغمبر تو و پسر عم او و این دو حسن و حسین فرزندزادگان پیغمبر تو بار خدایا بنی اسرائیل از تو سؤال کردند که فرو فرستی بر ایشان
مائده از آسمان پس فرو فرستادی مائده را بر ایشان و کفران نمودند بآن بار خدایا بدرستیکه آل محمد کفران نکردند بآن نعمت پس از سلام ملتفت شد
ناگاه کاسه بزرگی دید پر از ثرید و آب گوشت پس آن را برداشت و گذاشت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله پس آنجناب دست را بسوی کاسه دراز
کرد پس کاسه و ثرید و آب گوشت تسبیح کردند خدا را پس خواند نبی صلی الله علیه وآله ان من شیئ الا یسبح بحمده و فرمود یا علی بخور ید از اطراف
کاسه و خراب نکنید سوم حصه او را یعنی قبه وسط آن را زیرا که برکت در آنست پس میل فرمود رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و حضرت
میخورد و بر روی علی علیه السلام تبسم میکرد و علی علیه السلام میخورد و از روی تعجب بفاطمه نگاه میکرد پس نبی صلی الله علیه وآله فرمود یا علی بخور و چیزی از فاطمه
سؤال مکن حمد خدا را که گردانید مثل تو را و مثل او را مریم دختر عمران و زکریا که هرگاه داخل میشد زکریا در محراب مریم نزد او رزقی میدید میگفت از کجا
آمد این برای تو میگفت از نزد خدا زیرا که خداوند روزی میدهد آنرا که میخواهد بی اندازه یا علی این بدل آن دیناریست که قرض دادی یا قرض
گرفتی بتحقیق که خداوند عطا فرمود بتو بیست و پنج جزو از معروف ما قرار داد یک جزو از آن را برای تو در دنیا اینکه اطعام کرد تو را از بهشت خود و بیست و
چهار جزو آن را ذخیره کرد برای آخرت و علی بن ابراهیم از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که در نزد فاطمه علیها السلام قدری جو
بود آن را حریره ساخت چون پخت و پیش روی خود گذاشتند مسکینی آمد و گفت خدا شما را رحمت کند بخورانید ما را از آنچه خدا شما را روزی
داده پس علی علیه السلام برخاست و ثلث آن را باو داد پس درنگی نشد که یتیمی آمد و گفت خدا شما را رحمت کند اطعام کنید ما را از آنچه خداوند
شما را روزی کرده پس علی علیه السلام برخاست و ثلث دوم را باو داد پس درنگی نشد که اسیری آمد و گفت خدا شما را رحمت کند اطعام کنید ما را از آنچه خداوند
شما را روزی کرده پس علی علیه السلام برخاست و آن ثلث باقی را باو داد و از آن نچشیدند پس خداوند نازل فرمود آیات مبارکه عینا یشرب بها
عباد الله تا و کان سعیکم مشکورا در شان امیر المؤمنین علیه السلام و آن جاریست در حق هر مؤمنی که بکند آن را برای خداوند
چهارم آیة الله علامه حلی در منهاج الصلاح نقل فرموده از عالم جلیل احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب محاسن که درک کرده عصر امام حسن عسکری علیه السلام
و غیبت صغری را که گفت من فرود آمدم در ری بمهمان ابوالحسن مادرانی کو تکین بودم و برای من نزد او وظیفه بود ده هزار درهم که آن را از
مالیات قریه که در کاشان داشتم محسوب میکردم پس از من مطالبه مالیات کردند و بجهت پاره کارها از من غفلت پس در روزیکه در سختی و اضطراب
مانده بودم که ناگاه داخل شد بر من شیخی ضعیف که سست شده بود از بسکه خون از او رفته بود و او مرده بود در صورت زنده پس گفت
ای ابو عبد الله جمع کرده میان من و تو عصمت دین و موالات ائمه طاهرین علیهم السلام پس برخیز برای من در ایام بجهة رضای خداوند و ساداتت

ما پس باو گفتم و او تو چیست گفت در حق من گفته شد که من در پنهانی نوشتم بسلطان در امر کوتکین پس حلال کردند بآن سبب مال مرا و خون مرا پس
او را وعده دادم که حاجت تو را برمی آورم و او رفت و پس از رفتن او من اندیشه کردم و گفتم اگر طلب کنم حاجت خود و حاجت او را هر
دو با هم برآورده نمی شود و اگر خواهش کنم حاجت او را حاجت مرا برنخواهد آورد پس در همان ساعت برخاستم و رفتم بخزانه کتب خود پس یافتم حدیثی
را که روایت کرده بودم آن را از جناب صادق علیه السلام و آن اینست که هرکس خالص کند قصد خود را در حاجت برادر مؤمن خداوند مقدر میکند انجح
آن را بر دست او و برمی آورد هر حاجتیکه خود دارد پس همان ساعت برخاستم و بر استر خود سوار شدم و آمدم بر در خانه ابوالحسن مادرانی پس مرا
بعضی حاجبان مانع شدند و بعضی اذن دادند پس متفق شدند بر داخل شدن من پس داخل شدم و یافتم او را که نشسته بر چهار بالش خود و تکیه کرده بود
بر مسند ملوکانه و بر دست او چوبی بود پس سلام کردم بر او جوابم داد و پس اشاره کرد بنشین پس خداوند جاری کرد بر زبان این آیه را که باو از طلبه بخوانم
وابتغ فیما اتیک الله الدار الاخرة و لا تنس نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک و لا تبغ الفساد
فی الارض ان الله لا یحب المفسدین حاصل مضمون بجوی در آنچه خدای بتو داده از مال و جوارح و جاه در آخرت را هر نعمتی که بتو داده از
داخلی و خارجی و ظاهری و باطنی در راه خیر صرف کن و آخرت را آباد نما و فراموش مکن قسمت و حظ خود را از دنیا از حیات و صحت و فراغت و جوانی
و نشاط و توانگری که اگر در راه خیر صرف نکنی حظی از دنیا نبردی و فراموش کردی که چه بتو دادند و برای چه دادند و نفع آنها برای تو چیست و در کجا خواهد
بود و نیکی کن چنانچه خداوند نیکی کرده بتو که آنچه را محتاج بی سؤال بتو بی استحقاق بدون منت و اذیت بخوی که مانی داده و میدهد تو نیز بدیگران چنین
ده و طلب مکن فساد را بر زمین که شود مر بمعاصی و تباه کردن زمین بدون خود بمعاصی و انداختن آن از قابلیت آنچه از او خواسته پس بسبب آن
سربان کنند فساد در زمین بردن برکت از آب و گیاه و غیره چنانچه در باب ستم اشاره بآن شده بدرستیکه خداوند دوست ندارد فساد کنندگان را
پس ابوالحسن گفت خداوند مستدام کند اکرام تو را ای ابو عبد الله تفضل کرد خداوند بما با موالیکه قرار میدهیم آن را قیمت برای آخرت و ابتغ فیما
اتیک الله الدار الاخرة و لا تنس نصیبک من الدنیا اشاره است بمعاش و جاه و لباس مگر نه یعنی بن دو فقره از آیه را که
فوائدی بجهت ترغیب بدادن آنها است و احسن کما احسن الله الیک و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین
این مقدمه حاجتی و اسباب انجاح او است پس ذکر کن آن را با روی گشاده بتانی و ادای کلام گفتم فلان کس را در حق من چنین و چنان گفتند گفت آیا او از
شیعیان است که میشناسی او را گفتم آری پس چوبیکه در دست داشت انداخت و از کرسی فرود آمد پس اشاره کرد بسوی غلام خود و گفت بیار آن
دفتر اپس دفتری آورد که در آن ثبت بود مال آن مرد و آن مالی بود بی حساب پس امر کرد که رد کردند باو و امر کرد برای او خلعتی و استری و برگردانید او را بسوی او
الهش معزز و مکرم پس گفت ای ابو عبد الله کوتاهی نکردی در نصیحت و تدارک کردی کار مرا بسبب او پس پاره کرد از جانب خود رقعه بدون خواهش من
و نوشت در او بسم الله الرحمن الرحیم یطلق لاحمد بن محمد بن خالد البرقی عشرة الاف درهم و ذلک من خراج ضیعته
بقاشان داده شود برای احمد بن محمد ده هزار درهم و این باشد از مالیات مزرعه او بکاشان یعنی از آن بابت حساب شود پس اندکی صبر کرد و گفت
ای ابو عبد الله خداوند تو را پاداش نیک دهد از جانب من تحقیق که تدارک کردی کار مرا بسبب او و تلافی کردی حال مرا بکتابت او و نیز اصلاح کردی
خرابی کار من را که بجهة ظلم با و پیدا شده بود پس از جانب خود رقعه دیگر پاره کرد و نوشت در او بسم الله الرحمن الرحیم یطلق لاحمد
بن محمد بن خالد البرقی عشرة الاف درهم و ذلک لاهتدائه الصنیعة و العارفة الینا حاصل آن ده هزار درهم
دیگر باو دهند چون ما را دلالت کرد بخیر و نیکوئی احمد گفت پس من قصد کردم ببوسم دست او را گفت ای ابو عبد الله کار مرا مشوب مکن والله اگر
دست مرا ببوسی پای تو را می بوسم این کم بود در حق او این مهمیست که اسبکبل آل محمد علیهم السلام مؤلف گوید این ابوالحسن مادرانی
اسمش احمد بن الحسن بن الحسن است و از شیعیان خاص و مورد توقیع امام عصر علیه السلام چنانچه سید علی بن طاوس در کتاب فرج المهموم روایت کرده

از ابو جعفر طبری حکایتی طولانی که محصل آن انکه ابو العباس احمد بن دینوری سراج ملقب باستاده از دینور اراده حج کرد یکسال یا دو سال بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام و اهل دینور شانزده هزار اشرفی که از مال امام علیه السلام در نزد ایشان جمع شده بود باو دادند مال هر کسی در کیسه که او مهر کرده بود با نشان و علامت تا بگوید تسلیم کند چون بکرمانشاه رسید ابو الحسن مادرانی در آنجا بود او نیز هزار اشرفی در کیسه کرد با چند تخته جامه الوان که در بقچه بسته بود دادند که احمد ندانست چیست در آن پس احمد آمد به بغداد اول نزد دو نفر کذابین که مدعی نیابت بودند رفت و نشانی نیافت آنگاه نزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفت و با مرد دلالت او رفت بسامره در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وکیل حضرت را ملاقات کرد و پس از عرض مطلب توقیعی از جانب حضرت حجت علیه السلام بیرون آورد که حاصل مضمونش احمد رسید و باو داده است فلان مقدار که در کیسه چنین و کیسه چنین تا آخر نشان نشان کیسهها و از کرمانشاه فلان مقدار از جانب احمد بن الحسن المادرانی و عدد جامهها و رنگ هر یک را بیان فرموده و امر فرموده که آنها را در بغداد بابو جعفر بدهد او نیز چنین کرد و در مراجعت اهل دینور جمع شدند و آن توقیع را بر ایشان خواند یکی از آنها بیهوش شد پس از چندی ابو الحسن مادرانی را ملاقات کرد و قصه را نقل کرد ابو الحسن با او گفت سبحان الله اگر من در چیزی شک کنم در این شک نکنم که زیرا خدای عز و جل خالی از حجت نمیگذارد بدانکه چون کوتکین جنگ کرد با یزید بن عبد الله در شهرزور و بر بلاد او مستولی شد و خزانه او را متصرف شد مردی بمن گفت که یزید بن عبد الله اسب و شمشیر خود را قرار داد برای در خانه مولای ما علیه السلام پس من خزانه یزید را نقل میکردم بسوی کوتکین یکی یکی و اسب و شمشیر را پس انداختم تا اگر جز آن چیزی نماند و امید داشتم که بماند برای مولای ما علیه السلام چون مطالبه کوتکین سخت شد و نتوانستم رد کنم اسب و شمشیر را بذمه گرفتم در هزار اشرفی و آنرا جدا کردم و بخازن خود سپردم و گفتم در محکمترین جاها بگذارد و خرج نکند هر چند خیلی محتاج شوم و من در ری در مجلس خود نشسته بودم و حکم می بودم و امر و نهی میکردم که ناگاه ابو الحسن اسدی داخل شد و زیاد نشست از حاجتش پرسیدم گفت در خلوت باید بگویم خازن گوشه از خزینه را خالی کرد با تجارت نشستیم پس رقعه کوچکی بیرون آورد از مولای ما علیه السلام که در او نوشته بود ای احمد بن الحسن هزار اشرفی ما که در نزد تو است قیمت اسب و شمشیر تسلیم کن به ابو الحسن اسدی پس برای شکر خدا بسجده افتادم و دانستم که حجت خدا است چون غیر خودم کسی مطلع نبود و بجهة سر در سته هزار اشرفی دیگر بر آن افزودم که خداوند باین نعمت بر من منت گذاشت تمام شد ملخص حدیث پنجم سبط شیخ طبرسی در مشکوة الانوار از احمد بن جعفر الرهبان روایت کرده که شخصی بامام علی نقی علیه السلام عرض کرد که چه شد که برای ابو دلف چهار هزار دیگر یه است فرمود چون مؤمنی مهمان او شد شبی با […] ظرف خرمائی داد که در او بود چهار هزار دیگر ما پس خداوند عطا فرمود باو بعوض هر دانه خرما یکقریه ششم شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده […] از پدرش که گفت داخل شدم برای عبد الله علیه السلام پس گفتم فدای تو شوم حالم نیکو بود و امروز تمامی چیزها تغییر کرده پس فرمود چون وارد […] شوی بجوی ده درهم و اگر نیافتی آنرا پس بفروش بالشی از بالشهای خود را بده درهم پس دعوت کن ده نفر اصحاب خود را یعنی از شیعیان و مهیا کن برایشان طعامی چون از خوردن فارغ شدند پس از ایشان خواهش کن برای تو خدا را بخوانند گفت پس آمدم بکوفه و جستجوی ده درهم کردم قادر نشدم بر آن تا انکه فروختم بالشی را بده درهم چنانچه حضرت فرموده برایشان طعامی ساختم و ده نفر از اصحاب خود را خواندم چون خوردند سؤال کردم از ایشان که برای من دعا کنند پس درنگی نکردم که دنیا مائل شد بسوی من هفتم قطب راوندی در کتاب لب لباب نقل کرده که شخصی از قاضی ری چیزی خواست پس باو وعده داد هنگام ظهر چون وقت ظهر آمد وعده کرد وقت عصر چون در آن وقت آمد او را نا امید برگرداند پس اندوهگین برگشت در راه شخصی نصرانی باو دچار شد و از حالش پرسید قصه خود را برای او نقل کرد نصرانی گفت تو و فرزندانت در نفقه منید تا دامیکه زنده ام پس قاضی در آنشب خواب دید دو قصری در بهشت پس خواست داخل در آنها شود پس باو ندا کردند که این دو قصر را برای تو بنا کرده بودیم چون سائل را برگرداندی با دادیم آنها را بنصرانی چون قاضی بیدار شد آمد پیش نصرانی و خبر داد باو آنچه را دید و نصرانی نقل کرد برای او آنچه با آن مسلم کرد پس قاضی گفت خریدم آنچه را باو دادی بده هزار درهم گفت نمیفروشم و اسلام آورد هشتم ایضا در آن کتاب

روایت

روایت کرده که سائلی داخل شد در مسجدی چیزی باو ندادند پس از گرسنگی مرد پس در فردای آن روز او را کفن کرده و دفن نمودند […] آن کفن را که در محراب گذاشته و با او نوشته بود این کفن برگشت شما […] نهم دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده از ابی امامه که رسول صلی الله علیه و آله فرمود با اصحاب خود آیا خبر دهم شما را از خضر گفتند بلی یا رسول الله […] از بازارهای بنی اسرائیل ناگاه چشم مسکینی […] خدای تقدیر فرموده میشود در نزد من چیزی نیست […] تو امید دارم چیز را در نزد تو خضر گفت ایمان آوردم بخداوند بدرستیکه سؤال کردی از من […] امری بزرگ نیست نزد من چیزی که […] آنرا بتو مگر انکه بگیری مرا و بفروشی مسکین گفت چگونه راست میاید این خضر گفت سخن حق میگویم […] سؤال کردی از من […] سؤال کردی از من بوجه رب من پس بفروش مرا پس او را پیش انداخت بسمت بازار و بچهار صد درهم فروخت پس مدتی در پیش مشتری ماند که او را بکاری وا نمیداشت پس خضر گفت تو مرا خریدی بجهة خدمت کردن پس بکاری مرا فرمان ده گفت من ناخوش دارم که تو را زحمت اندازم زیرا که تو پیری و بزرگی گفت بتعب نخواهی انداخت یعنی هر چه بگوئی قادرم بر آن گفت پس برخیز و این سنگها را نقل کن و کمتر از شش نفر در یکروز نمی توانستند آنها را نقل کنند پس برخاست و در همان ساعت آن سنگها را نقل کرد پس آن مرد گفت احسنت و اجملت کاری نیکو کردی […] چیزی را که احدی طاقت نداشت پس برای آن مرد سفری روی داد پس بخضر گفت گمان میکنم شخص امینی هستی پس جانشین من باش در اهل من […] کن و من خوش ندارم که ترا بمشقت اندازم گفت بمشقت نمی اندازی مرا گفت قدری خشت بزن برای من تا برگردم پس آن مرد بسفر رفت […] و خضر برای او بنائی محکم کرده […] گفت از تو سؤال میکنم بوجه خداوند که حسب تو چیست و کار تو چیست خضر فرمود […] بامر عظیمی بوجه خداوند عز و جل و وجه خداوند مرا در بندگی انداخت اینک بتو خبر دهم من آن خضرم که شنیده مسکینی از من سؤال کرد چیزی نبود نزد من باو دهم پس سؤال کرد از من بوجه خداوند عز و جل پس خود را در قید بندگی او در آوردم و مرا فروخت و بتو خبر دهم که هر کس که از او سؤال کنند بوجه خداوند عز و جل پس رد کند سائل را و حال آنکه قادر است بر آن می ایستد روز قیامت و نیست در روی او پوست و گوشت و خون جز استخوان که مضطرب است و حرکت میکند مرد گفت ترا بمشقت انداختم و نشناختم فرمود که باکی نداشت نگاهداشتی مرا و احسان کردی گفت پدر و مادرم فدای تو حکم کن در اهل و مال من آنچه خداوند بر تو مکشوف نموده یعنی در اینجا باش و هر چه خواهی بکن یا ترا مختار کنم هر جا که خواهی بروی فرمود مرا رها کن تا عبادت کنم خداوند را چنین کرد پس خضر فرمود حمد مر خدا را که مرا در بندگی انداخت آنگاه مرا نجات داد دهم شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب مجموع الغرائب نقل کرده که دیدم در بعضی از کتب اصحاب که گفت ابو القاسم پدر وزیر ابو المعلا که من محبوس بودم پس طلب کردم قدری خرجی بجهة موکلین که با آنها دهم پس پشیمان شدم و آنها را صدقه دادم پس شنیدم هاتفی را که میگفت ای ابو القاسم خیر باقی میماند و احسان نگاه میدارد و فردا آنچه را پیش فرستاده ملاقات خواهد کرد در صبح آن روز فرج رسید و از حبس بیرون آمدم یازدهم بخط عالم فاضل مولانا ملک علی شاگرد عالم جلیل شیخ حسین والد شیخ بهائی رحمهم الله در ظهر رجال ابن داود که در آنجا اجازه نیز بود و بخط آن مرحوم برای او این حکایت دیدم که منقول است از عبد الله بن مسعود که گفت سالی در حج بودم در آن کثرت عرفات خوابم ربود و بگوشه رفتم خوابیدم در خواب دیدم که ندائی از آسمان رسید که بهمه خلایق که در حج […] هیچکدام مقبول نیست الا حج شیخ موفق که حج […] همه را باو بخشیدم چون برخاستم بعد از اتمام بزیارت شیخ آمدم چون دیدمش سلام کردم گفت علیک السلام یا عبد الله گفتم چون دانستی نام مرا گفت چند روز است که […] که دوستی از دوستان ما بدیدن تو می آید که عبد الله نام دارد گفتم یا شیخ میدانی که چه کار […] گفت بلی حقتعالی […] گفتم که این رتبه از چه یافتی گفت […]

وحصه ذخیره حج میکرد اگر حج کردم چو بنوسم حج رسید خواستم که روانه شوم اهل خانه ام که حامله شده میگفت که امثال مرد ببین که حالم چه میشود
من قبول میکردم تا آنکه از خانه همسایه بوی کباب بمشامم رسیده آرزوی آن کرد آمدم و همسایه را گفتم که اندکی از آنچه چیزی بمن ده که بعیال خود برم که
آرزوی آن کرده بر همسایه ضرورت شد که آنچه هست بگوید گفت یا عبد الله از این اراده بگذر که آنچه بر ما حلالست بر تو اهلت حرامست که من مدتی است
قوت عیال نمی یابم دانر رسول خدا صلی الله علیه وآله رخصت شده که اگر کسی در مخمصه افتد بمقدار سد رمق از میته میتواند خورد من رفتم بکنار خندق خری مرده
یافتم و قدری از آنرا جهت عیال آورده ام و کباب کرده چون این حال از او شنیدم مونة حج با او دادم و او بسی خوشحال برگشت دا نیز تبه از انجا است
دو از دهم شیخ جلیل ورام ابن ابی فراس در تنبیه الخواطر نقل کرده که عبد الله بن جعفر وقتی رفت بمزرعه که داشت پس فرود آمد در نخلستان
قومی و در آنجا غلام سیاهی بود که کار میکرد در آن نخلها ناگاه قوت آن غلام را آوردند و سگی نیز داخل باغ شد و نزدیک غلام رفت پس غلام
انداخت یکقرص از آنرا برای او پس خورد آنرا انگاه قرص دوم و سیم را انداخت برای او پس آنرا خورد و عبد الله نظر میکرد بسوی او پس گفت ای
غلام چه قدر است قوت تو هر روز گفت همانکه دیدی گفت چرا برگزیدی این سگ را بر نفس خود گفت این زمینی است که سگ ندارد و سگان
میرود که از مسافت دوری آمده گرسنه پس ناخوش داشتم که ردش کنم گفت امروز چه خواهی کرد گفت بگرسنگی میگذرانم پس عبد الله گفت مرا
بر سخاوت ملامت میکنند و این غلام سخی تر است از من پس خرید آن نخلستان را و غلام او و آنچه در آن باغ بود از آلات و اثاث آنگاه غلام را
آزاد کرد و همه آنها را باو بخشید سیزدهم جناب عالمان فاضلان صالحان فخر الفقهاء و زین الاتقیاء الحبر المعتمد سید محمد که از اعیان علماء
طلبه کاظمین داخل انجا است و اخوی او عالم فاضل تقی جناب سید حسین که ملجاء جماعت امامیه است در شهر بغداد و هر دو در علم و تقوی
و صلاح و سداد مشهور و معروف در نزد علماء عراق کثر الله تعالی امثالهم نقل نمودند که جده ایشان علویه دختر عالم جلیل و حبر نبیل مرحوم سید احمد
صاحب تحقیق در فقه و اصول و مولف منظومه رائقه معروفه در رجال که عیال مرحوم سید حیدر جد ایشان بود و او نیز از علماء معروف آن بلد است
بنا بر آن ماه رجب و شعبان در رمضان را روزه میگرفت و در یکی از شبهای شریفه که یا نیمه رجب یا شعبان بود و مهمان بسیاری رسیده برای او پس در وقت
افطار طعام برای مهمانها حاضر کرد و اندکی از آن برای سحور خود گذاشت و بجهة تعب در یغ مهمانداری بچیزی میل نکرد و بهمان آب تنها افطار نمود پس
سائلی از همسایگان که غیر از خانه این سادات سؤال نمیکرد بود در خانه آمد و فقر و مسکنت او را امیدالست پس آنچه برای سحور خود گذاشت بآن سائل
داد و دیگر در خانه ماکولی نیافت پس نماز شب خود را بجای آورد و آبی نوشید و در اطاق را از درون بست و چراغ بحال خود روشن و در فراش
خواب خود رفت با قصد روزه صباح چون مستی خواب بر چشمش مستولی شد و هنوز بخواب نرفته که نظر میکند و می بیند مانند صورت بجهة غلبه خواب
دیده دور زاکه آثار جلالت و بزرگی و وقار از سیماشان ظاهر و هویداست و آنگاه دو تن از دیگری کوچکتر و در شان و رتبه بزرگتر نشست در
بالای سر او و باو خطاب کرد با تبسم که ای دختر که من چگونه عازم شدی بر روزه گرفتن بدون افطار و سحور و حال آنکه تو پیری عرض کرد که فقیری آمد
و طعام خود را باو دادم و اتفاق افتاد که برای من چیزی باقی نماند پس فرمود با و حال چه میل داری گفت آلو بخارا و نبات و چیزی از پیری
پس دو کیسه با و مرحمت فرمود که رنگ هر دو سبز بود در یکی نبات و در دیگری آلو بخارا در هر یک بمقدار صد مثقال از آنها بود و چون از ایشان پرسید
بر خاسته متوجه در خانه شدند پس از آنحالت خواب بر خاست هراسان و هر دو کیسه در دو دستش بود و رو بدر خانه کرد دستاپان دید بسته است
بسیدها که بسته بود پس حرمت آنرا باز کرد و مرحوم سید حیدر که در اطاق دیگر نشسته بود فریاد کرد که کیست در را باز کرد و پس آمد نزد سید و قصه را گفت پس
علویه باطاق خود مراجعت نمود و هر دو کیسه را بر سر جانماز دید بسیار مسرور شد و حمد و ثنای الهی بجای آورد و پس آن کیسه آلو بخارا را تقسیم کردند بر اهل خانه
و خویشان و اصدقاء و کیسه نبات را بحال خود گذاشتند چند سال برای استشفاء و تبرک هر که شفا خواست گرفتند و دادند و در آن زمان جناب عالم جلیل القدر
صفوة العلماء المتبحرین عمدة الحکماء والمتکلمین مرحوم آخوند ملا زین العابدین سلماسی مریض بود و مرض ایشان بغایت سخت بود و در میان ایشان و سید الفقهاء

بود و اخوت داشتند صبح همانشب بکرامت سید قدری از آن نبات برداشته نزد مرحوم آخوند آمد و قصه را نقل کرد و آخوند خورد و ایشان بهبودی یافت
است و جمله ملتقاء من کل شاء و قدری از آن میل نمود و بالجمله شفا یافت و نیز در آن زمان نواب مستطاب جلیل الشان
غلام محمد خان هندی که در میان نوابهای هند ممتاز و بی نظیر بود و از خیاران هند بود و در بین مستریق بود و سبیه بکمال اخلاص داشته
در همان روز مرحوم سید قدری از آن نبات برای او فرستاد بمحض تناول شفا یافت و خبر بلاد ایران و جاهای دیگر رسید و از آن همه میخواستند
تا اینکه وقتی متنبه شدند که این مقدار اندک چگونه تمام نمیشود با آنکه از او زیاد دارند و از یکمن شاه تقریبا کم شده و بعد از این التفات و تعجب
چند روز باقی ماند و تمام شد و مرحوم سید حیدر یکی از آن دو کیسه را در میان کفن خود گذاشت و دیگری را در میان کفن علویه و هر دو کفن را در میان
بقچه و آن بقچه در میان صندوق هندی بود که همیشه بر او قفل بود و آن صندوق در صندوقخانه بود که آن همیشه مقفل بود چون امانت مردم در او بود
و باز میکرد در آنرا اگر سید یا علویه و بعد از مدتی سید خواست کفن خود را بکسی از بزرگان بخشد پس بقچه را باز کرد و خواست آن کیسه را از میان کفن
بیرون آورد و آنرا نیافت پس از علویه پرسید کیسه در کجا است گفت در میان کفن پس کفن خود را باز کرد آن دیگر را نیز در آنجا ندیدند چهاردهم
جناب متتبع فاضل سید محمد باقر بن محمد شریف حسینی اصفهانی از علماء عهد نادرشاه در کتاب نور العیون نقل کرده که عالمی از مرهم داخل شد بر سلطان
امیر اسماعیل سامانی سلطان خراسان پس او را بغایت تعظیم و توقیر نمود و در وقت برخاستن تا هفت قدم او را مشایعت نمود شب رسول خدا
صلی الله علیه وآله را در خواب دید که باو فرمود تعظیم کردی یکی از علماء امت مرا پس از خدا تعالی خواستم که تو را در دنیا مقرر دارد تا هفت قدم مشایعت
کردی پس سلطنت باقی خواهد بود در اولاد تو تا هفت پشت پانزدهم نیز در آنجا نقل کرده که مردی بود صالح پنج هزار درهم مقروض بود و مالی
نداشت پس طلبکار روزی از او مطالبه کرد و در مطالبه سختی نمود پس آمد گریان و پریشان بخانه برگشت همسایه داشت یهودی چون او را با آن حال دید گفت
تو را اهتمام میدهم بدین اسلام که مرا خبر ده از حال خویش پس نقل کرد برای او آنچه بر او گذشت چون بر حالش آگاه شد داخل خانه شد و بیست هزار درهم آورد
تسلیم او کرد و گفت اگر من در دین مخالف توام اما در دنیا همسایه ام سزاوار نباشد که تو در کلفت قرض باشی پس تسلیم کن این را بطلبکار خویش این گرفت
آنرا از او و نزد طلبکار خود داد و متعجب شد و پرسید از صورت واقعه او حکایت را برای او نقل کرد پس آن شخص داخل خانه شد و تمسک او را آورد
باو داد و گفت ذمه تو را ابرا کردم که من پست تر نخواهم بود از یهودی و هرگز از تو مطالبه نخواهم کرد پس در آنشب در خواب دید که قیامت برپا شده و صحیفه
های اعمال در پرواز بعضی بدست راستش میدهند و پاره را بدست چپ نامه عمل او را بدست راستش داد و ندا دادند که بحساب بهشت رود
پس از سبب نکشیدن حساب و فرستادن بهشت پرسید با گفتند که تو مروت خود با آن مسلمان صالح را با در دنیا کردی پس چگونه ما در نکنیم تو نامه اعمال
تو را و حال آنکه مائیم رحمن رحیم و چنانچه از حساب او اعراض کردی ما نیز از حساب تو اعراض کردیم و چنانچه تو مال خود را باو بخشیدی ما نیز تو را عفو کردیم
شانزدهم نیز در آنجا از عبد الله بن مبارک نقل کرده که گفت من در سالی چون از مناسک حج فارغ شدم بزیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله
رفتم پس آنجناب را در خواب دیدم بمن فرمود چون بکوفه رفتی بهرام مجوسی را از من دعا برسان و بگو من شفیع تو خواهم بود در روز قیامت چون به
نزد او رفت و از کار او که چه نیکی کرده بود پرسید که چنین مورد لطف سید عالم شد گفت دختران و پسرانی داشتم پسری را بدختری تزویج کردم گفت بتر از این
چه کردی گفت زناری معین کردم برای هر یک از فرزندان خود که چون بزرگ شدند بر میان بندند گفت آیا چیز دیگر نیک باشد در دین اگر کردی گفت
در همسایگی من زنی بود فقیر چند فرزند یتیم داشت شبی داخل خانه من شد و چراغ خود را روشن کرد چون بیرون رفت خواهش کردم بدکان شما
در باره او تحقیق رفتم دیدم داخل خانه خود شد و او داد کنند چه برای ما آوردی گفت حیا کردم که از دست نزد دشمن شکایت کنم پس دانستم
که ایشان محتاج بطعام پس جمع کردم آنچه در نزد من بود و طبقی پر کردم و نزد ایشان فرستادم گفت در جستجوی همین بودم بشارت باد تو را که
رسول خدا صلی الله علیه وآله تو را سلام میکند و تو را وعده شفاعت داده روز قیامت پس بهرام گریست و حسرت عمر گذشته در غیر اسلام و گفت

ضایع نمیشود در دین ما یک چیز پس عرض کن بر من اسلام را که واجب است بر هر کس که داخل شود هفدهم محدث جلیل سید نعمت الله جزایری
در نور الانوار که شرح صحیفه کامله است نقل کرده که یکی از مجتهدین در خواب مرحوم آخوند ملا عبدالله شوشتری استاد مجلسی اول و یگانه عصر خود بود در
تقوی و علم و عمل را دید بعد از فوتش که در هیئت نیکو و مکافات عالی پس سبب آن را پرسید گفت سببش آنکه در دستم سیبی بود و من از مسجد جامع
اصفهان بیرون می آمدم پس طفلی در راه بمن برخورد پس آن سیب را در دست او گذاشتم پس خوشحال شد و بمن داد آنچه را که می بینی و گمانم
اینکه گفت آن طفل یتیم بود هیجدهم مرحوم خلد آشیان حاجی میرزا خلیل طهرانی که در سداد و صلاح و فن طب سرآمد دهر و مقبول عامه و خاصه
و مطبوع و محبوب همه علماء عراق بود پدر عالم جلیل و شیخ نبیل که نبود برای او در زهد و تقوی در عصرش نظیر و بدیل شیخنا الاکرم و مولینا الاعظم
الحاج ملا علی طهرانی اعلی الله تعالی مقامه نقل کرد که من در علم طب چندان درسی نخواندم و استادی ندیدم همه این مهارت و بصیرت از برکت
دادن یکنان بود و آنچنان بود که در جوانی بقصد زیارت معصومه مشرف شدم بقم و در آنجا بلکه در جاهای دیگر گرانی سختی بود که نان برحمت
بدست می آمد و در آن زمان نزاع بود ما بین دولت ایران و روس و اسرا آورده بودند و در بلاد متفرق کرده بودند از زن و مرد و صغیر و کبیر
من بیکی از حجرات دار الشفاء که عمارتی است در زیر مدرسه متصل بصحن شریف و در او حجراتیست که غربا و مترددین منزل میکنند منزل کرده بودم
روزی ببازار رفتم و رنج فراوانی کشیدم تا نانی بدست آوردم و قصد منزل کردم در بین راه بزنی از اسرای نصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته
بود و از گرسنگی رخسارش زرد شده بود چون مرا دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر میکنید و گرسنه نگاه میدارید پس بر او رقت کردم
و آن نان را باو دادم و از او گذشتم و روز چیزی نخورده شب نیز چیزی نداشتم تنها در منزل نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شد گفت بیا بیمار مرا دریاب
رسیده که بطاقت شده و نام آن را برد اگر طبیبی سراغ داری که علاجش کند بر زبانم جاری شد که فلانچیز خوبست گمان کرد که من طبیبم رفت و بعد
پس ساخت و خورد و فورا بهبودی یافت ساعتی نکشید که همان مرد آمد با یک مجموعه که در آن الوان اطعمه بود با یک عدد اشرفی و معذرت و تشکر
بسیار فردا آن قضیه درد و دوای فوری خود را برای آشنایان نقل کرد که چنین طبیب و مداوا ندیده بودم و بعضی از ایشان بپاره امراض
مبتلا بود و جویای منزل من شد و پرسید بهمان نحو از مفردات بدون معرفت باصل مزاج و طبیعت آن دوا چیزی گفتم رفت و خورد و شفا یافت
خبر منتشر شد بر من هجوم آوردند بهمان نحو چیزی میگفتم و خوب میشدند سود زیادی بدستم آمد پس تحفه طبی پیدا کردم و مراجعت کردم که لا محاله اسامی
مفردات و امزجه آنها را یاد بگیرم چندی در آنجا ماندم آنگاه برگشتم بطهران و بمراجعه کتب در اندک وقتی معروف و مشهور و نامم در اسامی استادان
ثبت شد و همه آن از آثار برکت آن قرص نان بود و قضیه عجیبه دیگر دارد که در ضمن حکایات متعلق بعبادات بیاید انشاء الله تعالی نوزدهم
جناب سید محمد حسینی شهیر بابن [illegible] عاملی در کتاب اثنا عشریه حکایت کرده که مردی هشتاد سال عبادت کرد خداوند را پس شبی در معبد خود بود که
ناگاه زن جمیله آمد و سئوال کرد که در معبد را برای او بگشاید و آنشب شب سردی بود پس اعتنائی باو نکرد و مشغول عبادت خود شد پس آن زن
برگشت عابد نظر کرد باو پس وی دلش برد و قلبش را مالک شد پس از عبادت دست کشید و در پی آن زن رفت پس باو گفت بکجا میروی گفت بآنجا
که میخواهم گفت هیهات مرا وعده داده آزاد بنده شد پس او را کشید و داخل در منزل خود گرفت و هفت روز در منزل او ماند پس در آن حال بفکر افتاد در
آنچه مشغول او بود از عبادت و اینکه چگونه فرو ریخت عبادت هشتاد سال را بهفت شب معصیت پس آنقدر گریست که غش کرد و چون بحال آمد آن
زن گفت [illegible] قسم بخدا نه تو عصیان خداوند نکردی با غیر من و من هم معصیت نکردم با غیر تو و من می بینم در سیمای تو آثار صلاح را پس [illegible]
[illegible] که چون مصالحه کردی [illegible] پس بیرون رفت آنمرد فرار کرده تا آنکه شب شد بخرابه رسید که در آنجا ده نفر
کور بودند و در نزدیکی آن کورها راهبی بود که میفرستاد برای ایشان هر شب ده قرص نان پس غلام راهب آن نانها را آورد [illegible]
خود [illegible] یکی از آن نانها را گرفت پس باقی ماند یکی از آن کورها که چیزی نگرفت پس گفت چه شده نان من غلام گفت [illegible]

ده نفر تقسیم کردم کور گفت امشب را بگرسنگی خواهم بسر برد پس آن مرد عاصی گریست و آن قرص نان را باو داد و بخود گفت من سزاوارترم بسر بردن بگرسنگی زیرا که من عاصیم و
او مطیع پس خوابید و سخت شد بر او گرسنگی تا آنکه مشرف شد بهلاکت پس امر فرمود خداوند ملائکه را که جانش را بستانند پس ملائکه رحمت و ملائکه عذاب در او
مخاصمه کردند ملائکه رحمت گفتند که این مردیست که از گناه خود فرار کرده و در مقام اطاعت برآمده و ملائکه عذاب گفتند بلکه او عاصی است پس خداوند وحی کرد
بایشان که بسنجید عبادت هفتاد سال او را با معصیت هفت شب پس سنجیدند پس فزونی پیدا کرد معصیت هفت شب بر عبادت هفتاد سال پس
خداوند وحی کرد بایشان که بسنجید معصیت هفت شب را با آن قرص نانیکه برگزید بآن دیگری را بر نفس خود پس سنجیدند پس قرص نان برتری پیدا کرد بر آن پس
ملائکه رحمت قبض کردند روح او را بیستم نیز در آن کتاب حکایت کرده که مردی روزی نشسته بود با زنش مشغول خوردن بود و در پیش روی
ایشان مرغ بریانی بود پس سائلی بر در خانه آمد آنمرد بیرون رفت و بر او بانگ زد و راندش پس اتفاق افتاد که آنمرد فقیر شد و نعمت از او زائل شد و
زنرا طلاق داد و او شوهر کرد بمردی دیگر پس روزی شوهرش با او غذا میخورد و مرغ بریانی در نزد ایشان بود که ناگاه سائلی بر در خانه ایستاد و چیزی
خواست آنمرد بزنش گفت این مرغ را باو بده پس آن زن آن مرغ را نزد او برد چون نظر کرد دید شوهر اول او است پس مرغ را باو داد و گریان برگشت
پس شوهر از سبب گریه اش پرسید او را خبر داد که سائل شوهر اول او بود و نقل کرد برای او قصه خود را با آن سائلی که او را راند پس آنمرد گفت که والله منم آن
سائلی که او را بانگ زد و راند بیست و یکم ایضا در آنجا حکایت کرده که زنی داخل شد بر عالمه و گفت پدرم صدقه را دوست میداشت و
مادرم صدقه را دشمن داشت و در عمرش صدقه نداد مگر پاره پیه و قدری گیاه که از پس گیلی روئیده بود پس در خواب دیدم که قیامت بر پا شده و مادرم
پوشانده عورت خود را بهمان گیاه و در دستش همان قطعه پیه بود که او را از تشنگی می لیسید پس رفتم نزد پدرم و او در کنار حوضی نشسته بود و مردم را آب می
داد پس طلب کردم از او قدح آبی و مادرم را سیراب کردم پس از بالا ندا کردند که هر که او را سیراب کرد خداوند دستش را شل کند پس بیدار شدم با این
کری یعنی با دست شل شده بیست و دوم و نیز در آنجا از بعضی صالحین نقل کرده که گفت مرا برادری صالح بود فوت شد پس از مردنش او را در
خواب دیدم پس باو گفتم چه کردی گفت چون مرا دفن کردند ملائکه غلاظ و شداد آمدند و مرا بعنف کشیدند بسمت جهنم بردند و درهای او باز بود و دود او
بالا میرفت و غیظ او شدید بود و شعله او سخت بحدیکه نزدیک بود که از هم جدا شود و من یقین کردم بهلاکت خود در این حال بودم که ناگاه دختری
نیکو رخسار را دیدم که میگفت مترس و غمگین مباش که خداوند ترا بمن بخشیده آنگاه ایستاد میان من و آتش پس خداوند برگرداند شر آتش را از من
پس باو گفتم تو کیستی گفت من صدقه توام که در نهانی کرده بودی آنگاه منادی ندا کرد از زیر عرش که داخل کنید بنده مرا در مغفرت بسوی بهشت
پس مرا داخل کردند بیست و سیم سید محدث جلیل سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانیه حکایت کرده که مرحوم مقدس اردبیلی اعلی الله
مقامه در سال گرانی تقسیم میکرد با فقرا آنچه داشت از اطعمه و میگذاشت برای خود مثل یکی از ایشان پس در یکی از سالهای گرانی چنین کرد و عیالش در
خشم شده و گفت مرا و فرزندان مرا در چنین سالی واگذاشتی که از مردم سئوال کنیم پس او را گذاشت و رفت بمسجد کوفه برای اعتکاف چون روز دوم
شد مردی آمد بدر خانه و با او بود چند بار گندم پاک پاکیزه و آرد نرم نیکو پس گفت اینرا فرستاده برای شما صاحب منزل و او معتکف است در مسجد
کوفه چون مقدس برگشت از اعتکاف زنش باو گفت طعامیکه فرستادی با اعرابی طعام نیکوئی بود پس حمد الهی را بجای آورد و او را از آن طعام خبری
نبود بیست و چهارم عالم عامل و حاوی حقایق فضایل و ماحی دقایق رذایل مجمع البحرین علم و تقوی مولانا الاجل آخوند ملا فتحعلی ایده الله تعالی نقل
کرد از یکی از ثقات ارحام خود که گفت در یکی از سالهای گرانی مرا قطعه زمینی بود که در آن جو زرع کرده بودم اتفاقا پیش از سایر مزارع خضر شد و خوشه
بست و بخوردن رسید مردم از هر طبقه در سختی و گرسنگی دلم سوخت دست از نفع آن برداشتم پس بمسجد در آمدم و فریاد کردم جو آن زمین را واگذاشتم برای
هر فقیر و غیر فقیر از آن ببرد و فقیر هم زیاده از قوت روز خود و عیالش از آن نگیرد تا سایر زرعها بدست آید پس فقرا رو بآنجا آوردند و از سختی و شدت در
آمدند و از آن هر روز می بردند و خوردند و مرا بشری از آن نبود و چون چشم از آن پوشیده بودم و امیدی از آن زرع نداشتم تا آنگاه که همه زرع رسید و مردم

در رفاهیت افتادند و از آن زمین دیگر امیدی نماند و از حصاد سایر زمینهای خود فارغ شدم گفتم مباشرین حصاد که بسمت آن قطعه روند
درو کنند شاید از گاه آن چیزی عاید شود و در میان خوشها چیزی مانده باشد پس رفتند درو کردند پس از کوبیدن و پاک کردن
آنچه بدست آمد از جو ضعف سایر زمینها بود و علاوه بر آنکه بردن فقرا تأثیری در آن نکرد برآنچه متعارف بود افزوده و عجب عادت محال بود که
یک خوشه در آن مانده باشد و اعجب از آن آنکه چون پائیز شد حسب مرسوم که هر زمین زرع شده باید یکسال دست از او برداشت و زرع نکرد
انقطعه معهوده را بحال خود گذاشته تخمی نکردند و تخمی در آن افشانده تا آنکه اول بهار شد و برفها را با قامت خاکستر از روی زرعها برداشتند
دیدیم که آن قطعه بی تخم و شخم سبز و خرم و از همه زرعها بیشتر و قوی تر چنانکه متحیر شدیم که احتمال اشتباه ندادیم چون زرعها رسید حاصل آن هم
برابر سایر زرعها بود واللّه یضاعف لمن یشاء حکایت پنجم و نیز نقل فرمود از آن مرحوم که او را بستان انگوری بود در کنار شارع
عام چون خوشه مو در اول مرتبه خوردن رسید امر نمود به مستحفظ بستان که از یک کرد آن که متصل است بشارع دست بردارند و بهتر دو بین و اگذارند که
هر کس از هر جا بآنجا عبور کند برای مباح و حاجت خود در آنجا ببرد و آورد و جز دادن آب کاری بآن کردند هشته باشند چنین کردند و از آن وقت تا وقت
چیدن تمام انگور هر عابری از آن خورد و برد و کسی بآن کاری نداشت چون در آخر پائیز بنای چیدن شد و از همه کردهای باغ فارغ شدند باحتمال آنکه در میان
هم شاید از نظر عابرین پوشیده در میان برگها خوشه مخفی شده بآن کرد رفتند چون چیده آنرا آوردند چندین برابر سایر کردها انگور داشت و خوب
آن هم بهتر دین علاوه بر نگاهبان چیزی برآن افزود حکایت ششم و نیز نقل فرمود که هر سال چون گندم را پاک و صاف نموده و بخانه می آورد زکوة
آنرا میداد در سالی پس از تصفیه پیش از نقل بخانه بخیال افتاد که تا خیر زکوة از محل حسنی ندارد گندم حاضر و فقرا موجود زحمت نقل برداشته پس فقرا را
گروهی شناخت خبر کرد که همه را بحساب هر آورده حق فقرا را جدا نمود و در میان ایشان تقسیم نمود با خیر آنچه بردند در میان کند و با که در میان خانه
بود ریخته شده مقدار و سعت هر یک معلوم و معین بود چون حساب کرد معلوم شد که آنچه از آن بفقرا داد از آن گندم چیزی کم نکرد مقدار آن بانداز
که بود که پیش از دادن حق فقرا سنجیده بودند حکایت هفتم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود روایت کرده از ابن عباس که کسی با او گفت که گروهی
از این امت گمان دارند که بنده کاهی گناه میکند پس محروم میشود بسبب آن از روزی پس ابن عباس گفت قسم بخدائیکه نیست خدائی جز او هر آینه
این گمان روشن تر است در کتاب خدا از آفتاب بحجاب گر فرموده خداوند در سوره ن والقلم بدرستیکه پیرمردی بود و او را بستانی
بود و از ثمره آن بستان هر گاه حاصل میرسید حق خدا را میداد و بعد از اخراج حق فقرا باقی را بخانه خود حمل میکرد تا آنکه مرد پس پسران او وارث شدند
پس بار آورد بستان ایشان در آنسال که پدرشان مرد باری که هرگز نیاورده بود پیش از آن پس آنگاه ایشان رفتند بسوی آن بستان بعد از نماز
عصر پس مشاهده کردند ثمره و روزی و فراوانی که مانند آن ندیده بودند در حیات پدر خود پس چون دیدند آن فراوانی را طغیان و سرکشی کردند
و بعضی گفتند که پدر ما پیری بود که عقلش رفته بود و خرف شده بود دلیل بیائید از یکدیگر عهد و پیمان بگیریم که ندهیم احدی از فقرا مسلمین
در این سال چیزی تا آنکه غنی شویم و مال ما زیاد شود [illegible] و آنگاه بعد از آن نیز بر اینکه هر سال آیند و چهار نفر از ایشان راضی شدند و یکی خشم کرد
و او همان است که خداوند تعالی فرموده قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون وسط ایشان گفت آیا نگفتم مر
شما را چرا تسبیح نمیکنید [illegible] ایشان بود پس آمد گفتای پسر عباس آن وسط ایشان بود بحسب سن گفت نه بلکه
در سن از همه کوچکتر بود و لیکن از همه برتر بود و وسط هر قوم بهترین ایشانست و دلیل براین قول خداوند است که شمای امت محمد صلی اللّه علیه و آله
کوچکترین و بهترین امتها خدای فرموده وکذلک جعلناکم امة وسطا قرار دادیم شما را امت وسط پس وسطی ایشان گفت
از خدای بپرهیزید و بر طریقه پدر بوده باشید که سالم بمانید و فائده بگیرید پس براو حمله کردند و او را سخت بزدند چون برادر یقین کرد که ایشان اراده
کشتن او را دارند در مشورت ایشان داخل شد با کراهت و بی رغبتی پس بمنزل خود رفتند و قسم خوردند بخدا که چون صباح شد بچینند و نگفتند انشاء اللّه

پس بسبب آن گناه خداوند ایشان را مبتلا کرد و حائل شد میان ایشان و آن روزی که مشرف شده بودند بر آن پس خبر داد از ایشان در قرآن
مجید و فرمود انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون فطاف
علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت کالصریم ما اختبار نمودیم کفار قریش را چنانچه امتحان نمودیم صاحبان
بستان را هنگامی که قسم خوردند که بچینند آنرا بامدادان و انشاءاللّه نگفتند پس بگردید او گردید و احاطه کرد باو عذابی از جانب پروردگار تو در
آن حال که ایشان در خواب بودند پس گردید مانند صریم یعنی سوخته پس آمد و پرسیدی ای پسر عباس صریم چیست گفت شب تاریکی که نه روشنائی
در او است و نه نوری پس چون صبح کردند آن جماعت آواز دادند یکدیگر را که ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فانطلقوا
وهم یتخافتون که بامدادان سر حاصل خود روید اگر قصد چیدن دارید پس براه افتادند و ایشان با یکدیگر تخافت داشتند آمد پرسید
ای پسر عباس تخافت چیست گفت مشورت میکردند بعضی با بعضی لیکن نمی شنید احدی غیر ایشان فقالوا لا یدخلنها الیوم علیکم
مسکین وغدوا علی حرد قادرین پس گفتند داخل نشود در آن بستان امروز بر شما مسکین و بامداد کردند در حالتیکه توانا
بودند بر قصد چیدن یا بر منع مساکین یا حرمان از خیر بستان که نقیض مقصود ایشان بود از حرمان فقرا در ملکهای ایشان بود که بچینند آن ثمر را و نمی
دانستند که چه برای او وارد شده از سطوت قهر و نقمت خداوند پس چون دیدند آنرا و مشاهده نمودند آنچه بر او نازل شد گفتند انا لضالون
بل نحن محرومون که ما گم کرده ایم بلکه ما بی بهره و محروم شده ایم پس خداوند محروم کرد ایشانرا از آن روزی بسبب آن معصیت که اراده
کرده بودند از ایشان و هیچ طلبی نکرد ایشان را قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون گفت بهتر ایشان آیا نگفتم شما را
چرا تسبیح نمیکنید قالوا سبحان ربنا انا کنا ظالمین گفتند منزه است خدای ما ما بودیم ستمکاران فاقبل بعضهم
علی بعض یتلاومون قالوا یا ویلنا انا کنا طاغین عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها انا الی ربنا
راغبون کذلک العذاب ولعذاب الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون پس [illegible] بعضی ملامت میکردند
یکدیگر را گفتند ای وای بر ما که بودیم زیاده روندگان شاید پروردگار ما عوض دهد ما را بهتر از آن که ما بسوی پروردگار خود راغبیم همچنین است
عذاب دنیا و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر که بدانند حکایت هشتم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که روزی رسول خدا صلی اللّه
علیه و آله فرمود با اصحاب خود که کدام یک از شما در شب گذشته شرم کرد از برادر خود یا احسان کرد خود را از برادر یکه در راه خدا داشت بجهة فقر که
در او دیده بود آنگاه شیطان وسوسه کرد در آن برادر و پیوسته با او مجاهده کرد تا بر او غلبه نمود پس علی علیه السلام فرمود منم یا رسول اللّه پس
رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود خبر ده یا علی آنرا برادر مؤمنین خود را تا پیروی کنند بکار نیک تو بآن مقدار که توانائی دارند هر چند
نرسد احدی از ایشان بمقام تو و نشکافد کسی غبار تو را و نگردد کسی بسوی تو که سبقت میگیری بسوی فضائل نگر نگریستن بآفتاب از زمین و دهای
نزدیک از اقصای مغرب پس علی علیه السلام فرمود یا رسول اللّه گذشتم در فلان قبیله مرد مؤمنی از انصار را دیدم که میگرفت از آن مزبله پوست
خربزه و خیار و انجیر و میخورد آنرا از شدت گرسنگی چون او را دیدم حیا کردم که مرا ببیند پس خجل شود پس اعراض کردم از او و بمنزل خود واندا
و برای نهار و افطار خود دو قرص نان جو مهیا کرده بودم پس آنها را نزد آن مرد آوردم و باو گفتم از این تناول کن هر گاه گرسنه شدی پس مرا
در ستیکه خدای عزوجل قرار میدهد برکت را در آن پس گفت ای ابوالحسن من میخواهم امتحان کنم این برکت را چون یقین دارم براستی گفتار تو
من گوشت و جو میخواهم که بعضی از اهل منزل من آنرا خواسته پس گفتم باو بشکن از او چند لقمه بعد از آنچه میخواهی از جو چه که خدای تعالی آنرا جو بگرداند
بحرمت سؤال من از او بجاه محمد و آل طیبین طاهرین او علیهم السلام پس شیطان در دلم خطور داد که ای ابوالحسن تو این را میگوئی با او شاید او
منافق باشد پس باو گفتم اگر او مؤمن نباشد پس اهل است برای آنچه میکنم هر چند منافقت دمن سزاوارم برای نیکی کردن [illegible]

داور کند

یکی میرسد بمستحقش و گفتم با و که من میخوانم خدا را بمحمد و آل طیبین او صلوات الله علیهم که او را توفیق اخلاص بده و در گذر از تقصیر اگر منافق است
زیرا که صدقه کردن من باو بهتر است از صدقه کردن باو باین طعام شریف که سبب بالداری و غنا است پس شیطان را غلبه کردم و خدا را
در نهانی از آنمرد خواندم با اخلاص بجاه محمد و آل طیبین طاهرین او علیهم السلام پس لرزید رگهای گردن آنمرد و برو در افتاد بلندش کردم و گفتم تو را
چه شده گفت من منافق بودم و شاک در آنچه محمد صلی الله علیه و آله و آنچه تو میگوئی پس پرده برداشته شده از آسمانها و حجابهایش دیدم بهشت را
و آنچه از خیرات که مژده بود دیده پرده برداشته شد از طبقه های زمین پس دیدم دوزخ و آنچه ترسانید بآن از عقوبات و این در آنحال بود
که ایمان در دلم جای کرد و خالص شد با و قلبم و زائل شد از من شکی که کور کرده بود مرا پس آمرد آن دو قرص را گرفته گفتم با و هرچه بخواهی بشکن از این
قرص اندک که خدای تعالی بر میگرداند او را با آنچه میخواهی و آرزو داری پس پیوسته چنین بود که منقلب میگشت و چربی و شیرینی در رطب و خربزه
و میوه های زمستانی و تابستانی تا آنکه خداوند ظاهر کرد از آن دو گرده نان امر عجیبی گردید آنمرد از آزاد کردهای خدا از دوزخ و از بندگان برگزیده
های اخبارش حکایت نهم مرحوم خلد آشیان حاجی مهدی سلطان ابادی که از نیکان عباد و صلحاء اخیار و مهاجر از شغل دیوان و سالها مجاور در
قبر امیر المؤمنین علیه السلام بود نقل کرد که در مدینه طیبه بعد از مراجعت از حج بیت الله الحرام معطل شدم بجهة مخارج راه پس مبلغی قرض کردم
و چون بر حال نخاوله که شیعیان فقیر مجاور آن بلد شریف اند مطلع شدم قدری از آن تنخواه را بایشان دادم پس از آن چون حساب پول را کردم
پنج تومان زیاده شده بود و از برکت آن احسان حکایت دهم انگاه نقل کرد که در سالی چون از خرمن فارغ شدیم گندم را کیل کرده زکوة آنرا از
همانجا دادیم بعد از آن بقدر یک ماه آن گندم در همان خرمن که حیوانات و مرغها از آن بردند و خوردند آنگاه آنرا کیل کردیم با کیل روز اول
موافق بود و از آنچه بزکوة رفته بود و حیوانات تلف کردند کسری نکرده بود حکایت یازدهم و نیز نقل کرد و از بعضی ثقات دیگر نیز شنیدم که شبی جناب
عالم جلیل آخوند ملا محمد تقی فراهانی سلمه الله که از جمله اجله علما و صلحا است با برادرش دعوت کردم و در خانه تدارک دو نفر مهمان را کرده شبهم در
شب ... مهمان بدوازده رسید که بی وعده و خبر آمدند و خواستند برگردند مانع شدم و گفتم هرچه هست باهم میخوریم دو قاب کوچک ... طعام
و دو ... کاسه کوچک از خورش و دو نان سنگک حاضر کردم که خوراک سه چهار نفر بیش نبود این غذا را اشخاص مفصله که جناب آخوند و برادرش
و سه نفر دیگر از فقرا ... جناب آقا شیخ اسمعیل محلاتی با دو نفر دیگر و جناب آخوند ملا غلامعلی خونساری و دو نفر دیگر که بجهت مراقبه
آمده بودند و خودم خوردیم و سیر شدیم و نصف آن غذا بیشتر صرف نشد و یکسان و یک بشقاب طعام و یک کاسه خورش زیاد آمد که فهمیدند و
متحیر ماندند از این برکت حکایت دوازدهم نیز نقل کرد که وقتی در خدمت جناب عالم ربانی و چشمه فیض سبحانی المولی الاعظم والطود الاشم آخوند
ملا فتحعلی سلطان آبادی ... بزیارت ... مشرف شدم ... مرتبه ... که بجهة راه برداشته بودم شمردم پانزده تومان بود و از آن چیزی
... حکایت سیزدهم و نیز ... که در وقتی در نجف اشرف تنخواهی داشتم ... فقرا دستگیری کردم چون دو باره آن تنخواه را شمردم بعد رد
یا پانزده قران بر آن تنخواه افزوده شده بود علاوه بر آنچه از آن بفقرا داده بودم چند ماه قبل از اتمام این کتاب بجوار رحمت الهی پیوست حکایت
چهاردهم در ابواب جنان واعظ قزوینی قدس سره مذکور است که یکی از شارحین احادیث نبوی صلی الله علیه و آله در طی شرح حدیث فی
کل کبد حری اجر روایتی نموده که ... در طریق نبالت فرموده و دامن زندگا
... دلتنگی ... آن برکت
آتش در دل افتاده چون دلو و رسنی نداشت عمامه از سر گرفته کاسه چوبین که داشت بر آن بسته و از چاه آب کشیده سگ را سیراب گردانید پس الله
تبارک و تعالی بپیغمبر آن عصر وحی نمود انی قد شکرت له سعیه و غفرت له ذنبه لشفقته علی خلق من خلقی ...
مرتجعی سعی آنرا مشکور گردانیدم و گناهان او را آمرزیدم ... دلسوزی که ... از مخلوقات من نمود پس این خبر بآنمرد رسید از گناهان توبه

کرد و آب توفیق پاکدامنی خود را بر سر ... از چاه ساره آن و آمانی برآورد حکایت پنجم شیخ صدوق در خصال روایت کرده ...
سجاد علیه السلام حدیثی که خلاصه اش آنکه سه نفر باهم قسم خوردند که بمدینه آیند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند پس حضرت ...
خواست که کسی برود و آنها را دفع کند کسی جواب نداد علی علیه السلام حاضر نبود خبر کردند آمد پس عازم شد حضرت درع خود را بر آنجناب ...
و شمشیر خود را بر او حمایل کرد و بر اسب خود سوار کرد تشریف برد پس از سه روز برگشت و با او بود یک مرد و اسیر و یک شتر و سه اسب و عرض
کرد چون بوادی رسیدم اینها را دیدم بر شتر سوارند پس از اسم من پرسیدند گفتم علی بن ابیطالب پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند ما برای
خدا رسولی نشناسیم و فرقی نکند چه تو را بکشیم یا او را پس اینمقتول بر من حمله کرد تا اینکه فرمود پس او را ضربت زدم و سرش را بریدم آن دو نفر گفتند
ما رسیده که محمد صلی الله علیه و آله رئوف و مهربانست ما را نزد او بر و تعجیل مکن و این رفیق ما مقابل هزار سوار بود پس حضرت فرمود یکی از این دو
را نزدیک آر پس با و فرمود بگو اشهد ان لا اله الا الله گفت فرمود در گردن ترا بزن پس دیگری را خواست و با او نیز فرمود
قبول نکرد او را نیز فرمود که بکشد چون امیر المؤمنین علیه السلام خواست گردنش را بزند جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت بتو سلام میرساند و میفرماید
که مکش او را زیرا که او خلق نیکو دارد و در قوم خود سخی بود پس آنمرد در زیر شمشیر گفت این رسول رب تو است که بر تو سلام میرساند فرمود آری گفت
سوگند بخدا اگر مالک نبودم درهمی را با بودن برادری برای من در روی نگردانم در هر نگاه و در بعضی نسخ چنین است که رد برنگردم در ایام گرانی
شهادت میدهم ان لا اله الا الله و انک رسول الله پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این کسی است که کشانید او را
حسن خلق و سخاوت بسوی جنات نعیم و گذشت در باب ششم اخبار این بجود حکایت ششم و نیز صدوق در امالی خبری طولانی نقل کرده که خلاصه
آنکه امیر المؤمنین علیه السلام شبی در مکه اعرابی دید که به پرده کعبه آویخته و از خدای مغفرت میطلبد حضرت با صاحب فرمود خدای کریم تر است که
مهمان خود را در گذشت دوم او را دید که باز پرده آویخته و از خدا میخواهد که با و جنت دهد و از آتش برهاند حضرت فرمود که خداوند باد داد شب
سیم باز دید او را با همان حالت که از خدا چهار هزار درهم میخواهد پس حضرت او را خواند و فرمود از خدا بهای خواستی داد بهشت خواستی داد بر گرداند
دوزخ خواستی کرد امشب چهار هزار درهم میخواهی گفت تو کیستی فرمود علی بن ابیطالب گفت والله تو مقصود منی هزار برای صداق هزار برای دین
هزار برای خریدن خانه هزار برای معاش فرمود در مدینه بیا بخانه من بعد از زمانی رفت در آنجناب وارد شد طعامی نداشت که با و دهد پس از
خانه بیرون رفت و بسلمان فرمود باغی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من غرس کرد بفروش پس آنرا بدوازده هزار درهم فروخت و
دراهم را آورد حضرت اعرابی را خواست چهار هزار درهم با و داد و چهل درهم نیز برای خرج راه فقرا خبر شدند آمدند حضرت قبضه قبضه از آن
دراهم میگرفت و بآنها میداد تا تمام شد بخانه برگشت فاطمه علیها السلام پرسید باغ را فروختی گفت آری پرسید فرمود دادم بکسانیکه حیا کردم
خوار شان کنم بجهة ذلت سؤال پیش از آنکه سؤال کنند گفت من گرسنه و دو فرزندم گرسنه و شک ندارم که تو نیز گرسنه برای ما یک درهم از
از آن قسمت نبود پس دامن آنجناب را گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورد و آنکه را ساکت کرد و در بنت اندکی نکشید که برگشت و هفت
درهم آورد و فرمود آنرا طعام بخرند چون فاطمه علیها السلام آنرا بامیر المؤمنین علیه السلام داد گفت بسم الله و الحمد لله کثیرا این رزقی است از
جانب خداوند پس امام حسن علیه السلام بیرون رفت مردی را دید که میگوید کیست که قرض دهد غنی و وفا کننده یعنی خداوند را حضرت با امام حسن
علیه السلام فرمود باو بدهیم گفت آری بخدا پس تمام را با و داد گفت ای پدر همه را دادی فرمود آنکه اندک را داد قادر است بر دادن بسیار
پس حضرت بدر خانه مردی رفت که درهمی قرض کند پس اعرابی را ملاقات کرد که ناقه دارد گفت یا علی این ناقه را بخر از من فرمود بها ندارم گفت
مهلت میدهم فرمود بچند گفت بصد درهم فرمود ای حسن بگیر پس از او گذشته اعرابی دیگر برای دید بهمان صورت ولیکن در لباس دیگر گفت یا علی
ناقه را میفروشی فرمود چه خواهی گرد گفت بر بیشتر ... اول ... که پیر غمت برو گفت اگر راست ... برای تو باشد بی بها گفتم ...

زد حنت و توآنرا بقیمت خریدی بچند خریدی فرمود بصد درهم گفت برای تو باشد هفتاد درهم پس صد و هفتاد درهم را از او گرفت و ناقه را داد و در جستجوی آن اعرابی برآمد که صد درهم را باو دهد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که در وسط راه نشسته که هرگز ندیده بود آنجا نشسته چون او را دید خندید و فرمود یا اباالحسن اعرابی را یافتی که باو بهاء ناقه را دهی گفت آری فدای تو شود پدر و مادرم فرمود آنکه ناقه را فروخت جبرئیل بود و آنکه خرید میکائیل بود و شتر از شتران بهشت بود و درهم از نزد پروردگار عالمیان پس آزاد در راه خیر انفاق کن و از احتیاج و درویشی مترس **حسنی** آخوند فقیه کامل حاجی ملا احمد نراقی در خزائن خود نقل کرده از شخصیکه از اصحاب بعضی از صلحا بود که پس از مردن آن مرد صالح او را در خواب دیدم پرسیدم از او که خداوند با تو چه کرد گفت مرا در معرض جلال خود وا داشت و فرمود آیا دانستی که برای چه تو را آمرزیدم گفتم با عمال صالحه ام فرمود نه گفتم با فلان عمل در بندگی فرمود نه گفتم بفلان و فلان فرمود نه بجهت هیچ از اینها ترا نیامرزیدم گفتم الهی پس بچه آمرزیدی فرمود آیا بخاطر داری وقتی را که در کوچهای بغداد راه میرفتی پس گربه کوچکی را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و پناه برده بپایه دیوار از شدت یخ و سرما پس او را گرفتی محض ترحم بر او و در میان پوستین خود که در بر داشتی جای دادی که او را از سرما نگاه دارد گفتم آری فرمود چون بر آن گربه ترحم کردی ما بر تو رحم کردیم **حسنی** آخوند داشتیم بحر زاخر و عالم فاضل معاصر میرزا محمد باقر خونساری در روضات الجنات نقل کرده که روزی یکی از لشکریان جناب عالم جلیل آخوند ملا خلیل قزوینی شارح کافی را ملاقات نمود در یکی از کوچهای قزوین و در دست آن شخص برات حواله جوئی بود بر بعضی از رعایا پس بجناب آخوند داد که بخواند تا اسم آن شخصی که حواله بر او است معلوم شود پس چون آنجناب آنرا خواند فرمود این نوشته باسم این بنده است و آن شخص را بمنزل خود برد و آن مقدار جو را باشد رغبت باو داد چون آن مرد رفت و شب شد جو را در نزد اسبان شاهی ریختند هیچ اسبی دهن بجو باز نکرده پس ناظرین متعجب شدند و به سلطان رساندند چون از حقیقت حال استکشاف کردند و جناب آخوند را شناختند بر اکرام و احترام او افزودند و در این عمل هم صدقه غرض بود و هم مال

مقام دوم در اقسام صدقه بملاحظه آنچه آنرا باید داد ممکن است و بذل آن و رسیدن خیرش بعباد و اقسام انواع آن پنج است اول انفاق بحالت قلبیه **دوم** بذل جوارح و اعضا **سیم** صدقه بزبان **چهارم** مواسات بمال **پنجم** صدقه کردن بترک آنچه آنرا تواند بلکه از ضرر و اذیت باو چه جایز باشد آن کار برای او چه نباشد و اینها گاهی با هم جمع شوند و گاهی جدا و گاهی بعضی با بعضی **قسم اول** انفاق بقلب و دوست داشتن رسیدن خیرات دنیوی و اخروی و رسیدن سرور آنها ببرادر مؤمن محتاج و باقی بودن نعمت موجوده و بالجمله دوست داشتن برای او آنچه را که برای خود میخواهد بعد از فهمیدن آنکه چه را باید دوست داشت و طلب کرد و بد داشتن برای او آنچه را که برای خود مکروه دارد با تمیز دادن آنچه را که باید ناخوش داشت و خواستن رسیدن و نرسیدن آن محبوب و مبغوض باو در مکنون ضمیر و سویدای خاطر از خداوند لطیف خبیر بعزم ثابت جازمی که صدق آن ظاهر باشد بر واقف بر مخفیات سرائر و تحصیل این مقام بر فاقد آن لازم و بی متمم قلبی آن سایر صدقات بیروح بلکه گاهی صاحبش منسلک در رشته منافقین چه اگر کسی چیزی بدیگری دهد و در دل نخواهد که خیر آن چیز باو رسد البته از برادران دینی او شمرده نشود و **شیخ** مفید در کتاب اختصاص از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود اهل نیکی در دنیا اهل نیکی باشند در آخرت بایشان میگویند گناهان شما آمرزیده شد پس بخشید حسنات خود را بهر کسیکه خواستید و نیکی کردن واجب است بر هر کسی بدل و زبان و دست پس اگر کسی قادر نباشد بر نیکی کردن بدست پس نیکی کند بدل و زبان و اگر کسی قادر نباشد بر نیکی کردن بزبان پس قصد کند آنرا بدل **ایضاً** در آنجا و صدوق در کتاب اخوان از آنجناب روایت کرده که فرمود دوستی ابرار مر ابرار را ثوابست برای ابرار و دوستی فجار مر ابرار را فضیلت است برای ابرار و بغض فجار مر ابرار را زینت است برای ابرار و بغض ابرار مر فجار را رسوائی و اهانت است فجار را **و کلینی** در تحف العقول از جناب سجاد علیه السلام مرویست که فرمود اما حق اهل ملت تو بر تو این در دل داشتن یا خواستن سلامتی ایشان و مهربان بودن با همه مهربانی و رأفت ببدکاران ایشان الخ **و کلینی** در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در ضمن حقوق واجبه برادر مؤمن که آسانترین حق او آنکه دوست داشته باشی برای او آنچه را میخواهی برای نفس خود و مکروه داری

برای

برای او آنچه را ناخوش داری برای خود **و نیز** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود شش خصلت است که در هر کس از شما باشد در پیش روی خدا باشد و از جانب راست او باشد دوست داشته باشد مسلم برای برادر خود چیزی را که دوست دارد برای عزیزترین اهل خود و مکروه دارد مرد مسلم برای او چیزی را که مکروه دارد برای عزیزترین اهل خود **و کلینی** در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که شیطان گفت پنج نفرند که مرا در ایشان حیله نیست و باقی مردم در قبضه منند و شمرد یکی از آنها آنکه راضی باشد برای برادر مؤمن خود آنچه را راضی است برای خود **و نیز** در آنجا از آنجناب **و صدوق** در امالی از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند عزوجل وحی فرستاد بسوی آدم که من جمع میکنم برای تو کلامی و **صدوق** در امالی تمام خیر را در چهار کلمه یکی برای من و یکی برای تو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردم تا بدین آنکه فرمود و اما آنکه میان تو و مردم است پس راضی باشی برای مردم آنچه را راضی میشوی برای خود مخفی نماند که این طلب خیر برای تمام اخوان است هر چه بشناسد و از حال ایشان و احتیاج ایشان اطلاعی ندارد پس مطلوب مطلق رسیدن خیرات است بآنها و برگردیدن شر از ایشان و اگر اشخاص معینه باشند پس باید که دوست دارد و بخواهد آنچه را خیر داند برای او و صلاح بیند در حق او و هر چند آن شخص بجهت جهل بمنافع و مضار اشیاء آنرا نخواهد و لیکن اگر منتبه شود محبوب او خواهد شد و هم چنین بسیار شود که محبوب انسان با محبوب برادرش مختلف شود و بحسب تکلیف از روی خراج یا شان یا قدرت یا امثال آنها و در اینجا باید مراعات کند محبوب او را و با آن اخبار منافات ندارد والله العالم **قسم دوم** انفاق بسبب بجوارح و اعضاء و بکار داشتن آنها در چیزهائیکه برگردد در خیر و منفعت آن محتاجین بآنها و انواع و اصناف این قسم قابل ضبط نیست از کثرت اختلاف مراتب آن که بحسب تفاوت خیرات راجعه باخوان پیدا شود و چه گاهی شود که مؤمن در بلا باشد باید خود را مقدم دارد بر برادر مؤمن و جان یا عضو یا صحت خود را ایثار کند و بخریدن این بلا جان و جوارح و سلامتی او را نگاه دارد چنانچه **شیخ** جلیل حسین بن سعید اهوازی از اصحاب جناب رضا علیه السلام در کتاب مؤمن از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود قسم بخدا که عبادت کرده نشود خداوند بچیزی افضل تر از ادای حق مؤمن پس بعد از ذکر جمله از حقوق فرمود اگر باو چیزی رسید پس حمد کن خداوند را و اگر مبتلا شد پس عطا کن باو و آن بلا را متحمل شو و از جانب او اعانت کن و این سه فقره اشاره باقسام بلاست که اگر بمال دفع شود بده و اگر بتن باید از او دور کرد در جائی گریزی از آن نیست متحمل شو و اگر در کسی محتاج اعانتی است بکن و ایثار بجان گاهی در حیوان نیز دیده میشود زهی انسان بی همت که همتش بحیوانی نرسد **شیخ** جلیل مذکور در کتاب زهد از اصحاب روایت کرده که داود نبی علیه السلام گفت هر آینه عبادتی بکنم خداوند را امروز و بخوانم زبور را خواندنیکه هرگز مانند آن نکرده باشم پس داخل شد در محراب خود و بجای آورد آنرا چون از نماز فارغ شد ناگاه ضفدعی در محراب ظاهر شد و گفت ای داود بشگفت آورد ترا امروز آنچه کردی از عبادت و قرائت گفت آری گفت البته تو را بشگفت نیاورد بدرستیکه من تسبیح میکنم خدا را در هر شب هزار تسبیح که منشعب میشود با هر تسبیحی هزار حمد و بدرستیکه من گاهی در قعر آبم پس آواز میکند مرغ در هوا پس گمان میکنم که او گرسنه باشد پس خود را بر روی آب می افکنم برای او که مرا بخورد و حال آنکه نیست برای من گناهی **و شیخ** مفید در ارشاد روایت کرده که چون حجاج والی شد کمیل بن زیاد را طلب کرد پس او فرار کرد و حجاج عطاء مردمان قبیله او را قطع کرد چون کمیل اینرا دید گفت من بحسب پیرم و عمرم تمام شده سزاوار نیست که سبب حرمان مردم قوم خود شوم پس خود نزد حجاج آمد و بدست خود داد او برای خوشی بکشتن رساند **و شیخ** کشی و غیر او در احوال محمد بن ابی عمیر که فقیه ترین اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است نقل کرده اند که چهار سال هارون الرشید او را حبس کرد و تازیانها بر او زد که مکان شیعیان را باو نشان دهد آخر بروز نداد و از این قبیل در حکایات صالحین بسیار است **و در** خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که خداوند قسم خورده که جای ندهد در بهشت خود سه صنف را آنکه رد کند بر خداوند یا رد کند بر امام بحق یا حبس کند حق مرد مسلمی را (الی ان قال) گفتم بدهد باو از زیادی آنچه مالک است و خود عطا کند باو از نفس خود و روح خود پس اگر بخل کرد بر او از حبس و طبیعت او نیست جز این که در نطفه او شیطان شریک شده **و** از این قسم است که دن بلند در

نفس

وتهیج و زیارت برای اموات علما و اقربا و رفقا و مباشر شدن ساختن مساجد و پلها و کاروانسرا و پاک کردن راهها و دفع دشمن جان یا مال
از انسان و حیوان و راه رفتن بجهة انجاح حوائج و سوار کردن بر مرکوب و نوشتن باشخاص مخصوصه در اصلاح مفاسد و قضاء دیون و رفع ظلم و
تالیف کتاب برای هدایت یافتن و بیان آنچه بکار آید در سفر قیامت و تبسم کردن در روی درویشان و دست مالیدن بر روی ایتام و استقبال مسافر و مشایعت
ایشان بلکه باشاره ببرو بهم زدن چشم در جاهای دیگر بسیار منافع توان رساند و مضرت دفع کرد و بالجمله هرچه عقلا آنرا نیک دانند و خوب شمارند صدقه
است چنانچه در بسیار اخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود هر نیکی صدقه است و چون بزرگی بعضی اخبار متعلقه باین قسم را بیان میکنیم
در کتاب جعفریات از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود [illegible] یا رسول الله کدام صدقه افضل است
فرمود گرانترین آنها بحسب قیمت و نفیس ترین در نزد اهلش [illegible] اگر نباشد برای کسی
زیادی غذائی فرمود رای نیکو [illegible]
اثر ندارد فرمود مزد کاری کند و مغلوبی را اعانت نماید یعنی از دست ستمگر برهاند گفت یا رسول الله اگر نکند فرمود پس دور کند از راه مسلمانان
آنچه را که بایشان اذیت میرساند گفت یا رسول الله اگر نکرد [illegible] پس بدرستیکه آن صدقه ایست که پاک میکنی به
آن از نفس خود یعنی کثافات و قذارات را چنانچه گذشت که صدقه تطهیر میکند قلب را [illegible] داخل است در آیه
و برای طالبین آموختن آداب احمدی همین حدیث شریف در این باب کافی و وافی و دستور العملی است برای معرفت جمیع آنچه توان از صدقه
داد و در [illegible] رساله اهوازیه جناب صادق علیه السلام [illegible] روایت کرده اند مذکور است که فرمود هر کس [illegible] مؤمن خود را بر پشت
سواری سوار میکند او را خداوند بر شتری از شتران بهشت [illegible] و مباهات میکند باو ملائکه مقربین را و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است
که فرمود [illegible] بقوت اعانت کردن توانسته برادر را که خر یا شترش در صحرائی یا جاده از رفتار
افتاده و او استغاثه میکند [illegible] سوار کنی و برسانی او را بقافله ظاهرا این فقره من باب المثال
باشد چنانچه در ذیل آیه ومما رزقناهم ینفقون میفرماید از اموال و قوت در بدنها و جاه و در مثال دوم میفرماید مانند مرد که کوری
میکشد [illegible] مسافر را [illegible] از کار افتاده و دفع کردن [illegible]
[illegible] اذیت کردن و در [illegible] ابن ابی جمهور از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که برود نزد برادرش برای طلب
کار از او دارد تا آنرا ادا کند [illegible] پس برای او [illegible] صدقه ایست و کسیکه اعانت کند بر سوار کردن پس برای او بآن عمل صدقه ایست و کسیکه
دور کند [illegible] پس برای او [illegible] صدقه ایست [illegible] پس برای او [illegible] صدقه ایست و هر نیکی صدقه است و
در غرر و درر از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود [illegible] احسان تو است [illegible] اول عطاها است
و در صحیفه شهاب سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود از جمله صدقه آنست که سلام کنی تو بر مردم با روی
گشاده و در [illegible] راوندی مرویست از آنجناب که فرمود جماع کردن تو عیالت را صدقه ایست کسی عرض کرد یا رسول الله بشهوت خود میرسیم
و [illegible] آیا پس اجر میدهند فرمود خبر ده که اگر آن شهوت را در حرام قرار میدهی آیا گناه کرده بودی گفت آری فرمود آیا حساب کشیده میشوی در
شر و حساب کشیده نشوی در خیر و در کتاب قرب الاسناد مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بمردی از صحابه در روز جمعه آیا روزه
گرفتی امروز گفت نه فرمود صدقه دادی [illegible] برادرت [illegible] صدقه ایست [illegible] و در
غوالی اللئالی مرویست که اعرابی داخل مسجد شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] از نماز فارغ شده بودند پس حضرت فرمود آیا مردی
هست که تصدق کند بر این مرد پس نماز کند با او پس شخصی برخاست و نماز را اعاده کرد و آن مرد با او نماز کرد و در کافی از جناب صادق علیه السلام

مرویست

مرویست که فرمود اگر راه بروم در حاجت برادرم که مسلم است محبوبتر است نزد من از اینکه [illegible]
[illegible] در راه خدا و در روایتی هر که در راه [illegible] حاجت برادر مسلم خود [illegible]
قدمی بر نمیدارد مگر آنکه می نویسد خداوند برای او با هر قدم حسنه و محو میکند از او با هر قدم سیئه و بلند میکند برای او درجه چون فارغ شد از حاجت او
می نویسد خداوند برای او اجر یک حاجی و یک عمره کننده و در روایتی وحی کرد خداوند بموسی که از بندگان من کسانی هستند که تقرب میجویند بمن بحسنه
پس حاکم میکنم او را در بهشت یعنی هر جا که خواهد منزل کند موسی گفت خداوندا کدام است آن حسنه فرمود در راه میرود با برادر مؤمن خود در قضاء حاجت او
آن حاجت بر آورده شود یا نشود و در روایتی هر که سعی کند در حاجت برادر مسلم خود برای رضای خدا می نویسد خداوند عز و جل برای او [illegible]
که می آمرزد و در الحسنات خویشان و آشنایان و همسایگان و برادران او را بمضمون اخبار بسیار است و ایضا آنکتاب از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر مسلمی که خدمت کند گروهی از مسلمین را عطا میکند خداوند باو بعدد آن جماعت خدام در بهشت و در
رساله اهوازیه مذکور است که هر که خدمت کند برادر مؤمن خود را خادم میدهد باو خداوند از ولدان مخلدین و قرار میدهد او را با اولیاء و صالحین طاهرین
[illegible] مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سفر نمیکرد مگر با رفقائیکه او را نشناسند و شرط میکرد با آنها که از خدام ایشان باشد در
هر چه باو احتیاج دارند و در اخبار بسیار شمرده شده از صفات مؤمنین و از حقوق اخوان وسعت دادن مجلس برای برادر مسلم و فرموده اند در
ایشان میان [illegible] و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است که کوشش کن که [illegible] برادری از برادران
مؤمن [illegible] مگر آنکه تبسم کنی در روی او و خنده کنی با او [illegible] خوشنود میسازد خداوند را زیرا که روایت میکنیم از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود
هر که خنده کند در روی برادر مؤمن خود محض فروتنی برای خدای عز و جل داخل میکند او را در بهشت و در اخبار بسیار [illegible]
بوسیدن و زیارت کردن و ملاقات یکدیگر شده و برای آنها ثوابهای بسیار ذکر فرموده اند که جای ذکر آنها نیست و امر فرموده اند [illegible]
در سفر و فرستادن خادم یا کنیز که جامه او را بشوید و غذای او را مهیا کند و جامه خواب او را بیندازد اگر خادمی ندارد و این را از حقوق واجبه شمرده
و حضرت صادق علیه السلام بمعلی فرمود در عداد حقوق واجبه سیم آنکه اعانت کنی او را بجان خود و مال خود و زبان خود و دست خود و پای
خود و در کتاب دعوات سید فضل الله راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود واجب است بر هر مسلمی در هر روزی صدقه
کسی عرض کرد که طاقت دارد این را فرمود دور کردن نجس و خاشاک را از راه صدقه است و دلالت کردن تو مرد را بسوی راه یعنی گم شده راه را براه
رساندن صدقه است و عیادت [illegible] صدقه است و نهی تو از منکر صدقه است و رد سلام صدقه است و [illegible]
روایت کرده که فرمود هر که دور کند از راه مسلمین چیزی را که اذیت میرساند بایشان می نویسد خداوند برای او ثواب خواندن چهار صد آیه که هر حرفی
بده حسنه است و شیخ روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام میگذشت بر کلوخ در میان راه پس از اسب فرود می آمد و بدست خود آنرا
دور میکرد از راه و در [illegible] از آنجا مرویست که جناب عیسی علیه السلام گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند و سال دیگر بر آن قبر گذشت دید عذاب
نمی کنند پس از خداوند سبب آنرا پرسید وحی رسید [illegible] بزرگ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جای داد پس او را
آمرزیدم بکاریکه پسرش کرد مؤلف گوید هرگاه برداشتن خاشاکی از راه مسلمانان که بدست یا پا صرفش جزئی و [illegible] بسیار کم است چنین
منزلت بزرگ و ثواب عظیم دارد پس برداشتن خاشاک شبهات و وساوس شیاطین جنی و انسی از کفار و عامه و زنادیق که جاده تشیع [illegible]
از راه دین قویم و صراط شرع مستقیم بپوشش کتب و تصنیف جواب [illegible] اتباع آل محمد علیهم السلام از لغزش قدم [illegible]
[illegible] در باب چهارم اشاره بانجام شد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کسی دست [illegible] برحمت [illegible] خداوند برای او در بهشت [illegible]

حقری بهتر از دنیا و آنچه در او است و در او است آنچه میل کند بآن نفسها و لذت برد از او چشمها و قرمود هر کس بکشد کوری را
چهل گام در زمین هموار مقابله میکند بقدر سوزنی از آنرا پر بودن تمام زمین از طلا و اگر زمین محل خطر و هلاکت باشد می یابد آن را
در میزان حسنات خود روز قیامت فراخ تر از دنیا بعد هزار مرتبه و فرو نمی گیرد بجمیع کارهایش و آنچه را نابود کند و قرموده
او را در اعلای جنان و غرفهای او و صدوق در فقیه روایت کرده که عمر بن یزید گفت گفتم بابی عبدالله علیه السلام نماز کنیم
نیابت میت فرمود آری حتی اینکه در او تنگی است خدا فراخ میکند بر او آن تنگی را پس نزد او می آیند و میگویند تخفیف داده شد از تو
این تنگی بجهت نماز فلان برادر تو و فرمود خوشحال میشود میت بترحم بر او و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که برای او می
آورند و شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ نجاشی رحمهم الله نقل کرده اند که صفوان بن یحیی که از اصحاب جناب رضا علیه السلام است و بتصریح
ایشان اوثق اهل زمان خود بود در نزد اهل حدیث و عابدترین ایشان شب و روزی صد و پنجاه رکعت نماز میکرد و در سال سه ماه روزه می
گرفت و بیرون میکرد زکوة مال خود را هر سال سه مرتبه چونکه او و عبدالله جندب و علی بن نعمان که هر دو از بزرگان اصحاب حضرت کاظم علیه السلام
بودند در مسجد الحرام جمع شدند و باهم معاهده کردند که اگر یکی از ایشان مرد باقی مانده نماز او را بکند و روزه او را بگیرد و حج او را بجا آورد و زکوة از
جانب او بدهد مادامیکه زنده است پس آن دو مردند و صفوان ماند و وفا کرد بآنعهد به نیابت آندو نماز میکرد و روزه میگرفت و حج میکرد و هر
چیزی از نیکی و صلاح که برای خود میکرد برای آن دو رفیق نیز میکرد رحمه الله و حشر نا معه مخفی نماند که از اقسام انفاق بجوارح بلکه به
زبان و مال اصلاح مفاسد است داخوان و مفاسد مابین ایشانست که در آن تاکید و ترغیب بسیار شده خدایتعالی میفرماید انما المؤمنون
اخوة فاصلحوا بین اخویکم جز این نیست که مؤمنین با یکدیگر برادرند پس اصلاح کنید بین برادران خود و ایضاً میفرماید
فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم از خدای بپرهیزید و اصلاح نمائید احوالیرا که میان شما است و از حضرت شعیب حکایت فرمود
که ان ارید الا الاصلاح ما استطعت از دعوت کردن شما جز اصلاح غرضی ندارم تا قوه دارم و فرموده و ما کان ربک لیهلک
القری بظلم و اهلها مصلحون خدایتعالی چنین نباشد که هلاک نماید قریه را بسبب ظلمی و حال آنکه اهل آن قریه اصلاح کننده باشند و در
تهذیب شیخ طوسی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اصلاح حقیقت احوال مابین خلایق بهتر است از عامه نماز و روزه و در عقاب
الاعمال از آنجناب مرویست هر کس راه رود بجهت اصلاح میان دو نفر صلوة میفرستند بر او ملائکه تا برگردد و داده میشود باو اجر شب قدر و در
ارشاد دیلمی از آنجناب مرویست که نکرده مردی عملی بعد از بپاداشتن واجبات بهتر از اصلاح میان مردم که بگوید خیر را یا اشاره کند بخیری و در کافی
از جناب صادق مرویست که فرمود اگر صلح کنم میان دو نفر خوشتر است نزد من از آنکه دو دینار در صدقه بدهم و نیز فرمود صدقه که خدا
دوست دارد آنرا اصلاح میان مردم است هرگاه فاسد شده و نزدیکی میان ایشان هرگاه از یکدیگر دور شوند یعنی آشتی دادن ایشان چون بیکدیگر
خشم کنند و نیز فرمود بمفضل که چون دیدی میان دو کس از شیعه ما نزاعی پس برطرف کن آنرا بدادن مالی از مال من و نیز روایت کرده
از ابو حنیفه سابق حاج که پیشرو قافله بود برای پیغام آوردن که گفت گذشت بما مفضل و من و دامادم نزاع میکردیم در میراثی پس ایستاد
بر سر ما ساعتی بعد از آن گفت بیائید بسوی منزل من پس آمدیم نزد او پس برطرف کرد فساد را از میان ما بچهار صد درهم پس داد آنرا بما از جانب
خود تا چون هر یک از ما دیگری مطمئن شد که دیگر دعوی بر او نکند گفت آگاه باشید بدرستیکه آن درهم از مال من نیست و لیکن امام جعفر صادق
علیه السلام امر کرده مرا چون نزاع کنند دو مرد از یاران ما در چیزی اینکه اصلاح کنم میان ایشان و دفع کنم منازعت را از مال او پس اینکه
داده ام از مال ابی عبدالله علیه السلام است و در تفسیر قمی مرویست در صفات لقمان که همیشه میان دو نفر که با هم مخاصمه میکردند یا مقاتله
مگر آنکه میان ایشان صلح میداد و نمیگذشت از ایشان تا از یکدیگر باز شوند و در کتاب جعفریات مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود

احمق ترین مردم کسی است که پر کند شکم خود را از ترهات یعنی سخنان بیفایده و حکایات باطله و بیهوده جز آن نبود که نیکان
نیکان میشوند سه چیز که آن چهار می بود هر کس نیکو کند باطن خود را نیکو میکند خداوند ظاهر او را و هر کس اصلاح کند بین خود و خدایتعالی را
خدایتعالی اصلاح کند میان او و میان خلق او و هر کس همتش در آخرت باشد خدایتعالی کفایت کند مهم او را از دنیا و در قصه سا کافی چنین است که
هر کس اصلاح کند سریره خود را اصلاح میکند خداوند علانیه او را و آنچه ما بخبر اشاره نمودیم بکیفیت دخول در این امر عظیم که حقیقت آن
احیا بود از اصلاح آوردن مفاسد دینی و مالی و عرضی خلایق بتمام و اکمل چنانچه صحیح باید ابتدا کند باصلاح خود آنگاه باهل نزدیکترین
ما و از فرزند و عیال و بهمین نسق تا آنکه برسد باو برسد آنگاه باصلاح مابین اخوان که پست ترین مراتب اصلاح است اما اصلاح خویشتن پس
موقوفست بر اصلاح ایمان و عقاید از مفاسد آن از شرک در ذات و صفات و افعال و محبت و نفاق و سوء ظن بخدایتعالی در کردارش
که سبب است برای آمدن بسیاری از صفات ذمیمه و اخلاق قبیحه که پس از اصلاح عقاید باید در اصلاح آنها بکوشد و پاک کند قلب را از مفاسدی
که خود آنرا کسب نموده و صفات خبیثه که قلب را بآن تیره و تاریک و سخت نموده و آن آیینه عرش نمای الهی را چرکین و سیاه کرده که خدایتعالی آنرا
مانند صاف و نورانی و پاک آفریده بود و موقوفست آن بر اصلاح ماکول و مشروب و لباس و مسکن و زن و مصاحب و سایر امور که از او لازم
مرکب آنست و در امور معاش خود آنرا مدخلیت داده یا ضروری بود و بالجمله تربیت قوه نباتیه و قوه حیوانیه و تکمیل آن بقانون الهی و آداب شرعیه که به
بعضی از آن اشاره شد در باب ششم نه بنحویکه غالب خلایق پیشه گرفتند که از هرچه خواستند و ایشانرا خوش آمد مرتکب شوند هرچه باشد از هر کجا و هر
حال در هر جا هرچه برا و مترتب شود روی برنگردانند و نه بنحویکه اهل بدعت سر مشق دهند از تحریم حلال و خراب نمودن بنیه و ضعیف کردن قوه که مرکب
سواری سیر انسانیت و امانت الهی است که مامور است بحفظ و حراست او و از بردن رمش از جاده مستقیمه بطرف افراط یا تفریط که نگاهداشتن
آن حد که از عهده تکلیف بر نیاید و سرکشی نکند بنحویکه در زیر بار اوامر و نواهی نیاید چون بهمت عالی و تائید الهی رشته این عمل را بدست آورد و لذتش را
چشید در صدد اصلاح قلب برآید و صفات رذیله او را با تامل صادق اگر تواند خود پیدا کند و گرنه بدانای عیب جو عیب گوی بیغرضی متوسل شود و ماده و
سبب آن صفت را که از کجا آمده بفهمد و بعلم و عمل خود را از آن خلاص کند و فساد او را باصلاح مبدل نماید و شیخ ابو یعلی جعفری تلمیذ شیخ مفید ره
و مباشر تغسیل او بعد از فوت او در کتاب نزهه روایت کرده از جناب کاظم علیه السلام که فرمود لازمترین علم برای تو علمی است که دلالت کند ترا بر صلاح قلبت
و ظاهر کند برای تو فساد او را آنگاه حزین کند آنرا الصفات حسنه و خصال پسندیده که بیشتر کتاب خداوند در مقام بیان مفاسد آن و شستن و نهی و زجر و
تخویف از آنها و منافع و مصالح این دسته و امر و ترغیب بآنهاست و باین مجاهده تکمیل خواهد کرد صلاح مرحله او را که اصلاح مفاسد عقاید و ما ثبات
توحید و ایمان بود و خود را فارغ و آسوده نداند مگر پس از سنجیدن خویش بموازین و محکها که خدایتعالی مقرر فرموده برای معرفت حق و باطل و چیزها
کردن خرابی باطلها که بصورت حق درآمده بحیله و مکر شیاطین انسی و جنی چون در خود آثار صلاح و رشد ظاهر دید بدیگران پردازد که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که همه شما والی و امیرید و از همه سؤال خواهند کرد از رعیت داری او و پس از رعایای داخلی انسان از جوارح و قوای ظاهره و باطنه
زن و فرزند از رعایایند که باید در مراقبت حالشان کوتاهی ننموده مقدم بر خود در اصلاح هر یک دریغ نفرمود چنانچه میفرماید وامر اهلک بالصلوة
واصطبر علیها و دارا ال خویش را بر نماز که عمود دین است و خود نیز نفس را حبس کن بر تحمل مشاق و تعب آن که بکردار و گفتار ایشان را بسوی خدای آری
و فرموده قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد آنگاه سایر خویشان و اقوام
که ایشان از مضمون وانذر عشیرتک الاقربین ترسان خویشان نزدیک خود را حق تقدیمی است در اصلاح مفاسد و آنگاه همسایگان و همسایگان
آنگاه سایر اخوان و در هر یک نیک اثر کند که سبب تغییر خلقت الهی است و علت زایل خطرات اصلیه در ایشان که بر صحت و سلامت و توحید و بمسیه
[illegible] در خیره فساد در آنها داخل شد که اگر آن سبب برداشته و آن را بسته شود کثالت او به خود برگردد و راه فساد در اشخاص مختلف باشد و بدست آوردن

در بحری نبخشند و با ایشان آن کنند که با خود کرده با حفظ درجه و ملاحظه مراتب و دارای انتقامات آسوده شود از کلفت اصلاح ما بین خود
و سایرین که خداوند حسب وعده در خبر گذشته خود کافی و متکفل باشد و برادر اندوه و زحمتی نباشد و همچنین از اصلاح ما بین اخوان چه بار سانه
با نیمقام نزاع و خصومت کمتر پیدا شود و اگر دید سعی کند که سبب اصلی آن منازعه را پیدا کند چه بسیار شود که در دل از دیدن و شنیدن باره
ملایمات کینه و عداوتی پدید آید و ریشه کند و درختی شود و ثمری دهد و تلخ تر از حنظل چون خواهد که آنرا بدیگری بچشاند بهانه کند و آنچه در دل دارد
ظاهر نکند و با مری جسمانی متوسل شود و او را در آن لباس در آرد پس مصلح نادان در مقام دفع جزئی کوشد و صورت مخاصمه را برهم زند و چون سبب
غیر از آن بود باز در ضمن جزئی دیگر در آید تا آنکاه که کار بمقاتله کشد و اگر سبب اصلی پیدا شود ماده برخیزد و آن علاقه ایمانی در رشته روحانی که بسبب
وسیله آن مؤمنین خیر بیکدیگر رسانند و بخیر هریک بدیگری شریک شود متصل شود و محکم گردد و این مختصری بود در نهایت اجمال در طریقه اصلاح و شرح
آن محتاج برساله ایست علیحده قسم سیم صدقه بخیرات زبان و انفاق بمنافع بیان که از نعمت خاصه بنی نوع انسانست و ثمره این قسم از اقسام
دیگر بیشتر و بهره و باد وام و نفع عام چه بعد از نعمت حیات که اکبر نعمت هدایت باشد جز نعمت و کمال چیزی نیفزاید راه رسیدن و رساندن به کو
ایمان و آنچه شرایط و ارکان و اسباب زیادتی و نقصان و بودن در رفتن آن و سایر صفات جمیله و ملکات رذیله و آداب نبوی و شرایع
مصطفوی و طریقه مرتضوی و راه اصلاح و معاش و زندگانی و چگونگی دفع مضرت و جلب شهوات نفسانی غالبا منحصر بیاد دادن و گرفتن و گفتن
و شنیدنست و اگر پاره از آنها گاهی براه دیگر میسر شود باز اتمام و تکمیل آن منوط بطیب کلام و شنیدن از دانای بحلال و حرام و معارف احکام است و
بسیار شود که بکلمه در مقام شفاعت و یادآوری و دلالت جانها خریده شود و عرضها مستور بماند و مالها محفوظ گردد و بسا باشد از کلامی حق نفوسها بدا
یابند و بخیرات دنیوی و اخروی راه پیدا کنند و تخمی شود کاشته که تا روز قیامت شاخ و برگ کند و ثمر آرد و میوه دهد و از این جهت است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود چنانچه در کتاب جعفریات روایت کرده که نیست عملی محبوبتر نزد خداوند از گفتار و فرموده انفاق نکرده مؤمن نفقه محبوبتر نزد
خداوند از گفتار و در منیة المرید از آنجناب روایت کرده که هیچ کسی صدقه نداده بمثل علمیکه آنرا نشر کرده و در محاسن برقی از جناب
باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر آیه ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا یعنی از سوختن و غرق شدن پس ساکت شد
پس فرمود تاویل بزرگ آیه آنست که بخواند او را یعنی بسوی دین خدا پس او اجابت کند و در ارشاد دیلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست
که فرمود هدیه نفرستاد مسلمی برای برادر خود هدیه بهتر از کلمه حکمتی که زیاد کند هدایت او یا برگرداند او را از چیزی که او را هلاک کند و در کافی
از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود محبوبترین برادران من نزد من آنکس است که هدیه بفرستد بسوی من عیوب مرا و در تفسیر امام عسکری
علیه السلام مذکور است که خداوند وحی کرد بموسی علیه السلام که مرا محبوب خلق من کن و خلق مرا دوست من گردان عرض کرد پروردگارا چگونه چنین
کنم فرمود بخاطر شان آر نعمتهای مرا تا دوست دارند مرا پس اگر برگردانی گریخته از درگاه مرا یا گم شده از حضرتم را بهتر است برای تو از عبادت
یکسال که روز آنرا روزه داری و شب آنرا بعبادت بایستی موسی گفت کیست این بنده گریخته از تو فرمود عاصی سرکش گفت پس کیست گم شده
از درگاه تو فرمود نادان بامام زمان خود و در امالی شیخ مرحوم مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر ای ابوذر کلمه طیبه صدقه است
و در محاسن برقی از آنجناب روایت کرده که فرمود قسم بآنکه جانم در دست اوست انفاق نکردند مردم نفقه که محبوبتر باشد از گفتار نیک
و آیة الله علامه حلی در رساله سعدیه از آنجناب روایت کرده که فرمود بهترین صدقه صدقه زبانست کسی عرض کرد یا رسول الله چیست صدقه
بزبان فرمود شفاعتست که بآن رها میکنی اسیر را و نگاه میداری بآن خونها را و میکشانی بآن نیکی را بسوی برادر خود و برمیگردانی از او بدیرا
و در ثواب الاعمال از آنجناب روایت کرده که فرمود هرکس شفاعت کند برای برادر خود که از او خواسته خداوند نظر میکند بسوی او پس
مستحق میشود که خداوند هرگز او را عذاب نکند و اگر شفاعت کرد برادرش بدون اینکه از او بخواهد برای او است اجر هفتاد شهید و در کتاب

غایات مرویست که آن جناب فرمود بهترین شفاعات شفاعت کردنست میان دو نفر در نکاحی تا آنکه جمع کند خداوند پریشانیهای کار ایشانرا
و از جمله صدقه زبان دعا کردنست برای برادر مؤمن در غیبت او هر چیزی که خود برای خود و بستگان خود میخواهد یا آنچه برای او پسندیده و اهم دیده به
شرطیکه خود متمکن از رساندن آن خیر باو نباشد تا در دعا برای او صادق باشد و اخبار در مدح دعا برای برادران دینی و مقدم داشتن آن بر دعای
برای خود چنانچه طریقه ائمه خصوص صدیقه طاهره علیهم السلام بود بسیار است بلکه در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
هیچ مؤمنی نیست که دعا کند برای مؤمنین و مؤمنات مگر آنکه رد کند خداوند بر او مثل کسانیکه دعا کرده برای ایشان از هر مؤمن و مؤمنه گذشته از ابتدا
روزگار و آنچه بیاید تا روز قیامت پس امر میکنند و بدرستیکه بنده مؤمنی را امر میرسد که بسوی آتش برند روز قیامت پس او را میکشند پس مؤمنین
و مؤمنات میگویند این کسی است که دعا میکرد برای ما پس ما را شفیع او گردان پس خداوند ایشانرا شفیع او میکند پس نجات می یابد و در جمله از اخبار
آنرا از حقوق برادر مؤمن بشمردند و در مکارم رد غیبت او در مجالسیکه عیب او را گویند و یاری نمودن او در حفظ از آنچه سبب پستی رتبه او شود بهر نحو که صلاح
داند اگر عیب از کردار است ذکر کند برای آن راههای صحت و اگر در جواحست چون سیاهی و کوتاهی و کوری و کری و لالی و نظایر آن بترساند ایشانرا
از رسیدن بحد کفر بجهة رجوع آن بعیب کردن در افعال خداوند حکیم یا نگذاشتن و منع از این قسم سخن بنهی صریح یا ذکر حکایت و مثالی و صرف خیالشان
از آن و اگر همه راهها مسدود شد به بهمزدن مجلس یا برخاستن خود و در ثواب الاعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر
کس رد کند از برادرش و عیبی را که شنیده در مجلسی برگرداند خداوند از او هزار در شر را در دنیا و آخرت و این نیز در اخبار بسیار از حقوق شمردند و در مکارم
نصیحت برادر مؤمن است و نشان دادن با او مصالح دین و دنیا و آفات آنها را یاد دادن اگر او را جاهل بیند یا ملتفت کردن اگر غافل باشد خصوص
که او را بیند که مشرف شده بافتادن در مهلکه و اگر نپذیرد نصح او را بملائمت و نرمی با او رفتار کند تا قبول نماید و در غرر است که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود بهترین برادران تو آنکه نصیحت بیشتر کند و فرمود صاف نیست دوستی آنکه نصیحت نمیکند و فرمود نصیحت ثمره محبت است و آن
نیز داخل در حقوق است و در مکارم شکر نعمت او بزبان اگر عاجز باشد بمکافات بمثل آن چنانچه در اخبار بسیار رسیده و در ما سبق از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هرکس کوتاه شود دستش از مکافات پس دراز شود زبانش بشکر و در مکارم رد سلام چنانچه در دعوات
سید راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود امر تو بمعروف صدقه است و نهی تو از منکر صدقه است و رد تو سلام را صدقه
است و در مکارم ظاهر نمودن آنچه در قلب راجح دانسته برای مؤمن در مقام استشاره و پنهان کردن از او اعتقاد خود را و در عدة الداعی از رسول
خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود تصدق کنید بر برادر مؤمن بعلمیکه او را براه راست برساند و برای که استوار کند رخنه کار او را و گذشت
حدیث ابوذر در قسم دوم و در مکارم ذکر کردن صفات پسندیده و کردار نیک او است در غیاب او و در غرر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده
که فرمود ذکر کن برادر خود را در غیبتیکه غائب است بآنچه دوست داری که ذکر کند ترا بآن و در امالی از آنجناب مرویست که فرمود ذکر کنید برادر
خود تانرا هنگامیکه غایبند از شما به نیکوترین چیزیکه دوست دارید اینکه ذکر کنند شما را چون از ایشان غایب شدید قسم چهارم انفاق
باموری خارجیه از مال و غیره و کامل این قسم بحسب عمل مشکل ترین اقسام است در غالب ناس چنانچه کامل قسم سابق مشکل تر بود بملاحظه تحصیل چه بیشتر
مردم هم مانع داخلی دارند در دادن مال که آن بخل نفسانیست که برگشت آن بسوء ظن بخداوند است که بوعده فرموده خود که عوض آنچه را در راه
او دهند خواهد داد وفا نخواهد کرد چنانچه میفرماید و احضرت الانفس الشح حاضر کرده شده نفسها مر بخل را یعنی نفسهای آدمیان
مطبوع و مجبولست بر بخل بنحویکه هر وقت مقام گذشتن از حقی یا مالی شود بسجیه بخل حاضر و مانع است محتاج بتامل در ضرر ظاهر نیست و هم
مانع خارجی یعنی شیطان جنی و انسی چنانچه خدایتعالی میفرماید بعد از امر بانفاق و شرایط آن الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم
بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه و فضلا والله واسع علیم شیطان وعده میدهد شما را درویشی و بی چیزی را و امر میکند

شما را به بخل و ندادن و خداوند وعده میدهد شما را در انفاق تو آمرزیدن از نزد خود و فزونی در مال و خداوند تمام عطاست و داناست بمقدار جزای هر کسی هم عوض آنچه داده در دنیا دهد هم در آخرت و بهر دو توانا بخل نکند بدهد و بیش از داده تو دهد داناست بآنچه دهد بجای خود بمقدار خود دهد و باین جهت است که این عمل را سید اعمال نامیده چنانچه صدوق در خصال از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده که فرمود سید اعمال سه خصلت است انصاف دادن تو مردم را از نفس خود و مواساة برادر در راه خدا و ذکر خداوند در هر حال **فقیر** کافی نقل کرده مواساة برادر در مال و در آخر حدیث و نیست یعنی مراد از ذکر سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولیکن اگر وارد شود بر تو چیزی که خدای امر کرده بآن بگیری و هر گاه وارد شود بر تو چیزی که نهی فرموده از آن واگذاری و گاهی آنرا از **اشد ما ابتلی به المؤمن** سخت تر چیزی که امتحان شد با و مؤمن بشمرند چنانچه در کتاب خصال و غایات و مشکوة از آنجناب و حضرت باقر و صادق علیهم السلام روایت شده و گاهی آنرا **اشد ما افترض الله علی خلقه** سخت تر چیزی که خدای واجب کرده بر خلقان دانسته شد چنانچه در کافی و مصادقة الاخوان صدوق در روایت بلکه آنرا از آن سه چیز شمرده که این امت طاقت آنرا ندارند محسوب داشته شد چنانچه صدوق در فقیه و خصال از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود یا علی سه چیز است که این امت طاقت آنرا ندارند مواساة برادر مؤمن است در مال الخ **فقیر** خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود امتحان نکرده خداوند بندگان را بچیزی که سخت تر باشد بر ایشان از دادن دراهم و با جمله بعضی گفته اند که در همه جای قرآن مراد از زنا است جز در آیه گذشته که مقصود بخل است چه خوش فرموده شیخ مفسرین ابو الفتوح که در اینجا دو وعده است یکی از خدای و یکی از شیطان وعده شیطان غرور باشد و وعده خدای تعالی متضمن سرور وعده شیطان وسواس و تخییل و وعده خدای تعالی از تنزیل وعده خدای بعوض و ثواب باشد و وعده شیطان چون سراب و وعده خدای تعالی نور و سرور باشد و وعده شیطان کذب و زور وعده خدای تعالی با اخلاف باشد از خلف و آن عوض باشد و وعده شیطان از خلف و آن خلاف باشد خدای تعالی خلف دهد شیطان خلاف کند پس بوعده شیطان مغرور مشو که او ترا دشمن است **ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا** او ترا دشمن و تو او را دشمن **لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین** ترا بمعصیت میخواند و از درویشی میترساند و بوسوسات میرنجاند و خدای تعالی ترا میخواند و کار تو را میسازد و وعده خوبت میدهد مرتبه بلندت می نهد سعادت باشد از این بگریختن و بدان آویختن شیطان در خوشی حق است ترا وعده افلاس میدهد و خدای جل جلاله توانگر است و خداوند فضل ترا وعده مغفرت و فضل میدهد و **اخبار** متعلقه بصدقه مال متفرقا گذشت و معلوم شد که لقمه نان و نصف دانه انگور نیز در محلش با اثر و ثمر است و از طرف زیادی حدی ندارد و جماعت بسیاری صدقه تمام مال را جایز دانسته اند خصوص از کسیکه عیال ندارد و مقام توکل و یقینش تمام و حد وسط مقدم داشتن برادر مسلم است بر خود بآنچه احتیاج او بآن بیشتر است از تو یا بقدر تو است مفسرین در بیان نزول آیه شریفه **ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة** که در مدح انصار است که دیگری را بر نفس خود میگزیدند هر چند در ایشان فقر و حاجت بود گفته اند نازل شد در هفت نفر که در احد تشنه بودند پس آبی آوردند که کفایت یکی از ایشان را میکرد پس یکی گفت بده بفلان آن شخص حواله بدیگری کرد تا آنکه آب بهر هفت نفر دور زد و همه تشنه مردند و **بعضی** گفته اند در مشکوة طبرسی مرویست که کسی کله بریان کرده بود و جهت یکی از صحابه فرستاد گفت فلان برادرم با عیالش محتاج ترند باین پس بنزد او فرستاد و همچنین آن شخص برای دیگری تا آنکه بهفت خانه دور زد و برگشت بخانه اولی پس آیه نازل شد **و** گذشت از کافی که چون ابان بن تغلب سؤال نمود از جناب صادق علیه السلام از حق مؤمن بر مؤمن فرمود ای ابان اینکه قسمت کنی با او نصف مال خود را پس نظر فرمود و دید که حالت او تغییر کرده پس گفت ای ابان آیا نمیدانی که خداوند عز و جل ذکر فرموده **ویؤثرون علی انفسهم** را هر گاه تو قسمت کردی با او هنوز ایثار نکردی ایثار آنگاه کنی که از آن نصف دیگر با و دهی **و در** خصال مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود با بوهرون مکفوف بدرستیکه

خدای تعالی سوگند خورده بذات مقدس خود که در جوار خود جای ندهد خائن را گفت خائن کیست فرمود آنکه پنهان کند از مؤمن درهمی را یا حبس کند از او چیزی از امر دنیا ابو هرون گفت پناه میبرم بخداوند از غضب خدا **و در** کتاب مجموع الرایق و غیره از یقطین والد علی مرویست که گفت والی شد بر ما فردی در اهواز که از منشیان یحیی بن خالد بود و بر من باقی مانده بود از مالیات آنقدر که در دادنش هر چه نعمت داشتم میرفت و ملکم از دستم بیرون میشد و گفته شد که او قائل بامامت و از شیعیان است و من ترسیدم او را ملاقات کنم که مبادا آنچه گفتند نباشد پس گفتم در ورطه که در او خلاصی نباشد برای من از آن پس از اهواز بطرز فرار بیرون رفتم بسمت مکه چون از حج فارغ شدم راه خود را از مدینه قرار دادم پس داخل شدم بر حضرت صادق علیه السلام و گفتم ای آقای من والی شده بر بلد ما فلان پسر فلان و بمن رسیده که او از موالیان شما اهل البیت است و بمن رسید و ترسیدم او را ملاقات کنم از ترس آنکه راست نباشد آنچه بمن رسیده و در آن ملاقات پر دو رفتن من باشد از ملکم و زایل شدن نعمتم پس فرار کردم از او بسوی خدای تعالی و بسوی شما فرمود باکی نیست بر تو و نوشت رقعه کوچکی **بسم الله الرحمن الرحیم ان لله فی ظل عرشه ظلا لا یسکنها الا من نفس عن اخیه المؤمن کربة او اعانه بنفسه او صنع الیه معروفا ولو بشق تمرة وهذا اخوک والسلام** بدرستیکه برای خدا در سایه عرشش سایه ها است که ساکن نمیشود آنها را جز کسیکه برهاند برادر خود را از غمی و آسایش دهد او را از آن و یاری کند او را بجان خود یا کار نیکی کند با او هر چند بپاره یا نصف خرمائی باشد و این شخص برادر تو است پس مهر کرد آن رقعه را و بمن داد و امر کرد که آنرا باو برسانم پس چون برگشتم بیلادم شب بمنزل او رفتم پس اذن خواستم و گفتم رسول حضرت صادق علیه السلام پس ناگاه دیدم که بیرون آمد بسوی من با پای برهنه پس چون چشمش بر من افتاد سلام کرد بر من و بوسید میان دو چشم مرا پس گفت ای سید من تو رسول مولای منی گفتم آری گفت فدای تو چشمانم اگر راست گوئی پس گرفت دست مرا و گفت ای سید من چه حال گذاشتی آقای مرا گفتم بخوبی گفت والله گفتم والله تا آنکه سه کرت این سخن را بمن رد کرد پس دادم باو رقعه را پس خواند آنرا و بوسید و بر چشمانش گذاشت پس گفت ای برادر بفرما امر خود را گفتم در دفتر بر ذمه من چند هزار درهم است و در ادا و تمام شدن و هلاکت من است پس دفتر را طلبید محو کرد آنچه بر من بود در آن و بمن خطی داد در برائت ذمه من از آنها پس طلبید صندوقهای مال خود را پس بالمناصفه تقسیم کرد با من پس طلبید اسبهای خود را پس یکی را خود میگرفت و دیگری را بمن میداد آنگاه طلبید جامه خود را پس یکی جامه خود بر میداشت و یکجامه را بمن میداد تا اینکه جمیع املاک خود را با من تنصیف کرد و پیوسته میگفت ای برادر آیا خوشنود شدی پس من میگفتم آری قسم بخدا و افزوده شد بر سرورم چون ایام موسم حج شد گفتم والله هر آینه تلافی نمیکنم این برادر را بچیزی که محبوبتر باشد نزد خدا و رسولش از بیرون رفتن بسوی حج و دعا برای او و رفتن خدمت سید و مولای خودم و شکرگذاری او در آنجناب و خواهش کردن از آنجناب دعا در حق او پس رفتم بسوی مکه و قرار دادم راه خود را بر آنجناب چون داخل شدم بر حضرتش دیدم سرور را در رخسار مبارکش و فرمود ای فلان چه شد کار تو با آن مرد پس مشغول شدم بعرض نمودن خبر خود را پس دیدم رخسار آنجناب میدرخشید از خوشحالی و سرور در حالیکه میشنید در آن پس گفتم ای آقای من خوشنود کرد ترا در آنچه داد خدا وند مسرور کند او را در جمیع کارهایش فرمود آری قسم بخدا که مسرور کرد پدرهای مرا قسم بخدا تحقیق که مسرور کرد امیر المؤمنین علیه السلام را قسم بخداوند تحقیق که مسرور کرد رسول صلی الله علیه وآله را قسم بخداوند بتحقیق که مسرور کرد خداوند را در عرشش **و در** رساله اهوازیه جناب صادق علیه السلام مذکور است که شنیدم از پدرم که خبر میداد از آباء کرامش از امیر المؤمنین علیه السلام که او شنید از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میفرمود با صحابش ایمان نیاورده بخداوند و بروز باز پسین کسیکه سیر شب را بسر آرد و همسایه او گرسنه باشد پس گفتیم هلاک شدیم یا رسول الله فرمود از باقی مانده غذای خود و از باقی مانده خرمای خود و روزی خود و از کهنه ها و جامه مستعمل خود دفع کنید که خاموش کنید بآن غضب پروردگار را بعد از کلمات بسیار باز فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی از رسول صلی الله علیه وآله که فرمود هر که بپوشاند برادر مؤمن خود را از برهنگی بپوشاند خداوند او را از سندس بهشت و استبرق و حریر او دو پیوسته فرو میرود در خوشنودی خداوند مادامیکه یکتار جامه بر تن او باشد و کسیکه طعام دهد برادر خود را از گرسنگی بخوراند خداوند او را از طعام بهشتی و کسیکه سیراب کند او را از تشنگی سیراب کند او را

آنکه گفت هیچ حکمی نباشد که عفوش کنی گفت از دلم بر نیاید گفت دیه بستان گفت نه جز قصاص نخواهم رسول صلی الله علیه و آله گفت پس تو مثل او باشی مرد گفت یا رسول الله عفوش کردم و ایضا فرموده و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم اگر مدیون شما فقیر و تنگدست باشد پس او را مهلت دهید تا وقت توانگری و اگر دست کشید از رأس المال خود پس آن بهتر است برای شما و این واگذاشتن را صدقه نامند و در کتاب جعفریات از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود با بودن هزار اذیت خود را از مردم پس بدرستیکه آن صدقه ایست که تصدق میکنی بآن از جان خود و در تهذیب در آنجا مرویست از آنجناب که هیچ زنی نیست که تصدق کند بر شوهر خود پیش از آنکه ملاقات کند شوهر او را یعنی از صداق خود در گذرد مگر آنکه نوشته میشود برای او [illegible] بیاری آزاد کردن بنده و در خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود سه چیز است هر کس دارای آنها باشد بکمال رساند خصال ایمان را کسیکه صبر کند بر ظلم و فرو خورد خشم خود را بجهة ثواب داشتن رسیدن مزد خداوند و عفو کند و بیامرزد خواهد بود از کسانیکه داخل میکند او را خداوند عز و جل در بهشت بی حساب و شفیع می کند در مثل ربیعه و مضر و اذا ما غضبوا هم یغفرون در ذیل آیه شریفه است که در سوره شوری است و غرض استشهاد به آنست که خداوند فرموده و ما عند الله خیر و ابقی آنچه نعمت که در نزد خداوند بهتر از متاع دنیا است که در دست شما است و باد وام تر است و آن نعمتهای ذخیره کرده در نزد خود برای اصنافی مقرر فرموده که در آنجا ذکر میفرماید یکی از آنها کسانیند که چون غضب کنند بیامرزند و غفران همان عفو است با زیادتی پوشاندن آن جرم و خلاف از مطلع شدن احدی بر آن حتی از نفس خود مستحق بآنکه باو بگوید تو فلان کار کردی یا نکردی یا بنمایاند که من فهمیدم تو چه کردی و مواخذه نکردم چه در اینحال آن بیچاره مبتلا است بعار خجالت و تلخی حیا که قابل برداشتن نیست و در سلک همان آیات است که میفرماید و من عفی و اصلح فاجره علی الله هر که عفو کند و میان خود و آنکه بر او ستم کرده اصلاح کند مزد او با خداست و این مدح برای عفو منافی نیست آنچه را که بعد از آن فرموده و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل هر که نصرت طلبد و یاری جوید بعد از ستم کردن بر او پس بر این گروه راهی نیست یعنی عفو نکند و در مقام انتقام بر آید چه شاید عفو در آنجا باشد که ظالم نادم شده و انتقام در آنجا که بر ظلم خود ایستاده یا عفو از حق خود است و انتصار برای حق اخوان یا انتصار در اول کار و عفو بعد از تسلط و اقتدار و در مستدرک است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود عفو زکوة ظفر یافتن است عفو بهترین احسانها است و در مصباح الشریعه است که حضرت صادق علیه السلام فرمود عفو هنگام قدرت از طریقه مرسلین و پرهیزکاران است و تفسیر عفو آنست که در ظاهر ملازم نکنی رفیق خود را در جرمیکه کرده و فراموش کنی از اصل آنچه بتو رسیده در باطن و بیفزائی نیکیهای خود را [illegible] جز کسیکه خداوند او را عفو فرموده و آمرزیده و آنچه پیش کرده از گناهان و آنچه پس از آن خواهد کرد و زینت داده او را باکرام خود و پوشانده او را از نور بهاء خود زیرا که عفو و غفران دو صفتند از صفات خداوند عز و جل که آنرا بودیعت گذاشته در نهانی دلهای برگزیدهای خود تا متخلق شوند باخلاق خالق خودشان و چنین گردانید ایشان را که میفرماید خدای عز و جل و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم و الله غفور رحیم هر آینه عفو کنند و در گذرند آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خداوند مر شما را و خداوند آمرزنده مهربانست و کسیکه عفو نکند از بشری مانند خود چگونه امید دارد عفو پادشاه جبار را و نبی صلی الله علیه و آله در مقام حکایت از پروردگار خود که امر نمود او را باین خصلتها پیوند کن با آنکه از تو بریده و عفو کن از آنکه بتو ظلم نموده و بخشش کن بآنکه ترا محروم داشته و نیکی کن بکسیکه با تو بدی کرده و خدای ما امر نموده به پیروی او و میفرماید و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا آنچه پیغمبر داده بشما از اوامر الهی پس بگیرید آنرا و آنچه نهی کرده شما را از آن پس نگاه دارید خود را از کردن آن و عفو سر خدا است در دلهای خواصش از کسانی که آسان کرده بر ایشان سر خود را و رسول صلی الله علیه و آله میفرمود آیا عاجز دارد یکی از شما که بوده باشد مثل ابی ضمضم گفتند یا رسول الله چه کاره بود ابو ضمضم فرمود مردی بود پیش از شما چون صبح میکرد میگفت بار خدایا من صدقه کردم بعرض خود بر مردم [illegible] خواهد بگوید [illegible] رضای خدا که برای خاطر [illegible] هیچکس بعد از شنیدن در دل چیزی نگیرد [illegible]

خداوند او را از رحیق مختوم و کسیکه تزویج کند برادر مؤمن خود را از زنیکه انس بگیرد باو و استراحت نماید از او تزویج میکند خداوند او را از حور العین و انس میدهد او را بهر کسیکه دوست دارد او را از صدیقین از اهل بیت او و برادران او و آنها را انس میدهند باو الخ و اخبار در فضیلت اطعام و سیراب نمودن و پوشاندن و جای دادن و زن دادن و قرض دادن و اداء قرض او کردن و امثال اینها زیاده از آنست که در اینجا جمع گردد و مقصود از مقدار یکه ذکر میشود تنبیه و مثال است و مناسب است ختم کنیم بخبر شریفی که سزاوار است نوشته شود با قلم نور بر پیشانی حور عین مجلسی در بحار از جابر جعفی روایت کرده خبری طولانی که متضمن است معجزه غریبه از حضرت باقر علیه السلام و بیان مقامات عالیه ائمه علیهم السلام و در آخر آن خبر است که جابر جعفی گفت گفتم ای سید من هر کس بشناسد این امر امامت را بنحویکه وصف کردی و بیان فرمودی جز آنکه در او تحقق باشد و اعتقاد دارد بفضل شما و بیزاری بجوید از دشمنان شما چگونه است حال او پس حضرت سجاد علیه السلام فرمود در حال خوبی خواهند بود تا آنکه که بالغ شوند یعنی کامل و عاقل و عارف شوند جابر گفت گفتم یابن رسول الله آیا بعد از این یعنی معرفت کامله بحال ائمه علیهم السلام آیا چیزی هست که ایشان را مقصر کند فرمود آری هرگاه کوتاهی کنند در حقوق برادران خود و ایشان را شریک نکنند در مالهای خود و در کارهای نهانی و آشکارها خود و متفرد کنند خود را در متاع دنیا بی ایشان پس در اینجا است که خیر بر طرف شود از مردم چون پوست از گوشت جدا شود و برسد باو از آفات این دنیا و بلاهای او آنقدر که [illegible] او را تحمل نمود و حفاقت داشت از دردهای در نفس او و در رفتن مال او و پریشان شدن کار او بجهت آنچه کوتاهی کرده در نیکی برادران خود جابر گفت پس بسخت مغموم شدم قسم بخدای گفتم ای فرزند رسول خدا چیست حق مؤمن بر برادر مؤمن او فرمود خوشحال شود بجهة خوشحال او هرگاه خوشحال شود و محزون شود بجهة حزن او هرگاه او محزون شود و بگذراند تمامی کارهای او و انجام دهد آنها را و فائده ببرد از چیزی از مالهای فانیه دنیا جز آنکه با او مواسات کند تا اینکه برابر کنند در خوبی و بدی بر یک شق گفتم ای آقای من از چه جهة واجب کرده خداوند اینهمه را برای مؤمن بر برادرش فرمود زیرا که مؤمن برادر مؤمن است از پدر او و مادر او بر این امر یعنی امر تشیع برادرش نخواهد شد با آنکه با ملک خود سزاوارتر باشد جابر گفت سبحان الله کی قدرت دارد بر اینکار فرمود آنکه بخواهد بکوبد درهای بهشت را و در برگیرد حوریان خوش سیما را و با ما جمع شود در دار السلام جابر گفت هلاک شدم یابن رسول الله زیرا که کوتاهی میکردم در حقوق برادرانم و نمیدانستم که بر تقصیر اینهمه بر من وارد میاید و نه لغزشی در من توبه میکنم بسوی خداوند ای فرزند رسول خدا از آنچه از من شده از تقصیر در رعایت حقوق برادران مؤمنین من قسم پنجم از اقسام انفاق و صدقه دست برداشتن و ترک کردن و در گذشتن است بدل و دست و زبان و اگر اول میسر نشد بآن دو از هر حقیکه او راست بر برادر مؤمن خود از هر جا که پیدا شده باشد از کشتن کسی از او یا زدن یا جراحت یا تلف کردن مال یا بردن عرض بفحش یا غیبت یا تهمت یا رعایت یا نکردن اطاعت و نبردن فرمانی خصوص در جائیکه واجب باشد چون فرزند و بنده و زن و اجیر بالنسبه بپدر با ثبات والدین و آقا و شوهر و مستاجر بشرط که در محلش مذکور است و حق بر هر کس وارد آمده باشد جز آنکس که انتقام نکشیدن از او باعث تجری و سبب طغیان او و زیادتی تعدی او شود و اگر آن شخص در مقام معذرت و اظهار پشیمانی و طلب عفو و گذشت بر آید بر رجحان صدقه افزوده خواهد شد بلکه در توقف او راضی پیدا شود بر صاحب حق اولی چنانچه در اخبار بسیار وارد و ببعضی اشاره خواهد شد و از آن بالاتر آنکه او را ابدا حقی بر دیگری نباشد و ضرر و اذیت رساندن باو جایز نباشد جز آنکه بجهة اغراض دنیویه میل باذیت کند و بر آن توانا باشد پس محض رضای خداوند خود را از آن نگاه دارد و این را صدقه براد شمارد و بالجمله خدای در سوره نساء میفرماید و من قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة مؤمنة و دیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا هر که بکشد مؤمنی را بی قصد پس واجب است بر او آزاد کردن بنده مؤمن و فرستادن خونبهای او بسوی اهل او مگر آنکه صدقه کنند و ببخشند بلکه قاتل عمد را که مستحق قصاص است خداوند او را برادر مقتول خوانده در سوره بقره که فمن عفی له من اخیه شیء اگر ورثه مقتول از قصاص بگذرند و بدیه قناعت کنند فاتباع بالمعروف قاتل در دادن مسامحه نکنند و ورثه در گرفتن سخت نگیرند و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست که در عهد رسول صلی الله علیه و آله مردی مردی را بکشت او را پیش رسول آوردند رسول صلی الله علیه و آله او را بولی مقتول داد

آنکه

بانکه در مقام مؤاخذه برآید یا آنکاه درگذرد و ابن ابی جمهور در عوالی اللئالی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود آیا عاجز دارد یکی
از شما که برای او ده عیب باشد از اجر کسی گفت چگونه میشود آن فرمود چون صبح شد بگوید بار خدایا من تصدق کردم آبروی خودم بر بندگانت [illegible]
و در جامع الاخبار مرویست که روز قیامت منادی ندا کند که هر کس که اجرش بر خدا است پس داخل بهشت شود پس میگویند کیستند آنها پس میگویند
عفوکنندگان از مردم داخل بهشت میشوند بی حساب و بالجمله تعبیر این قسم انفاق در آیات و اخبار باسامی بسیاری شده چون عفو و [illegible]
صفح و ستر عیب و کف اذی و لین و اغضاء و تغامی و تغافل و کتمان سر و کظم غیظ و ابراء و منع استقصاء حق و احتمال اذیت و انظار
معسر و اینها با هم فرقی دارند که مقام ذکر آن و نقل تمام اخبار متعلقه بآنها نیست و یکی از آنها ترک استقصاء است یعنی مداقه نکردن در حساب و مسامحه
کردن در آن بنحویکه از بعضی درگذرد و از قسم بیندازد اگرچه در طریقه تجار و کسب و اهل حساب این بمنزله گناهی کبیره دانند که اگر فلسی از حساب بیفتد یا مدیون
متمکن از دادن نشود بهمه اقسام تضییع و بدگفتن و هتک حرمت راضی و از آن نگذرند و گذشتن از آن را صدقه ندانند و از احسان نشمارند بلکه از قبیح
دانند که حساب باید صاف باشد و بالتمام باید داد و گرفت بخلاف دستور العمل و فرموده حضرت صادق علیه السلام چنانچه در [illegible] مشکوة [illegible] مرویست
که حماد بن عثمان گفت در خدمت آنجناب بودم که داخل شد مردی از اصحاب پس حضرت باو فرمود چه شده که برادرت از تو شکایت میکرد گفت شکایت میکرد که
من حق خود را بالتمام گرفتم پس حضرت فرمود گویا تو چون استقصا کردی [illegible] از او بدی نکردی و خبر ده مرا از آنچه را که خدا فرمود [illegible]
یخافون سوء الحساب میترسند از حساب بد آیا ترس دارند که خدا بر ایشان ظلم کند [illegible] خیانت کند با ایشان یعنی طاعت زیاد را [illegible]
را بسیار شمرده والله نترسیدند از این جز این نیست که ترسیدند از استقصاء و مداقه در حساب پس نامید خداوند آن را سوء الحساب
بد یا بدی حساب آری هر کس استقصا کند از برادر خود تحقیق که باو بد کرده [illegible] سی و نهم صحیفهٔ کاملهٔ حضرت [illegible]

وایّما عبدٍ نال منّی ما حظرت علیه وانتهک منّی ما حجرت علیه فمضی بظلامتی
میتاً او حصلت لی قبله حیّاً فاغفر له ما الم به منّی واعف له عما ادبر به عنّی ولا تقفه علی ما ارتکب
فیّ ولا تکشفه عمّا اکتسب بی واجعل ما سمحت به من العفو عنهم وتبرّعت به من الصدقة علیهم
ازکی صدقات المتصدّقین واعلی صلات المتقرّبین وعوّضنی من عفوی عنهم عفوک ومن دعائی
لهم رحمتک حتی یسعد کلّ واحد منّا بفضلک وینجو کلّ منّا بمنّک بار خدایا هر آن بنده دوست دار و اولیاء

تو که دریافت از من چیزی را که حرام کردی بر او و دریده از ناموس من چیزی را که باز داشتی او را از آن پس با مظلمه که از من در نزد او بود از دنیا
درگذشت یا حاصل شده آن مظلمه که حق من است نزد او در حالتیکه زنده است پس بیامرز مر او را آنچه فرود آید باو از من که فات از جانب
من و عفو کن او را از آنچه او باز کرده بود از من و نکاهش مدار روز قیامت بر آنچه مرتکب شده در حق من و رسوا مکن او را از آنچه بجا آورده از
بدیها با من و بگردان آنچه جود کردم بآن از عفو نمودن از ایشان و تبرع نمودم بآن از صدقه کردن بر ایشان پاکیزه ترین صدقهای صدقه کنندگان
و بهترین هدیهای تقرب جویندگان و عوض ده مرا از عفو کردن من از ایشان عفو کردن تو مرا و از دعا کردن من ایشان را رحمت کردن تو مرا تا اینکه
نیکبخت شوند هر یک از ما بفضل تو و نجات یابند هر یک از ما بنعمت تو و چگونه عفو از حق بهتر و پاکیزه ترین صدقها نباشد و حال آنکه دور است
از بیشترین مفاسد صدقه از ریا و سمعه و منت و اذیت و غیر اینها و دارا است غالباً بیشتر شروط قبول آن را و ثمرش که نجات از شداید دوزخ و عذاب
برزخ و [illegible] قیامت است مقدم است بر جمیع منافع دیگرات و صدقه گیرندگان از صدقه میبرند از حفظ مال و جان و عرض و رسیدن بلذائذ
و مشتهیات و امثال آن در جنب آن منفعت قدری و رتبه ندارند و در حالات بلال مذکور است که او امیر المؤمنین علیه السلام را توقیر و احترام
میکرد چندین برابر احترامیکه از ابی بکر میکرد پس باو گفتند تو کفران کردی حق نعمت ابی بکر را که ترا خرید و آزاد کرد و از عذاب بندگی رها نمود و

وجناب

[illegible] نیست باو [illegible] و علی علیه السلام با تو کاری نکرد و تو او را بیشتر تعظیم میکنی این کفران نعمت است گفت پس باید ابو بکر را بیشتر از
رسول خدا صلی الله علیه وآله احترام کنم زیرا که مرا آزاد کرده گفتند نه بلکه رسول خدا صلی الله علیه وآله بهترین خلق خدا است گفت علی علیه السلام هم نفس
بهترین خلق خدا است پس گفت ابو بکر [illegible] ندارد و آنچه شما خواهش میکنید زیرا که [illegible] از حق آنحضرت [illegible] که شما یقین دانید و اینکه حق آنجناب [illegible]
زیرا که ابو بکر نجات داد مرا از عذاب بندگی که اگر بر من مستمر بود و صبر میکردم بر او هر آینه میرسیدم به بهشت و علی علیه السلام نجات داده مرا از
عذاب ابدی [illegible] فرمود بجهت موالات من او را و تفضیل دادن من او را [illegible] و اگر عفو از ظالم با قدرت بر [illegible] باشد چون [illegible]
زیردستان و بندگان و فرزندان و زنان و عصیان ایشان مر موالی و پدران و شوهران را که توانند پاداش آنکار بد را با ایشان کنند شأن
صدقهٔ عفو بالا گیرد بلکه اگر آن تعدی و خلاف بسر حد حرام شرعی نرسد چون نافرمانی رعایا سلاطین و حکام را باز صدقهٔ عفو از ایشان بهترین صدقات است
چه بهترین صدقه هر کس چیزی باشد محبوب که یافت نشود جز در نزد او و گیرنده را راهی نباشد بسوی آن چیز الا بتوسط او و آن مختلف شود بحسب اشخاص [illegible]
زارع زرع او است که در نزد غیری نباشد و [illegible] و خدمتی نمودن و از عالم علم او و مالدار مال که یافت میشود در نزد غیر او و صاحب رأی رأی او
در محل حاجت و بر این قیاس پسندیده از هر کس آنست که در راه خدا بدهد و بگذرد از آنچه را که جز در نزد او نیابند و از غیر او صورت نپذیرد و از این جهت
سلاطین و امثال ایشان را خدای شکر نعمت قدرتی قرار داده که با ایشان مرحمت فرموده [illegible] عیون از رسول خدا صلی الله علیه وآله
که فرمود سزاوارترین مردم بعفو کردن تواناترین ایشانند بعقوبت [illegible] غرر است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود عفو نیکوترین احسانها است
[illegible] رساله [illegible] بزرگ را پدر دانند و برابر را برادر شمارند [illegible] که چگونه فرزند انکار [illegible] در گذشتن [illegible]
[illegible] رساله حقوق [illegible] علیه السلام که مرویست در تحف العقول در ذکر حق اهل بیت چنین فرمود که قرار داده جمیع ایشان را در نزد خود در منزلت و رتبه
خویش بزرگشان بمنزله پدر و خردشان بمنزله ولد و وسط ایشان بمنزله برادر [illegible] خصال [illegible] چنین نقل کرده که باید بوده باشد بزرگشان بمنزله پدر تو
و جوانهایشان بمنزله برادران و خواهران تو و عجوزه ایشان بمنزله مادر تو و کودکانشان بمنزله اولاد تو و بالجمله هر قدر قدرت و توانائی بر انتقام
بیشتر باشد عفو از او پسندیده تر و محبوب تر و بابقای نعمت قدرت که در ادای شکر آن که جز عفو چیزی نباشد کوتاهی نکرده بشرط آنکه آن حق [illegible]
بنفس او باشد چه اگر دیگری باشد باید حق را گرفته بصاحبش برساند و داد مظلوم را از ظالم بستاند و این وظیفهٔ بزرگ که گذشت از حق خویش [illegible]
دیگر فتن حق مظلوم بلکه حفظ او از ظالم است که دست تعدی بسویش دراز نکند اگرچه برای همه مکلفین است و لیکن سلاطین و حکام ایشان را بجهت توانائی
بر ادای آن امتیاز نیست از دیگران و [illegible] آمدن از عهدهٔ آن [illegible] آید بر ایشان جامهٔ عدالت که سبب است برای الطاف خاصهٔ الهیه [illegible]
بر نفس خویش ستمکار [illegible] در ممالک کفار باشد چون ملک عادل کسری که همانش بس که خاتم رسل صلی الله علیه وآله فخر نمود در ایام سلطنت او
و در [illegible] کتاب فضائل مرویست که چون امیر المؤمنین علیه السلام وارد مدائن شد در ایوان کسری نشسته و آمد با آن حضرت بود دلف [illegible]
چون از نماز فارغ شد برخاست به دلف فرمود برخیز با من و با ایشان بود جماعتی از اهل ساباط پس پیوسته میگشت در منازل کسری و به دلف
میفرمود برای کسری بود در این مکان چنین و چنان و دلف میگفت قسم بخدا که چنین است تا آنکه سیر کرد همه آن موضع را با هر کس که در نزدش بود و دلف
[illegible] گویا تو گذاشتی این اشیاء را در این مواضع آنگاه نظر فرمود بکله پوسیده پس فرمود بعضی از اصحاب خود که بگیر این
جمجمه را آنگاه آمد بایوان [illegible] در آنجا و فرمود طشتی حاضر کرد [illegible] آب [illegible] پس فرمود این جمجمه را در این طشت بگذار پس فرمود قسم میدهم
تو را ای جمجمه که خبر دهی مرا که کیستم من و کیستی تو پس جمجمه بزبان فصیح گفت اما تو پس امیر المؤمنین و سید الوصیین و اما من پس بنده تو و پسر بندهٔ
تو [illegible] کسری [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام فرمود [illegible] حال تو گفت یا امیر المؤمنین من پادشاهی بودم عادل و مشفق بر رعایا
[illegible]

کراو متولد شد پس عازم شدم که باو ایمان آورم از بسکه شنیدم از بسیاری فضل و مرتبه و عزت او در آسمان و زمین و شرف اهل بیت او
و لیکن از آن غفلت کردم بسبب اشتغال بملک داری پس داد آن نعمت و منزلت که از دست من رفت چون باو نگرویدم پس من محروم
از بهشت بجهة ایمان نیاوردن باو و لیکن با این کفر خدایتعالی مرا نجات داده از دوزخ برکت عدل و انصافم میان رعایا و آتش حرام است
بر من پس وا حسرتا اگر ایمان میآوردم هر آینه بودم با تو ای سید اهل بیت محمد علیهم السلام وای امیر امت او پس مردم گریستند و برگشتند
اگو چنین نکند عفو چنه نکرده و ضعفا را از شر پر حمان نگاه ندارد هر چه کند از کار نیک جبران نکند و در موقف حساب در مقام سؤال در آید
آنچه بر آنها رسیده از و مواخذه کنند تمام عوالی احسائی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همه شما والی رعایائید و از همه شما پرسش
کنند از رعیت او یعنی از چگونگی رفتارش با آنها آنگاه فرمود پس امام راعیست و او مسئولست از رعیتش و مرد در اهل خانه خود راعی است و او
مسئولست از رعیت خود و زن در خانه شوهر خود راعیست و از او پرسند از رعیتش و خادم در مال سید خود راعیست و او مسئولست از رعیتش و همه
شما راعی و همه شما مسئول خواهید شد و از سیاق این خبر معلوم میشود که هر نفسی راعیست بر جوارح و اعضای قوای خود پس مسئول خواهد بود از رعیتش
چه او را در مملکت بدن از اسباب و استعداد و لوازم سلطنت قصوری نیست چنانچه در مجلس مبین شده و ما ختم میکنیم این مقام را بذکر خبری که
مناسبت دارد با بیشتر اقسام انفاقات گذشته با فوائد دیگر که در او است شیخ ثقه شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب فضایل و ابن شهر آشوب
از خصائص العلویه نطنزی عالم جلیل شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی معاصر علامه مجلسی صاحب بلغه و معراج در رجال و غیره در اربعین خود روایت
کرده اند از ابن مسعود که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون مرا بآسمان بردند فرمان رسید که بر من عرضه دارند بهشت و دوزخ را پس
دیدم هر دو را دیدم بهشت و نعمتهای گوناگون او را و دیدم دوزخ و گوناگون عذاب او را چون برگشتم جبرئیل گفت آیا خواندی یا رسول الله آنچه
نوشته بود بر درهای بهشت و آنچه نوشته بود بر درهای دوزخ گفتم نه ای جبرئیل گفت بدرستیکه برای بهشت هشت در است بر هر در از آن چهار
کلمه است هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه در آنست برای کسیکه یاد گیرد و بکار برد آنها را و بدرستیکه برای دوزخ هفت در است بر هر در از آن
سه کلمه است هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه در او است برای کسیکه یاد گیرد و بشناسد آنها را گفتم ای جبرئیل برگرد با من تا بخوانم آنرا پس برگشت با
من جبرئیل و ابتدا نمود بدرهای بهشت پس بر در اول آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیور نیست
و زیور نیکی زندگانی دنیا چهار خصلت است قناعت و انداختن کینه از دل و ترک حسد و مجالست اهل خیر و بر در دویم نوشته بود لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی زیوریست و زیور سرور در آخرت چهار خصلت است دست کشیدن بر سر یتیمان و مهربانی
نمودن به بیوه زنان و کوشش نمودن در حوائج مسلمین و غمخواری و پرستاری کردن فقرا و مساکین و بر در سیم از آن نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیوریست و زیور سلامتی در دنیا چهار چیز است کم گفتن و کم خفتن و کم رفتن و
کم خوردن و بر در چهارم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس ایمان آورده بخداوند و روز باز
پسین پس نیکی کند با همسایه خود و هر کس ایمان آورده بخداوند و روز باز پسین اکرام کند مهمان خود را هر کس ایمان آورده بخداوند و روز باز پسین
پس نیکی کند با پدر و مادر خود هر کس ایمان آورده بخداوند و روز باز پسین پس سخن خیر گوید یا ساکت شود و بر در پنجم از آن نوشته بود لا
اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس خواهد که ذلیل نشود پس ذلیل نکند هر کس خواهد که او را دشنام ندهند دشنام نکند هر کس
که خواهد ظلم نشود ظلم نکند و هر کس خواهد در آویزد به بند استوار محکم پس در آویزد بقول لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله و بر در ششم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس که دوست دارد که قبرش وسیع و
فراخ شود پس بنا کند مساجد را هر کس دوست دارد که نخورد او را کرمها در زیر زمین پس جاروب کند مساجد را هر کس دوست دارد که تاریک نشود قبر او

پس روشن کند مساجد را و هر کس خواهد تازه بماند در زیر زمین پس بگذرد فرش برای مساجد و بر در هفتم از آن نوشته بود لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله سپیدی دل در چهار خصلت است در عیادت ناخوشها و راه رفتن در دنبال جنازها و خریدن کفنهای مردگان
و دفع قرض و بر در هشتم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس خواست داخل شدن از این هشت در
پس چنگ زند بچهار خصلت ... و باز داشتن خود از اذیت بندگان خداوند عز و جل پس آمدیم بسوی درهای دوزخ پس بر در
اول آن نوشته بود سه کلمه لعنت کند خداوند دروغگویان را لعنت کند خداوند ... لعنت کند خداوند ستمکاران را و بر در دویم از آن نوشته
بود سه کلمه هر کس امید بخداوند دارد سعادت یافته و هر کس از خداوند بترسد مأمون خواهد بود تباه شده مغرور کسی است که امید دارد بغیر خداوند
و از غیر او بترسد و بر در سیم از آن نوشته بود سه کلمه هر کس خواهد که برهنه نباشد در روز قیامت پس بپوشاند بدنهای برهنه را و هر کس خواهد تشنه
نباشد در روز قیامت پس سیراب کند تشنگان را در دنیا و هر کس خواهد گرسنه نباشد در روز قیامت پس اطعام کند گرسنها را در دنیا و بر در چهارم از
آن نوشته بود سه کلمه ذلیل کند خداوند آنرا که خوار کند اسلام را ذلیل کند خداوند آنرا که خوار کند اهل بیت پیغمبر خدا را ذلیل کند خداوند آنرا که اعانت کند ستم
کاران را بر ظلم مخلوقین و بر در پنجم از آن نوشته بود سه کلمه پیروی مکن خواهش نفس را پس بدرستیکه نفس مخالف است ایمان را و زیاد سخن مگو در آنچه نفعش
بتو نرسد پس بیفتی از نظر لطف پروردگار خود و مباش یاور ظالمین پس بدرستیکه بهشت آفریده نشده برای ظالمین و بر در ششم از آن نوشته بود
سه کلمه من حرامم بر کوشش کنندگان در بندگی خداوند من حرامم بر روزه گیرندگان من حرامم بر صدقه دهندگان و بر در هفتم از آن نوشته
بود سه کلمه حساب نفسهای خود را بکشید پیش از آنکه حساب شما را بکشند و سرزنش کنید نفسهای خود را پیش از آنکه سرزنش کنند شما را و بخوانید خداوند عز و جل
را پیش از آنکه وارد شوید براو و قادر نباشید بر دعاء مقام ششم در شرح محل صدقه و انفاق و بیان آنکه بر چه کسان باید انفاق کرد و ترتیب
آنها بر چه نحو است و کدام را باید مقدم داشت اگر نتواند بر همه انفاق کند چون مسئله ای نماند که سزاوارترین اشخاص برعایت
و اعانت و مواظبت احوال او و فهمیدن چیزهائیکه بآن محتاج است در دین و دنیا بقدر حفظ دین و عمل بآداب آن و رساندن بار تکلیف منزل و
رفع آنها بنحویکه در طریقه احمدیه مقرر فرموده نفس خود انسانست که امانتی است الهی که آنرا بودیعه در دار دنیا گذاشته بجهة تکمیل و تهیه توشه در راه
برای سفر دراز آخرت و رسیدن بمنزلگاه مقربین و سابقین از انبیاء و اوصیاء و شهداء و صدیقین چه اگر انسان اولا بخود نپردازد و در حوائج
خویش تأمل نکند که از علوم دینیه از معارف و اخلاق و تکالیف جوارح بچه مقدار آن احتیاج دارد بجهة خلاصی از مخلد شدن در دوزخ و چه مقدار
بجهت داخل شدن در آن و چه مقدار بجهة آسودگی و سلامت در سفر برزخ و عقبات قیامت و چه مقدار بجهت استراحت در وقت مفارقت از
دنیا و ندیدن سکرات موت و تلخی جانکندن و چه مقدار بجهت علو رتبت و بزرگی قدر و رسیدن بخلوتخانه خاصان و خوردن بر سر سفره مقربان
و دیدن انواع کرامات و الطاف و نعمتهای خاصه باولیاء در دار دنیا و اینها را از کجا باید تحصیل کرد و او خود اگر دارای آن نسبت ... هر
وقت هر چه بگوید باید بشنید یا برای گوینده بحق برای حق شرایط و نشانی است که اولا باید آنرا فهمید و سنجید و تحسین اگر نداند بچه محتاج و از چه ...
و چه مرض دارد و از کدام عاریست که در این احوال باید در صدد پیدا کردن دانای عیب دان عیب جوی عیب بین عیب گوئی برآید هر چند ...
تحصیل آن بهزار زحمت افتد و از پا درآید و اگر از این مرحل عاریست پیرامون او نگردد که کوری مثل خود را بمنزل برساند و اگر بدستش نیاید بر خود و مرید ...
دل بنالد و بموالیان خود پناه آرد بانچه فرموده اند متوسل شود که خدا ایشان رحم کند و او را بآن رساند و گرنه شراره آتش و من یضلل الله فلن تجد له
ولیا مرشدا از او چیزی باقی نگذارد و حاصل ترجمه هر که بجهت کردار زشت مستحق آن شد که خدا ایشان بخودش واگذارد و از بیابان گمراهی که خود ...
نرهاند هرگز نخواهی یافت برای او دوستی که او را براه حق برد و تا در مقام پیدا کردن عیب گفتن آن نباشد و دست نشوید و اگر عیب ...
نباشد ... حق بتوان بحق رساند پس آنرا که دل ... نباشد در تیه ضلالت بماند و اگر خدا ایشان ... فرموده ...

اثری نماند و چون از تشخیص باحتیاج خود فارغ و از کلفت تحصیل آن آسوده شد در مقام اعمال آن برآید و بر خود صدقه و انفاق کند و گنجینهٔ دانش
را بر خویشتن خرج نماید و گرنه بتشنه ماند که رنجها برده و زحمتها کشیده و بیابانها نهاده و عمرها و مالها صرف نموده تا آبی بدست آورده در ظرفی ریخته
بر دوش کشیده و قطره از آن خود نچشیده تا آن عطش او را کشت و آنچه سبب حیات او بود مایهٔ هلاکت او گشت پس اگر کسی از دل بر خویشتن نسوخت
و برادر رحم نکرد آنچه را باید بیاموزد نیاموخت و اگر آموخت از عمل بآن مضایقه نمود از خیر انفاقات بر غیر خود و منافع صدقات بر دیگران باز
داز آنها چشم پوشاند چه از چنین کسی اگر چیزی بکسی رسد خیری در آن نباشد و گیرنده برکت و نفعی در آن نبیند کسیکه از بهترین گنجینهای عالم که
بدست آورده یعنی گوهر دانش بر گرامی ترین نفسها یعنی خود بخل کند و آنرا در خود صرف نکند چگونه بجهة خوشنودی و تقرب بخداوند که تمامی منافع و
اقسام صدقه متوقف بر آنست چیزی بکسی دهد پس لا محاله آن عطا و بخشش از روی اغراض فاسده و دواعی نفسانیه باشد که نشان خدای تعالی
در او نباشد پس داخل شود در آیهٔ شریفه و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه نخورید از آنچه برده نشده بر آن اسم خدای و این
آیه اختصاصی ندارد به ذبیحه که اگر نام خداوند بر او خوانده نشد حلال و گرنه حرام بلکه پرتو نهی او تا امثال اینمقام هاید صاحب کرامات باهره سید
رضی الدین علی بن طاوس در کتاب سعد السعود بعد از ذکر آیهٔ مبارکه حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل
به لغیر الله حاصل حرام گردیده بر شما مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحه که آواز براو بلند شود بغیر اسم خداوند میفرماید از اسرار
قول خدایتعالی و ما اهل به لغیر الله آنکه آنچه ذبح شود برای معاصی خداوند و برای مجرد لذات که شاغل است از خداوند و برای ثنا گفتن
مردم و برای تجارت و برای غیر اینها از آنچه اراده شده با و غیر پروردگار عالم چگونه است حال او آیا ملحق است بآیه که حلال کرده یا آیهٔ تحریم و این
آنست آیهٔ تحریم همه را فرو گیرد و در بحار از کتاب امامه و تبصره ابن بابویه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود صلهٔ فاجر نزد یک
است نرسد مگر بفاجری مثل او و بالجمله در ضمن آنچه از دانایان دین آموخته هویدا خواهد شد مقدار حاجت بدن بمال و مشروب و ملبوس و مسکن و عیال
و خادم و فراش و توابع اینها از جنس و وصف و مقدار که در حفظ و قوت بمقدار قدرت بر ادای تکالیف واجبه و مستحبه شخص خود و آنچه از دیگران
بر عهدهٔ او گذاشته چه میخواهد و چه مقدار کافی است و از کجا باید تحصیل کرد و بچه نحو باید بر بدن انفاق نمود و ثواب صدقه برد و در آیهٔ شریفه قوا
انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة علیها ملئکة غلاظ شداد لا یعصون الله
ما امرهم نگاهدارید تنها و جانهای خود را و اهل خود را از آتشیکه آتش افروز آن مردانند و سنگ و موکلند بر آن ملائکه تندخوی سخت که
نافرمانی نمیکنند خداوند را در آنچه بایشان فرمان دهد اشاره است بتمام آنچه گذشت چه نگاهداری خود از آتش میسر نشود مگر بعمل کردن بانچه گفتیم و پس
از نفس خود اهل را ذکر فرمودند و در آن اشاره است بکیفیت ترتیب در انفاقات چنانچه در آیهٔ دیگر بتصریح فرمود که یسئلونک ماذا ینفقون
قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و ما تفعلوا من خیر فان الله
به علیم میپرسند از تو که چه انفاق کنند بگو آنچه انفاق کنید از مال یا از آنچه نیک باشد چون علم و جاه و اعتبار و مال پس بر پدر و مادر باید کردن
و خویشانیکه نزدیکتر باشند و بی پدران و درویشان و رهگذران و آنچه بجای آرید از نیکی پس خدای بآن داناست بعضی مفسرین روایت کردند عمرو
ابن الجموع مردی بود مال بسیار داشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چه نفقه کنم و بر که نفقه کنم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفتند مراد
از خیر در اینجا مالست و شیخ ابو الفتوح از عبد الله بن مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود الید العلیا خیر من الید
السفلی ابدء بمن تعول امک و اباک و اختک و اخاک و ادناک فادناک دست زبرین به باشد از دست زیرین و ابتدا
بآنکس کن که عیال تو باشد و مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت پس آنکه نزدیکتر باشد پس نزدیکتر ایضا روایت کرده که مردی بود نزد یک
رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من دیناری دارم گفت برو بر خود نفقه کن گفت دیگری دارم گفت برو بر فرزندانت نفقه کن گفت

دیگری

دیگری دارم گفت برو بر دست نفقه کن گفت دیگری دارم گفت تو دانی هر کجا خواهی صرف کن و رسول صلی الله علیه و آله گفت صدقه
تو بر درویش صدقه باشد بر خویشاوندان دو صدقه باشد برای آنکه هم صدقه باشد و هم صلهٔ رحم و از این بیان توان فهمید که اگر عاجز باشد صدقه
باشد و اگر همسایه باشد چهار شود و اگر عالم باشد پنج شود و ... خدای در این آیه ابتدا کرد و گفت آنچه ترا باشد از فاضل نفقات ابتدا بپدر و مادر
کن آنگه آنانکه بتو نزدیکتر باشد هر چه قرابت او نزدیکتر باشد و لایت و اولیتر او را باشد آنگه گفت فاضلتر یتامی بر یتیمان برای آنکه بی پدران باشند
و ایشان را کسی ... که ایشان کند و ایشان طفل باشند آنگه گفت مساکین که ایشان چیزی ندارند تا کفاف بدارد آنگه گفت و ابن
السبیل رهگذر که غریب باشند و ... ندارد و در ... کتاب جعفریات و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسراقة بن مالک بن خثعم
فرمود ای سراقة بن مالک آیا دلالت نکنم ترا بر بهترین صدقه گفت آری پدر و مادرم فدایتو باد یا رسول الله فرمود بهترین صدقه بر خواهر تو است و
دختر تو که ایشان برگشته اند بسوی تو و نیست بر ایشان کسب کننده غیر تو و در ... از علی علیه السلام روایت کرده که شخصی عرض کرد یا رسول الله
کدام صدقه بهتر است فرمود بر رحمیکه در نهانی دشمن تو است و در ... از آنجناب روایت کرده که فرمود بهترین صدقه بر بنده ایست که نزد آقای
بدی باشد و در ... روایت کرده از آنجناب که گفت یا رسول الله کدام صدقه بهتر است فرمود بر اسیری که چشمش از گرسنگی سیر نشده باشد
و در ... کافی از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که خویش خود را صلهٔ رحم کند گویا حج با عمره کند خداوند نویسد برای او دو حج و دو عمره و همچنین
کسیکه بردوش گیرد بار برادر خویش مضاعف میکند خداوند برای او اجر او را و چندان و صدوق در ثواب الاعمال روایت نموده از جا
صادق علیه السلام ... سئوال کرد ... از صدقه دادن بکسانیکه سئوال میکنند بر در خانها یا از ایشان امساک کند و بده بخویشاوند خود فرمود بلکه بفرستد
صدقه را بسوی آنکه میان او و آنکس خویشی باشد پس آن اجر را بزرگ میکند و در فقیه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نمود که فرمود
صدقه نیست یعنی صحیح و درست نیست یا کامل و با اجر نیست و حال آنکه خویشی پریشان باشد یعنی با وجود فقیر در رحم و اقربا دادن صدقه بدیگران بی
فایده است و در ... در آنجا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که راه رود بسوی خویشاوند خویش بنفس و مال خود بجهة صله
کردن رحم او عطا میکند خداوند باو اجر صد شهید و برای او بهر گامی چهل هزار حسنه است و محو شود از او چهل هزار سیئه و بلند شود برای او از درجات
مثل آن و چنان خواهد بود که بندگی کرده خدا را صد سال با صبر و طلب ... بر این مضامین اخبار بسیار است حاصل آنها رعایت رشتهٔ نسب و اتصال
رحمی است پس از آن توجه بدیگران ... و در ... کتاب و سنت و دانایان باسرار شریعت پوشیده نیست که اتصال رحمی بی ...
روحی صورتیست بی روح و جسدیست بی جان و اتصال روحی و پیوستگی قلبی بجهة نور ولایت و ضیاء ایمان درختی است که ریشهٔ آن در زمین و شاخ و برآن
در آسمانها اگر هر دو با هم جمع شوند قدر آن بالا شود و لیکن اگر رو باشو ... اگر میسر است جمع کند چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده که
محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری نوشت خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه که کسی قصد میکند بیرون کردن چیزی از مال خود و دادن آن بمردی از برادران
خود پس می یابد در خویشان خود محتاجی آیا صرف کند آنرا از آنکس که نیت کرده او را و بدهد بخویشاوند خود پس جواب رسید که برگرداند از او بسوی
کسیکه نزدیکتر است با او از جهة مذهب و اگر صاحب العقول عالم یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام برد که فرمود قبول نمیکند خداوند صدقه را و حال
آنکه خویشاوند ... محتاج ... کند آنرا میان خویش و آنکه نیت او را کرده بود تا آنکه گرفته باشد فضل را بالتمام و اگر ممکن نشد و مرد
... مذهب ... چنانچه ... فرمود و اگر ... علم ... تقوی ... داد بر همه
مقدم و از همه اولی ... آنها ... انفاق و هدیه ایست بخاتم الانبیاء و ائمهٔ هدی علیهم السلام که خلفا و جانشین ایشانند در غیبت کبری
... روایت کرد ... از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود صدقه ...
... صدقه ... باشد ... آن ... است ... خداوند میفرماید ... [illegible]

خوشنودی خدا و نماز نیکی کردن بوالدین که مؤمن باشند بجهت رضای خدا زیرا از حق والدین مستحق است از حق [illegible]
باشند بر منهاج دین و سنت و منع نکند فرزند را از طاعت خدا بسوی خدمت خودشان و معصیت خدا و از اهتمین بسوی شک و از [illegible]
دنیا و نخواهند ایشان از خلاف آن یعنی بسوی معصیت و شک و دنیا که اگر چنین کنند پس معصیت ایشان اطاعت است و اطاعت ایشان معصیت
و بالتفصیل احترامات وارده برای علما را در فصل سیم از باب چهارم ذکر نمودیم [illegible] در باب پنجم ذکر خواهیم کرد [illegible]
ذکر آیات بسیاری در فضل انفاق و شروط و آداب و مبطلات آن در آخر [illegible]
فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس الحافا ان
صدقات و انفاقات برای فقرائی است که محبوس شده در طاعت خدا نمیتوانند سیر کنند در زمین بجهت تحصیل معاش بسبب اشتغال بطاعت
و نادان بحال ایشان پندارد ایشان را بی نیاز بجهت نگاهداشتن خود را از سؤال منطبق است بر معشر اهل علم و طلاب دین و هر صنفی غیر ایشان
فاقد باشند یکی از آن شروط را که در آیه است و در محاسن کتاب ثواب الاعمال شیخ جعفر بن احمد قمی [illegible] صدوق از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام
روایت کرده که فرمود بالای هر صدقه صدقه ایست یعنی در فضل و صدقه بر فقراء مؤمنین از همه بهتر است و [illegible] از مؤمن در اینجا خیر عالم
عامل نباشد و ابن شهرآشوب در مناقب خود روایت کرده که عبدالرحمن سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین علیه السلام را سوره الحمد چون آن طفل
خواند سوره را نزد آنحضرت عطا فرمود بعبدالرحمن هزار اشرفی و هزار حله و پر کرد دهن او را از در پس بعضی در این عطا سخن گفتند فرمود کجا [illegible]
میکند با آنچه او کرده یعنی بحق تعلیم او و اگر اینقدر [illegible] بحق تعلیم نکرده پس اگر عالمی باشد که بیاموزد معارف و اخلاق و شرایع را [illegible]
علوم قرآنست تمام دنیا و فانکند عشری از حق او را و شاید [illegible] باقی [illegible]
برایشان انفاق نمود اوّل اموات که از همه احیاء فقیرتر و محتاج ترند [illegible] صدقه به ایشان [illegible]
راوندی در کتاب لب لباب خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فراموش نکنید مردگان خود را در قبرستان خود و
مردگان شما امیدوارند احسان شما را و مردگان شما محبوس شده شوق دارند در کردارهای نیکوی شما و ایشان را توانائی نیست هدیه بفرستید بسوی مردگان
خود صدقه و دعا [illegible] فرمود که امیر خراسان را در خواب دیدند میگفت بفرستید برای من آنچه را که می اندازید برای سگان خود [illegible]
آن و شیخ ورّام در کتاب تنبیه الخواطر روایت کرده از آنجناب که فرمود چون صدقه دهد [illegible] بنیابت مرده امر میکند [illegible]
را که بردارد با خود بسوی قبر او هفتاد هزار ملک را که در دست هر یکی طبقی است پس بر میدارند بسوی قبر او و میگویند السلام علیک یا ولی الله این
هدیه فلان پسر فلان است بسوی تو پس درخشان میشود قبر او و عطا میکند خدا [illegible] هزار [illegible] در بهشت و تزویج میکند [illegible]
برا و هزار حله و بر میآورد برای او هزار حاجت و صدوق در فقیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
بدرستیکه مرده خورسند میشود برحمت فرستادن بر او و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که بسوی او [illegible]
فرمود که داخل میشود در قبر میت نماز و روزه و حج و صدقه و نیکی و دعا و نوشته میشود اجر او برای آنکه بجا آورده و برای میت [illegible]
هر کسی که کاری کند از جانب میت کار شایسته دو چندان میکند خدا [illegible]
نماند که انفاق میت بر چند قسم است اوّل آنکه خیر چون از منفق صادر شود بی توسط [illegible] بمیت برسد چون دعا و استغفار و نماز و
زیارت و حج که خود کند و در کتاب جعفریات از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
و داده نشد تحفه بهتر از استغفار و در کتاب درست بن ابی منصور از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت [illegible]
دعا نفع میدهد میت را فرمود آری حتی آنکه او در تنگی است پس [illegible] پس خوشنود میشود از او [illegible]

بآنکه دعا برای او میکند فرمود آری و سید علی بن طاوس در فلاح السائل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
نمیگذرد بر مرده ساعتی سخت تر از شب اول پس رحم کنید مردگان خود را بصدقه و اگر قدرت ندارید پس یکی از شما دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در رکعت
اول سوره فاتحه یکمرتبه و قل هو الله احد دو مرتبه و در رکعت دوم فاتحه یکمرتبه و سوره الهیکم التکاثر ده مرتبه چون سلام گفت بگوید اللهم صل
علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر ذالک المیت فلان پسر فلان یعنی بجای لفظ ذلک المیت اسم مرده و پدرش را ببرد پس می
فرستد خداوند از همان ساعت هزار ملک بسوی قبر او با هر یکی جامه و حله ایست و فراخ میکند خداوند قبر او را بعد از تنگی تا روز قیامت و میدهد بآن
نماز گذار بعدد آنچه آفتاب بر او میتابد حسنات و بلند میکند برای او چهل درجه و کفعمی در اواخر مجلد هیجدهم بحار از آنجناب روایت کرده که فرمود
هرگاه مرده خود را دفن کردید و از دفن او فارغ شدید پس بایستد وارث او یا خویش او یا صدیق او بپهلوی قبر و دو رکعت نماز بگذارد و در
رکعت اول فاتحه یکمرتبه و معوذتین یکمرتبه و صفت رکعت دوم از اصل خبر ساقط شده و در رکوع کند و در سجود خود سبحان من تعزز بالقدرة
و قهر عباده بالموت پس سلام بگوید و برگردد بسوی قبر و بگوید ایفلان پسر فلان این نماز برای تو است و اصحاب تو پس بدرستیکه بر میدارد
خداوند از او عذاب قبر او تنگی او را و اگر سؤال کند پروردگار خود را که بیامرزد مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را زنده و مرده ایشان
اجابت میکند خداوند دعای او را درباره ایشان و خداوند میگوید بصاحب او یعنی آن میت ایفلان پسر فلان چشمت روشن باد که آمرزید خداوند
عزوجل تو را و عطا میکند خداوند آن نماز گذار را بهر حرفی هزار حسنه و محو میکند هزار سیئه پس چون روز قیامت شود بفرستد خداوند صفی از
ملائکه را که مشایعت کنند او را تا در بهشت پس چون داخل بهشت شد استقبال می کنند او را هزار هزار ملک با هر ملکی است طبقی از نور پوشیده
شده بمندیلی از استبرق و در دست هر ملک کوزه ایست از نور که در او است آب سلسبیل پس میخورد از آن طبق و مینوشد از آن آب خوشنودی خداوند
بزرگتر است یعنی بفیض آن خواهد رسید و از این قسم اعمال برای اموات خصوص والدین و اولاد بسیار است قسم دویم آنکه بجهت میت و به نیابت
او چیزی بکسی دهد و کاری و خدمتی بدیگری کند یا کسی را مزد بکاری برای میت وادارد که در این خیر رساندن بمیت چیزی بدیگری رسد و مؤمنی حظی
از او ببرد پس از یک صدقه دو کس منتفع شود پس مستحق دو اجر باشد و اگر آنواسطه عالم و رحم و عاجز و همسایه باشد البته اجر او چندین ضعف شود
چنانچه در اخبار سابقه اشاره باین نکته شده بود و در کتاب هدایه حسین بن حمدان مرویست که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمتوکل فرمود که
والده امیرالمؤمنین علیه السلام حج میداد برای پدر و مادر خود و پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادر او تا از دنیا رفت و وصیت کرد بامام
حسن و امام حسین علیهما السلام که این کار را بکنند و هر امامی از ما چنین میکند تا خداوند ظاهر کند امر خود را و در دعائم الاسلام مرویست
از جناب صادق علیه السلام که امام حسن و امام حسین علیهما السلام همیشه زکوة فطره امیرالمؤمنین علیه السلام میدادند تا از دنیا رفتند و حضرت سجاد از
جانب امام حسین علیهما السلام زکوة فطره میداد تا وفات کرد و امام محمد باقر زکوة فطره علی بن الحسین علیهم السلام را میداد تا بعالم جاودانی شتافت و جناب
صادق علیه السلام فرمود که من زکوة فطره از جانب پدرم میدهم و قطب راوندی در کتاب لب لباب روایت کرده که مردگان میآیند در هر شب جمعه از
ماه رمضان پس [illegible] پس فریاد میکنند هر یک از ایشان بآواز حزین گریان که ای اهل من ای فرزندان من ای خویشان من مهربانی کنید بما بچیزی خدا
رحمت کند شما را [illegible] فراموش نکنید ما را رحم کنید بر ما و بر غربت ما پس بدرستیکه ما ماندیم در زندان تنگ و اندوه دراز و غم و سختی پس رحم
کنید بر ما و بخل نکنید بدعا و صدقه برای ما شاید خداوند رحم کند ما را پیش از آنکه شما مانند ما شوید ای دریغ که ما توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا بشنوید سخن
ما را و فراموش نکنید ما را بدرستیکه این زیادتیهای معاش که در دست شما است در دست ما بود و ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق را پس گردید
آنها وبال برای ما و منفعت برای دیگران مهربانی کنید بما بیک درهم یا قرص نانی یا پاره از چیزی پس فریاد می کنند چقدر نزدیک است که گریه کنید بر نفسهای
خود و نفع ندهد چنانچه ما گریه میکنیم و نفع نمیدهد ما را پس کوشش کنید پیش از آنکه مثل ما شوید و در جامع الاخبار مرویست از بعضی صحابه که رسول خدا صلی

علیه و آله فرمود هدیه بفرستید برای مردگان خود پس گفتیم یا رسول الله چیست هدیه مردها فرمود صدقه و دعا و فرمود ارواح مؤمنین
می آیند هر جمعه بآسمان دنیا مقابل خانهها و منزلهای خود و فریاد میکنند هر یک از ایشان بآواز حزین با گریه ای اهل من و اولاد من و ای
پدر من و مادر من و خویشان من مهربانی کنید بر ما بآنچه بود در دست ما و عذاب و حساب او بر ما است و نفعش برای غیر ما و هر یک فریاد
میکنند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما بدرهمی یا بقرص نانی یا بجامهٔ که خداوند بپوشاند شما را از جامهای بهشت پس گریست رسول خدا
صلی الله علیه و آله و گریه کردیم ما و آنجناب از زیادی گریستن قدرت بسخن گفتن نداشت پس فرمود اینها برادران دینی شمایند که خاک پوسیده
شدند بعد از سرور و نعمت پس ندا میکنند بعذاب و هلاکت بر جانهای خود و میگویند وای بر ما اگر انفاق میکردیم آنچه را که در دست ما بود
در طاعت و رضای خداوند محتاج نمودیم بسوی شما پس برمیگردند با حسرت و پشیمانی و فریاد میکنند زود [illegible] صدقه مردگان را و ایضاً
از آنجناب روایت کرده که فرمود هر صدقه که برای مرده [illegible] آنرا [illegible] آن [illegible] آسمان [illegible]
می ایستد بر لب قبرش فریاد میکند السلام علیکم یا اهل القبور اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس آنرا میگیرد و داخل در قبر خود میکند و بآن
خوابگاهش فراخ میشود پس فرمود آگاه باشید هر که مهربانی کند مرده را بصدقه پس برای او است نزد خداوند اجر مانند احد و میباشد روز
قیامت در سایه عرش خدا روزیکه نیست سایهٔ جز سایه عرش خدا زنده و مرده بنجات و باید باین صدقه [illegible] اکه [illegible] را نجات دهد
از عذابیکه مهیا شده برای او بجهت اشتغال [illegible] خداوندی [illegible]
آنها مالی نگذاشته یا اگر گذاشته وارث اهلی ندارد که براو رحم کنند و اورا در قبر آسوده نمایند [illegible] کلینی [illegible]
کرده که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که عبدالرحمن سیابه راوی است بر مردیکه مرده و با او سخن گفتیم که اورا حلال کند راضی نمیشود پس
فرمود وای بر او نمیداند که برای او بهر درهمی ده درهم است و اگر حلال نکرد نیست برای او جز بدل درهم درهمی و ایضاً از معتب روایت کرده که
محمد بن بشیر داخل شد بر آنجناب و خواهش کرد با شهاب سخن فرماید که او را تخفیف دهد تا موسم حج تمام شود و شهاب از او هزار اشرفی طلب داشت
پس او را طلب فرمود و آمد پس باو فرمود میدانی حال محمد و دوستی او بما و ذکر کرده که تو از او هزار اشرفی میخواهی و آنرا صرف در شکم و فرج نکرده
از مردم طلب دارد و سوخته و در کسب خسارت کرده من دوست دارم که تو او را حلال کنی و فرمود شاید تو از آن کسانیکه گمان میکنند که از حسنات
او گرفته میشود [illegible] عرض کرد چنین در دست ما است پس حضرت فرمود خداوند کریم تر و عادل تر است از اینکه متقرب شود بسوی او بنده
پس برخیزد در شب [illegible] عبادت در روزه بگیرد در روز گرم [illegible] آنگاه بگیرد اینها را از او و بدهد بتو ولیکن خداوند صاحب فضل
است مکافات میکند مؤمن را پس عرض کرد او را حلال کردم [illegible] در ستر کردن عیوب ظاهری و باطنی میت و ذکر نکردنش در جائی مگر بخوبی
زیاده از آنچه رعایت میکرد [illegible] باید کرد در حال حیات [illegible] از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس مرده را
غسل دهد و اداء امانت نماید در بارهٔ او آمرزیده میشود راوی گفت [illegible] فرمود خبر ندهد بآنچه میبیند از معایب و ایضاً در
از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که غسل دهد مرده را پس ستر کند و کتمان نماید بیرون میرود از گناه مثل روزیکه مادرش او را زائید
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر کس مرده را غسل دهد پس در آن اداء امانت نماید برای او است بعدد هر موئی آزاد کردن
بنده و بلند کنند برای او صد درجه کسی گفت یا رسول الله چگونه اداکند در او امانت را فرمود بپوشاند عورت او را و بپوشاند بدیهای او را و اگر نپوشاند
عورت و معایب او را [illegible] در دنیا و آخرت و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود برای مؤمن بر مؤمن
[illegible] حق واجب است از جانب خدای [illegible]
میانی در تمام یا بعضی از اعضا که مانع است صاحبش را از تحصیل قوت و مرمت معاش و گذشت که صدقه بر ایشان با زاده یک هفتاد و هفتاد

بنیو گذشت در قسم دوم از مقام دوم حدیث شریف در این باب از تفسیر امام علیه السلام و در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه
السلام مرویست که فرمود شنوانیدن کر را بدون آنکه ملالت گیرد صدقه ایست گوارا و در فقیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
هر کس عهده گیرد حاجتی از حاجتهای دنیوی کور را و راه رود برای او تا آن حاجت تا آنکه برآورد خداوند آنرا عطا میکند باو برائتی از انفاق و برائتی
از آتش و برآورد برای او هفتاد حاجت از حاجتهای دنیا و پیوسته فرو رود در رحمتهای خداوندی تا برگردد **طائفه سیم**
همسایگان چنانچه خداوند میفرماید واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی والیتامی
والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت ایمانکم پرستید
خدا را و هیچ چیز را باو انباز نگیرید و احسان کنید بوالدین و بخویشان و بیتیمان و بیچارگان و همسایه صاحب خویشی و همسایه بیگانه و همسایه متصل
یا رفیق سفر یا ملازم پهلونشین و غلامان و کنیزان و بنا بر آنکه مراد از صاحب بالجنب همسایه متصل باشد هیچ صنفی از اصناف محل انفاق مثل همسایه نباشد
در این اختصاص که خداوند استیعاب فرماید اقسام آنرا که احسان بهمه آنها شود و هر قسم از او مقابل یکی از اصناف باشد و در اخبار آنقدر اهتمام در
بارهٔ آنها شده که از عهدهٔ ضبطش بیرون نتواند آمد حتی آنکه ادای حق او شر اگر از عذاب دوزخ برهاند چنانچه در ثواب الاعمال از جناب کاظم
علیه السلام مرویست که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود که او را همسایه بود کافر و او مهربانی و مدارات میکرد با مؤمن و احسان میکرد با او چون کافر مرد خدا
خانه بنا کرد در آتش از گل پس او را حفظ میکرد از حرارت او و روزی او را میآورد از جای دیگر و باو گفتند که این بجهة آنچیزی بود که داخل میکردی
بر همسایه مؤمن خود فلان پسر فلان از رفق و مدارائی و میرساندی باو از نیکی دنیا و در تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و
آله فرمود مؤمن نباشد آنکه همسایه از شر او ایمن نبود و هر کس که او را در سرای بسته باید داشتن که ایمن نباشد از همسایه بر اهل و مالش همسایه مؤمن نباشد
گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر درویش باشد او را دستگیری کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر
خیری رسد او را تهنیت کنی و اگر مصیبتی رسد تعزیتش کنی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر آئی و دیوار از بالای سرای او برنیاوری تا باد از وی منع کند و
او را برنجانی ببوی مطبوخات که ترا بود مگر او را نصیب کنی تا هر چه خوری موجب صحت و سلامتی تو و فرزندان تو شود و اگر بیمار شود بعیادت او
شوی و اگر میوه خوری او را از آن نصیب کنی و اگر نکنی پنهان داری او را و رها نکنی تا کودکان تو چیزی از آن بدر برند و کودکان او ببینند
پس ایشان را آرزو آید آنگاه گفت همسایگان سه اند یکی آنکه سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یکحق دارد اما آنکه سه حق دارد همسایه باشد مسلمان
خویشاوند حق همسایگی دارد و حق اسلام و حق خویشی و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمان باشد حق اسلام و جوار دارد و آنکه یکحق دارد همسایه باشد اما
مشرک که حق همسایگی دارد و بس و در کافی شیخ کلینی روایت کرده از آنجناب که فرمود ایمان نیاورده بمن کسیکه شب را سیر بخوابد و همسایه او گرسنه
باشد و فرمود نیست اهل قریه که در او گرسنه شب را بسر آرد و خداوند نظر کند بسوی ایشان روز قیامت و نیز از جناب صادق علیه
السلام روایت کرده که فرمود چون بینائی یعقوب رفت ندا کرد ای پروردگار من آیا رحم نمیکنی چشم مرا بردی و دو پسر مرا بردی پس خداوند
وحی نمود بسوی او که اگر من آنها را میرانده باشم هر آینه زنده میکنم ایشان را برای تو تا جمع کنم میان تو و ایشان ولیکن بخاطر داری گوسفندی را
که کشتی و او را بریان کردی و خوردی و فلان در پهلوی تو روزه داشت از آن چیزی باو نرساندی و در روایت دیگر فرمود پس بعد از آن منادی
یعقوب ندا میکرد هر بامداد از منزلش تا یک فرسخ که آگاه باشید هر که نهار میخواهد پس باید بسوی یعقوب و چون شب میشد منادی ندا میکرد هر که شام
میخواهد بیاید بسوی یعقوب و [illegible] مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس ضایع کند حق همسایه را پس
[illegible] همسایه تا آنکه گمان کردم که او را از او ارث بران میکند یعنی حق تعالی ایشان در مال میت قسمتی قرار میدهد
[illegible] شیخ کلینی مرویست از آن جناب که فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است

بر فرزندان و فیها فرمود بهترین همسایگان در نزد خدا بهترین ایشانند برای همسایه خود و مردی از مسلمین با نجناب عرض کرد یا
رسول الله مرا دو همسایه میباشد بسوی کدام یک از ایشان نخست هدیه خود را بفرستم فرمود بسوی آنکه در او بسوی تو نزدیکتر و مهربانی بر
او در نزد تو واجب تر باشد پس اگر در این هر دو مساوی شدند پس بسوی او که مجاورت نیکوتر باشد و فرمود هرکس ایمان آورده بخدا و بروز
روز باز پسین پس اکرام کند همسایه خود را فوق اکرامیکه بغیر او میکند و فرمود مؤمن نیست آنکه نترسد همسایه اش از بلاها و سختیهای او هرگاه
که باشد آن همسایق فرمود هر که ببندد در خانه خود را بجهت ترسیدن از همسایه بر اهل و مال خود پس همسایه او مؤمن نیست پس گفتند یا
رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست فرمود از پست ترین حق او بر همسایه آنکه اگر قرض بخواهد قرضش دهد و اگر استغاثه کند بفریادش برسد
و اگر از او عاریه بخواهد باو عاریه دهد و اگر محتاج شود باحسانش احسانش کند و اگر او را بخواند اجابت کند و اگر مریض شود عیادتش کند و اگر
مرد تشییع کند جنازه اش را و اگر باو چیزی رسد خورسند شود و براو رشک نبرد و اگر باو مصیبتی رسد بجهة حزن او محزون شود و بلند نشود براو
به بنای مسکن خود پس او را اذیت کند بشرف شدن براو و گرفتن منافذ باد را از او و اگر بخانه خود چیز تازه آورد برای او از آن بفرستد اگر بدانه که
در نزد او از آن نیست یا مستور دارد آنرا از او و از عیالش اگر نفس بخل ورزد آنگاه فرمود بشنوید آنچه را میگویم بشما او ملیکند حق همسایه را
مگر اندکی از انها که خدا بر ایشان رحم کرده و بتحقیق که خدا وصیت کرده مرا بهمسایه تا آنکه گمان کردم برای او از میراث قرار میدهد تا آنکه
فرمود بدانید همسایه را حقیقتی آنها اخر آنچه گذشت تقریبا بروایت شیخ ابو الفتوح و در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام در وقت
وفات فرمود بترسید از خدا بترسید از خدا در همسایگان خود زیرا که آن وصیت پیغمبر شما است که پیوسته وصیت میکرد بآن تا اینکه گمان کردیم که
حضرت ایشانرا از میراث خواهد داد و شیخ ابو الفتوح روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرکس که همسایه ما بیازارد مرا
آزرده باشد و هر که مرا آزارد خدا را آزارده و هر که با همسایگان کارزار کند با من کارزار کرده باشد و در ثواب الاعمال مرویست از جناب
صادق علیه السلام که هر که طلب کند دنیا را بجهة استغناء از مردم و مهربانی کردن بر همسایه ملاقات میکند خدا را در حالی که روی او مانند ماه
در شب چهارده و در لب اللباب قطب راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر که دوست دارد که عمرش از همه مردم دراز
تر باشد پس نیکی کند در حق والدین خود و صله رحم کند و احسان کند بهمسایه خود و فیه فرمود کسیکه بمیرد و او را سه همسایه باشد که همه از او راضی باشند
امرزیده خواهد شد و فیه فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر او است و فیها فرمود کسیکه اذیت کند همسایه خود را بوی بهشت
بخود نرسد پس نیست از ما و فیها فرمود هر کس خیانت کند همسایه خود را بوجب از زمین طوق میکند او را خدا در گردن او روز قیامت تا زمین هفتم تا اینکه داخل
دوزخ شود و فیها فرمود کسیکه منع کند ما یحتاج را از همسایه اش آنگاه که محتاج شود بآن منع میکند خدا فضل خود را از او روز قیامت
علیه الرحمه در تفسیر آیه گذشته بعد از ذکر اخبار گفته که خدا ندا بتدا فرمود در این آیه بذکر حق والدین و ختم فرمود بذکر حق ...
این دو حق تا اینکه دانسته شود که آنچه در بین این دو حق ذکر شده واجب است و در کتاب تحف العقول مرویست از جناب سجاد علیه السلام
که فرمود اما حق همسایه پس حفظ او است در نبودنش و اکرام او در حضور ... و اعانت او در هر دو حالت ...
... شناختی آنرا ...
اگر بنوا در تفحص او فرو رود در خاطرش نرسد باو بجهة مخفی بودن آن براو و کوشش فرا نداری ...
رشک نبری براو چون نعمتی باو رسد و درگذری از لغزش او ...
اینکه بوده باشی منقاد او و برگردانی از او زبان شماتت کننده او معاشرت کنی باو معاشرت نیکو و در کافی مرویست از عمر بن عکرمه
که گفت داخل شدم بر جناب صادق علیه السلام پس گفتم که مرا همسایه ایست که اذیت میکند مرا فرمود رحم کن او را گفتم خدا رحم نکند او را پس روی

در بیان حد همسایگی و حق همسایه

خود را بر گردانید از من گفت خوش ... و اگذارم آنجناب را پس گفتم ... شوم او بتنهایی میکند و اذیت میدهد مرا حضرت بعد از کمی
چند فرمود مردی از انصار آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت خانه خریدم در محله بنی فلان و نزدیکترین همسایه ام بمن کسی است امید ندارم
خیر او را و ایمن نیستم از شرش پس امر فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و سلمان و ابو ذر و یکی دیگر را که فراموش کردم و گمان میکنم که
مقداد باشد پس امر فرمود ایشانرا که ندا کنند در مسجد بآواز بلند که نیست ایمان برای کسی که ایمن نیست همسایه او از ظلم و شر او پس سه مرتبه فریاد
کردند آنگاه فرمود که کند که هر چهل خانه همسایه اند از پیش روی و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ و در قربالاسناد مرویست در آنجا از آن
جناب که فرمود مکارم یعنی اعمال و اخلاق کریمه ده چیز است و یکی از آنها تذمم جار یعنی دور کند از خود مذمت مردم را در محافظت نکردن همسایه به
اینکه دفع کند ضرر را از او بجهت ملامت مردم و در اخبار بسیار رسیده که حسن مجاورت و نیکی با همسایگان روزی را زیاد میکند و بر عمر می افزاید
و باعث آبادی آبادیها است و غیبت از ما کسیکه نیکو مجاورت نمیکند با همسایه خود و فرمود نیکی مجاورت نه همان اذیت نکردن همسایه است
بلکه صبر بر اذیتهای او مخفی نماند که این همه اهتمام و تاکید که در رعایت حق همسایه فرمودند چندان غریب نباشد بلکه با تامل در خیراتیکه از آنها بمردم
معلوم میشود که هر چه نیکی کنند و فا نکنند و باز برتری آنهارا باشد هر چند همسایه کافرباشد که در مدت همسایگی هرگز مالی از او باو نرسیده بلکه هر چند
گاهی مالی خود یا با مرا و یا بسبب او از او برده یا تلف شده چه کمتر چیزیکه از همسایگان بانسان رسد قوت او است بجهت آن مجاورت و محفوظ بودن
از شر بسیاری از حیوانات و دزدان مال و جان و عرض او و سکونت نفس وی ... در حال ابتلای او جسمانی
چنانچه اگر خانه یا خیمه در بریه دارد که در اطرافش کسی نباشد اگر مال و عیالی باشد هرگز نفس او آسوده نباشد و پیوسته ترقب رسیدن بلائی
باشد پس اگر در آن حال کافری بخیل بد خلق و بدکردار در همسایگی او منزل گیرد از وحشت و خوفش بکاهد و از شر بسیاری از حیوان و راهزنان
آسوده شود و اگر اندکی از مال با حسب ریا یا اکراه و ستم بآن کافر دهد در عوض آن حفظ عرض و جان و مال که از وجود او پیدا شده چیزی نباشد پس حقی
بزرگ پیدا کند و اگر کسی باشد که بجهت بزرگی دینی یا دنیوی او خوفی گیرد که تواند جور ظالمان و تعدی حاکمانرا از خود بگرداند و حقی دیگر پیدا شود و
اگر کسی باشد از در دفع مضار و جلب منافع که عام باشد همسایه را با خود شریک کند و برای ایشان آن لشکر خود بدست میگرداند و بیا بسوی آن
... حق بالا گیرد و اگر در ... همسایه را فراموش نکند و تا تواند آنهارا بر خود مقدم دارد یا با خود
شریک کند یا خیرات آنها را پنهان رساند حق عظیم شود و اگر در رای و تدبیر دنیا است ... دنیوی چنان باشد که در توجه هر شدائد
... دوای درد و تریاق زهر و آسودگی ... اگر کار او بالا گیرد و بقوت ایمان و دعا
سحرگاهان شیاطین را از همسایه خود دور کند و بسبب او آنهارا از ... معذول کنند و از گناهان او درگذرند و از آن الطاف خفیه ربانیه که باو رسد
بهمسایه اش مرحمتی کنند در اینحال مقام آن همسایه مقام روح و جان شود که هر چه باد کند بخود کرده و غیری نیست تا ملاحظه حق و داد آن شود چنانچه در
طبقات دیگر گاهی بمنزله چشم و گاهی بجای دست و گاهی بعوض پا و پست تر از همه آنکه بمنزله احشاء و امعا باشد که کثافت و شر در را از انسان برد پس بست تر
چیزیکه باید رعایت نمود پوشاندن او باشد از آنچه او را ضرر رساند چنانچه با احشاء کند و در عدة الداعی در ذکر ثواب دعای بیت المعمور که اول
آن اینست یا مَن اَظهَرَ الجَمیلَ وَسَتَرَ القَبیحَ از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری نقل کرده و در آنجا میفرماید که خدا و ند آزاد میکند پدر و مادر و
برادر و خواهر و اهل و فرزند و همسایگان او را از آتش جهنم و در امالی شیخ طوسی مرویست از آنجناب که فرمود با بوذر ای ابو ذر بدرستیکه خداوند
اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزند او را و فرزندان فرزند او را و حرمت او را رعایت میفرماید در اهل خانهای او و در خانهای همسایگان
ما دامیکه در میان ایشانست که بلاها را از ایشان رفع میفرماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیکند و در مهج الدعوات در شرح دعائیکه
اول آن اینست اللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ یا مَن احتَجَبَ بِشُعاعِ نُورِهِ عَن نَواظِرِ خَلقِهِ الخ از آنجناب روایت کرده که

در بیان نهایت فضیلت همسایه

فرمود می آمرزد خداوند مر خوانندگان او را و اهل بیت و همسایگان ایشان را و دیگری در مسجد ... و اهل بلد ایشان و در فلاح السائل
مرویست از جناب صادق علیه السلام که هر کس بخواند یازده مرتبه قل هو الله احد در وقت خواب آمرزیده شود گناهش و شفیع میکند او را در
همسایگانش و در ثواب الاعمال از آنجناب روایت کرده در ثواب همین عمل که محفوظ میماند خانه اش و خانهای اطراف او و در مجمع البیان
در فضل آیة الکرسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس بخواند آنرا در وقت خواب خدا تعالی او را ایمن میکند بر نفس خود و خانه همسایه
و همسایه همسایه و در تفسیر شیخ ابو الفتوح چنین نقل کرده بر نفس خود و خانه خود و خانه چند همسایه که پیرامن او باشد و در کافی مرویست از
جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس کوشش کند در حاجت برادر مسلم خود محض رضای خدا بنویسد و واجب گرداند برای او هزار هزار حسنه که
بیامرزد در آن حسنات خویشان و آشنایان و همسایگان و برادران او را و از این رقم در ادعیه و اوراد و اذکار و قرائت آیات بسیار است و
کدام نعمت از این بزرگتر که انسان عاصی در بستر راحت خود شب آسوده بخوابد و از برکت دعا و تلاوت قرآن همسایه گناهش آمرزیده و جان و مال
و عیالش از شر همه سوانح محفوظ باشد بلکه وارد شده که چون مؤمنی بمیرد و بقصد شیطان که بجهة اذیت همیشه با او بود در خانهای همسایها متفرق شوند
پس حیاتش سبب قید الشیاطین و مانع رسیدن شر آنها بهمسایها است و البته چنین وجودی را که این همه انتفاع از او برده میشود باید مقدم دا[رد]
بر نفس خویش در هر احسان و خیری که ممکن است چنانچه در مصباح الانوار از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فاطمه زهرا علیها السلام
دعا میکرد برای مؤمنین و مؤمنات و دعا نمیکرد برای نفس خود پس کسی از سبب آن پرسید فرمود الجار ثم الدار یعنی در هر چیزی اول همسایگان
را مقدم دار آنگاه بخانه خود پرداز و در این کلام شریف اشاره ایست بسری دقیق چه سائل پرسید از سبب تقدیم دعا برای مؤمنین بر دعا برای نفس
مقدس خویش در جواب حواله فرمود بمطلب معهود مسلم از تقدیم جار بر صاحب دار و این کلام آنگاه جواب شود که مؤمنین جار آنمعظمه باشند و چون
دعا اختصاص بمؤمنین ساکنین در همسایگی نداشت پس تمام مؤمنین را همسایه دانسته پس مراد از همسایه خصوص ساکن در خانه متصل بخانه انسان
نباشد بلکه دایره آن وسیع و مقصود از آن عام که هر مؤمنی مؤمنی را جار باشد نظر باینکه در عالم ارواح همه جنود مجنده بوده و هستند مجتمع و گرد هم آمده بلکه مکرر
در اخبار رسیده که مؤمنین بمنزله یک جسد اند که اگر بیکی صدمه رسد باقی متألم میشوند و معلوم است که اعضای یک جسد همه مجاور یکدیگرند در پاره از اخبار فرمودند
همه بمنزله یک بنایند که قوت هر یک بدیگریست و در قرآن نیز ایشان را مدح فرمود که بنیانند مرصوص و نظر باینکه حفظ دین و جان و مال و عرض هر مؤمنی
بسته بدیگری است چنانچه دانستی چه اگر کسی در مکانی تنها منزل گیرد از جائی شد در حالی بجهة عمل معاش خصوص شخص او نخواهد شد و هم چنین عالمی محض
هدایت یکتن از مجمع مسلمین کناره نکند و بسوی او نرود در مخاطره بودن او از تمامی آن چهار چیز معلوم و توقف آن بر وجود دیگری و دیگری در صحیح
و حال دیگری نیز با او چنین پس وجود هر یک با دیگری چون دو خشت ایستاده بقوت یکدیگر پس هر خشت که اراده ایستادن کند خشت همسایه خود را
اولا باید بپا دارد تا از قوت او خود تواند ایستاد و از اینجا معلوم میشود که انسان را اصنافی از همسایگان باشد که گاهی ایشان را ندیده و نخواهد دید و
مامور است باحسان بایشان و اگر ممکن نیست اقلا کاری کند که اذیت او بایشان نرسد و از شر او مامون باشند و از جمله ایشانند ملائکه موکل بانسان
خصوص کرام الکاتبین روز و شب و حفظه از شرور و الهام کنندگان بر کارها چه ایشان همسایگان عزیز با نفع بی ضرر مراقب با وفایند چنانچه خداوند
میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی
کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة الآیه آنانکه گفتند پروردگار ما خداوند یکتا است مستحق عبودیت و پناه
آوردن باو در شدائد است آنگاه باستقامت رفتار کردند در عقاید و خطرات و حرکات و گفتار و کردار از جاده عدل قدمی بیرون ننهادند فرود
می آید برایشان ملائکه هنگام بیرون رفتن روح از بدن چنانچه از اهل بیت علیهم السلام رسیده که نترسید از آنچه در پیش دارید و اندوهگین نباشید و بشارت باد شما را ببهشتی که
شما را وعده میدادند یاران و دوستان شما بودیم در دنیا متولی بودیم رساندن خیرات را بسوی شما و حفظ کردن شما را از شرور و حوادث و هم چنین در آخرت

و کم چیز دیگر باید رعایت کرد در حق همسایگی ایشان اذیت نکردن و مشقت نرسانیدن ایشان است بکردن معصیت و گفتار لغو و خوردن بد بو و نظایر آن
از آنچه از آن متنفرند و بالطبع گریزانند چنانچه گذشت از تفسیر امام که حضرت جواد علیه السلام فرمود بآنشخص که صدقه بسیاری داده بود و مدعی شد مقام
تشیع را که خداوند میفرماید صدقات خود را باطل نکنید بمنت و اذیت و نفرمود بمنت گذاردن بر آنکه او را صدقه میدهید و باذیت کردن بر
او یا اذیت کردن تو قومی را که تصدق کردی بر ایشان افضل است یا اذیت تو حفظه و ملائکه مقربین خدا را که در حوالی تواند و ما را آنگر گفت
بلکه این بار رسول الله فرمود بآن کلام که گفتی و دعوای خاصه میکردی هم ما را اذیت کردی هم ایشان را الخ فرمودند چون انسان قصد گناه کند
رائحه که از او بیرون میآید در آنحال متعفن است پس ملک شمال که کاتب سیئات است میفهمد که او قصد گناه کرده و در قطب راوندی و غیره
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که برای مؤمن هشتاد و دو پرده است چون یک گناه کرد پرده دریده شود پس اگر توبه کرد آن پرده باز
رد شود با هفت پرده دیگر و اگر اباکرد جز اقدام در معصیت تمامی پرده ها از او کشف میشود پس اگر توبه کرد خداوند آنها را باز رد میکند و با هر پرده
هفت پرده است و اگر اباکرد جز پیشی گرفتن در معصیت شکایت میکنند ملائکه بسوی خداوند خود که پردها پاره شده و باقی نمانده برای او پرده پس وحی
میرسد بملائکه که بپوشانید بنده مرا ببالهای خود بدرستیکه بنی آدم سرزنش کرده میشوند و تغییر نمیدهند و من تغییر میدهم و سرزنش نمیکنم و اگر اباکرد جز دلیری
و پیشی گرفتن در معصیت شکایت میکنند ملائکه بسوی پروردگار خود و بالها را بر میدارند و میگویند ای پروردگار ما این بنده تو ما را چرکین کرد از
آنچه میکند از معاصی ظاهری و باطنی پس خداوند میفرماید باز دارید از ایشان بالهای خود را پس اگر در ظلمت شب گناهی کند یا در روشنائی روز در
بیابان یا در قعر دریا خداوند جاری مینماید آنرا بر زبان مردم پس از خداوند بخواهید که پردهای شما را ندرد و از خوردن پیاز و سیر و گراث نهی
فرمودند بجهة متاذی شدن ملائکه و هم چنین از چرک میان مفاصل انگشتان و نظایر این بسیار است و فرمودند چون خلال خواهی بکنی بنشین بکن
باین کار کم شدن بعقب ملائکه که با تو اند و سخن در اینجا در ذکر سایر همسایگان و هم نشینان طولانیست و برای تنبیه و اشاره بهمین مقدار کافی است
و بسیار مناسب است که ما ختم کنیم کلام را بذکر حکایتی که دلالت میکند در ترغیب و کرامت و قیام بحق همسایه و آن چنانست که خبر داد ما را
جناب سید نبیل جامع مراتب تقوی و فضل سید محمد مهدی کاظمی یکی از ثقات ائمه جماعت حرم محترم نجف اشرف حفظه الله تعالی که گفت شنیدم از جناب
شیخ محمد آل حاجی داود خزعلی که در نهایت زهد و ورع و سخاوت و کرم و دارای صفات اهل الله راد رادات که بود در خبر و در اول امر از اغنیا و بود آنگاه
فقیر شد و صدقه نکرد در حالت شکر و رضایش و بسیار مراجعه میکرد در کتب اخبار و همچنین خبر داد ما را برادر روحانی و فاضل صمدانی آقا علی رضا اصفهانی
حفظه الله تعالی مع جمیعه از جناب عالم حلیم و مصداق آیه تعرف فی وجوههم نضرة النعیم صاحب کرامات باهرات آخوند ملا زین العابدین
سلماسی قدس سره بانی قلعه مبارکه سامره که صاحب سر و تلمیذ خاص آیة الله جناب سید بحر العلوم اعلی الله مقامه که هر دو نقل کردند که شبی جناب فقیه اهل
البیت الاکمل سید جواد عاملی نجفی رحمه الله صاحب کتاب مفتاح الکرامه مشغول خوردن شام بود که کسی در خانه را کوبید و شناخت که بنده خادم بحر العلوم
است پس خود شتابان آمد نزد خادم پس با وی گفت شام سید را در پیش روی او گذاشته و او منتظر تو است پس بتعجیل روانه شد چون چشم سید بر او افتاد فرمود آیا
از خدا نمیترسی آیا مراقب خداوند نیستی آیا حیا نمیکنی از خدا گفت چه روی داده فرمود با مردی از برادران تو از بقال برای عیال خود هر شب در عرض ...
راهی بقرض میگرفت و بغیر او ممکن نبود بر ایشان هفت روز است میگذرد که گندم و برنج نچشیده اند و غیر خرمای زاهدی نخورده اند امروز رفت از آن
خرما بگیرد و بجهة شام پس بقال با او گفت قرض تو فلان مبلغ شده پس حیا کرد از بقال و از او چیزی نگرفت و خود و عیالش بی شام در تو خوش
میگذرانی و میخوری و او خانه اش بخانه تو متصل است و میشناسی او را و او فلانست پس مرحوم سید جواد گفت والله مطلع نبودم باحوال او سید فرمود اگر
مطلع بودی بحال او و شام خوردی و التفات باو نمیکردی هر آینه یهودی بودی و اگر تو مطلع نبودی و این غضب من بر تو بجهة تجسس نکردن تو است از حال
برادرانت و عدم اطلاع بر امور ایشان پس بگیر این مجموعه را و خادم آنرا بر میدارد و بدست خود می سپارد در خانه او و باو بگو خواستم که امشب با تو شام

بجورم و این کیسه را که در او شئی است در زیر فرش یا بوریا یا حصیر او بگذار و مجموعه را بگذار برای او بر نگردان و آن مجموعه بزرگی بود و در او بود ظرف
گوشت و مطبوخات نفیسه آنچه خوراک اربابنعم نزد وست و سید فرمود من شام نمیخورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده و سیر شده پس جناب
سید جواد و خادم رفتند تا بخانه مؤمن رسیدند پس مجموعه را از دست خادم گرفت و برگشت پس در را کوبید مرد بیرون آمد سید با و گفت خوشنود شوم
کرامشب با تو شام خورده باشم چون خواستند مشغول خوردن شوند مومن گفت این غذای تو نیست زیرا که او طبخی است نفیس که عرب نتواند آنرا بسازد
و من نمیخورم تا خبر دهی مرا با مراو پس سید امر نمود در خوردن و او مصر شد در نخوردن پس ناچار قضیه را نقل کرد مومن گفت والله مطلع نشد بر قصه من
احدی از همسایه هان من چه رسد با بعید که از من دورند و این امریست عجیب از سید و اسم آن مومن شیخ محمد نجم عاملی بود و آنچه در کیسه بود هشت عدد
شوش که نام یکی از اقسام پولهای آن زمانست هر شوش و و قران و چیزی میشود **مؤلف گوید** شیخ محمد خر علی راحقیر در آخر عمر درک کردم قریب
بصد سال با متجاوز و داشت مردی زنده دلی صالح مطلع با خبار اهل بیت علیهم السلام و منفرد بود در اخلاص و محبت و غالب صحبت و ذکرش ذکر
امام عصر علیه السلام بود و بعضی از صلحا را اعتقاد آن بود که بشرف حضور مشرف شده بود و در آن باب قضیه داشت که مقام ذکرش نیست **طائفه**
چهارم ایتام و اخبار در فضل انفاق و صدقه بر ایشان متفرقا گذشت **و در** جعفریات از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود
آخر چیزیکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه میفرمود بسوی تو بسوی تو ای صاحب عرش زبسوی دنیا و صیت میکنم شما را بخوبی کردن بدو کس ضعیف
یتیم و بنده **و در** نهج است که امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت آخر وفات فرمود بترسید از خدا و بترسید از خدا و بترسید از خدا در باره یتیمان پس گرسنگی
ندهید ایشانرا تا بجدیکه دهان ایشان بد بو شود و ملجا نکنید ایشانرا که مکرر از شما سئوال کنند در محضر شما ضایع شوند **و در** تفسیر شیخ ابو الفتوح
وغیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بهترین خانهای شما خانه بود که در او یتیمی بود که در آنجا با و احسان کنند و بد ترین خانهای
شما خانه ایست که در او یتیمی بود که با و بدی کنند **و ایضا** فرمود من و تکفل کننده یتیم در بهشت هم چنین باشیم و بدو انگشت اشاره کرد به
سبابه و وسطی **و ایضا** فرمود هر که یتیم را با خود کیرد بطعام و شراب تا چنان شود که از او مستغنی شود بهشت او را واجب کرد **و در** تفسیر
امام علیه السلام مرویست از آنجناب که فرمود خداوند تاکید نمود بر نیکی کردن بیتیمان بجهت انقطاعشان از پدران خود پس هر که حفظ کند ایشانرا
خداوند او را حفظ میکند و هر که اکرام کند ایشانرا خداوند او را اکرام کند و هر که دست خود را بر سر یتیمی بمالد در مقام مهربانی با و میگرداند خداوند برای او
در بهشت بهر موئیکه گذشت در زیر دستش قصری فراختر از دنیا و آنچه در او ست و در آن قصر است آنچه نفس بخواهد و چشم را لذت دهد و در آنجای
جاودانی خواهد بود **و در** لب لباب راوندی مرویست از آنجناب که فرمود چون کسی یتیمی را در زمین بگریاند خدای بهم میفرماید کیست که بنده مرا
گریانده و من پدرش را در خاک پنهان کردم قسم بعزت خود که هر که او را خوشنود کند بپاره کله داخل میکنم او را در بهشت **و** فرمود شیطان نزدیک نمی
شود بمائده که در او یتیمی باشد و گذشت در باب چهارم چیزیکه مناسب اینمقام است **طائفه پنجم** مساکین و فقرا که جز فقر و پریشانی و اتحاد
مذهبی جهتی دیگر از جهات رجحان کردن انفاق در ایشان نباشد چون خویشی و علم و عجز و همسایگی و حق داشتن و گذشت صدقه بر ایشان بارها و یکی
در ده دهند **و در** تفسیر شیخ ابو الفتوح از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود نیست مسکین آنکه میگردد بر در خانها سئوال میکند و
لقمه باز گردانند او را یک خرما یا دو خرما یک لقمه و دو لقمه بلکه مسکین آن باشد که از مردمان چیزی نخواهد و نداند خواستن و نشناسند او را که برو صدقه
کنند آنگه گفت اگر خواهی این آیه بخوانی یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس
الحافا حاصل فرموده آنجناب و مضمون آیه مراد از مسکین که در آیات بسیار امر باحسان و تحریص بر اطعام او شده همان فقرای متعففین اند که ذلت
سئوال را بر خود راه نمیدهند و خدایتعالی ایشان را معین فرموده برای محل نفقه و خود آنجناب در دعا میخواست مسکنت را چنانچه میفرمود اللهم
احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین یکی از جمله زنانش گفت چه چنین میکوئی گفت برای آنکه

ایشان پیش از توانگران به بهشت شوند بچهل سال آنگاه گفت مگر تا مسکین را زجر نکنی و اگر چیزی خواهد ردش نکنی و اگر چه بنیم خرمائی باشد مسکین
را دوست داری و بخویشتن نزدیکش داری تا خدایتعالی ترا برحمت خویشتن نزدیک کند **و ایضا** در آن تفسیر از آنجناب روایت کرده که فرمود:
روز قیامت منادی از قبل رب العزة ندا کند کجااند آنانکه فقرا و مساکین را اکرام کردند در دنیا به بهشت روید امروز بر شما خوفی نیست و نه حزنی و
آنانکه بیمار پرستی و درویش داری کردند در دنیا ایشانرا بیاورند و بر منبرهای نور بنشانند و مردمان در حساب باشند **و مؤید** جزء اول که مسکین
کسی است که سئوال نکند آنکه در آیه شریفه لیس البر آن تولوا سائلین را بعد از مساکین ذکر فرموده و از اینجا معلوم میشود که مراد حضرت از کردن سائل
و ممدوح بودن اکرام با و نیست در آن کلام شریف بلکه بیان محل انفاق که در آن تاکید و تحریص شده و الا سائل را بجز سئوال قطع نظر از پریشانی
و فقر حقی پیدا شود که ادا آن جز باجابت مسئول نباشد چنانچه **در** آن تفسیر و غیره است که فرمود سائل را حقی است اگر چه بر اسب آمده و
فرمود سائل را رد مکنید هر چند ببینم که سفند سوخته باشد و اگر سائل را هیچ حقی نیست جز آنکه کشف حال خود کند در پیش تو و آبروی خود بریزد در
مقام مذلت بایستد خود کفایت بودی یکروز اعرابی آمد تا بر امیر المؤمنین علیه السلام سئوال کند امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا اعرابی چیزی
توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود را بر زمین بنویس بچیزی و سئوال مکن تا ذل سئوال در روی تو نبایدیدن و گذشت که عطا
از پس سئوال بود بهای آبروی سائل بزید و شاعری در این باب خوب گفته ما اعتاض باذل وجهه بسئواله عوضا
ولو نال الغنی بسئوال واذا السؤال مع النوال وزنته رجح السئوال وخف کل نوال واذا ابتلیت ببذل وجهک
سائلا فابذله للمتکرم المفضال ان الکریم اذا حباک بموعد اعطاکه سلسا بغیر مطال و گذشت اخبار در
فضل اعانت ابن السبیل و صدقه بر مساکین در مقامات متعدده و شرح تکلیف مسئول با سائل مشروحا خواهد آمد در باب ششم ان شاء الله **ششم** از
موارد صدقه و انفاق حیوانات اهلی و وحشی و خانگی حلال یا حرام بری یا بحری حتی حشرات چون مور است یا دامی که موذی دام گشتن او نرسیده و چه
از او نفعی ظاهر اهر چند که بدفع دشمنان و گشتن موذیان باشد از او بتو رسد یا نرسد دارای حق همسایگی باشد یا نه **و در** ثواب الاعمال مرویست که
حضرت صادق علیه السلام فرمود چون عیسی گذشت بکنار دریا انداخت یکقرص نان از قوت خود را در آب بعضی از حواریین عرض کرد ند یا روح الله
چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود تا بخورد آنرا حیوانی از حیوانات دریا و ثواب آن در نزد خداوند بزرگست **و در** کتاب جعفریات
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود داخل شدم در بهشت دیدم مصاحب سگی را که او را سیراب کرده بود از آب **و** چنین روایت کرده
که وقتی آنجناب مشغول وضو بود که ناگاه گربه بخانه پناه آورد با نحضرت پس دانست که آن گربه تشنه است پس ظرف آبرا کج کرد بطرف او تا گربه
از آن خورد آنگاه وضو ساخت بآنچه از او باقی ماند و **در** نبوی از آنجناب روایت است که فرمود با میر المؤمنین علیه السلام یا علی میخوانم بر تو آیه در
انفاق بر اسبان الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة کسانیکه انفاق میکنند اموال خود را در شب و روز
نهانی و آشکارا پس مر ایشانراست اجرشان نزد پروردگارشان و نیست ترسی بر ایشان و اندوهگین نمیشوند این آیه نفقه بر اسبانست در نهانی و آشکارا
و در صحاح ... در فقیه بعد از نقل نزول آیه در انفاق بر اسبان فرمود که اعتقاد ما این است که اصل نزول آیه در شان حضرت امیر علیه السلام
و لد و شده و جاری شده در نفقه بر اسبان و اشباه او چنانچه شایع است یعنی نزول آیه در باره کسی بجهة حالتی یا عملی از نیک و بد منافات ندارد و شمول
او مانند آنرا هر چند تفاوت بسیار باشد **و در** آداب معاشرت اسب و غیره در اخبار بسیار وارد شده که تا منزل کردند اول علف او را بدهند
و در راه هر جا آب دیدند بر او عرضه دارند و بار بر او سنگین نکنند و داغ بر رویش نگذارند و چون بنده بر چهارپائی سوار میشود میگوید بار خدایا او را
بر من مهربان کن **و در** محاسن مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود کسی ابوذر را دید در ربذه که خر خود را آب میدهد با و گفتند کسی نیست
خرتو را آب دهد گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هیچ چهارپائی نیست مگر آنکه سئوال میکند هر صباح که خدایا روزی کن مرا مالکی صالح

که سیر کند مرا از علف و سیراب کند از آب و زیاده از طاقتم مرا تکلیف نکند پس دوست دارم که خود او را آب دهم **و** میری شافعی نقل کرده که عدی پسر حاتم که از خواص امیر المؤمنین علیه السلام بود نان خورد میکرد برای مورچه و میگفت اینها همسایگان مایند و بر ما حق همسایگی دارند **و** در اینجا **و** در کتاب سیرهٔ حلبیه از بعضی زهاد نقل کرده که او هر روز نان بجهت مور خورد میکرد چون روز عاشورا شد آن مورها از آن نان نمیخوردند و از غرائب امور آنکه مور کو بی شعور در نزد جمهور حرمت عاشورا نگاه میدارد و انسان مدعی شعور چون برهان الدین حلبی صاحب سیرهٔ مذکوره چنان خرافت بر او مستولی شده که این حکایت را مؤید برای استحباب روزه روز عاشورا قرار داده که اعتقاد اهل سنت است و حال آنکه اگر برای خ این بود در روز ماه رمضان نمیخورد که روزه اش واجب است **و در** مکارم الاخلاق از محمد بن الولید روایت کرده که در خدمت حضرت جواد علیه السلام غذا خوردم چون فارغ شدم و خوان را برداشتند غلام خواست بردارد آنچه از خوردهٔ طعام افتاده بود پس باو فرمود آنچه در صحرا بیفته بحال خود بگذار هر چند از آن گوسفندی باشد **و در** بحار از بعضی کتب مناقب نقل نموده از نجیح که گفت دیدم حسن بن علی علیهما السلام را که غذا میخورد و در پیش روی سگی بود هر گاه لقمه میل میکرد لقمه مثل آن برای سگ میانداخت پس گفتم ای فرزند رسول خدا آیا دور کنم این سگ را از طعام تو فرمود بگذار او را بدرستیکه من حیا میکنم از خدا و مدانیکه صاحب روحی نگاه کند در روی من و من بخورم پس نخورانم او را **و در** کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند دوست میدارد سرد کردن کبد تشنه را و هر که سیراب کند کبد تشنه را از حیوانی یا غیر حیوان سایه می افکند خداوند براو روزیکه سایه نیست جز سایهٔ او **و در** کشف الغمه مرویست که حضرت سجاد علیه السلام در سفری غذا میل میکرد در نزد آنجناب مردی بود و پس آهوئی نزد آورد و از طرفی بالب خود گیاه میخورد و ایشان غذا میخوردند در کنارهٔ آن موضع پس حضرت فرمود بآن آهو بیا بخور تو در امانی پس آهو آمد و مشغول شد بخوردن از سفره **و در** اختصاص مرویست که آنجناب در راه مکه بود با اصحاب خود ناگاه شغالی گذشت بایشان در حالیکه غذا میخوردند پس باین جماعت فرمود آیا میشود برای شما که پیمانی دهید بمن و خدا را شاهد گیرید که این شغال را ترسانید که من او را بخوانم بیاید نزد ما پس قسم خوردند برای او پس فرمود ای شغال بیا پس آمد افتاد پیش روی آنحضرت پس انداخت برای او گوشتی از استخوان جدا شده پس گرفت آنرا و رفت که بخورد پس حضرت آنکلام را اعاده فرمود آنها متعهد شدند پس آمد پس یکی از آنها ترش روئی کرد در روی شغال و در کشید لبهارا چندانکه دندانهایش پیدا شد پس شغال رفت و میدوید پس حضرت فرمود کیست که با من غدر کرد و پیمان مرا شکست مردی از آنها گفت ای فرزند رسول خدا من در روی او ترش روئی کردم و ندانستم پس استغفار میکنم حضرت سکوت کرد **و** خواهد آمد که آن جناب فرمود من زراعت نمیکنم مگر آنکه قنبره از آن بخورد **و در** اوصاف هاشم بن عبد مناف مذکور است که چون ولیمه میداد یا غذائی بیساخت و چیزی از آن زیاد می آمد امر میکرد آنرا برای وحوش و طیور می انداختند تا بحدیکه معروف شد و مردم آنرا برای یکدیگر نقل میکردند **و** از القاب شریفه حضرت عبد المطلب که از اوصیا بود مطعم طیر السماء است یعنی غذا دهنده مرغان هوا و سبب این لقب آن بود که همیشه از خوانش طعمه جدا میکرد برای طیور و وحوش و آنرا میبردند در سر کوهها میگذاشتند **و در** خبر وفات امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است که آنجناب فرمود بام کلثوم در شب شهادت چون مرغابیان در آنحضرت پر میزدند و فریاد میکردند ای دختر که من بحق من بر تو که اینهارا رها کن زیرا که حبس کردی چیزیرا که زبان ندارد و قادر نیست بر سخن گفتن اگر گرسنه شود یا تشنه پس ایشانرا غذا ده و سیراب کن و گرنه رها کن بروند بخورند از گیاههای زمین **و در** علل الشرایع مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از امیر المؤمنین صلوات الله علیهما که اکرام کنید گاو را که او سید بهائم است سر خود را بلند نکرده بآسمان از شرم خدا از آن روزیکه گوساله را پرستیدند **و مخفی نماند** که وجه رجحان صدقه بر حیوان و حسن انفاق بر آنها شاید چند چیز باشد **اول** آنکه انفاق بر آنها خود سبب شود برای تحصیل ملکهٔ کرم و سخاوت و رفتن سجیهٔ بخل و لئامت و آسان شدن بذل و احسان و شیرین شدن جود و عطا در کام انسان چنانچه از راسخین در علوم الهیه است که هر که

خواهد

خواهد مرحوم مجلسی را از خویش دور کند چندی مو ریرا سیر کند که پارهٔ از لقمه او را کافی آنگاه مرغ را سیر کند چندی که بدو سه لقمه نان یا مانند آن قانع پس چندروزی گوسفندی را مواظب شود که سیر کند و همچنین بالا رود پس بنا گذارد که روزی یکنفر را سیر کند که چون باو رسد تلخی عطا از کام برود و برغبت دهد آنچه را دهد و چون مواظب شود خود مایل گردد بر کم و کیف آن کم کم بیفزاید تا بآنجا رسد که تمام سرورش در دادن و خوراندن باشد و این خود فایده ایست بزرگ **دوم** آنکه نفع تمام ایشان بانسان رسد یا بلاواسطه چون دفع عذاب الهی چنانچه فرمودند هر روز و شب ندا میکنند که اگر نبود بهائم چرنده و اطفال شیرخوار و پیران عبادت کننده هر آینه فرو میریخت عذاب الهی بر شما و از این جهت انسان را چاره نباشد از مصاحبت حیوان و بودن با یکجا هی چنانچه در شرع تاکید رسیده در نگاهداشتن جمله از آنها چون بز و خروس کبوتر و اسب و غیر اینها و همچنین خوردن گوشت و شیر و نتایج آن و پوشیدن مو و پشم و کرک و پر که قوام معاش بنی آدم بسته و سوار شدن و بکار بردن و شکار کردن و نظر کردن و آواز خوش شنیدن و دفع موذی و حشرات و شیاطین کردن و غیر اینها یا بواسطه **و در** اخبار اهل بیت علیهم السلام رسیده که زیادتی کیک سبب فنی طاعون است و مدانسته خوردن مگس که در غذاها می افتد سبب بیاید من جذام است و خود اینها از زمین و هوای کثیف متعفن خلق شوند و حضرت آن دو را برند که اگر نبود و مورث بسیاری از امراض میشد و با این حال باشند برای حیوانی دیگر که نفع آن بهتر و بیشتر برسد بانسان و هم چنین در ایشانست اخلاق حسنه از سخا و غیرت و شجاعت و قناعت و سلامتی فطرت و صفات ذمیمه از بخل و ترس و حرص و طمع و غضب و حسد و تملق و دزدی که سبب برای شوق و رغبت آدمی بتحصیل آنها و تهذیب نفس از اینها بلکه بمقتضای آیهٔ کریمهٔ الطیبات للطیبین و الخبیثات للخبیثین طالب حق و رسیدن بکمال انسانیت را که باید دارا باشد تمام اوصاف نیک و خصال پسندیده مراتب پست تر از خود را از حیوان و نبات و جماد و جبرا باشد از تمام صفات مذمومهٔ آنها چار ناچار شد از تفحص و تفتیش در حالات اینها و بدست آوردن تمام خصال نیک هر یک که بسبب آن طیب و حلال شدند و سزاوار آدمی است که خواسته خود را از طیبین گرداند و متصف شدن بآنها بلکه بهتر و بیشتر از هر یک از آنها و هم چنین پیدا کردن خصال بد هر یک که بسبب آن حرام یا نجس یا مکروه و مطرود شدند و آن صفات از خبیثات شمرده شده تا اگر داراست از خود دور کند و اگر ندارد از او دوری کند تا داخل نشود در خبیثین که دارایند خبیثات را و شایستهٔ ایشانست زهی پستی فطرت که این رشته را از دست دهد و باین وادی نیفتد و در قدر بحیوانی نرسد و در مذمت با مذموم آنها در یک قطار شمرده شود **و** بالجمله اگر کسی باید رجوع کند بکسی که در حالات و صفات و حکایات آنها نوشته شده خواهد دانست که چه قدر نفع از آنها بانسان میرسد و مستحق چه مقدار احسان و تشکرند **سیم** آنکه آنها مخلوقی هستند از مخلوقات خداوند و جندیند از جنود پروردگار عالم که معذب کند بسیاری از اوقات بایشان سرکشان و جباران و گناهکاران را و امتحان و اختبار نماید اولیاء و ابرار را و بانواع مختلفه و السنهٔ متفرقه تسبیح و تقدیس و تمجید کنند خداوند تعالی را بغیر تسبیح ذاتی که در آن شرکت دارند تمامی موجودات حتی کافر و مشرک منکر در حال الثقافت بکفر و کوتاه نظران بی بصیرت در سلطنت و اقتدار حضرت احدیت جز آن مقام دیگر در آنها اعتقاد نکرده اند بلکه هر یک را تسبیحی است مخصوص و ذکری معین که بزبان و دهان که در سر دارند گویند و از این جهت نهی رسیده از زدن سر آنها و اذن داده اند در زدن سایر اعضای آنها در وقت احتیاج بسیر بالغ بر این و در اخبار بسیار بذکر پاره از آنها اشاره شده و ما هم مختصرا بی ذکر ماخذ که کتب معتبره اصحابست اشاره کنیم تا آنها **ذکر اسب** سبحان ربنا سبحانه و بروایتی الملک لله الواحد القهار **و ذکر دیگر** سبحان من سخرنی للعباد اللهم العن اجرة لها ذو یع فرنی و رجلا له اجرة فرنی **ذکر دیگر** لا اله الا الله اللهم انصر احب الفریقین الیک **و** در اول روز اللهم وسع علی سیدی و در وسط روز اللهم اجعلنی احب الی سیدی من اهله و ماله و بروایتی و اولاده و در آخر روز اللهم ارزق سیدی علی ظهری الشهادة **و** در وقت جنگ سر بلند کند و گوید سبحان الملک القدوس

یا مذنبین بلبل لا اله الا الله حقا حقا ذکر دیگر کالدین کالدان کبک قرب الحق قریب سمانی یا ابن ادم ما
اغفلک عن الموت چرخ لا اله الا الله محمد الرحمن البرید فاخته یا واحد یا واحد یا احد یا فرد یا صمد ذکر دیگر
لیت الخلق لم یخلقوا ذکر دیگر فعد تذکر فتقد تکم ذکر دیگر سبحان من یری ولا یری وهو بالمنظر الاعلی اللهم العن من
ترک الصلوة متعمدا شقراق مولای اعتقنی من النار چکاوک مولای تب علی کل مذنب من المذنبین ذکر
دیگر اللهم العن مبغضی آل محمد ذکر دیگر بود کتم اهل البیت و بورکت شیعتکم ولعن الله اعدائکم ذکر دیگر
لعن الله من یبغض اهل بیت رسول الله علیهم السلام و ترازو کرقمری بشان لم تغفر ذنبی شقیت ذکر دیگر سبحان
ربی الاعلی ذکر دیگر لدوا للموت وابنوا للخراب ذکر دیگر فدتسم فدتسم کبوتر راعی کرا قمری و کبوتر متولد میشود سبحان
ربی الاعلی ملاء سموانه ذکر دیگر لعن بر ابل تاره طنبور و فرياد و نی و دختر آوازه خوان ولعن بر قتله ابی عبد الله علیه السلام و ذکر دیگر
آیه از آخر سوره آل عمران کبوتر دشتی که صدای نیک حزینی دارد لا قوة الا بالله العلی العظیم صعوه مرغ لا معبود سواک بر ستوک
سوره الحمد ذکر دیگر یا قابل توبة التوابین یا الله الحمد ذکر دیگر آیه از اول سوره کهف در آیه از سوره سبحان الذی
اسری که اول آن آیه فاذا قرأت القرآن است آخر آیه و سه آیه از سوره یس انو و جعلنا من بین ایدیهم سدا ذکر دیگر قدموا
خیرا تجدوه ذرذور اللهم ارزقنی قوت یومی هذا سبحانک یا رزاق ذکر خفاش در خراب شدن بیت الله
اللهم سلطنی علی البحر بغرقهم انعام الحمد لله الذی لم یجعلنی من ولد ادم که آیه که بفارسی او را ژورک کویند بقدر
کنجشک سر دکر دستش تا را سرخ است یا هیا یا بنی لا اله الا الله غوک که بعربی ضفدع و بترکی قورباغه کویند سبوح قدوس رب الملائکة
والروح سبحان المذکور بکل لسان ذکر دیگر سبحان من عبد فی قعر البحار سبحان من عبد فی جوف القفار اللهم
العن من یعتدی الدین ذکر دیگر سبحان المعبود فی لجج البحار ذکر دیگر سبحان ربی القدوس ذکر دیگر سبحان المذکور
بکل مکان و کذشت که غوکی بجناب داود عرض کرد که من تسبیح میکنم خداوند را در هر شب هزار تسبیح که منشعب میشود با هر تسبیحی سه هزار حمد و در مجمع
الغرائب شیخ ابراهیم کفعمی مرویست که جناب داود علیه السلام بر دو رفت پس آمد بکنار دریا که ساعتی در آنجا عبادت کند خداوند را و نماز کند پس
غوکی آواز داد که ای داود نفس تو بتو میکوید که ایستادی بعبادت در ساعتی که کسی ذکر میکند در او خداوند را و ما هفتاد هزار غوکیم که بر پا ایستاده
تسبیح میکنیم خداوند تبارک و تعالی را و تقدیس مینمائیم او را و تمام اصناف مرغان و وحوش و درندکان چون روز جمعه شود و بهم دیگر رسند
کویند سلام علیکم سلام علیکم یوم صالح و بروایتی سلام علیکم هذا یوم صالح و بروایتی سلم سلم یوم صالح
و بروایتی سلام سلام یوم صالح و در روز جمعه سلمان بزیارت قبور کرد و بعد از آن کفت آیا نمیدانید که امروز جمعه است آنکاه بر
برزن و خوابید کسی باو کفت تو آمدی و بر ما سلام کردی و کفتی آیا نمیدانید که امروز جمعه است و ما نمیدانیم مرغان چه میکویند روز جمعه میکویند سبوح
قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتک غضبک ما عرف عظمتک من حلف باسمک کاذبا و در شب
جمعه ماهیان دریا و جنبندکان روی زمین سرهای خود را بلند میکنند آنکاه ندا میکنند بزبان فصیح ربنا لا تعذبنا بذنوب الادمیین
و چون جناب سلیمان از رئیس موران پرسید که چرا کفتی بموران که داخل شوید در منزلهای خود آیا ترسیدی بر ایشان که از من جوری برسد یا نه در
جواب کفت نه ولیکن ترسیدم که مبتلا شوند بتماشای سلطنت تو و این شاغل شود ایشانرا از طاعت پروردکار ایشان و سید جلیل القدر
علی بن طاوس در کتاب کشف الیقین از عمار یاسر روایت کرده که کفت من میرفتم در عقب امیر المؤمنین علیه السلام تا بعضی از کوچهای مدینه که
ناکاه کرکی را دیدم که بر سرش سیاه و بدنش سفید بود و موهای دراز بسیاری داشت و صیحه میزد تا آمد بآنجائیکه آنحضرت و دو فرزندش حسنین

در اللهم العن العشارین شتر حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الله شتر بز سبحان مذل الجبارین سبحانه
زرافه لا اله الا الله وحده بره کفی بالموت واعظا بز غاله عاجلنی الموت تغفر ذنبی و از داد کاو و مهلا مهلا
یا ابن ادم انت بین یدی من یری ولا یری وهو الله ذکر دیگر لعنة الله علی مبغضی آل محمد علیهم السلام شیر
امر الله مهم مهم ذکر دیگر انا مخلب الله یسلطنی علی من یشاء ذکر دیگر سبحان ربی سبحان الهی سبحان من اوقع
المهابة والمخافة فی قلوب عباده منی ذکر دیگر سبحان من البسنی المهابة وقذف فی قلوب عباده منی المخافة ذکر
دیگر مرویست در جعفریات اللهم لا تسلطنی علی احد من اهل المعروف فیل لا یغنی عن الموت قوة ولا حیلة فهد یا
عزیز یا جبار یا متکبر یا الله کرک ما حفظ الله لن یضیع ابدا شغال الویل الویل للمذنب المصر سک کفی بالمعاصی
ذلا خرکوش لا تهلکنی یا الهی لک الحمد روباه الدنیا دار غرور آهو نجنی من الاذی کرکدن اغثنی والا هلکت
یا مولای پلنک سبحان من تعزز بالقدرة سبحانه مار ما اشقی من عصاک یا رحمن عقرب الشر شی وحش
کرم کود که در میان سنکی در قعر دریا بود و موری روزی او را میبرد کنار دریا غوکی او را بدهن میکرفت تا بسوراخ آنسنک میرسید و بدهن آنکرم میکذاشت
و ذکر آن از شنیدی جناب سلیمان نقل کرد یا من لا ینسانی فی جوف هذه الصخرة تحت هذه اللجة برزقک لا تنس عبادک المؤمنین
مور که بجناب سلیمان در روز استسقاء از او شنید اللهم انا خلق من خلقک لیس بنا غنی عن رزقک فاما ان تسقینا واما
ان تهلکنا و بروایتی بعد رزقک فلا تهلکنا بذنوب بنی ادم کرکس عش ما شئت فاخره الموت باز یا عالم الخفیات
و یا کاشف البلیات ذکر دیگر سبحان ربی و بحمده طاوس مولای ظلمت نفسی واغتررت بزینتی فاغفر لی ذکر دیگر
کما تدین کما تدان ذکر دیگر وحدوا الله یا جاهلین دراج الرحمن علی العرش استوی دراجی را حضرت در بیابانی دید فرمود
دانه و آب از کجا میخوری کفت چون کرسنه میشوم صلوات بر اهل بیت علیهم السلام میفرستم سیر میشوم و چون تشنه میشوم لعن میکنم بر ظالمین ایشان
سیراب میشوم ذکر دیگر سبحان من یطعم ولا یطعم اللهم العن مبغض آل محمد خروس من عرف الله لم ینس ذکره ذکر دیگر سبوح
قدوس رب الملائکة والروح ذکر دیگر سبحان الملک القدوس ذکر دیگر اذکروا الله یا غافلین ذکر دیگر سبحان
من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد اللهم العن قاطع رحم مرغ خانکی یا اله الحق انت الحق وقولک الحق
یا الله یا حق باشق امنت بالله والیوم الاخر زغن توکل علی الله ترزق ذکر دیگر کل شیء هالک الا وجهه مرغ
سنکخوار من سکت سلم سبزقبا ویل لمن الدنیا همه عقاب من اطاع الله لم یشق شاهین سبحان الله
حقا حقا جغد البعد من الناس انس و در شب ناله و نوحه میکند بر جناب سید الشهدا علیه السلام غراب یا رازق العباد
ذکر دیگر لعن بر عشارین ذکر دیگر ان فی البعد من الناس انسا کلنک اللهم احفظنی من عدوی لقلق
من تخلی من الناس نجی من اذاهم مرغابی غفرانک یا الله ذکر دیگر سبحان ربی الاعلی هدهد
ما اشقی من عصی الله ذکر دیگر رحمک الله یا ابا داود یعنی سلیمان ذکر دیگر من لا یرحم لا یرحم قمری یا عالم
السر والنجوی یا الله ذکر دیگر استغفروا الله یا مذنبین کبوتر صحرائی که بیل بیابانی است و بانک میکند انا الله لا اله
سواک یا الله ذکر دیگر لدوا للموت وابنوا للخراب عقعق سبحان من لا یخفی علیه خافیة طوطی من ذکر
ربه غفر ذنبه ذکر دیگر کل حی میت وکل جدید بال کنجشک استغفروا الله مما یسخط الله ذکر دیگر اللهم انا خلق
من خلقک لا بد لنا من رزقک فاطعمنا واسقنا ذکر دیگر سبحان ربی المذکور فی کل شیء صرد اتقوا الله و در نسخه استغفروا الله

علیها السلام پس گرگ دو گونه خود را بر خاک میمالید و بدست اشاره میکرد بامیرالمؤمنین علیه السلام پس حضرت گفت بار خدایا باز کن زبان این گرگ را که با من سخن گوید پس خدای تعالی زبان گرگ را گشود پس دیدیم که گرگ میگفت بزبان تیز فصیح السلام علیک یا امیرالمؤمنین فرمود و علیک از کجا می آئی گفت از بلد فجار کفره فرمود کجا اراده داری گفت بلد انبیا و برره فرمود برای چه کار گفت برای داخل شدن در بیعت تو مرتبه دیگر فرمود گویا شما بیعت کرده اید با من گفت صیحه زد با صیحه زننده از آسمان که جمع شوید پس جمع شدیم در یکی از دریاهای بنی اسرائیل پس افراشته شد در آنجا علمهای سفید و رایتهای سبز و نصب شد در او منبری از طلای سرخ و بالا رفت بر آن جبرئیل پس خواند خطبهٔ بلیغی که دلها از آن ترسید و چشمها از آن گریان شد پس گفت ای معشر وحوش بدرستیکه خدای عزوجل خواند محمد صلی الله علیه و آله را پس اجابت کرد یعنی وفات کرد و قرار داد جانشین خود را برای عباد پس از خود علی بن ابیطالب علیه السلام و امر کرده شما را که با او بیعت کنید پس وحوش گفتند قبول کردیم و اطاعت نمودیم جز گرگ که او منکر شد حق تو را پس حضرت فرمود وای بر تو ای گرگ گویا تو از جنی گفت نه از جنیم دنه از انس من گرگیم شریف فرمود چگونه شریفی و حال آنکه تو گرگی گفت شریفم زیرا که از شیعیان توام و خبر داد مرا پدرم که من از فرزندان آن گرگم که اولاد یعقوب او را صید کردند و گفتند برادر ما را دیروز او خورد و او تهمت زده شد **مؤلف گوید** شاید آن گرگان منکر طایفهٔ مخصوصی بودند یا انکارشان در زمان مخصوص بوده و گرنه در اخبار بسیار رسیده که میآمدند خدمت ائمه علیهم السلام و متوسل میشدند و طلب دعا میکردند که فرزندایشان زینه و از دوستان باشد چنانچه آنچه وارد شده در ذکر و استغفار و طلب روزی و لعن و صلوات و گریه برای ابی عبدالله علیه السلام کرده حیوان چندین برابر متواترات و در کتاب محاسن برقی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود عالمی که علمش را پنهان کند لعن میکند او را هر چند جنبنده حتی حیوانات کوچک زمین و اگر نبود مگر آنچه در کلام مجید است در قصهٔ مور و هدهد با جناب سلیمان از تصریح بر معرفت باریتعالی و علمش بدقایق امور و عظمت عرش بلقیس و کفر منکرین و معرفت به نبی وقت و سایر آنچه در مطاوی آن آیات است بر آینه کافی بود برای آنچه مقصود است از اثبات بودن نشان از بندگان مطیع ذاکر که پرستند خدا را بعبادات مخصوصه در شب و روز **و عجب** نزد ما و حکایات است از ایشان که ذکر آن سبب است برای زیادتی و قوت ایمان و تصدیق آنچه وارد شده درباره ایشان و بعضی فواید دیگر پس آنرا ذکر کنیم آنگاه نتیجه این کلمات را گوئیم **اول** حکایتی است که در آخر دارالسلام نقل کردم و خبر داد مرا بآن سرافراز اوثق ارباب فضل و کمال و تقوی مستغرق بکار یزدانی آقا علی رضای اصفهانی همشیره زاده فخر العلماء الکاملین حاجی محمد ابراهیم کلباسی علی الله مقامه که یگانهٔ عصر خود بود در بسیاری از صفات پسندیده و جنابان عالمان کاملان میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل که امام جماعت مسجد بالا سر حرم مطهر کاظمین بود و خلف الصدق عالم جلیل و کامل نبیل صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی علی الله مقامه که در باب تجسیم و در حق جوار ذکری شد از ایشان هر سه از آنمرحوم که فرمود چون از سفر زیارت جناب رضا علیه السلام مراجعت کردیم عبور ما افتاد بکوه الوند که قریب بهمدانست پس فرود آمدیم در آنجا و موسم فصل ربیع بود پس همراهان مشغول زدن خیمه شدند و من نظر میکردم در دامنهٔ کوه ناگاه چشمم افتاد بچیز سفیدی چون تامل کردم بر مردی محاسن سفید را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت بر سکوئی نشسته که قریب بچهار ذرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده که جز سر جائی از او پیدا نبود پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم پس بمن انسی گرفت و از جای خود فرود آمد و از حال خود خبر داد که از گروه صالحین که بجهت پرو بر زفتن از عهدهٔ تکالیف ناهمای مختلفه خود گذاشته اند و باشکال عجیبه بیرون میآیند بلکه برای اهل و اولاد بود پس از مشقت امور ایشان عزلت اختیار کرده محض فراغت در عبادت و در تردد او بود در سالهای علمیه از علمای آنعصر و سی و چهار سالست که در آنجاست و از جملهٔ عجائبی که دیده بود پس از استفسار از آنها آنکه گفت اول آمدن من در اینجا ماه رجب بود و چون بچند ماه و چیزی گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولولهٔ عظیمی آمد و آوازهای عجیبی شنیدم پس ترسیدم

و نماز را تخفیف دادم و نظر کردم در این دشت دیدم پر شده از حیوانات درنده می آیند پس اضطراب و خوفم زیاد شد و تعجب کردم از این اجتماع چون نیک نظر کردم در ایشان دیدم حیوانات مختلفه متضاده چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلط و صیحه میزنند بصداهای غریبی و جمع شدند دور من در این محل و بلند کرده بودند سرهای خود را بسوی من و فریاد میکردند برروی من پس بخود گفتم دور است که سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمنند دریدن من باشد و حال آنکه یکدیگر را نمیدرند نیست این مگر بجهت امر بزرگی و حادثهٔ عظیم چون تامل کردم بخاطرم آمد که امشب شب عاشوراست و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه گری برای مصیبت ابی عبدالله علیه السلام است چون مطمئن شدم عمامه را انداختم و بر سر خود زدم و خود را انداختم از آنمکان و میگفتم حسین حسین شهید حسین و امثال این کلمات پس برای من در وسط خود جائی خالی کردند و دور مرا حلقه کرفتند پس بعضی سر بر زمین میزدند و بعضی خود را بخاک می انداختند و بهمین نحو بودیم تا طلوع فجر طالع شد پس آنها که وحشی تر از همه بودند رفتند و بهمین ترتیب میرفتند تا همه متفرق شدند و این عادت ایشانست از آنسال تا حال که هیجده سال است حتی آنکه گاهی روز عاشورا بر من مشتبه میشد پس ظاهر میشد از اجتماع آنها در اینجا آنگاه عابد برخاست و خمیری کرد و آتشی افروخت که دو قرص نان برای افطار و سحر خود مهیا کند پس خواهش کردم که فردا مهمان من باشد که طبخی کنم و برای او بیاورم گفت روزی فردا را دارم اگر فردا چیزی نرسید روز بعد مهمان تو باشم چون شب شد بهمراهان گفتم طعام نیکوئی بسازید بجهت مهمان عزیزی که سالها است طبخ نخورده پس شب مهیا شد و صبح از برنج طبخی کردند و من بر روی سجاده نشسته مشغول تعقیب بودم تا آنکه نزدیک شد بطلوع آفتاب ناگاه مردی را دیدم که بشتاب بکوه بالا میرود پس رسیدم و بخادم خود که جعفر نام داشت گفتم او را نزد من بیار پس او را آواز داد که بیاید گفت تشنه ام آبی بمن برسان چون بنزد عابد رفتم آنگاه می آیم نزد شما پس چون بنزد عابد رفت او فرود آمد و از آنشخص چیزی گرفت پس برگشت و آمد و سلام کرد و نشست پرسیدم سبب این شتاب چه بود و چه کار داشتی و چه باو دادی و تو کیستی و از کجا آمدی گفت اصل من از بلد خوی آذربایجانست در کوچکی مرا دزدیدند فلان حاجی دباغ همدانی مرا خرید و در نزد معلم گذاشت پس قرآن و خط و مسائل دینی را آموختم پس مرا عیال و سرمایه داد و در امر خود مستقل نمود و دوش در عالم خواب امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم پس بمن فرمود برسان بعابدیکه در کوه الوند است پیش از طلوع آفتاب یکمن آرد حلال پاکیزه گفتم هدایت شوم از کجا باسم حلیت و پاکیزگی او را فرمود در نزد فلان حاجی دباغ پس از خواب بیدار شدم و مشتبه شد بر من وقت از شب پس از خانه بیرون آمدم از بیم آنکه مبادا عابد برسم در آنوقت که حضرت تعیین فرموده و خانه و باغ را نیز نمی شناختم چون قدری رفتم عسس شب مرا گرفتند و بنزد داروغه بردند گفت ای پسر این چه وقت بیرون آمدن و حرکت بود گفتم مرا شغلی با فلان حاجی دباغ بود و با هم معاهده کردیم که در آخر شب او را ملاقات کنم از خواب بیدار شدم و وقت را نشناختم و بجهت خلف وعده پس شب گردان مرا گرفتند نزد تو آوردند و آن دباغ مذکور مردی بود معروف پس داروغه گفت از خانه بیرون آمدم از ترس خلف وعده پس شب گردان مرا گرفتند نزد تو آوردند و آن دباغ مذکور مردی بود معروف پس داروغه گفت سیماء این جوان آثار صدق و صلاح مشاهده میکنم ببرید او را بخانه حاجی دباغ پس اگر او را شناخت و خانه اش برد از او بگذرید و گرنه او را ابر گردانید نزد من پس مرا آوردند تا خانه حاجی دباغ و گفتند این خانه او است و بکناری ایستادند پس در را کوبیدم خود حاجی بیرون آمد و در را باز کرد پس سلام کردم جواب گفت و مرا در بغل گرفت و میان دو چشم مرا بوسید و داخل کرد در خانه و آن جماعت برگشتند پس گفتم یکمن آرد حلال میخواهم گفت بچشم در رفت و انبانی آورد در بسته و گفت این انمقدار است پس گفتم قیمت آن چند است گفت آنکه تو را امر کرد باین مرا نیز امر کرد که از تو بها نستانم پس بدوش گرفتم و نماز صبح را هنگام بالا آمدن بکوه کردم بتعجیل از ترس فوت وقت و این فضلی است از خدا که بهر کس خواست میدهد جناب آخوند علی الله مقامه فرمود که در نزدیکی دامنه آنکوه که منزل داشتیم جماعتی از صحرانشینان ایل گوسفند بود کمی نزد ایشان فرستادیم که قدری دوغ و پنیر بگیرد پس آنها از فروختن امتناع کردند و او را از میان خود بیرون کردند با دست خالی و حال ممدوم پس برگشت و ساعتی نکشید که جماعتی از ایشان رو بما کردند با اضطراب و گفتند چون ما ابا کردیم از فروختن دوغ و ماست و فرستاده شما را بیرون کردیم از

چادرهای خود در گوسفندان ما مرضی پیدا شده که ایستاده میلرزند بخود تا آنکه می افتند بزمین و گمان داریم که این جنسهای آنکار ما است پس بشما
پناه آوردیم که این بلا را از ما بگردانید پس دعائی بر ایشان نوشتم و گفتم اینرا بر بالای چوبی ببندید و در میان گوسفندان نصب کنید پس
آنرا بردند پس از ساعتی تمام مردان ایشان برگشتند با خود آوردند دو پیر و بره آنقدر که نتوانستیم جمع کنیم آنگاه نزد عابد رفتم گفت
حادثه عجیبی رو داد میان شما و این جماعت یکی از جن ساکن اینمکان مرا خبر داد برفتن بعضی از شما نزد آن جماعت و امتناع ایشان از فروختن و
اذیت کردن او و بیرون کردن او از میان خود و تعصب کردن جن اینجا برای شما و غضب آنها بر ایشان و تلف کردن آنها گوسفندان ایشان را
و پناه آوردن ایشان بسوی شما و گرفتن ایشان دعا از شما که مشتمل بود بر تهدید و وعید بر گروه جن پس عابد گفت آنها چون نوشته شما را
دیدند بیکدیگر گفتند که حال خودشان از اینها راضی شدند و ما را تهدید میکنند دست از گوسفندان ایشان بردارید و عابد دست کرد در زیر
فرش و آنقدر طعام بمن داد و نام آن عابد حسین زاهد بود **حکایت دوم** سیدی فقیر از اهل طالقان قزوین سفری کرد بجهت
اصلاح حال و تحصیل معاش در زمان آبادی رشت و فراوانی زر و سیم و ترقی ابریشم چندی در آنجا ماند خداوند اعانت فرمود قریب دویست
اشرفی برای او جمع شد بهمراه خود برداشت و از راه کنار دریا عزم ییلاق نور کرد در رسیدن خدمت علامه عصره و وحید دهره العالم الماجد
مولف اعلی الله مقامه که در آن زمان صیت فضل و تقوی و کرم و زهدش اصقاع را پر کرده بود در این راه سواری از دلاوران معروف طایفه
خبیثه که ایشان را عبدالملکی میگویند و غالب ایشان از غلاة و دزد و بیباک و خونریزند بسید برخورد که تجسس امر و اظهار مهربانی کرد و از حال
پرسید صادقانه شرح کرد دزد مسرور گردید لقمه چربی بی تعب بچنگ افتاد از مقصد پرسید گفت بخدمت علامه نوری گفت من نیز اراده آنجا
دارم سید خوشحال شد نزدیک ظهر بعضی از چادرنشینان کنار دریا که بجهت گرفتن ماهی در آنجا ساکن بودند رسیدند بر آنها وارد شدند آنها
چون سید را با او دیدند دانستند که بیچاره ندانسته خود را بهلاکت انداخته چون معرفت بحال آن خبیث داشتند ولیکن جرأت اظهار نداشتند
بعد از صرف غذا آمد بجهت قضای حاجت بیرون رفت پس آن جماعت بسید گفتند تو این شخص را میشناسی گفت در راه با من رفیق شد گفتند این از
دزدهای خونریز معروف است و ناچار ترا خواهد کشت سید بگریه افتاد که مرا نجات دهید گفتند ما را از آن توانائی نیست و خود بجهت سلامتی از
او در اینجا هر سالی مبلغی باو میدهیم ولیکن اینقدر توانیم کردن که چون او بیاید تو بهانه کاری بیرون روی و ما چند ساعتی او را مشغول کنیم و تا بتوانی
از راه غیر متعارف برو شاید خود را بجائی برسانی یا او ترا پیدا نکند پس چنین کردند و قریب بدریا جنگل است که راه در آن به آبادی باریک
و منحصر در یکی که غیر اهالی آنجا کسی نمیشناسد و اگر کسی فی الجمله از آن منحرف شد نجات از آن و از درندگانش مشکل است پس سید خود را بجنگل رسانید
و با شتاب تمام از غیر جاده میرفت تا غروب آنگاه درخت عظیمی را بنظر آورد که در جنگل آنجا بسیار دیده میشود که چند نفر خود را در میان شاخهای
آن پنهان کنند پس از ترس جانوران بالا رفت و در میان شاخها جا گرفت آمد چون قدری گذشت از حال سید پرسید عذری از
کار یا خواب برای او کردند اندکی صبر کرد باز پرسید عذر آوردند بدگمان شد بیرون آمد سید را ندید دانست که از دستش رها کردند پس
آنها را دشنام داد و تهدید کرد و سوار شد و از پی سید رو بجنگل کرد در رفت اتفاقا سیرش در خطی افتاد که سید رفته بود و او نیز چون نزدیک
شد که تاریک شود همان درخت را بنظر آورد و در دور آن جا کرد و پیوسته بسید دشنام میداد و خطاب میکرد که اگر بتو رسیدم چنین و چنان
خواهم کرد چون سید او را در آورد و دید و صدای تهدید و وعید و دشنام او را شنید از خود مایوس شد و از ترس صرفت نفس کشیدن نداشت
و آهسته گریه میکرد و متوسل باجداد طاهرین خود صلوات الله علیهم السلام شد آن خبیث چون بپائین آمد اسب را بکناری بست و نمدش را گرفت در پهلوی
خود گذاشت و شمشیر و تفنگ خود را نیز در آنجا گذاشت و غذائیکه همراه داشت خورد و در زیر آن درخت خوابید و سید بیدار مشغول تضرع
و زاری چون پاسی از شب گذشت مشغول صدا آمد دیس شغالهای بسیاری جمع شدند تا همه ساکت و ساکن پس یکی از آنها چون دزدان آهسته

آمد یکی از اسلحه او را برد پس پوست او را خوردند و خود شرا در زیر خاک پنهان کردند یکی آمد چیز دیگر را برد همان کار کردند تا تمام زین
لجام و زین چون از آنها فارغ شدند تمام آنها بهیئت اجتماع آهسته و آرام آمدند نزدیک آن خبیث و یکدفعه بر روی او ریختند بنحویکه او را
مجال حرکت نشد و در اندک زمانی استخوانی خالی از پوست و گوشت از او باقی گذاشتند و رفتند و سید همه را میدید و شکر الهی بجا می
آورد چون صبح شد از درخت بزیر آمد و اسلحه را از زیر خاک گرفت و بر آن اسب سوار شد و آمد در قریه سعادت آباد که محل استقرار والد
علیین مقامه بود و از آنجا در خدمت تا سه مراحل و قصه خود را نقل کرد و مومنین را مسرور بر این نشان افزود و این حاصل حکایت است و
چون زمان تحمل آن طول کشیده و در نیست که در بیان زیادتی شده که در عهده من نیست والله العالم و چون واضح و مبین شد که
گروه حیوان از عساکر فرمانبردار و زینت دهنده زمین از تسبیح خداوند جبارند پس انفاق بر آنها از نظر عقل راجح و باقی داشتن آنها بر یاد
عبادت خداوند است که پسندیده و ممدوح است در زبان تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرام بلکه انفاق بر بسیاری از آنها بهتر است از
انفاق بر بیشتر بنی آدم که پروردگار خود را نشناسند و اگر شناسند عبادت نکنند و اگر کنند درست نباشد و اگر درست باشد اندکی معصیت کنند
که عبادت در جنب آن نابود و مستهلک باشد و گذشت که حضرت صادق علیه السلام فرمود شترها را جانوران بخورند خوشتر است در نزد من از آنکه اعراب
بادیه بخورند **و در** کتاب جعفریات و غیره مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قرار ندهید پشت چهارپایان خود را کرسی که چه
بسا مرکوبیکه بهتر است از راکبش و بیشتر ذکر خدا را بجا میاورد … و هیچ حیوانی نباشد که خداوند خود را نشناسد چنانچه در
کافی و فقیه … از حضرت سجاد و صادق علیهما السلام روایت شده که … هر چه گنگ باشند بهائم گنگ نیستند از چهار چیز معرفت
آنها پروردگار شان با آنکه برای ایشان خدائی است و شناختن ایشان نر را از ماده و شناختن چراگاه و شناختن مرگ و خداوند در قرآن مجید
میفرماید آیا نمی بینی ای محمد که خدا را سجده میکند برای او هر کس که در آسمانها است و در زمین و آفتاب و ماه و ستارها و کوهها و درخت و جنبندگان
یا چهارپایان و بسیاری از مردم و بسیاری واجب شده بر ایشان عذاب که سجده نکنند پس مستحق عذاب شوند و تسبیح کرده استثنای …
از پرستش خویش غیر … از بنی آدم **و بالجمله** در حسن صدقه و انفاق بر ایشان محتاج برسیدن نفعی بواسطه یا بلاواسطه از آنها باز …
گشته نیست با آنکه میرسد چنانچه فرقی در مراتب صدقه و انفاقات نیست و اقل مرتبه آنکه هر کسی متمکن از آن نشد نگاهداشتن خود و دیگران
از اذیت آنها بلکه از صفات مومن است که اذیت نمیکند مورچه و پست تر از آن **و در** فقیه مرویست که امیرالمومنین علیه السلام فرمود
هر چیزی را از خداوند در آنچه … زبان بستهای از احوال خود کسی گفت کدام است زبان بسته آنها فرمود گوسفند و گاو و کبوتر …
و در اختصاص و غیره مرویست که حضرت سجاد علیه السلام بعد از وفات … انجناب آمد بر سر قبر خود را بر آن مالید و آن جناب … سفر حج و
عمره براو سوار میشد و هرگز تازیانه براو نزد و بروایتی بیست حج و بروایتی چهل حج براو کرد **و سید** رضی در مجازات نبویه روایت کرد
که فرمود دشنام مدهید شتر را زیرا که باو خون بسته می شود در دیه دادن برای کشته که مانع است از خونریزی در مقام خونخواهی **و در** محاسن برقی
مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون ملغزد چهارپا در زیر پای صاحبش باو بگوید که هلاک یا نگونسار شوی او میگوید هلاک نگونسار شود
هر کدام که از ما عصیانش بپروردگارش بیشتر است **و در** اخبار کثیره است که در پشت آنها نایستید مگر در راه خدا و بار نکنید ایشان را
زیاده از طاقتشان و تکلیف نکنید آنها را در رفتن مگر آنچه را طاقت دارند و رویشان را نزنید و داغ نگذارند که تسبیح خداوند میکنند
و سه نفر بر یکحیوان سوار نشوند و اگر شدند یکی ملعونست و اگر رم کرد نزنید زیرا که آنها می بینند آنچه را که شما نمی بینید و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله شتری را دید که پالش بسته و جهازش بر پشتش فرمود کجاست صاحبش امر کنید او را که مهیا شود برای خصومت با او در روز قیامت
و فرمود هیچ حیوانی نیست که صاحبش اراده سوار شدن براو دارد مگر آنکه میگوید بار خدایا او را بمن مهربان کن و در پشت او نخواهد آن …

مجلس صحبت قرار نهند **و شیخ** طوسی رحمه الله روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که مرد پیری از عباد بنی اسرائیل مشغول نماز بود که دید دو طفل خروسی را گرفتند و پرش را می کنند پس او مشغول عبادت شد و ایشانرا منع نکرد پس خداوند بر زمین وحی کرد که او را فرو بر پس او را فرو برد پس او فرو میرود تا آخر دهر **و در** خرایج مرویست که آنجناب فرمود اذیت نکنید پرستوک را که او دوست میدارد ما اهل بیت را **و در** خصال مرویست که آنجناب مردی را دید که در دستش پرستوکی بود کشته شده پس حضرت از جای خود بر خاست و آنرا از دست او گرفت آنگاه بزمین انداخت و فرمود آیا عالم شما امر کرده شما را باین یا فقیه شما تحقیق که خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از کشتن شش حیوان نحل عسل و مورچه و غوک و صرد که او را در کاک گویند و گنجشک را صید میکنند و هدهد و پرستوک تا آخر آنچه گذشت در وجه سیم از طریق ثانی از فصل اول از باب چهارم **و در** فقیه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از سوزاندن چیزی از حیوانات را **و در** نوادر راوندیست که آنجناب گذشت بقومیکه مرغ خانگی را زنده واداشته بودند و او را تیر میزدند پس فرمود کیستند اینها خدا ایشان را لعنت کند **و در** شهاب قضاعی مرویست که آنحضرت فرمود هر کس عبث گنجشکی را بکشد میآید روز قیامت و برای او است ناله و حول عرش میگوید پروردگارا بپرس ازاین که چرا مرا کشت بغیر منفعتی **و در** ارشاد شیخ رحمه الله مرویست که ابو حمزه ثمالی چند کبوتر را از روی غضب کشت پس حضرت باقر علیه السلام باو فرمود آیا نمیدانی که چون از اهل زمین یعنی شیاطین را عبثی با اطفال ما باشد دفع می کنیم ضرر او را بپر زدن کبوتر و ایشان خبر میدهند بوقت نماز در آخر شب پس صدقه بده از هر یک از آنها بیک اشرفی زیرا که کشتی آنها را از روی خشم و براین مضمون که پر زدن کبوتر سبب دور شدن جن و شیاطین است از خانه اخبار بسیار است و از این جهت امر فرموده بنگاه داشتن او در خانه **و در** عقاب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که زنیرا عذاب کردند بجهت آنکه گربه را بست تا از تشنگی مرد **و در** کافی مرویست که آنجناب فرمود شخصی در حال احرام روباهیرا گرفت و آتش را نزدیک روی او میبرد و روباه فریاد میکرد و ریح از او بیرون میرفت و رفقایش او را نهی میکردند قبول نمیکرد و او را رها کرد و خوابید پس ماری آمد و داخل شد در دهنش و نگذاشت او را تا آنکه چون روباه ریح از او خارج شد پس واگذاشت او را **و نیز** روایت کرده از آنجناب در ضمن وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله به لشکر که چون بجائی سفر کنید و کی بکنید هیچ چارپائیرا که گوشتش خورده میشود مگر آنچه را که چاره ندارید از خوردنش **و در** مکارم الاخلاق از آنجناب مرویست که فرمود کثیف ترین گناهها سه چیز است کشتن بهیمه و حبس نمودن مهر زن و منع کردن مزد مزدور

هفتم از موارد صدقه و انفاق نباتات و انفاق بر آنها بکاشتن و آب دادن و حفظ کردن از آفات و غیر آنها است چه از خود باشند یا نباشد و انفاق بر این قسم از دو راهست **اول** آنکه انفاق بر آن حقیقة انفاق است بر انسان چه نفع خوردن و تداوی و منافع چوبها و میوهاو چوبهاو گیاهها که احصا نتوان کرد و تصفیه اینها هوا را از کدورت و مضرات که از بهترین نعمتها است راجع است بایشان و بحیوان اگر چه در میان انسان باشد مستحق و غیر مستحق و مسلم و کافر و متقی و فاجر و لیکن مستفیع شدن یکمومن مستحق از آن کافی است در رجحان آن هر چند بطفیل او دشمنان خداوند نیز از آن مستفیع شوند چنانچه در **کافی** از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود پدرم میفرمود بهترین و نیکوترین اعمال کشت است که میخورد از او نیکان و بدکاران اما نیکان پس هر چه خورند از چیزی استغفار میکنند برای تو و اما بدکاران پس هر چه از آن خورند او را لعن کنند و میخورند از آن کشت بهائم و مرغان **و در** تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود کسیکه آب دهد درخت بندکی که در ریگستانست یا درخت موز که همان طلح است که در قرآن مذکور است یا درخت سدر تا پس گویا که سیراب کرده مومنی را از تشنگی **و شیخ** طوسی در تهذیب از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ عملی محبوبتر نیست نزد خداوند از زراعت هیچ پیغمبری را خداوند مبعوث نکرد مگر آنکه زارع بود مگر حضرت ادریس که خیاط بود **و در** صحیفه ثانی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده

که فرمود نحن الزارعون انچه را که زرع میکنیم بجهت طلب زیادی در او یعنی منفعت کردن از آن و زرع میکنیم آنرا مگر آنکه تناول کند از او فقیر و ارباب حاجت و برای آنکه تناول کند از او قبره مخصوصا از میان مرغان قبره همان قبره است که او را چکاوک میگویند و او بقدر گنجشکی است که کاکل بر سر دارد **و شیخ** بربری از محمد بن مسلم روایت کرده که با حضرت باقر علیه السلام بیرون رفتیم ناگاه بزمین خشکی رسیدیم که آتش از او مشتعل بود یعنی از بسیاری حرارت و در آنجا گنجشک بسیاری بود که در دور استر آنحضرت پر میزدند و چرخ میخوردند حضرت آنها را راند و فرمود و اکرامی نیست یعنی برای شما پس آنجناب رفت تا بمقصد خویش چون فردا رجوع کردیم و بهمان زمین رسیدیم باز آن گنجشکها پرواز میکردند و در دور استر آن حضرت آنحضرت می گشتند و بر بالای سر پر میزدند پس شنیدم که آنحضرت فرمود بنوشید و سیراب شوید چون نظر کردم دیدم در آن بیابان آب بسیاریست گفتم ای آقای من دیروز منع کردی آنها را امروز سیر ایشان کردی فرمود بدانکه امروز در میان ایشان قبره مخلوط بود پس آب دادم بایشان و اگر قبره نبود بایشان آب نمیدادم گفتم ای آقای من چه فرق است میان قبره و گنجشک فرمود وای بر تو اما گنجشک پس آنها از موالیان فلانند زیرا که ایشان از او یند و اما قبره پس از موالی ما اهل بیت اند و ایشان در صفیر خود میگویند بورکتم اهل البیت و بورکت شیعتکم و لعن الله اعدائکم **دوم** آنکه غرض حفظ و حراست و باقید اشتن و ترقی دادن و زنده داشتن خود نبات باشد از درخت و غیره چه بنفعش بکسی برسد یا نرسد نظر باینکه نباتات را اعتقاد نیست از شعور که بآن میشناسند خداوند و خداوندپرستانرا و تسبیح می کنند و سجده میکنند خدا را و متنفر ند از گناهکاران و تا از ذکر خدایتعالی غافل نشوند خشک یا شکسته نشوند پس باقی داشتن آنها اعانت است در مرتبه بندگی ایشان و زیاد کردنست در عبادت و ذکر خداوند پایه شعور آنها بجائی رسیده که حجت و واسطه فیض خود را شناسند و بملاقات ایشان خورسند شوند و منبسط شوند و در فراق و مصیبت ایشان اندوهناک و گریان شوند **و در** تفسیر علی بن ابراهیم از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود بدرستیکه تمامی درخت پیوسته بیخار بود تا آنکه خوانده شد برای خداوند رحمن ولدی یعنی خلق گفتند که خداوند را پسریست ارجمند و بزرگوار است از آنکه بوده باشد مرادرا فرزندی پس نزدیک شد که آسمانها از هم جدا شود و زمین پاره پاره گردد و کوهها از هم بپاشد پس در اینحال درخت بر خود لرزید و برای او خاری پیدا شد از ترس نزول عذاب **و در** علل الشرایع مرویست از جناب صادق علیه السلام که خلق نکرد خداوند عزوجل درختی را مگر آنکه برای او ثمری بود که از آن میخوردند چون مردم گفتند که خداوند بجهة خود فرزند گرفته نصف ثمر آن رفت و چون برای خداوند شریک گرفتند درخت خار بر آورد **و در** تفسیر عیاشی از آنجناب روایت کرده که فرمود هر گز غضب نمیکند برای خداوند چیزی مثل غضب طلح و سدر طلح مانند ترنجی بود و سدر مثل خربزه یعنی بار این دو درخت چنین بود چون یهود گفتند ید الله مغلولة دست خداوند بسته آنچه باید بشود نوشته و مقدر شده دیگر خدا را تصرفی نیست در خلقش کم کردند بار خود را پس هسته برای او شد و هسته سخت شد و چون نصارا گفتند مسیح پسر خداوندست ترسیدند پس بیرون آمد برای ایشان این خارها و کم کردند بار خود را و گردید بنحویکه میوه سدر است باینمقدار و میوه طلح رفت و بار ندهند تا ظهور حضرت حجت امام عصر علیه السلام یا قیام قیامت و مراد از طلح اگر درخت موز باشد پس مقصود آنکه ثمر معهودش رفت و اگر درخت مغیلان باشد چنانچه اهل لغت گفتند و با خار مذکور هم مناسبت دارد پس مقصود ظاهر است **و در** کتاب خلاصة الوفا سید علی سمهودی شافعی از جابر مرویست که گفت روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم در بعضی از باغهای مدینه و دست علی علیه السلام در دستش بود پس گذشتیم بنخلی پس صیحه زد نخل که این محمد است رسول الله و این علی است سید اوصیاء و اولیاء و پدر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم پس گذشتیم بنخلی پس صیحه زد که این محمد است رسول الله و این علی است سیف الله پس ملتفت شد پیغمبر بعلی صلوات الله علیهما و فرمود نام او را صیحانی بگذار پس این بود سبب نامیدن این نوع از خرما را بصیحانی یا مراد نخل او بود و امروز در مدینه جائیست که او را صیحانی میگویند **و ابن** شهر آشوب این خبر را چنین نقل کرده که گفت بودیم با حضرت

رسول صلی الله علیه وآله در بعضی از کوچهای مدینه که ناگاه پنجه خود را در پنجه امیر المؤمنین علیه السلام کرد دیدیم دو پنجه نیکوتر از آن دو پنجه
پس گذشتیم بنخل مدینه پس آواز داد نخلی بجفت خود را که این محمد مصطفی است و این علی مرتضی است پس گذشتیم از آنها پس دومی آواز داد
بسیمی که این است نوح نبی و این است ابراهیم خلیل پس گذشتیم از آنها پس سیمی بچهارمی آواز داد که این است موسی و برادر او هرون پس از آنها
گذشتیم پس او آواز داد چهارمی به پنجمی که این محمد است سید نبیین و این علی است سید وصیین پس رسول خدا صلی الله علیه وآله تبسم کرد و فرمود یا علی
بنام نخل مدینه را صیحانی که صیحه زد بفضل من و بفضل تو ابن شهرآشوب میگوید من روایت کردم که آن باغ از عامر بن سعد بود در عقیق سفلی و در
مکارم الاخلاق از آنحضرت روایت کرده که فرمود بخورید باد مجاز که دیدم درخت او را در بهشت گواهی داد برای خدا براستی و برای من بپیغمبری
و برای علی علیه السلام بولایت و در روایت دیگر فرمود اول درختی است که ایمان آورد بخدای عز و جل و در باب عرض ولایت ائمه طاهرین
علیهم السلام از این رقم اخبار بسیار است و شیخ ابن عیاش در کتاب مقتضب الاثر روایت کرده که جناب موسی علیه السلام نظر کرد در
شب خطاب یعنی شبیکه خداوند در طور با او تکلم فرمود بسوی هر درختیکه در طور بود و هر سنگی و گیاهی که سخن میگفت بذکر محمد و دوازده اوصیاء او
بعد از او صلوات الله علیهم و شیخ کشی در رجال خود روایت کرده در احوال یونس بن یعقوب که از خاصان جناب رضا علیه السلام
بود و در مدینه فوت شده بود که حضرت کفن و حنوط برای او فرستاده و فرمود جمیع غلامهای خود و غلامان پدر و جد بشرا که در جنازه او حاضر شوند
و فرمود این شخص مولای ابی عبد الله علیه السلام بود و در عراق منزل داشت اگر منع کردید که او را در بقیع دفن کنیم ما هم میگذاریم شما هم موالیان
خود را در آنجا دفن کنید و گویا آن جناب توریه کرده در لفظ مولی که بمعنی دوست و آزاد کرده شده و بنده هر سه آمده و در آنجا مذکور است که
موکل بقیع گفت سریر پیغمبر صلی الله علیه وآله نزد من است پس هرگاه فردی از بنی هاشم بمیرد سریر صدائی میکند پس میگوئیم که مرده از ایشان تا آنکه در
روز مقیم و در شبیکه این مرد یعنی یونس مرد سریر آواز داد گفتم کسی را ناخوش نمی بینم از ایشان پس کی مرده از ایشان چون روز شد آمدند و سریر را از
من گرفتند و گفتند آزاد کرده جناب صادق علیه السلام بود که در عراق منزل داشت هشتم جمادات یعنی زمین و آنچه در بر دارد در
غیر از اصناف گذشته و انفاق بر آن عبادت کردن و یاد آوردن خداوند و سجده کردن بر آنست چه حقیقت انفاق و صدقه بغیر رساندن
چیزیست یا دو کردن کاری با او بزبان یا جوارح که در آن نفعی یا سروری و انبساطی برای او باشد و خداوند در آنها آنقدر شعور آفریده که تمیز دهند
گناهکار را از متقی و عبادت را از معصیت و از آن خورسند و از این دلگیر و از آن سبیح و از این در رنج باشد مؤمن را دوست دارد و فاجر را لعنت
کند پس جمیع کردار نیک احسانی است بر آن بقعه که اینها در او میشود و شیخ طوسی و غیر او از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند
که فرمود یا ابوذر هیچ مردی نیست که بگذارد پیشانی خود را در بقعۀ از بقعه های زمین مگر آنکه گواهی میدهد برای او بآن سجده روز قیامت و هیچ منزلی
نیست که فرود آیند در آن گروهی مگر آنکه صبح میکند آن منزل صلوات میفرستد بر ایشان یا لعنت میکند ایشان را ای ابوذر هیچ بامداد و شبی نیست
مگر آنکه بقعه های آواز می کنند یکدیگر را که ای همسایه آیا گذشته بتو امروز یاد آوری مر خدای عز و جل را یا بنده که گذاشته باشد پیشانی خود را
بر تو بجهت سجده برای خدای عز و جل پس بعضی گویند نه و بعضی گویند آری پس اگر گفت آری بخود می بالد و منبسط میشود و می بیند برای خود بهتری
بر همسایه خود ای ابوذر چون آفرید خداوند زمین را و گسترانید آنچه در او است از درخت نبود در زمین درختیکه بنی آدم بسمت او میرفتند مگر آنکه نفعی
از او میبردند پس پیوسته درخت در زمین چنین بود تا آنکه تکلم کردند فجره بنی آدم بکلمه بزرگ گفتند که خدا فرزند گرفته نزدیک است خداوند از فرزند
پس چون گفتند آن از زمین بخود لرزید و منفعت درختان رفت و شیخ حمیری در قرب الاسناد روایت کرده از جناب کاظم علیه السلام
که فرمود چون مؤمن میمیرد گریه میکنند بر او ملئکه و بقعهای زمین که بر او عبادت میکرد در آن و درهای آسمان که بالا میبرد از آن در اعمال او را
و [illegible] از کتاب حسین بن سعید اهوازی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هیچ مؤمنی نمی میرد در زمین غربتی که گریه کنند

برا و غایب شد از او مگر آنکه گریه میکند بر او بقعهای زمینی که عبادت میکرد خدا را بر آنها و گریه میکند بر او جاهای او الخ و باین مضمون خبر بسیار رسیده
چنانچه در جمله از آنها وارد شده که مردم دو صنفند در مردن قسمی براحت می افتند و آن مؤمن است که از بلاها و مصائب و غموم دنیا براحت می افتد و
قسمی براحت می اندازند در مردن آنها انسان و حیوانات و درخت براحت میافتند و آن کافر است و قطب راوندی در خرائج
روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله از جنگ تبوک تشریف برد بیت و بخبر از سلمان با آنحضرت بود و سوای خدامشان پس گذشت
آنجناب در سیر خود بکوهیکه از بالای آن آب ترشح میکرد و پایان بحر بن پس گفتند چه قدر عجیب است ترشح این کوه فرمود او گریه میکند گفتند کوه هم گریه
میکند فرمود آیا دوست دارید که دانا شوید باین گفتند آری فرمود ای کوه گریه تو از چیست پس کوه جواب داد بزبان فصیحی که آن جماعت شنیدند یا رسول الله
گذشت بمن عیسی بن مریم و او میخواند نارا وقودها الناس والحجارة آتشیکه آتش افروزان مردانند و سنگ پس من از آن روز گریه میکنم از بیم آن
انکه مبادا بوده باشم من آن سنگ پس فرمود آرام گیر در مکان خود که تو از آن سنگ نیستی آن سنگ کبریت است پس آن ترشحات خشک شد از آن کوه در همان
وقت تا آنکه دیده نمیشد چیزی از آن ترشح در طوبی که بود در آن کوه و در کشف الغمه و مناقب ابن شهرآشوب مرویست از اسماء دختر عمیس که گفت
شنیدم سیده من فاطمه علیها السلام میگفت شبیکه داخل شد بر من علی علیه السلام ترساند مرا در فراشم گفتم چه ترا ترساند ای سیده زنان عالم
فرمود شنیدم زمین با او سخن میگفت و او با زمین سخن میگفت پس صبح کردم در حالتی که ترسان بودم پس خبر کردم پدرم را پس سجده کرد سجده طولانی
پس سر بلند کرد و فرمود ای فاطمه بشارت باد تو را بپاکیزگی نسل بدرستیکه خداوند فضیلت داده شوهر تو را بر تمامی خلق خود و امر کرده زمین را که خبر دهد
خود را برای او نقل کند هر چه جاری میشود بر روی او از شرق زمین تا غرب او و در امالی شیخ طوسی مرویست که چون جنازه امیر المؤمنین علیه السلام
را میبردند گذشتند به قائم و آن بنائی بود نزدیک نجف اشرف پس منحنی شد چنانچه سر برابر هم و قتیکه عبد المطلب او داخل شد و حال بجای آن
بنا مسجدیست که او را حنانه گویند و در لب لباب راوندی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود زمین افتخار میکند براه رفتن علی
علیه السلام بر پشت او و در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود نیست محل قبری مگر آنکه هر روز سه مرتبه سخن میگوید که منم خانه
خاکی منم خانه کهنه گسسته منم خانه کرم فرمود چون بنده مؤمن داخل شود در آن میگوید مرحبا و اهلا آگاه باش قسم بخداوند که تو را دوست میداشتم
و حال آنکه تو بر پشت من راه میرفتی پس چگونه باشد هرگاه داخل شوی در شکم من پس بزودی خواهی دید فرمود پس فراخ میشود برای او بقدر
مد بصر او تا آنکه فرمود هرگاه داخل شود کافر میگوید نه مرحبا و نه اهلا آگاه باش قسم بخدا که تو را دشمن داشتم در آنحالی که بر پشت من راه میرفتی پس چطور
است هرگاه داخل شکم من شوی بزودی خواهی دید پس او را فشار میدهد بنحویکه کوبیده میشود و باز بحال خود برمیگردد الی آخر الخ و فیها در آنجا
مرویست از آنجناب که برای قبر کلامی است در هر روز میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم قبر منم روضه از ریاض بهشت یا گودالی
از گودال دوزخ و در علل الشرائع مرویست از آنجناب که خداوند وحی فرستاد بسوی جناب ابراهیم علیه السلام که زمین شکایت کرده نزد
من بجهت حیا از دیدن عورت تو پس قرار ده میان خود و میان او حجابی پس قرار داد چیزیکه او بزرگتر از جامه و پست تر از سراویل بود و پس آن را پوشید
و آن تا زانوی آنجناب بود و در خصال مرویست از آنجناب که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله فریاد و ناله نکرده زمین بسوی پروردگار
خود مانند فریاد او از سه چیز از خون حرامی که ریخته میشود بر او و غسل از زنا و خوابیدن بر آن پیش از بر آمدن آفتاب و در خرائج راوندی مرویست
از جناب باقر علیه السلام که قرائت کردند سوره اذا زلزلت الارض را نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود منم انسان و بمن خبر میدهد اخبار
خود را و اشاره فرمود به آیه و قال الانسان مالها یومئذ تحدث اخبارها و شیخ طبرسی روایت کرده از رسول خدا
صلی الله علیه وآله که فرمود آیا میدانید چیست خبر دادن او گفتند خدا و رسول او داناترند فرمود خبر دادن او این است که شهادت میدهد بر هر بنده
و کنیز بآنچه کرده در پشت او میگوید چنین و چنان کرد در روز فلان و فلان پس اینست خبر دادن او و در کافی مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود

شکایت کرد کعبه بسوی خدا و گفت تا کی از آنچه می‌بینم از نعمتهای مشرکین یعنی از بتها بر دوش ایشان پس خدا بوحی فرستاد که ساکن باش ای کعبه که من بدل خواهم کرد بتو جبینهای پاکیزه کنندگان یعنی رویهای خود را بنماز بخشش خدا چون خداوند مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را وحی فرستاد بسوی او با هیچ بسولک و خال و در خصال مرویست از حضرت سجاد علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون طالب علم بیرون از منزل خود می‌گذارد پای خود را بر تری و خشکی از زمین مگر آنکه تسبیح میکند برای او تا هفت زمین و در عوالم سید راوندی مرویست که چون برمیخیزند بندگان میکنند بقعهای زمین بعضی بعضی دیگر را که در بندهٔ خدا که مؤمن بود پس گریه میکند بر او آسمان و زمین پس خداوند میفرماید بآن دو که چه شما را گریه آورد بر بندهٔ من و خداوند داناتر است بآنچه پرسیده پس میگویند ای پروردگار ما راه نمیرفت در هیچ ناحیه از زمین مگر آنکه ذکر میکرد ترا و در فقیه روایت کرده از سجاد در تفسیر قول تعالی فما بکت علیهم السماء و الارض که نمیرد هیچ مؤمنی مگر آنکه گریه میکند بر او آسمان و زمین پس گفت که آیا تعجب میکنید چرا گریه نکند زمین بر بنده که آباد میکرد او را برکوع و سجود و چرا آسمان گریه نکند بر بنده که بود برای او تسبیح و تکبیر او در آن بود مانند آواز زنبور و در علل و قرب الاسناد مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون بمیرد مؤمن گریه میکنند بر او ملائکه و بقعهای زمین که عبادت میکرد بر آن خدا را و درهای آسمان که اعمال او را از آنجا بالا میبردند و در بعضی اخبار رسیده که گریه زمین بر مؤمن چهل روز است و در محاسن برقی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود نماز کنید در بقعهای مختلفه زیرا که هر بقعه شهادت میدهد برای نماز گذار بر آن در روز قیامت و در علل الشرایع و قصص الانبیا مرویست از آنجناب در کیفیت خلقت آدم که خداوند فرستاد بسوی زمین جبرئیل را که بردارد از او چیزی که از آن خواست بیافریند پس زمین باو گفت پناه میبرم بخدا از اینکه برداری از من چیزی را پس برگشت و گفت ای پروردگار من بتو پناه آورد پس فرستاد خداوند تعالی بسوی او اسرافیل را و او را مخیر کرد پس باو نیز چنین گفت پس برگشت پس فرستاد بسوی او میکائیل را و او را نیز مخیر کرد پس زمین گفت مثل آنچه گفته بود پس برگشت پس فرستاد بسوی او ملک الموت را و او را امر حتمی نمود پس زمین بخدا پناه برد که چیزی از او بگیرد پس ملک الموت گفت و من پناه میبرم بخدا که برگردم بسوی او مگر آنکه بگیرم از تو قبضه و سید علی بن طاوس در کتاب سعد السعود از صحف ادریس نقل نموده در صفت خلقت آدم که زمین را خداوند تعالی شناسانید که از او خلقی بیافریند که بعضی از ایشان فرمان برداری و بعضی سرکشی خواهند کرد پس زمین لرزید و بخداوند متوسل شد و از او مسئلت نمود که نگیرد از او کسی را که عصیان او کنند و داخل دوزخ شود پس جبرئیل آمد نزد او که بگیرد از او هیئت آدم پس سؤال کرد از او بعزت خداوند که نگیرد از او چیزی تا آنکه تضرع کند بسوی خداوند تعالی پس تضرع نمود پس امر فرمود خداوند تعالی جبرئیل را که برگردد از نزد او پس امر فرمود خداوند میکائیل را پس بخود لرزید و تضرع نمود و سؤال کرد پس امر فرمود او را خداوند که برگردد پس امر فرمود اسرافیل را بهمان پس لرزید و مسئلت کرد و تضرع نمود پس امر فرمود که منصرف شود از او پس امر فرمود عزرائیل را پس لرزید و تضرع نمود پس عزرائیل گفت پروردگار من مرا امری فرموده که او را بجای خواهم آورد خوش آید ترا یا بد آید پس قبضه از او گرفت چنانچه خدای فرموده آنگاه بالا برد آنرا تا موقف پس خداوند باو فرمود چنانچه عامل شدی قبض کردن او را از زمین در حالتی که او کراهت داشت این را همچنین عامل خواهی شد قبض ارواح هر کس که بر او است و هر کسیکه جاری شده بر او مردن از امروز تا روز قیامت و در ثواب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود انگشتری عقیق در دست کنید زیرا که او اول کوهی است که اقرار کرد برای خداوند بوحدانیت و برای من به نبوت و برای تو یا علی بوصیت و برای اهل بیت تو در خصال مرویست از آنجناب که فرمود می‌آید روز قیامت سه چیز که شکایت میکنند قرآن و مسجد و عترت قرآن میگوید ای پروردگار من سوزاندند و پاره پاره کردند مرا و مسجد میگوید ای پروردگار من خالی گذاشتند و ضایع کردند مرا و عترت میگویند بار الها کشتند و راندند و آواره نمودند پس بدو زانو می‌افتم برای خصومت پس خداوند میفرماید که من سزاوارترم برای خصومت و در قصص الانبیاء و تفسیر عیاشی مرویست از یکی از ائمه علیهم السلام که چون خداوند فرمود بعد از طوفان یا ارض ابلعی ماءک ای زمین آب خود را فرو بر زمین گفت من مامور شدم بفرو

بردن آب خود و بس و مامور نشدم بفرو بردن آب آسمان پس فرو برد زمین آب خود را و باقی ماند آب آسمان پس گردید دریائی دور آسمان دور دنیا و در کتاب حسین بن سعید اهوازی مرویست از جناب صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه کوهها گردن کشیدند برای کشتی نوح و جودی فروتنی نمود از همه بیشتر بود پس خداوند کشتی را بر او قرار داد و در کتاب اثنا عشریه سید محمد بن قاسم عاملی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که قبر ندا میکند پنج کلمه منم خانه تنهائی پس مونسی آرید بسوی من و منم خانه مارها پس تریاقی آرید بسوی من و منم خانه تاریکی پس چراغی با خود آرید بسوی من و منم خانه خاک پس فرشی با خود آرید بسوی من و منم خانه فقر پس گنجی آرید بسوی من و در منهج الصادقین در آنجا مرویست از آنجناب که فرمود بدرستیکه قبر فریاد میکند پنج کلمه پس میگوید ای پسر آدم بر پشتم راه میروی و منزل تو در شکم من خواهد بود و خورسندی میکنی در پشت من و محزون خواهی شد در شکم من و معصیت میکنی در پشت من و معذب خواهی شد در شکم من و خنده میکنی در پشت من و گریه خواهی کرد در شکم من و میخوری حرام را در پشت من و آنگاه میخورد ترا کرمها در شکم من و در تنبیه الخاطر ورام مرویست از آنجناب که فرمود میگوید قبر هر روز و در بعضی روایات بسیار میگوید ای پسر آدم چه تو را مغرور کرد بمن آیا ندانستی که منم خانه بلا و خانه تاریکی و خانه تنهائی و خانه کرم چه ترا مغرور کرد بمن در آنحال که بر من میگذشتی پس اگر آن میت صالح باشد کسی جواب میدهد قبر را پس میگوید خبر ده مرا که اگر این شخص از آنها باشد که امر بمعروف و نهی میکرد از منکر پس قبر میگوید پس بدرستیکه من در اینحال سبز میشوم برای او و جسد او نوری میشود و روح او را بآسمان بالا میبرند و در کافی مرویست از عبدالله بن جعفر که او نوشت بحضرت عسکری علیه السلام که روایت شده از صادقین یعنی ائمه علیهم السلام که ختنه کنید فرزندان خود را روز هفتم که پاکیزه میشوند زیرا که زمین ناله میکند بسوی خدای عز و جل از بول ختنه نکرده الخ و در کتاب صحیفة الرضا علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در ضمن فضایل مجاهدین که چون اهل بیتی از ایشان را وداع کنند گریه میکند بر ایشان خانهها و دیوارها و در کافی مرویست از جعفر بن عبد از آنجناب که فرمود هر که راه رود در روی زمین از روی تکبر لعنت میکند او را زمین از زیر او و بر این مضمون آیات و اخبار بسیار است و تاویل در آنها بانکه مراد زبان حال یا گوینده اهل آنها است از ملک یا جن یا شیاطین بی آنکه برهانی قطعی یا وجدان حسی یا ضرورتی و اجماعی بر خلاف آن دلالت کند بر عدم ادراک و شنیدن چنانچه خدای میفرماید و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم جلالت حقیقی اهل شرع و خرد باب الحاد و زندقه است اگر چه در قلیلی از آنها چندان بعدی ندارد و باب دهم در بیان آنکه در انفاقات و صدقات گاهی مقصود شخصی است یعنی رسیدن خیر آن بخصوص معین بجهت صفت جهتی که در او است مثل اینکه بزید چیزی میدهد غرضش رسیدن نفع آن بشخص او هر چند محرک و داعی او بر آن دادن علم یا خویشی یا پریشانی یا بی پرستاری یا همسایگی باشد و گاهی نظر بشخص معین نیست بلکه مقصود رسیدن خیر است بنوع مسلمین و مؤمنین چه بشناسد آنها را چه نشناسد چه ذی حق باشند بر او یا نباشند یا غرض اصلاح مطلبی است مهم در نزد خداوند و بر داشتن مفاسد از چیزیکه بزرگ و محترم است در مقدس حضرتش با این انفاق هر چند بالاخره خیر آن برگردد بجماعت و گاهی در یک عمل هر دو غرض را توان ملاحظه کرد و مثال اول ساختن پلها در معابر و اصلاح راهها و سایه بان ساختن در منازل که مقصود براحت افتادن برادران دینی است هر کجا باشد و مهیا کردن آب در مکان احتیاج بآن بساختن حوضی یا آب انباری یا آوردن جوئی از نهری یا نحو امثال آن چنانچه صدوق در عقاب الاعمال روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که بنائی سازد در کنار راه منزلگاه برای عابری سبیل مبعوث میکند او را خداوند بر شتری برگزیده از در و جوهر و نور رخسارش میدرخشد برای اهل محشر تا آنکه مزاحمت کند ابراهیم خلیل را در قبابش پس اهل محشر میگویند این ملکی است از ملائکه خداوند که دیده نشده مانند او هرگز و داخل میشود در بهشت بشفاعت او چهل هزار هزار مرد و فرمود هر کس چاهی کند برای آب تا آنکه بیرون آورد آب او را پس بذل کند آنرا بمسلمین برای او خواهد بود مثل اجر هر که از او وضو گرد و نماز کند و برای او است بعدد هر موئی که برای شارب از او است از انسان یا چهارپایان یا درندگان یا مرغان آزادی هزار بنده و وارد میشود روز قیامت و داخل میشود در شفاعت او بعدد ستارهها بر حوض

قدوس اصحاب گفتند حوض قدس چیست فرمود حوض من حوض من حوض من سه مرتبه **مثال دوم** تعمیر کعبه معظمه و قبور مطهره و سایر مشاعر عظام و آراستن آنها بانواع زینت و آیین چه خداوند خواسته که این اماکن شریفه و بقاع مطهره معظم و محترم باشد و ساختن و زینت دادن آن یکی از اقسام تعظیم جارحی است بالبته آنها و **در نهج البلاغه** مذکور است که وقتی نزد عمر ذکری از زیور کعبه و زیادی آن رفت پس پاره از حواشی او گفتند اگر بگیری آنها را و صرف کنی در تهیه اسباب جهاد کنندگان مسلمین ثوابش بزرگتر است کعبه چه میکند بازینت و زیور پس عمر قصد کرد که چنین کند و از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد فرمود قرآن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و اموال را بر چهار قسم نمود اموال مسلمین یعنی آنچه را که یک یک مالک اند پس آنرا تقسیم کرد میان ورثه بحساب فریضه که معهود است و آنچه در جنگ مسلمانان فرا گیرند و آنرا تقسیم نمود بر مستحقش و خمس و مقرر فرمود خدا آنرا در همان محلیکه معین فرمود و زکوة و آنرا استقرار داد در جاهائیکه مشخص نمود و در زیور کعبه در آن روز بود پس خدا واگذاشت آنرا بحال خود و واگذاشت و الکذا از روی فراموشی و پوشیده نبود مکان او بر خدا و پس آنها را بجای خود بگذار چنانچه خدا و رسولش گذاشتند پس عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم پس آن زیورها را بجای خود گذاشت **و مثال سیم** مساجد چه مقصود از بنا کردن و تعمیر آنها تعظیم خداوند باشد زیرا که سبب شود برای بندگی و پرستیدن او در آنجا و بزرگی یاد نمودن و ظاهر شدن جلال خدائی بلکه ترویج شود دین او و ندا کنند باسم مبارکش در اوقات مخصوصه و بالجمله غرض ظهور عظمت والوهیت و جلال کبریائی است در آنجا باینکه سبب او باشد از نماز و دعا و مناجات و مذاکره دین و تعلیم جاهلین و تخویف عاصیان و تنبیه غافلین و ممکن است که غرض بفیض رسیدن مسلمین باشد بنماز و عبادت در آنجا چه دیدن و عبور بآنجا خود مذکر نماز است و نماز در آنجا را فضیلتی باشد مخصوص و ثواب آنکه بپا شود جماعت که در آنجا و هم چنین سایر فوائد مسجد که باحاد مسلمین میرسد پس او قصد کند بآن بنا رسیدن اشخاص را بآن فیوضات و مخفی نماند که اتفاقات در این امور خاصه بی نظر ثاقب و تامل در عواقب اگر خود از اهل رشد و تمیز باشد یا بمشورت اناس نامیح خبیر بدقائق امور دین نشود چه آن مختلف شود بحسب اختلاف زمان و مکان و کثرت انتفاع مسلمین و قلت آن در رسیدن منفعت به ایشان یا منفعی بی پایان و معظم و معزز شدن شعائر با انصراف یا بودن بی فائده در آن چه بسیار شده که کلی مصارف کنند و مسجدی سازند اما در محلی که عبادت در آن نشود مگر در کمی از اوقات دیگری عشر آن خرج کند در محلی که منقطع نشود عبادت در او در شبانه روز یا در صحرائی خشکی آبی مهیا کند و جائی سازد که هر ساله جانها از خطر سرما حفظ کند از انسان و حیوان و حشرات و بعضی بخردان زیورهای سنگین و سنگهای قیمتی رنگین بحرمهای مطهره فرستند که جای حفظی جز در مخزنی ندارند و از آنها نه خیری بمسلمی رسد و نه برای آیین آن حرمها زینتی فزاید **و هم شیخ طوسی** در امالی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بمفضل هرگاه خواستی بدانیکه شقی است فلان مرد یا سعید پس نظر کن باحسان و نیکی او که بکی میکند اگر کرد آنها را با آنکه اهل است پس بدانکه انجامش بخوبی است و اگر بنااهلش کرد پس بدانکه او را در نزد خداوند خیری نیست **و هم در** کافی از آنجناب روایت کرده که فرمود چون خواهی بدانیکه عاقبت مردی بخیر است یا شر پس ببین نیکی خود را بکجا میگذارد اگر گذاشت در نزد غیر اهلش پس بدان بسوی خیر رفت و اگر گذاشت در نزد غیر اهلش پس بدانکه در آخرت برای او نصیبی نیست **و** بالجمله صاحبان اموال و ثروت و ارباب نعمت و قدرت که باندازه زیادی آنها متوجه میشود تکالیف خاصه بایشان و حقوق در آن اموال پس از ادای حق واجب چون خواهند خدمتی بزرگ کنند و نام خود را بنیکی پس از خود باقی گذارند بفکر یا تعلم اهم امور را در نزد خداوند بدست آرند که وجود و قوت و نشر و کثرت و اعزاز و حرمت آنرا بیش از همه خواسته و تاکید در آن زیاده از هر چیزی فرموده بلکه از مالها و عرضها و جانهای عباد خود حتی خاصان و مقربان و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام که همه عالم طفیل وجود مبارک ایشانند در سر خوان نعمت وجود گذشته بجهة ابقاء و تقویت [illegible] کرا آنها و بپا داشتن آنرا بر همه مقدم داشته و چیزی را نخواسته مگر آنکه بواسطه یا بیواسطه مقدمه اقامه و ترویج آن است چنانچه از کثیر از اخبار [illegible] جمیع امور از علوم میشود **و در مجالس** برقی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی وصیت میکنم [illegible]

دبار خدا یا او درا اعانت کن تا آنکه فرمود **پنجم** آنکه بذل کنی مال خود را [illegible] کافی مرویست که حضرت امیر علیه السلام باصحاب خود وصیت میکرد که [illegible] اگر فرود آید بلای سختی پس قرار دهید جانهای خود را پیش دین خود و بدانید که هلاک شده کسی است [illegible] دینش را برد مدانگاه باشید که نیست فقری بعد از بهشت یعنی آنرا که بهشت دادند دارای همه چیز است [illegible] اسیرش رها نشود و کورش بینا نشود و براعدی پوشیده نیست که قوام دین و حفظش و نشر و تقویت [illegible] در ایام غیبت که باب دعوت بشمشیر و مجاهده با کفار مسدود و منحصر شده مجاهده و مرابطه و سعی در کوشش [illegible] شکوک منافقین و شبهات ملحدین بقوت روح قلم و تیغ زبان و شمشیر و حافظ نمت که مجاهده اینها عشر از چند جهت بزرگتر [illegible] با کفار است و بیان کردیم مراتب ایشان را در باب جهات رسیدن خیر و منفعت ایشان را بعامه مسلمین پس آنرا که دست کوتاه باشد از تعلم و اعانت شریعت بخوم قوم چاره نباشد از تقویت دین بتقویت اتباع و فراهم آوردن اسباب تحصیل و اشتغال و معاش لازمه کر احتیاج آن موجب تشتت قلب و صرف عمر در اصلاح آن مانع باشد گر تحصیل و تحقیق علوم دینیه است تا بسبب اعانت شریک شود در اجر [illegible] خاصه که برکت [illegible] ایشان [illegible] از قسم چهارم است که هلاکت [illegible] چنانچه گذشت که فرمود و یا عالم باش یا متعلم یا محب ایشان و صنف چهارم مباش که هلاک میشوی و محب [illegible] نشود اگر از مال یا دست یا زبان [illegible] در اهتمام برآمدن حوائج آن [illegible] از همه جهت آسوده کند یا بسیاری از آنها بعضی جهات چون منزل و روشنائی و آب و کتاب [illegible] فارغ نماید و غیر اینها از مطالب جزئیه که به حسب زمان و مکان و اشخاص مختلف است باید رجوع کند [illegible] اندیشه طمع و نفسانیت پاک و آنچه فرماید صدقه خود را در آنجا صرف نماید که آنچه وعده فرموده خواهد رسید انشاء الله **و باب یازدهم** [illegible] طالب خیر و ساعی در احسان باشد و رساندن آنرا باهلش برای خویش خوبی شمارد و خصوص اگر متمکن از آن [illegible] او بگیرنده رسد بتوسط آن شخص و هم او را از برکت آن صدقه بخیری رساند بلکه اگر زیاده از یکی باشد چنین [illegible] در رساندن واسطه صدقه باهلش رسیده و از صاحبش چیزی کم نشده و جمیع بثواب رسیده [illegible] کده رسانند از دلها بر داشته شده والفت پیدا شود و بسبب محبت میل جمعی گردد در انفاق [illegible] شرم آید و لیکن با واسطه [illegible] الاعمال از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اگر جاری شود خیری [illegible] دست هفتاد [illegible] مرویست که فرمود هر کس [illegible] صدقه از جانب مردی مسکینی هست برای او از اجر چیزی [illegible] برای آنکه [illegible] کامل است و آنچه در نزد خداوند است بهتر و باداوم تر است برای آنانکه پرهیزکار باشند [illegible] **و** [illegible] از جناب باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده که دهندگان [illegible] خداوند [illegible] و اگر بر دست جاری شود [illegible] آنچه وارد شده در مدح و فضیلت دادن صدقه بدست خود چنانچه **در** کافی از جناب صادق [illegible] روایت کرده که فرمود صدقه بدست [illegible] و مردن بد را دفع میکند هفتاد نوع از بلا را و رها میشود از لحیه هفتاد شیطان که [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که [illegible]

صدقه از قبیل درهم یا نان و امثال آن بسائل میدادند بعد از رسیدن بدست سائل برمیگرداندند و آنرا ابیوسیدند و میبوئیدند آنگاه بوی
میگردانیدند پس منافاتی با آنچه ذکر شده ندارد چه احتمال دارد که این اخبار در مقابل آن باشد که انسان هیچ دست بصدقه نزند بلکه بفقیر زند
یا بخادم یا رفیق خود بگوید فلان چیز را بردار بفقیر بده بلکه شایسته آنست که خود بدهد و در اصل بیرون کردن صدقه از مال خود شریک نکرد و احتمال
دارد که دست واسطه بمنزله دست سائل باشد چه هرکس نوع وکالتی از فقیر دارد که هر جا تواند چیزی برای او تحصیل کند و دست وکیل دست موکل
است و عمده مجاهده مالیه دل کندن از آن و از دست دادنست و بعد از رسیدن بدست واسطه علقه منقطع و چنانست که بمجلس رسیده و احتمال
دارد که دادن بواسطه در جائی باشد که واسطه را در گرفتن آن و دادن بغیر اعتقاد خیر و رجای ثوابی نباشد بجهتی یا بمقداری آن فقیر در نظرش یا گیرنده را
ضرری رسد هر چند عرضی باشد از گرفتن از آن واسطه یا دهنده را بر اطلاع آن واسطه ضرری باشد و بالجمله نبودن واسطه جامع شروط و احتمال
میرود که دادن بواسطه در جائی باشد که آن واسطه امانتر باشد از صاحب مال بمورد انفاق و طبقات مردم از غنی و فقیر و عالم و جاهل و متعفف
مدلس و عاجز و مضطر و نظائر ایشان و تواند صدقه را بمحل محبوب خداوند تعالی رساند چه در اینصورت متعین است دادن بواسطه چنانچه در باب
پنجم بیان کردیم و احتمال دارد که دادن بواسطه در آنجا باشد که تحصیل خلاص بی آن میسر نشود **باب دوازدهم** هر صدقه که انسان
میدهد هر کس برای هر فایده و غرضیکه در نظر گرفته یا برای نفس خود است یا برای محبوب عزیزی که گرامی است در نزد او و متوقف بحسب ظاهر اصلاح
بسیاری از امور معاد و معاش او بوجود و سلامتی او چون معلم ناصح و والدین و فرزند و عیال و اخوان و امثال ایشان مثلا در حالت مرض یا سفر
یکی از ایشان صدقه میدهد بجهت صحت و سلامتی او و خیر آن بالاخره راجع میشود بخود او چه صحت عالم سبب سلامتی دین او است و سلامتی فرزند باعث
باعث قلت یا برطرف شدن زحمت و کلفت او است و چون برهان عقل و نقل و وجدان هیچ نفسی عزیزتر و گرامی تر نیست از وجود مقدس
حضرت امام عصر روحنا و روح العالمین فداه بلکه محبوبتر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان ضعف و نقصان و در اعتقاد سستی و
خللی است چنانچه باسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود ایمان نیاورده احدی از شما تا اینکه بوده باشم من و اهل
بیتم محبوبتر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعمت
ظاهری و باطنی تمام موجودات از پرتو وجود آن وجود مقدس و از ضیاء او است و چون ناموس عصر و مدار دهر و منیر آفتاب و ماه و صاحب این
قصر و بارگاه و سبب سکون زمین و حرکت افلاک و رونق دنیا از سمک تا سماک حاضر در قلوب اخیار و غائب از مردمک ابصار در این اعصار حضرت
حجت علیه السلام است و جامه صحت و لباس عافیت اندازه قامت آن نفس مقدس و شایسته قد آن ذات اقدس است پس بر خود پرستان که تمامی
اهتمام شان در حفظ و حراست خویش است چه رسد با آنکه جز آن مقدس کبیر الآیه هستی و سزاوار عافیت و تن درستی نداشند لازم و متحتم است که
... و غرض اهم ایشان از خنک زدن بدامان هر وسیله و سببی که برای بقای صحت و استجلاب عافیت و قضاء حاجت و دفع بلیت مقرر
... دعا و تضرع و تصدق و توسل سلامتی وجود آن وجود مقدس روحنا فداه باشد و بر متتبع در مضامین ادعیه و تعقیب نمازها و ماه مبارک
... پوشیده نیست که ائمه طاهرین علیهم السلام ... اهتمام و تاکید فرموده اند در دعا برای حفظ و ... و طول عمر و
نعم الهیه دنیویه و اخرویه بلکه سالها قبل از ولادت آن مولود مبارک خود در عقب نماز و سایر اوقات چنین میکردند و سبقت در وسیله
بیان دعا و صدقه نیست و شاید تاثیر احسن بیش باشد و از اینجا است که سید جلیل صاحب کرامات علی بن طاوس رحمه الله در کتاب کشف
المحجه بعد از وصایای بسیار بفرزندش و اهتمام که در راستی در موالات آنجناب میگوید و مقدم دار حوائج آنجناب را بر حوائج خود در وقتی که
نماز حاجت میکنی و صدقه از جانب او ده بر صدقه از جانب خود و از هر که عزیز است نزد تو و دعا برای او را پیش از دعای ...
و مقدم دار آنجناب ... [illegible]

بر تو و احسان او را ببو و عرض کن حاجات خود را باو در هر روز دوشنبه و پنجشنبه از جهت **وهو** در کتاب ...
برای صدقه دادن وقت سفر کردن ذکر کرده چنین فرموده اللّهم ان هذه لک و منک و هی صدقة عن مولانا ...
فرجه و صلی علیه و بین یدی اسفاره و حرکاته و سکناته فی ساعات لیله و نهاره و صدقة عمن یعنیه
امره و ما لا یعنیه امره و ما یضمنه و ما یخلفه الخ و این عمل عملی است جلیل که اهل دانش از بزرگی قدرش باید ...
باب سیزدهم در شمه از حاصل فضل صدقه بکلامی خوش و بیانی دلکش که ضبطش سهل و حفظش آسان و سزاوار است ...
آن در سویداء مکنون جنان و نوشتنش بر رخسار حور جنان **بدانکه** خداوند کریم منان با عمل صدقه کاری کند چنانچه وعده فرموده که نکرده
با هیچ کار نیک آنسان و آن هشت مرحله است از مراتب لطف و احسان که با صدقه کند از روز دادن تا زمان رسیدن بجزای آن **اول**
اخذ **دوم** حفظ **سیم** تنمیه **چهارم** تزکیه **پنجم** اعلان **ششم** مدح **هفتم** مباهات **هشتم** مکافات **اول** اخذ یعنی گرفتن چنانچه
فرموده الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم ایا ندانستید
که خداوند است که قبول میکند توبه را از بندگان و میگیرد صدقات را و اینکه خداوند است پذیرنده مهربان و این از فضایل خاصه صدقه است
چنانچه **در** تفسیر عیاشی مرویست که حضرت سجاد علیه السلام چون عطا میفرمود بسائل میبوسید دست سائل را پس کسی پرسید چرا چنین میکنی فرمود
زیرا که صدقه میافتد بدست خداوند پیش از دست بنده و فرمود نیست چیزی مگر آنکه موکل است با و ملکی مگر صدقه پس بدرستیکه می افتد بدست
خدا **و نیز** آنجناب روایت کرده که فرمود من ضامنم بر پروردگار خود که صدقه نمیرسد بدست بنده تا آنکه برسد بدست خدا و بس آن آیه را خواند
و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ چیز نیست مگر آنکه موکل شده براو ملکی مگر از صدقه پس آن میرسد بدست خدا و بر
این مضمون اخبار بسیار و پاره از آن سابقا ذکر شد و خواهد آمد **دوم** حفظ چه انسان بر هر چه ترسد از اموال از تطرق حوادث و وقوع در
مهالک آسمانی و زمینی چون بخداوند بسپرد و بحضرت مقدسش بسپرد بدادن صدقه و انفاق بر اهلش آنها را نگاه میدارد و از آن مهالک نجات
داده در روز حاجت بآن باو برمیگرداند چنانچه گذشت در شرط دهم از باب ششم در خبر سفر جناب صادق با آن تجار و نیت دادن صدقه و
حفظ از اشرار **و در** تفسیر امام علیه السلام مذکور است که چون انسان از دادن زکوه کوتاهی کند خداوند میفرماید ای بنده من آیا مرا بخیل نسبت
دادی یا مرا متهم داشتی یا گمان میکنی من عاجزم توانا نیستم برآنکه بر هم بتو رد و است برگرد بتو روزیکه بوده باشی محتاج ترین محتاجها اگر بدهی زکوة را
و در تفسیر شیخ ابو الفتوح و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هیچ مال بصدقه و زکوة نکاهد **سیم** تنمیه یعنی تربیت
کردن و ترقی دادن چنانچه خداوند میفرماید یمحق الله الربوا و یربی الصدقات زایل و تباه گرداند خدای مالی را که از ربا حاصل آید
و زیاد کند و افزونی دهد صدقات را **و در** تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود خداوند میفرماید نیست چیزی مگر آنکه
موکل کردم باو کسیرا که قبض کند آنرا غیر از من جز صدقه ... بدرستیکه بخودی میگیرم آنرا بدو دست خود گرفتنی حتی اینکه مرد یا زن بصدقه ... خرما
یا پاره خرمائی ... تربیت میکنم آنرا برای او چنانچه ... کره ... بزرگتر خود را پس ملاقات میکند او را روز قیامت و حال آنکه مانند
کوه احد و بزرگتر از احد است **و ایضا** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود بدرستیکه خداوند تربیت میکند برای یکی از شما
صدقه را چنانچه تربیت میکند یکی از شما فرزند خود را تا آنکه ملاقات کند او را روز قیامت و او مثل احد است و در خبر دیگر بر این مضمون بمثل فرموده
و گذشت از تفسیر شیخ ابو الفتوح که ترازوی کسیرا ... از طاعت سبک باشد پس چیزی چون کوه احد در کفه حسناتش نهند سنگین میشود و بحیرت ...
... و از حالش پرسد خدای تعالی فرماید این آن نیم خرما است که تو فلان روز برای من بصدقه دادی من آنرا برای تو پرورانیدم تا بوقت
در ماندگی تو را فریادرس باشد **و نبوی** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود بآن خدائی که جان من با مر او است که هیچ

بنده

بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال و خدا تعالی جز حلال نپذیرد و بر آسمان نشود الا صدقه پاک و الا آن صدقه در دست خدای می‌نهند
خدای از او بستاند آن را و می‌پروراند چنانچه یکی از شما کره اسبی را پرورانده تا یک لقمه که از برای خدای داده باشد مانند کوه عظیمی شود آنگاه خواند الم
یعلموا ان الله الآیه **چهارم** تزکیه و آن اگرچه چند معنی است که همه آنها در اینجا موجود است چون تطهیر چه خداوند پاک میکند صدقه را از جمیع
ضرر و مفاسد و الم که دارا است چون خواست که رد کند و تنمیه چنانچه گذشت الا آنکه مقصود در این عنوان با نتیجه کردن و ثمر است و فواید غیر متناهیه
بیرون آوردن است از آن و این غیر تنمیه است چه مقصود از او ترقی دادن شخص صدقه است بمقدار استعدادی که دارا است و آبیاری که از او میشود چون
حبه که درخت شود و لقمه که کوهی گردد و غرض از این بیرون آوردن درختان دیگر است مثلا از شاخه و حبه آن درخت و هم چنین درختان دیگر از
نتایج آن پس یک صدقه هزار صدقه شود مثلا چنانچه در آنجا یک مثقال هزار مثقال میشد پس تنمیه بزرگ کردن کوچک است و تزکیه زیاد کردن کم است
و این در صدقه علم و کلمه حق بسیار ظاهر و باهر است چنانچه مکرر اشاره بآن شد **و در** تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که شخصی هدیه آورد خدمت مجتبی
علیه السلام پس فرمود کدام محبوبتر است نزد تو بدل او بیست ضعف که بیست هزار درهم میشود یا مفتوح نمایم برای تو بابی از علم که مقهور کنی بآن فلان
ناصبی را که در قریه تو است و رهایی و نجات دهی بآن ضعفا اهل قریه خود را و اگر بهترین این دو را برگزیدی من هر دو را برای تو جمع میکنم و اگر پست
را اختیار کردی تو را مخیر میکنم در گرفتن هر کدام که خواستی پس گفت ای فرزند رسول خدا ثواب من در مقهور کردن آن ناصبی و نجات دادن آن ضعفا
از دست او باندازه بیست هزار درهم است فرمود بلکه بیشتر است از دنیا بیست هزار هزار مرتبه پس گفت ای فرزند رسول خدا پس چگونه برگزینم پست تر را
بلکه اختیار میکنم بهتر را کلمه که مقهور کنم بآن دشمن خدا را و دور کنم او را از اولیاء خدا پس حضرت فرمود نیک برگزیدی و آن کلمه را با او آموخت و باو
داد بیست هزار درهم پس رفت و آمد در او عاجز گردانید از جواب و خبر او بآنجناب رسید چون حاضر شد فرمود ای بنده خدا هیچکس نفعی نبرده
مانند نفع تو و احدی از دوستان تجارت نکرده مانند تجارت تو کسب کردی مودت خداوند را اولا و مودت محمد و علی صلوات الله علیهما را
ثانیا و مودت طیبین و طاهرین از آل ایشان را ثالثا و مودت ملائکه را رابعا و مودت برادران مؤمن خود را خامسا پس کسب کردی بعدد هر مؤمنی و کافری
چیزی را که آن بهتر است از دنیا هزار هزار مرتبه پس گوارا باد تو را **پنجم** اعلان یعنی ظاهر کردن خداوند آنچه را انفاق کرده در پنهانی برای ملاء
اعلی از ملائکه و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و مؤمنین و آن اعلان علاوه بر تشریف و احترام سبب شود برای محبت آنجماعت و دعا و
استغفار و شفاعت و در این عصر که در میان خود بسیار شده که کسی بر آستانی و غیره بنیت صدقه داد و احسانی کرد پس خداوند آن را ظاهر نمود و
آیه در نقش نازل فرموده که تا روز قیامت آن را خوانند و آن نیکی را یاد کنند **ششم** مدح و ستایش خداوند بنده ضعیف را بجهت دادن
چیزی از مال او به بندگانش و این خود کافی است در فضل صدقه بلکه هر چه غیر از او باشد در مرتبه اش پست تر است چه مدح بی نهایت نشود بعد از
مقام رضا چه در بیان باشد و در آیات شریفه آنقدر از انفاق کننده و صدقه دهنده مدح فرموده و با سامی مختلفه و اوصاف شریفه ذکر فرموده
که عقول حیرت است ایشان را **متقین** شمرده و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت
للمتقین الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و در صفات متقین فرموده و مما
رزقناهم ینفقون **و صادقین و ابرار** دانسته لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب
و لکن البر من آمن تا اینکه فرموده و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین
و فی الرقاب و در آخر آیه است اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون **محسنین** نام نهاده ان المتقین ...
کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون و فی اموالهم
حق للسائل و المحروم **و مفلحین** فآت ذا القربی حقه و المسکین و ابن السبیل ذلک خیر

للذین یریدون وجه الله و اولئک هم المفلحون **و صالحین** دانسته و انفقوا من قبل ان یاتی
احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین **و با اولی الالباب** نسبت
داده انما یتذکر اولوا الالباب الذین یوفون بعهد الله تا آنجا که فرموده و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة
هشتم مباهات کردن خداوند است بشخص صدقه دهنده بر ملائکه و سایر عباد چنانچه **محمد بن صدقه** روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام
فرمود بشخصی از اهل ارمنیه در ضمن خبری که گذشت و هر کس بجای آورد آنچه بر او لازم است یعنی از تفرقه نگذاشتن میان خود و برادران مؤمن در جان و
مال مباهات میکند خداوند بسبب او ملائکه خود را و مباح میکند بر او بهشت خود را و مباهات در اینجا بهمان معنی است که شایسته ذات مقدس
حضرت باریتعالی است و در جاهای بسیار استعمال فرموده چنانچه **در مواعظ** رسول خدا صلی الله علیه و آله است باو ذر ای ابوذر پروردگار
تو مباهات میکند ملائکه را به نفر مردی که صبح کند در بیابان بی آب و گیاهی پس اذان و اقامه گوید و نماز کند پس میفرماید خداوند بملائکه نظر کنید بسوی بنده
من نماز میکند و نمی بیند او را غیر از من کسی پس فرود می‌آیند هفتاد هزار ملک و نماز میکنند در عقب او و استغفار میکنند برای او تا فردای آن روز و مردی
که برخیزد در شب و تنها نماز کند پس بسجده رود و در سجده بخوابد پس خداوند میفرماید نظر کنید بسوی بنده من که روح او نزد من است و جسد او در
طاعت من در سجده و مردی که در جهادی باشد و رفقای او فرار کنند و او ثابت بماند و مقاتله کند تا کشته شود **و در** وصایای آنجناب بعبد الله
ابن مسعود است که ای پسر مسعود دوزخ برای کسی است که مرتکب حرامی شده و بهشت برای آنکه واگذاشته حلال را و بر تو باد بزهد پس بدرستیکه این از
چیزی است که مباهات میکند خداوند باو ملائکه را و اقبال میکند بر وی برحمت خود بر تو و صلوات میفرستد بر تو جبار **و بالجمله** اصل مباهات غلبه
کردن بر دیگری است بشمردن چیزی از محاسن و مفاخر باشد و خداوند بلقبی با ملائکه درباره او سخن گوید و مدح و ستایش نماید که پنداری ملائکه در
مقام مغالبه و مخاصمه و خداوند چون در مقام جواب بتعداد محاسن و مفاخر خود یا آنچه بستگی دارند بآن ذات مقدس تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا **هشتم** مکافات در دنیا و برزخ و قیامت و بهشت باقسام و مراتب در درجات و انواع منافع دنیویه و اخرویه از جاه
و شرف و نیکنامی و محبت در قلوب بندگان و توجه ایشان بسوی او و از ایشان کسب کمالات کردن بقول و فعل و حال و کثرت اعتبار بی
اعتباری دنیا و عظم نعم عظیمه حضرت واهب العطایا و غیر اینها که بگذر و از هفتاد بلکه از هفتصد و شاید در آیه شریفه مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و الله یضاعف لمن
یشاء اشاره باین مطلب و ذکر جمله از آنها شد چنانکه گذشت و خداوند تعالی مکافات کند بملاحظه کمی و بی قابلیتی و پستی آن چه در عوض سه قرص
نان بمسکین و یتیم و اسیر مدح نماید بسوره چون هل اتی که ورد زبان تمام ملائکه و مؤمنین است و مکافات کند بانچه ذکر فرموده از اقسام
نعمت و دفع کبریت و در آخر باز اشاره نمود که و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا و گذشت بروایت شیخ طبرسی که
این آیات جاریست درباره هر مؤمنی که این کار را بکند برای خداوند عز و جل **و مناسب است** ختم این باب بذکر خبری که دارا است فایده
لطیفه برای بسیاری از اقسام صدقه **سید جلیل** شهیر ابن قاسم حسینی عاملی جزینی در کتاب اثناعشریه روایت کرده از کتاب لب
اللباب که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد پس گفت آیا رخصت میدهی مرا که آرزو کنم مرگ را فرمود مرگ چیزیست که چاره از آن
نیست و سفریست دراز که سزاوار است برای آنکه آهنگ او کرده بردارد با خود ده هدیه گفت چیست آن هدیه‌ها فرمود هدیه عزرائیل و هدیه قبر و هدیه
منکر و نکیر و هدیه میزان و هدیه صراط و هدیه مالک و هدیه رضوان و هدیه پیغمبر و هدیه جبرئیل و هدیه خداتعالی **اما** هدیه عزرائیل پس چهار چیز است راضی
کردن خصمان و قضای نمازهای فوت شده و شوق بسوی خداتعالی و آرزوی مردن **و** هدیه قبر چهار چیز است ترک نمیمه و استبراء از بول و قرائت
قرآن و نماز شب **و** هدیه منکر و نکیر چهار چیز است راستی گفتار و ترک غیبت و حق گفتن و فروتنی برای هر کسی **و** هدیه میزان چهار چیز است خاموش کردن

و ورع راست و رفتن بجماعت و خواندن یکدیگر بسوی مغفرت خداوند و هدیه صراط چهار چیز است اخلاص عمل و حسن خلق و کثرت ذکر خداوند
و تحمل آزار و هدیه مالک چهار چیز است گریه از ترس خدا و صدقه پنهانی و ترک معاصی و نیکی بوالدین و هدیه رضوان چهار چیز است صبر بر مکاره
و شکر نعمت و انفاق مال در طاعت خداوند و حفظ امانت در وقت یعنی کردن نماز که امانت بزرگ خداوندی است در وقت و هدیه پیغمبر صلی الله
علیه و آله چهار چیز است محبت آنجناب و پیروی سنتش و محبت اهل بیتش علیهم السلام و حفظ زبان از ناسزا و بهتان و هدیه جبرئیل چهار چیز است
کم خوردن و کم گفتن و مداومت تهجد و هدیه خدایتعالی چهار چیز است امر بمعروف و نهی از منکر و نصیحت خلق و مهربانی بر هر کسی **باب**
چهاردهم در فضل اعانت سلسله جلیله سادات اگرچه عنوان این بابها و فصول مقامات آن شرح منافع و شروط و اقسام صدقه
بود که واجب آن بر سادات عظیم الشأن حرام و بعضی اقسام مستحبه بر همه یا بعضی از ایشان مکروه و باقی جایز پس محدودی در ذکر ایشان در سلک
گذشتگان نبود چرا احترام آن سلسله علیه از گذاشتن اسم صدقه بر احسان و اکرام که بایشان شود چه این لفظ در مقابل خمس که مختص بایشانست ذکر
شده در مقام ذکر اعانت بایشان مگر این کلمه را استعمال فرمودند بلکه در بسیاری از اخبار صدقه زکوتی وارد ... و صدقه چرکهای مردم است
و فرمودند خداوند منزه فرمود نفس خود و رسولش و اهل بیت رسولش را از آن پس فرمود صدقات از آن فقرا و مساکین و سایر اصناف است
که در قرآنست بلکه نهی فرمودند از صدقه بر مؤمن که آنچه را بمؤمن میدهند صدقه نباشد چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که کسی عرض کرد
یا رسول الله کیست مستحق زکوة فرمودند مستضعفین از شیعه محمد و آل محمد علیهم السلام که قوت نگرفته بصیرتشان در دین و اما آنکه قوت گرفته بصیرتش
در دین و نیکو شد معرفتش در دوستی اولیاء خدا و دشمنی دشمنان او پس این برادر شما است در دین و چسبیده تر است بشما از پدران و مادران
مخالفین پس بایشان ندهید زکوة و نه صدقه زیرا که دوستان و شیعیان ما از ما اند مانند یک جسد حرام است بر جماعت ما از زکوة و صدقه و لیکن چه
میدهید برادران با بصیرت خود همان نیکی است و بلند دارید قدر ایشان را از زکوة و صدقات و منزه دارید ایشان را از آنکه برسد بایشان
چرکهای شما آیا دوست میدارید یکی از شما که بشوید چرک بدن خود را آنگاه بریزد آن را بر بدن برادر مؤمن خود بدرستیکه چرک گناهان بزرگتر است از
چرک بدن پس چرکین نکنید بدان برادر مؤمن خود را و بالجمله فضل رعایت و احسان بر این طایفه بزرگ و عظیم و ثواب آن جسیم و اخبار وارده
در تاکید و ترغیب آن بسیار و حکایات دیدن خیرات بزرگ از اعانت کردن بایشان بیشمار و ما در اینجا بذکر چهل عدد از هر دو صنف قناعت
میکنیم **اول** در کتاب شریف صحیفة الرضا علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چهار نفرند که من شفیعم برای ایشان روز
قیامت هر چند بیایند با گناهان اهل زمین اکرام کننده ذریه من و برآورنده حاجتهای ایشان و کوشش کننده در کارهای ایشان چون ناچار شوند
بآنها و دوستدار ایشان بدل و زبان **دوم** در آنجا از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود هرکه نیکی کند بیکی از فرزندان عبد
المطلب و او آن شخص را مکافات نکند بآن کار در دنیا پس من مکافات میکنم او را فردا چون ملاقات کند مرا روز قیامت **سیم** در تفسیر
امام علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه رعایت حق خویشان پدری و مادری خود را کند داده میشود باو در
بهشت هزار درجه که دوری مابین هر درجه بقدر دویدن اسب چابک لاغر میان است که صد سال بدود و یک درجه آن از نقره باشد و درجه دیگر
از طلا و درجه دیگر از لؤلؤ و درجه دیگر از زمرد و درجه دیگر از زبرجد و درجه دیگر از مشک و درجه دیگر از عنبر و درجه دیگر از کافور بهشت و این
درجات از این اضافه ... فرمود کسیکه رعایت حق قرابت خویشان محمد و علی صلوات الله علیهما نماید داده میشود او را از فضل و مراتب درجات
... قدر زیادتی فضل محمد و علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او **چهارم** در نسخه امام حسین علیهما السلام فرمود بر تو باد باحسان
بر خویشان ابوین دینی تو محمد و علی ع اگرچه ضایع نموده باشی رعایت خویشان پدر و مادر نسبی خود را بپرهیز و اجتناب کن از ضایع نمودن خویشان
... خویشهای پدر و مادر نسب خود از جهت آنکه شکر کردن اقارب آنحضرت بسوی ابوین دینی تو محمد و علی ع نفع تو را بیشتر

داده و از شکر کردن اقارب نسبی نزد پدر و مادر تو بجهت آنکه خویشان ابوینی تو هرگاه شکر کنند تو را نزد محمد و علی علیهما السلام باندکی از قبیل نظر توجهی
که ظاهر کنند آن ابوین دینی برای تو بر طرف میکند از تو گناهان ترا هر چند پری ما بین زمین باشد تا عرش و بدرستیکه اقارب ابوین نسبی تو چون شکر
تو را کنند نزد ایشان و حال آنکه تو ضایع نموده باشی حق خویشان ابوین دینی خود را نفع ندهند و دفع عذاب از تو نکنند بقدر فتیلی
که مثل است میان عرب در حقارت و آن پوست دقیقی است که میان شکاف هسته خرماست **و علی بن الحسین** علیهما السلام فرمود که حق قرابات
ابوین دینی ما محمد و علی علیهما السلام و حق محبین ایشان احق است از حق خویشهای پدر و مادر نسبی ما زیرا که ابوین دینی ما راضی میتوانند نمود
از ما ابوین نسبی ما را و ابوین نسبی ما نمیتوانند ابوین دینی ما را که محمد و علی است خوشنود کنند از ما **و محمد بن علی** علیهما السلام فرمود که
کسی که بوده باشد ابوین دینی او که محمد و علی علیهما السلام است بهتر نزد او و خویشان او اکرم باشند نزد او از ابوین نسبی او و خویشان ایشان
گفته خدایتعالی در حق ایشان که تفضیل دادی بهتر را بحق خودم قسم که میگردانم تو را افضل و اختیار نمودی تو آن چیز را که اولی بود باختیار نمودن
بحق خودم قسم که میگردانم تو را در دار قرار خود و هم صحبتی اولیاء من اولی است **و جعفر بن محمد** علیهما السلام فرمود که هر کس که مقدورش
نباشد که قضای حق قرابات ابوین دینی و ابوین نسبی خود هر دو بکند بجهت آنکه قضای حق قرابت هر یک مانع باشد از قضای حق دیگری پس مقدم
دارد حق قرابت ابوین دینی خود را خدای عز و جل مقدم میفرماید در روز قیامت چنانچه مقدم داشت قرابات ابوین دینی خود را مقدم دارید او را ابوی
جنات من پس نیکو یاد میشود فوق آنچه آماده شده بود برای او از درجات هزار هزار ضعف او **و موسی بن جعفر** علیهما السلام فرمود در
حالیکه به آنحضرت عرض نمودند که برای فلان کس هزار درهم بود پس مال باد و عرض نمود که هر دو را میخواست سرمایه او گنجایش خرج بدین هر دو را نداشت
پس گفت کدام یک از این دو متاع انفع است برای من گفتند مر او را که این متاع زیادتی دارد بخش بر آن متاع هزار چندان حضرت فرمود آیا
چنین نیست که لازمست در این صورت آنمرد را بنا بر مقتضای عقل خود که اختیار نماید افضل را گفتند آری فرمود پس چنین است برگزیدن قرابت ابوین
دینی تو یعنی محمد و علی علیهما السلام افضل است ثوابش باکثر از آن زیادتی زیرا که فضل او باندازه فضل محمد است و علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او
و کسی بجناب **رضا** علیه السلام عرض کرد که آیا خبر ندهم تو را بزیانکاری که از نفع و سرمایه دور مانده فرمود آنکس کیست عرض کردند فلانکس که فروخت
دینارهای خود را بدراهم که بعوض آن گرفت پس برگرداند مال خود را از ده هزار دینار بده هزار درهم حضرت فرمود بمن بگوئید که این مرد ده هزار اشرفی
خود را میفروخت بهزار درهم آیا چنین بود که تخلف نمودن او از نفع و حسرت او اعظم بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندهم شما را بکسی که تخلف از ربح
و حسرت او اعظم از این باشد گفتند آری فرمود بمن بگوئید اگر مردی هزار کوه از طلا میداشت و بهزار حبه از درهم مغشوش میفروخت آیا چنین بود
که تخلف نفع او عظیم تر و حسرت او اعظم از این خواهد بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندهم شما را بسخت تر از این در تخلف و بزرگتر از این در حسرت گفتند
آری فرمود کسی که مقدم دارد در نیکی و احسان قرابت ابوین نسب خود را بر قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام زیرا که فضل خویشان محمد
و علی علیهما السلام که ابوین دینی او یند بر خویشهای پدر و مادر نسب او افضل است از فضل هزار کوه بر درهم مغشوش **و محمد بن علی** علیهما السلام
فرمود کسی که اختیار کند قرابات ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام را بر قرابات ابوین نسبی خود خدایتعالی اختیار نماید او را در
روز قیامت در حضور خلایق و مشهور سازد او را بخلعتهای کرامات خود و شرف او را ظاهر سازد بر بندگان جز کسیکه مساوی باشد با او
در فضایل یا افضل او **و علی بن محمد** علیهما السلام فرمود بدرستیکه از جمله تعظیم جلال خداوندیست برگزیدن قرابت ابوین دینی خود
که محمد و علی علیهما السلام اند بر قرابات ابوین نسبی خود و بدرستیکه از جمله استخفاف بجلال خداست برگزیدن قرابات ابوین نسبی خود بر قرابات
ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند **و حسن بن علی** علیهما السلام فرمود مردی عیالش گرسنه بودند پس از خانه
در آمد که چیزی بیابد و قوتی برای ایشان تواند خرید پس درهمی که تحصیل کرده بود آن نان و خورشی خرید در اثنای راه گذشت بر دو مرد

زنی از خویشان محمد و علی علیهما السلام دیافت ایشان را که گرسنه بودند پس گفت که ایشان سزاوارترند باین درهم از خویشان من پس آن نان و خورشرا بایشان داد و ندانست که چه عذری برای اهلش آورد پس آهسته راه میرفت و فکر میکرد که ناگاه قاصدیرا دید که در تفحص است او او را می طلبد پس او را نشان دادند نزد او آمد و نامه باو داد که از مصر آورده بود با پانصد اشرفی در کیسه و گفت این بقیه مال پسر عم تواست که در مصر متوفی شده و از او صد هزار اشرفی مانده که بر تجار مکه و مدینه است و عقار بسیار و اضعاف این مال در مصر دارد پس آن پانصد اشرفیرا از او گرفت و بر عیال خود توسعه داد و در همان شب که بخواب رفت رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام را در خواب دید که باو گفتند چگونه دیدی توانگر ساختن ما ترا چون برگزیدی قرابت ما را بر قرابت خود و بعد از آن نماند احدی در مکه و نه در مدینه از آنها که پسر عم او از آنها طلب داشت از وجه صد هزار اشرفی مگر آنکه محمد و علی علیهما السلام بخواب او آمدند و باو گفتند که اگر صبح ردّ ننمودی حق فلانرا که از میراث پسر عم او مانده باو میرسانی فیها و الا ما در همانوقت ترا هلاک میسازیم و مستاصل کنیم و ازاله نمائیم نعمتها را که خدا بتو داده و ترا از حشمت و بزرگیت می اندازیم پس آن قرض داران علی الصباح آنچه بر ذمه ایشان بود برداشته نزد او آوردند تا آنکه جمع شد در نزد او تمام آن صد هزار اشرفی و نماند در مصر احدی از آن بدهکاران که در نزد او مالی بود از آن شخص مگر آنکه حضرت محمد و علی علیهما السلام در خواب او آمدند و تهدید او را امر نمودند که بفرستد تعجیل که او را مقصد و باش دل او را ادا نماید آنگاه محمد و علی علیهما السلام با آن مرد گفتند که ایثار قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله کردی و آن گاه باو فرمودند چگونه دیدی احسان خداوند را نسبت بخود بتحقیق که ما امر کردیم کسانی را که در مصر اند که ... میخواهی که بفرمائیم حاکم آن شهر را که عقار و املاک ترا بفروشد و قیمتهای آنها را از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری و بدل آن هرچه خواهی در اینجا ضیع خریداری نمائی گفت بلی میخواهم پس محمد و علی علیهما السلام بخواب حاکم مصر آمدند و امر نمودند که عقار او را بفروشد و قیمت آنرا از زر سابق باو برساند پس آوردند برای او از آنمال سیصد هزار اشرفی و چنان شد که از متمول ترین که متمول تری از او در مدینه نبود پس باز رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب او آمد و فرمود ای بنده خدا آنچه شد جزای تو بود در دنیا بر برگزیدن تو قرابت من را بر قرابت خود و هر آئینه عطا میکنم بتو در آخرت بعوض هر حبه از آن مال هزار قصر در بهشت که کوچکترین آن قصرها بزرگتر است از دنیا و اما در فضل پس جای فرو ریختن یکی از آن بهتر است از دنیا و آنچه در او است **چهارم** کلینی و شیخ طوسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود کسیکه بیکی از اهل بیت من نیکی کند من جزا باو دهم و او را امید هم در روز قیامت **پنجم** صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای خلایق ساکت شوید زیرا که محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن میگوید پس ساکت میشوند خلایق پس برمیخیزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و میگوید ای گروه خلایق هر کس که از او در نزد من نعمتی یا منتی یا نیکی باشد پس برخیزد تا مکافات کنم او را پس میگویند خدای تو پدران ما و مادران ما چه نعمت و منت و نیکی است برای ما بلکه نعمت و منت و نیکی مر خدا را است و رسول او را بر جمیع خلایق پس بایشان میفرماید بلی هر کس جای داده یکی از اهل بیت مرا یا باو نیکی کرده یا پوشانیده او را از برهنگی یا سیر کرده گرسنه ایشان را پس برخیزد تا او را مکافات کنم پس برمیخیزند مردمانیکه چنین کرده اند پس ندا می آید از جانب خداوند تبارک و تعالی که ای محمد ای حبیب من قرار دادم مکافات ایشان را برای تو پس جای ده ایشانرا در بهشت هر جا که میخواهی پس جای میدهد ایشانرا در وسیله محلیکه محجوب نباشند از محمد و اهل بیت او علیهم السلام **ششم** مفید ثانی پسر شیخ طوسی در امالی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس کار نیکوئی کرده بمردی از فرزندان من پس او را مکافات نکرد پس منم مکافات کننده مر او را بر آن صله نیک **هفتم** ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس اراده کرده که توسل جوید بسوی من و اینکه بوده باشد از او در نزد من نعمتی که بجهت آن شفاعت کنم او را روز قیامت پس احسان کند باهل بیت من **هشتم** ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس صله دهد یکی از اهل بیت من بقیراطی من مکافات میکنم او را بقیراطی و صدوق در امالی چنین نقل کرده که فرمود کسی

که برساند بیکی از اهل بیت من در اینجا بقیراطی پاداشش و جزا میدهم او را در روز قیامت بقنطاری **نهم** قطب راوندی در خرایج و ابن شهر آشوب در مناقب روایت کرده اند از هشام بن الحکم که گفت مردی بود از ملوک اهل جبل و هر سال خدمت جناب صادق علیه السلام میرسید در موسم حج پس حضرت او را در یکی از خانهای خود در مدینه فرود میآورد و در آمدنش بحج و منزل کردنش بخانه آنجناب طول کشید پس ده هزار درهم بآنجناب داد که خانه بخرد برای او و رفت بسوی حج چون برگشت گفت فدایت شوم خریدی برای من خانه فرمود آری و قباله آورد که نوشته بود در او بسم الله الرحمن الرحیم این چیزیست که خریده آنرا جعفر بن محمد برای فلان پسر فلان جبلی خریده خانه در فردوس حد اول آن رسول الله و حد دوم آن امیر المؤمنین علیه السلام و حد سیم حسن بن علی علیهما السلام و حد چهارم حسین بن علی علیهما السلام چون آنمرد خواند گفت راضی شدم خدا مرا فدای تو کند پس حضرت فرمود من گرفتم آن مال را و متفرق کردم در اولاد حسن و حسین علیهما السلام و امید دارم اینکه قبول کند خدا از تو و جزا دهد ترا بهشت را پس آنمرد بخانه اش برگشت و آن قباله با او بود پس مریض شد بمرض موت چون وفاتش نزدیک شد جمع کرد اهل خود را و قسم داد ایشانرا که آن قباله را با او بگذارند پس چنین کردند با مداد آن که قوم بر سر قبرش رفتند دیدند قباله را بر روی قبر که نوشته بود در او وفا کرد برای من و الله جعفر بن محمد بآنچه گفت **دهم** شیخ صدوق در امالی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون روز قیامت شود جمع کند خداوند خلق اولین و آخرین را در یک مکانی پس فرو میگیرد ایشانرا تاریکی شدیدی پس تضرع و زاری میکنند بسوی پروردگار خود و میگویند پروردگارا برطرف کن از ما این تاریکی را حضرت فرمود پس پیدا میشوند گروهی که پیش روی ایشان نور روشنائی میدهد پیش پیش ایشان چنانچه روشن کند زمین محشر را پس میگویند اهل محشر ایشان پیغمبرانند پس میآید ندائی از جانب خداوند که ایشان پیغمبران نیستند پس میگویند اهل جمع که ایشان ملکانند پس میاید بایشان ندائی از جانب خداوند که نیستند ایشان ملائکه پس میگویند اهل محشر که ایشان شهدایند پس میآید ندائی از جانب خداوند که نیستند ایشان شهداء پس اهل محشر میگویند شما چه کسانید پس میگویند مائیم علویون ما از ذریه محمدیم ما اولاد علی بن ابیطالبیم که ولی خدا است مائیم مخصوصان بکرامت خداوندی مائیم ایمن از عذاب و مطمئن که از اهل بهشتیم پس میاید ایشانرا ندائی از جانب خداوند عز و جل که شفاعت کنید در حق دوستان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس شفاعت کنند ایشان و شفاعت ایشان پذیرفته شود **یازدهم** شیخ منتجب الدین علی بن عبید الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن بابویه قمی برادرزاده صدوق در آخر اربعین و شیخ شاذان بن جبرئیل در کتاب فضائل و سید ضامن مدنی در تحفة الازهار و صاحب وسیلة المآل با سانید متعدده روایت کرده اند از ابراهیم بن مهران که گفت در همسایگی ما در کوفه مردی بود فاطمی کنیه او ابو جعفر و از خوش معامله بود در معامله و هرگاه شخصی علوی نزد او میرفت و چیزی میخواست منع نمیکرد اگر قیمت آنرا داشت میگرفت و گرنه بغلامش میگفت بنویس این مبلغی است که گرفته از ما ... علیه السلام و بر دایتی بنویس چیزی را که علی علیه السلام گرفته و باقی ماند آنمرد بر اینحال مدتی مدید تا آنکه فقیر و معسر شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر میکرد پس هرگاه می یافت یکی از بدهکاران خود را که زنده است کسی نزد او میفرستاد که آن مال را از او بگیرد و اگر میدید که وفات کرده و چیزی ندارد ... پس در این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر میکرد که ... پس ... گذشت ... و بر او کرد ... علی بن ابیطالب علیه السلام پس مرد فاطمی بجهت سخن او ... چون شب در آمد در خواب دید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که با او بود حسن و حسین علیهما السلام که ... آن حضرت ... پس حضرت بایشان فرمود کجا است پدر شما پس امیر المؤمنین علیه السلام جواب داد که اینک حاضرم یا رسول الله و از پشت سر آن حضرت بود پس حضرت باو فرمود چه شده ترا که نمیدهی حق این مرد را گفت یا رسول الله این حق او است در دنیا که آورده ام فرمود بده باو پس داد بآن مرد کیسه از صوف سفید و فرمود این حق تو است پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بگیر آنرا ... و بخود چیزی را که نزد تو است ... آنمرد ...

گفتم بیداری یا در خواب گفت بیدارم گفتم چراغ را روشن کن پس روشن کرد چون نظر کردم هزار اشرفی در آن بود پس آن زن گفت امرد انظار برس
فقر تو را او انداخته باشد که فریب داده باشی بعضی تجار را و مالش را گرفته باشی گفتم نه والله ولیکن قصه چنین است پس خواست دفتری را که
حساب در آن بود پس دید که نیست در آن آنچه نوشته بود بر علی بن ابیطالب علیه السلام نه کمی و نه زیادی و در روایات اختلافی بود در کلمات
یکی از آنها اکتفا نمودیم **دوازدهم** احمد بن الفضل بن کثیر در کتاب مسیذ المال نقل کرده از کتاب توثیق عری الایمان که او
روایت نموده از ابی الحسن علی بن ابراهیم بن عثمان دقاق که گفت وارد شد بر من روزی فقیری علوی از فرزندان حسین بن علی علیه السلام پس
گفت صد من آرد بمن بده گفتم قیمت آن را حاضر کن گفت نیست با من چیزی بنویس بر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس آنچه خواست دادم
و نوشتم قیمت آن را بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس شنیدند علویین این قضیه را پس می آمدند و سؤال میکردند و من میدادم پس می گفتند بنویس بر
جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پیوسته بایشان می دادم تا آنکه نماند برای من چیزی پس روزگاری بسر بردم با سختی و تنگی آنگاه رفتم خدمت
سید عمر بن یحیی العلوی و عرضه داشتم آن خطوط را بر ایشان و شکایت نمودم باو از پریشانی و سختی پس جوابی نداد چون شب شد دیدم پیغمبر
صلی الله علیه و آله را در خواب و با او بود علی بن ابیطالب علیه السلام پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن فرمود ای ابو الحسن مرا می شناسی گفتم آری تو
محمد صلی الله علیک و سلم فرمود پس چرا شکایت از من کردی و تو معامله با من کردی گفتم یا رسول الله فقیر شدم پس حضرت فرمود اگر معامله کردی با
من در دنیا بدهم بتو و اگر معامله کردی با من در آخرت پس صبر کن که من نیکو بدهکاری هستم پس مرد سخت جزع کرد و از خواب بیدار شد و گریه می
کرد پس بیرون رفت بسوی کوهها و صحراها چند روزی گذشت که او را مرده یافتند در غار کوهی پس او را برداشتند و دفن کردند پس در آن
شب هفت نفر از صلحای کوفه او را در خواب دیدند که براق بود و حله‌ها از استبرق داشت و در باغستان بهشت راه میرفت پس باو گفتند تو ئی ابو الحسن
گفت آری گفتند چگونه رسیدی باین نعمت گفت هر که معامله کند با محمد صلی الله علیه و آله میرسد بآنچه من رسیدم بدانید که من رفیق رسول الله
صلی الله علیه و آله شده ام این نعمت را بمن داد نه بجهت صبر من **سیزدهم** باز در آنجا از کتاب مذکور نقل کرده که گفت علی بن عیسی وزیر که
من احسان میکردم بعلویه و اجرا میداشتم برای هر یک در سال در مدینهٔ طیبه آنمقدار که کفایت کند طعام و لباس او را و کفایت کند عیالش را و
این کار را در وقت آمدن ماه رمضان میکردم تا سلخ او و از جملهٔ ایشان شیخی بود از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام و من مقرر داشته بودم برای
او هر سال پنجهزار درهم و چنین اتفاق افتاد که من روزی در برستان عبور میکردم پس دیدم او را که مست افتاده و قی کرده و بگل آلوده شده
و او در بدترین حالی بود در شارع عام پس در نفس خود گفتم من میدهم این فاسق را در سال پنجهزار درهم که آن را صرف کند در معصیت خداوند
هر آینه منع میکنم مقرری امسال او را چون ماه مبارک داخل شد حاضر شد آن شیخ در نزد من ایستاد بر در خانه چون رسیدم باو سلام کرد و
مرسوم خود را مطالبه نمود گفتم نه و اکرامی نیست برای تو مال خود را بتو نمیدهم که صرف کنی در معصیت خداوند آیا ندیدم تو را در برستان که مست
بودی برگرد منزلت و دیگر نزد من میا چون شب شد پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که مردم در نزدش مجتمع بودند پس پیش رفتم اعراض نمود
از من پس بر من دشوار آمد و مرا بد گذشت پس گفتم یا رسول الله با من چنین میکنی با کثرت احسان من بفرزندانت و نیکی من بایشان و دوری از
من بر ایشان پس مکافات کردی مرا که اعراض نمودی از من فرمود آری چرا فلان فرزند مرا برگرداندی از در خانه ات به بدترین حالی و نا امید
کردی او را و جائزه هر ساله اش را بریدی پس گفتم چون او را بر معصیتی قبیح دیدم و قضیه را نقل کردم و گفتم جائزه خود را منع کردم تا اعانت نکرده
باشم او را در معصیت خدا تعالی پس فرمود تو آن را بجهت خاطر او میدادی یا برای من گفتم بلکه برای تو فرمود پس میخواستی بپوشانی برای او آنچه از
او سر زد بجهت خاطر من و اینکه از اولاد من است گفتم چنین خواهم کرد با او باکرام و اعزاز پس از خواب بیدار شدم چون صبح شد فرستادم برای
آن شیخ چون از دیوان مراجعت کردم و داخل خانه شدم امر کردم که او را داخل کردند و حکم کردم بغلامم که بیاورد نزد او ده هزار درهم در دو کیسه

گفتم

و گفتم با او اگر بجهت چیزی کم آمد مرا خبر کن و او را خوشنود برگرداندم چون بعضی خانه رسید برگشت نزد من و گفت ای وزیر چه بود که سبب شد امروز
دیروز و مهربانی امروز تو و مضاعف کردن عطیه من گفتم خیر خیر چیزی نبود برگرد بخوشی گفت والله برنمیگردم تا از قصه مطلع نشوم پس آنچه در خواب
دیدم باو گفتم پس اشک از چشمش ریخت و گفت نذر کردم نذر واجبی که دیگر عود نکنم بمثل آنچه دیدی و هرگز چیزی مثل معصیتی نکردم و محتاج نکنم جد خود را که با
تو حاجت کند پس توبه کرد و توبه اش نیکو شد **چهاردهم** نیز در آنجا حکایت کرده از مقریزی از علامه سراج بن فهد مکی که جمال محمد بن
بن خالد مکی نقل کرد از بعضی قرّاء که قرائت میکرد بر سر قبر امیر تیمور لنگ بعد از مردنش در شیراز که من هر وقت با قرّاء حاضر میشدم قرائت قرآن میکردم
چون خلوت میشد میخواندم **خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه** تا آخر آیات و بسیار تلاوت میکردم این آیات را تا اینکه شبی در خواب دیدم پیغمبر
صلی الله علیه و آله را که نشسته و تیمور لنگ در پهلوی آنجناب است پس راندم او را و گفتم رسیدی تا اینجا ای دشمن خدا خواستم دستش را بگیرم و برخیزانم از
پهلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت فرمود بگذار او را که ذریه مرا دوست پس ترسان برخاستم و ترک کردم آنچه را که در خلوت میخواندم **پانزدهم**
در ... در عمدة الطالب ... نقل کردند از ابی الحسن نصر الله بن عنین شاعر دمشقی مشهور
که او با مالی و قماشی بسمت مکه میرفت پس بعضی از سادات اشراف از بنی داود که در وادی صفرا منزل دارند بیرون آمدند و آنچه داشت از او
گرفتند و او را زخم زدند پس نوشت قصیده بسوی ملک عزیز طغتکین پسر ایوب که والی یمن بود و برادرش ناصر که سلطان بود در شام اقامت
داشت و او را طلبیده بود و بجهت اقامت در سواحل که در دست فرنگیان بود و او فتح کرد و گرفت آنها را و در آن قصیده ابن عنین او را
بر غبت کرده از سواحل و ترغیب نموده او را در یمن و تحریض کرده بر آن اشراف گذشته و اول آن قصیده این است اعیت صفاة
فذاک المصقع اللسنا   من خلص الزبد ما ابقی لک اللبنا   وما توید بجسم لا حیاة له   وجزت فی
الجود وحد الحسن والحسنا   تا اینکه گفته   ولا تقل ساحل الافرنج افتحه   فما یساوی اذا قایسته عدنا
ان اردت جهادا فارو سیفک من   قوم اضاعوا فروض الله والسننا   طهر بسیفک بیت الله من دنسا
وما احاط به من خسته وخنا   ولا تقل انهم اولاد فاطمه   لو ادرکوا آل حرب حاربوا الحسنا
این ابیات اگر مقابله شود سواحل فرنگیان برابری نکند با عدن و اگر میل بجهاد داری پس سیراب کن شمشیر خود را از قومیکه ضایع کردند فرایض
و سنن خدا را و پاک کن بشمشیر خود خانهٔ خدا را از کثافت و دنائت و لغو و مگو که ایشان فرزند فاطمه علیها السلام اند چه اگر آل حرب را درک
میکردند با امام حسن علیه السلام جنگ میکردند چون قصیده را تمام کرد در خواب صدیقهٔ طاهره علیها السلام را دید که در خانهٔ کعبه طواف میکرد
پس سلام کرد بر آنحضرت جواب نداد او را پس تضرع نمود و تذلل کرد و از گناه خود که مستحق این اعراض شده سؤال کرد پس حضرت این ابیات را
انشاد فرمود   حاشا بنیّ فان الموکلهم   من خسته تعرض اوو من خنا   وانما الایام فی غدرها   وفعلها السوء
اساءت بنا   فتب الی الله ومن تقترف   اثما بنا یا من جنا   ابن ابیه من ولدی والجل   مجعل کل التبعات
عدا النسا   فاکرم العین لمصطفی احمد   ولا تهن من آله اعیننا   فکل ما نالک منهم غدا   تلقی به فی الحشر
مستا ذنبا   ابن عنین میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هولناک و عافیت یافته بودم از تمام زخم و دردیکه داشتم پس آن ابیات را
نوشتم و حفظ کردم و توبه کردم بسوی خدا و نذر از آنچه گفته بودم و قطع کردم آن قصیده را و در مقام معذرت بر آمدم و این ابیات گفتم   عذرا
الی بنت نبی الهدی   تصفح عن ذنب محب جنا   وتوبة تقبلها من اخی   مقالة توقعه فی العنا
والله لو قطعنی واحد   منهم بسیف البغی او بالقنا   لم اره ما یفعله سیئا   بل اننی فی الفعل قد احسنا
و این قصیده مشهور و مسطور است در دیوان ابن عنین و ذکر کرده آن را با ورامی در کتاب تنبیه الخواطر **شانزدهم** ...

سید جلیل [illegible] از کتاب [illegible] و در کتاب [illegible] منقول است که در شهر بلخ مردی علوی بود و او را چند دختر [illegible] بود پس
آن مرد وفات کرد [illegible] از خوف شماتت دشمنان [illegible] پس از شدت گرسنگی [illegible]
[illegible] دختران [illegible] قوت ببرد پس دید رئیس بلد که نشسته و جمعی در دور او گرد آمده [illegible]
برای او بدی کار خود [illegible] که ایشان علویاتند رئیس گفت گواه بیاور که شما براستی علویاتید علویه گفت من در این بلد غریبم و شاهدی ندارم
خداوند تعالی و رسولش آگاهند که من راست میگویم پس ملتفت او نشد علویه از نزد او برگشت [illegible]
شکسته [illegible] گفت شاید برای [illegible] پیش رفت
و خبر داد او را از حال خود و دختران و آنچه میان او و رئیس بلد گذشت و اینکه دختران در مسجدند و چیزی ندارند که قوت کنند پس خادم خود را [illegible]
کرد و گفت بخاتون خود بگو که جامه خود را بپوشد پس بیرون آمد آن زن و با او بود کنیزان [illegible] پس با او گفت با این زن برو بمکان مسجد و بردار دختران او را
و بیاور بخانه پس با او آمده دختران [illegible] برایشان [illegible] ایشان را [illegible] پوشانید و از
فاخرترین فرشها برایشان فرش کرد و از لذیذترین طعامهای نیکو برایشان حاضر کرد پس نشستند علویات با آن زن صحبت میکردند بخواب رفتند
تا آنکه با مردان خود مسلمان شدند چون بنصف شب شد رئیس بلد که مسلم بود در خواب دید که گویا قیامت برپا شده [illegible] افراشته شده بر سر
رسول خدا و در آن هنگام قصری دید از زبرجد سبز و زمرد و لعل و دره و یاقوت سرخ گفت پس گفتم یا رسول الله برای کیست این قصر پس از من
اعراض فرمود گفتم یا رسول الله چرا از من اعراض نمودی آیا من مسلم موحد نیستم از امت تو فرمود شاهد حاضر کن گفتم خدا و رسولش داناترند پس فرمود
آیا تو بفرزندم نگفتی شاهد بیاور این قصر مال آن مرد است که علویات دختران در خانه او بیند پس گفتم او مجوسی است فرمود او نخوابید مگر آنکه با اهل بیتش
مسلمان شدند گفت پس بیدار شدم ترسان و هراسان گریه میکردم و بر رخسار خود طپانچه میزدم و بیرون آمدم جستجو میکردم از خانه مردی که علویات
در او بودند تا اینکه رسیدم بآنجا پس [illegible] ایشان را نزد او پس قصد کردم که بگیرم ایشان از نزد او گفت وای بر تو ترا با این راهی نیست مرا با سلام
خود دختران قسم بخدا که من و اهل بیتم نخوابیدیم مگر آنکه مسلمان شدیم بر دست ایشان پس مکرر التماس کردم و هزار اشرفی باو دادم گفت والله
[illegible] هزار هزار اشرفی [illegible] آن از درهم [illegible] خود نخواهی [illegible] خضوع و تذلل میکردم
[illegible]
[illegible] برکت قدم دختران رسول خدا صلی الله علیه وآله و دیدم جد ایشان را در خواب و او میگفت [illegible] این قصر [illegible]
[illegible] تو است بجهت آنچه با فرزندان من کردی و شما در بهشت خواهید بود و خداوند [illegible] مؤلف گوید که
[illegible] در کشف الیقین [illegible] حکایت [illegible] نقل کرده [illegible]
واقعه [illegible] از ذکر آن اعراض کردیم [illegible] در کتاب [illegible] ابن ابی جمهور احسائی و تحفة الازهار سید ضامن
بن شدقم بن علی بن الحسن النقیب [illegible] از سید علی [illegible] در تذکرة الخواص سبط ابن الجوزی و در [illegible] احمد بن حنبل [illegible] کشف الیقین
علامه حلی اعلی الله مقامه منقول است که عبدالله بن مبارک پیوسته حج میکرد یکسالی و سالی دیگر جهاد میکرد [illegible] پنجاه سال برای کار [illegible]
داشت پس بیرون رفت در بعضی سالها که نوبت حج بود برای خریدن متاع سفر و تدارک حج و با او بود پانصد اشرفی [illegible] متوجه بازار شتر فروشان
کوفه شد که شتری برای سفر حج بخرد پس در راه علویه را دید که در مزبله مشغولست بکندن پرهای مرغ [illegible] مرده و آنرا پاک میکرد عبدالله گفت نزد او
آمدم و پرسیدم [illegible] گفت ای مرد آیا نخوانده قول خداوند را که میفرماید وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ [illegible]
[illegible]

و ترا پس تعجب کردم از حسن استحضار و نیکی گفتارش گفتم بحق خدا و جدت محمد و علی علیهما السلام که مرا مطلع کن و حقیقت امر را بگو گفت مرا بحق
دادی قسم خود بجهت کشف کردن [illegible] علام الغیوب ستار العیوب کشاف الکروب و غفار الذنوب پس گفتم
تو را قسم دادم و از تو [illegible] مگر آنکه راستی خبر خود را بمن بگوئی گفت ای عبدالله ملجأ و ناچار گردانیدی مرا که ظاهر کنم حال پنهان خود را نزد تو
بدانکه من زن سیده علویه ام و چهار دختر کوچک سیده یتیم دارم و پدرشان در این نزدیکی وفات کرده و این روز چهارم است که برایشان
میگذرد که چیزی نخورده اند چون کار باضطرار رسید خوردن میته بر ما حلال است و من بغیر این مرغ مرده چیزی دیگر نیافتم میخواهم که این را پاک کنم برایشان
برم که بخورند این را دفع گرسنگی ایشان بشود عبدالله گفت پس با خود گفتم وای بر تو ای پسر مبارک کجا است [illegible] چنین فرصت [illegible]
که برساند بشفاعت جد او سید مخلوقات هنگام سؤال نزد صراط روزیکه فرار کند مرد از پدرش و مادرش و برادرش و رفیقش و پسرش روزیکه
نفع ندهد مال و نه اولاد مگر آنکه آید نزد خداوند با قلب سالم از مصائب ای علویه دامن باز کن بگیر آنچه خداوند بتو داده چنین کرد پس سرکیسه زر
گشادم و مجموع آن زرها را در دامنش ریختم پس علویه سر در پیش افکند و بود ملتفت من نمیشد و من رفتم بمنزل خود و ندیدم در خود هیچ حالت شوقی به
سوی حج در این سال و مراجعت نموده آماده کار [illegible] در شهر خود [illegible] در خانه خود تا اینکه حج کردند مردم و مراجعت نمودند پس بجهت
استقبال حاجیان و همسایگان و مصاحبان خود از شهر بیرون رفتم پس هر کس از ایشان را که ملاقات میکردم میگفتم که خدایتعالی قبول کند حج ترا و
پسندیده نماید سعی ترا او نیز بمن همین دعا [illegible] میگفت ای عبدالله آیا بخاطر داری که همراه ما بودی در فلان محل و فلان موضع و بسیار شده
گفتن مردمان این را پس متفکر شدم در کار خود از سخن ایشان و حج نکردن خود و تمام شب در این فکر بودم پس حضرت رسالت پناه را در خواب
دیدم که فرمود بمن ای عبدالله عجب مدار که تو رسیدی [illegible] درماندگان و اصلاح آوردی [illegible] فرزندان مرا پس خواستم از خدایتعالی که خلق
کند بر صورت فرشته را که حج کند برای تو هر سال تا روز قیامت پس اگر خواهی حج کن و اگر نخواهی مکن که او حج خواهد کرد برای تو [illegible]
ایضاً در تحفة الازهار مذکور است که سید ابوالحسن طاهر بن الحسین مردی بود عالم عامل و فاضل کامل با ورع و زهد و صلاح و تقوی جلیل القدر عظیم
الشأن بلند همت میان او و مردی خراسانی رفاقت و دوستی بود و خراسانی هر سال حج میکرد و بزیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله
می آمد و دویست اشرفی برای او می آورد و این [illegible] بود برای او در هر سال تا آنکه مردی بخراسانی برخورد و با او گفت تو مالت را ضایع میکنی
صرف میکنی در غیر محلش زیرا که طاهر صرف میکند آنها را در غیر طاعت خدا و رسولش و مکرر این سخن را با او گفت تا آنکه خراسانی را منصرف کرد از او
و مال را [illegible] در سال [illegible] چون [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله در خواب دید که با او
میگوید [illegible] قبول کردی [illegible] دشمنان او را و قطع کردی صله خود را و آنچه با او میکردی از نیکی قطع مکن [illegible]
[illegible] پس از خواب برخاست [illegible] تدارک سفر حج خود را کرد [illegible]
برداشت [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible] بزیارت حضرت مشرف شد رفت نزد طاهر و دست
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول
[illegible]
[illegible]
کردم خدای عزوجل را و شکر نمودم بر نعمت و احسانش [illegible]

بازبرخاست و دست و پای او را بوسید و التماس نمود که از او درگذرد بجهت گوش دادن بسخن دشمن در حق او و مال را تسلیم او کرد و احمد بن
فضل شافعی بعد از نقل این حکایت از کتاب توثیق عری الایمان از سید علی سمهودی گفته که این طاهر بن یحیی بن الحسن بن جعفر الحجة بن عبید الله
بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است جد اعلای مدینه منوره **نوزدهم** در جلد دوم تحفة الازهار مذکور
در ضمن احوال عالم جلیل سید مهنا بن سنان مدنی صاحب مسائل که از آیة الله علامه حلی رحمه الله نقل کرده از سید علی بن داود حسینی سمهودی
در جواهر العقدین بسند متصل از شیخ شهاب الدین احمد بن یونس القسطنطینی المغربی از بعضی مشایخ خود که گفت مردی از اعیان مغار بلاد خود عازم
حج و زیارت شد پس مردی از اهل خیر صد اشرفی باو داد و گفت باو دیگر این مبلغ را در مدینه برسان آنگاه بده بیکی از سادات اشراف بنی حسین
که نسبش صحیح باشد تا بوده باشد این خدمت صله از من بجد شان رسول خدا صلی الله علیه و آله روز فزع اکبر روزیکه نفع ندهد مالی و فرزندی
جز آنکه با دل سالم بحضور خدای آید چون آنمرد وارد مدینه شد از سادات بنی حسین و از صحت نسب ایشان پرسید باو گفتند شبهه در صحت نسب ایشان
نیست جز آنکه ایشان از شیعه و رافضیانند که خبر نمودند دشمن دارند اهل سنت را و علانیه سب میکنند و قاضی ... و امام ... از ایشان ا
دامر بلد در دست ایشان برای کسی مداخله در آن نیست گفت پس خوشم نیامد که این مال را بایشان دهم چند روزی گشت کردم در کار خود فکر
میکردم و در آنچه صاحب مال بمن وصیت کرده بود تا آنکه روزی بایکی از ایشان مجتمع شدم پس باو گفتم ای سید من اگر تو از اهل سنت بودی همانا
میدادم بتو آنچه با من است از مال و قدر آن فلان مبلغ است پس شکایت کرد بمن از شدت تنگی و کثرت اضطرار خود و خواست از من بعضی از
آنرا گفتم حاشا گفت هرگز نشود که بگردانم مذهب خود را بدنیای دنیه و از برای منت پروردگار غنی که مرا کفایت میکند پس رفتم و در آنشب در خواب
دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم میگذرند از صراط چون خواستم بگذرم امر فرمود سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام که مرا نگذارند پس مرا مانع
شدند پس استغاثه کردم کسی بفریادم نرسید پس دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را که می آید پس بآنجناب استغاثه کردم و گفتم یا رسول الله من از امت توام
و دختر منع کرده مرا از گذشتن پس حضرت بآن مکرمه فرمود چرا منع کردی او را گفت زیرا که او منع کرده روزی فرزند مرا پس حضرت التفات فرمود
بمن و فرمود چرا منع کردی روزی فرزندش را گفتم چون شیعه مذهب بود و اهل سنت را دشمن دارد و علانیه سب میکند صحابه را فرمود تو را که داخل
کرده میان فرزندان و اصحاب من پس ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم تمام مبلغ سپرده نزد خود را اگر چه ... اشرفی از مال خود بر آن
افزودم و رفتم بسوی سیده و مولای خود مهنا بن سنان و بوسیدم دستش را پس حمد و ثنای الهی بجای آورد بآنچه شایسته بود آنگاه فرمود این امریست
عجیب سوگند میدهم تو را آیا دیدی جدم رسول الله و جده ام فاطمه زهرا علیها السلام را امر کردند تو را که آنمال را بمن دهی بعد از آنکه مانع شدند
تو را از گذشتن صراط گفتم آری قسم بخدا چنین بود ای فرزند رسول خدا پس سید مهنا گفت اگر نمیدیدی ایشان را نمی آمدی نزد من و اگر نمی آمدی نزد من
من از سینه شک داشتی در صحت نسب مذهب من مثل آنکه ... است یعنی رسول خدا و صدیقه علیها السلام و ابو عبدالله محمد بن فرحون از سادات
این قصه را در ضمن ابیاتیکه بجو خطاب کرده درج نمود

	لاتک تمنع الاشراف هلبا		وتمدح ضدهم یا للعجاب
فقد قال الرسول مقال صدق	فلاتودونی فی صحابی	فمن الاشراف انمانحو ...	... الولادة والمصاب
الم یبلغک ان فتی اتاهم	وقد اعطی دراهم فی جراب	یقسمها علی الاشراف طرا	ویأتی بالجواب المستطاب
فلم یدفع لهم منها نقیرا	لزعم لایلیق بلی اللباب	رأی ان القیمة قد اقیمت	وان الجو اض ... السراب
وزهراء الرسول تقول ...	سوی من نسل ابی تراب	فاصبح ذا الجسد ... ویبکی	بکاء المستقیل ما کتباب
فهب مانلت فی الاشراف حقا	... ان ید ... کتاب	فحب الدین اولی بالترضی	وارجی للنعیم وللثواب
مهنا ...	...	فقد اتی علی القطان ...	بالفاظ ... عذاب

وانت ... ما ... من الشیع فی خیر ...
... بیت ... خیر النبی ... اما الوقت ...
بیست و یکم شمس الدین یوسف سبط ابی الفرج بن جوزی در کتاب تذکرة الخواص نقل کرده از کتاب ... که مردی ...
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب که با و میفرماید برو بسوی فلان مجوسی و باو بگو بتحقیق که ... مستجاب شده ... پس امتناع کرد
از ادای رسالت تا آن مجوسی گمان نکند که او باین وسیله خواسته خود را باو بنمایاند و از او فایده برد یا او را نزد آنمرد مسلمان ... و
اعتباری هست چون مرد مسلم با ثروت و مال ... پیغمبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مرتبه دوم و سیم که همان سخن را باو فرمود پس
بعد الصباح آمد نزد آن مجوسی در خلوت و گفت او که من رسول رسول خدایم بسوی تو و آنحضرت تو را پیغام میفرماید که آن دعا که برایم کرده
مستجاب شد مجوسی گفت آیا تو مرا میشناسی گفت بلی گفت پس من منکر دین اسلام و نبوت محمدم آمد گفت من ایزا میدانم و مع هذا او مرا
فرستاده بسوی تو بکرامت فرموده پس مجوسی گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و اهل و اصحاب خود را طلب
نمود و بایشان گفت که من تا حال در ضلالت بودم و حال بمذهب حق بازگشت کردم پس هر که اسلام آورد هر که از شما مسلمان شود
در دست او است از اموال من ... و هر که ابا میکند ... من ... از مال من باید دست بردارد پس همه آنقوم ... مسلمان
شدند و آن مجوسی را دختری بود که به پسرش تزویج کرده بود و تفریق کرد میان آنها آنگاه گفت آیا میدانی که آن دعا چه بود گفتم والله حال
خواستم از تو بپرسم گفت چون دخترم را بپسرم تزویج کردم طعامی ساختم و مردم را خواندم پس اجابت کردند و در همسایگی من جماعتی از سادات
فقرا بودند که مالی نداشتند پس من امر کردم غلام خود را که برای من حصیری در صحن خانه فرش نماید در این اثنا شنیدم که دختری بمادرش میگفت
... ایشان ... چون ایشان آن ... از
... ماند ... دختران گفت ... تا ... شد ... خدا ... بکند
با جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و باقی ... پس ... که باجابت رسید **بیست و دوم** هم در آنجا روایت
کرده از جدش ابی الفرج از ابن الخصیب که گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی در دیوان مشغول بودم که ناگاه خادمی صغیر از دو ...
سیده نزد من آمد و با او بود کیسه که در آن هزار اشرفی بود پس گفت سیده میگوید ترا که این زر را تقسیم کن در میان مستحقین ... از پاک
ترین مال من است ... ما ... آنانکه با ایشان ... تا آنکه بعد از این هر چه از اینمال بدستم آید صرف ایشان کنم ابن خصیب
گفت پس آمدم در رفقای خود ... کردم ... از ایشان پرسیدم ... سید ... تقسیم
کردم تمه آن باقی ماند نزد من تا نصف شب که ناگاه شخصی در خانه را زد پرسیدم کیست گفت فلان ... همسایه من بود پس ...
گفتم ... همسایه من است در و بمن بیاد زده پس رخصت دادم داخل شد پس باو گفتم مرحبا و پرسیدم از او که چه کار داری
گفت گرسنه ام پس باو یک اشرفی دادم آنگاه رفتم نزد زوجه ام گفت چه شخص بود که در این ساعت ... گفت
شد بر من شخصی از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و نبود نزد من چیزی که ... اشرفی ... آنرا گرفت ...
کرد و رفت چون بدر خانه رسید زوجه ام بیرون آمد و حال آنکه گریه میکرد و میگفت آیا حیا نمیکنی که ... مردی ... و ...
به او یک اشرفی میدهی و حال آنکه میدانی استحقاق او را بده تمام آنچه مانده باو ... و ...
... خواهم
پس نزد جده ... در این سخن بودیم که در خانه ...

می‌گفتند سیده نورانی قلبم پس ترسان و اندیشناک برخاستم و چون اندک راهی رفتم رسولان پی در پی میرسیدند تا مرا داخل شد و پس پرده سیده خادم بمن گفت سیده در پشت این پرده است پس شنیدم که گریه او بلند شده بود و میگفت ای احمد یعنی ابن الخصیب خدا تو را اجزای خیر دهد و زوجات را اجزای نیکو دهد در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود خدای تو را اجزای نیکو دهد و جزای خیر دهد زوجه ابن الخصیب را معنی این کلام چیست پس قضیه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد پس پردن خرسند و اشرفیها و جامه و گفت این از علوی و این برای زوجات و این از تو است و آنچه فرستاد معادل صد هزار درهم بود و پس مال را گرفتم و راه خود در او در خانه علوی قرار دادم پس در خانه را کوبیدم پس از اندرون خانه او از داد که بده آنچه با تو است ای احمد و بیرون آمد و او گریه میکرد پس از سبب گریه‌اش پرسیدم گفت چون در منزل خود داخل شدم زوجه‌ام بمن گفت این چیست که با تو است پس آگاهش کردم پس بمن گفت برخیز تا نماز کنیم و دعا کنیم در حق سیده و احمد و زنش پس نماز کردیم و دعا نمودیم آنگاه خوابیدم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که میفرمود شکر ایشان را بجای آوردم بر آنچه تو کردند در این ساعت برای تو چیزی می‌آورند قبول کن آن را

بیست و دوم در تاریخ قم تالیف حسن بن محمد بن حسن قمی که برای صاحب بن عباد نوشته در باب سیم از آن مذکور است که دل گشته از سادات حسینیه که نقیه آمد ابوالحسن الحسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق علیه السلام بود و از مشایخ قم روایت است که ابوالحسن شرب آشکارا کردی روزی بقصد برای احمد بن اسحق اشعری کرد و بسبب حاجتی که او را بود و احمد قمی وکیل و ثقه بود و چون ابوالحسن نزدیک سرای احمد رسید احمد او را راه نداد و او را از صحبت منع کرد ابوالحسن ملول و غمگین بمنزل خود مراجعت کرد بعد از آن احمد بن اسحق قصد خانه کعبه کرد و چون بسر من رای رسید دستوری خواست امام علیه السلام او را اجازت دخول نداد و او را از زیارت و صحبت خود منع کرد پس احمد متحیر شد و درماند و ملول است که بچه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع میکند احمد بسیاری سر بر آستانه آنحضرت نهاد و بسیاری بگریست و گفت ای نور دیده هر دو عالم و ای برگزیده اولاد آدم چه گناه از من صادر شده است که آنحضرت خود راه نمیدهد پس امام علیه السلام او را دستوری داد و فرمود ای احمد یاد داری که فرزند زاده ما ابوالحسن در شهر قم بدر خانه تو آمد و تو او را بار ندادی احمد بگریست و سوگند خورد که من او را از صحبت خود منع نکردم الا برای آنکه ترک شرب خمر کند و از آن توبه کند امام علیه السلام گفت ای احمد راست گفتی ولیکن باید حق سادات و علویه را بشناسی و ایشان را حرمت بداری در هر حالیکه باشند و بنظر حقارت در ایشان نظر نکنی که برزه‌مند شوی و زیانکار و از اهل زیان گردی چون احمد بن اسحق بقم مراجعت نمود سید ابوالحسن در صحبت جمعی بسیار از مردم بدیدن احمد رفت چون نظر احمد بر سید ابوالحسن آمد از جای برجست و پیش او باز دوید و بسیاری اعزاز و اکرام کرد تا او را در صدر بنشاند سید ابوالحسن چون این حالت بدیع و غریب دید از او سؤال کرد که در این مدت هرگز چنین لطف و ترحیب در باره من نکردی از این نوبت موجب چیست احمد قصه رفتن خود بصحبت امام حسن عسکری علیه السلام بسر من رای و منع کردن امام علیه السلام او را از صحبت شریف بسبب سید ابوالحسن باز گفت چون ابوالحسن این قصه بشنید بگریست و گفت امام علیه السلام تا بدین غایت حرمت ما میدارد پس روا نباشد که من بغیر رضای ایشان [illegible] پس گفت توبه کردم و بدرگاه حق تعالی [illegible] از افعالیکه از من صادر شده و از مباشرت آن پشیمانم و برخاست و بمنزل خود باز گردید و آلات شراب بشکست و [illegible] گرفت تا آنگاه که وفات کرد و جنازه او را بقبره بابلان دفن کردند

بیست و سیم ایضاً در آن کتاب روایت کرده از حسین بن [illegible] و او از برادر خود جعفر روایت میکند که او گفت در مدینه حضرت صادق علیه السلام گفتم که همسایه یکی از آل محمد علیهم السلام حقی بود و [illegible] دفع و مطل مینمود و بسبب آن سیدی از من و او را سخن درشت گفتم و من بر آن پشیمانم حضرت صادق علیه السلام فرمود آل محمد علیهم السلام را دوست دار و حقهای ایشان را بری گردانید و ایشان از اهل [illegible] که ایشان [illegible] و [illegible] و فروخته نباشد با ایشان

درشتی نکنید و ناسزا نگوئید **بیست و چهارم** و نیز در آنجا روایت کرده باسناد معتبر از ابی عبدالله که او فرمود که رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده است که زود باشد که من در قیامت از برای چهار طائفه و چهار صنف مردم شفاعت کنم اگر چه ایشان بمثل گناه همه دنیا بود اول کسیکه برای ذریت من شمشیر کشد و ایشان را نصرت و یاری دهد دوم مردیکه ذریت مرا در حال فقر و فاقه دستگیری کند بدانچه در دست او باشد از منال و منال سخاوت کند و با ایشان بخشش کند سیم مردیکه ذریت مرا بدل و زبان دوست دارد چهارم مردیکه ذریت من عاجز و درمانده باشند حاجتی از حاجات ایشان برآورد و در گذاردن حاجات ایشان سعی نماید **بیست و پنجم** عالم جلیل و حبر نبیل که نظیرش در عصر خودش برای او در تقوی و زهد نظیر و عدیل مرحوم آقا علی طهرانی مجاور نجف اشرف اعلی الله مقامه که در آخر صفر سنه ۱۲۹۷ مرحوم شد خبر داد مرا شفاهاً که والد مرحومم حاجی میرزا خلیل طبیب رحمه الله که سابقاً ذکری از او شد همیشه میگفت که وجود من و وجود اولادم همه از برکت علویه بود که در کربلای معلی منزل داشت پرسیدم چگونه بود سبب آن گفت پیش از آنکه عیال اختیار کنم در طهران بودم شبی در خواب مردی را دیدم که خوش صورت و شمایل بود و جامه سفید در بر داشت پس بمن گفت اگر قصد زیارت امام حسین علیه السلام داری پس تعجیل کن که بعد از دو ماه دیگر راه مسدود میشود بجهت که هرگز پرواز نخواهد کرد و در خاطرم زیارت [illegible] بیدار شدم مهیای زیارت مولای خود شدم [illegible] بزیارتش مشرف شدم و تاریخ خواب را ضبط کردم پس نگذشت از آنکه [illegible] کرده بود که راه مسدود شد پس دانستم که آن خواب راست و آنمرد در خبر یکه داد صادق بود و چون سید العلماء و المحققین [illegible] رياض از من معالجات نیکو دید در طلب توقف من مردم را بسوی من ترغیب میکرد پس مدتی ماندم و مردم بمن رجوع میکردند تا آنکه روزی در حجره خود نشسته بودم ناگاه زنی داخل شد با خادمه چون از مردم فارغ شدم و کسی نماند نزدیک من آمد و دست خود را بیرون آورد و دیدم نمانده در آن جز استخوان بجهت مرضی آنکه چون آن را مشاهده کردم طبعم منقبض شد و با خود گفتم این مرضی نیست که بتوانم او را علاج کنم [illegible] و بیرون رفت ظلم سوخت خادمه او را آواز دادم و پرسیدم این زن کیست گفت صاحب [illegible] از پدر و مادر علویه است و شوهرش علوی بود و او را از هند آورد و با مالی فراوان [illegible] آن را صرف کرد برای [illegible] خالی شده و مالی ندارد و باین مرض مبتلا شده که دیدی پس با خود گفتم نیکو میباید تا معالجه کنم پس آمد و شروع کردم در معالجه او [illegible] مسهلات و معالجه [illegible] و سایر بدنش که باین مرض مبتلا بود و شروع کرد گوشت روئیدن و مبتلا نمیشد که [illegible] تمام شد چنانکه گویا هرگز ندانسته این مرض [illegible] نزد من میآمد و چون مادر بطرز ننها یاری میکرد تا آنکه مدتی گذشت پس در خواب دیدم همان مرد را که خبر داد او را بسته شدن راه و آن مرد گفت [illegible] در زیارت ابی عبدالله که میگفت ای فلان مهیا شو برای سفر آخرت که نمانده از عمر تو مگر ده روز پس بیدار شدم از خواب ترسان و هراسان پس گفتم لا حول و لا قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون و گفتم این آخر ایام من است از دنیا پس در آخر روز تبی عارض شد سخت و شدید تا آنکه بستری شدم و علویه پرستاری میکرد مرا و آنچه حاجت داشتم [illegible] تا آنکه [illegible] احبای من جمع شدند در کنار من پس در آنهنگام که ایشان نظر میکردند بمن و من نظر میکردم بایشان که ناگاه دیدم خود را که منتقل شدم از حالی بحالی دیگر و از آنها که در دور من بودند احدی را ندیدم و من در آن عالم بودم که ناگاه دیدم دیوار خانه شکافته شد و دو نفر از آن [illegible] و یکی از آنها بالای سر من نشست و دیگری در زیر پای من و ایشان چیزی از بدن من [illegible] چیزی متعلق [illegible] تا آنکه [illegible] ایشان گفتند [illegible] علیهم السلام شفاعت کرد نزد خدا و مدت [illegible] بر تو [illegible]

برگشتم ... اهل آنجماعت را که در اطراف من دور دیدم که در تهیه اسباب مردن من هستند پس چشم خود را باز کردم ایشان مسرور شدند
و بشارت دادند که ناگاه علویه داخل شد و گفت بشارت باد شما را بشفای فلان زیرا که جدم حسین علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند در شفای
او گفتند چگونه دانستی گفت من رفتم نزد قبر جدم حسین علیه السلام پس تضرع کردم بسوی خداوند در شفای اینمریض و بآنجناب در شفاعت نزد خداوند
پس خواب بر من مستولی شد در خواب جدم حسین علیه السلام را دیدم پس گفتم یا جداه از تو میخواهم شفای فلان را فرمود فلان عمرش منقضی شده
گفتم ای آقای من من نمیفهمم این را شفای فلانرا میخواهم پس فرمود من خداوند را میخوانم پس اگر حکمت را در اجابت دید مستجاب خواهد فرمود آنگاه
دستهای مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و دعا نمود پس فرمود بشارت باد تو را بدرستیکه خدایتعالی دعای مرا مستجاب فرمود در
شفای فلانی جناب حاجی قدس سره میفرمود عمر والد در آنوقت بیست و هفت یا هشت سال بود و روز وفات قریب به نود سال داشت
و بهمین جهت میفرمود ای فرزند از برای علویات شان بزرگی است و من از ایشان عجایب دیدم و پاره ازان کرامات را نقل میکرد و خواهد
[illegible] از آن مرض شفا فرمود و از علمای مبرزین و از اطبای ماهرین یکی از ایشان مرحوم مرقوم بوده که از
[illegible] در زهد و تقوی و کرامت و حسن خلق و معاشرت و نمونه بود از خلص اصحاب ائمه علیهم السلام و کاملین علماء گذشته
در سفر و حضر رفیق با او مصاحبت کردم و اگر بخواهم صفات حمیده و عبادات و رفتار و حالات او را ذکر کنم از وضع کتاب بیرون خواهم رفت
[illegible] عالم ربانی و استاد رموز اخبار و اشارات قرآنی المولی الاجل جناب
آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله نقل نموده از یکی از ارحام خود که در نهایت تقوی و سداد و مواظب طاعات و عبادات و از اهل
[illegible] برابر برآورده در ضمن مراوده شرعی از خمس سادات و امانت
[illegible] که در خانه انداخته و منتظر زیاد شدن قیمتی با این تنگی و کثرت
[illegible] باید مخارج دیگر پیدا شود و پس از آن خمس گندم باقی مانده را دادن حسنی ندارد
چه حسب ظاهر مخارج تازه نیست و ما یحتاج خانه تا آخر سال مهیا پس با خود قرار دادم که اولا خمس گندم موجود را بدهم و باقی را الفرد الفرد
و قرض دادن [illegible] امتناع کردم که تا خمس این گندم را ندهم چیزی
نخواهم [illegible] سادات را که [illegible] حاضر کردم و حساب گندم که در میان کنده بود دیدم انستم پس
خمس آنها را بایشان دادم و رفتند آنگاه غذا خوردم علی الصباح در مسجد حاضر شدم و فریاد کردم که هر کس گندم میخواهد بخرید یا بقرض بگاه
آید هر دم از شنیدن این مژده خورسند و بسوی خانه شتافتند آنچه بود بقیمت وقت یا قرض که هنگام درو دهند بردند ظهر شد آمدم به
مسجد پس از ادای فریضه چون بسمت خانه برگشتم در راه دیدم جماعت اکراد آنقدر گندم آوردند که [illegible] در هر دم نمانده و از قیمت صحیح زیاد
از دو ثلث کاهیده پس شکر الهی بجای آوردم چون بخانه آمدم و مشغول حساب گندم فروخته و قرض داده شدم دیدم باندازه پیش از
دادن خمس است که گویا از آن کنده ناکه و زن گندم هر یک معلوم بود چیزی برداشته نشده و آنچه بسادات بردند نقصی در گندم بهم نرسید
دانستم که این کرامت باهره از خلوص امانت بآن ذریه طاهره بود **حکایت بیست و هفتم** عالم فاضل جلیل میرزا عبدالله اصفهانی
معروف بافندی تلمیذ علامه مجلسی در کتاب ریاض العلماء در ضمن احوال سید اجل امیر کمال الدین [illegible] الحسنی
الحسینی السلاحی الشامی ذکر نموده که او را کتابی است نامش ریاض الابرار در مناقب ائمه ابرار علیهم السلام و در آنجا روایت کرده از اربعین
از اربعین از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود هر که دید یکی از فرزندان مرا و بر او برنخاست برای او بجهت تعظیم پس بتحقیق که مرا جفا کرده و هر کس مرا
جفا کرده [illegible]

عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه به بیند یکی از فرزندان مرا و نه ایستد برای او ایستادن تمام یعنی راست نه ایستد بجهت تعظیم
او خداوند مبتلا میکند او را ببلائیکه نیست برای او دوائی **حکایت بیست و نهم** در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از
امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت میگوید خدایتعالی منم رحمن و او رحم است جدا کردم برای
او اسمی از اسم خود پس هر که نیکی کرد نیکی میکنم او را و هر که قطع کند آنرا قطع میکنم او را آنگاه علی علیه السلام فرمود آیا میدانید چیست این رحمی که
هر که او را وصل کند وصل میکند او را رحمن و هر که قطع کند قطع میکند پس کسی گفت یا امیرالمؤمنین تحریص فرموده خداوند باین کلمه هر قومی را باینکه
اکرام نمایند خویشان خود را و نیکی کنند ارحام خود را فرمود آیا ترغیب میکند ایشان را باینکه نیکی کنند ارحام کافر های خود را و اینکه
تعظیم کنند آنرا که خدای حقیر کرده و واجب نموده کوچک شمردن او را از کافرین گفتند نه ولیکن ترغیب نموده ایشان را بر صله ارحام مؤمنین
خود پس فرمود واجب کرده خدای حقوق ارحام ایشان را بجهة اتصال آنها به پدران و مادران ایشان گفتند آری ای برادر رسول خدا
فرمود پس ایشان در اینحال ادا میکنند حقوق پدران و مادران را گفتند آری ای برادر رسول خدا فرمود پس پدران و مادران ایشان جز
این نیست که غذا داده اند ایشان را از دنیا و نگاه داشته اند ایشان را از مکاره آن و آن نعمتی است زائل و مکروهی است که تمام میشود و رسول پروردگار
ایشان رانده است ایشان را بسوی نعمتی که زایل نمیشود و نگاه داشته از مکروه ابدی که تمام نمیشود پس کدام یک ازاین دو نعمت [illegible] جسیم
بزرگ تر ند گفتند نعمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگتر و جلیل تر و عظیم تر است فرمود پس چگونه رواست که ترغیب نماید برادا حق آنکه
حقش کوچک است و تحریص نفرماید برادا حق آنکه حقش بزرگتر است گفتند جائز نیست این فرمود پس در اینهنگام حق رسول خدا صلی الله علیه
و آله عظیم تر باشد از حق پدر و مادر و حق رحم او عظیم تر است از حق رحم آنها پس رحم رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی باشد بصله و عظیم تر باشد
در قطیعه پس ویل همه ویل برای آنکه قطع کند آنرا پس ویل همه ویل برای آنکه تعظیم نکند حرمت ایشان را آیا نمیدانید که حرمت رحم رسول خدا
صلی الله علیه و آله و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمت خدایتعالی است تا اینکه فرمود بدرستیکه رحمیکه مشتق فرموده او را از رحمت
خود بقول خود که منم رحمن و او است رحم رحم محمد صلی الله علیه و آله است و بدرستیکه هر مؤمن و مؤمنه از شیعیان ما او از رحم محمد است و
اعظام ایشان از اعظام محمد است صلی الله علیه و آله پس وای برآنکه سبک شمرد چیزی را از حرمت محمد صلی الله علیه و آله و خوشا حال آنکه
بزرگ شمرد حرمت او را و اکرام نماید رحم او را و آنرا وصل نماید **حکایت سی ام** در کتاب تحفة الازهار سید ضامن مدنی مذکور است که تقی عربی
حکایت کرده از یعقوب بن یوسف بن علی بن محمد مغربی که گفت حکایت کرد برای من شیخ عالم فاضل کامل زاهد عابد ابو عبدالله محمد بن فرخون
فارسی در روضه نبویه علی مشرفها السلام در سنه [illegible] که گفت من دشمن میداشتم سادات اشراف بنی حسین اهل مدینه را بجهت شدت تعصب
ایشان در مذهب خود و بغض ایشان اهل سنت را و سب کردنشان علانیه پس در خواب دیدم که در مسجد نبویم مقابل قبر شریف رسول خدا صلی الله
علیه و آله پس پیغمبر [illegible] ای ابو عبدالله محمد چه شده تو را که دشمن داری فرزندان مرا گفتم حاشا لله یا رسول الله دشمنی ندارم با ایشان نیست
که نا خوش دارم آنچه می بینم از شدت بغض ایشان با اهل سنت و آشکارا سب کردنشان صحابه تو را پس فرمود که تو را داخل کرده میان من و فرزندان
و اصحاب من و بر تقدیر صحت قول تو فرزند من عاق است آیا ولد عاق ملحق میشود به نسب پس گفتم بلی یا رسول الله و از تو عفو میطلبم پس بیدار شدم
از خواب ترسان و توبه کردم بسوی خدا همانساعت در نزد ضریح مقدس با اخلاص و نیت صادقه و ملاقات نکردم احدی از ایشان را
مگر آنکه بقدر استطاعت مبالغه میکردم در اکرام و اجلال و اعظام او و این شخص صاحب همان اشعار است که در حکایت نوزدهم گذشت
حکایت سی و یکم شیخ شهید اول در کتاب درة الباهرة من الاصداف الطاهره روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه اکرام
کند فرزندان مرا پس بتحقیق که مرا اکرام کرده و فرمود کسیکه دشمنی یا اهانت کند فرزندان مرا پس بتحقیق که دشمن داشته مرا کسیکه دشمن داشته مرا

پس تحقیق کردشمن داشته خدا و ندرا **سی و دوم** و نیز در انجاد در کتاب جامع الاخبار از آنجناب روایت کرده که فرمود دوست
دارید فرزندان مرا نیکو کار از برای خدا و بدکار از برای من و اینجر را سید العلماء المتبحرین میر سید احمد حسینی سبط محقق کرکی و خاله
زاده میرداماد و داماد او در منهاج الصفوی ذکر کرده و شیخ دولت آبادی از علماء هند در مناقب خود از فواید جلالیه نقل کرده
باین عبارت اکرموا اولادی الصالحون لله والطالحون لی چنانچه در فضائل السادات نقل کرده **سی و سیم**
شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده که شخصی از جناب صادق علیه السلام پرسید از معنی حی علی خیر العمل فرمود بهترین
عمل نیکی کردن بر فاطمه علیها السلام است و اولاد او **سی و چهارم** در جامع الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست
که فرمود که اکرام کنید یا گرامی دارید فرزندان مرا و نیکو بجا آرید روش مرا یا تحسین کنید و نیکو شمرید ادب مرا یا تحسین آداب با مردمان
نمائید **سی و پنجم** هم در آن کتاب از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود آمیزش مکن با احدی از علویین زیرا که اگر با ایشان
مخالطه و آمیزش کنی همه ایشان را مبغوض خواهی داشت ولیکن دوست دار ایشان را بقلب و هر آئینه بوده باشد دوستی تو ایشان را از
دور **سی و ششم** محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب مناقب از محمد بن کعب قرظی روایت کرده که گفت در
جحفه خوابیده بودم پس دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب پس رفتم خدمت آنجناب پس فرمود بمن که ای فلان مسرور شدم به
سبب آنچه میکنی از احسان باولاد من در دار دنیا پس گفتم که اگر ایشان را واگذارم پس بکی احسان کنم که بهتر از ایشان باشد پس حضرت
فرمود چون چنین است پس جزای عمل تو در عقبی با منست پس نزد آنحضرت طبقی بود که در آن خرماهای صیحانی بود پس از آنجناب طلب کردم از
آن خرما پس قبضه از آن بمن داد که در آن هیجده دانه خرما بود پس تعبیر کردم آنخواب را که من هیجده سال زندگانی خواهم کرد پس فراموش کردم این
خواب را پس روزی دیدم ازدحام مردم را در موضعی پرسیدم از مردم سبب ازدحام را گفتند حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
آمده پس دیدم آنجناب را که نشسته در آن موضعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در آنجا نشسته بود و پیش آنحضرت طبقی بود که در
آن خرماهای صیحانی بود پس طلب کردم از آن خرما از آنحضرت پس کفی از آن خرما بمن داد که در آن هیجده دانه بود گفتم به آنجناب که زیاده بمن ده
از آن فرمود اگر جدم صلی الله علیه و آله زیاده بتو داده بود ما نیز زیاده میدادیم **سی و هفتم** عالم فاضل متبحر بصیر سید محمد
اشرف بن سید عبد الحسیب بن عالم جلیل میر سید احمد بن سید زین العابدین عاملی اصفهانی در کتاب فضایل السادات که برای شاه سلطان حسین
صفوی نوشته و تاریخ اتمام آن ۱۱۰۳ است از بعضی کتب معتبره نقل کرده که در شهر بصره زن فقیره علویه بود و چهار دختر ننگ اختر داشت که همه از
غایت افلاس بخذلان سوء القضاء متلبس بلباس برهنگی و گرسنگی بودند پس داخل شد ایام عید بر آن ماتم زدگان صبیه سعیده صغیره او گریست و گفت
از غایت آرزومندی و نیاز ای مادر آیا کمانداری و میبینی که ما در این عید از نان جوی توانیم سیر شد پس مادر گریست و از غایت اضطرار از خانه
بیرون آمد که از جهة ایشان تحصیل نانی کند پس رفت بخانه قاضی بصره قاضی ابو الحسن بصری پس گفت ای قاضی من زن فقیره علویه ام و از برای من
چهار دختر جوان عریان است و این ایام ایام اجرای صدقات است پس نظر کن در امر ما و امر کن برای ما از بیت المال یا از وجوه بر آنقدر که دفع
شود بسبب آن عسرت و تنگی روزگار ما پس تحقیق که روز قیامت سؤال کرده خواهی شد از ما اگر حقوق ما اهل بیت را بعقوق مبدل سازی پس قاضی
از روی محبت و تکریم باو گفت که فردا بیا نزد من که پیشکشی و نیکوئی تو را روانه خواهم کرد چون علویه برگشت یکی از آن دختران گفت ایا در اگر قاضی
بتو چند درهم فقیره و هد چه خواهی خرید برای من مادر گفت باو چه میخواهی گفت قدری پنبه میخواهم که ریسمان کرده پیراهن بدوزم دختر دیگر گفت
من از آنوقت که پدرم وفات کرده آرزوی نان بازار دارم دختر صغیره گفت من یکقرص نان درست میخواهم بامداد دیگر مادر نزد قاضی رفت در
کوشه نشست تا مردم متفرق شدند بعد از آن گفت ای قاضی من آن زن علویه ام که دیروز وعده نمودی که بمن و دخترانم احسان کنی پس قاضی بانگ زد

برادامر کرد غلامان خود را که این سیده را بیرون کنند پس العلویه بیرون آمد گریان و نالان و شکسته خاطر و با حسرت و ناله میکرد و با زبان
فصیح و صوت ملیح و میگفت چه بگویم با فاطمه دختر کوچک و با زینب دختر بزرگ خود که امیدوار و منتظر منند و بچه روی برگردم بسوی ایشان و بچه
زبان عذر بخواهم پس گفت اللهم لا تخیب ظنی فانی رفعت الیك قصتی و منك سئلت حاجتی انك علی كل شیئ قدیر
ای سید من نا امید مگردان امید مرا بدرستیکه من بلند کردم بسوی تو قصه خود را و از تو سؤال نمودم حاجت خود را بتحقیق که تو بر همه چیز قادر و
توانائی پس در اینحال سید وک نام مجوسی مست لا یعقل سواره باو برخورد پس چون شنید صدای گریه و ناله آن سیده را گمان نمود در عالم
مستی که آن علویه بصدای بلند تغنی و سرود میسراید پس آن مجوسی گفت چه خوشست صوت تو و چه دردناک است قلب تو پس چه میشود تو را
سیده گمان کرد که او هوشیار و مسلمان و باو ترحم نموده است احوال خود را بازبان او گفت پس مجوسی بغلامان خود امر نمود که آن زن را برداشته
بخانه بیاورید چون بخانه رسید برای آن سیده صندوقی بیرون آوردند که در آن چهارصد اشرفی و پنج دست رخت بود و بآن سیده گفت
این برای تو و دختران تو است پس سیده بآن مجوسی دعا کرد و برگشت فرحناک بسوی دختران خود چون دختران آنها را دیدند مجوسی را دعا
کردند و گفتند ای آنکه حق احسان و نعمت بر ما داری ساکن گرداند خدا و ند ترا در قصرهای بهشت و تو عطا نماید فوز و رضوان و خدمتکار تو
گرداند در بهشت حور و ولدان و بگرداند تو را از اولیاء و محبین رحمن پس در همانشب قاضی در خواب دید که گویا داخل شد در فضای بوستانی
دلنظر در آورد قصرهای نیکو پس آمد که داخل آن قصور شود رضوان که حاجب بود مانع شد قاضی از سبب ممانعت پرسید رضوان فرمود این
از آن تو بود اگر به نیکوئی معاشرت کرده بودی با آن سیده و لیکن از تو گرفته شد و داده شد بسید وک مجوسی پس قاضی ترسان و هراسان از
خواب بیدار شد و فی الحال سوار شد و آمد تا در خانه سید وک و داخل شد براو و گفت چه عمل نیک در این ایام کردی مجوسی گفت هفت روز
است که مستم از آنچه میگوئی خبری ندارم که کاری کرده باشم قاضی گفت نه چنانست فکری کن و تأمل نما پس غلامان گفتند ای سید ما تو با آن
زن علویه در این ایام چهارصد اشرفی و پنج دست رخت دادی قاضی گفت میفروشی ثواب این عمل خیر را بده هزار اشرفی مجوسی گفت چه باعث
شده ترا بر این معامله گفت چون در خواب چنین و چنان دیدم مجوسی گفت هر عمل مقبولی گرانبها است هرگاه دانستم که عمل من مقبول شده مرا
ممکن آن نیست که آنرا بفروشم دست خود را دراز کن که من گواهی میدهم بوحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله پس بشهادتین گفتن
اسلامش نیکو شد و علویه را طلبیده بنصف مال خود را باو داد راوی اینحکایت گفت که این صنف مردم را خدای عز و جل آفریده برای جنت
و راحت نه برای خدمت و عبادت یعنی برای صنفی خاصی از عبادت که دادرسی درماندگان و برداشتن اضطرار بیچارگان باشد که از افضل
عبادات است **سی و هشتم** در کتاب جامع الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه فرمود که استخفاف مکنید بفقراء
شیعه علی علیه السلام و عترت او که مردی از ایشان شفاعت میکند در مثل و قبیله که ربیعه و مضرند **سی و نهم** و نیز در آنجا روایت
کرده از آنجناب که فرمود هر کس طعام بخورد با اولاد من حرام گرداینده خدایتعالی جسد او را بر آتش و ظاهر آنست که مراد این باشد که
اولاد آنجناب را بر سر طعام خود حاضر کند و با او طعام بخورد **چهلم** در کتاب فضایل السادات از بعضی کتب انساب نقل کرده که آن
جناب فرمود هر که نیکی کند بیکی از ذریه من پس او در درجه ما خواهد بود در بهشت همانا مقصود اصلی از این باب تحریص و ترغیب بر اعانت و
رعایت و احسان بذریه طاهره و سلسله علیه عالیه سادات عظیم الشان والدرجات بود نه شرح مقامات و خصایص و فضایل و مناقب
ایشان علیه چه آن بهتر از آن است که در این مختصر بگنجد و بسیاری از علمای متقدمین و متاخرین را تصانیف مستقله در این باب است و اتفق از آنها
در متاخرین سیادت الاشراف سید المحققین العظام سید حسین مفتی کرکی دخترزاده محقق ثانی است و اجمع آنها فضایل السادات سابق
الذکر است والله العالم **باب یازدهم** در مدح و ترغیب بر شرکت در صدقه و انفاقات بر هر عاقل هوشمندی که خوا

از هر قسم زاد آخرت توشه دارد از هر نوع من خیرات خوشه گیرد لازم کوچون آن پسند بعضی یا جماعتی مالی قسم کرده که در راه خدا نذر صرف
کنند و با جتماع در حضرت مقدسش هدیه برند بساختن مسجدی برای عابدان یا انبار آبی بجهت تشنگان یا قنطره و جسری در معبر مسافران
یا مقبره برای مردگان یا اصلاح راهی برای روندگان یا کاروانسرائی بجهت واماندگان یا مدرسه برای متعلمان یا قنات آبی در
بیابان و امثال اینها از محل آسایش مسلمانان بحوی کند که خود را با آن جماعت شریک کند و خویشتن را از جمله آن هدیه قرار دهد هر چند
بلند اشتن خشتی یا برداشتن مشتی از خاک باشد چه از فواید جلیله این خدمت و برکت توسل باین شرکت اگر شاید در میان آن جماعت
کسی باشد که بجهت صدق نیت و خلوص عقیدت یا پاکی مالش از قذارت شبهه و حرمت هدیه او در حضرت مقدس جنابش مقبول و پسندیده
و نامش در دفتر مقصدقین صادقین به ثبت رسیده شود و باقی آن هدیه یگانه که بشراکت آشنا و بیگانه بود و اگر رد شود از ساحت کرمش
دور که در یک معامله که باجتماع ایدی باجنابش کردند پاره را بخواند و بعضی را براند چه این عمل را از بندگانش ناخوش داشته با آن همه هوا
و هوس و لئامت و بخل چه رسد بکردگار جنابش که همه کرمست و فضل و چون قبول نماید از آن صدقه جزئی و مال کم که سرمایه شراکت بود نفع
کلی برد و حسنه عظیمی باو رسد چه هر چه شریک همه آنچه بدیگران دهند رسد و با آن قلت و نداشتن بسیاری از شرایط صدقه از فیض تام کامل
آن محروم نماند و این یکی از علت و اسرار شرکت در عبادتست در بسیاری از مواضع چون نماز که عمود دین و اعظم و اشرف عبادت جوارحی
مسلمین است و در شرع مقدس آنهمه تاکید و اصرار و ترغیب و وعده ثوابهای بزرگ رسیده بر اجتماع در اقامه آن و بپا داشتن آن به
جماعت یا پیشوائی که از اهل صلاح و سداد باشد چه در همه آن نمازها که شرکت در جماعت همه را بیکدیگر بسته شاید نمازی بدرجه قبول رسد
و از برکت آن از عیوب و مفاسد سایر نمازها در گذرند چنانچه جماعتی از علمای اعلام تصریح فرمودند بلکه بعضی از مفسرین و شیخ بهاء الدین در آخر
مفتاح الفلاح در نکته اینکه خداوند در سوره مبارکه حمد ایاك نعبد فرمودند بصیغه جمع که بنده میگوید ما پرستش میکنیم و حال آنکه مقام
مقام ذلت و انکسار است نه اظهار جلال و تعظیم پس باید بگوید ایاك اعبد بصیغه مفرد چند وجه گفتند یکی از آنها آنکه غرض نمازگذار
از کلمه نعبد عبادت خود و عبادت جمیع عابدانست از انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و ملائکه جن و باین صیغه عبادت خود را در تضاعیف عبادات
الجماعت درج میکند و حاجت خود را در اثنای حاجت ایشان معروض میگرداند تا ببرکت طاعت ارباب سعادات طاعت او مقبول و دعوا
او مستجاب گردد و گویا که بنده میگوید خداوندا اگر عبادت من استحقاق قبول ندارد بسایر عبادات مقبوله تشفع میکنم مرا در دایره ایشان بطفیل
قبول داخل گردان و همین نکته لطیفه جاریست در ایاك نستعین که بنده استعانت میجوید برای جمیع کارهای دنیوی و اخروی مؤمنین
و صلحاء و اخیار و کارهای خود بطفیل ایشان و هم چنین در طلب هدایات خاصه در قول اهدنا الصراط المستقیم باز الطایفه را شریک
کرده و هم چنین در سلام بر خود در آخر نماز داخل کرده ملائکه و انبیاء و صلحا را تا از پرتو فرود آمدن سلام خداوندی بر آنگروه از شرور جنی و
انسی و ارضی و سماوی و دنیوی و اخروی سالم ماند و آخر عبادات شراکتی قربانی عید اضحی است که در مستحب آن فرمودند از هفت نفر میتوانند
شریک شوند تا هفتاد و شتری یا گاوی یا گوسفندی در راه خدا قربانی بکشند هر گاه هر یک متمکن نشوند چنانچه بنی اسرائیل چون مأمور شدند به
قربانی کردن گاوی مخصوص برای زنده کردن آن کشته مجهول و یافت نشد جز نزد جوانیکه بجهة نیکی کردن بپدر و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او
علیهم السلام و تفضیل ایشان بر تمامی خلائق خداوند وعده ثروت و بی نیازی باو داده و باو فرموده که نفروشد آنرا مگر باو در پس فروختن آنرا
به پر کردن پوست آن از اشرفی و خداوند پوست را فراخ کرد که به پنجاه هزار اشرفی پر شد و ایشان اگرچه در اول لجاجت کردند ولیکن در آخر کار
همت نمودند و اینمال عظیم را که بقدر خزانه سلطانیست بشراکت جمع کردند و هر کس از هر چه داشت دست کشید و برای یک قربانی همه خود را فقیر کردند
و آن قربانی را در منصه قبول رسانیدند و از آن قربانی عجیب که در دنیا هرگز مثل آن نیامد آن اثر عجیب آن آیه بزرگ خداوند پدید آمد و از برکت آن

مرده را زنده کردند و تهمتی را از میان برداشتند اگرچه دیدن چنین آیه خود کافی بود در تحقیق آنکه آن جماعت باید بایشان بهمه وجه نیکی خداوند
باز تفضل فرمود و توسل بمحمد و آل طیبین از ذریه او علیهم السلام بایشان تلقین کرد و بی تعب و مشقت و تاخیر مدت گنجی در مصر که ده هزار
اشرفی در آن بود بایشان نمود و هر کس بآنچه داد رسید و بمثل آن نفع دید و خدا را خوشنود کرده و جایزه اخرویه آن آیه بزرگ دیدند و از برای
کشف کروب و دفع شداید بآن هدیه خاصه فائز گردیدند و از برای ثبوت معاد و زنده شدن اموات و کیفیت رجوع ارواح به اجساد برهان
حسی مشاهده نمودند و آنرا بمقام اطمینان و یقین رسانیدند و از قیل و قال استدلال و شبهات ارباب ضلال فارغ شدند بلکه آنجماعت برای ابنا
تا روز قیامت برهانی محسوس برای اثبات صانع و توحید و معاد و صدق جزای اعمال میراث گذاشتند و باین جهت هزاران هزار مرده حقیقی را زنده
کردند و حیات جاودانی دادند و در مقام تکالیف و اطاعت فرامین الهیه ایشان را بطاعت نزدیک کردند و از معصیت دور چه بعیان دیده
شد و دیگران دانستند که سلطان عالم عادلیست که کردارهای خلق در ظلمت شب در خلوات بر او پوشیده نیست نیکی را باضعاف آن نیکی جزا دهد
و بدکار را بتازیانه عذاب تادیب کند در یکساعت گدائی را توانگر از بر خاک مذلت نشاند ساعتی دیگر همه را تاج بی نیازی بر سر گذارد و
برای تکمیل حسنی کرورها در دنیا دهد و دعای بندگان را چگونه وسیله مقصود کند مظلوم را یاری نماید و حاسد را بآتشیکه خود افروخته بسوزاند
در مقام قدرت از طاقات و بیجان جان بخشد و در مقام عدالت دامن بیجرم را از لوث تهمت گناه بیرون کشد و مفتری را رسوا نماید و ظاهر است
که وجدانی شدن اینمعانی حقه و اضعاف امثال آن جز بدیدن چنین آیت و نظیر آن نشود و در آخر آیات این قصه خداوند اشاره باینمراتب
فرمود کذلك یحیی الله الموتی و یریکم ایاته لعلکم تعقلون خدایتعالی مردگان را چنین زنده کند و آیات و حجج خود را بر آنچه اشاره
شد و غیر آن بشما مینماید تا شاید شما عقل کار بندید و تفکر و تامل کنید و در اول و آخر این قصه امر فرمود بیاد کردن آن که با تامل
آن فوائد را از او بیرون آورند و از آخر من خوشها چینند و اثر بزرگ آن قربانی و صدقه مقبوله را ببینند و بشوق در عبث افتند و بکر دهم
در آیند و در صدد زنده کردن مرده یا اموات بسیار بر آیند یا جمع کنند و قلوبی مجتمع در میان گذارند و از اعانت زبانی و بدنی [illegible]
نکنند جمال مستعدین را از هم معاش آسوده کنند که بفراغت نفوس مرده خود را از نادانی زنده کنند و بآن زنده شدن مردگان بسیاری
زنده شوند غرابان تهیدست را از سادات و غیرهم از شر نفس و حادثه نگاه دارند و سبب شوند برای وجود نفوسیکه ساکن کنند زمین را بعبادات
خداوند و بساهست که از یکنفر اینکار و نظیر آن صورت نگیرد و لیکن از همت جمعی از مال و ترغیب دیگران خود یا بواسطه عقدها باز و مشکلها آسان
شود بدون ظهور خسارت و خلل در رشته زندگی و این فایده دیگر است از فواید شرکت در عبادات چه بسیار از مهام دین و امور مهمه مسلمین
است که بی اجتماع و تقویت صورت نگیرد بلکه در حق جوار اشاره شد که همه در همه چیز بهم محتاجند و بقوت و مظاهرت اصلاح امور معاد و معاش
خود کنند تفاوت در ظهور و خفای بعضی از آن امورات بالتسبه بعضی و در ظاهر آن تاکید در اجتماع بیشتر شده مثل رفع بلای عام که از گناه خاص
و عام نازل شده و لهذا امر باجتماع عام شده چنانچه در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و لو ان الناس حین تنزل
بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم و وله من قلوبهم لرد
علیهم کل شارد و اصلح لهم کل فاسد و اگر مردم آنگاه که فرود می آید بر ایشان بلاها و بر طرف میشود از ایشان نعمتها پناه
برند بسوی پروردگار خود با راستی نیتها و دلهای مضطرب ترسناک هر آینه بر میگرداند خداوند بایشان هر نعمت ربوده را و اصلاح
کند برای ایشان هر تباه شده را و از جمله بلاها قحط و غلا است که امر فرمودند باجتماع مسلمین در صحرا بجهة نماز و دعا و تضرع و استسقاء از خداوند
تبارك و تعالی بلکه فرمودند میشود که چهل نفر از مؤمنین جمع شوند پس خدا را بخوانند در امری مگر آنکه مستجاب میشود و در عدة الداعی مرویست
که خداوند وحی کرد بعیسی علیه السلام که ای عیسی نزد یک بیمار مؤمنین برو و امر کن ایشان را که دعا کنند با تو [illegible] در حدیث که بجناب

صادق علیه السلام فرمود چون مؤمن بمیرد پس حاضر شوند در جنازه‌اش چهل نفر مرد از مؤمنین پس بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا
وانت اعلم به منا خداوند میفرماید امضا کردم شهادت شما را و آمرزیدم برای او آنچه را که میدانم از چیزهائی که شما نمیدانید **و نیز**
از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که در بنی اسرائیل عابدی بود که داود علیه السلام از او بشگفت افتاد پس وحی فرستاد خدای بسوی او
که بتعجب نیندازد ترا چیزی از امور او زیرا که او مرائیست پس آنمرد مرد داود علیه السلام فرمود که رفیق خود را دفن کنید و خود حاضر نشد چون
او را برداشتند پنجاه نفر ایستادند پس شهادت دادند بحق خداوند که نمیدانند از او مگر خوبی چون نماز بر او گذاردند پنجاه نفر دیگر برخاستند پس شهادت
دادند بآن چون او را دفن کردند پنجاه نفر دیگر برخاستند پس شهادت دادند بهمان پس وحی کرد خداوند بداود علیه السلام که چه مانع شد ترا که حاضر
شوی بجنازه فلان گفت پروردگارا بجهة آن امری که مرا بر آن مطلع کردی پس خداوند بداود وحی کرد که چنین بود ولیکن شهادت دادند قومی از احبار
در رهبان که نمیدانستند از او جز خوبی پس انفاذ کردم شهادت ایشان را در او و آمرزیدم آنچه را خود دانا بودم که در او بود **و کم است** قصه مباهله رسول خدا
صلی الله علیه و آله با اهل نجران و بهمراه آوردن امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را با خود بجهت نفرین بر ایشان با دارای آن مقام از نبوت
و قرب و کمالات که عقل از تصور آن عاجز کفایت است برای ثبوت بزرگی این شان اینکار و شرکت و اجتماع در تذلل و بندگی پروردگار **و در**
تفسیر علی بن ابراهیم مرویست که چون پسران یعقوب کردند با یوسف آنچه کردند لاوی بایشان گفت یا قوم ایا نیستیم ما پسران یعقوب اسرائیل الله پسر
اسحاق نبی الله پسر ابراهیم خلیل الله آیا گمان میکنید که خداوند بپوشاند این خبر را از پیمبران خود پس گفتند حیله چیست گفت برخیزیم و غسل میکنیم و به
جماعت نماز میگذاریم و تضرع میکنیم بسوی خداوند تبارک و تعالی که بپوشاند این خبر را از پدر ما زیرا که او است جواد کریم پس برخاستند و غسل کردند
و سنت حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب چنین بود که نماز جماعت نمیکردند تا برسند بیازده مرد که یکنفر امام و ده نفر دیگر در پشت سر او نماز کنند پس
گفتند چگونه کنیم که امام نداریم لاوی گفت قرار میدهیم خدا را در پیش روی خود پس نماز گذاردند و گریه کردند و تضرع نمودند و گفتند پروردگارا مستور
دار بر ما این خبر را **و مخفی نماند** که چنانچه در صلاح زاد معاد انسان محتاج است بشرکت با خیار عباد و نیکان بلاد که از پرتو وجود ایشان از
مفاسد و شر در عمل خویش آسوده و ببرکت و ثواب عمل شرکا و رسید هم چنین در اصلاح امر معاش او را از چنین شرکت چاره نیست در تجارت و زراعت
و مواشی و بوستان چه از برای هر یک از آنها آفات و مهالکی است بیحساب از سماوی و ارضی چون خشکی سال و ملخ و غرق شدن و سوختن و امراض
و بادهای سموم و حشرات و دزد و سلطان و کسادی و خسران و نظایر آن که بسبب پاره سوء کردار و پاره حفظ نظام روزگار و بهره محض لطف و دفع
مضار و بعضی بجهة امتحان و اختبار و بعضی برای دل کندن از اسباب و انقطاع و توکل بر پروردگار است ولیکن مشارکت و اختلاط با ابرار
و نشو و نما کرده در [illegible] بارایش میمون و امورش مبارک پیوسته در نعمت زیسته نه پس از نکبت عمری بلقمه نانی با هزار زحمت و ددندگی رسیده
فارغ کند دل را از هم نزول آفات و زوال برکات چه برکت دیدن مجالست بزرگان و مخالطت با ارباب عزت و شان از آن بیشتر است
که خیر را جذب کند و شر را از شخص خویش دفع کند و از تلخ با گندم آب خورد و لکه سیاه بمجاورت نگین یاقوت بر افسر شاهی منزل گزیند حجر
حسیه با اعضاء رئیسه از یک سفره در یک وقت غذا خورند و جلد حیوان ایر الحسن مصاحبت کتاب خدا و ند بوسه زنند و بر دیده گذارند
و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شرکت کنید با کسانیکه روی کرده بایشان روزی زیرا که او شایسته
تر است برای ثروت و سزاوار است باقبال حظ **و در** کافی و تهذیب از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود مخالطه و معامله
نکنید مگر با آنانکه در خیر نشو و نما نموده اند و فرمود معامله نکنید از کسانیکه تازه بنعمت رسیده اند **و** حضرت صادق علیه السلام به ولید بن
صبیح فرمود که نخر برای من از محارف چیزی را زیرا که برکتی نیست در معامله با او **و** فرمود مؤمن محارف نمیشود **و** فرمود نخر از محارف
که برکتی در معامله او نیست و محارف کسی که بجهتی روزیست مقابل مبارک و چنانچه در خریدن از مؤمن که مبارک است برکت باشد البته در معامله

بهتر و بیشتر خواهد بود **و** فرمود معامله نکنید با صاحبان آفات چون گوروکال و مبرص و امثال ایشان [illegible]
ستمکارترند و با اکراد و با سفله و پست فطرتان زیرا که سفله بخیر برمیگردد و فرمود مشارکت نکنید با یهودی و نصرانی و مجوس
و بسیاری از مفاسد از روی جهل و ندانستن احکام حلال و حرام برخیزد بسبب شرکت مؤمن با نادان و اگر اشتیاق باو در هر حال و در
پیروی کردن او چون متابعت مأموم امام باز آسوده شود چه گاهی بجهت حرمت از یک جهتی از روی ندانستن [illegible] حکم [illegible] آن
در آن عذابهای سخت کنند و برای زرع در ملک وقفی از روی سرکشی و نادانی اولاد زارع را بکشند و زرع را خراب کنند چنانچه
در تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن بن قمی نقل فرموده از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین من مصنفات ابی جعفر محمد بن بابویه قمی با این
عبارت باب حکایت بنای مسجد جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی علیه صلوات الله علیه الرحمن و علی آبائه المغفرة و الرضوان سبب بنای
مسجد مقدس جمکران و عمارت آن بقول امام علیه السلام این بوده که شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی رحمة الله علیه میگوید که من شب سه شنبه
هفدهم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و تسعین و ثلاثمائه در سرای خود خفته بودم که ناگاه جماعتی مردم بدر سرای من آمدند [illegible]
مرا بیدار کردند و گفتند برخیز و طلب امام محمد مهدی صاحب الزمان را اجابت کن که ترا میخواند حسن گفت من برخاستم بهم برآمدم [illegible]
گفتم بگذارید تا پیراهن بپوشم آواز آمد از در سرای که هو ما کان قمیصك پیراهن برمکن که از تو نیست دست فرا کردم [illegible]
کرفتم آواز آمد که لیس ذلك منك فخذ سراویلك یعنی آن سراویل را که گرفتی از تو نیست از آن خود برگیر [illegible]
و در پوشیدم و طلب کلید در سرای کردم آواز آمد که الباب مفتوح چون بدر سرای آمدم جماعتی از بزرگان را دیدم [illegible]
ترحیب کردند یعنی مرحبا گفتند و مرا بیاوردند تا بدان جایگاه که اکنون مسجد است چون نیک بنگریدم تختی دیدم نهاده و فرش [illegible]
گسترده و بالشهای نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت تکیه بر چهار بالش کرده و پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و بر [illegible]
فزون از شصت مرد بر این زمین گرد او نماز میکنند بعضی از جامهای سفید و بعضی جامهای سبز داشتند و آن پیر حضرت [illegible]
نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا بنام خود خواند و گفت برو و حسن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین میکنی و میکاری [illegible]
میکنیم بیچایست که زراعت میکنی و امثال دیگر باره باز کرفتی و عمارتش میکنی رخصت نیست که تو دیگر باره زراعت کنی باید هر منفعتی که از این [illegible]
زمین برگرفته رد کنی تا بدین موضع مسجد بنا کنند و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمینهای دیگر برگزیده
است و شریف کرده تو باز زمین خود کرفتی و دو جوان خدای تعالی از تو باز ستد و تو متنبه نشدی و اگر چنین نکنی آزار [illegible]
بیاستی حسن مثله گفت یا سیدی و مولای مرا در این نشانی باید که جماعت سخن بی نشان و حجت نشنوند و قول مرا تصدیق ندارند گفت انا سنعلم
هناك علامت ما اینجا بکنیم تا تصدیق قول تو باشد تو برو و رسالت ما بگذار و بر دیک سید ابو الحسن برو و بگو تا برخیزد و بیاید و آنمرد را
حاضر کند و انتفاع چند ساله که گرفته است از او طلب کند و بستاند و بدیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه از رهق بناحیه که ملک ما است
بیارد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد بکنند و مردم را بگو تا رغبت
بکنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند دو رکعت نماز تحیت در هر رکعتی یکبار الحمد و هفت بار قل هو الله احد و تسبیح
رکوع و سجود و هفت بار بگویند و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان علیهم السلام بگذارند بر این نسق چون فاتحه خوانند به ایاک نعبد و ایاک نستعین
رسد صد بار بگویند بعد از آن فاتحه را تا آخر بخوانند و در رکعت دوم نیز بر این طریق بگذارند و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار بگویند و چون
نماز تمام کرده باشد تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بخوانند و چون از تسبیح فارغ شود سر بسجده نهند و صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش صلی الله علیه
و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام کنیم فمن صلیهما فکانما صلی فی البیت العتیق یعنی هر که این دو رکعت نماز بگذارد همچنین باشد

که دو رکعت نماز در کعبه گذارده باشد حسن مثله جمکرانی گفت که من چون این سخن بشنیدم گفتم با خویشتن که گویا این موضعی است که تو می پنداری
انما هذا المسجد الامام صاحب الزمان علیه السلام و اشارت بدان جوان کردم که در چهار بالش نشسته بود پس آنجوان بمن اشارت
کرد که برو من بیامدم چون پاره راه بیامدم دیگر باره مرا باز خواندند و گفتند بزی در گله جعفر کاشانی راعیست باید آن بز را بخری اگر مردم
بها دهند بخر و اگر نه تو از خاصه خود بدهی و آن بز را بیاری و بدینموضع بکشی فردا شب آنگاه روز چهارشنبه هیجدهم ماه مبارک رمضان و گوشت
آن بز بر بیماران و کسیکه علتی داشته باشد سخت انفاق کنی که حقتعالی همه را شفای دهد و بز ابلق و موهای بسیار دارد و هفت علامت دارد سه
بر سر جانبی و چهار بر جانبی که و الدرهم سیاه و سفید همچون درهم پس رفتم پس مرا باز گردانید و گفت هفتاد روز یا هفت روز ما اینجائیم اگر بر
هفت روز حمل کنی دلیل کند بر شب قدر که بیست و سیم است و اگر بر هفتاد حمل کنی شب بیست و پنجم ذیقعدة الحرام و روز بزرگوار است پس
حسن مثله گفت من بیامدم و تا خانه آمدم و همه شب در اندیشه بودم تا صبح اثر کرد فرض بگذاردم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی
گفتم او با من بیامد رفتیم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند پس گفت بالله نشان و علامتیکه امام علیه السلام مرا گفت یکی اینست که این
زنجیرها و میخها اینجا ظاهر است پس نزدیک سید شریف ابو الحسن رضا شدیم چون بدر سرای وی برسیدیم خدم و حشم وی را دیدیم که مرا گفتند از
سحرگاه سید ابو الحسن در انتظار تو است تو از جمکرانی گفتم بلی من در حال رفتم و سلام کردم و خدمت کردم جواب نیکو داد و اعزاز کرد و مرا تمکین نشاند
و پیش از آنکه حدیث کنم مرا گفت ای حسن مثله من خفته بودم در خواب شخصی مرا گفت حسن مثله نام مردی از جمکران پیش تو آید بامداد آنچه گوید
سخن او را تصدیق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ما است باید که قول او را رد نکردانی از خواب بیدار شدم تا این ساعت منتظر
تو بودم حسن مثله احوال را بالشرح با وی بگفت در حال بفرمود تا اسبها را زین بر نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند چون بنزدیک ده
رسیدند جعفر راعی گله بر کناره راه داشت حسن مثله در میان گله رفت و آن بز از پس همه گوسفندان می آمد پیش حسن دوید و آن بز را بر گرفت که
بها بوی دهد و بز را بیاورد جعفر راعی سوگند یاد کرد که من هرگز بز را ندیده ام و در گله من نبوده است الا امروز که می بینم و هر چند که میخواهم که این
بز را بگیرم میسر نمیشود و اکنون که پیش شما آمد پس بز را همچنانکه سید فرموده بود در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابو الحسن الرضا رضی الله عنه
بدینموضع آمدند و حسن مسلم را حاضر کردند و استغلال از او بستدند و وجوه ده رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را بچوب بپوشانیدند و سید ابو الحسن
الرضا رضی الله عنه زنجیرها و میخها را بقم برد و در سرای خود گذاشت همه بیماران و صاحب علتان میرفتند و خود را در زنجیر میمالیدند خدای تعالی
شفای عاجل میداد و خوش میشدند و ابو الحسن محمد بن حیدر گوید که باستفاضه شنیده ام که سید ابو الحسن رضا مدفون است در موسویان بشهر قم و
بعد از آن فرزندی از آن وی را بیماری نازل شده و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند زنجیرها و میخها را نیافتند تمام شد حکایت آنموضع
شریف مشتمل بر اعجاز بسیار و مطالب و فوائد بیشمار که از جمله آنها است دیدن آنجماعت نظیر بقره بنی اسرائیل را در بزاین امت و بجهت کثرت فائده
و قلت وجود آن در کتب بتمامت جزا نقل کردیم تنبیه بدانکه مولف تاریخ قم شیخ فاضل محمد قمی است و او معاصر شیخ صدوق است
و در آنجا از برادر صدوق حسین بن علی بن بابویه روایت میکند و اصل نسخه عربی است و در سنه هشتصد و هشت و پنج حسن بن علی بن حسن بن
عبد الملک قمی بامر خواجه فخر الدین ابراهیم بن الوزیر الکبیر خواجه عماد الدین محمود بن الصاحب خواجه شمس الدین محمد بن علی الصفی آنرا فارسی کرد و
علامه مجلسی در اول بحار میفرماید که آن کتاب معتبر است ولیکن میسر نشد برای ما اصل کتاب و آنچه بدست ما آمده ترجمه او است و احکام محقق تعجب
است چرا که فاضل المعی میر محمد اشرف صاحب فضائل السادات در عصر آن مرحوم در اصفهان بود و از نسخه عربی نقل میکند چنانکه در باب سابق
[illegible]
[illegible]

تاریخ قم که من ترجمه تاریخ را در قم دیدم و آن کتابیست بزرگ نیکو کثیر الفائده در چند جلد و الآن جز یک جلد که مشتمل است بر بیست
باب بنظر نرسیده بعد از تفحص بسیار و خبر سابق از خط سید محدث جلیل سید نعمت الله جزایری نقل شده در مجموعه که از آنجا نقل کردم و
پوشیده نماند که کلمه تسعین در صدر این خبر که بمعنی نود است مشتبه شده بر ناسخ و ظاهر اصل سبعین بوده که بمعنی هفتاد است زیرا که
فوت شیخ صدوق پیش از نود است و از این قسم اشتباه مکرر دیده شده و لهذا اجماعی محض برفع اشتباه مینویسند سبع یا سبعین تقدیم
سین والله تعالی هو العالم **و تمام** آنچه گفتیم در این فائده شریفه از منافع اشتراک و اجتماع در امر دین و دنیا داخل است در
فرمان الهی که تعاونوا علی البر و التقوی امر است از خدای تعالی مر جمله مکلفان را بر معاونت و مظاهرت و یاری دادن یکدیگر
بر بر و تقوی و پرهیزکاری که نیکو باشد از فضل و احسان و احسن از آن آنکه اصل اعانت از روی بر و تقوی باشد که انسان بر بر و تقوی
اعانت کند دیگری را بر بر و التقوی چه سود که دیگری را بر بر و تقوی اعانت کند و لیکن اعانت او از روی گناه و سرکشی و نیت فاسده و اغراض
باطله و بمال حرام و شبهه و بیست با منت و اذیت باشد پس رفع حاجت و سد خلت که محبوب الهی و معین بر تقوی بود حاصل شد و لیکن
با خرابی و فساد اصل اعانت و احسن از آن آنکه این اعانت را با بر متقی کند و افضل از همه آنکه شخص با بر متقی از روی بر و تقوی با بر متقی را در
بر و تقوی اعانت کند تا فائز شود با علی درجه باب اعانت و برسد بتمام اجر آن **باب شانزدهم** در شرح حال
جماعتی از تهیدستان از جواهر گنوز دین و ایمان که از آنچه دارایند صدقه نکنند و از خدای تعالی مالی تازه طلب کنند که اگر عطا فرماید از آن انفاق
نمایند و چون عطا نمایند بهشان پس بعقوبتی خاصه مبتلا شوند چنانچه در سوره توبه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله
لنصدقن و لنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فی
قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون یعنی پاره از مردمان یا منافقان کسی است که
عهد کرد با خدای تعالی که اگر دهد ما را از فضل خود هر آینه صدقه دهیم البته و هر آینه میباشیم از شایستگان پس چون بداد ایشان را از
فضل خود بخل نمودند بآن و اعراض کردند و ایشان معتادند پس از پی در آورد ایشان را بخل مرض نفاق در دلهای ایشان تا روزیکه بسزا بجزا
خداوند بسبب آنکه خلاف کردند با خدای آنچه وعده کرده بودند با او و بسبب آنکه بودند که دروغ می گفتند در اصل عهد که با خدای تعالی کرده
که منافق حقیقی بودند که در دل اقرار و تصدیقی بوجود مقدسش نداشتند یا داشتند و لیکن بمقام یقین نرسیده و بنای آن بر پایه محکمی نبود
که در همان حال معاهده بنای خلاف و عذر داشتند و در دل برای بسر بردن آنعهد را نداشتند یا در آنحال اگرچه بنائی بر وفا شکستن عهد
با خداوند بودند و لیکن بجهة ضعف یقین و پنهان بودن حب مال و جاه و اعتبار و اولاد و عیال و طول امل و خوف فقر و سوء ظن بخداوند
در مکنون خاطر و سویدای قلب بخوبیه بر صاحبش گاهی امر مشتبه و خود را خالی پندارد از آن صفات و منزه داند از آلودگی بکثافت و قذارت آنها
بلکه خویش را متصف پیند بخلاف آنها و اظهار کند نفرت و بسوء عاقبت آنها را لیکن بمجرد امتحان و آزمایش از پا در افتد و مکنون خاطر
بر همه ظاهر گردد و از یک خواهش زن و اندوه دختر زند و دیدن زینت و متاع و آلات زیادی همسر و رفیق و چشیدن غذای لذیذ
[illegible] در دل ماند و خانه خودی بخاطر آرد نه خدا و عهده [illegible] اگر [illegible] بیک مثقالی
از هوی در هم شکند و پایه پیمانش اگر بر پشت ماهی زمین گذاشته بیک خواهش نفسانی از ریشه کند پس آن نفاق کهن که با شعور [illegible]
کرده بود نفاقی تازه [illegible] صاحب آنرا بمرض [illegible]
دوم که از جانب خدا است جزای مرض اول است که خود [illegible] مستور بود آشکار کرده و
اگر اندک بود زیاد شد پس هم توان گفت آن نفاق [illegible]

یا قوتی در آن فسزاید یا پرده از روی وی بردارد و تواند گفت که تعالیش چنین عقوبت کند که عقاب خداوندی منحصر بآتش جحیم و سوزش
جحیم نیست برای دل نیز عقوبتها مقرر فرموده که در پاداش جرمش یا بهمان اعضا در اینجا با دکند چنانچه گاهی بیلاهای آسمانی وارضی عقوبت
نماید کما قال فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادهم رجسا الی رجسهم چون میل کردند از
خداوند یا دین یا اخرت خداوند نیز بر میلشان افزود و آنانکه در دلهای ایشان مرضی بود از نفاق و شک در آیات خداوندی بر آن رجس قلبی
و قذارت نفسانی رجسی تازه افزوده و این کذب بمعاهده با خداوند و نفاق در مراتب مذکوره را استحکام بستن بدین علامتی است واضح
و نشانه ایست آشکارا که بدیدن آن هر خردمندی داند که او کاذبست یا صادق مؤمن است یا منافق بیمار ابجد در دل بندد یا بزبان در مقام
هزل چیزی گوید **و اجمال** میزان شناختن صدق و کذب آنمعاهده برای خودش اگر نفاقش پوشیده و در خود احتمال خلاف دهد و برای
دیگران آنکه ببینند اگر آنچه را دارا هست از انواع اموال و اقسام املاک از ملک و عقار و مواشی و مرکوب و فرش و جامه و اثاث خانه و زر و سیم
و غیر اینها هرگز زیاده از آنچه باو احتیاج دارد و بی او رشته زندگیش از هم گسسته شود نگاه ندارد و آنرا هرگاه که بدستش آمد در راه خدا و ند انفاق
کند چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فضول معاش انکه ندارد و در صفات مؤمن فرموده اند آنست که فضول کلام را نگاه دارد و فضول معاش را انفاق
کند بلکه **در** کتاب جعفریات مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت بزنی و او گریه میکرد بر پسرش میگفت
الحمد لله که مرد بشهادت یعنی شهید شد و معلوم میشود که این در باره از غزوات آنحضرت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود باز دار خود را ای زن یعنی
مرده خود را بالخاطر جمع تزکیه مکن فلعله کان یبخل بما لا یضره و یقول فیما لا یغنیه پس شاید پسرت بخل میورزید بآنچه اگر انفاق میکرد
ضرری باو نمیرسید چون از فضول معاش بود و سخن میگفت در آنچه نفعی باو نمیرساند و معلوم میشود که این دو صفت و کردار که بنظر بی شناعتی دارد و نه
قبحی در نزد خداوند چنان بد است که مانع میشوند شهادت را از تأثیر و حال آنکه فرموده اند بالای هر نیکی نیکی دیگر است تا برسد بکشته شدن در راه
خداوند که نیست برتر از آن هیچ نیکی خصوصا اگر در رکاب همایون آنجناب باشد پس اگر در رفتار خود چنین باشد در عهد خود صادق بلکه بمجرد آرزوی
مالی برای صرف چیزی برای او اجر نویسند چنانچه **در** محاسن برقی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه بنده مؤمن فقیر هرآینه
میگوید پروردگارا روزی کن مرا تا چنین و چنان کنم از نیکیها و راههای خیر پس هرگاه دانست خداوند این را از او که در نیت خود صادق است
مینویسد خداوند برای او از اجرش آنچه مینوشت برای او اگر میکرد آنرا زیرا که خداوند بسیار عطا و کریم است **و نیز** در آنجا روایت کرده که هیچ مؤمنی
نیست که قرار داده بر نفس خود حسنه یا چیزی از خیرات را پس حائل شد میان او و آن عمل حائلی مگر آنکه مینویسد خداوند برای او آنچه جاری
کرده بر نفس خود در دنیا و اگر با داشتن زیادی از اندازه احتیاج و دل نکندن از محبت آنها و انفاق ننمودن در راه خدا طلب مال دیگر کند
از آن بفهمد که در عهد خود کاذبست و در حین معاهده براستی باقی نیست بر وفا چه آنکس که او را انکذار و حال بر انفاق آن زیادی که دارد و
زینت دهد در نفسش نگاهداری آنرا باینکه شاید چندی بعد از این باو محتاج شوی یا عیالت زیاد شود یا فرزندانت پس از تو بی نیاز باشند
یا شایسته نیست که تو را دیگران چنین ببینند و نظایر این از مرغبات حفظ و مخوفات انفاق همانکس بعد از رسیدن مال جدید باو خواهد بود
آن شیطانست که بحسب فرموده خداوند وعده فقر با انسان میدهد در وقت قصد انفاق کما قال الشیطان یعدکم الفقر
که حضرت الانسان الشح ...
لازم دارد کمی عمر و قلت شیاطین موکلین باو و بعد از آمدن مال جدید هر گز قوت معاودت آنها ...
اهل و کثرت شیاطین ...
بآنچه ...

در مقام زیاد کردن منفعت دیگران و بسیار کم باشد آنکه در اموال خود زیادی از احتیاج بیند پس بر آنانکه اراده دارند که براستی
با خدای خود چنین معاهده کنند و از شر شکستن عهد ایمن و بعقوبت نفاق مبتلا نگردند لازم است اولا شناختن با یحتاج از غیر
آن پس انفاق زیادی پس معاهده خدائی **و اصدق** این امت و ازهد صحابه جناب ابو ذر رحمه الله در کلام خود که البته شنیده بود
آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله میزانی اجمالا بیان فرمود چنانچه گذشت در مقام اول از باب نهم از جناب صادق علیه السلام که
ابو ذر گفت قرار ده دنیا را دو درهم که انفاق کنی یکدرهم را بر عیال خود و یکدرهم را بفرست پیش برای آخرت خود و درهم سیم ضرر
میرساند و نفع نمی بخشد پس آنرا نخواه و دیگر دان دنیا را دو کلمه برای طلب حلال و کلمه برای آخرت و سیمی ضرر دارد و نفع نمیدهد مخواه آن را
و غرض آنجناب از درهم و کلمه مثالست نه اینکه در این دو چنین کند و در باقی ملاذ دنیا بی لجام هرچه خواهد کند پس باید خطرات قلبیه و لحظات
چشم و خطوات پا و سکنات و حرکات و اشارات بتائید حق جل و علا یا برای تحصیل نفعی از منافع محلله دنیا برای خود یا غیر بوده بنحویکه
مانع از یاد خداوند و باز دارنده از ذکر جنابش نباشد و یا برای آخرت **و بسند** ابن فهد روایت کرده از حضرت صادق علیه
السلام که فرمود بعیسی بن موسی ای عیسی همانا المال مال خدای عزوجل است که ودیعت گذاشته نزد خلقش و امر کرده ایشانرا که بخورند از آن
بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه روی و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند از آن بمیانه روی
و ما بقی را بذل کنند بر فقراء مؤمنین پس هرکه از این تعدی کرد آنچه بخورد از آن حرامست و آنچه بنوشد از آن حرام است و آنچه بپوشد از
آن حرام است و آنچه نکاح کند از آن حرام است و آنچه سوار شود از آن حرامست **و در** کافی مرویست که جناب صادق علیه السلام
نظر کرد بسوی فراشی در خانه مردی پس فرمود فراشی برای مرد و فراشی برای اهل او و فراشی برای مهمانش و فراشی برای شیطان
و ایضا در خصال چنین است که فراش چهارم مال شیطانست و نظیر این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده **و**
نیز در کافی مرویست از آنجناب که فرمود کسیکه بنا کند فوق آنچه محل سکنای او است روز قیامت تکلیفش کنند که او را بر دارد
و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هر بنائیکه نیست برای کفاف پس او وبال است بر صاحب خود در روز قیامت **و در**
فقیه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که بسازد بنیانی را محض ریا و سمعه بر میدارد آنرا خداوند در روز قیامت از زمین هفتم
در حالتی که او آتشی است که مشتعل است از او پس آنرا طوق میکند در گردنش میگذارد و می اندازد او را در دوزخ پس چیزی او را
حبس نمیکند پیش از قعر آن کسی عرض کرد یا رسول الله چگونه بنا میکند بجهت ریا و سمعه فرمود بنا میکند زیاده از آنچه او را کفایت میکند
محض تکبر کردن بسبب او بر همسایگانش و مباهات کردن بر برادرانش **و در** مجموعه شیخ ورام و غیره منقول است که سعد وقاص بعیادت
سلمان رفته بود پس سلمان گریست سعد باو گفت چه تو را بگریه آورده ای ابو عبدالله رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد و حال
آنکه از تو راضی بود و وارد خواهی شد بر آنجناب بر سر حوض پس سلمان گفت آگاه باش که من گریه نمیکنم بجهت ترس بر مردن و نه بجهت
حرص بر دنیا و لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد ما را پس فرمود هرآینه بوده باشد قوت شما و آنچه با آن روز خود را
بگذرانید مثل توشه سواری و حال اینکه حول من این اساود است و نبود حول او مگر آبخانه و کاسه و مطهره و ابن اثیر جزری در نهایت
این حدیث را نقل کرده و گفته اساود جمع سواد است و هر شخصی از انسان و متاع و غیر آن سواد است و جائز است که اراده کرده باشد
از اساود مارها که جمع اسود باشد که مار است تشبیه کرده آن متاع را بمارها بجهت رسیدن ضرر باو از جهت آنها **و اکثر** انسان عاجز
باشد از درک ... پس حال او حال
ثعلبة بن حاطب انصاری میشود چنانچه **شیخ** ابو الفتوح و غیره روایت کرده اند که او بیامد نزد حضرت رسول صلی الله علیه

واله وگفت یا رسول الله خدا را دعا کن تا مرا مالی دهد رسول الله صلی الله علیه وآله گفت ویحک یا ثعلبه برو و قناعت کن باندک
داری که شکر کننده به باشد از بسیاری که شکرش نکند روزی چند برفت دیگر باره باز آمد گفت یا رسول الله از خدای تعالی
درخواه تا مرا مالی دهد رسول الله صلی الله علیه وآله گفت ترا بمن اقتدا نیست اگر من بخواهم بغیر عرش خدای کوههای زمین زر
و سیم شود برای من برفت پس از آن باز آمد گفت یا رسول الله از خدای بخواه تا مرا مالی دهد که من حق خدای از آن بدهم و حقها از
آن بگذارم و صله رحم کنم رسول صلی الله علیه وآله گفت بار خدایا ثعلبه را مالی ده و ثعلبه گوسفندی چندی داشت خدای تعالی
زیادتی در آن نهاد تا چنانکه مورچه فزاید او میفزود و چون مالش زیاد شد خویشتن متعهد در رعایت مال داشت پس از آنکه پنج نماز در
مسجد با رسول الله صلی الله علیه وآله کردی چنان شد که جائی ساخت بیرون از مدینه که گوسفندش آنجا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول الله
صلی الله علیه وآله بکردی و نماز بامداد و شام و خفتن آنجا کردی گوسفند زیاده شد بیشتر رفت وادی بزرگ بود از مدینه دور آنجا رفت
و جای ساخت و پنج نماز از مسجد ببرد و آنجا ماند و از مسجد و نماز جماعت و اقتدا به رسول صلی الله علیه وآله باز ماند آدینه و نماز آدینه به مسجد
آوردی چون مال بیشتر شد از نماز آدینه نیز باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از او پرسیدی رسول صلی الله علیه وآله
گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله ثعلبه چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نگنجد بفلان وادی رفته است و آنجا جای ساخته و
مقام کرده رسول صلی الله علیه وآله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ایوای وای ثعلبه ۳ بار چون خدای تعالی آیه صدقه فرو فرستاد رسول صلی الله
علیه وآله مردی را از جهینه بخواند و دیگر از بنی سلیم و برای ایشان احکام و اسنان صدقه بفرمود نوشتن و گفت بروید و از ثعلبه حق خدا
بستانید و بفلان مرد سلمی روید و او شتر بسیار داشت و از او نیز زکوة بستانید و ایشان بیامدند و نامه رسول صلی الله علیه وآله بر ثعلبه
خواندند و از او زکوة خواستند او گفت این جزیه چیست این نیست الا مانند جزیتی بروید بجای دیگر که خواهید رفتن تا چون باز آئید من
رای خود ببینم ایشان برفتند و بنزدیک آن مرد سلمی شدند و نامه رسول صلی الله علیه وآله بر او خواندند او گفت [illegible]
و حکم رسول الله بسمع و طاعت فرمان خدای و فرمان رسول خدای را آنکه [illegible] من مال و آنچه رسول صلی الله علیه وآله نوشته بود از اسنان
شتر گفت بگیرید خیار و بهتر [illegible] گفتند ما را نفرموده اند که خیار مال بستانیم از عرض مال بده آنچه میخواهی گفت حاشا که من
بهتر خیار دارم [illegible] ایشان بستاندند و باز آمدند و بنزدیک ثعلبه شدند گفتند چه میدهی بده تا برویم او دیگر همین مقاله
گفت که این جزیه است و مانند جزیه بروید جاهای دیگر چون از همه پرداخته باشید بنزدیک من آئید برفتند و صدقات بستدند و باز نزدیک
ثعلبه آمدند او گفت این نامه که دارید مرا دهید نامه بستد و دیگر باره برخواند و گفت این جزیه است شما بروید تا من در این معنی رای خود ببینم
ایشان باز پیش رسول صلی الله علیه وآله آمدند و این حال بگفتند رسول صلی الله علیه وآله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه ایوای وای ثعلبه که
سلیمی را دعا کرد بخیر و خدای تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد و منهم من عاهد الله تا و بما کانوا یکذبون چون این آیه در حق
ثعلبه آمد رسول صلی الله علیه وآله بر صحابه خواند مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود آن بشنید برخاست و بنزدیک ثعلبه آمد و گفت وای بر تو یا
ثعلبه خدای تعالی در حق تو سه آیت قرآن فرستاد ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول صلی الله علیه وآله آمد گفت من صدقه بیارم چنانکه
فرمائی رسول صلی الله علیه وآله گفت بدان ای ثعلبه که این جزیه است خدای فرموده است که صدقه تو قبول نکنم او برخاست و خاک
بر سر کرد و فریاد کرد [illegible] رسول صلی الله علیه وآله گفت این است که من ترا گفتم و تو فرمان نبردی او برخاست و باز گشت و چون
فوت شد رسول صلی الله علیه وآله [illegible] صدقه او قبول نکرد و در عهد ابوبکر بیامد گفت [illegible]
گر گفت رسول صلی الله علیه وآله صدقه تو قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون [illegible]

نکرد

حکایت ثعلبه و ثروت [illegible]

نکرد و در عهد عثمان بیامد او نیز قبول نکرد و در آخر عهد عثمان از دنیا برفت **باب هفدهم** در بیان اجمالی از
از تکلیف فقرا و محتاجین و گیرنده بالنسبه با غنیا و اهل ثروت و معرفت حکم سؤال از ارباب اموال بزبان حال یا مقال

چون نیک تأمل از آنجا که انسان سرمایه و بضاعتی جز فقر و امکان و نیستی ندارد چون بخود نگرد چیزی از خود نبیند
و خود را دارای هیچ نداند و آنچه را بصورت مالک است چون عاریت و امانتی است که تا اذن تصرف و قوة آنرا ندهند نتواند از
از آنها لذتی برد و ذخیره ای بیند گاهی پس گیرند گاهی گذارند اما بودیعت که از تصرف در آن محروم است بعبث حفظش از او و نفعش برای
دیگران پس او را چاره نباشد از سؤال آنکه دارا است و بی نیاز اگر خواهد دهد و از خزینه اش چیزی کم نشود و اگر ندهد از روی مانع و بخیلی
است که در او نگردد نه بجهت لئامت و بخلی است که دستش را گیرد و سائل هر آنچه الحاج کند ملال نگیرد و از مسئلت ذلتی باو نرسد و
آبی از جسارتش نریزد هر چه رد کند و محروم نماید باز اجر بندگی و مزد عبودیت باقی است و اگر صادقانه کسی در کرمش را کوبید کفش از خیر
خالی نیست مصاحبی ندارد که بخششش را در نظرش هیچ و امساک را نیکو نماید و خزانه نعمتش را اندازه و نهایتی نیست که چون بردارد
از آن چیزی بکاهد نه برای خود وقتی معین نموده که در غیر آن وقت حاجت خویش نشود نزد او برد و نه دربانی دارد که نتوان بیادن رشوه از آن
عبور نمود نقصی نباشد که بوهم اندر آید و در خزانه اش نباشد و در آن خزانه چیزی نباشد که گاهی او را بآن حاجت افتد شیخ جلیل حسن
بن موسی تلعکبری روایت کرده از نوف بکالی که گفت دیدم امیر المؤمنین علیه السلام را که پشت کرده شتابان میرفت پس گفتم ای مولای
من کجا را قصد کردی فرمود بگذار مرا که آرزوهای من پیش انداخته مرا بسوی محبوب گفتم ای مولای من آرزوهای تو چیست فرمود دانسته آنها را
آنکه آرزو داز او ست و بی نیازم از ظاهر کردن آنها برای غیر او بنده را کافی است در تأدبش که شریکی قرار ندهد در نعمت او و حاجات خود
غیر پروردگار خود را پس گفتم یا امیر المؤمنین من بر نفس خویش ترسانم از حرص و نگریستن بسوی حطام دنیا پس فرمود من کجائی تو از پناه
خائفین و کهف عارفین گفتم دلالت کن مرا بسوی او فرمود بدرستیکه خداوند عز و جل میرساند آرزوی تو را بحسن تفضل خود تو ملازم او شو بهمت
و قصد خود و روی گردان از بلای سخت که در دل داری و اگر تو را مهلتی داد در اجابت پس من ضامنم از ورود آن و منقطع شو بسوی خداوند
که میفرماید قسم بعزت و جلال خود هر آینه قطع میکنم آرزوی هر که بغیر من امید دارد و بنا امیدی و هر آینه میپوشانم او را جامه خواری در
میان مردم و هر آینه دور میکنم او را از راحت قرب خود و هر آینه جدا میکنم او را از وصل خود و کم و بیقدر نمایم یاد او را آنگاه که رعایت
میکند غیر مرا آیا آرزومند است وای بر او برای شداید خود غیر مرا و حال آنکه برداشتن سختیها بدست من است آیا امید دارد سوای مرا
و حال آنکه منم زنده و باقی میکوبد درهای بندگان مرا و حال آنکه آنها بسته است و وا میگذارد در مرا و حال آنکه باز است پس
کیست آنکه امید وار شد بمن از برای جرمهای بسیارش پس من امیدش را نا امید کردم گردانیدم آرزوی بندگان خود را امیدوار شدن بمن
بر اسبی جرمها متصل بخویش و گردانیدم امیدهای ایشان را ذخیره برای ایشان در نزد خود و پر نمودم آسمانهای خود را از کسانی که ملالت نگیرند
از تسبیح من و امر کردم ملائکه خود را که نه بندند درها را میان من و میان بندگان من آیا نمیدانند آنکه گرانبار کرده او را بلائی از بلاهای من آنکه مالک
نیست احدی برداشتن آنرا مگر باذن من پس چرا بنده رو برمیگرداند بسبب آرزوی خود از من و حال آنکه باو دادم چیزیرا که از من سؤال
نکرده بود پس از من سؤال نمیکند و از غیر من سؤال میکند آیا مرا چنین میداند که ابتدا عطا میکنم خلق خود را بدون مسئلت آنگاه از من سؤال
میکنند پس اجابت نمیکنم سائل خود را آیا بخیلم من پس بنده ام مرا بخل نسبت میدهد آیا دنیا و آخرت از آن من نیست آیا کرم و جود صفت
من نیست آیا فضل و رحمت بدست من نیست آیا نه آنست که آرزوها باخر نمیرسد مگر بسوی من پس که قطع میکند آنها را از من و شاید که امید
دار شوند آرزومندان از غیر من قسم بعزت و جلال خود اگر جمع کنم آرزوهای اهل زمین و آسمان را آنگاه عطا نمایم بهر یک از ایشان کم نشود

از

مقام مفخر بیان [illegible]

از ملک من مقدار پاره از عضو و چه چگونه کم میشود عطائیکه من او را زیاد کردم ای چه عذاب که برای مایوسین از رحمت من ای چه عذاب که برای کسی است که مرا عصیان کرده و حمله آورده بر حرام کردهای من و مراقبت نکرده مرا و سرکشی کرده بر من آنگاه حضرت مناجاتی به نوف تعلیم فرمود که آنرا در صحیفه ثانیه علویه ذکر نمودیم و همچنین خبر شریف کافی است از برای ترغیب و تشویق فقرا و محتاجین بسوی درخانه رحمت خداوند غنی قادر دانا با حوال عباد و خواستن کشف مهام و انجاح مرام خود را از جزئی و کلی دنیوی و اخروی داخلی و خارجی از جناب احدیتش با صدق در سؤال چه اگر در مسئلت خود کاذب باشد ناچار خائب بر گردد و دانستن سؤال صادق و کاذب و تمیز دادن خواستن بجا از خواهش بیجا امریست مهم و لازم بر هر سائل مسلم و گاه شود که مطلب شایسته و بجا است ولیکن خواستن آنرا خصوص این سائل بیجا است **توضیح** این اجمال آنکه بهری از حوائج و مطالب انسانی چنانست که هیچ کس در هیچ وقت نتواند آنرا بخواهد از خداوند و حرام است سؤال آن از حضرت احدیت چون طلبیدن مقام نبوت و امامت بلکه درجه عالیه از علم و معرفت با اعراض از جمیع مقدمات و اسباب تحصیل آن و مشغول بودن بآنچه زیاد کند نادانی در زینه و تنگ راد خواستن تمامی آنچه در شرع حرام شده و آنچه سبب باشد برای اختلال نظام عالم و امثال اینها از آنچه سائل را قابلیت نباشد یا حاجت حرام باشد **و قسم دوم** آنچه در روایتست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای صاحب دعا سؤال مکن چیزیرا که حلال نیست و چیزی که نخواهد شد **و بعضی** از آنها چیزی نیست که در هر حال بهر مکان باید آنرا بخواهد و تضرع کند و الحاح نماید در انجاح و اجابت آن بهر وسیله و راه که توان بتوسط آن بآنها رسید و آسان کند وصول بآنها را و برای آنها حدی نیست معلوم و مقداری مشخص و مقامی معین که چون بآن رسید برای سؤال دیگر جائی نماند چون تشنه که آبی طلبد چون باو دادند و نوشید برای طلبیدن آن محلی نماند بلکه بهر درجه آن رسد باز برتر از آن درجه باشد که باید طالب باشد و سؤال نمود تا جان در بدن و روح در قالب است چون مغفرت و رضا و خوشنودی خداوند و بهشت و درجات آن و برائت از دوزخ و درکات آن و هدایات خاصه و محض اخلاص و حقیقه توکل و صدق تسلیم و نورانی شدن دل و شرح صدر و قوت معرفت و زیادتی ایمان و کمال یقین و تمام رضا و رقت قلب و نظایر آن **و پاره** از آنها جائی است که رو میده و هر بار انسان مختلف میشود بسبب اختلاف زمان و حالات و اطوار و آنکه در طلب آن نیز محذوری نباشد و این بر دو صنف است یکی آنکه خداوند برای آن راههای مخصوصه و اسباب معینه قرار داده که باید از آن راه آنها را بدست آورد مثل واجبات از تکالیف و مستحبات و محرمات و مکروهات و مباحات و توابع آنها که بایست عامی از راه تقلید و عالم از کتاب و سنت و عقل قطعی بر آنها ظفر یابند **دوم** آنچه که برای وصول آنها راهی مخصوص معین مقرر نموده مثل شفاء مرض و ادای دین و وسعت روزی و تخلص از دشمن و نجات از مهالک چون طاعون و وبا و گم شدن در بیابان و مصاحبت دونان و مفارقت دانایان و روزی شدن فرزند و بقاء نسل و معرفت مآل کار و نیت و اطلاع بر خیریت امریکه اراده کرده آنرا و امثال اینها از حوائج که نه واجب است طلبیدنش غالبا و نه محذوریست در آن و اگر در مقام طلب آمد از غیر خدا و نخواهد و اگر از خدای خواست چون قسم دوم که سؤالش واجب بود باید از بابش در آید و باطرزش بخواهد و چنانچه بزبان آنرا میطلبد بکردار و رفتار خلاف آنرا طالب نشود و اظهار کراهت و اعراض نکند چون طالب فرزند که عیال اختیار نکند و با انواع معاصی که در آنحال استغفار کند و سائل مال که دل بدیگران بسته و چشم بر دست و کرم مثل خود گماشته و شب و روز با قسام توسل و انواع تذلل خود را با ایشان عرض نموده و فقر خویش بر آنها نمانده چه اینجاعت اگرچه بزبان خدا را خوانند اما بدل و بکردار بر درخانه غیر ایستاده اند بزبان با خدای راز گوینده و بدل و جوارح برای ذات مقدسش صدا نباز کیرند بلکه باید بدل از دیگران مایوس و با خدای خود مانوس همه را فقیر و عاجز داند از روی حقیقت و جدان و خدا را مالک مقتدر در عالم حکیم داند بمشاهده و از واسطه بودن روزی و رسیدن نعم

در بیان حدیثی که ... از خدا ... خواست

الهی بشر را چون کشتی و حیوان بار بر پندار زند و مقلب قلوب و بخشنده میل و نفرت را بدلها جز حضرت احدیت کسی نداند بجوید و اعمال ناشایست خود بدقت نکرد و حساب خود را از نفس چون شریکی از شریکی و عدوی خائن مکار نکشد و خیانت خود را در امانت الهیه از جوارح و قوی و اموال که باو سپرده بر خود معلوم نماید که تا چه حد تعدی و تفریط کرده از حدود شرع تا بکجا تجاوز نموده و مستحق چه مقدار سیاست و عقوبت شده و از ساحت قرب و مقام لطف و احسان تا چه اندازه دور افتاده بر او مکشوف و هویدا شود که سزاوار و مناسب افعالش رسیدن عقوبت است نه نزول رحمت و جزای کردار و نتیجه اعمالش ندیدن انواع نعمت است نه الوان نعمت مقاصد را با این سرمایه خسران مقام دزدی بیند که بر در خانه صاحب مال بجهت سؤال ایستاده و میداند که صاحب خانه از دزدیش مطلع و بر تعذیبش قادر و لیکن بامید وسعت کرم عفو دری میکوبد و چیزی میطلبد که اگر داد جز کرم بی اندازه سببی ندارد و بقدر بال مگسی استحقاق نداشت تا آنرا ملاحظه نماید و اگر نداد ظلمی ننموده و مستحق محروم نکرد چون با یاسی چنان از مخلوق و خوفی چنین از رد بجهت شقاوت نفس و کردار زشت و طمعی بی سبب از دریای کرم بی ساحل حضرت مالک الملوک اگر حاجتی خواست و سؤالی کرد سائلی است صادق که وعده اجابتش دادن بدادن همانچه خواسته یا بهتر از آن که حاجتش بآن بیش و بحالش اصلح است در دنیا یا آخرت و بیشتر مردم بجهة نداشتن این حالت و دانستن خود را مستحق هر قسم لطف و رحمت و ندیدن در خویش جرمی قابل مؤاخذه و رفتن اگر باشد بر اندن استغفار بر زبان و پنداشتن تاثیر را در اذکار و ادعیه و ختوم مانند خواص اشیاء از تدبیر و تسخین و ترطیب و تخفیف و تسمین و امثال آن که در تاثیر محتاج نبود بوجود هیچ حالت نفسانیه و هیچ صفتی از صفات رذیله او را مانع نباشد ضرر ایشان از ادعیه و اوراد بیش از نفعی است که در آنها معتقد و از آنها متوقعند زیرا که از عالمی مثلا دعائی برای حاجتی مخصوص گیرند یا در کتاب معتبری بینند پس آنرا در انجاحیت خوانند با غذای حرام و لباس حرام و مکان حرام و شغل حرام و اعراض از فقرا بسیار و قلب شاک خراب و ویران عاری از صفات اهل ایمان پس اجابت ظاهری در عقب آن بلا فصل نه بینند پس گاهی بدعا بدگویند که من بفلان دعا اعتقاد ندارم که مکرر خواندم و اثری ندیدم و گاهی بواسطه او دشنام دهند که چه دروغها گویند و مردم فریبند و بسا هست که در بالاتر از ایشان شک کنند و در اصل دین سست شوند و از کثرت جهالت و غرور در خویش مانعی نه بینند و از همه معایب خود را منزه دانند با آنکه در قسم اخیر از اقسام حاجات که غالبا ادعیه و اذکار را بجهت انجاح او خوانند علاوه بر بی قابلیتی محل و عدم استحقاق اجابت در بیشتر ایشان موانع دیگر است که با حسن حال و استحقاق او مر اجابت راجع میشود مثل مضر بودن آنچه خواسته بحال او اگرچه از نادانی خیری در او پنداشته یا مالی خواسته و سبب طغیان او است و زنی خواسته و مایه بردن ایمان او است و فرزندی خواسته و دشمن جان او است و شفائی طلبیده و مرض باعث غفران او است یا بحال نظام عالم چون عاجزی از تحمل گرما که در فصل آن سرما خواهد که بجهة شخص او از تمام منافع گرما از برای انسان و حیوان و نبات و جماد بلکه برای خود داعی دست کشند و در موسم سرما تشخیص صلاح و فساد واقعی این رحم حوائج را علمی بایست کامل و بصیرتی تمام و تا نیدی سمادی و نفسی بی هوی و تاملی با دقت و نظری در عواقب و در بزرگی امر او همین بس که نوح علیه السلام با آن مقام نبوت نجات پسر خود را خواهد پس خطاب رسد انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین یعنی ای نوح این پسر تو نیست صاحب عمل ناشایسته است پس نخواه از من چیزی را که دانا نیستی بصلاح او و من پند میکنم تو را که نباشی از نادانان یعنی بصلاح و فساد آنچه را خواهند گفت پروردگار من پناه میبرم بتو از اینکه بخواهم از تو چیزی را که دانا نیستم با و یعنی بصلاحش و الا هر با شعوری میداند که چه میخواهد و اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی میباشم از زیانکاران و همه آن تهدیدات و اینهمه زبت و طلب عفو و ترحم بجهت صورت آن دعا بود که با نداستن بصلاح معلق نفرموده

و بیان بعضی ...

بصرح و کرم مقام آنجناب از آن بزرگتر است که با علم بصلاح بنده چیزی بخواهند چه رسد با آنجا که ندانند و این قضیه دستور العملی است
برای تهیدستان از کوه دانش و بینش که تا صلاح حاجت را با بصیرت تمام نفهمند نخواهند و با فهمیدن مغرور نشوند و منجر بسؤال
نکنند که خطای ایشان بیش از صواب و پوشیده از ایشان زیادت تر از ظاهر شده برایشانست و با جمله باین دو مانع بزرگ که
یکی نداشتن استحقاق و دیگری نبودن صلاح است و سایر موانع جزئیه که در باب آداب دعا ذکر شده اگر دعائی مستجاب شود و سائلی
عطا فرمایند محل التعجب و استغرابست که چگونه سائل و سؤالش از چنین موانع رها شدند و از برای آنچه گفتیم شواهد از آیات و اخبار
بسیار است که مقام ذکر آنها نیست و در وضوح بکار نیست که حاجت ندارد بدلیل و چون دانستی که انسان فقیر عاجز باید سؤال کند اما
از غنی کریم و حاجات خود را بخواهد اما از قادر رؤف رحیم و این از لوازم و آثار توحید در ذات و صفات و افعال خداوند تبارک و
تعالی است چه آنکه در دل از روی برهان و وجدان و مشاهده و عیان اقرار و اذعان نمود که نیست خالقی و رازقی جز ذات مقدس
یگانه در صفات کمالیه منزه از عجز و جهل و احتیاج و سایر نواقص که هر مضطر ناچار باو پناه برده و هر غریق از او نجات طلبد البته از غیر جناب
اقدسش چیزی نتواند خواست زیرا که او را مانند خود فقیر و عاجز داند و هرگز فقیر از مثل خود چیزی نخواهد مگر در آنجا که بفرمان الهی او را حواله بر
محتاجی کنند و اذن سؤال از غیر دهند که در آنجا سؤال روا است بلکه گاهی واجب و گاهی مستحب شود با مراقبت حالت قلبیه که در آن
دل محض فرمان برداری سؤال کند نه آنکه او را مالک ضرر و نفعی داند و اگر فرمان نرسد حرام یا مکروه است که بالاخره خود را بآنجا کشاند پس
مکشوف شد که سؤال از مخلوق را احکام مختلفه باشد اوّل وجوب و آن در سؤال از علوم واجبه عینیه است که هیچ انسانی را چاره از
آموختن آن نیست چون معارف حقه و عقاید دینیه که جهل بآنها خلود ابدی آورد در دوزخ و معرفت معاصی قلبیه و جوارحیه که در
هر حال مکلف است بترک آنها و ارتکابش یا دخول جهنم آرد یا عذاب برزخ و قیامت و معرفت واجبات عملیه قلبیه و جوارحیه هر آن یا
روز یا ماه یا سال که در کتب فقه و اخلاق مشروح شد پس بر نادان واجب است تعلم این علوم از اهلش با داب و شروط و ترتیبی که در
محلش علمای ما بآیات و اخبار بسیار که امر فرموده‌اند در آن بسؤال علم از علماء ذکر فرموده‌اند و ثانی واجب شود در حال اضطرار و خوف
هلاکت نفس از گرسنگی یا تشنگی یا سرما یا گرما یا واماندگی در بیابان و بسته شدن راه چاره جز از باب سؤال که در آنوقت بقدر سدّ رمق
واجب شود و در کتاب عالم الاسلام مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود روزی بعضی از اهل بیت خود که رد کنند سائلرا
پس مردی از اصحابش که در آنجا حاضر بود گفت ای فرزند رسول خدا گاهی سؤال میکند کسیکه مستحق نیست فرمود شاید رد کنند کسیرا که
اعتقاد کنند مستحق نیست و او مستحق باشد پس نازل شود برایشان پناه میبرم بخداوند آنچه نازل شد بیعقوب آنگاه گفت چه نازل شد به
یعقوب فرمود که یعقوب میکشت هر روز برای عیال خود یک گوسفند و قسمت میکرد برایشان از طعام با این که گوسفند آنقدر که ایشانرا
کافی باشد و در عصر او پیغمبری بود از پیغمبران که عزیز بود در نزد خداوند و کسی باو اعتنا نداشت پس خود را گمنام و امر خود را پنهان نمود
و مشغول سیاحت شد و دنیا را ترک کرد و مشغول نشد بهیچ کاری جز آنکه اگر گرسنگی او را بیطاقت میکرد می ایستاد بر در خانه پیغمبران یا اولاد
پیغمبران یا صلحاء و سؤال میکرد چنانچه اهل سؤال سؤال میکنند پس اگر بقدر آنکه سدّ رمق خود کند می یافت از پی شغل خود میرفت و از
منزلت دست میکشید و عبورش شبی بخانه یعقوب افتاد و ایشان از خوردن طعام فارغ شده بودند و مانده بود در نزد ایشان زیادتی
بسیاری پس سؤال کرد اعراض نمودند نه باو چیزی دادند و نه او را رد کردند و طول داد ایستادن را بانتظار چیزی که نزد ایشان بود تا اینکه
ضعف گرسنگی و ضعف طول ایستادن بر او غالب شد و از پا در افتاد و غش کرده و بحال نیامد تا پاره از شب گذشت و دید ادراک کسی
بر او گذشت و چیزی باو که بآن زنده ماند پس برگشت و در همانشب یعقوب ملکی را در خواب دید که نزد او آمد پس گفت ای یعقوب پروردگار

عالم

عالم میفرماید در معیشت تو وسعت دادم و نعمت را بر تو تمام کردم پس میگذرد بر در خانه تو پیغمبری از پیغمبران من که مکرم است نزد من و او بیطاقت
شده بود پس تو و اهل بیت از او اعراض میکنید و حال آنکه در نزد شما بود از زیادی آنچه بر شما انعام کردم آنقدر که اندکی از آن او را زنده میداشت
پس باو چیزی ندادید و او را بر نگردانید که از غیر شما سؤال کند تا آنکه غش کرد و افتاد بزمین چسپید در بستر تنگش و تو بر فراش خود سیر و در آنچه بر تو
انعام کردم یعنی فراش خواب میغلطیدی و شما هر دو در نظر من بودید قسم بعزت و جلالم که ترا مبتلا کنم ببلیه که داستان شود برای آیندگان
پس یعقوب از خواب برخاست ترسان و بمحراب در آمد و مشغول گریه شد تا صبح آنگاه پسرها آمدند و از او مسئلت کردند بردن یوسف را
همراه خود پس حضرت آن قصه را تا آخر نقل فرمود و مقصود از این حدیث شریف اثبات بردن اضطرار است تمام حرارت و کراهت سؤال را تا
آنجا که انبیاء مرتکب شوند آنرا و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون تنگ شود بر یکی از شماها پس اعلام
کند برادر خود را و اعانت نکند بر هلاکت جان خود و در خصال از آنجناب روایت کرده که روا نیست سؤال مگر در سه جا دیه خون که از همه جا
منقطع شده و دینی که سنگین شده و حاجتی که از سختی بزمین چسبانده صاحبش را و نظیر آنرا از جناب امام حسن علیه السلام روایت کرده که بسائل
فرمود حلال نیست سؤال مگر در یکی از سه چیز و مثل آن بیاید از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوّم استحباب مثل سؤال از انواع
علوم و کمالات و آداب و سنن که واجب نباشد دانستن آن عینا و کفایة و تعلم پاره از صناعات و حرفه که در شرع ممدوح و مستحب است
چون زراعت و سیاحت و کتابت و کاشتن درخت و چراندن مواشی و غیر آن و شاید در پاره از موارد سؤال فرض استحباب توان کرد
چنانچه در مباح بیاید انشاء الله تعالی و سؤال از اسم رفیق و لقبش چنانچه در کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر که
محبت پیدا کرد یکی از شماها برادر مسلم خود را پس سؤال کند از او از اسمش و اسم پدرش و قبیله اش و عشیره اش زیرا که از حق واجب و صدق
برادری آنست که بپرسد از این و الا پس معرفت احمقانه است و در قرب الاسناد از آنجناب مرویست که فرمود سه چیز است که از
جفا است اینکه مصاحبت کند مردی با مردی پس نپرسد از اسم و کنیه او الخ و در کافی مرویست که آنجناب فرمود از عاجزترین
ترین عاجزها مردیست که ملاقات کند مردی را پس او را از آمدن خوش آید پس نپرسد از اسمش و نسبش و موضعش سوّم حرمت
چون سؤال از مال حرام یا عمل حرام یا علم حرام چون کهانت و تسخیرات و شعبده و سؤال از معصیت آنکه در خلوت مرتکب آن شده
و سؤال غنی در غیر مقام اضطرار و حاجت با مستور داشتن غنای خود و اظهار نمودن فقر در نزد آنکه چیزی نداده باو مگر بجهت فقری که از
او فهمیده و در او اعتقاد نموده بتدلیس سائل و در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر که سؤال کند از
مردم چیزی را در نزد او است قوت آن روز او پس او از مسرفین است و فقیه از آنجناب روایت کرده که فرمود سه نفرند که بلطف و
رحمت نظر نمیکند بسوی ایشان خداوند در روز قیامت و تزکیه نمیکند ایشانرا و برای ایشانست عذاب دردناک دیوث از مردان و فحش
گو از زنان و کسیکه سؤال کند از مردم و در دستش باشد آنقدر که اگر چیزی دهد باز غنی باشد و در ... از آنجناب
مرویست که هر که سؤال کند بی احتیاج پس گویا که شراب خورده و در عقاب الاعمال از آنجناب مرویست که هر که سؤال کند
از مردم و در نزد او است قوت سه روز ملاقات میکند خداوند را روزیکه ملاقات میکند یعنی ثواب و عقاب او را و حال آنکه نیست در روی او
گوشتی و در کافی مرویست که آنجناب فرمود نیست بنده که سؤال کند بی حاجت پس بمیرد مگر آنکه خداوند او را محتاج میکند بآن چیز و
جز امید ندارد او را بجهت انکار آتش و در سرائر مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود بمحمد بن مسلم که ای محمد اگر بداند سائل که چیست در
سؤال هرگز نخواهد کرد احدی از احدی و اگر بداند دهنده که چیست در دادن رد نمیکند احدی احدیرا آنگاه فرمود ای محمد هر کس سؤال
کند و حال آنکه غنی است ملاقات کند خدا را روز قیامت با روی خراشیده و در تفسیر ابوالفتوح از قبیصة بن مخارق روایت

که گفت نزدیک رسول صلی الله علیه وآله آمدم در دیتی که بر ما لازم بود گفت باش نزدیک ما تا ما معاونت کنیم ترا بر آن و بدانکه
کسی را حلال نباشد که سؤال کند الا یکی از این سه سبب الا دیتی که بر او لازم بود و او آن قوه ندارد و سؤال کند تا آن دیه بگذارد و آنکه
[illegible] سؤال کند تا کفاف عیش بیابد پس امساک و نیز سؤال نکند و کسیکه درویش بود و او را چیزی نباشد و سه کس از قوم او بر درویشی
او گواه دهند او نیز سؤال کند تا تمامی آن تعیش بدست آرد و آنکه نیز سؤال نکند و آنچه بیرون این باشد از سؤال حرام است خداوندش
حرام خورده باشد آنچه از آن خورد و [illegible] آنحضرت فرمود سؤال بنده را بجای آرد که چون با پیش خدای شود بر روی او هیچ
گوشت نبود و [illegible] از اقسام سؤال حرام است سؤال کردن از علم و مال کسیکه سؤال کردن از او اذیت باشد او را بملاحظه بعضی جهات
چون رسیدن [illegible] که در ستر آن میکوشید و غیر آن [illegible] در کراهت و آن از برای سایر اقسام سؤال است که داخل
در گذشته نباشد مگر اندکی از موارد که شاید بتوان حکم باباحه آن کرد و چون شدت و خفت کراهت در سایر مواضع از روی شدت و خفت
آن خزازت و ضرر عقلی یا نفسی یا بدنیست که در جمیع افراد آنست یا پاره از آن که معین نیست مثل نسیان و قساوت و بی غیرتی که در خوردن
یا آشامیدن یا استعمال نمودن بعضی چیزها است و کم شدن و فرد احترام و ریختن آبرو و افتادن از نظرها که در کردن پاره کارها است و جرئت
و بیباکی در ارتکاب حرام و احتمال رسیدن ضرر از حیوان یا شیاطین در جمله از حالات تخلی و غیره و احتمال آن در اولاد در جماع در اوقات
معینه و ضرر سؤال هم ضرر ناموسی و عرضی است و هم قلبی و دینی پس کراهت آن در نهایت شدت باشد بلکه نهی از آن در کثرت
و تهدید بیش از پاره معاصی است بلکه در بعضی اخبار تصریح بحرمت مطلق آن شده مثل آنچه ابن فهد در عده روایت کرده از جناب
صادق علیه السلام که فرمود لو یعلم السائل ما علیه من الوزر ما سئل احد احداً اگر سائل بداند که چه قدر گناه بر او ثابت
[illegible] جدا کردن او از سلسله معاصی و آن چند چیز است
[illegible] در بنای توحید و سست شدن ارکان او چنانچه دانستی
[illegible] تمام صفات کمال و سزاوار نبودن احدی از برای عبادت و تذلل و
[illegible] جز ذات مقدسش و نبودن خالقی و رازقی و مالکی و کاشف کربی و برطرف کننده همی و غمی و برآرنده حاجتی
[illegible] ایاک نعبد و ایاک نستعین غیر از تو کسی را [illegible]
[illegible] و تذلل و استمالت کردن برای مخلوقی در
مقام سؤال [illegible] او را برآرنده حاجت و رافع بلیت [illegible] حاشا و کلا بلکه اول آن اول درجه شرک خفی و آخر آن شرک جلی است
[illegible] علیه السلام که خداوند [illegible] ابراهیم علیه السلام را خلیل خود گردانید
که او احدی را رد نکرد و از احدی سؤال نکرد غیر از خدای عزوجل [illegible] تا باینکه [illegible] اثری در
[illegible]

با آنچه بود دلش در نزد او چون نقش در آب و خط بر هوا است دوم در معانی الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسید از جبرئیل
که چیست توکل بر خداوند عزوجل گفت دانستن آنکه مخلوق نه ضرر میرساند نه نفع نه عطا میکند نه منع و مأیوس بودن یا نمودن خود را از خلق
پس چون بنده چنین شد کاری نمیکند برای احدی سوای خداوند و امید ندارد و نمیترسد مگر از خدا و طمع ندارد در احدی سوای خداوند پس
این است حقیقت توکل و سائل تا مسئول را نفع ده و بخشنده نداند و بکرم و عطایش امیدوار نباشد و از منعش خائف و در آن ضرر خود را
نه بیند هرگز پیرامون سؤال نگردد و آنهمه خواری را بر خود راه ندهد پس هرز متوکل نباشد سیم نتیجه دادن سؤال سوء ظن بخداوند را
و گمان بد بردن بکارهایش چه اگر سائل بدادن خداوند باو چیزی را که بظاهر خود را محتاج بآن می بیند و دادن دیگران را از روی صلاح داند
که اگر عکس بود مورث فساد بودی که هرگز بآن راضی نبود ناچار بآنچه داده شد خوشنود و قانع بود و بی راضی نبودن بمقسوم خود و کوشش
کردن در تحصیل زیادتی بگدائی و تملق ناچار از روی گمان بد بردن بخداوند است که آنچه مستحق بود باو نداده یا اگر عجز و لابه کند اجابت
نکند یا بحالش کما هو اطلاعی ندارد یا دیگری را بی سبب براو ترجیح داده در نهج البلاغه در عهدنامه که امیرالمؤمنین علیه السلام برای مالک اشتر
نوشته مذکور است که جور و بخل و حرص سه صفت نفسانیه متفرقه که جامع یعنی منشأ آنها سوء ظن است بخداوند و مخفی نماند که هر صفتی که مبدء و
محرک علمی و کاریست آن کار هم سبب زیادی و قوت آن صفت خواهد بود چنانچه در باب سیم بیان کردیم چهارم آوردن سؤال سوء
ادب را بالنسبه بجمیع انبیاء و خصوص نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که این همه اصرار و ابرام نمودند در پوشیدن جامه تعفف و توکل و ترک سؤال و تویل
حتی از خود ایشان با آنکه سؤال از ایشان سؤال از خداست و استکانت و تذلل بر در خانه ایشان بهمه اقسام روا است چنانچه شیخ
ابوالفتوح در تفسیر خود روایت کرده از ابوسعید خدری که گفت ما را سالی تنگدستی رسید من برخاستم پیش رسول خدای رفتم برای آنکه از او سؤال
کنم و از او چیزی خواهم اول حدیثی که کرد رسول صلی الله علیه وآله چون مرا دید این بود که گفت هر که عفت کند خدای تعالی او را عفیف گرداند
یعنی هر که سؤال نکند خدای تعالی او را مستغنی کند و هر که خویشتن از مردمان بگرداند خدای تعالی او را توانگر کند و هر که از ما چیزی خواهد که ما را
باشد برای او بخل نکنیم من گفتم اینکه رسول صلی الله علیه وآله گفت کار بندم و سؤال نکنم و تعفف کنم تا خدای تعالی مرا مستغنی کند از سؤال
و از رسول صلی الله علیه وآله هیچ چیز نخواستم و خدای تعالی کفایت کرد پس از آن چندان مال پدید آمد که ما و قوم ما در آن غرق شدیم و نیز حاجت
نبود کسی را که از ما سؤال کردن و شیخ ابن فهد در عدة الداعی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود سخت شد حال
یکی از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه وآله پس زوجه اش باو گفت اگر میرفتی خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله پس سؤال میکردی از او شاید
چیزی عطا فرماید پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله پس شنید که میفرماید کسیکه از ما سؤال کند عطا کنیم او را و هر کس استغنا کند خداوند او را بی نیاز
میکند گفت سه مرتبه چنین کرد پس مرد رفت و تیشه عاریه کرد پس بکوهی بالا رفت و هیزمی تحصیل کرد آنگاه آورد و آنرا فروخت بنصف مدی از
آرد پس فردا رفت و بیشتر آورد و آنرا فروخت پس پیوسته کار میکرد و جمع مینمود تا آنکه تیشه خرید آنگاه جمع کرد تا آنکه دو شتر و یک غلام
خرید آنگاه مالش افزود و حالش نیکو شد پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله پس خبر داد آنجناب را که چگونه آمد سؤال کند و چگونه شنید که میفرماید
پس حضرت فرمود گفتم بتو هر کس از ما سؤال کند باو عطا میکنیم و هر کس استغناء کرد خداوند او را غنی میکند پس ظاهر شد که سؤال خلاف
سوء ادب باشد با ایشان بلکه اذیت چه تمام غرضشان از آن ابلاغات و تحمل مشقت و زحمات تکمیل معرفت مردم بود که عماد آن توحید است
پس آنچه منافی آن باشد نقض باشد مر غرض ایشان را و البته متألم شوند از آن پنجم آنکه دست کشیدن از در خانه خداوند و رو آوردن بخانه
مخلوق اذیت است مر ملائکه موکلین بر او بلکه غیر آنها را خصوص اگر سؤال چنانچه متعارف است متضمن باشد دروغی اگر ادعائی نموده بلعن
بر او چه این نفوس مقدسه بجهت پاکی ذات و مقام قرب و استغراق در انجام خدمتی که بر ایشان مقرر شده چون حفظ و حراست و ثبت

عمل و بشارت والهام وغیر آن بجزئی نا ملایم طبع که میشود مگر ناشایسته در نزد خداوند متاذی شوند بجزع در آیند و محبت ایشان مبدل به عداوت و استغفار شان مبدل بلعنت و شفاعت ایشان مبدل بخصومت بلکه طغیان کاهی بجائی رسد که الهام مبدل بغوایت گردد چنانچه شرح این جمله را در مقامش در دار السلام ذکر کرده ایم **ششم** مسرت شیطان زیرا که بآن حاصل شده عمده مقصود او از اضلال و غوایت که دور کردن مردم باشد از ساحت بندگی و تذلل و عبادت خداوند چه اعتقاد ضعیف بوجود مقدسش که قابل نشد نگاهداری حبیب را از رفتن نزد مخلوق و اعتقاد رسیدن ضرر و نفع از منع و عطای او قابل بقا نیست و بردن او بر شیطان سهل و آسان است پس سؤال هم خود محبوب ذاتی او است هم از اسباب قریبه بیرون بردن او است سائل را بالمرة از حد و ایمان و اسلام **هفتم** آنکه سؤال سبب است برای عداوت سائل مسئول را در صورت حرمان و رد هر چند رد بحق و صاحبش معذور بلکه از اولیاء و مؤمنین باشد که عداوت ایشان از گناهان کبیره بلکه هر چند بی وجهت باشد که نتیجه عداوت جز کفر نباشد چنانچه در امالی پسر شیخ طوسی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بمعلی بن خنیس شاها و الله اگر از من سؤال کنید پس عطا کنم بشما پس مرا دوست داشته باشید محبوب تر است نزد من از اینکه سؤال نکنید از من پس عطا کنم بشما پس مرا مبغوض داشته باشید و **شیخ** صدوق در کتاب اخوان روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود سؤال نکنید حوائج خود را از برادران که شما را منع میکنند پس بغضب می آئید پس کافر میشوید و باین ضرر در آیه شریفه اشاره شده که فرموده و منهم من یلمزک فی الصدقات فان اعطوا منها رضوا و ان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون و از ایشان کسی است که عیب جوید تورا در قسمت کردن صدقات پس اگر دهند شان از آن خوشنود شوند و اگر ندهند شان از آنها ناگهان ایشان نا خوشنودی نمایند و **در** تفسیر عیاشی و غیره مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود به اسحق بن غالب چه مقدار می بینی اهل این آیه را ان اعطوا منها تا آخر بعد فرمود ایشان بیشتر از دو ثلث مردمند و همین مرض سبب رد شهادت سائل بکف شده هر چند جامع باشد سایر شروط شاهد را چنانچه در کافی مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود بمحمد بن مسلم که رد کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهادت سائل را که سؤال میکند بکف خود پس جناب باقر علیه السلام فرمود زیرا که او امین نیست بر شهادت بجهت آنکه اگر باو داده شود راضی میشود و اگر منع کرده شود بغضب میآید و **در** روایات و اخبار بسیار امر شده بمحبت مؤمنین و جلب اسباب آن و نهی فرموده اند از کینه و عداوت ایشان و سؤال هم برنده محبت است هم آورنده عداوت **هشتم** آنکه سؤال علت شود عداوت مسئول مر سائل را که طلب کرده از او چیزی را که عمر و بدن بلکه دین خود را صرف جمع آن کرده و از دوست و آشنا و ذوی الحقوق دست کشیده تا آنرا بدست آورده و رشتهای محکم از دل باو بسته بنحوی که در قطع کردن آن جراحتی بقلب وی رسد پس خواستن مفارقت چنین محبوب خود مورث کینه و دشمنی است چه رسد اگر از خود جدا کند و **در** گذشت از دیلمی در اعلام الدین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در جواب آنکه گفت بیاموز مرا عملیکه خلق مرا دوست داشته باشند که هرگاه خواستی خلایق ترا دوست دارند پس نیکی کن با ایشان و اعراض کن از آنچه در دست ایشان است و **در** تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود بمحمد بن مسلم زهری که بدان گرامی ترین خلق کسی است که خیر او بر ایشان بسیار باشد و از ایشان بی نیاز و متعفف باشد و گرامی ترین مردم نزد ایشان بعد از آنها کسی است که از ایشان متعفف باشد هر چند که محتاج باشد بسوی ایشان یعنی باز داشتن از ایشان چیزی نخواهد و جز این نیست که اهل دنیا عشق دارند مال دنیا را پس کسیکه مزاحمت نکند ایشان را در چیزی که عشق دارند باو مکرم است نزد ایشان و کسیکه مزاحمت نکرد ایشان را در آنها و ممکن کرد ایشان را از آن اموال یا پاره آن یعنی اعانت کند ایشان را در رسیدن بآن معشوقه عزت و احترامش بیشتر است **نهم** سرایت کردن اینکه کرده که در عقب دارد معاصی بسیار را از سائل بدیگران که در مقام سؤال نبوده اند و حیا و عفت یا خوف تلخ حرمان مانع بود ایشان را از سؤال پس چون ببینند سائلی را که سؤال کرده چیزی

بدست آورده و پا در این مهلکه نهاده حیا برداشته شود و طمع زور آور شود و شاید از همه جهة خود را اولی برعایت ببینند خصوص اگر دارای وسیله باشند نزد آن مسئول چون خویشی و مصاحبت و جوار و تعلیم و اتحاد بلد یا شغل و حرفت پس سؤال او آتشی شود که از شعله آن دلها سوزد و جانها گدازد و عزیزها خوار و متعففین را شهره بازار کند در دروغها گفته و شنیده شود و فحشها داده و رد شود و غیبتها کرده و تلافی شود و گاه شود که از آن طبقه بطبقه دیگر از غائبین و بازماندگان سرایت کند و دامن آن سائل بلوث و قذارت همه این بدیها ملوث شود چنانچه فرمود هر کس طریقه بدی میان مردم گذارد شریک است در وبال هر که بآن عمل کند بدون آنکه از صاحب عمل چیزی کم شود **دهم** انداختن سائل مسئول را در معصیت دروغ چه بسیار کم باشند امائنکه متمکن نباشند از برآوردن تمام حاجت متعارف ارباب سؤال یا بعضی از آنرا بنقد یا جنس که زاید از ضروری معاش او است پس آنانکه فی الجمله رعایتی از آداب شرع دارند در جواب توریه کنند و خود را در وادی هلاکت دروغ میندازند و عامه ناس که قیدی ندارند یا دارند و معرفتی ندارند که چگونه توریه کنند و خود در شهر و ادی هلاکت دروغ ناچار صریحا دروغ گویند که چیزی نیست یا ندارم و حال آنکه چیزها است و دارد و گاهی آنرا بقسمهای مغلظه مؤکد کنند و در چاه ویل دیگر افتد و پاره از مغرورین بجاه یا مال یا عاری از جامه شرع و حیا بی اظهار غنا و دارائی بلکه با افتخار بداشتن رد کنند و این جماعت از شر کذب آسوده و لیکن قلب سائل را بیش از دیگران برنجانند **یازدهم** افتادن سائل در مهلکه کذب و مبتلا شدن بوبال آن بلکه ملکه شدن آن برای او در رفتن قبح کذب و رسوائی دنیا و فضاح اخروی آن در نظرش و وسیله کردن آنرا با قسمهای پی در پی بذات مقدس خداوند جل و علا و اولیائش برای ظفر یافتن بر لقمه نان یا عشر درهم و نظایر آن و گاه شود که تمام آنچه گفته دروغ و بسیار کم است سائلیکه در تمام آنچه گوید در مقام بیان سوء حال و شرح حاجت و سبب احتیاج دروغی نباشد و لا محاله در اصل اظهار احتیاج بانچه ندارد و میخواهد کاذب باشد چنانچه اشاره شد سابقا بمیزان ما یحتاج و آنکه کمتر کسی بآن رفتار کرده و امور خود در کتاب مجید **شیخین** کلینی و صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قطع نکنید بر سائل مسئلتش را یعنی بگذارید هر چه میخواهد بگوید پس اگر نه آن بود که سائلین دروغ میگویند رستگار نمیشد آنکه رد میکرد ایشان را **دوازدهم** انداختن سائل مسئول را در صدمات و مشقتهای بسیار و ابتلای بسؤال و جواب با مردم که از آن سائل سؤال کردن از این مسئول را آموخته و بسبب او بر در خانه این آمده و بارهای حاجت خود را فرود آورده و دادن بآن سائل را وسیله انجاح مقاصد خود قرار داده پس این بیچاره بگردابی افتد که برای او خلاصی نباشد اگر خواهد همه را اجابت کند متمکن نباشد و اگر بر بعضی قادر باشد از عمل بآن و ترجیح بعضی بر بعضی عاجز باشد و اگر هیچ نتواند از او منشوند و دادن بآن سائل را شاهد کذب گیرند پس مبتلا شود گاهی بدروغ گاهی ببدگفتن بآن سائل که سبب این بلا شد گاهی باظهار پشیمانی از صدقه او دل که سبب حبط او است و گاهی ببد شنیدن و غیر اینها از مفاسد **سیزدهم** مانع شدن سؤال از ادای تکلیف بزرگ امر بمعروف و نهی از منکر که امیر المؤمنین علیه السلام در بزرگی شان او فرموده چنانچه در نهج البلاغه است و ما اعمال البر کلها والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی نیست تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خداوند در نزد امر بمعروف و نهی از منکر مگر مثل دمیدی در دریائی بزرگ چه سؤال لازم دارد عجز و التماس را در اول و خضوع و ذلت و حقارت در نزد مسئول را پس از نیل مقصود و **در** ارشاد شیخ مفید و غیره مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود حاجت خود را ببر بسوی هر کس که میخواهی که اسیر او خواهی شد و استغنا جو از هر که میخواهی که نظیر او خواهی شد و احسان کن بهر که میخواهی که امیر او خواهی شد و عظم امیر در نظر اسیر و امید احسان جدید و قطع مرسوم مانع است از اقامه آن واجب مخصوص اگر متوقف شود بر سایر مراتب امر بمعروف و **در** مناجات انجیلیه وسطی که مرویست از جناب سجاد علیه السلام تصریح شده باین مفسده باین کلمات و لا تجعل وجوهنا مبذولة لاحد من العالمین فانه من حل بفضل غیره من الآدمیین خضع له فلم یعصمه عن باطل و لم یبعثه

علی معصیته خداوند انکردان روهای ماراخوار وذلیل برای احدی از اهل عالم زیراکه هرکس که برگیرد احسان غیرخود را از آدمیین خاضع میشود برای او پس نهی میکند او را از باطلی داد وامبغوض ندارد برکردن معصیتی **چهاردهم** کشاندن سؤال صاحبش را بجبت مبغوض خدا و اولیائش از ظالم وفاسق وکافر چه فطری انسانست دوست داشتن آنکه باو احسان کرده چنانچه مشاهد است وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود جبلت القلوب علی حب من احسن الیها وعادت سؤال وحرص بر قضای حاجت نگذارد سائل را باقتصار کردن بر سؤال از نیکان واخیار وبساشود که از دل سرایت کند بزبان ودر مقام دعا وثناو مدح برآید که هریک خود سببی است برای هلاکت دین **و در** مبادرة الباهره شهید اول مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود چون فاجری را مدح کنند عرش بلرزه درآید **و شیخ** کشی روایت کرده از صفوان بن مهران جمال که گفت داخل شدم بر حضرت کاظم علیه السلام پس فرمود ای صفوان هرچیز از تو نیکو است مگر یک چیز گفتم فدای تو شوم کدامست آنچیز فرمود کرایه دادن تو شتران خود را باین مرد یعنی هرون گفتم والله کرایه ندادم باو برای کبر ونخوت ونه برای صید ولهو ولیکن کرایه دادم باو برای این راه یعنی مکه وخود هم مباشر اینکار نمیشوم ولیکن غلامان خود را باو روانه میکنم فرمود ای صفوان آیا کرایه تو میماند بر ذمه ایشان گفتم آری فدای تو شوم فرمود آیا دوست داری بقای ایشان را تا کرایه تو برسد پس باید گفتم آری فرمود پس هرکه دوست دارد بقای ایشان را او از ایشان است وهرکه از ایشانست بر آتش وارد شود صفوان گفت پس رفتم وفروختم شتران خود را تا آخر آنها پس خبر بهرون رسید مرا خواست پس گفت ای صفوان بمن رسیده که تو فروختی شتران خود را گفتم بلی گفت چرا گفتم من پیر شدم وغلامان بکار نمیرسند گفت هیهات من میدانم کی بتو اشاره کرده باینکار اشاره کرده تو را باین موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم مرا چه کار بموسی بن جعفر علیهما السلام گفت از این بگذر اگر نبود مصاحبت نیکوی تو هرآینه تو را میکشتم **مؤلف گوید** شنیدم از فخر الشیعه وذخر الشریعه شیخ الفقهاء ومصباح الاتقیاء البدر الازهر جناب شیخ جعفر شوشتری اطال الله بقاه که حاکم بروجرد روزی بدیدنی عالم جلیل جناب سید مرتضی طباطبائی رفت پس از شرفیابی وقضای وطر وبرخاستن چون بصحن خانه آمد آیة الله فی عصره وناموس زمانه ودهره فرزند ارجمند ایشان جناب سید مهدی بحر العلوم را که در آنوقت بحسب سن در شمار اطفال وقابل نشستن آن مجلس نبود ملاقات کرد ایشان از احاکم شناسا ماندند ایستاد واظهار مهربانی بسیاری کرد ورفت پس جناب سید بخدمت پدر رسید وگفت باید مرا از این بلد ببرون بری که میترسم هلاک شوم گفت چرا گفت می بینم قلب خود را از آنساعتی که حاکم بمن مهربانی کرد فی الجمله میلی در آن باو پیدا شده وآن بغضیکه باید باو داشته باشم ندارم دیگر در اینجا نباید ماند پس این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد والبته استحکام پایه باین نحو در بدایت امر وصغر سن نتیجه چنان خواهد داد در بزرگی که پرده کرامت وفضل وعبادت وعلم آنجناب را واندکی از آنرا در دار السلام ثبت نمودیم **پانزدهم** از مفاسد سؤال سبب شدن او است برای دشنام ونسبت بخل ولئامت دادن سائل مسئول را بلکه اشتهار کردن سایر معایب مستوره مجهوله او را از حسب ونسب وغیره بلکه بهتان زدن وافترا بستن باو وبساهست که نداشت یا داشت وواجب النفقه در پیش داشت یا در دادن آن چیز با اعتقاد مفسده وضرری داشت وبرفرض نبودن آنها وغیر آن از موانع نهایت مکروهی کرده واز مستحبی اعراض نموده استحقاق اینهمه بغض تهمت او از کجا بهم رسیده وسبب نزول آیه حرمت غیبت قضیه بود از این باب چنانچه **شیخ** طبرسی نقل فرموده در تفسیر خود که ابوبکر وعمر جناب سلمان را فرستادند خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که برای ایشان طعامی گرفته بیاورد پس حضرت او را نزد اسامه فرستاد که انباردار آن حضرت بود پس اسامه گفت چیزی نزد من نیست پس سلمان نزد آنها آمد گفتند اسامه بخل کرده وسلمان را اگر بفرستیم بسوی چاه پر ابی آبش فرو میرود آنگاه رفتند نزد اسامه بجهت تجسس [illegible] حضرت حواله کرده بود بر ایشان پس حضرت فرمود چه شده که می بینم تیرگی گوشت را در دهن شما گفتند یا رسول الله ما گوشت نخورده [illegible] که بدید که میخورید گوشت سلمان واسامه را پس نازل شد آیه شریفه یا ایها [illegible] اجتنبوا

کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب حکیم **شانزدهم** سبب شدن سؤال است برای پیدا شدن صفت ذمیمه بخل برای مسئول وبخیل دانستن دیگران او را چنانچه در کافی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود سؤال نکنید از مستمندین در مجالس که بخیل خواهید کرد ایشان را ودر آن واضح است چه انسان بحسب فطرت اولیه ومقداری از حیا که با ایمانست مایل به انفاق واز رد شرم کند وعطاء بسائل غالبا در مجالس موروث مفاسد بسیار است چون تحریک بعضی در رنجیدن بعضی وکینه ورشه بسائل وکشف غناکه خوش نداشت ستر آنرا وامثال آن پس چیزی نمیدهد پس پرده از حیا دریده وغباری بر دل نشیند وچون مکرر مبتلا شود حیا بالمرة از رو برطرف شود وزنگ دل را فراگیرد وحسن عطا از دلش محو شود وبآنجا رسد که آنرا قبیح شمرد واین طریقه متقنه ایست برای تحصیل صفات حسنه قلبیه چون زهد وحلم وکرم وشجاعت وتقوی وآمدن ملکات رذیله از بخل وحرص وجبن وغیر آنها چه این صفات اگرچه قلبیه اند اما بتکلف آوردن افعال لازمه این صفات کم کم آن صفت در قلب پیدا شود چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام مکرر بتصریح رسیده که اگر حلیم نیستی تحلم کن واگر زاهد نیستی تزهد کن که تو را بزهد وحلم میرساند واین تزهد وتحلم وامثال آن که انسان آنرا راه برای پیدا کردن زهد وحلم ربانی است چنانچه بر بعضی مشتبه شده ودر این باب فرقی میان صفات خوب وبد نیست چنانچه در اخبار نهی از مجالست فاسق وفاجر واحمق وکذاب واهل ریب وشر وبخیل اشاره بآن شده **هفدهم** از مفاسد عظیمه سؤال ذلیل وخوار شدن سائل است در نزد مسئول بلکه در نزد هرکه مطلع شود بر سؤال او ورفتن عزت وریختن آبرو وافتادن از قلوب وبی عظم شدن در انظار ودیدن ناملایمات بیشمار واعتنا نکردن باو در مجالس وگوش ندادن بسخن او وتاثیر نکردن وعظ ونصیحت او ودر روایتست در شرع وعقل حرامست که انسان عزیز بدست خود خود را چنین کند پس در اینجا دو مقام است **اول** در اثبات ذلیل شدن بجهت سؤال وظاهر از کثرت وضوح محتاج نباشد باستدلال جز آنکه من باب التبرک بپاره از اخبار اهل بیت علیهم السلام اشاره باید کرد **کلینی** روایت کرده از جناب باقر علیه السلام که فرمود مبغوض ترین شما را از سؤال زیرا که ذلت است واگر بدانند سائل که چیست در سؤال کردن سؤال نمیکرد احدی از احدی **و از** جناب صادق علیه السلام که فرمود مترسانم شما را از سؤال زیرا که ذلت است در دنیا وفقریست که شتاب کردید در آوردن آن وحسابی طویل است در روز قیامت **و از** حضرت رسول صلی الله علیه وآله که فرمود دستها سه است دست خداوند که بالا است ودست دهنده که در پی دست خداوندست ودست گیرنده که پست ترین دستها است پس تعفف کنید از آنها بقدر آنکه قوه دارید بدرستیکه در پیش پرده ها است پس اگر [illegible] بار دو روزی خود را بگیرد وهرکه خواهد پرده خود را بدرد ودر روزی خود را بگیرد [illegible] او است که اگر بگیر [illegible] پس بفروشد آنرا [illegible] کنند [illegible] سؤال زیرا که [illegible] آنگاه حضرت [illegible]

هبس ونزع نفس وبرد امس وحمل عار ونفخ نار وبیع دار بعشر فلس وقود قرد ونسج برد ودبغ جلد
بغیر شمس وقتل عمرو وشرب دم وحمل غمرو ونقل رمس اهون من وقفة بباب تلقال حجابه بها بعبس
حاصل مضمون هر آئینه کندن دندان وتنگی زندان وبیرون رفتن جان وبرگرداندن دیروز وتحمل عار ودمیدن آتش وفروختن خانه بعشر
فلس که آن پول نازک بسیار تنگ است وکشیدن میمون وبافتن برد ودباغی پوست بی آفتاب وکشتن عمرو وخوردن خون وبرداشتن اندوه
ونقل گور آسان تر است از ایستادن در خانه ئیکه ملاقات کنند دربانهای او ترا با روهای ترش و ابن فهد در عده خود روایت کرده از جناب
باقر علیه السلام که فرمود طلبیدن حوائج از مردم خواستن رفتن عزت است وبرنده حیا است ویاس از آنچه در دست مردم است عزت است برای
مؤمن وطمع بآن فقریست که حاضر شده **وَدر** کنز الفوائد کراجکی مرویست از آنجناب که فرمود کسیکه ظاهر کند برای مردم پریشانی خود را پس بتحقیق
که رسوا کرده خویشتن را وبهترین غنا ترک سؤال است وبدترین فقر ملازمت تذلل است **وَدر** معانی الاخبار از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که فرمود هر آئینه باید جمع شود در دل تو افتقار بسوی مردم واستغناء تو از ایشان پس باشد افتقار تو بسوی ایشان در نرمی سخن گفتن وخوش روئی
واستغناء تو از ایشان در نزاهت عرض خویش وبقای عزت یعنی در صحبت ومکالمه وملاقات چنان نرم وخوش رو باش مانند کسیکه احتیاج دارد
وتملق میکند وبا اینحال هرگز خواهشی مکن وحاجتی مخواه که عرضت باقی وعزت محفوظ بماند **وَدر** فقه الرضا علیه السلام مذکور است که حضرت
کاظم علیه السلام فرمود یاس از آنچه در دست مردمست عز مؤمن است در دین او ومروت اوست در نفس او وشرف اوست در دنیای او
وبزرگی اوست در چشمهای مردم وجلالت اوست در عشیره او ومهابت اوست در نزد عیال او واو بی نیازترین مردم است در نزد خود ودر نزد
جمیع مردم **و** گذشت که فرموده اند از هر که خواهشی کردی اسیر او ئی وبهر کس احسان کردی امیر او ئی **وَدر** کافی مرویست که لقمان به پسرش گفت
ای پسر من صبر را چشیدم وپوست درخت را خوردم پس نیافتم چیزی را که تلخ تر باشد از فقر پس اگر مبتلا شدی روزی باو پس مردم را مطلع مکن پس آنکه
ترا خوار خواهند کرد ونفع ندهند ترا بچیزی رجوع کن بآنکه ترا مبتلا کرده بآن پس او تواناتر است بر فرج تو پس کیست که از او خواست
پس عطا نکرد ویا تکیه کرد باو پس نجات نداد او را **وَدر** تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست که حضرت امیر علیه السلام فرمود ناامید از او دست وامید
دار بنده **وَاز** وصایای آنجناب است بامام حسن علیه السلام چنانچه در نهج البلاغه وغیره است که نباش بنده غیر خود که خداوند ترا آزاد قرار داده
خیر نیست الخیر یکه رسیده نمیشود مگر بشر وآسانی نیست آسانیکه رسیده میشود مگر بدشواری وباحذر باش که سیر ندهد ترا توسن طمع واگر بتوانی که
نشود میان تو وخداوند صاحب نعمتی پس بکن که تو ظفر خواهی یافت بر قسمت خود وخواهی گرفت سهم خویش را وبدرستیکه اندک از خداوند
بزرگوارتر وبزرگتر است از فراوان از مخلوق او هر چند همه از جانب اوست پس اگر نظر کنی وحال آنکه برای خداوند است مثل اعلی در آنچه
میطلبی از پادشاهان واز غیر ایشان از پست فطرتان هر آئینه خواهی شناخت که برای تو است در اندک که گرفتی از سلاطین افتخار واینکه برای تو است
در آنچه طلبیدی از پست فطرتان عار پس میانه روی کن در امر خود که ستایش کرده شود عاقبت عمل تو بدرستیکه تو فروشنده نیستی چیزی
از دین وعرض خود را القیمتی یعنی هیچ چیز قابل قیمت او نیست وزیانکار کسی است که زیان کرده نصیب خود را از خداوند **وشیخ**
ابو الفتوح در تفسیر آیه شریفه للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء
من التعفف لا یسئلون الناس الحافا از محمد بن مفضل نقل کرده که بلند همتی ایشان را منع کند که چرا از غیر خداوند خود سؤال کنند وحاجت
خواهند واین بلند همتی کاری عظیم است ودر هر کس نیابند وآنرا که آن باشد خود کمان برد که از او توانگرتر در همه جهان کسی نیست دنیا وحطام
او در چشم او وقعی ندارد وچیزی نسنجد از سر همت خود اگر پادشاه نگرد برعیت بیند واو را امیر برد او همان وچشم برا او همان از اینجا قدیم
جل جلاله رسول خود را مدح کرد که چون شب معراج کون وکائنات بر او عرض کردند از بلند همتی بگوشه یا هیچ ننگرید عرش با آن عظمت که کرسی

باسعت ولوح باسطت وقلم باجریت وبهشت بانعمت ودوزخ با سطوت نه باین طمع کرد نه از آن اندیشه که لاجرم در شان او چنین حق تعالی
فرمود که ما زاغ البصر وما طغی وآنها که در دوره دولت او بودند اقتدا باو کردند وهمت بلند داشتند از آنکه از هر کسی بل از هر جنسی چیزی
خواهند که در آن وضع قدر ایشان باشد وخیر وبر بهشت وفاقه لبسر بردند وبدان راضی بودند پس هر که او را نفسی باشد وخواهد که نفیس باشد نفقات
یعنی بخل کند بنفس خود وتکرم کند از سؤال ایشان که سؤال باول مذلت است وبمیانه خوف وبآخر منع با منت وهیچ آدمی که او را نفسی باشد
دراینمعرض ننهد خود را لا تطلبن الی صدیق حاجة من عف خف علی جمیع العالم انت المسود ما رزقت کفایة فاذا طلبت
ذللت ذل الخادم ودر آن تفسیر است از بعضی ابیات گفته که در این معنی بسیار گفته اند ونکوتر از آنکه قاضی ابو الحسن بن عبد العزیز الجرجانی گفت
کسی نکته است من قصیدة

وما زلت منحازا بعرضی جانبا   من الذل اعتد الصیانة مغنما   اذا قیل هذا مشرب قلت قد اری
ولکن نفس الحر تحتمل الظماء   ارضیها عن بعض ما لا یشینها   مخافة اقوال العدی فیم او لما   فاصبح عن عیب اللئیم مسلما
وقد رحت فی نفس الکریم مکرما   فاقسم ما عز امرء حسنت له   مسامرة الاطماع ان بات معدما   یقولون لی فیک انقباض وانما
راوا رجلا عن موقف الذل احجما   اری الناس من داناهم هان عندهم   ومن اکرمته عزة النفس اکرما   ولم اقض حق العلم ان کان کلما
بدا طمع صیرته لی سلما   ولم ابتذل فی خدمة العلم مهجتی   لاخدم من لاقیت لکن لاخدما   واسقی به غرسا واجنیه ذلة
اذا فاتباع الجهل قد کان احزما   ولو ان اهل العلم صانوه صانهم   ولو عظموه فی النفوس لعظما   ولکن اهانوه فهانوا ودنسوا
محیاه بالاطماع حتی تجهما   وانی اذا ما فاتنی الامر لم ابت   اقلب کفی اثره متندما   ولکنه ان جاء عفوا قبلته
وان مال لم اتبعه هلا ولیتما   وکم طالب رقی بنعماه لم یصل   الیه وان کان الرئیس المعظما   وما کل برق لاح لی یستفزنی
ولا کل اهل الارض ارضاه منعما   ولکن اذا ما اضطرنی الامر لم ازل   اقلب فکری منجدا ثم متهما   الی ان اری من لا اغص بذکره
اذا قلت قد اسدی الی وانعما   وکم نعمة کان علی الحر نعمة   وکم مغنم یعتده الحر مغرما   وماذا عسی الدنیا وان جل خطبها
ینال به من صیر الصبر مغنما

اما مقام دوم که روا نبودن در آوردن نفس است در مقام ذلت وخواری وکردن کاریکه
سبب شود برای پست شدن در انظار وبد گفتن مردم پس آن نیز معلوم است در عقل وشرع **شیخ** کلینی از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که خداوند تفویض کرده بسوی مؤمن همه کارهای او را وتفویض نکرده باو که بوده باشد ذلیل آیا نشنیدی که خداوند میفرماید ولله العزة
ولرسوله وللمؤمنین پس مؤمن عزیز است وذلیل نمیشود **وَدر** روایت دیگر فرموده که تفویض نکرده باو که خود را ذلیل کند **وَدر**
روایت دیگر فرموده تفویض فرموده باو هر چیز را مگر ذلیل کردن نفس خود **وَدر** خصال از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که فرموده دوست ندارم که
برای من باشد بعوض ذلت نفس شتران سرخ مو **وَدر** صفات الشیعه از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرموده چه قدر قبیح است برای
مؤمن که باشد برای او رغبت وطمعی که خوار کند او را **وَدر** تهذیب در آنجا روایت کرده که حضرت کاظم علیه السلام دید مردی را از شیعیان که ماهی بدست
داشت پس فرمود بینداز او را که خوش ندارم از شما که بردارد چیز پست را بنفس خود **وَدر** کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
سزاوار نیست برای مؤمن که ذلیل کند نفس خود را گفتند بچه ذلیل میکند نفس خود را فرمود داخل میشود در کاریکه عذر جوید از آن **وَدر**
نهج البلاغه در مکتوبیکه حضرت امیر علیه السلام برای حارث همدانی نوشت این فقره است که نگردان عرض خود را نشانه برای تیرهای گفتار **وَدر**
کتاب جعفریات از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که فرموده نیست از اخلاق مؤمن تملق وحسد مگر در طلب علم **وَدر** کافی از آنجناب
روایت کرده که هر که برود نزد صاحب مالی پس تذلل کند برای او بجهة طلب آنچه در دست اوست میرود دو ثلث دینش **وَدر** نهج قریب باین مضمون

مرویست **شصتم** ... ائی از اصول قدما مرویست از داود رقی که گفت روزی داخل شدم بر مولای خود صادق علیه السلام و در نزد او بود
جماعتی پس فرمود ای داود کسی که فروتنی کند برای برادر مؤمن خود محض طلبیدن دنیای او پس بتحقیق که باز کرده ریسمان عزتی که میان او و خداوند گره
زده بود گفتم مولای من برای مؤمن ریسمان عزیست که گره خورده بعزت خداوند فرمود ای داود آیا نشنیده که خداوند میفرماید و لله العزة و
لرسوله و للمؤمنین گفتم مولای من هلاک شدند شیعیان تو در اینحال فرمود ای داود مگر صاحبان اضطرار زیرا که ایشان بخلاف ارباب اختیار
اند اگر بمیرد ولی من بارزد گذار از روزی که از خواستن مستغنی کند بهتر است در نزد من که دنیا برای او باشد تمامه شیخ جلیل حسین بن سعید
اهوازی از اصحاب رضا علیه السلام در کتاب مؤمن از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود برای جناب موسی بن عمران برادری
بود که برادریش در راه خدا بود و موسی علیه السلام او را اکرام میداشت و دوست میداشت و معظم بود در نظر او پس مردی بنزد او آمد و گفت
من دوست دارم که برای من سخنی گوئی با این جبار و آن جبار ملکی بود از ملوک بنی اسرائیل آن مؤمن گفت والله او را نمی شناسم و هرگز از او حاجتی
نخواستم گفت بر تو ضرری نیست در این شاید که خدای عزوجل حاجت مرا بر دست تو روا کند پس دلش برای او سوخت و با او رفت بدون
خبر دادن بجناب موسی پس با او رفت بنزد آن جبار چون جبار او را دید بنزدیک خود خواند و تعظیم کرد او را پس حاجت آنمرد را از او خواست جبار
آن حاجت را بجهت او برآورد پس جبار درنگی نکرد که بطاعون مبتلا شد و مرد پس جمع شد در جنازه او اهل مملکتش و بستند برای مردن او درهای
بازارها را که حاضر شوند در جنازه او و از قضای الهی آن جوان مؤمن برادر موسی علیه السلام مرد در روزیکه آن جبار مرد و عادت برادر جناب موسی آن بود
که چون داخل منزل خود میشد در خانه را بر روی خود می بست پس کسی بخدمتش نمیرسید و چون موسی علیه السلام قصد او میکرد در را بر روی او باز
میکرد و او داخل میشد و جناب موسی علیه السلام سه روز او را ترک کرد چون روز چهارم شد بخاطر آورد او را و گفت سه روز است که
برادر خود را ندیده ام پس بنزد او رفتم پس آمد در را باز کرد و داخل شد بر او ناگاه دید که آنمرد مرده و حشرات زمین بر روی او راه میروند و محاسن
او را میخورند چون موسی آنرا دید عرض کرد پروردگارا دشمن خود را جمع میکنی برای او مردم را و دوست خود را میکشی و حشرات زمین را بر او مسلط
میکنی که از محاسن روی او بخورند پس خدای عزوجل فرمود ای موسی دوست من سؤال کرد از این جبار برای حاجت خود پس آنرا برآورد برای او
پس جمع کردم اهل مملکت او را برای نماز بر او تا مکافات کنم او را از جانب مؤمن بجهت برآوردن حاجت او تا بیرون رود از دنیا و نباشد برای
او حسنه که جزا دهم او را بر آن و بر این مؤمن مسلط کردم حشرات زمین را که بخورند از محاسن رخسار او بجهت سؤال کردن او از این جبار و او را این
سؤال بی رضایت من بود تا اینکه بیرون برود از دنیا و نباشد برای او نزد من گناهی **فقیر** در اخبار بمذمت کثرت مزاح نیز تصریح فرموده اند
باینطلب که او سبب است برای رفتن هیبت و بهاء و آبرو **هیجدهم** از مفاسد عظیمه سؤال آنکه باعث مستجاب نشدن دعای سائل
است در حق خود بلکه در حق مسئول چه از شرایط لازمه اجابت دعا ناامیدیست از مخلوق و متوسل نشدن است بایشان هنگام ورود شدائد
و نزول بلا و پیدا شدن حاجت چنانچه در عدة الداعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که خداوند عزوجل فرمود نیست مخلوقی
که چنگ زند بمخلوقی غیر من مگر آنکه قطع میکنم اسباب آسمانها و اسباب زمین را از او پس اگر سؤال کند مرا اعطا نمیکنم او را و اگر بخواند مرا اجابت
نمیکنم و در کافی و امالی شیخ مفید و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هرگاه خواهد یکی از شماها که سؤال نکند از خداوند چیزی را
مگر آنکه عطا کند باو پس مأیوس شود از جمیع مردم و نباشد برای او امیدی مگر از خداوند عزوجل پس اگر دانست خداوند این را از قلب او سؤال
نخواهد کرد از خداوند چیزی را مگر آنکه عطا خواهد کرد باو و در عده مرویست که خداوند وحی کرد بعیسی که بخوان مرا خواندن حزین غرق شده که داد
رسی ندارد ای عیسی سؤال مکن غیر مرا پس [illegible] خواهد شد از تو دعا و از من اجابت و در کافی مرویست از حضرت سجاد
علیه السلام که فرمود دیدم همه خیر را که جمع شده در قطع طمع از آنچه در دست مردم است و کسیکه امید ندارد بمردم در چیزی و برگرداند امر خود را

بسوی خداوند عزوجل در جمیع کارهای خود خداوند اجابت میفرماید برای او در هر چیزی و در خصال مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود چون عطا کردید بسائل چیزی پس سؤال کنید از او که دعا کند برای شما زیرا که باجابت میرسد دعای او در باره شما و مستجاب نمیشود در حق
خودش بجهت آنکه ایشان دروغ میگویند و **شیخ** کلینی از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود حقیر مشمرید دعای احدی را زیرا که
مستجاب میشود برای یهودی و نصرانی در باره شما و مستجاب نمیشود در باره نفس خودشان و نیز روایت کرده که فرمود چون بسائلها عطا کردید
پس بیاموزید دعا بایشان زیرا که مستجاب خواهد شد در باره شما و مستجاب نمیشود در حق خودشان و در این مضمون اخبار بسیار است و ظاهر
آنست که این اجابت دعا در حق مسئول مختص باشد بکسانیکه لامحاله دعای ایشان مشوب نباشد بریا و سمعه و غفلت قلب و امثال آن و با اینحال این اثر
ثمره و نتیجه آن صدقه خواهد بود و اما دعای اغلب اهل گدائی پس دارا است اکثر مفاسد و موانع دعا را علاوه بر حرمت وسیله سؤالش که دروغ باشد
پس میان او و اجابت مسافت بسیار باشد **نوزدهم** از مفاسد سؤال بسته شدن راه احسان و خیرات است بر ایتام و بیوه زنان
و گوشه نشینان و متعففین از سؤال و تذلل که بهمه صدمات فقر و عقبات مسکنت راضی و از چشیدن زهر مذلت کشیدن بار منت گریزانند چه
اهل سؤال بهمه اقسامش پیوسته در صدد و پیدا کردن کسانیند که در مقام احسان و دادن صدقه واجبه یا مستحبه یا مایلند بآن بانواع کوشش
و سعی و حرکت و مسافرت پس از شناختن بالتماس یا شفاعت یا تدلیس یا الحاح یا تخویف و تشکی مرض و غیر آن تمام یا بعض آنرا خواهند گرفت
و اتقیا و اعفا موفق نشوند در رساندن یا [illegible] خودشان بکسی بدهند و دانایان با هوش با ثروت که توانند اولا خود را حفظ کنند از
[illegible] ایجاعت بر مانند و آنگاه مرتضی نفس خود از راهش [illegible] از زیر پرده های عفت مستحقین را پیدا کنند در میان [illegible]
[illegible] نباشد چنانچه از هزار نفر یکی با خبر نیست [illegible] بسبب آتش [illegible] ان الذین
یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا آنانکه مال ایتام را بستم میخورند در شکمهاشان
آتش او بر دوزخی برسند آتشی افروخته را البته خواهند سوخت چه این مالها بر حسب امر الهی از آن ایتام و رفقای او است چنانچه [illegible]
زیاده از آنچه آدمی بمیانه روی خورد و نوشد و پوشد و زن گیرد و سوار شود بر او حرام و باید صرف نماید بر مساکین و ایتام هر چند جمع
کرده آنرا از کسب حلال و اگر کسی فی الجمله در حالات مردم [illegible] خواهد دانست که چه قدر ضرر از وجود این اشخاص هر ساله بمستحقین میرسد
خصوص در عتبات عالیات که اهل استحقاق از همه جا [illegible] و طرق معاش ایشان منحصر در خیرات زوار و متردّدین [illegible] که نه ایشان را شناسند
و از ناصح بیغرضی پرسند در اول ورود چنان [illegible] گدایان و بدام صیادان افتند که بهمان کوری که داخل شدند کورانه برگردند هزارها
زر و سیم هر ساله از اطراف در این بقاع آید و چنانکه آن بدست اهلش نیاید خداوند با آنها انصاف و باینها عقل و کیاست و بمستحقین رضا و
قناعت عطا فرماید **بیستم** محتاج شدن سائل است در بسیاری از موارد و متوسل بافعال قبیحه و اقوال حرام بجهت نیل مرام و گرفتن [illegible]
از طعام از مسئول که شایق و طالب آنها است و مسرور و خرم است بدیدن و شنیدن و نشر کردن آن کردارها و رفتارها پس سبب شود
برای میل قلبی و محبت مسئول او را پیش از تأثیر کردن رشوه بمال در قلوب حکام جور عرفی و میل ایشان بصاحب مال و دادن حکم مطابق خواهش
او بلکه حال او در بدی سخت تر باشد از حال رشوه که بمال حلال میسر شود هر چند مصرفش حرام باشد زیرا که رشوه اینجا هم خود حرام و هم مصرفش
حرام چون بد گفتن و غیبت کردن و تهمت زدن و دشنام دادن و حکایت کردار و گفتار کردن دشمن دینوی مسئول را که شاید از یگانه [illegible]
باشد در تقوی و ایمان و علم و مثل آنست مدح کردن و ثنا گفتن در ضمن نثر و نظم مسئول را با وصافیکه دارا نیست و بکارهائی که مبغوض خداوند
است و جلوه دادن او آنها را در نظرش بلکه موافقت او در آنها و شریک شدن با او در حرکات و سکنات و اطوار ناشایسته و گاه
شود مسئول هر مرادی چند کند اما بزرگ داند و سائل مصاحب علم آنرا از غلبش برد یا کار بر او حرام دانسته بجا آرد و او شبهه کند در حرمت آن

در جرمتش بیفزاید وبسا شود که بانواع حیله و مکر مانع شود او را از عطا و بخشش و دستگیری فقرا و مساکین محض احتمال نقص و کسر در حظ و نصیب
خویش و همه اینها و بیشتر از آن دیده و شنیده شده و در کتب بی کارها حکایات ایشان مذکور است و تمام آنچه باین وسیلها بدست
آرند خوردن مال است بباطل که خدای تعالی از آن نهی فرموده لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و سبب آنها در ابتدا
سؤال های جزئیه بی این محذورات است که چون عادت کرده و ملکه شد باینجا کشاند **بیست و یکم** از مفاسد سؤال خصوصاً اگر
بالحاح و اصرار باشد بردن آبروی او است قصد تقرب را از مسؤل و بی ثمر کردن او است صدقات و انفاقات صاحبان ثروت را چه اگر مسؤل از
دیدن سائل و کشف شدن حالش در نزد او از سیما و هیئت یا از چگونگی مسئلت رقتی در دلش پیدا شده و داعی الهی او را محرک گشت
که بمیل و رغبت چیزی دهد ناچار آنچه بالحاح و اصرار دهد از روی کراهت و حفظ عرض و دفع شر و در کردن سائل که مضیع وقت و مانع
شغل او است باشد پس مالی رفته و تجارتی نشده و از جانب سائل انجسارت باو رسیده **بیست و دوم** آنکه اصل سؤال
و اظهار حاجت بمخلوق و طلب کردن قضاء آن از ایشان خیانت است در امانت باری تعالی که لازم بود رد آن بمقدس حضرتش چنانچه
شیخ کلینی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود حاجات امانت
است از خداوند در سینهای عباد پس هر که کتمان کند آنرا نوشته می شود برای او عبادتی و در ثواب الاعمال مرویست از آنجناب که
فرمود یا علی بدرستیکه خداوند قرار داد فقر را امانت در نزد خلق خود پس هر که بپوشاند آنرا خواهد بود مثل روزه دار که شب بعبادت ایستاده
و هر که افشا کند آنرا در نزد کسیکه توانا است بر برآوردن حاجتش و پس نکرد پس او را کشته آگاه باش که نکشته او را بشمشیر و نه بنیزه و لیکن
بآنچه زخم کرده از دل او **بیست و سیم** از مفاسد سؤال سبب بودن او است برای باز شدن درها از فقر بر روی سائل از
جانب خداوند که تمام مخلوق بتمام قوت قادر نباشند بر بستن یکی از آنها پس گرفتار شود بآنچه از آن فرار میکرد و برای دفع مهر ذلت بدست
را بجهه دیگر یا لقمه نانی گرفت و از فرصتها محروم شد و درهمی بدست آورد و گنجهای باعزتی بر باد داد و در کافی از جناب صادق علیه السلام
مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیروی کنید قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود هر که باز کند بر نفس خود دری از
سؤال باز میکند خداوند بر او دری از فقر و در عدة الداعی ابن فهد از آنجناب مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود قسم میخورم
بخداوند و آن قسم حق است که هیچ مردی باز نکرد بر نفس خویش باب مسئلتی مگر آنکه باز کرد خداوند بر او باب فقری و نیز از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود هر که باز کند بر نفس خود در مسئلتی باز میکند خداوند بر او هفتاد در از فقر که نمی بندد پست ترین آنها را چیزی
و از آنجناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ناامیدی از آنچه در دست مردم است عزت است برای مؤمن و طمع آن فقریست حاضر شده
و در درة الباهره از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود سؤال کلید فقر است و در خرائج قطب راوندی مرویست که شخصی
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت دو روز است غذائی نخوردم فرمود بر تو باد برفتن بازار چون روز دیگر شد آمد و گفت یا رسول الله
رفتم بازار و روز گذشته و چیزی نیافتم پس شب را بسر بردم بی شام فرمود بر تو باد برفتن بازار پس از آن آمد آنجناب فرمود پس رفت ببازار
ناگاه کاروانی را دید که آمده و متاعی با آنها است و باو فروختند پس یک دینار زیاد آورد و دیعی در فروختن منفعت کرد پس مرد آنرا گرفت
و آمد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت چیزی نیافتم فرمود آیا یافتی از فلان کاروان چیزی گفت نه فرمود بلکه سهمی برای تو در
آن نزد شده بود و تو از آنجا بیرون آمدی با یک دینار گفت آری فرمود چه و اداشت تو را که دروغ بگوئی گفت شهادت میدهم که تو راست
گوئی و وا داشت مرا بر این قصد اینکه بدانم که آیا تو میدانی آنچه مردم می کنند و بفراهم چیز را بر چیزی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود راست
گفتی هر که استغناء کند خدای تعالی او را بی نیاز کند و هر کس باز کند بر نفس خویش در مسئلتی باز میکند خداوند بر نفس او هفتاد در از فقر که سد

نمیکند پست ترین آنرا چیزی پس نمیدانند که آنمرد سؤال کند بعد از آن روز پس فرمود صدقه حلال نیست برای غنی و نه برای صاحب اندام
یا توانائی معتدل یعنی حلال نیست برای او اینکه بگیرد آنرا و حال آنکه قادر است که باز دارد نفس خود را از صدقه و در عدة الداعی
مرویست از محمد بن عجلان که گفت بر خوردم بمن پریشانی سختی و تنگی و صدیقی نبود برای تنگی کار من و ملازم من شد دینی سنگین و بزرگ که
الحاح میکرد صاحبش در مطالبه پس متوجه شدم بسوی خانه حسن بن زید که در آنروز امیر مدینه بود بجهه آشنائی که میان من و او بود و مطلع
شد بر اینحال من محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین علیهما السلام و میان من آشنائی قدیمی بود پس مرا ملاقات کرد در راه و دست مرا گرفت و
گفت بمن رسیده آنچه تو در اندیشه آنی پس بکی امیدوار شدی برای کشف آنچه بر تو نازل شده گفتم حسن بن زید گفت پس در اینحال حاجتت
روا نشود و مقصودت بر آورده نگردد بر تو باد بآنکه توانا است و او کریم ترین کریمها است پس بطلب آنچه آرزو داری از نزد او زیرا که
شنیدم پسر عمویم جعفر بن محمد علیهما السلام خبر میداد از پدرش از جدش از پدرش حسین بن علی علیهم السلام از پدرش علی بن ابیطالب علیه
السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای تعالی وحی فرستاد بسوی بعضی پیمبرانش در بعضی از وحی خود که قسم بعزت و جلالم هر آینه قطع
میکنم آرزوی هر آرزومندی که امیدوار شده بغیر من بناامیدی و هر آینه در پوشش کنم لباس مذلت در میان مردم و هر آینه دور کنم او را
از فرج خودم و فضل خودم آیا امیدوار است بنده من در سختیها غیر مرا و حال آنکه سختیها در دست من است و امیدوار دیگری است مرا و منم غنی جواد
بدست من است کلیدهای درها و آنها بسته است و باب من باز است برای هر که بخواند مرا آیا نمیدانند که هر کس را برسد بلائی مالک نیست کشف
آنرا از او غیر من پس چه شده که می بینم او را که امیدوار دیگری است و اعراض کرده از من و حال آنکه عطا کردم باو بجود و کرم خود چیزی را که از من نخواسته
پس اعراض کرده از من و از من سؤال ننموده و سؤال کرده در بلای خود غیر مرا و منم خدائیکه ابتدا کنم بعطیه پیش از پرسش پس آیا از من بخواهند
و جود نکنم نه چنین است آیا نیست جود و کرم از من آیا نیست دنیا و آخرت از آن من پس اگر اهل هفت آسمان و زمین همه سؤال کنند از من
و عطا کنم هر یک از ایشان را آنچه خواسته کم نکند این از ملک من مثل بال مگسی و چگونه کم شود ملکی که منم قیم بر او پس وای بر کسیکه مرا عصیان
کند و مراقبت نکند مرا پس گفتم ای فرزند رسول خدا اعاده کن این حدیث را بر من پس سه مرتبه آنرا اعاده کرد پس گفتم نه بخدا قسم که نخواهم بعد از
این حاجتی از احدی پس درنگی نشد که خداوند رسانید بمن رزقی از نزد خود و در اول این باب خبری دیگر باین مضمون گذشت و در دعای
سیزدهم صحیفه کامله است وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ اِلٰی اَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ اَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَکَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحِرْمَانِ
وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَوْتَ الْاِحْسَانِ و در دعای بیستم است وَلَا تَفْتِنِّی بِالْاِسْتِعَانَةِ بِغَیْرِکَ اِذَا اضْطُرِرْتُ وَلَا بِالْخُضُوعِ
لِسُؤَالِ غَیْرِکَ اِذَا افْتَقَرْتُ وَلَا بِالتَّضَرُّعِ اِلٰی مَنْ دُونَکَ اِذَا رَهِبْتُ فَاَسْتَحِقَّ بِذٰلِکَ خِذْلَانَکَ وَمَنْعَکَ وَاِعْرَاضَکَ
یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ چون مکشوف شد پاره از ضرر و مفاسد سؤال و ظاهر شد کثرت مضرت بی کی و منفعت آن که در هیچ مکرهی
یافت نشد معلوم شود سبب تشدید آن در شرع و اصرار و ابرام در ترک آن و شیخ صدوق در صفات الشیعه از جناب باقر علیه
السلام روایت کرده که فرمود بجابر شیعه علی علیه السلام کسی است که بانگ نکند چون بانگ سگان و طمع نکند چون طمع غراب و سؤال نکند از
مردم هر چند بمیرد از گرسنگی و بهمین مضمون در مشکوة طبرسی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده [illegible]
صادق علیه السلام روایت کرده که گروهی از برادران ما انصار خدمت رسول صلی الله علیه و آله آمدند پس سلام کردند و جواب ادا فرمود گفتند
یا رسول الله ما را از شما حاجتی است فرمود بیارید حاجات خود را گفتند آن حاجتی است بزرگ فرمود بیارید آنرا چیست آن حاجت گفتند ضامن
شوی برای ما بهشت را بر پروردگار خود پس حضرت سر مبارک بزیر انداخت آنگاه متفکرانه بر زمین نشانی میگذاشت پس سر مبارک بلند کرد و فرمود
بجای آورم آنرا برای شما بشرط آنکه سؤال نکنید از احدی چیزی را جناب صادق علیه السلام فرمود پس چنان بود که مردی از ایشان در سفر

بود پس تازیانه اش می افتاد پس کراهت داشت که بگوید بمن ده آنرا بجهة فرار از سؤال کردن پس فرود می آمد و میگرفت آنرا و بر سر سفره طعامی حاضر میشد و بعضی اهل مجلس نزدیکتر بود بآب از او پس نمیگفت بمن ده تا آنکه خود برمیخاست و مینوشید و صدوق از آن جناب روایت کرده که فرمود در وصیتش بعلی علیه السلام یا علی اگر داخل کنم دست خود را در دهان اژدها خوشتر است نزد من از آنکه سؤال کنم کسیرا که چیزی نداشت آنگاه دارا شد آنگاه فرمود یا ابوذر ای ابوذر زنهار از سؤال کردن زیرا که آن ذلتی است حاضر و فقری است که شتاب کردی در آن و در او حسابی است طولانی در روز قیامت ای ابوذر سؤال مکن بکف خود و اگر چیزی بسوی تو آید قبول کن آنرا و نیز فرمود استغنا کنید از مردم هر چند پاک کردن دندان باشد بمسواک و شیخ مفید روایت کرده از سلمان که گفت وصیت کرده مرا خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله بهشت چیز که ترک نخواهم کرد آنها را در هر حال اینکه نظر کنم بسوی پست تر از خود و نظر نکنم بانکه از من برتر است یعنی در مال و اینکه دوست داشته باشم فقرا و نزدیک شوم بایشان و اینکه بگویم حق را هر چند تلخ باشد و اینکه صله رحم کنم هر چند اعراض کرده از من و اینکه سؤال نکنم از مردم چیزی و اینکه زیاد بگویم قول لا حول و لا قوة الا بالله را که او کنجی است از کنجهای بهشت و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از دست رفتن حاجت آسان تر است از طلبیدن آن از غیر اهلش و در عدة الداعی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود روزی باصحاب خود آیا بیعت میکنید بمن گفتند بیعت کردیم بتو یا رسول الله فرمود بیعت کنید با من بر اینکه سؤال نکنید چیزی را از مردم پس بعد از آن چنان شد که می افتاد از دست ایشان عصا و مانند آن پس فرود می آمدند برای او و نمیگفتند باحدی که آنرا بمن ده و شیخ ورام در تنبیه الخواطر روایت کرده از مالک بن عوف اشجعی که گفت بودیم ما در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نه نفر یا هشت نفر پس فرمود آیا بیعت نمی کنید رسول خدا را گفتیم آیا بیعت نکردیم باز یا رسول الله آنگاه فرمود آیا بیعت میکنید پس گشودیم دستهای خود را پس یکی گفت بیعت کردیم با تو اما بر چه بیعت میکنیم با تو فرمود اینکه بندگی کنید خدا را و شریک نگیرید با او چیزی را و پنج نماز و بشنوید و اطاعت کنید و پنهان کرد کلمه را باهستگی و سؤال نکنید از مردم چیزی را و آن کلمه خفیه ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و بعد از آنجناب بخلافت ما چون راوی کراهت داشت ذکر نمود و در جامع الاخبار مرویست که آنجناب فرمود هر کس سؤال کند از مردم اموال ایشان را بجهت زیاد نمودن مال پس آن خورده ایست از آتش پس میخواهد کم طلبد از آن یا زیاده طلبد از آن و در خصال صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند عافیت داده شیعیان ما را از شش چیز از جنون و جذام و برص و ابنه و زائیده شدن از زنا و اینکه سؤال کند از مردم بکف خود و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود خداوند پناه داده شیعیان ما را از شش چیز اینکه کنند چون طمع غراب یا بانک زنند مانند بانک سگ یا با ایشان لواط کنند یا متولد شوند از زنا یا متولد شود برای ایشان از زنا یا صدقه طلب کنند بر در خانها و نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود چهار خصلت است که در من نیست میباشد چون سؤال میکند بر در خانها و متولد نشود از زنا و با او لواط نمیکنند و نیز از آنجناب روایت کرده که بدرستیکه خداوند شیعیان ما را مبتلا کند پس هرگز مبتلا نخواهد کرد بچهار چیز اینکه از زنا باشند یا سؤال کنند بکف خود یا با ایشان لواط کنند یا در ایشان باشد سبز چره ازرق و شیخ طوسی در امالی روایت کرده که شخصی عرض کرد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که بیاموز مرا عملی که حائلی نباشد میان او و بهشت فرمود غضب مکن و سؤال مکن از مردم چیزی و راضی باش برای مردم آنچه را که راضی هستی برای نفس خود و در مجالس شیخ [illegible] روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا ابا دارد بیکاره باشد از سه چیز [illegible] کری و سؤال بسیار کردن و مال ضایع کردن و شیخ صدوق و غیره از آنجناب روایت کرده اند که فرمود خدای تعالی دوست دارد که

اثر نعمت خود را بر بنده به بیند و کاره باشد اظهار بؤس و حاجت را و مرد حلیم متعفف را دوست دارد و فاحش بلید زبان بسیار سؤال الحاح کننده را دشمن دارد و در کتاب من لا یحضر مرویست که حضرت سجاد علیه السلام شنید روز عرفه سائلی را که سؤال میکرد از مردم پس فرمود وای بر تو باد آیا از غیر خدا سؤال میکنی در امروز یکه امید است آنانکه در شکم زنان هستند سعید شوند و در مسائل مرویست که کسی عرض کرد بآنجناب که اگر نزد ولید پسر عبد الملک میرفتی و آنحضرت در مکه بود و ولید هم در آنجا بود ایرا حکم میکرد برای تو بر محمد بن الحنفیه در صدقات امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود وای بر تو آیا در حرم خدا سؤال کنم غیر خدا را من ننگ دارم که سؤال کنم دنیا را از خالقش پس چگونه سؤال میکنم آنرا از مخلوقش زهری گفت لاجرم خدایتعالی هیبت او را در دل ولید انداخت که حکم کرد برای او بر محمد بن الحنفیه و در تحف العقول و بشارة المصطفی مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بکمیل ای کمیل بدرستیکه محبوبترین چیزی که اطاعت کنند آنرا بندگان برای خدایتعالی بعد از اقرار باو و اولیاء او علیهم السلام تجمل و تعفف و صبر است ای کمیل نمایان مکن بمردم احتیاج و بیچیزی و اضطرار خود را و صبر کن برای بجهت تحصیل اجر بعزت و تستر و در بعضی نسخ که شناخته خواهی شد به مستور و اخبار بسیار است که کتمان حاجت از کنجهای بهشتی است و در اعلام الدین مرویست از عسکری علیه السلام که فرمود دفع کن از خود سؤال کردن را مادامیکه قدرت داری بر تحمل زیرا که برای هر روز رزق جدیدی است و بدانکه از اقسام احکام سؤال اباحه است و آن در جائی است که خالی باشد از جمیع محذورات حرام و مکروه که گذشت پس باید آنچه میخواهد حرام و مکروه نباشد و در خواستن نیز ضرر و منقصت برای خود و شخص مسئول و دیگران نباشد و اگر مستوفی است برد خول خانه یکی از اقسام اذن صریح یا فحوی یا شاهد حال قطعی و ماذون باشد و در سؤالش زیاده از اظهار حال و اگر توانی بتوسط مقال چیزی نباشد از امر و ابرام و الحاح و قسم دادن و شکایت و تکذیب و کذب و اغراء و ندانستن او را سبب برای منع و عطا بلکه باید مشاهده قلب مسئول در میان دو انگشت قدرت و نعمت و قبض و بسط خداوند که اگر خواهد ملین کند باو و اگر نخواست گردانی از جانب او است و با رعایت تمامی این شروط و آداب باید احتراز کند در مسئول چند چیز را اول اسلام چنانچه در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر کس شکایت کند حاجت خود را بسوی مؤمنی پس مثل آنست که شکایت کرده آنرا بسوی خدایتعالی و هر که شکایت کند بسوی کافری پس چنانست که شکایت کرده از خداوند و در هدایة از این سؤال کند از مخالفین پیغمبر را چنانچه در مکارم اخلاق مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود تجار برستعانت مجو بدشمن ما در حاجتی و طلب از او غذائی و سؤال مکن از او شربت آبی و در علل الشرایع مرویست از آنجناب که فرمود سؤال نکنید از ایشان که ما را بمشقت خواهد انداخت در برآوردن حاجت ایشان روز قیامت و غیبت از آن جناب مرویست که فرمود خواهید حاجات خود را از ایشان یعنی مخالفین پس میشوید بر ایشان وسیله نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله روز قیامت و این دو خبر اشاره است بآن مطلب که در اخبار بسیار رسیده و پاره از آنها گذشت که خداوند در قیامت محض کرامت مؤمن هر کس بر او حقی دارد هر چند بدادن آب وضوئی باشد تلافی کند جزاء هر مؤمن را در زیر دست او نکذارد پس حاجت خواستن از مخالف سبب شود برای تخفیف عذاب در پاره از ایشان یا رفع آن در بعضی و فرق این دو طایفه در محل خود مقرر شده سیم رقت قلب و عطوفت و مهربانی مسئول با اهل استحقاق که احتمال برود تاثیر کردن سؤالی در قلبش که برانگیزاند او را از برای قضای حاجت در اختصاص شیخ مفید مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند گردانید رحمت را در دل رحیم دلان از خلق خود پس طلب کنید حاجات را از ایشان و طلب نکنید حاجات را از سخت دلان که قساوت دارد دلهای ایشان پس بدرستیکه خداوند واجب گردانیده غضب خود را برای ایشان یا فرود آورده غضب خود را در ایشان و در اعلام الدین دیلمی مرویست از آنجناب که فرمود بخواهید نیکی و فضل را از رحیم دلان امت من که زندگی خواهید کرد در پهلوی ایشان و تمامی خلق عیال خداوند

در بیان بیعت رسول از مخلوق با هشت یا نه نفر

در بیان سؤال مباح

و محبوبترین ایشان نزد او آنکه نفعش بخلق او بیشتر باشد و عیالش نیکوتر و هر سعتیکه خیر بسیار است در بار آورنده آن کسی است که [illegible] تازه نباشد چنانچه گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر دست خود را در دهان اژدها کنم برای من بهتر است از آنکه سؤال کنم از کسیکه دارا نبود آنگاه دارا شد و در کتاب تهذیب شیخ طوسی مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود مثل حاجت داشتن بسوی کسیکه تازه مال پیدا کرده مثل درهمی است که در دهان افعی باشد که تو بآن درهم محتاج باشی و از آن افعی در خطری و نیز از آن جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود بداود رقی داخل بکن دست خود را در دهان اژدها تا مرفق بهتر است برای تو از طلب کردن حوائج از آنکه نداشت پس دارا شد و در کافی روایت کرده که مردی بسیار آنجناب قرض کرده بود از خردی طعامی برای آن حضرت پس الحاح کرد در مطالبه آن پس حضرت فرمود آیا نهی نکردم ترا از آنکه قرض کنی از کسی که چیزی دارا نبود پس دارا شد و [illegible] دو کریم [illegible] از [illegible] چیزی و برکت [illegible] السلام [illegible] روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود بفرزند خود امام حسن علیه السلام یا بنیّ اذا نزل بک کلب الزمان و قحط الدهر فعلیک بذوی الاصول الثابتة والفروع النابتة من اهل الرحمة والایثار والشفقة فانهم اقضی للحاجات وامضی لدفع الملمات وایاک وطلب الفضل واکتساب الطائر والقرار من دون الاکف الیابسة والوجوه العابسة فانهم ان اعطوا منوا وان منعوا کدوا ثم انشا یقول واسئل العرفان سئلت کریما لم یزل یعرف الغنا والیسارا فسؤال الکریم یورث عزا وسؤال اللئیم یورث عارا واذا لم تجد من الذل بدا فالق بالذل ان لقیت الکبارا لیس اجلالک الکبار بعار انما العار ان تجل الصغارا حاصل مضمون چون فرود آید بتو سختی زمانه و خشک سالی روزگار پس بر تو باد بآنانکه اصلشان قدیم و نتایج آن اصل کریم از خاندان مهربانی و مکرمت و بخشش و شفقت زیرا که ایشان حاجات بیشتر با بهتر بازدوه بر آرند و شداید را زودتر دفع کنند و زنهار از خواستن عطا و کسب کردن طرح و قیراط که هر طرح یکدانک [illegible] و هر قیراط سه حبه و مثقال شرعی بیست قیراط پس کنایه باشد از طلبیدن چیز بسیار اندکی از نزد صاحبان کفهای خشک شده و روهای ترش زیرا که ایشان اگر بدهند منت گذارند و اگر ندهند بمشقت اندازند سؤال کن بکریم اگر سؤال میکنی از کسیکه شناخته شده است به بی نیازی و ثروت زیرا که سؤال از کریم عزت آرد و از لئیم ننگ [illegible] و هر گاه از گشیدن بار مذلت چاره نداری برای بزرگان ذلت کن که در آن بکلی نیست ننگ در بزرگ شمردن پست فطرتان است و در تحف العقول که ناقل و جمیده باشد [illegible] من تحف العقول مرویست از جناب کاظم علیه السلام که بهشام فرمود که حسن بن علی علیهما السلام فرمود هر گاه خواستید طلب نمائید حوائج خود را پس طلب نمائید آنرا از اهلش کسی گفت یابن رسول الله کیستند اهل او فرمود کسانیکه خداوند خبر داد از ایشان و ذکر فرمود ایشان را پس فرمود انما یتذکر اولو الالباب جز این نیست که پند میگیرند و بیاد میآورند اولو الالباب فرمود ایشان صاحبان عقولند [illegible] چهار خصلت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چنانچه [illegible] مرویست که اعرابی سؤال کرد از حسین بن علی علیهما السلام [illegible] و گفت شنیدم جدت فرمود هر گاه حاجتی را می طلبید پس طلبید آنرا از چهار راه یا از عرب شریف یا از کریم یا از حامل قرآن یا از صاحب جمال اما عرب پس شرافت یافتند بسبب جد تو و اما کرم پس داب و سیره شما است و اما قرآن پس در خانه شما نازل شده و اما وجه صبیح پس [illegible] بسیار شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود هر گاه خواستید که نظر کنید بسوی من پس نظر کنید بسوی حسن و حسین و تتمه خبر بیاید در باب آینده انشاء الله تعالی [illegible] و هشتم صفت اخوت چنانچه در بعض نسخ نهج البلاغه و شفاء المصطفی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود [illegible] باکی نیست بر تو که مطلع کنی برادر خود را بر سر خود کیسه برادر

تو برادر تو کسی است که وانگذارد ترا در سختی و اعراض نکند از تو چون گناهی کردی و با تو خدعه نکند چون از او دست [illegible] گردی و وانگذارد ترا بحال خود تا آنکه او را از حال خود مطلع کنی یعنی باید همیشه در صدد اطلاع بر حال تو باشد و ظاهر این کلام شریف است که با وجود همه این صفات که کمتر در کسی پیدا میشود باز رجحان ندارد سؤال چه این کلمه لا بأس که در صدر این خبر است و ترجمه اش نداشتن عذاب و حزازت است در جائی گویند که مقام توهم آن باشد که آنکار بدیست پس گویند لا بأس و در مقام ذکر کار نیکو این کلمه استعمال نشود پس بقرینه این خبر مراد باطل کردن سؤال در اخبار گذشته نیز همان اذن و رفع کراهت و حرمت باشد مگر اخوت و سخاوت بمقامی رسد که صاحب خود را مهیا کند برای قضای حاجت و بذل و بخشش بنحویکه در سؤال ابدا ذلتی نباشد و سبب سرور و خورسندی او باشد خصوص اگر مالی مخصوص امثال او کرده که اگر بداند محتاج است و نخواسته ملول شود و بالجمله چون مفسده آن بزرگ و ضررش عظیم باید که زمان عادی و حیا برداشته شود ناچار در رعایت شروط آن اهتمام تمامی باید بشود تا محل رجحان آن از روی بصیرت و تدبر معلوم گردد و چون نادر است بجد در آن مبتلا نشود و در تحف العقول از حضرت سجاد مرویست که فرمود حق مسئول بر تو آنست که اگر عطا کرد قبول شود از او هر چه داده با شکر کردن برای او و شناختن فضل او و طلب نمودن عذر برای منع او و نیکو گمان خود را باو و بدانکه او اگر منع کرد مال خود را منع کرده آنچه را که برای او است که منع کند و بر او گناهی نیست و نیز فرمود اما حق صاحب نیکی بر تو پس آنست که شکر کنی او را و ذکر نمائی نیکی او را و منتشر کنی برای او سخنی را که نیک باشد و با اخلاص دعا کنی برای او میان خود و خداوند تبارک و تعالی پس اگر چنین کردی شکر او را بجا آوردی در پنهانی و آشکارا آنگاه اگر ممکن شود ترا که او را مکافات کنی بآن احسان بکن و گر نه در انتظار تلافی باش و نفس خود را مهیا کن برای آن

باب هیجدهم در شمار تکلیف مسئولین که بملاحظه سؤال سائلین بر ایشان وارد شده علاوه بر آن حق که پیش از سؤال داشتند چه سائل مستحق عطا اگر قبل از سؤال از جهت حقی داشت که باید از عهده آن بر آید بمجرد سؤال باز حقی تازه دارد که باید وفا شود هر چند در شدت و سختی نباشد بلکه با غنا و ثروت باشد چنانچه در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود جناب باقر علیه السلام که بدهید بسائل هر چند بر پشت اسب باشد و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود سائل را حقی است اگر چه بر اسب آید و مشید نماند که اگر مسئول براستی اعتراف نموده به بندگی خداوند و معنی بندگیرا در نفس خویش یافته بنحویکه بسهل و آسانی در مقام بجا آوردن آثار و لوازم آن در آمده ناچار خویشرا مالک حبه نداند و آنچه دارا است از مالک خویش داند و سائلرا چون نزدش آید رسولی از جانب او پندارد که آنچه در دستش داده و او را خلیفه خود نموده بر آن مال چنانچه میفرماید و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه انفاق کنید از آنچه شما را خلیفه بر آن [illegible] پس اولا سپاس الهی بجای آورد که بمن نظر رحمت دارد که رسول نزد من فرستد و روزی عیال خود را بمن حواله کند و ثانیا اظهار مسرت و خورسندی کند که بهره از امانت خویش خواسته و تکلیف حفظ و حراست آن از من برخاسته و ثالثا بر رسول نظر نکند که کیست و از کجا است دشمن است یا دوست اجنبی است یا خویش [illegible] نه حقی بر او دارد یا نه رنجی و آزاری باو رسانیده [illegible] از او هست یا نه نشر این احسان خواهد کرد یا نه حاجتی قبل از این نزد او برده یا نه بر آورده کرده بود یا نه بعد از این باو محتاج خواهد شد یا نه چه او حقیقه بسائل چیزی نمیدهد تا این ملاحظات کند بلکه بآنکه او را فرستاده و از مال خود طلبیده که جز اطاعت و تسلیم و رضا چیزی شایسته فرمان او نیست و در آن راهی ندارد پس آنکه بی عذر مقبول سائل را از نوال خویش براند لا محاله یا خود را بنده نداند یا داند و لیکن غیر خود را مالک یا شریک یا صاحب حق در آنچه در تصرف او است [illegible] نداند یا داند و لیکن سائل را رسول پروردگار نداند و بدی حال و کردار و گفتار او را منافی رسالت داند یا رسول مالک الملک داند اما عداوت دینوی و بخل نفسانی او را نگذارد اما عذر اول و دوم که با ایمان و اقرار بعبودیت نسازد و ما بقی بر طرف شود از تدبر در اخبار صادقین علیهم السلام و ما تتمه از آن را ذکر

نسیم آنگاه حکم مسؤلرا که چون حکم سائل بر پنج قسم میشود شرح دهیم با شرح آداب او با سائل و در کافی مرویست از جناب صادق
علیه السلام که منع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز سائلی را اگر چیزی نزدش بود میداد وگرنه میفرمود خدا برساند و نیز از آن جناب
روایت کرده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد حضرت ابراهیم علیه السلام پس گفت فرستاده مرا پروردگار تو بسوی بنده از بندگان خود که بگیرد او را
خلیل خود ابراهیم علیه السلام گفت مرا خبر ده که کیست او تا خدمتش کنم گفت او توئی گفت از چه چنین کرد گفت زیرا که تو سؤال نکردی از
احدی چیزی هرگز و سؤال نکرد از تو هرگز کسی چیزی پس گفتی نه و نیز از آنجناب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود رد
نکنید سائل را هر چند بسم سوخته گوسفند باشد و نیز از جناب باقر علیه السلام روایت نمود که خدای عزوجل بموسی علیه السلام فرمود ای
موسی اکرام کن سائلرا بعطائی اندک یا برد نیکو زیرا که می آید بسوی تو کسیکه نه از انس است نه از جن ملکیست از ملائکه رحمن که امتحان
کند ترا در آنچه عطا نمودم بتو و سؤال کند از تو آنچه احسان کردم بتو پس نظر کن که چه خواهی کرد ای پسر عمران و نیز از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که سائلی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آنجناب نظر فرمود بسوی اصحابش پس عطا کرد باو مردی از صحابه میلی از طلا پس
آمد سائل گفت اینهمه گفت آری گفت بگیر طلای خود را بدرستیکه من نه از جنم نه از انس ولیکن من رسولم از جانب خداوند برای آنکه اختبار
کنم ترا پس یافتم ترا شاکر پس خداوند ترا جزای خیر دهد و نیز از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت حاضر شدم روزی خدمت
علی بن الحسین علیهما السلام در آنحال که از نماز بامداد فارغ شده بود پس ناگاه سائلی بدر خانه آمد پس حضرت فرمود بدهید باین سائل و سائلرا
رد نکنید و در قرب الاسناد مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برگردانید سائلرا بعطائی اندک یا بنرمی و مهربانی
زیرا که می آید نزد شما و می ایستد بر در خانه شما کسیکه نیست از جن و نه از انس که نظر کند که چگونه است عطا و کرم شما در آنچه عطا فرموده خداوند بشما
و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستیکه مسکین رسول خداوندست بسوی شما پس هر کس او را منع کرد
خدا را منع کرده و هر کس باو عطا کرده بخداوند عطا کرده و در بشارة المصطفی و بعضی نسخ نهج در وصیت آنجناب است بکمیل که تصدق کن
بر مساکین ای کمیل رد مکن البته سائلرا هر چند بنصف خرما یا بنصف دانه انگوری باشد و در کافی و عیون مرویست که حضرت رضا علیه السلام
نوشت بجناب جواد علیه السلام که ای ابو جعفر بمن رسیده که غلامان وقتی که سوار میشوی بیرون می آورند ترا از در کوچک و این بجهة بخل ایشان است
که نرسد از تو خیری باحدی پس سؤال میکنم ترا بحق من بر تو که نباشد داخل شدن و بیرون آمدن تو مگر از در بزرگ و هر گاه سوار شوی پس باشد
با تو زر و سیم آنگاه سؤال نکند از تو احدی مگر آنکه عطا کنی او را و از عموهایت که سؤال کنند از تو که نیکی کنی باو پس عطا مکن باو کمتر از پنجاه اشرفی و
زیاده از آن با تو است و از عمه هایت که از تو سؤال میکنند پس مده باو کمتر از بیست و پنج اشرفی و زیاده از آن با تو است من قصد ندارم
مگر آنکه خداوند ترا بلند کند پس انفاق کن و مترس از صاحب عرش تنگ گرفتن را و شیخ ابو الفتوح در تفسیر خود روایت کرده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود بار خدایا مرا زنده دار مسکین و بمیران مسکین و محشور کن در زمره مساکین یکی از جمله زنانش گفت یا رسول الله چرا
چنین میگوئی گفت برای آنکه ایشان پیش از توانگران به بهشت میروند بچهل سال آنگه گفت مگر تا مسکین را زجر مکنی و اگر چیزی خواهد ردش
مکنی اگر چه به نیم خرما باشد مسکین را دوست داری و بخویشتن نزدیک داری تا خدای تعالی ترا برحمت خویشتن نزدیک کند و نیز
روایت کرده که سائلی یکروز سؤال میکرد حسین ابن علی علیهما السلام گفت دانید که چه میگوید گفتند نه یا ابن رسول الله گفت میگوید من رسول
تو از شمایم اگر مرا چیزی دهید بگیرم از شما و با آنجا برم و الا دست تهی آنجا ادم و شهید اول در درة الباهرة روایت کرده که آنجناب
فرمود بدرستیکه حاجتهای مردم بتو از نعمتهای خداوند است بر تو پس ملالت مگیرید از نعم و در قرب الاسناد مرویست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه بزرگ شد نعمت بر او سخت میشود برای این بار کلفت مردم بر او پس اگر او ایستادگی کرد در تحمل آن نعمت

بلب

بلب خواهد شد زیادتی نعمت بر او از نزد خداوند و اگر نکرد در آورده آن نعمت را در معرض زوال و در کتاب تمحیص مرویست از جناب
باقر علیه السلام که فرمود فقیر هدیه خداوندست بر غنی پس اگر حاجت او را بر آورد پس قبول کرده هدیه خداوند عزوجل را و اگر بر نیاورد حاجت
او را پس بتحقیق که رد کرده هدیه خداوند عزوجل را و در کتاب شریف جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر گاه
بر در خانه شما بیاید مرد سائلی در شب پس او را رد نکنید و نیز فرمود سائل پروردگار عالمیانست برای آنکه اختبار کند او را پس هر
که عطا کرد باو پس عطا کرده خداوند تبارک و تعالی را و کسیکه ردش کند پس بتحقیق که رد کرده خداوند را و نیز فرمود قطع مکنید بر سائل
مسئلت او را بگذارید او را که از پریشانی خود شکایت کند و از حال خود خبر دهد و در دعائم الاسلام مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که
بدهید سائلرا هر چند بنیمه خرما باشد و بدهید بسائل هر چند آمده باشد بر پشت اسب و رد نکنید سائلی را که بیاید نزد شما در شب زیرا که
بسا سائلی سؤال میکند کسیکه نه از انس است نه از جن ولیکن برای آنکه زیاد کند بآن سؤال خیر شما را و در کتاب تحف العقول مرویست از حضرت
سجاد علیه السلام در حدیث حقوق که فرمود اما حق سائل پس دادنست باو هر گاه یقین داری بصدق او و قادری بر سد حاجت او و دعا
کردن برای او در آنچه نازل شده باو و اعانت کردنش در حصول مقصودش پس اگر شک کردی در صدق او و پیشی گرفت بسوی تو متهم بودن
او عزم مکن بر این و ایمن مباش که بوده باشد این از کید شیطان که قصد کرده باز دارد ترا از حظت و حائل شود میان تو و میان متقرب
شدن تو نزد پروردگارت پس واگذار او را باستر حال او یعنی ظاهر مکن دروغ او را و برگردان او را برگرداندن نیکوئی و اگر غالب شدی
بر نفس خویش در باره او و عطا کردی او را با اعراض از آنچه عارض شده در نفس تو از او پس بدرستیکه این کارها از کارهای صاحبان عزم است
و در کتاب اختصاص مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود که هر کس که بیاید نزد او برادر مؤمنش بجهة حاجت خویش پس آن رحمتی
است از خداوند که کشانده بسوی او پس اگر بجای آورد آنرا پس وصل کرده خود را بولایت ما که آن وصل است بولایت خداوند عزوجل
و اگر رد کرد حاجت او را و حال آنکه قادر بود بر آن بتحقیق که ظلم کرده بر نفس خویش و بدی نموده باو و در امالی مفید ثانی مرویست از آن
جناب که فرمود هر مؤمنیکه سؤال کند از او برادر مؤمنش حاجتی را و او قادر باشد بر آوردن آن و نکند آنرا برای او مسلط میکند خداوند بر
او ماری را در قبر او که میگزد انگشتان او را و در کافی مرویست از اسمعیل صیرفی که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام فدایت شوم مؤمن
رحمتست بر مؤمن فرمود آری گفتم چگونه است این فرمود هر مؤمنی که برود نزد برادر خود بجهت حاجتی پس نیست آن مگر رحمتی از خداوند
که فرستاده آنرا بسوی او و قرار داده آنرا سبب آمرزش و بلندی مرتبه او پس اگر بر آورد حاجت او را قبول کرده آن رحمت را و اگر قبول
کردن آن حاجت و اگر رد کرد حاجت او را با قدرت بر بر آوردن آن پس جز این نیست که رد کرده از خود رحمتی را از جانب خدای عز
و جل که فرستاده آنرا بسوی او و سببی مقرر فرمود برای او و ذخیره میکند خداوند عزوجل آن رحمت را تا روز قیامت تا آنکه صاحب آن
حاجت حاکم می شود در آن رحمت اگر خواست میگرداند آنرا بسوی خود و اگر خواست صرف میکند بسوی غیر خود ای اسمعیل پس اگر روز قیامت
شد و او حاکم شد در رحمت خدا که نازل شده بر او گواره شده برای او پس بسوی که می بینی صرف کند آنرا گفتم گمان ندارم که برگرداند آنرا از نفس خود
فرمود گمان مدار بلکه یقین کن زیرا که او رد نخواهد کرد آن رحمت را از نفس خود ای اسمعیل کسیکه بیاید برادرش نزد او برای حاجتی که قادر است
بر قضای آن و بر نیاورد آنرا مسلط میکند بر او خداوند ماری را که بگزد ابهام او را در قبرش تا روز قیامت چه آنکه آمرزیده شده باشد یا معذب
و در کتاب قضاء الحقوق صوری نقل کرده که آنجناب فرمود مؤمن محتاج رسول خداوندست بسوی غنی قوی پس اگر بیرون آمد
رسول بدون قضاء حاجت آمرزیده میشود گناهان رسول و مسلط میکند خداوند بر غنی قوی شیطانی را که بگزد او را فرمود بخیه میکند زبان
او در میان اهل دنیا پس راضی نمیشوند با آنچه در نزد او است [illegible]

داخل شود براو شاعر پس گوش میدهد پس عطا میکند او را پس اینها ... [illegible] ... و نیز از رفاعه روایت کرده که
آنجناب او فرمود ... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام کسیکه بیاید نزد او برادر
مؤمن او بجهت حاجتی ... [illegible] ... پس اگر هست مقصود ... برآوردن آن و اگر نیست در نزد او رحمت
بکشد ... [illegible] ... پس اگر باشد بخلاف آنچه توصیف کردم پس نیست لایق میان ما و او ...
کتاب ... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... میکند مؤمن ایمان خود را تا آنکه دارا شود صد و ... خصلت ...
شمرده تمام آنرا که از جمله آنها است سخاوت کف و رد نکردن سائل و بخل نمودن به نائل و شیخ ابراهیم کفعمی در مجموع الغرائب
نقل کرده از کتاب ... [illegible] ... که مشتمل است بر ... روایت کرده که جناب عیسی ...
... [illegible] ... و دیگر کتاب اغانی شریف از ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن
ابن عبدالرحمن ... [illegible] ... باسناد او ... از ابی شریح که گفت شنیدم جعفر علیه السلام را که او منبر بود
... [illegible] ... آیا در نزد تو چیزی هست که آنرا صدقه دهی گفت ای سید من چیزی بدست نیامده ... از صدقه که ...
... [illegible] ... طعامی نخورده اند ... گفت پس بیرون رفتم پس
دیدم ... [illegible] ... رسول خدا علیهم السلام پس داخل شدم بر آنجا ... گفتم شما را ...
... [illegible] ... پس آنجناب ... بیاورد ...
... [illegible] ... فرمود آن شخص را نزد من آر پس او را نزد ...
... [illegible] ... است از جانب خداوند هنگامیکه موجود باشد خصوصا
... [illegible] ... مرویست که خدا تعالی روز قیامت گوید به بعضی از بندگان بنده
... [illegible] ... استم ندادی بنده گوید بار خدایا کی بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه از تو
... [illegible] ... فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی فلامنعنك الیوم فضلی کما منعته
... [illegible] ... چون معلوم شد که اجابت سؤال ... و رد سائل از اقبح
... [illegible] ... از ذکر احکام ... اجابت ... احکام بجا نیاورد
وجوب آن ... [illegible] ... نجاست و نماز
[illegible]
... [illegible] ... مرویست از جناب صادق علیه السلام ...
... [illegible] ... طلب علم ... از آنجناب ...
[illegible]
کرد با ایشان ... [illegible] ... از رسول خدا صلی الله علیه وآله ... فرمود ...
[illegible]

رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود هر آن کسیکه بپرسند از او از علمی پس کتمان کند آنرا در آنجا که واجب است اظهار آن علم و ... او بر طرف
شده باشد میاید روز قیامت لجام کرده شده بلجامی از آتش و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده هر گاه کتمان کند عالم علم خود را از اهلش و ...
کند جاهل در آموختن آنچه را که چاره از یاد گرفتن او نیست و بخل ورزد ... به نیکی کردن خود و ... فقیر دین خود را بدنیای ... بزرگ
میشود بلاء و عظیم میشود عقاب و در رجال شیخ کشی مرویست از حضرت کاظم علیه السلام که نوشت بعلی بن سوید ... که از
واجب ترین حق برادر تو آنست که پنهان نکنی از او چیزی را که نفع میدهد او را نه از دنیای او و نه از آخرت او و در عوالی اللئالی
مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر آنکسیکه محتاج باشند مردم بسوی علم او که بفهماند بایشان امور دین ایشان را پس از ایشان
اجرت بخواهد سزاوار است بر خدا تعالی که داخل کند او را در آتش جهنم و در ... نوادر سید فضل الله راوندی مرویست از رسول
خدا صلی الله علیه وآله که فرمود کسیکه ... بدعتی را یا بلند کند علم گمراهی را یا کتمان کند علمی را یا حبس کند مالی را ... یا اعانت کند ظالمی را
بر ظلمش و حال آنکه میداند که او ظالم است پس بتحقیق که بیزار شده از اسلام و نیز واجب شود اجابت ... در آنجا که ...
ناموس برادر مؤمن موقوف شود بر آن چنانچه در عقاب الاعمال از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که فرمود کسیکه سیر برآرد
شب او در حالتی که ... باشد گرسنه چیز نخورده خدای تعالی میفرماید ای ملائکه من گواه باشید بر این بنده که من او را امر کردم ... عصیان کرد مرا
و اطاعت کرد غیر مرا و من ... او را بسوی عمل خودش قسم بعزت و جلال خود که هرگز او را نیامرزید و این ... نباشد ... در آنجا
که گرسنگی بمورث هلاکت یا مضرتهای سخت باشد چنانچه مراد همین است آنچه در چند خبر رسیده که رسول خدا صلی الله علیه وآله ... فرمود
قسم بآنکه جانم در قبضه قدرت او است که ایمان نیاورده ... بنده ... سیر ... برادر ... گرسنه ...
ایمان پاره از مراتب او است و در ... مرویست ... که گفت پرسیدم از جناب صادق علیه السلام ...
ایشان ... یا دتی و برای برادران ایشان حاجت شدیدیست ... ایشان را کافی نیست ...
ایشان گرسنه باشند پس فرمود ... مسلمان او را ظلم نکند و یاری ... میگذارد ... محروم ...
کوشش در آن و مواصلت و یاری کردن ... در آن کار و مواسات با اهل حاجت ...
امر فرموده درباره ایشان و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هر مردی از شیعیان ما که بیاید نزد ... او ...
طلب اعانت کند ... حاجت خود پس اعانت نکند او را و حال آنکه قدرت دارد مبتلا میکند او را ...
از دشمنان ما ... عذاب کند او را روز قیامت و نیز از آنجناب روایت کرده ...
[illegible]
[illegible]
... بتحقیق که قطع کرده ولایت خدای عزوجل را و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ...
[illegible] ... روز قیامت ...
[illegible]
سیاه شده ... [illegible]
خیانت کرده خدا و رسول ... [illegible]
[illegible]
عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود ... [illegible]

بشت را در روزیکه جز امید بدرگاه او از کسی که منع کند حاجت طالب حاجتی را و حال آنکه قادر است بر برآوردن آن پس بر او است مثل گناه عشار پس برخاست مالک بن عوف و عرض کرد یا رسول الله چه مقدار میرسد گناه عشار فرمود بر عشار در هر روز و شب لعنت خدا است و ملائکه و همه مردم دیگر اکه خداوند لعنت کند هر گز نخواهی یافت برای او یاوری و از برای شاهد در آنچه نقل کردیم کفایت است **و دوم** حرام چون جاجبت سائلی که بپرسد از چیزیکه گفتن و ظاهر نمودن آن برای او جایز نباشد چه آنکه آن چیز از امور الهیه باشد که افشا و تعلیمش غیر اهلش حرام است یا در جواب ضرر جانی یا عرضی و مالی باشد برای سائل یا سائر برادران مؤمن دیگر بلکه هر یک جانی و مالی در شرع محترم باشد و بیشتر این موارد داخلست در عنوان تقیه و محل حفظ از جواب و درع مسائل بعضی بر توریه در کلام چه نفقه در شرع مطهر از بزرگترین واجبات است منحصر نیست در کتمان بعضی اصل مذهب از مخالف در آنجا که بترسد از او بلکه لازم است کتمان بسیاری از علوم حقه اهل بیت علیهم السلام و نکات و اسرار و لطائف کلام خداوند را از هر کس که پایه ایمانش بر جای محکمی نباشد که نتواند تحمل نماید **و در** کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود نکشته ما را آنکه فاش کند احادیث ما را بلکه کشته [illegible] مرویست که آنجناب فرمود بچند نفر از اصحاب خود که فاش نکنید امر ما را و خبر ندهید بآن مگر باهلش زیرا که فاش کننده بر ما امر ما را سخت تر است بر ما از دشمن ما **و در** اختصاص مرویست از آنجناب که فرمود به ابی سعید مدائنی که سلام برسان بدوستان ما و اعلام کن ایشان را که قرار ندهند احادیث ما را مگر در قلعهای محکم و سینهای فهمیده و صاحبان عقول کرامایه قسم بآنکه دانه را شکافت و جانداران آفرید که نیست ستم کننده عرض ما و آنکه خود را در مقام محاربه با ما در آورده زحمتش بر ما شدیدتر از فاش کننده بر ما حدیث ما را در نزد کسیکه نتواند او را تحمل کند **و در** غیبت نعمانی مرویست از آنجناب که فرمود هر آینه خبر میدهم مرد را بحدیثی پس میرود و روایت میکند آنرا از من چنانچه شنیده پس حلال میکند به سبب آن بر خود لعن خدا و بیزاری او را و مراد آنحضرت روایت کردن او است برای آنکه شایسته شنیدن و تحمل آن نباشد **و نیز** در آنجا مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بحذیفة بن الیمان که ای حذیفه خبر مده مردم را بآنچه که دانا نیستند بحقیقت آن پس طغیان می کنند و کافر میشوند زیرا که بعضی از علوم مشکل است و سنگین بارکه اگر او را بار کنی بر کوهها عاجز میآورد از برداشتنش و بر این مضمون اخبار بسیار است و در چند از آنها وعده چشیدن حرارت آهن در دنیا داده اند بآنکه فاش کند اسرار اهل بیت علیهم السلام را **و از** این قسم است اجابت [illegible] که خود حرام باشد چون زنا و لواط و تقبیل و نظر باجنبیه یا مقدمه باشد برای حرام بتفصیلی که در فقه مسطور است چه [illegible] [illegible] خواسته [illegible] [illegible] [illegible] یا
چه سبب آن [illegible] [illegible] ظلم و عدوان
و [illegible] [illegible] کافی [illegible] [illegible] جناب صادق علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

وبیان بعضی از مواردی که اجابت [illegible]

ضمنا حرام است اجابت کردن سائل اگر ناصبی باشد چنانچه **در کافی** مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود اطعام مکن کسیرا که اظهار دشمنی کند بچیزی از حق یا دعوت کند بسوی چیزی از باطل **و در** کتاب سرائر مرویست از حضرت هادی علیه السلام که نوشت بمحمد بن علی بن عیسی که هر کس صدقه دهد بناصبی پس آن صدقه برای ضررش خواهد بود نه برای نفعش **و در** حدیث صدوق که علامت صدقه بر ناصبی **و در** کتاب صفات الشیعه مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس سیر کند دشمنی از ما را بتحقیق که کشته دوستی از ما را **و در** کافی مرویست که عمر بن یزید پرسید از آنجناب از صدقه کردن بر ناصبی و بر زیدیه پس فرمود صدقه مکن بر ایشان بهیچ چیز و آب مده ایشان را اگر بتوانی و زیدیه از ناصبیانند **و در** تفسیر حضرت حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود صدقه دهنده بدشمنان ما مانند دزد است در حرم خداوند **و در** کافی مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود شخصی که پرسید که اگر برای زکوة اهلی پیدا نکردم تا چهار سال از کجا صرف کنم فرمود اگر برای او اهلی پیدا نکردی آنرا کیسه کن و بینداز در دریا زیرا که خداوند تعالی حرام کرده اموال ما را و اموال شیعیان ما را بر دشمنان ما و خواهد آمد در ضمن مورد هفتم از اجابت گروه که اگر ناصبی از گرسنگی و تشنگی بمیرد نباید با و طعام و شرابی داد و کسیکه ناصبی را سیر کند پر کند شکمش را از آتش در روز قیامت هر چند آمرزیده شده باشد **و نیز** از این قسم است اجابت کردن فاسقی یا ظالمی در رفتن بخانه او برای ولیمه و مانند آن و غذا یا آلات مطاع یا منزل او از مال حرامی باشد که بتواند مسئول برای تصرف در آن و مباحی پیدا کند یا در رفتن تقویتی باشد برای او که بسبب زیادتی فسق یا ظلم او شود و غیر این از اقسام اجابت محرمه که بر متامل پوشیده نیست **ضمیمه** مخفی نماند که اجابت سئوال طالب علوم حقه که تعلیمش بر او واجب عینی نباشد و یا آموختن مسائل فسادی مترتب نشود و اجابت متحیر در بذل رای و اجابت محتاج باعانت بدنی یا زبانی یا مالی که در آن ضرر دنیوی یا دینی بر احدی نباشد با آنچه شد و راجح است **و اجابت** برادر مؤمن چون بضیافت دعوت نماید **و در** کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود وصیت میکنم امت خود را از حاضرین و غایبین که اجابت کنند دعوت مسلم را هر چند بمسافت پنج میل باشد زیرا که از جمله دین است **و نیز** فرمود که فرض است برای مؤمن بر مؤمن که چون او را بخواند اجابت کند **و از** جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود از حقی واجب مسلم بر برادرش اجابت دعوت او است **و در** کنز الفوائد کراجکی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود مسلم را بر برادرش سی حق است که از عهده آنها بر دون نیاید مگر باداء آنها یا آنکه از او درگذرد و یکی از آن سی حق اجابت دعوت است و مراد از دعوت یا خواندن بضیافت است یا برای امری و بعضی از علما گفته مراد جواب دادن او است چون او را آواز دهد و این احتمال بعید است **و** اجابت برادر مؤمن در تزویج کردن باو آنرا که خواستگاری کرده چنانچه **در** مشکوة الانوار شیخ طبرسی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود به عبدالملک که دوستان ما را از جانب من سلام برسان و خبر ده ایشان را که من ضامنم بر ایشان بهشت را مگر بهمت طایفه از ایشان و سیر دیگر از آنها کسیکه خواستگاری کند از او مؤمنی پس تزویج نکند باو **و در** کتاب مؤمن حسین بن سعید اهوازی مرویست از آنجناب که فرمود در مقام بیان مذمت قحال کسی که چیزی براد داخل میشود آنکه می آید نزد او برادر مسلمش و از او خواستگاری میکند پس باو میگوید تو مال نداری و غیر اینها از موارد اجابت مسنون که بر متامل در ابواب سابقه خصوص باب نهم پوشیده نخواهد ماند **و چهارم** مکروه و محل آن بسیار است و لیکن متفرق در احادیث اهل بیت علیهم السلام باید که بعضی از آن قناعت میکنیم **اول** اجابت شارب خمر در دادن دختر باو و قبول شفاعتش چنانچه **در کافی** و فقیه و غیره مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شارب خمر اگر مریض شود او را عیادت نکنید و اگر بمیرد بر جنازه اش حاضر نشوید و اگر شهادت داد او را تزکیه نکنید و اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید و اگر سؤال کرد از شما امانتی را پس او را امین ندانید و باو چیزی نسپرید

در بیان [illegible] اجابت [illegible]

وبچند سند روایت کرده اند از آنجناب که فرمود کسیکه خمر بنوشد بعد از آنکه خدایتعالی او را حرام نموده بر زبان من پس اهلیت ندارد
که چون خواستگاری کند باو تزویج کنند و چون خبر دهد او را تصدیق کنند و چون شفاعت کند شفاعتش را نپذیرند و در کافی
از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر کس دختر خود را بشارب خمر تزویج کند پس بتحقیق که قطع کرده رحم او را و در فقیه
از آنجناب مرویست که فرمود شارب خمر اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید زیرا که کسیکه تزویج کند دختر خود را بشارب خمر پس
چنانست که او را کشیده باشد او را بسوی زنا و دوم اجابت کسیکه بطلبد برای ولیمهٔ عروسی در روز سیم چنانچه در کتاب جعفریات
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ولیمه روز اول حق است روز دوم نیکی است پس هرچه زیاده از این باشد ریا است حضرت
صادق علیه السلام که راوی این خبر است فرمود که پدرم مرا خبر داد که پدرم را یعنی حضرت سجاد علیه السلام را بولیمهٔ عروسی دعوت کردند
پس اجابت فرمود انگاه روز دوم خواندند باز اجابت فرمود پس در روز سیم دعوت نمودند پس امر فرمود که آن رسول را راندند تا آنکه از
نظر مبارکش متواری شد و در چند خبر دیگر تصریح شده که ولیمهٔ عروسی در روز سیم و زاید بر آن ریا و سمعه است و در عقاب الاعمال
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود هر کس اطعام کند طعامیرا از روی ریا و سمعه بخوراند خداوند باو مانند آن طعامیرا از چرک
جهنم و بگرداند آن طعام را آتشی در شکم او تا آنکه حکم کند میان مردم یعنی تا آخر روز بازپسین سوم اجابت کردن دعوت مهمانی برای
ختنه کردن دختران چنانچه در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اجابت نکن در ولیمهٔ عروسی و ختنه کردن و اجابت
نکن در ختنه کردن دختران چهارم اجابت کردن کافر یا فاسق یا منافق در دعوت مهمانی ایشان چنانچه در کافی مرویست از
رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود اگر بخواند مرا مؤمنی برای خوردن ذراع گوسفندی هر آینه اجابت خواهم کرد او را و این از دین است
و اگر مشرکی یا منافقی بخواند مرا بسوی گوسفندی یا شتری اجابت نخواهم کرد او را و این از دین است و در فقیه مرویست که آن
حضرت نهی فرمود از اجابت کردن فاسقین چون دعوت کنند بسوی طعام خود شان پنجم اجابت کردن در رفتن بمهمانی
کسانیکه اغنیا را دعوت میکنند بمهمانی خود نه فقرا را چنانچه در دعوات سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و
آله که فرمود مکروه است اجابت کسیکه حاضر میکند در ولیمهٔ خود اغنیا را و حاضر نمیکند فقرا را و در نهج البلاغه مرویست که عثمان
بن حنیف را که والی بصره از جانب امیر المؤمنین علیه السلام بود یکی از خویشانش دعوت کرده او را اجابت نمود پس حضرت
باو مکتوبی نوشت که از فقرات آن این است وما ظننت انك تجيب الى طعام قوم عائلهم مجفو وغنيهم مدعو
و بخاطر نگذشتم که تو اجابت کنی بسوی طعام قومیکه فقیر و درویش ایشان ستم رسیده اند که ایشان از سفره طعام خود حاضر نمی کنند
و غنی و بی نیاز شان خوانده شده اند بمهمانی ششم اجابت سؤال آنکه قبل از سلام کردن سخن گوید چنانچه در
خصال از رسول خدا صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود کسیکه تکلم کند پیش از آنکه سلام کند پس جواب ندهید او را و فرمود نخوانید
احدی را بسوی طعام خود تا آنکه سلام گوید هفتم اجابت سائل غیر قائل بحق و امامت ائمه اطهار علیهم السلام زیاده از آنچه
رخصت داده اند و مقرر فرموده اند مگر در آنجا که دادن زیاده از آنچه و کثرت احسان سبب باشد برای تالیف قلب و میل بحق و قلت
عداوت و دست برداشتن از آزار کردن مؤمنین شیخ کلینی [illegible] روایت کرده که شخصی از جناب
صادق علیه السلام پرسید از سائلیکه سؤال میکند و حالش معلوم نیست که چه مذهب دارد پس فرمود بده بآنکس که در دلت رقتی
افتد برای او و فرمود بده کمتر از درهم راوی پرسید تا چه مقدار میتوان داد باو فرمود ثلث درهم و آن بحساب حال کمتر است از نیم
قران و در [illegible] از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت گفتم بآنجناب فدای تو شوم چه میگوئی در زکوة که برای چه کسانست

فرمود

فرمود زکوة برای رفقای تو است یعنی شیعیان گفت گفتم اگر از ایشان [illegible]
و مهمان قسم جواب داد آنگاه پرسید بسا علمای ایشان یعنی خلاف داده میشود از آن چیزی فرمود نه داده [illegible] مگر آنکه ترحم کنی بر او پس اگر
رحم کردی بر او پس بده باو پاره از نان آنگاه اشاره کرد بدست مبارک [illegible] انگشت ابهام را بسوی انگشتان [illegible]
باشد و در فقیه از آنجناب روایت کرده که نهی فرمود از دادن صدقه [illegible] بر ایشان زنا است که از زنا [illegible]
باشد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود در مقام بیان فضل زکوة و اما مخالفان
پس مذهب ایشان نه زکوة و نه صدقه [illegible] رسول [illegible] مخالفین که جاهلند [illegible]
[illegible] فرمود داده میشود [illegible] کمتر از درهم و از نان کمتر از یک قرص و در کتاب زید نرسی
مرویست که از جناب صادق علیه السلام پرسید [illegible] آیا جایز است برای ما که صدقه [illegible]
بغیر ایشان پس فرمود اگر نیافتید [illegible] و واجب را بسوی اهل ولایت که در غیر شهر شما [illegible]
آنچه هست از صدقه واجب نیست پس اگر نیافتید اهل ولایت را پس خرجی نیست بر شما که بدهید آنرا با [illegible]
[illegible] ناصبی نباشد و دشمنی ندارند و نمی شناسند دینی را که شما بر آن هستید پس با شما دشمنی کنند و نمی شناسند [illegible]
[illegible] کنند و باد مستدین شوند و ایشانند مستضعفین از مردان و زنان [illegible] ندارد که عطا کنید بایشان کمتر از درهم [illegible]
قرص نان اما درهم تمام را پس نده مگر باهل ولایت زید گفت پس گفتم فدای تو شوم [illegible]
[illegible] چه مذهب دارد فرمود بده باو و اکرامی مکن و نده بغیر اهل ولایت [illegible]
نان و پاره از نقره اما ناصبی پس دلت باو رقت نکند و او را طعام نده [illegible]
زیرا که پدرم میفرمود کسیکه سیر کند ناصبی را پر میکند خدا [illegible] از آتش [illegible] روز قیامت [illegible] عذاب [illegible]
هشتم اجابت صاحب خانه در نشستن بر صدر مجلس چنانچه در روایتست که چون داخل شدی بر کسی در خانه [illegible]
او را در نشستن هر جا که تعیین کند جز در صدر مجلس و در تحف العقول مرویست از جناب کاظم علیه السلام که حضرت [illegible]
فرمود نه نشیند در صدر مجلس مگر مردیکه در او سه خصلت باشد جواب گوید هرگاه چیزی پرسیده شود [illegible]
و اشاره کند بآن رائی که در او است صلاح اهلش پس هر کس که نباشد در او چیزی از این خصلتها [illegible] احمق است [illegible]
است که نشیند در صدر مجلس [illegible] خصلت [illegible]
[illegible]
اجابت صاحب خانه [illegible] مراجعت از نزد او چنانچه در کتاب خصال مرویست که وارد شد [illegible]
صادق علیه السلام گروهی از اهل [illegible] پس ایشان را ضیافت کرد چون اراده کردند که رحلت کنند بایشان توشه داد و عطا کرد و [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] ایشان را اعانت نکنید چون آنجماعت فارغ شدند آمدند نزد آنجناب بجهة وداع پس عرض کردند ای فرزند
رسول خدا ضیافت کردی پس نیکو ضیافت نمودی و عطا کردی پس فراوان عطا نمودی آنگاه بغلامان فرمودی که ما را اعانت نکنند
رحلت حضرت فرمود ما اهل بیتیم که اعانت نمیکنیم مهمانان خود را بر مفارقت کردن از ما [illegible] مرویست که جماعتی بر جناب کاظم
علیه السلام وارد شدند بر سبیل مهمانی چون خواستند که رحلت کنند غلامان آنحضرت از اعانت ایشان دست کشیدند پس آنجماعت
عرض کردند [illegible] رسول الله [illegible] فرمودند [illegible]

ما جدا می شود پس اعانت نخواهیم کرد **دهم** اجابت زن در خواستن چیزی که بآن تصریح فرموده اند چنانچه **در** کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هر که اطاعت کند زن خود را برو می اندازد او را خداوند در آتش جهنم کسی عرض کرد این چه اطاعت است فرمود زن طلب میکند از شوهر او رفتن بحمامها و عروسیها و عیدگاهها و عزاخانها و پوشیدن لباس رقیق را و **در** فقیه بهمین نحو روایت کرده و لیکن ذکر کرده که سائل امیر المؤمنین علیه السلام بوده و بمضمون اخبار متعدده با سانید معتبره وارد شده و همه آنها حمل بر کراهت شده مگر در حال ضرورت و احتیاج که در آنوقت محذوری نیست یا بر صورت مقارنه با مفاسد و محرمات دیگر از تهمت و غیبت و شنیدن تعلیم و تعلم مکر و حیله و اضرار و امثال اینها که اکثر مجلسی فراهم آید از طایفه زنان و خالی باشد از مفاسد مذکوره **یازدهم** اجابت کردن ظالم در کردن کار مباحی برای او و بیشتر آنکه از اعوان و حواشی و انصار او شمرده نشود چه اعانت ظالم بر سه قسم است **اوّل** اعانت او در ظلم و مثل او است اعانت بر فاسق و عاصی بر فسق و عصیانش و این از کبائر گناهان است و برای اعانت مراتب و درجاتیست که حکم بعضی واضح و بعضی مشتبه است و در کتب فقها مبین شده **دوم** اعانت او بر مباح و لیکن بنحویکه معین از اعوان و انصار او شمرده شود و مثل طباخی و دربانی **سیم** باشی و معمار باشی هر چند برای ساختن مساجد و رباطات و قناطر باشد و نظائر ایشان این قسم نیز حرام و گذشت پاره از اخبار آن **سیم** اعانت او بر مباح بنحو مذکور مثل فروختن باو چیزی و کردن باو کاری برای او بعضی اوقات و دادن باو چیزی و غیر آن و این قسم مکروه اگر چه ظاهر جمله از اخبار حرمت است و لیکن چون خلاف پاره از اخبار دیگر است که دلالت میکند بر جواز و سیره قطعیه و طریقه قدما با جمله آن نهی که در این قسم اخبار رسیده حمل بر شدت کراهت شده و الله العالم **دوازدهم** اجابت کردن سائل در فعلیکه مکروه باشد برای مرد و حاجت سائل بآن بحدی نرسیده باشد که بردارد کراهت آن فعل را در حق او چه اگر بآن مقام رسیده دور نیست که مقتضای اخباریکه دلالت بر استحباب اجابت و اعانت برادر مؤمن میکند کراهت را از مسئول نیز بردارد و امثال این قسم بسیار است چون صید کردن در روز جمعه و ذبح کردن در شب و خواندن شعر لغو یا مطلق شعر در روز جمعه و ماه رمضان و خواندن لوح قبور و سخن گفتن در میان اذان و اقامه و سوار شدن در دریا هنگام هیجان و اضطراب آن و خوابیدن در بالای بام که محجری ندارد و در اطاق خالی و سخن گفتن با مجذوم مگر بمقدار یکذراع و داخل شدن در خانه تاریک بی چراغ یا روشنائی آتش و نظائر اینها که بسا شود مورد سؤال و محل حاجت گردد و در بعض سؤال از کراهت انکار بر طرف شود و بهتر آنکه در صورت حاجت اگر ممکن شود مسئول بپذیرد موعظه بدلی بی مجذور برای انکار معین کند و او را از آن مقصود منصرف نماید و بسیار شود که بدلی بهتر و مجوز تر موجود باشد و سائل از آن غفلت کرده و بتوهم انحصار رفع غرض در آن مکروه او را طالب شود **پنجم** مباح و آن در جائی باشد که در آن مقتضی یکی از آن احکام چهارگانه نباشد اگر چه فرض آن بعید است و مخفی نماند که گاه شود که در مورد واحد جمع شود جهت رجحان وجوب یا استحباب و جهت حرمت یا کراهت اجابت و توضیح ترجیح بعضی از آن جهات بر بعضی محتاج بشرحی است که مناسب مقام نیست **امّا دوم** که آداب مسئول است با سائل پس آن بسیار است بعضی از آنها باید رعایت شود پیش از فعل و بعضی مقارن آن و بعضی بعد از آن و بعضی از آن قلبی و بعضی زبانی و بعضی جوارحی و بعضی کردنی و بعضی نکردنی و بعضی مختص قادر بر اجابت و بعضی مختص عاجز از آن و بعضی مشترک و بیشتر آنها گذشت متفرقا در طی ابواب سابقه لیکن برای سهولت آموختن و حفظ و ضبط برای آنانکه اراده دارند عمل کنند بآن هر چند بسیار کمند در میان خلق مختصر بمقداری از آن اشاره میشود **اوّل** اختیار کردن آنکه در او فقرا و اهل سؤال باشند چنانچه گذشت در اول باب که حضرت رضا علیه السلام نوشت بجناب جواد علیه السلام که غلامان تو را از در کوچک بیرون میبرند که نرسد خیر تو باحدی پس بیرون مرو و داخل مشو مگر از در بزرگ و با تو باشد زر و سیم و احدی از تو سؤال نکند مگر آنکه عطا کنی و از اینجا میتوان فهمید مذمت و داشتن حاجب و دربان برای

سائل وارباب حاجت علاوه بر نهی از آن در اخبار بسیار **و در** اختصاص مفید مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود کسیکه برود نزد برادر مؤمن خود یا مسلمی بجهة حاجتی پس خود را در پرده نگاه دارد و منع کند از او پیوسته در لعن خدا خواهد بود تا او را مرگ در رسد **و** بروایتی خداوند میان او و آن مؤمن در بهشت هفتاد هزار قلعه قرار دهد که ما بین هر قلعه تا قلعه دیگر هزار سال باشد **و در** خبر ضرار بن ضمره است که چون برای معویه شمه از خصال امیر المؤمنین علیه السلام را بیان میکرد که آنجناب در بر وی ما نمی بست و حاجبی او را از ما حجب نمیکرد و پرده برای جنابش نمی آویختند **دوم** نراندن سائل از خود چنانچه خدای میفرماید و اَمّا السّائل فلا تنهر سائل را از ران در راندن گاهی بزبان شود و گاهی بدست و گاهی باشاره و گاهی به پشت کردن و ترش نمودن بلکه سکوت کردن در باره کسانیکه نفسشان عزیز و قدرشان رفیع است و بعضی مفسرین گفته در آنجا که خدای فرموده الّذین یکنزون الذّهب والفضّة زر و سیم را خبر نماید ایشانرا بشارت ده بعذاب دردناک آن روز که آن سیمها و زرها بتابند در آتش دوزخ و داغ کنند بآن پیشانیهای ایشان و پهلوها و پشتهای ایشانرا که سبب تخصیص دادن خداوند پیشانی و پهلو و پشت را برای آنکه چون سائل را ببیند گره بر پیشانی زنند آنکه پهلو از او گردانند آنکه پشت بر او کنند **سیم** داشتن و اعتقاد کردن باینکه سائل فرستاده خداوند است و از جانب رسول است چنانچه گذشت در اخبار متعدده پس کمتر رفتاریکه مسئول با سائل باید بکند از اکرام و تجلیل و احترام آنکه رفتار کند با او با نچه رفتار میکند با رسول سلطان عظیم الشان که غالب و قاهر است بر او و الا مقدم داشته رسول بنده ذلیلی را بر رسول پروردگار عالمیان و چنین کس از حدود حقیقت بندگی بیرون و پست تر از آنکه خداوند در حقشان فرموده و بَلْ هُمْ اَضَلّ **چهارم** اعتقاد داشتن حاجت او را هدیه از جانب خداوند بدست آن رسول برای او چنانچه در چند خبر تصریح فرموده اند و نیست ترجیحی که لازمه این اعتقاد قبول این هدیه است و گرنه حالش هزارها بدتر باشد از آنکه هدیه سلطانی اکرم سر دور کند که سالها او را از انواع نعمت خود چشانده و بهره محتاج بود باو رسانده **پنجم** بزرگ دانستن این هدیه در دل که از آثار بزرگ دانستن و بخشش خداوند عظیم است که دارا است عرش عظیم و ملک عظیم و ثواب عظیم و عذاب عظیم و عفو عظیم را **و در** وصایای امیر المؤمنین علیه السلام است بامام حسن علیه السلام که بدانکه از خداوند تبارک و تعالی بخشش و بزرگ تر است از بسیاریکه از خلق میرسد و اگر نظر کنی در آنچه طلبی از ملوک و رعایا خواهی دید که برای تو در اندکیکه از ملوک میرسد افتخار است و بر تو در آمال فراوان که از دونان میرسد عار است و لازم تعظیم این هدیه قبول کردن و گرفتن او است بجد و عزم ثابت و سرور و افتخار و مباهات بر غیر خود که چنین خدایش برگزیده و باین هدیه سنیه الهیه رسیده **ششم** محبت داشتن سائل چنانچه سابقا شرح کردیم و گذشت که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود بعایشه در مقام ذکر ادب با سائل که اگر مسکین را دوست داری و بخود نزدیکش کنی خدای تعالی تو را برحمت خویشتن نزدیک کند **هفتم** شکر بر رسیدن باین نعمت جزیله و هدیه جلیله الهیه بدل و زبان و جوارح چون شکر بر سایر نعم الهی بهمان نحو که در محلش مبین شده **هشتم** بشاشت و انبساط و طلاقت در رو و تبسم و ترش رو نکردن بر روی سائل که داخل است در زجر و نهر سائل و خداوند در مقام توبیخ و سرزنش بعضی از صحابه میفرماید عبس و تولّی اَنْ جائه الاعمی روی ترش نمود و اعراض کرد و رو بگردانید از اینکه آمد نزد او کوری و گذشت که اول صدقات تو طلاقت رو و بشاشت است **نهم** خنده کردن بر روی سائل چنانچه گذشت که فرمود به خنده نیست میان ما و او **دهم** آنکه اگر تواند نگذارد صاحب حاجت سخن گوید و مطالبت کند بلکه چون بفهمد که حاجت دارد او را بی گفتن حاجت خود [illegible] چنانچه **در** ارشاد دیلمی مرویست که هرگاه طالب [illegible]
[illegible]

امالی روایت کرده که مردی آمد نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت یا امیر المؤمنین مرا بسوی تو حاجتی است فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که بد حال ترا در تو هویدا می بینم پس نوشت بر روی زمین که من فقیر محتاجم حضرت بقنبر فرمود که او را دو حله بپوشان پس آن مرد این ابیات را انشا کرد و بگفت کسوتنی حلة تبلی محاسنها فسوف اکسوک من حسن الثنا حللا ان نلت حسن ثنائی نلت مکرمة ولست تبغی بما قد نلته بدلا ان الثناء لیحیی ذکر صاحبه کالغیث یحیی نداه السهل والجبلا لا تزهد الدهر فی عرف بدأت به فکل عبد سیجزی بالذی فعلا پس حضرت فرمود صد اشرفی باو بدهید پس کسی گفت یا امیر المؤمنین بتحقیق که او را بی نیاز کردی فرمود بدرستیکه شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود فرود آرید مردم را در منازل خودشان یعنی با هر کس بقدر مرتبه اش رفتار نمائید آنگاه فرمود یا علی بدرستیکه من عجب دارم از کرده که میخرند مملوکرا باموال خود و نمیخرند آزادگان را به نیکی خودشان مؤلف گوید این خبر را دیدم بخط عالم جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی بن حسن جباعی جد شیخ بهائی در مجموعه که تمام آن بخط او بود و بیشتر آنرا از خط شمس الفقهاء شهید اول نقل کرده بود با فی الجمله اختلافی که مقتضی تکرار آن گشت نقل کرده در آنجا از سید تاج الدین محمد بن معیه که از علماء معروف و شیخ شهید اول است که او روایت نموده از غوث سنبسی که او گفت گذشت بما جابر بن عبد الله انصاری با گله از شتران خود پس از او خواهش کردیم که در نزد ما فرود آید پس فرود آمد و شب را با ما بسر برد چون صبح شد و دانستیم که بآسودگی انس گرفته گفتیم ای جابر آیا خبر نمیدهی ما را به چیزی از مکارم اخلاق امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت من و قنبر و علی علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه اعرابی فریاد کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته پس علی علیه السلام فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا اخا العرب پس اعرابی گفت یا امیر المؤمنین مرا بسوی تو حاجتی است که آنرا بنزد خدا بردم پیش از آنکه بنزد تو آورم پس اگر اذن فرمائی بقضای آن حاجت حمد کنیم خداوند را و شکر تو بجای آوریم و اگر بجا نیاری آنرا شکر کنیم خدا را و معذور داریم ترا پس علی علیه السلام فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که من اثر فقر را در تو آشکار می بینم پس نوشت بر زمین که من فقیرم پس علی علیه السلام فرمود ای قنبر بده باو حله مرا پس آنرا اعرابی فرا گرفت و براو پوشانید پس اعرابی آن ابیات گذشته بخواند جز بیت اخیر چون حضرت کلام اعرابی را شنید فرمود یا اخا العرب هرگاه باتو است این یعنی دارای چنین کمالی پس نزدیک من آی در اینجا پس نزدیک آنجناب آمد پس حضرت فرمود بقنبر عطا کن باو از بیت المال مسلمین پنجاه اشرفی جابر گفت پس گفتیم یا امیر المؤمنین امر فرمودی او را که بنویسد در پیش روی تو پس نوشت من فقیرم پس فرمودی حله ترا باو دهند پس براو پوشاندند پس برای تو ابیاتی خواند پس منزلت ترا نزد خود بلند کردی و امر فرمودی که پنجاه اشرفی باو دهند حضرت فرمود بلی ایجابر شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود انزلوا الناس منازلهم با هر کس بقدر شأنش رفتار نمائید و باید که اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد پس حاجت خود را بر زمین نوشت و مثل نوشتن است خاموش کردن چراغ چنانکه خواهی دانست **یازدهم** آنکه خواست سخن گوید و از پریشانی خویش شرح دهد سخنش را قطع نکند و بگذارد که از حال خود آنچه خواهد بگوید چنانچه گذشت از رسول خدا صلی الله علیه وآله و **فیه** در تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی مرویست از عبد الرحمن سلمی از آنجناب که فرمود چون سائل سؤال کند قطع سؤال او نکنی تا از آن فارغ شود آنگه جوابی کنی او را با وقار ولین یا چیزی اندک یا بردی نیکو که وقت باشد که سائلی بشما آید که نه انسی باشد نه جنی تا بنگرند تا خود شما در نعمتیکه خدای با شما کرامت کرده است چگونه میکنید **دوازدهم** گمان بد نبردن بسائل که آنچه میگوید از فقر و درویشی خویش دروغ پندارد بلکه اگر در نفس خود شک کرد در صدق سائل آنرا از شیطان داند که قصد کرده او را مانع شود و او را از خیر پس از او استعاذه برد بسوی خدا و بدو پیروی نکند در خبر تحف العقول تصریح فرمود که این از حقوق است

و در جامع الاخبار مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و گفت یا رسول الله آیا در مال حقی است سوای زکوة فرمود آری بر مسلم است که اطعام کند گرسنه را هر گاه از او سؤال کند و بپوشاند برهنه را هر گاه از او سؤال کند گفت میترسد که او دروغگو باشد فرمود آیا نمیترسد که او صادق باشد **سیزدهم** بر فرض یقین بکذب تمام یا بعض از آنچه میگوید برا و ستر کند و باو نگوید که چنین نیست که میگوئی چنانچه گذشت از حضرت سجاد علیه السلام در خبر حقوق **و در** آیه شریفه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی گفتار نیک و پوشاندن و آمرزش سائل بهتر است از صدقه که از پی در آید او را رنجی نیز به این آداب اشاره شده چه مراد از مغفرت مسئول سائل را اظهار نکردن او است آنچه داند از معایب باطنی سائل که مربوط است باین کار و آن نباشد جز بودن او بر خلاف آنچه میگوید از درویشی و پریشانی و ابتلای بعیال و قرضخواه و غیره یا گذشتن از آنچه میشنود از سائل از سخنان زشت و کلمات درشت چه پیش از راندن و محروم کردن گوید یا بعد از آن که ابتلای بآن زیاد است **چهاردهم** عطا کردن بسائل خصوص سائل اول و دوم و سیم را بمقداری که لامحاله صدق رد نکند هر چند به نیم خرما یا حبه انگور یا سم سوخته گوسفند باشد چنانچه مفصلا گذشت **و در** کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود طعام دهید سه نفر را و اگر خواستید زیاد کنید و کرده اید حق روز خود را **و نیز** از ولید بن صبیح روایت کرده که گفت بودم در خدمت آنجناب که سائلی آمد پس باو عطا کرد پس دیگری آمد پس عطا فرمود پس دیگری آمد پس عطا فرمود پس دیگری آمد فرمود یسع الله لک خدا در زیست را فراخ کند **پانزدهم** آنکه از این حد بالا رود و با او مواسات کند در آنچه دارد و با او برادری نماید خصوص با اجتماع شروط اخوت و وفای آن سائل بحقوق برادری که لازمه آن مشارکت و مشاطره است در مال او و اخبار مواسات متفرقا گذشت **و در** تفسیر عیاشی مرویست از معلی که او دید جناب صادق علیه السلام را که شب بر دوش مبارک انبانی پر از نان کرده بود و داشت و برد آنرا در مکانی جمعی از فقرا خوابیده بودند پس بهر یک یکنان دو نان داد تا تمام شد پس معلی پرسید اینها از شیعیانند فرمود نه اگر بودند واجب بود بر ما که مواسات کنیم با ایشان حتی در نمک **شانزدهم** آنکه علاوه بر آن ایثار کند بر سائل آنچه را خواسته و با او محتاج است هر چند خود در نهایت احتیاج باشد بآن چنانچه سیره و سلوک ائمه علیهم السلام و خلص اصحاب ایشان بود و بسیاری از اخبار این دو مطلب با بیان مراد و سر آن گذشت و کافی است در انعام قضیه نزول سوره هل اتی و دادن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام حصه نان افطار خود را در هر سه شب بسائل مسکین و یتیم و اسیر با شدت احتیاج بآن و گذراندن روزه را با آب و فرمودند هر که کند آنچه ایشان کردند برای او است آنچه در آن سوره وعده شده و مهیا فرموده **هفدهم** آنکه مبادرت و تعجیل کند در انجاح مرام سائل و قضای حاجت او چنانچه گذشت از جناب کاظم علیه السلام که فرمود رد می آورد دشمن صاحب حاجت پس مبادرت کنیم بسوی انجاح آن از بیم آنکه مستغنی شود **و در** نهج البلاغه مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مستقیم نمی شود قضای حوائج مگر به چیزی از آنها تا آنکه کوارا شود بلکه **در** خبر معلی از جناب صادق علیه السلام در ذکر هفت حق واجب مؤمن بر برادر مؤمن که گذشت در باب هشتم چنین فرمود که هر گاه دانستی که برای او حاجتی است مبادرت کن بسوی قضای آن و ملجا نکن او را که از تو سؤال کند آنرا بلکه مبادرت کن بسوی آن **و در** مناقب ابن شهر آشوب مرویست که نمی نشست احدی در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالیکه نماز میکرد مگر آنکه نماز خود را تخفیف میداد و رو میکرد باو و میفرمود آیا برای تو حاجتی است

هیجدهم سعی و کوشش کردن در انجام کار سائل بنحویکه در کار لازم و حاجت ضروریه خود جد و جهد میکند و این غیر از مسارعت و تعجیل است چه شود که مبادرت کند اما با ملالت و کسالت و بی اعتنائی بآن و سعی نشود بلکه با عظم آن در قلب و عزم ثابت در انجاح آن بقدر میسور **در** بحار نقل کرده از کتاب قضاء الحقوق صوری که او روایت کرده از ابن مهران که گفت نشسته بودم در خدمت مولای خود حسین بن علی

علیها السلام پس مردی بنزد آنجناب آمد وگفت ایفرزند رسول خدا بدرستیکه برای فلانی مالی است بر ذمه من واراده کرده که مرا حبس کند پس
حضرت فرمود والله در نزد من چیزی نیست که آن دین را از تو ادا کنم گفت بآن شخص سخنی بگو فرمود مرا با او انسی نیست ولیکن شنیدم پدرم
امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس سعی کند در حاجت برادر مؤمن خود پس چنانست که عبادت کرده
خداوند را نه هزار سال که روزهای آنرا روزه داشته و شبها بعبادت ایستاده و فقیه درآنجا وغیر آن مرویست از صدقه حلوانی که گفت
در زمانیکه مشغول طواف بودم مردی از اصحاب ما یعنی شیعیان از من سؤال کرد و دو اشرفی قرض خواست پس باو گفتم که بنشین تا طواف
خود را تمام کنم و من پنج شوط کرده بودم چون داخل شوط ششم شدم حضرت صادق علیه السلام مشغول شد و بر من تکیه کرد و دست مبارک را بر کتف
من گذاشت پس شوط هفتم را تمام کردم و داخل شدم با آنحضرت در طوافش یعنی قصد طواف دوم کردم چون خوش نداشتم که از آنحضرت جدا
شوم و حال آنکه تکیه بر من کرده بود پس هر زمان که میگذشتم بآن مرد و او نمی شناخت حضرت را چنین گمان میکرد که من مسامحه میکنم در حاجت او
پس اشاره میکرد بمن و بدست طلب مسارعت مینمود پس حضرت فرمود چه شده که می بینم این مرد را بدست خود اشاره میکند گفتم فدای تو شوم
انتظار دارد که من طواف کنم و نزد او روم چون بر من تکیه کردی خوش نداشتم که بروم و ترا واگذارم فرمود برو از نزد من و مرا واگذار و
برو و باو آنرا بده صدقه گفت چون فردای آنروز شد یا روز بعد از آن داخل شدم بر آنجناب در حالیکه با اصحاب خود صحبت میکرد چون نظر
مبارکش بر من افتاد سخن را قطع کرد و فرمود هر آینه اگر سعی کنم با برادرم در حاجتی تا برآورده شود خوشتر است در نزد من از اینکه هزار
بنده آزاد کنم و بر هزار اسب زین کرده لجام نموده سوار کنم در راه خدا و اخبار تحریص و ترغیب بر سعی بسیار و برای عاقل همین دو خبر کافی است
نوزدهم اقتصار نکردن بر آنچه سائل خواسته بلکه ملتفت شود و تامل کند در حال او بحسب مزاج و زمان و مکان و کسی که با آنچه
خواسته بر آن سخت محتاج است یا بچیز دیگر و در آنچه می طلبد ضرر دین یا بدن یا مزاج یا عقل اوست پس آنرا باو ندهد و آنچه خود داند که احتیاج دارد بآن
در آنست دهد **بیستم** انفاق محبوب اگر احتیاجش در خیر مخصوصی نباشد و این دو مطلب مشروحاً گذشت در باب هشتم **بیست
ویکم** آنکه در عطا ملاحظه کند شأن و مقام و قابلیت سائل را بحسب قدرش در کمیت و کیفیت عطا و تقدیم بر غیر و تأخیر از آن اگر متعدد
باشند رعایت نماید چنانچه گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام بجهت افزودن بر عطای اعرابی استشهاد فرمود بکلام رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمود فرود آرید مردم را در منازل خودشان و در عیون و معانی الاخبار وغیره در حدیث شمائل معروف میان خاصه
و عامه مذکور است که از سیره آنجناب بود در میان امت که مقدم بود اهل فضل بامر آنحضرت و قسمت کردن آنحضرت بود در میان ایشان
بحسب قدر فضل ایشان در دین پس بعضی از ایشان صاحب یکحاجت و بعضی دو حاجت و بعضی حاجتهای متعدده پس مشغول میشد
بایشان و ایشانرا مشغول میکرد بآنچه اصلاح کند کار ایشانرا و در تفسیر نیشابوری مرویست که اعرابی بنزد امام حسین علیه السلام آمد و
حاجتی خواست چنانچه گذشت در آخر باب سابق پس حضرت فرمود چیست حاجت تو پس حاجت خود را بر زمین نوشت پس حضرت
فرمود شنیدم پدرم علی علیه السلام میفرمود قیمة کل امرء ما یحسنه قیمت هر مردی کاریست که نیکو کند آنرا یا چیزیست که داند آنرا
یعنی کسیکه ضایع و باطل شد و چیزی نداند و کار نیکی از او بر نیاید پس گویا از بیقدری و بیوجودی قیمتی ندارد بلکه قدر و قیمت هر کسی بقدر
کاریست یا چیزیست که نیکو تواند کند یا داند آنرا و شنیدم که جدم صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر المعرفة نیکی بهر کس باندازه
معرفت و دانش اوست پس من از تو سؤال میکنم سه مسئله را اگر نیکو جواب دادی یکی را پس برای تو باشد نزد من ثلث آنچه خواستی و اگر
از دو جواب دادی پس برای تو باشد دو ثلث آن نزد من و اگر جواب دادی از هر سه پس تمام آن نزد من است و آورده بودند برای آن
جناب کیسه سر بمهری از عراق پس اعرابی گفت سؤال کن ولا قوة الا بالله پس حضرت فرمود کدام عمل افضل است اعرابی گفت ایمان

بخداوند فرمود پس چیست نجات از هلاکت گفت وثوق و اعتماد بخداوند فرمود چه زینت میدهد مرد را گفت علمیکه با او باشد حلمی
فرمود اگر براه خطا رفت یعنی این خصلت بدستش نیاید گفت مالیکه با او باشد کرمی فرمود اگر بدستش نیاید گفت فقریکه با او باشد
صبری فرمود اگر این بدستش نیاید گفت پس صاعقه از آسمان فرود آید و او را بسوزاند پس حضرت خندید و آن کیسه را بطرف او انداخت
و در جامع الاخبار از کتاب مقتل اخطب خوارزمی اینخبر را باین طریق نقل کرده که اعرابی آمد نزد آنحضرت و گفت که ضامن شدم دیۀ
کامله را و از ادای آن عاجز شدم پس در نفس خود گفتم که سؤال میکنم کریمترین مردم را و نمیدانم کریم تری از اهل بیت رسول خدا را
علیهم السلام پس حضرت فرمود یا اخا العرب سؤال میکنم از تو سه مسئله پس اگر جواب دادی از یکی عطا میکنم بتو ثلث آن مالرا و اگر جواب دادی از
دو میدهم بتو دو ثلث آن مالرا و اگر از همه جواب دادی عطا میکنم بتو همه آن مالرا اعرابی گفت ای فرزند رسول خدا آیا مثل تو سؤال می
کند از مثل من فرمود آری شنیدم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر المعرفة اعرابی گفت بپرس از هر چه خواهی
اگر جواب دادم فبها و گرنه از تو میاموزم و لا قوة الا بالله پس حضرت از او پرسید بترتیبی که در آنخبر بود پس کیسه بجانب او انداخت که
در آن هزار اشرفی بود و انگشتری باو داد که در آن نگینی بود که قیمت آن دویست درهم بود و فرمود ای اعرابی آن زرها را بده بطلبکارهای خود و انگشتر را
صرف کن در مخارج خود پس اعرابی آنرا گرفت و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار
دهد و در کافی از مسمع بن عبدالملک مرویست که جناب صادق علیه السلام در منی بود پس سائلی نزد آنجناب آمد پس امر فرمود خوشه انگوری
باو دهند سائل گفت مرا حاجتی نیست در این اگر درهمی باشد پس حضرت فرمود خداوند وسعت دهد برای تو پس رفت و باو چیزی عطا نفرمود
پس برگشت و گفت آن خوشه را برگردانید حضرت فرمود خدا بتو وسعت دهد و باو چیزی نداد پس سائل دیگر آمد حضرت سه حبه از انگور گرفت
و باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین الذی رزقنی حمد خدایرا که مرا روزی داد پس حضرت فرمود بجای خود باش پس دو
کف مبارک را پر نموده باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین پس حضرت فرمود بجای خود باش ای غلام چه با تو هست از درهم راوی
گفت با او بود قریب به بیست درهم پس فرمود بده آنرا باو پس سائل آنرا گرفت و گفت الحمد لله رب العالمین هذا منک وحدک لا
شریک لک این از جانب جناب مقدس تو است وبس پس حضرت فرمود بجای خود بایست پس او را مخلع فرمود پیراهنی که در بدن مبارکش بود
و فرمود بپوش این را پس آنرا پوشید و گفت الحمد لله الذی کسانی و سترنی سپاس خدایرا سزاست که مرا جامه داد و پوشانید ای بنده
خدا خداوند ترا پاداش نیک دهد دعا نکرد برای آنحضرت مگر باین آنگاه برگشت و رفت مسمع گفت پس گمان کردیم که اگر او دعا نمیکرد برای
آنحضرت پیوسته باو میداد زیرا که هرگاه او حمدی میکرد خدایرا حضرت باو عطائی مینمود **بیست و دوم** آنکه آنچه خواست بسائل دهد
بدست راست خود دهد چنانچه در مکارم الاخلاق وغیره مرویست در صفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله که دست راست آن
جناب برای طعام و شراب و گرفتن و دادنش بود و نمیگرفت مگر بدست راست و عطائی نفرمود مگر بدست راست و در دعائم الاسلام
مرویست که آنجناب دوست میداشت طرف راست را در هر چیزی و از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود نخورد مرد مگر با
دست راست خود و ننوشد مگر بآن و عطا نکند مگر بان مگر آنکه او را علتی و آفتی باشد یعنی در دست راستش و در بحار از کتاب فردوس نقل
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه کسی میگیرد پس بگیرد بدست راست و هرگاه عطا میکند عطا کند بدست راست پس بدرستیکه
شیطان میگیرد بدست چپ و میدهد بدست چپ **بیست و سیم** بوسیدن آنچه میدهد بعد از رسیدن بدست سائل
چنانچه در خصال صدوق در حدیث اربعماه مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود در ضمن آداب عطا که هر آینه بر گرداند آنچه را بدستش
داده تا بدهان خود پس او را ببوسد زیرا که خداوند میگیرد آنرا پیش از آنکه بدست سائل برسد و بر این مضمون اخبار متفرقا گذشت **بیست و**

چهارم بوسیدن آنچیز چنانچه در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون پدرم بچیزی صدقه میداد میگذاشت
آنرا در دست سائل آنگاه آنرا برمیگردانید از نزد او پس آنرا میبوسید و میبوئید آنگاه ازا برمیگردانید در دست سائل **بلبیست و پنجم**
بوسیدن دست سائل چنانچه **در** آن تفسیر مرویست از جناب باقر یا صادق علیه السلام که حضرت سجاد هر گاه عطا میفرمود بسائلی میبوسید دست
سائل را پس آنجناب کسی گفت چرا چنین میکنی فرمود زیرا که آن صدقه میافتد بدست خداوند پیش از دست بنده **بلبیست و ششم**
بوسیدن دست خود بعد از دادن صدقه چنانچه ابن فهد **در** عدة الداعی روایت کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دست خود را
میبوسید چون صدقه میداد پس از سر آن پرسیدند همان وجه سابق را ذکر فرمود **بلبیست و هفتم** دادن بسائل بنحویکه در آن ذلتی و
اهانتی نباشد برای او پس بریزد آبروی او چیزیکه مقابله نکند با او هزار ها از آنچه باو داده و این غالبا میسر نشود مگر بمخفی داشتن آنچه میدهد از غیر سائل
بلکه از خود سائل اگر میسر شود و اگر نشد لامحاله مواجه نباشد که از آنکه از شرمندگی و خجلت او بکاهد و آیات و اخبار مدح اخفاء و صدقه که پاره
از آن مربوط باینجا است گذشت در باب هشتم **و در** خبر حاجی خراسانی بود که چون خرجش تمام شد و متوسل شد بحضرت رضا علیه السلام
آنجناب بحجره تشریف برده و دویست اشرفی آورد و از بالای در باو داد و فرمود که بیرون رو که من ترا نبینم و تو مرا نبینی چون اصحاب
سبب آنرا از آنجناب پرسیدند فرمود از بیم آنکه ببینم ذلت سؤال را در روی او بجهت برآوردن حاجتش و رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود پنهان کردن عمل نیک معادل هفتاد حج است آنگاه به بیتی استشهاد فرمود که مضمونش آنکه ممدوح من کسی است که برای حاجت
روزی نزد او روم برخواهم گشت بسوی اهل خود در حالتیکه آبروی من بجای خود باقی است یعنی چنان میدهد که بذلت سؤال گرفتار
نمی شوم **و** حضرت سید الشهداء علیه السلام شب تشریف میبرد در آنجا که فقرا خوابیده بودند و با آنحضرت انبانی بود پر از نان پس در زیر
سر آنها میگذاشت بنحویکه آنها نفهمیدند با آنکه از آخر خبر معلوم میشود که از موالیان نبودند **و در** خصال مرویست از جناب باقر که حضرت
سجاد علیهما السلام شبهای تاریک انبان بدوش میگرفت و در آن بود کیسهای زر و سیم و گاه هم طعام و هیزم بدوش میکشید و میآمد
بدر خانها پس میکوبید آنگاه میداد بکسیکه بیرون میآمد نزد آنجناب و روی خود را میپوشانید هر گاه بفقیر چیزی میداد تا آنکه او را نشناسد **و در**
کافی مرویست از حارث همدانی که گفت شبی با امیر المؤمنین علیه السلام صحبت میکردم پس گفتم یا امیر المؤمنین مرا حاجتی رو داده فرمود
آیا مرا اهل دیدی برای آن حاجت گفتم بلی یا امیر المؤمنین فرمود خداوند ترا از جانب من جزای خیر دهد آنگاه برخاست و چراغ را خاموش
کرد پس فرمود برای این خاموش کردم که نبینم ذلت حاجت را در رخسار تو پس سخن کوی بدرستیکه من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله
را که میفرمود حاجات امانت خداست در سینهای بندگان پس هر که او را کتمان کند نوشته میشود برای او عبادت یکسال و کسیکه او را
فاش کرد لازم است بر آنکه شنید آنرا اینکه اعانت کند او را **بلبیست و هشتم** آنکه خواهش کند از سائل که برای او دعا
کند چنانچه **در** کافی مرویست از یکی از ائمه علیهم السلام که فرمود چون بفقراء و سائلین چیزی دادید ایشان را تلقین کنید دعا را زیرا که آن
دعا مستجاب میشود برای ایشان در حق شما **و در** ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود
نیست مؤمنی که صدقه دهد بمسکین ضعیفی پس دعا کند آن مسکین برای او بجهت چیزی در آنساعت مگر آنکه مستجاب میشود برای او **و در**
عدة است که آنجناب امر میکرد خادم را که چون دادی بسائل امر کن او را که دعای خیر کند و میفرمود بخادم قدری مکث کن تا او دعا کند **و**
و در خصال در حدیث اربعماة مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر گاه عطا نمودید بسائل چیزی پس سؤال کنید از او که دعا
کند برای شما زیرا که آن دعا باجابت میرسد برای شما **بلبیست و نهم** صغیر دانستن و حقیر شمردن آنچه بسائل میدهد برای او
میکند هر چند در انظار بسیار و عظیم باشد چه مقام برادر مؤمن و حق او از آن بالاتر و عظیم تر است بلکه از عهده اندک از آن نتواند بر آید چنانچه

درباب هفتم در شرح متن داذی توضیح شد **و در** نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مستقیم نمیشود قضای حوائج مگر به
سه چیز بکوچک شمردن آن تا بزرگ شود و بمخفی داشتن آن تا ظاهر شود و بتعجیل در آن تا گوارا شود **و در** خصال مرویست از جناب صادق
علیه السلام که فرمود دیدم نیکی را که شایسته نمیشود مگر به سه خصلت بصغیر آن و ستران و تعجیل در آن زیرا که تو چون آنرا صغیر شمردی بزرگش
کردی در نزد آنکه آن نیکی را باو میکنی و چون مستورش کردی تمام کردی آنرا و چون تعجیل کردی گوارا کردی آنرا و اگر غیر این شد سخت و نا
بود نمودی آنرا **و در** تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که اگر همه دنیا را یک لقمه کنند و من آنرا در دهان کسی گذارم که با خلاص
خدا را عبادت میکند هر آئینه خود را می بینم که مقصرم **و در** امالی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود مؤمن مؤمن نمیشود تا
اینکه عقلش کامل شود و عقلش کامل نمیشود تا اینکه در او ده خصلت باشد خیر از او امید دار باشد و شر از او مأمون کم نیک بشمرد خیر بسیار را از
نفس خود و بسیار داند خیر اندک را از غیر خود و بسیار داند شر کم را از نفس خود و اندک شمرد شر بسیار را از غیر خود ملالت نگیرد از طلب حاجات
از نزد او و ملول نشود از طلب علم در همه عمرش ذلت محبوبتر باشد نزد او از عزت و فقر محبوبتر باشد نزد او از ثروت آنقدر کند از دنیا قوت
و دهم و چه دهمی ملاقات نکند احدی را مگر آنکه بگوید او بهتر از من است و پرهیزکارتر جز این نیست که مردم دو فرقه اند یعنی دو صنف مردی بهتر از
او و پرهیزکارتر و دیگری بدتر از او و پست تر پس هر گاه ملاقات کند آنرا که بهتر از او است فروتنی کند برای او تا ملحق شود باو و هر گاه
ملاقات کند آنرا که بدتر از او است و پست تر بگوید شاید شر این ظاهر و خیر او مخفی است پس هر گاه چنین کرد قدرش بالا گیرد و بهتر
و عتر اهل زمان خود شود **و** **در** آنکه آنچه باو ده از خاطر خود محو کند بنحویکه چنین داند و رفتار کند که گویا چیزی نداده و کاری برای او
نکرده پس حقی براو ندارد که مترقب تلافی و منتظر مکافات آن باشد **و در** مجموعه معتبری دیدم که از خط شهید ثانی رحمه الله نقل شده که گفت
لقمان حکیم به پسرش خدمت کردم چهار هزار پیغمبر را و چهار هزار سال و انتخاب کردم از کلمات ایشان هشت کلمه را هر گاه در نماز شدی
قلب خود را حفظ کن و هر گاه در میان مردم شدی پس زبان خود را حفظ کن و هر گاه در سر خوان شدی پس حلق خود را حفظ کن و هر گاه در خانه
غیر شدی پس چشم خود را حفظ کن بیاد خود دار دو چیز را فراموش کن دو چیز را اما آن دو که باید بخاطر داشته باشی آنها پس خداست تعالی است و
مردن و اما آن دو که باید فراموش کنی آنها پس احسانی تو است در حق غیر و بدیهای غیر است در حق تو **و** **در** آنکه غیر خورسند و
خوشنود بودن از آنچه داده و مسرور بودن بآنچه برای سائل کرده تا داخل نشود در آن زمره که خداوند خبر داده که صدقه ایشان را قبول نمیکند
زیرا که ایشان کاره هستند در انفاق کنند و لا ینفقون الا و هم کارهون بلکه در دل مضطرب و هراسان باشد که مبادا این
ناقابل قبول نشود و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة و انتقام غیر نباشد برای احدی مگر آنگاه که از داشتن چیزی رسیده
مالی باو کاره و اندوهگین باشد چه در دل جمع نتوان کرد میان سرور بداشتن مال و سرور بعد آن که داده است مگر انداشتن که مقدم باشد
برای دادن **و در** تفسیر امام علیه السلام مرویست که شخصی داخل شد بر حضرت جواد علیه السلام و او مسرور بود حضرت از سبب سرورش
پرسید گفت از پدرت شنیدم میفرمود سزاوارترین روزیکه بنده باید مسرور باشد در آن روزیست که خداوند روزی کرده او را از آن روز
صدقات و نیکیها و نفعها که برادران مؤمنین خود رسانده و امروز روی آورده بمن ده نفر از برادران من که فقیر بودند و عیال داشتند و از
بلد دور روی بمن آورده بودند پس بهر یک از ایشان عطائی کردم و مسرورم از این جهت است **و** **در** شکرگذاری سائل کار رسول بر در دور
و حامل هدیه از حضرت به از حضرت معطیش و رساننده او بود برحمت الهی بآنچه لایق شکرگذاری و عباد است در آنجا که واسطه آن نعمت شود
فرمود هر که شکر بنده نکند شکر خدای تعالی نکرده و حق سائل بر مسئول اعظم است از حق مسئول بر او چه مسئول مال دهد و سائل نعمت میزد
مسئول او را از نگبتی که در آتش اندکست در آرد و سائل او را از عذاب طولانی برهاند **و در** ... ... مرویست از ... که گفت

فرمود دهن حضرت صادق علیه السلام آیا دوست داری برادرانت را گفتم آری فرمود شفقت میکنی بر ایشان گفتم آری فرمود آگاه
باش که واجب است بر تو که دوست داری کسی را که خدا او را دوست دارد و آگاه باش [illegible] ... احدی از
ایشان را تا اینکه او را دوست داشته باشی میخوانی ایشان را بمنزل خود گفتم نمیخورم مگر آنکه با من است از ایشان دو نفر و سه نفر پس فرمود فضل
ایشان بر تو اعظم است [illegible] ... ایشان را از طعام خود و سیر ... ایشان را [illegible]
[illegible] ... چون داخل میشوند در منزل تو داخل میشوند با آمرزش تو
و آمرزش عیال تو و چون بیرون روند از منزل تو بیرون میروند با گناهان تو و گناهان عیال تو [illegible] ... و واجب است
شکر منعم ... و حرام است کفران او **و سی و سیم** شکر خداوند بر توفیق ادای این عبادت که از اعظم قربات و اجل مثوبات
[illegible] ... چنانچه بر ناظرین [illegible] ... در کتاب و سنت منصوص و مصرح است **سی و**
چهارم منت نگذاشتن بر سائل در وقت دادن و بعد از آن **سی و پنجم** آزار نکردن و رنج نرساندن بسائل بزبان ...
[illegible] ... **و سی و ششم** ... آن مال که برای سائل مهیا کرده در مال خود اگر آن سائل
[illegible] ... عدة الداعی مرویست که امام علیه السلام پرسید [illegible] ... که بیرون رفت
با صدقه [illegible] ... پس یافت آنرا که ... پس بدهد آنرا بغیر آن سائل ... در مال خود **سی و هفتم**
آنکه آنچه را داده دوباره برنگرداند آنرا در مال خود و متصرف نکند در آن ... از سائل یا غیر او ... یا بجهت دیگر از اسباب
انتقال شرعی ... بمیراث ... و چنانچه شیخ طوسی در تهذیب از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود هرگاه مردی صدقه داد پس حلال نیست برای او اینکه بخرد آنرا یا خواهش کند که باو ببخشد و طلب کند برگشتن آنرا ...
و در کافی از آنجناب مرویست که فرمود ... هرگاه تصدق کردی بصدقه برنگیرد ... آنرا مگر آنکه میراث ...
و ظاهر این دو خبر ... است چنانچه ظاهر شیخ مفید و شیخ طوسی در نهایه ... فتوی ... مگر آنکه معروف ... فقها
کراهت است و حمل این دو خبر بر آن ... **سی و هشتم** دلالت کردن سائل بجائیکه حاجتش را برآورد و آنچه خواسته بدو دهد
بر غیب ... اگر خود متمکن نباشد از اجابت هرچند بسؤال از غیر باشد چنانچه گذشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اگر نیست
نزد او رحمت کند در تحصیل آن از نزد غیر خود تا آنکه برآورد ... لکن باید در آن دلالت مفسده ... بناشد ... سائل ...
دست تهی بانکه ضرری و اذیتی بآنشخص رسد از این دلالت کردن بسوی او هرچند کشف حال یا دادن ... مجبور باشد نه از روی
درضا **سی و نهم** آنکه اگر ندارد و بحسب ظاهر حال خود متمکن است که بعد از زمانی حاجتش را برآورد وعده نیکو
دهد و برمی او را برگرداند و این است مراد از معروف در آیه شریفه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها
اذی ... بهتر است از صدقه که از پی آن آید آزار ... تفسیر ...
مرویست که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی خواست پس حضرت فرمود چیزی نزد من نیست ولیکن در پی من طلب کن آنرا
پس ... یا رسول الله خدا ... تکلیف نکرده ...
... انفاق ... تقسیم ...
... عباس را خواست و فرمود ...
و آنکه وعده دادم و ... قبول نکرد و گفت من عیال دارم و حاجت ... پس حضرت ...

علیه السلام را خواست و باو فرمود ... قبول کرد و همه آنها را داد **و در** کتاب قضاء الحقوق صوری مرویست که آنجناب فرمود وعده
مؤمن کرضمن است ... اگر وعده داد ... وعده او مثل ... **و در** کشف الغمه مرویست
که ... وعده مؤمن ... کفاره ... بلکه با وعده نیز مناسب است
چنانچه خداوند ... توجه ... ما اصل ترجمه بنابر
بعضی ... از ایشان ... سؤال کنند ... طلب کردن وسعت و
فضل از پروردگار ... در هر حال احاجت که نشود ...
از خداوند برای او بمقدار اندازه و قابلیت و رفع ضرورت و حاجت او و بعضی گفتند که مراد از قول میسور وعده نیکو است بسائل و
بعضی گفتند که مراد از قول میسور وعده نیکو است بسائل ... برگرداندن بنرمی و ملائمت **و شیخ** طبرسی روایت کرده
که چون این آیه نازل شد حضرت بآن سائل میفرمود ... و بعضی گفتند قول معروف دعا است در حق
سائل و چون از اهل عصمت علیهم السلام تفسیری بنظر نرسید و کشف و توضیحی نشده و کلام گنجایش هر دو مطلب را دارد بعید نیست
شمول هر دو آیه هر دو مطلب یعنی وعده نیکو و دعا با برگرداندن بنرمی و شفقت و مهربانی و موعظه و دلداری بآن نحو که با دل خوش
برگردد **باب هشتم** ... ذکر ... که سبب برای زیاد شدن اجر و ثواب صدقه
و انفاق در آنها و سزاوار است اهتمام نمودن در تحرم نماندن از فیوضات خاصه که برای متقین در آنها مهیا نموده اند و ما ترتیب آنها را
ذکر میکنیم با بعضی از اخبار متعلق بآنها چه استقصاء آن موجب تطویل و کلالت بی نهایت است و ابتدا باید نمود بعرض ایام و تاج روزها
روز غدیر و شیخ طوسی از فیاض ابن محمد روایت کرده که گفت در روز غدیر در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و آن
حضرت در آنروز مخصوصان خود را جمع کرده بود و ایشانرا نگاهداشته بود برای افطار و بخانهای ایشان طعام و زر و خلعت فرستاد
حتی انگشتر و کفش و با ایشان نقلهای ... شفقت فرمود و ... و خدمت کاران خود را جامهای نو بسیار نفیس پوشانید و فضیلت
این روز را برای مردم نقل میفرمود از آنجمله فرمود که در بعضی سالهای خلافت امیر المؤمنین علیه السلام جمعه با غدیر جمع شد پس بعد از پنج ساعت
از روز گذشت حضرت بر بالای منبر برآمد و خطبه طولانی خواند و فضائل این روز را بیان فرمود و برای او ناهای بسیار ذکر نمود ... فرمود
بعد از انقضای این مجمع برگردید بخانهای خود و توسعه دهید بر عیال خود و نیکی و احسان کنید ببرادران دینی خود و در خانهای خود برادران
مؤمن را جمع کنید و نیکوئی کنید با ایشان و یکدیگر را مبارکباد و تهنیت بگوئید و نیکی و احسان کردن در اینروز مال و عمر را دراز میکند و
مهربانی با یکدیگر کردن موجب مزید رحمت الهی است و تا توانید بخشش و احسان کنید بعیال و برادران مؤمن خود و هرکه امید احسان از
حق شما دارد در حق او تقصیر مکنید و ضعیفان و فقیران و غلامان و کنیزان را با خود برابر کنید بدرستیکه دادن یک درهم در اینروز برابر است با
دویست هزار درهم و حقتعالی زیاده نیز عطا میکند تا آنکه فرمود و هرکه در شب مؤمنی را افطار دهد چنان باشد که هزار هزار پیغمبر و صدیق و
شهید را افطار داده باشد پس چگونه باشد ثواب کسیکه متکفل باشد احوال چندین نفر از مؤمنین و مؤمنات را و هرکه چنین کند من
ضامنم بر خداوند که امان یابد از کافر شدن و فقیر شدن و اگر بمیرد در آنشب یا در آنروز یا بعد از آن تا عید غدیر آینده بردن آنکه کبیره بسیار
بدی کند البته آمرزیده است و هرکه قرضی بکند در اینروز برای برادران خود من ضامنم بر خداوند که اگر او را زنده بدارد یا بمیراند آن قرض را
از او متحمل شود و از دوش او بردارد **و در** کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود روزه عید غدیر برابر است
با روزه عمر دنیا تا اینکه فرمود هرکه مؤمنی را افطار دهد ثواب کسی دارد که ده فئام را اطعام کند که هر فئامی صد هزار کس است و ...

کسیرا دارد که طعام دهد و آب دهد باین عدد که مذکور شد از پیغمبران و اوصیاء ایشان و شهیدان و صالحان را در سال قحط و یکدرهم
که در اینروز تصدق کند برابر است با صد هزار درهم که در روزهای دیگر تصدق کند **روز عید نهم**
ربیع الاول سید جلیل علی خلف رضی الدین علی بن طاوس در کتاب زوائد الفوائد از احمد بن اسحق قمی روایت کرده که امام
علی نقی علیه السلام نقل فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرزند و جگر گوشه در ضمن فضایل اینروز که خدا تعالی فرمود ای محمد این روز را
عید گردانیدم برای تو و اهل بیت تو و برای هر که تابع ایشان باشد از مؤمنان و شیعیان ایشان و سوگند یاد میکنم بر خود بعزت و
جلال خود و علو منزلت و مکان خود که عطا کنم کسیرا که عید کند این روز را از برای من ثواب آنها که بدور عرشش احاطه کرده اند و قبول
کنم شفاعت او را در خویشان او و زیاد کنم مال او را اگر گشادگی دهد بر خود و عیال خود در اینروز و آنگاه حضرت امیر علیه السلام هفتاد و
دو نام برای او نقل فرموده و از جمله آنها است که فرمود روز زکوة بزرگ است روز فطر دوم است روز پیش فرستادن تصدقات
است روز زیادتی مثوبات است روز بخل و عطا است روز زیارت کردن مؤمنان است روز محبت کردن ایشان است **و شیخ**
مفید در کتاب مسار الشیعه روایت کرده که هر که در روز نهم ربیع الاول چیزی انفاق کند حق تعالی گناهان او را بیامرزد و مستحب
است در اینروز اطعام برادران مؤمن و خوشبو کردن ایشان و توسعه دادن بر عیال و دیگران **و روز هفدهم** ربیع الاول روز ولادت
با سعادت حضرت خاتم النبیین **و شیخ مفید** در کتاب مذکور فرموده مستحب است در اینروز تصدقات باز باب حاجات
بدهند و مؤمنین و مؤمنات را شاد کنند **روز عید فطر** که خداوند وعده داده برستگاری آنکه در او صدقه دهد و پروردگار
خود را یاد کند چنانچه میفرماید قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی حضرت صادق علیه السلام بمعتب وکیل خرج خود فرمود بده
فطره جمیع غلامان و کنیزان ما را بده و یکی از ایشان را وامگذار که زکوة او را ندهی زیرا که اگر یکی را ترک کنی میترسم که در عرض سال بمیرد و این زکوة
فطره سبب قبول شدن روزه و حفظ بدن و پاکیزگی از بخل و سایر کثافات معنویه است و از برای آن آداب و شروطی است که در محلش
مبین شده **روز عرفه** در ثواب الاعمال و فقیه مرویست که جناب باقر علیه السلام چون روز عرفه میشد هیچ سائلی را رد
نمیکرد و گذشت که حضرت رضا علیه السلام تمام مال خود را در روز عرفه در خراسان بفقرا تقسیم کرد **و در** مناقب ابن شهر آشوب مرویست
از عبد الرحمن عنبری که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله روز عرفه و تحریص کرد بر صدقه پس مردی گفت یا رسول الله این شتر من
برای فقرا باشد و آن ناقه غضبا بود که آخر بآنجناب رسید و نزدیک وفات آنحضرت عرض کرد که وصیت میکنی بعد از خود فرمود ای
غضبا خداوند برکت گذارد در تو و از آن دختر من فاطمه که سوار شود بر تو در دنیا و آخرت پس از وفات شب آمد خدمت فاطمه علیها السلام
و گفت السلام علیک یا بنت رسول الله نزدیک شده زمان مفارقت من از دنیا قسم بخدا که گوارا نشدم نه بعلفی و نه بآبی بعد از پیغمبر صلی الله
علیه و آله و در سه روز بعد از آنجناب **روز عید قربان** از صدقات مقرره مؤکده این روز قربانی است که سبب آمرزش
صاحب است چون اول قطره از خون بریزد و تفصیل شروط قربانی و آداب و کیفیت تقسیم آن در محلش مذکور است و بعضی علما آنرا واجب دانسته
اند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود قرض کن برای قربانی که خدا امید بر **روز جمعه** در ثواب الاعمال مرویست که سائلی خدمت
جناب صادق علیه السلام آمد عصر پنجشنبه پس سؤال کرد و اراده نمود پس متوجه کسانی شدند که در مجلس نشسته بودند و فرمود آگاه باشید که در نزد ما
هست چیزیکه صدقه باو توان داد ولیکن صدقه در روز جمعه مضاعف میشود چندین مضاعف **و شیخ** از آنجناب روایت کرده که فرمود پدرم
مالش از همه اهل بیت کمتر بود و اعانت و تحمل نفقاتش از همه بیشتر و صدقه میداد در هر روز جمعه یک دینار و میفرمود صدقه روز جمعه مضاعف
میشود بجهت فضل روز جمعه بر غیر از روزها **و شیخ مفید** در مقنعه از آنجناب روایت کرده که فرمود صدقه در شب جمعه و روز

او

او برابر است با هزار **و در فصول و** علل الشرایع از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت نماز کردم با حضرت علی بن الحسین علیهما
السلام بامداد در مدینه در روز جمعه پس چون فارغ شد از نماز و تسبیحش برخاست و روانه شد بسوی منزلش و من با آنجناب بودم پس آواز داد
کنیزک خود را که نامش سکینه بود و فرمود باو عبور نکند بر در خانه من سائلی مگر آنکه طعامش دهید پس بدرستیکه امروز جمعه است پس عرض
کردم بآنجناب که هر که سؤال میکند مستحق نیست فرمود ای ثابت میترسم بعضی از آنها که سؤال می کنند مستحق باشند پس طعامش ندهیم
و ردش کنند پس نازل شود بما اهل بیت آنچه نازل شد بیعقوب و آل او طعام دهید ایشانرا طعام دهید ایشانرا **و در** [illegible]
روایت از جناب باقر علیه السلام که فرمود اعمال مضاعف میشود در روز جمعه پس زیاد کنید در او از نماز و صدقه و دعا **و در خصال**
مرویست از هشام بن حکم که از جناب صادق علیه السلام پرسید از هر دیگ تصدق کردن چیزی و از خیرات چون صدقه و روزه و نماز
فرمود که مستحب است که بوده باشد این در روز جمعه زیرا که عمل مضاعف میشود در روز جمعه **و در** عدة الداعی مرویست از جناب
باقر علیه السلام که هرگاه اراده داری تصدق کنی بچیزی پیش از جمعه بگیر و پس تاخیر کن آنرا تا روز جمعه **و گذشت** که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بمردی در روز جمعه امروز روزه گرفتی گفت نه فرمود صدقه دادی بچیزی گفت نه فرمود برخیز با اهل بیت [illegible] آن
ایست از تو براد **و در** کتاب عروس مرویست از آنجناب که صدقه در شب جمعه بهزار و در روز جمعه بهزار است **و** وارد شده که
چیزی تازه برای اهل خود در روز جمعه ببرید که خورسند شوند بآمدن جمعه **و در** فقه الرضا علیه السلام مرویست از آنجناب که فرمود روز
جمعه عید است برای امت من بسیار صدقه دهید در آن روز **ماه مبارک رمضان** در نوادر سید فضل الله راوندی مرویست
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هیچ نفقه نیست مگر آنکه بنده را از آن سؤال میکنند مگر نفقه در ماه مبارک رمضان که عطا است
بندگان را و کفاره است گناهان ایشانرا و هر که تصدق کند در ماه رمضان بصدقه مثقال ذره و بالاتر از آن سنگینتر است در نزد خدا
از کوههای زمین که طلا باشد و صدقه کند با آنها در غیر ماه رمضان تا آنکه فرمود و عمل مضاعف میشود در ماه رمضان ابن مسعود گفت چه
مقدار مضاعف میشود فرمود خبر داد مرا جبرئیل که مضاعف میشود حسنات بهزار هزار که هر حسنه از آن بهتر است از احد **و در عیون**
و غیره مرویست از آنجناب که فرمود در آخر ماه شعبان که رو کرده بشما ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش تا آنکه فرمود تصدق کنید بر فقرا
و مسکینان خود و تعظیم نمائید پیران خود را و رحم کنید کودکان خود را و نوازش نمائید خویشان خود را و مهربانی نمائید با یتیمان مردم تا مهربانی
کنند بعد از شما با یتیمان شما تا اینکه فرمود ایها الناس هر که از شما افطار دهد مؤمن روزه داری را در اینماه برای او خواهد بود نزد خدا ثواب
آزاد کردن بنده و آمرزش گناهان گذشته پس بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله همه ما قدرت بر این نداریم فرمود بپرهیزید از آتش جهنم به
افطار دادن روزه داران اگر چه بنصف دانه خرما باشد و اگرچه بشربتی آب باشد بدرستیکه خدای این ثواب را عطا میفرماید بکسیکه قادر نباشد که بکند
بر زیاده از این بها و هر که خلق خود را در اینماه نیکو گرداند بر صراط بگذرد روزیکه قدمها بر آن بلغزد و هر که سبک گرداند از برای
خدمت غلام و کنیز خود را حق تعالی در قیامت حساب او را آسان گرداند و هر که در اینماه شر خود را از مردم باز دارد حقتعالی غضب
خود را در قیامت از او باز دارد و هر که در اینماه یتیمی را گرامی دارد خدا در قیامت او را گرامی دارد و هر که در اینماه صله و احسان کند با
خویشان خود خدا وصل کند او را برحمت خود در قیامت و هر که در اینماه قطع احسان خود از خویشان خود بکند خدای عزوجل در قیامت قطع
رحمت خود از او بکند **و در** ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر که تصدق کند در ماه رمضان بصدقه
برطرف کند از او خدا هفتاد نوع از انواع بلاها **و در** مقنعه مرویست که چون ماه مبارک رمضان داخل میشد رسول خدا
صلی الله علیه و آله هر اسیری را آزاد میکرد و هر سائلی را عطا میفرمود **و در** کافی مرویست از آنجناب که فرمود در ضمن فضائل ماه مبارک

که

که ندا میکند در هر شب آیا سائلی هست آیا استغفار کننده هست بار خدایا عطا کن هر انفاق کننده را عوض آنچه داده و عطا کن
هر امساک کننده را تباهی مال ودر عیون مرویست که جناب رضا علیه السلام فرمود که تصدق کند وقت افطار خود بر مسکینی
یک قرص نان می آمرزد خداوند گناهان او را و مینویسد خداوند برای او ثواب آزاد کردن بنده از فرزندان اسماعیل ودر نوادر
احمد بن محمد بن عیسی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود ماه رمضان ماه خداست زیاد کنید در او از تهلیل و تکبیر و تحمید و
تسبیح و آن بهار فقر است و جز این نیست که قرار داد ند قربانی را برای سیر شدن مساکین پس بخورانید از زیادتی آنچه خدای انعام فرموده
بر شما عیالهای خود و همسایگان خود را و نیکو رعایت کنید همسایگی نعمتهای خداوند را بر خود یعنی حق همسایگی نعمت که عطاو بدست
او کشید و مواصلت کنید برادران خود را و طعام دهید فقرا و مساکین از برادران خود را پس بدرستیکه هر کس افطار دهد روزه
داری را پس برای اوست مثل اجر او بدون آنکه از اجر او چیزی کم شود وسید علی بن طاوس در کتاب مضمار روایت
کرده از آنجناب که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چون ماه مبارک داخل میشد نمیزد بنده خود را و کنیز خود را و چون غلام و کنیز گناهی
میکردند البته آنجناب مینوشت در جائیکه فلان گناه کرده یا فلانه گناه کرده در فلان روز و او را عقاب نمیکرد بر آن گناه تا آنکه جمع
میشد بر ایشان گناهان بسیار تا آنکه شب آخر ماه مبارک رمضان میشد ایشان را میخواند و جمع میکرد در دور خود آنگاه ظاهر مینمود آن
دفتر را پس میفرمود ایفلان چنین و چنان کردی و من ترا ادب نکردم آیا بخاطر داری پس میگفت آری ایفرزند رسول خدا تا آنکه
چنین میکرد تا آخر ایشان آنگاه می ایستاد در وسط ایشان و میگفت بایشان صداهای خود را بلند کنید و بگوئید ای علی بن الحسین
بدرستیکه پروردگار تو احصا کرده بر تو هر چه بجای آوردی چنانچه احصا کردی تو آنچه ما کردیم و در نزد اوست کتابیکه شهادت
میدهد بر تو براستی که وانگذاشته کوچکی را و نه بزرگی را از آنچه کردی مگر آنکه احصا کرده و خواهی یافت آنچه را که کردی حاضر در نزد او
پس عفو کن و در گذر چنانچه امید داری از آن سلطان عفو را و چنانچه دوست داری که عفو کند آن پادشاه از تو پس عفو کن از ما که خواهی
یافت او را عفو کننده و مهربان بتو و آمرزنده مر ترا و ظلم نمیکند پروردگار تو احدی را همچنانکه در نزد تو نوشته ایست که شهادت
میدهد بر ما براستی و وانگذاشته کوچک و بزرگی را از آنچه کردیم مگر آنکه احصا نموده آنرا پس یاد آور ای علی بن الحسین خواری ایستادن
خود را در حضور پروردگار خود که حاکم عدل است و ظلم نمیکند مثقال حبه از خردل و خواهند آورد روز قیامت وکفی بالله حسیبا
وشهیدا و خدای عز و جل خود کافی است در کشیدن حساب و گواهی دادن پس عفو کن و در گذر که عفو میکند از تو آن پادشاه
و دور میکند رو زیرا که میفرماید ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم هر آینه عفو کنند و در گذرند آیا دوست نمی
دارند که بیامرزد خداوند مر شما را و حضرت ندا میکرد باین کلمات نفس خود را و ایشان را می آموخت و ایشان نیز فریاد میکردند بر آن
جناب و او میان ایشان ایستاده و میگریست و نوحه میکرد و میگفت بار خدایا تو ما را امر کردی که عفو کنیم از آنکه ما را ظلم کرده و عفو
کردیم ما از آنها که بر ما ستم کردند چنانچه فرمودی پس عفو کن از ما که تو سزاوارتری از این کار از ما و از مأمورین و از این قسم کلماتی در مناجات
میفرمود آنگاه رو میکرد بآن جماعت و میفرمود من شما را عفو کردم آیا شما عفو کردید از من و از آنچه صادر شده از من بالنسبه بشما از بدی
آقائی بدرستیکه من آقای بدنفس ستمکارم که مملوکم در سلطان جواد عادل محسن متفضل را پس میگفتند که ما عفو کردیم از تو ای آقای ما و
تو بدی نکردی پس میفرمود به ایشان که بگوئید بار خدایا عفو کن از علی بن الحسین چنانچه عفو کرده از ما و آزاد کن او را از آتش چنانچه
آزاد کرده ما را از بندگی پس می گفتند این را پس میفرمود اللهم آمین رب العالمین بروید پس بتحقیق که عفو کردم از شما
و آزاد کردم شما را بامید عفو کردن از من و آزاد شدن رقبه ام پس ایشان را آزاد میکرد و چون روز فطر میشد جائزه میداد بایشان

آنقدر که ایشان را از سؤال نگاه دارد و بی نیاز کند ایشان را از آنچه در دست مردم است و هیچ سالی نبود مگر آنکه آزاد میکرد در آخر
شب ماه رمضان ما بین بیست نفر و کمتر و بیشتر و میفرمود برای خداوند است در هر شب از ماه رمضان در وقت افطار هفتاد هزار هزار
آزاد شده از آتش که همه مستحق دوزخ شده اند پس چون شب آخر ماه رمضان شود آزاد میکند در او مثل آنچه آزاد کرده در جمیع آن ماه
و بدرستیکه من میخواهم که ببیند خداوند مرا در حالتی که آزاد کرده ام در ملک خود در دار دنیا بامید آنکه آزاد کند مرا از آتش و هرگز
بخدمت وانمیداشت خادمی را زیاده از یکسال هر بنده را که مالک میشد در اول سال و در وسط سالی چون شب فطر میشد آزاد میکرد آنها
و بدل ایشان میگرفت در سال دوم آنگاه آزاد میکرد بهمین نسق کارش چنین بود تا ملحق شد بخدای تعالی و گاه بود که میخرید سیاهها را
و حاجتی بآنها نداشت و می آورد ایشان را بعرفات پس می بست بایشان گشادگیها و رخنها و سوراخهای چادرها پس چون شب حرکت
میکرد از آنجا آزاد میکرد ایشان را و امر میکرد برای آنها به جائزها از مال خود ماه شریف شعبان سید علی بن طاوس
در کتاب اقبال از داود رقی روایت کرده که گفت پرسیدم از جناب صادق علیه السلام که چیست ثواب کسیکه روزه بگیرد یکروز
از شعبان را فرمود بهشت والله گفتم چیست بهترین عملی که بجا آورده میشود در او فرمود صدقه و استغفار و هر که تصدق کند بصدقه در شعبان
تربیت میکند آنرا خدا چنانچه تربیت میکند یکی از شما کره شتر خود را تا آنکه می آورند آنرا روز قیامت و حال آنکه گردیده مانند کوه احد ودر
عیون مرویست از جناب رضا علیه السلام که فرمود هر که تصدق دهد در ماه شعبان بصدقه هر چند به نیم خرمائی باشد حرام میکند خداوند جسد
او را از آتش ودر تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که گذشت امیر المؤمنین علیه السلام بر قومی از آمیخته شده مسلمین که نبود
در ایشان مهاجری و نه انصاری و ایشان نشسته بودند در مسجدی در روز اول شعبان و دید ایشان را که فرو رفته اند در امر قدر و غیر آن
از آنچه اختلاف کردند در آن مسلمین و بلند شده آواز ایشان و سخت شده لجاجت و جدال ایشان پس ایستاد نزد ایشان و سلام کرد بر ایشان
پس جواب دادند و برای آنجناب مجلس خود را وسعت دادند و برخاستند و خواهش کردند نشستن را در نزد ایشان پس اعتنائی نکرد به
ایشان و فرمود و ندا کرد ایشان را که ای گروه سخن گوی در آنچه نفعی نمیرساند بایشان آیا ندانسته اید که برای خدای تعالی است بندگانیکه
ساکت کرده خوف ایشان را از خوف بدون آنکه عاجز باشند از گفتن یا لال باشند و بدرستیکه ایشانند فصیحان عاقلان باخردان دانایان
بخداوند و روزهای خدا یعنی روز نعمت و نقمت و روز جزا و روز عقوبت و روز امتحان یا روز دنیا و روز رجعت و روز آخرت
ولیکن ایشان هرگاه بخاطر آرند عظمت خداوند را شکسته میشود زبانهای ایشان و کنده میشود دلهای ایشان و میرود عقلهای ایشان و مبهوت میشود
خردهای ایشان بجهت اعزاز و اعظام و اجلال خداوند پس هرگاه بخود آمدند از این حالت روی میآورند بسوی خدا بکردارهای پاکیزه میشمرند
نفسهای خود را با ستمکاران و خطاکاران و حال آنکه ایشان منزهند از تقصیر و تفریط مگر آنکه ایشان راضی نمیشوند برای خدا بکردار اندک
و بسیار نمیشمرند برای او عمل زیاد را و پیوسته مشغولند باعمال پس ایشان چنانند که هر وقت نظر کنی بایشان ایستادگانند بعبادت ترسان
و هراسان در بیم و اضطرابند پس کجایند شما از ایشان ای گروه تازه کارها آیا ندانسته اید که داناترین مردم بقدر ساکت ترین ایشانند از آن
و اینکه جاهلترین مردم بقدر سخن گوترین ایشانند در او ای گروه تازه کارها امروز غره شعبان کریم است نامیده است او را پروردگار ما
شعبان بجهت پراکنده شدن خیرات بتحقیق که باز کرده پروردگار شما درهای جنات خود را و جلوه داده بشما قصرها و خیرات او را
بقیمت ارزانی و کارهای آسانی پس بخرید آنرا و جلوه داده برای شما ابلیس لعین شعبهای شرور و بلاهای خود را و شما پیوسته میکوشید در گمراهی
و طغیان و متمسک میشوید بشعبهای ابلیس و رو میگردانید از شعبهای خیرات که باز شده برای شما درهای او و این غره شعبان است و شعبه
خیرات او نماز است و روزه و زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر و بر والدین و خویشان و همسایگان و اصلاح ذات البین و صدقه

بر فقرا و مساکین بر خود کلفت میدهید چیزیرا که برداشته شده از شما یعنی امر قضا و قدر و چیزیکه نهی کرده شده اید از فرو رفتن در آن از کشف سرهای خدا که هر که تفتیش کند از آنها از تباه شدگانست آگاه باشید بدرستیکه اگر شما واقف شوید بر آنچه مهیا فرموده پروردگار عز و جل برای مطیعین از بندگانش در امروز هر آینه باز خواهید داشت خود را از آنچه در او هستید و شروع خواهید کرد در آنچه امر کرده شما را آن گفتند یا امیر المؤمنین و چیست آنکه آنرا خداوند مهیا فرموده در اینروز برای مطیعین خود پس امیر المؤمنین ع فرمود آگاه باید که خبر میدهم شما را مگر بآنچه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بتحقیق که فرستاد رسول خدا روزی لشکری بجانب قومی از سخت دلان کفار پس خبر ایشان طول کشید و قلب آنجناب متعلق شد بایشان و فرمود کاش کسی عارف بود باخبار ایشان و خبر میداد ما را باحوال ایشان در این گفتگو بودند که ناگاه بشیری آمد که ایشان ظفر یافتند بر دشمنان خود و مستولی شدند بر ایشان و گردانیدند آنها را مابین کشته و زخم دار و اسیر و غارت کردند اموال ایشان را و اسیر نمودند اطفال و عیال ایشانرا پس چون لشکر نزدیک مدینه رسیدند بیرون رفت بسوی ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش برای استقبال پس چون ملاقات نمود ایشانرا و رئیس ایشان زید بن حارثه بود که آن جناب او را بر آنها امیر کرده بود چون حضرت را دید از ناقه فرود آمد و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسید پاها و دستهای آنجناب را پس حضرت او را گرفت و سرش را بوسید آنگاه از ناقه فرود آمد عبد الله بن رواحه و بوسید دست و پای آنحضرت را و حضرت او را در بغل گرفت آنگاه فرود آمدند سایر لشکریان و ایستادند و صلوات بر آنجناب فرستادند حضرت رد خیر نمود بر ایشان آنگاه فرمود خبر دهید مرا بقصه خود و حالتان با دشمنان و با اسیران آن قوم و اولاد ایشان و عیال و اموال ایشان از طلا و نقره و صنایع امتعه مقدار فراوانی پس گفتند یا رسول الله اگر میدانستی چگونه بود حال ما هر آینه بزرگ میشد تعجب تو پس حضرت فرمود من نمیدانستم تا آنکه آگاه کرد مرا بآن جبرئیل الان و نبودم که بدانم چیزی از کتاب خدا و دین او را نیز تا اینکه بیاموزد مرا بآن پروردگار من خدای تعالی میفرماید و كذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان الى قوله صراط مستقيم ولیکن خبر دهید باین این برادران مؤمنین خود را تا من تصدیق کنم شما را پس بتحقیق که خبر داده مرا جبرئیل بصدق شما پس گفتند یا رسول الله بدرستیکه ما نزدیک دشمن شدیم جاسوسی برای خود فرستادیم که مطلع شود بر حالات ایشان و عدد شان پس برگشت بسوی ما و خبر داد ما را که ایشان هزار نفرند و ما دو هزار نفر بودیم و ناگاه آن قوم بیرون آمدند تا پشت بلد خود بقدر هزار نفر و سه هزار نفر را در بلد گذاشتند که با ما بوهم اندازند که ما هزار نفریم و جاسوس ما خبر داد که ایشان در میان خود میگفتند ما هزار نفریم و ایشان دو هزار نفر و ما طاقت نداریم رو برو جنگ کردن و نیست چاره برای ما جز انداختن یکدیگر را در بلد تا سینهای ایشان به تنگ آید از منزلهای ما پس منصرف شوند از ما پس باین سبب جرئت کردیم بر ایشان و حمله آوردیم بر آنها پس داخل بلد خود شدند و در آنرا بر روی ما بستند پس نشستیم در جای ایشان چون شب در آمد بر ما و به نیمه شب رسیدیم باز کردند در بلد خود را و ما غافل و خوابیده بودیم بیدار نبود در ما مگر چهار نفر زید بن حارثه در جانبی از اطراف لشکر که نماز میکرد و قرآن میخواند و عبد الله بن رواحه در جانبی دیگر نماز میکرد و قرآن میخواند و قتادة بن النعمان در جانب دیگر نماز میکرد و قرآن میخواند و قیس بن عاصم در جانب دیگر نماز میکرد و قرآن میخواند پس بیرون آمدند در شب تاریک و سخت ظلمانی بود و ما را تیرباران کردند و این در بلد ایشان بود که آگاه بودند براههای ما و مواضع آن و ما نادان بودیم ... و ... ... از ... بهم ... شب تاریک قدرت نداریم که بپرهیزیم از تیرهای ایشان زیرا که نمی بینیم آنها را در این حال بودیم ناگاه روشنائی بیرون آمد از دهان قیس بن عاصم منقری مانند آتش که مشتعل در آمده و روشنائی بیرون آمد از دهان قتادة ... مانند ... روشنائی ... و روشنائی بیرون آمد از دهان عبد الله بن رواحه مثل شعاع ماه در شب تاریک ... و روشنائی

ساطع شد از دهان زید بن حارثه روشن تر از آفتاب طالع شده و این نورها روشن گردند لشکرگاه ما را تا اینکه روشن تر شده بود از نصف النهار و دشمنان ما در تاریکی سختی بودند پس ما میدیدیم ایشانرا و ایشان نمیدیدند ما را بر ایشان پراکنده نمودیم تا آنکه احاطه نمودیم بر ایشان و میدیدیم ایشانرا و ایشان نمیدیدند ما را ما بینیده و آنها کور بودند پس شمشیر بر آنها نهادیم پس گردیدند مابین کشته و زخم دار و اسیر و داخل شدیم در بلد ایشان پس فرو گرفتیم اولاد و عیال و زنها را اینست عیال و ذریات ایشان و اینست اموال ایشان و ندیدیم یا رسول الله عجب تر از این نورها در دهانهای این گروه که گردانید تاریکی شب را بر دشمنان ما تا اینکه قادر شدیم بر ایشان پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بایشان بگوئید الحمد لله رب العالمين بر آنچه فضیلت داده ایشانرا باو از ماه شعبان و بتحقیق که بگذشت از ایشان ماه حرام یعنی رجب و این نورها بجهة اعمال این برادران شما است در غره ماه شعبان که پیشی داده بایشان در شب خود پیش از آنکه صادر شود از ایشان آن اعمال پس گفتند یا رسول الله چیست آن اعمال که ما هم پر و ریده شویم بر آن فرمود اما قیس بن منقری پس او امری کرد بمعروف در غره شعبان و نهی کرد از منکری و دلالت کرد بر خیری پس از این جهة پیشی داده شد برای این نور در شب آنروز او در وقت خواندن قرآن و اما قتادة بن نعمان پس او ادا کرد دینی را که بر او بود در غره روز شعبان پس باین سبب پیشی داد باو آن نور را در شب آنروز و اما عبد الله بن رواحه پس او نیکو کار بود بوالدین خود و غنیمت او در آن شب زیاد شده بود پس چون چنین شد پدرش گفت با و من و مادرت ترا دوست میداریم و این زن تو فلانه ما را آزار میرساند و رنج میدهد ما را میترسیم که تو شهید شوی در این جنگها پس مداخله کند با ما این زن در اموال تو و زیاد شود بر ما ستم و رنج او پس عبد الله گفت من مطلع نبودم بر ستم او بر شما و ناخوش داشتن شما او را و اگر میدانستم اینرا هر آئینه جدا میکردم او را از خود و لیکن الآن او را از خود جدا کردم تا آنکه در امان باشید از آنچه از آن میترسید و من دوست نداشتم که شما کاره باشید پس این سبب شد که بخشید باو نوری را که دیدید و اما زید بن حارثه که بیرون می آمد از دهان او نوریکه روشن تر بود از آفتاب طالع شده و او سید آن قوم است و افضل ایشان پس به تحقیق که خداوند میدانست که چه از او سر میزند پس اختیار فرمود او را و فضیلت داد او را از روی دانستن بآنچه از او میشود بدرستیکه او در آنروزیکه در پس این شبی بود که در او ظفر یافتید بسبب آن آفتاب طالع شده از دهان او مردی از منافقین عسکر او اراده کرد بر ایجاد بدی میان او و میان علی بن ابیطالب علیه السلام و افسادی میان این دو پس باو گفت به به صحیح کردی که نظیر نداری در اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب او و اینرنج و مشقت تو و این چیز که مشاهده نمودیم نور تو است پس زید باو گفت ای بنده خدا بترس از خدا و افراط مکن در گفتار و بالا مبر مرا زیاده از قدرم پس بدرستیکه تو بسبب این گفتن مخالفی در جهت او و کافری و اگر قبول کنم گفت ترا من نیز چنین میشوم ای بنده خدا آیا خبر ندهم ترا بآنچه بود در اول اسلام بعد از او تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مدینه شد و فاطمه علیها السلام را تزویج نمود و متولد شد برای او حسن و حسین علیهما السلام گفت آری گفت چونکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بنهایت دوست میداشت تا آنکه مرا به پسری خواند پس مرا می گفتند زید پسر محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه متولد شد برای علی حسن و حسین علیهما السلام پس کراهت داشتم این خواندنرا بملاحظه آن دو بزرگوار و گفتم بآنکه میخواند مرا دوست دارم که بخوانید مرا زید مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که کراهت داشتم که شبیه شوم بحسن و حسین علیهما السلام را پس پیوسته چنین بود تا آنکه خداوند تصدیق کرد ظن مرا و فرستاد به پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای قرار نداده برای مردی دو دل در باطن او یعنی دیگه دوست دارد محمد صلی الله علیه و آله و آل او را علیهم السلام و تعظیم کند ایشانرا و دیگه تعظیم کند غیر ایشانرا مثل تعظیم کردن ایشان یا دلیکه دوست داشته باشد بآن دشمنان او را بلکه کسیکه دوست دارد دشمنان ایشان را پس بغض دارد مر ایشانرا و دوست ندارد مر ایشانرا آنگاه فرمود و ما جعل ازواجكم اللائی

کسیکه تسلیه دهد در آن مصیبت زده را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و هم چنین کسیکه بجا آورد چیزی از ابواب خیر در امروز پس
تحقیق که در آویخته از آن بشاخه آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری مبعوث فرموده که هر کسیکه فرا گیرد
دری از شر و گناه را در امروز پس تحقیق که در آویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم پس او کشاننده است او را بسوی آتش آنگاه فرمود
قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که هر کس تقصیر کند در امروز نماز واجبی خود را و ضایع کند او را پس تحقیق که در آویخته از آن درخت
بشاخه و هر کسیکه بیاید در نزد او فقیری ضعیف که میداند بدی حال او را و او قادر است بر تغییر حالش بدون آنکه ضرری باو برسد و
کسی هم نیست که از او نیابت کند و بنشیند بجای او پس واگذارد او را که ضایع شود و هلاک گردد و دست او را نگیرد پس تحقیق که در آویخته
بشاخه از آن و کسیکه عذر خواهی کند از او بدکاری پس نپذیرد عذر او را آنگاه عقوبت نکند او را بقدر بدی او بلکه بیفزاید بر آن پس تحقیق
که در آویخته از آن بشاخه از آن و کسیکه جدائی اندازد میان شوهر با زنش یا پدر با فرزندش یا برادر با برادرش یا خویشی با خویشش یا
میان دو همسایه یا میان دو رفیق یا دو خواهر پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه سخت بگیرد بر تنگدستی و حال آنکه میداند تنگدستی
او را پس بیفزاید بر غیظ او و بلای او پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه بر او دینی باشد پس منکر شود او را بر صاحبش و تعدی کند بر او
تا آنکه باطل کند دین او را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه جفا کند یتیمی را و آزار رساند او را و مال او را تباه کند پس تحقیق که
در آویخته بشاخه از او و کسیکه داخل شود در عرض برادر مؤمن خود و وادارد مردم را بر آن پس تحقیق که در آویخته بشاخه از او و کسیکه ادا
خوانی کند بعضی از خوانندگی که برانگیزاند در آن خواندن بر معاصی پس تحقیق که در آویخته بشاخه از او و کسیکه بنشیند کارهای قبیح خود را در
جنگها و انواع ستم خود را بر بندگان خدا و افتخار کند بر آن پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه همسایه اش مریض شد پس او را عیادت
نکرد محض استخفاف بشأن او پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه همسایه اش مرد پس مشایعت نکرد جنازه او را بجهة خوار بودن او
در نظرش پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه اعراض کند از مصیبت زده و جفا کند او را محض حقارت و کوچکی او در نزد دیگرش پس
تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه عاق کند پدر و مادر خود یا یکی از آن دو را پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه عاق کرده
بود و خوشنود نکرد ایشان را امروز و حال آنکه قدرت دارد بر آن پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و هم چنین هر کس بکند کاری از
سایر اقسام شر را پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که در آویختگان بشاخهای درخت طوبی
بلند میکند ایشان را آن شاخها بسوی بهشت آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خود را بجانب آسمان انداخت اندکی و میخندید و مسرور
بود آنگاه نظر مبارک را بزیر انداخت بسوی زمین پس پیشانی مبارک را در هم کشید و روی مبارکش ترش شد آنگاه رو کرد با صحابش
و فرمود قسم بآنکه فرستاده محمد را براستی به پیغمبری که دیدم تحقیق درخت طوبی را که بلند میشد و بلند میکرد آنانکه باو در آویخته بودند بسوی
بهشت و دیدم بعضی از ایشان را که در آویخته بود بیک شاخه از آن و بعضی در آویخته بودند بدو شاخه از آن یا بچند شاخه بر حسب فرا
گرفتن ایشان مر طاعت را و بدرستیکه هر آینه می بینم زید بن حارثه را که در آویخته به بیشتر شاخهای آن پس آن شاخها بلند میکند
او را با علی علیین بهشت پس از این جهة خندیدم و خوشحال شدم پس نگاه کردم بسوی زمین پس قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری
فرستاده که دیدم درخت زقوم را که پائین میرفت شاخهای او و پائین میبرد در آویختگان باو را بسوی دوزخ و دیدم بعضی
از ایشان را بیک شاخه و دیدم پاره از ایشان را که در آویخته بدو شاخه یا بچند شاخه ... بحسب فرا گرفتن ایشان مر قبایح را و بدرستیکه
هر آینه می بینم بعضی از منافقین را که در آویخته به بیشتر شاخهای او و آنها فرو میبرند او را باسفل درکات پس از این جهة روی
خود را ترش کردم و پیشانی را در هم کشیدم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله معاودت فرمود نظر خود را بسوی آسمان پس

تظاهرون منهن امهاتکم و ما جعل ادعیائکم ابنائکم
یعنی نگردانیده زنهای را که مظاهره کردید از ایشان مادران شما و ما جعل ادعیائکم ابنائکم
پسر خواندهای شما را پسران شما تا آنجا که فرمود و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی حسن و حسین علیهما السلام
سزاوارترند به پسری رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب خدا و فرض او از مؤمنین و مهاجرین مگر آنکه بموالیان خود نیکی و احسان کنید که
برسد محل اولاد و کان ذلک فی الکتاب مسطورا پس ترک کردند آنرا و می گفتند زید برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پیوسته
مردم چنین می گفتند تا من کراهت داشتم آنرا تا آنکه بر گرداند رسول خدا صلی الله علیه و آله برادری میان خود و علی بن ابی طالب علیه السلام
آنگاه زید گفت ای بنده خدا بدرستیکه زید مولای علی بن ابیطالب است چنانچه او مولای رسول خدا است پس نگردان او را نظیر آنجناب و
بلند نگردان او را فوق مرتبه اش پس بشوی چون نصاری چون بلند کردند عیسی را فوق مرتبه او پس کافر شدند بخداوند عظیم رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود پس از این جهة فضیلت داد زید را بآنچه دیدید و شرافت داد او را بآنچه مشاهده کردید قسم بآنکه مبعوث کرد مرا
براستی بپیغمبری بدرستیکه آنچه خداوند مهیا کرده آنرا برای زید در آخرت هر آینه کوچک است در جنب او آنچه دیدید در دنیا از نور او
بدرستیکه می آید او در روز قیامت و نور او سیر میکند پیش روی او و پشت سر او و طرف راست او و طرف چپ او و بالای او و زیر او
از هر جانبی مسافت هزار سال آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا خبر ندهم شما را در نیرنگی که رو داده شیطان و برادرانش و عساکرش
سخت تر از آنچه واقع شد در این دشمنان شما گفتند آری یا رسول الله فرمود قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری برانگیخته که چون روز اول
شعبان میشود پراکنده میکند ابلیس لشکر خود را در اطراف زمین و آفاق آن و میگوید بایشان که سعی کنید در کشیدن بعضی از بندگان خدا بسوی
خود در امروز و بدرستیکه خدای عزوجل پراکنده میکند ملائکه را در اطراف زمین و آفاق او و بایشان میفرماید براستی نگاهدارید بندگان
مرا و ارشاد کنید ایشان را پس همه ایشان نیکبخت میشوند بشما مگر آنکه اعتناع و سرکشی کند پس بدرستیکه او از حد گذشته میگردد در حزب
ابلیس و جنود او بدرستیکه خداوند عزوجل چون روز اول ماه شعبان میشود امر میکند بدرهای بهشت پس باز میشود و امر میکند درخت طوبی را
پس نزدیک میکند شاخهای خود را بر این دنیا آنگاه ندا میکند منادی پروردگار ما عزوجل ای بندگان خدا این شاخهای درخت طوبی است
پس در آویزید باو که بلند کند شما را بسوی بهشت و این شاخهای درخت زقوم است پس بترسید از او که نبرد شما را بسوی دوزخ رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود قسم بآنکه مرا براستی برسالت مبعوث نموده که هر که فرا گیرد دری از خیر و نیکی را در امروز پس تحقیق که در آویخته بشاخه
از شاخهای درخت طوبی پس او کشاننده است او را بسوی بهشت و هر که فرا گیرد دری از شر را در امروز پس تحقیق که در آویخته بشاخه از
شاخهای درخت زقوم پس آن کشاننده است او را بسوی آتش آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله پس هر کس که نماز مستحبی کند امروز
برای خدا پس در آویخته بشاخه از آن و هر که روزه گیرد در امروز پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و هر که صلح دهد میان زن و شوهرش یا پدر
و فرزندش یا خویشاوندش یا مرد و زن همسایه اش یا مرد و زن بیگانه پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه تخفیف دهد پریشانی را
از ... که از او دارد یا کم کند از آن پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه نظر کند در حساب خود پس ببیند قرض کهنه را که صاحبش از آن
مأیوس شده پس ادا کند آنرا پس تحقیق که در آویخته بشاخه از آن و کسیکه کفالت کند یتیمی را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه باز دارد
سفیهی را از عرض مؤمنی پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه بخواند قرآن یا چیزی از آنرا پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه یاد
آورد خدا را و بشمرد نعمتهای او را و شکر کند پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه عیادت کند مریضی را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه
و کسیکه نیکی کند پدر و مادر خود یا یکی از آنها را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و کسیکه پیش از امروز بغضب آورده بود ایشان را پس
خوشنود شان کرد در این روز پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و هر که تشییع کند جنازه را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخه و

کسیکه

اندکی نظر فرمود بسوی آن دلو میخندید آنگاه نظر خود را بزیر انداخت بجانب زمین و روی مبارکش ترش شد و پیشانیش درهم کشیده شد پس رو کرد باصحاب خود و فرمود ای بندگان خدا آگاه باشید که اگر ببینید آنچه را می بیند محمد صلی الله علیه و آله هر آینه در این حال خود را تشنه خواهید کرد و اینده برای خدا در روزها جگرهای خود را گرسنه خواهید داشت شکمهای خود را و هر آینه بیدار خواهید بود در شبهای خود و هر آینه بتعب و زحمت خواهید انداخت قدمهای خود را و بدنهای خود را و هر آینه بیرون خواهید کرد برای صدقه اموال خود را و در معرض تلف خواهید درآورد در جهاد جانهای خود را عرض کردند که آن چیست یا رسول الله فدای تو باد پدرها و مادران و پسران و دختران و خویشان و عیال ما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که بتحقیق که دیدم این شاخهای از درخت طوبی را که برگشت بسوی بهشت پس ندا کرد منادی پروردگار ما خزنه بهشت را که ای ملائکه من نظر کنید هر کسی را در آویخته بشاخه از شاخهای طوبی در این روز پس نظر کنید بسوی مقدار سایه این شاخه پس عطا کنید او را از جمیع اطراف مثل مساحت او قصرها و خانها و حوریان پس داد ندا پس عطا شد بپاره از ایشان مسافت هزار سال از هر جانب و داده شد بپاره از ایشان ضعف آن و داده شد به بعضی از ایشان سه مقابل و چهار مقابل آن و بیشتر از آن بر حسب قوت ایمان ایشان و بزرگی اعمال ایشان و بتحقیق که دیدم صاحب شما زید بن حارثه را که داده شد هزار ضعف آنچه داده شد بجمیع ایشان بر حسب قدر فضیلت او برایشان در قوت ایمان و بزرگی اعمال پس از این جهت خندیدم و خورسند شدم و بتحقیق که دیدم این شاخهای از درخت زقوم را که برگشت بسوی جهنم پس ندا کرد منادی پروردگار ما خزنه جهنم را که ای ملائکه من نظر کنید کسی را که در آویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم در این روز پس نظر کنید بسوی منتهای رسیدن حرارت این شاخه و تاریکی او پس بسازید برای او نشیمن گاه از آتش از هر طرف مثل مسافت او قصرهای آتش و بقعها و غارها و مارها و عقربها و زنجیرها و غلها و قیدها و بندهای آتشین که عذاب کنند او را با آنها پس آماده شده برای پاره از آنها مسافت یکسال یا دو سال یا صد سال یا بیشتر بر حسب اندازه ضعف ایمان و بدی کردار ایشان و بتحقیق که دیدم برای بعضی منافقین هزار ضعف آنچه بتمام ایشان دادند باندازه کفر و شر پس از این جهت بسم نمودم و روی خود درهم کشیدم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کرد بسوی اطراف زمین و آفاق او پس گاهی تعجب میکرد و گاهی ... آنگاه رو کرد باصحاب خود پس فرمود خوشا برای اطاعت کنندگان که چگونه اکرام میکند ایشان را خداوند ... و وای برای فاسقین که چگونه مخذول کرده و واگذاشته ایشانرا شیاطین خود بسوی ایشان و قسم بآنکه مرا فرستاده براستی برای پیغمبری بدرستیکه می بینم آویختگان به شاخهای درخت طوبی را که چگونه توجه کرده بسوی ایشان شیاطین که ایشانرا اغوا کنند پس حمله کرده برایشان ملائکه میکشند ایشانرا و مجروح مینمایند و دور میکنند از ایشان و ندا میکند ایشانرا منادی پروردگار ما که ای ملائکه من نظر نمائید بسوی هر ملکی که در زمین است تا منتهای رسیدن نسیم این شاخه که در آویخته باو احدی پس مقاتله کنید با شیاطین از جانب این مؤمن و دور کنید آنها را از او پس بدرستیکه می بینم بعضی از ایشانرا که آمده اند نزد او ملائکه تا آنکه یاری کنند او را بر شیاطین و دفع کنند از او سرکشان شیاطین ... از ماه شعبان پس از تعظیم نمودن شعبان ... بسیار ... از نیکوئیها ... بسیار است از ... و تا اینکه بوده باشید از نیکوکاران در او و نباشید از اشقیاء در او

ماه رجب شیخ صدوق ... روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کسیکه تصدق کند بصدقه در رجب برای ... خدا گرامی میدارد او را خداوند در روز قیامت در بهشت از ثواب چیزی را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده ... حضرت ... و آنچه صرف میشود در آن برای خود یا غیر

قصرها ... کامل الزیاره از عبد الله بن سنان مرویست که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام که فدای تو شوم بدرستیکه پدرت میفرمود در حج نوشته میشود برای حاجی بهر درهمیکه خرج میکند هزار پس چیست برای کسیکه خرج میکند در زمان سیر بسوی پدرت حسین علیه السلام فرمود ای پسر سنان نوشته میشود برای او بیک درهم هزار و هزار تا آنکه شمرده ده مرتبه و بلند میکند برای او از درجات مثل او و خوشنودی خداوند بهتر است برای او و دعای محمد صلی الله علیه و آله و دعای علی علیه السلام بهتر است برای او و نیز از هشام بن سالم روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت آنجناب که چیست برای انفاق کننده در وقت بیرون رفتن بسوی آنحضرت و انفاق کننده در نزد او فرمود درهمی بهزار درهم و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود خداوند عطا میفرماید بزوار آنحضرت بهر درهمیکه خرج کرده آن را ده هزار شهر که برای او است در کتاب محفوظ و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود قرار میدهد خداوند برای او بهر درهمی ده هزار درهم بدرستیکه خداوند ذخیره میشود این برای او پس چون محشور میشود میگویند او را که برای تو است ده هزار درهم بدرستیکه خداوند ذخیره کرد آنرا برای تو در نزد خود و پسندهای معتبر روایت کرده و از معاویة بن وهب که او شنید که حضرت صادق علیه السلام در سجده دعا میکرد برای زوار ابی عبد الله علیه السلام که ... اموال خود را خرج میکنند ... برحمت می اندازند ... معاویه ... آورده و عرض کرد فدایت شوم اگر آنچه شنیدم از تو برای کسی بود که نشناخت خدا را هر آینه گمان دارم که آتش نخواهد خورد چیزی از او و ... اخبار زیارت باین مضمون بسیار است و فرمودند هر آنکه دیگر بآنحضرت میرسند خود درهم و عطا میکند خداوند باو بهر درهمیکه انفاق کرده مانند کوه احد از حسنات و چندین برابر عوض میدهد بر میگرداند از او بلاهای ... مالی او را حفظ میکند (و مکه معظمه) و ... بسوی آن جهت ... کامل الزیاره مرویست از جناب صادق علیه السلام ... مکه حرم خداست و حرم رسول او و حرم علی علیه الصلوة و السلام نماز در آن بصد هزار نماز و درهم در آن بصد هزار درهم و ... از ابو بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از آنجناب که فرمود یکدرهم در حج بهتر است از دو هزار هزار درهم در غیر او از راه خدا و ... از آنجناب روایت کرده علی بن ابی حمزه فرمود یکدرهم که از او خرج کنی در حج بهتر است از بیست هزار درهم که صرف کنی ... از آنجناب روایت کرده که فرمود کسیکه انفاق کند درهمی در حج بهتر است برای او از صد هزار درهم ... در حج بهتر است از دو هزار هزار و در سوای آن از سبیل الله و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که ... حج و عمره ... بهتر ... میان دو ... باشد و ... دارد اسراف را مگر در حج و عمره و نیز از آنحضرت روایت کرده ... و برای حج یا عمره پس برای او است بهر گامی تا برگردد صد هزار هزار حسنه محو میشود از او هزار هزار سیئه و بلند میشود برای او هزار هزار درجه و برای او است نزد خداوند بهر درهمی هزار هزار درهم و بهر دیناری هزار هزار دینار و بهر حسنه که بجا می آورد در حج او هزار هزار حسنه تا برگردد ... مخفی نماند که چون در سیر بسوی مکه معظمه برای ادای مناسک و اعمال عمره و حج و تعظیم احسن از اعظم شعائر اعلام اسلام ... تمام ... از سایر فرق و ملل باطله و ترویج دین است از سیره و آثار انبیاء گذشته که جزای ... از ایشان ... و ابتلا است بمعاشرت با اصناف خلق از عالم و جاهل و ضعیف و فقیر و عاجز و مریض و میت و اصناف حیوان از مرکوب و غیره که هر یک حسب شرحیکه گذشت مورد ند برای انفاق و صدقه از خلق و حلم و مال و جوارح و عفو و صفح و غیر آن ناچار اهتمام در تحصیل این سفر زیاده بر است ... ظاهر که شرط و جواب ... بنیت ... تا برنج این سفر ... از آن ... زیاده ... لقب حاجی برنگردد بلکه ... این ... باشد ... بر دل ... بخانه خود برگشته ... و غیره مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود ... نیست ... و ... کسیکه از معاصی خدا ... و غضب خود را فرو خورد ...

سه خصلت مندرج است **مدینه طیبه** در کامل الزیاره مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمودند مدینه حرم
خداست و حرم رسول او و حرم امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما نماز در مسجد او به ده هزار نماز و درهم در او به ده هزار درهم **کوفه** در آنکتاب
زانجناب علیه السلام مرویست که فرمود انفاق یکدرهم در کوفه حساب میشود بصد درهم الحمد لله وله المنة که آنچه مقصود بود حاصل
و بار بمنزل رسید باند اشتن بضاعت معرفت و سرمایه دانش و قلت اسباب و کثرت موانع از برکت مجاورت دار الولاده امام عصر
روحی و روح العالمین له الفداء و سر من رای که مبتدی و منتهی و عالم و جاهل از هر طبقه و صنفی از او بهره برند
و منتفع شوند اللهم اجعله لنا فی صحیفة الحسنات و لا تجعل اعمالنا علینا حسرات

بحمد الله الکریم
و لطفه العمیم که با وفور اشتغال و اشتغال
بال و دل شکسته و خاطری خسته و غمی در دل
نهفته و دلی از غم آشفته که هم آشفته بهتر و هم نهفته چه آشفتنی
و کدامین نهفتنی که هر چه پریشان سازمش مجموع تر گردد و چندانکه
پنهان دارمش پیداتر شود آتش اندر سینه چون پنهان شود
هر چه افزون پوششش افزون شود ظلمت شب کی تواند ستر نور
هم نزدیک است پیدا هم ز دور و بجرم هموم و تجرع سموم از عامی و نامی
آشناو بومی مشرک و موحد مسلم و کافر مؤمن و فاسق صالح و طالح شقی و سعید موافق و منافق
تاجر و فاجر قریب و بیگانه رفیق و همسایه در دار السلطنه اصفهان بتوفیق ایزد منان و تایید رسول
انس و جان این کتاب مستطاب **کلمه طیبه** را بزینت طبع محلی داشتم و مستدعی از
الطاف خاصه مؤمنین و مؤمنات که از این کتاب باصواب مستفیض و بهره مند
میشوند این حقیر را بدعای خیر یاد و شاد نمایند که اهم همه آنها
عاقبت بخیری است و السلام علی من اتبع الهدی به قد
صرت بقدرت الحق و قد جلبت لنفسی عن کرو سبب دانا
العبد المفتقر الی الله الغنی الوفی الملقب بالسادات
الحاج سید سعید تاجر
کتاب فروش نائینی و کان اختتام
الطبع فی العشر الثالث من المحرم
۱۳۰۴

و کتب بیمناه الداثرة الخاسرة الجانیة الفانیة العبد المذنب المسیء حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی فی لیلة
الخمیس الرابع عشر من المحرم من سنة ۱۳۰۱ و تمام شد مبیضه آن ثانیا بید مؤلف جز چند جسد از اول کتاب
در شب شنبه یازدهم جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۲ در بلده طیبه سر من رای علی مشرفها الاف التحیة و الثناء حامدا
مصلیا مسلما

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی
سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد